The Drinched Book

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190828

UNIVERSAL
LIBRARY

دفتر دوم

از

اکبر نامه

تصنیف

علامهٔ فهامه شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ مبارک ناگوري

بتصحیح

حمد فضائل انتساب - صدر آرای دستان اقسام فضائل و کمالات - تازگي فزای نوستان انواع عبارات و اشارات خلق بدائع معاني - نقاد جواهر سخن دیاني - نجم افق دانشوري - در دریای هنرگستري - سرو جویبار فصاحت و بلاغت - گل گلزار براعت و صناعت - نیک ممیز کلام صحیح و سقیم ه

مولوي عبدالرحیم

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف اشیاتک سوسایتی بنگاله

در مطبع

بپتست میشن پریس واقع

کلکته

در سنه ۱۸۷۱ ع از طبع لباس نو در بر کشید

۵۳۴ (ر ۳۶)

تصحیح غلطی چند اهم که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۴	بینیم	بیدیم
۱۰۰	۲۴	لهدا	لهذا
۱۰۲	۱۶	کار	کار
۱۰۶	۵	اکر	اکبر
۱۰۸	۱۲	بیش	پیش
۱۰۹	۲۰	ناحمله	بالجمله
ایضاً	۲۶	متار	مآثر
۱۳۱	۱۷	میفمود	مفمود)
۱۳۶	۲۳	شدنه	کشتنه
۱۴۴	۲۴	چون خلافت	چون [خلافت
ایضاً	ایضاً	میکند [که	میکند که
۱۴۸	۱۵	پنه	پنّه
ایضاً	۱۸	دآمد	درآمد
۱۵۴	۱۰	سنجري	سجزي
ایضاً	ایضاً	سنگري	سگزي
۱۶۸	۲۵	باستله	باستلام
۱۸۱	۹	سای	سرای
۱۸۵	۱۰	ترلب	تولک

* فهرست دفتر دوم از اکبر نامه *

(اذکار)	(صفحات)
جلوس اکبر پادشاه	۱
تصویر زایچهٔ طالع جلوس سعادت‌پیوند حضرت شاهنشاهي	۶
ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهي	۷
ذکر وضع تاریخ جدید الٰهي از مبدای جلوس حضرت شاهنشاهي	۹
فرمان جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازي	۱۰
ذکر اعاظم انتظام‌بخشان ممالک محروسه درهنگام جلوس ابد فروز حضرت شاهنشاهي	۱۴
گرفتن شاه ابوالمعالي و بزندان تادیب بندکردن	۱۵
آغاز سال اول الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي یعني سال فروردین از دور اول ..	۱۸
ذکر باحق شناسی میرزا سلیمان و محاصرهٔ نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت ..	۲۲
رسیدن خبر فتنه انگیزی هیمو بمسامع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع فتنهٔ آن سیه روزگار نکبت مآل	۲۶
انتهاض افواج قاهرهٔ از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهي برسم منقلا	۳۳
فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهي در محاربه با هیمو و دستگیرشدن و بیاسا رسیدن او	۳۵

(اذکار)	(صفحات)
توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهي از دارالملک دهلي بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سکندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ ماندوت	۴۷
آغاز سال دوم الٰهي از تاریخ جلوس سعادت بندود حضرت شاهنشاهي یعني سال اردي‌بهشت از دور اول	۴۹
ورود مهد مقدس حضرت مریم مکاني و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهي برسم استقبال ..	۵۴
فتح قلعهٔ ماندوت و مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بلاهور و دیگر سوانح اقبال	۵۸
آغاز سال سیوم الٰهي از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهي یعني سال خرداد از دور اول	۶۵
نهضت موکب گیتي‌گشای شاهنشاهي بدارالملک دهلي و وصول بآن شهر کرامت‌بندود	۶۷
توجه حضرت شاهنشاهي بعیل و جدگ انداختن فیلان مست ..	۷۱
نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بدارالخلافهٔ آگره و دیگر سوانح اقبال	۷۶
آغاز سال چهارم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي یعني سال تیر از دور اول ..	۸۱

مقید ساختن بیرام خان ناصرالملک پیر محمد
خان را ۸۵
آغاز سال پنجم آلهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال امرداد ار دور اول ۹۰
نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بسکار
و پرده ار روی کار بیرام‌خان برداشتن ۹۱
بیدار شدن بیرام‌خان ار خواب غفلت و چارهٔ کار
خود اندیشیدن و راه صلاح گم‌کردن ۹۶
نهضت موکب اقبال شاهنشاهی ار دهلی بدفع
فتنهٔ بیرام‌خان و دیگرسوانح دولت‌افزای ۱۰۰
مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی ار قصبهٔ
[illegible] سر راه
بیرام خان ۱۰۴
یعنی صریح ورزیدن بیرام‌خان و پرده ار روی کار
خود برداشته روی بهپنجاب آوردن ۱۰۵
فرمان جلال‌الدین والدنیا اکبرپادشاه غازی ۱۰۶
فرستادن خان اعظم شمس‌الدین محمدخان اتکه
با عساکر دولت بدفع فتنهٔ بیرام‌خان و نهضت
موکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت
و اشتعال نایرهٔ محاربه میان لشکر اقبال
و بیرام خان و فتح اولیای دولت ۱۱۰
ورود موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر
سوانح اقبال ۱۱۵
نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب
کوه سوالک و اتمام کار بیرام‌خان ۱۱۶
نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب
بدارالخلافهٔ آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن
و ازانجا براه دریا بمستقر خلافت نزول اجلال
فرمودن ۱۲۱
فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال ۱۳۳
آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال شهریور آلهی از دور اول ۱۳۵
ایلغارنمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت
مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت
نشاط و رجوع بمستقر خلافت .. ۱۳۹
شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت
شاهنشاهی روی نمود ۱۴۴
یورش موکب‌مقدس شاهنشاهی بجانب‌ممالک
شرقیه و زمین بوس نمودن خان زمان
و مراجعت بدارالخلافهٔ آگره .. ۱۴۶
ذکر مجملی ار احوال خواجه معین‌الدین چشتی
قدس سره ۱۵۴
آغاز سال‌هفتم آلهی از مبدای جلوس شاهنشاهی
یعنی سال مهر ار دور اول .. ۱۵۸
جنگ پرونکه که حضرت شاهنشاهی بنفس
نفیس خود فرمودند ۱۶۲
تعین فرمودن عبد الله خان اوزبک بانتظام
ولایت مالوه ۱۶۵
نقل مکتوب شاه والا جاه شاه طهماسب
صفوی ۱۷۰
سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی ۱۷۳
تربیت فرمودن اعتمادخان و انتظام ممالک
خالصات بار تفویض نمودن .. ۱۷۸
آغاز سال هشتم آلهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعني سال آبان از دوراول .. ۱۸۱
ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل
و سوانحی که روی نمود .. ۱۸۳
فتح ولایت گکهران به نیروی همت عساکر
اقبال ۱۹۰
آمدن شاه ابوالمعالي بار دیگر و فتنه انگیزي
نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن ۱۹۸
نهضت موکب اقبال شاهنشاهي بصوب دهلي
و بچتر سعادت سایه انداختن بر ساحت
آن شهر و رسیدن خار چشم زخم بگلبرگ
عنصر شاهنشاهي و بسهم سعادت قران
گذراندن و قرین صیانت ایزدي بودن ۲۰۰
آغاز سال نهم الٰهي از جلوس سعادت قرین
شاهنشاهي یعني سال آذر از دور اول ۲۰۳
فتح ولایت گڈھ کٹنگه به تیغ همت خواجه
عبد المجید آصف خان .. ۲۰۸
اظهار ادوار عدالت ارفهرمان سطوت شاهنشاهي
نسبت بخواجه معظم .. ۲۱۶
نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي
بجانب مالوه و شکار فیل نمودن و بر سر
عبد الله خان ایلغار فرمودن و بفتح و نصرت
بار گشته بشکار فیل پرداختن وظل مراجعت
بر مستقر خلافت انداختن .. ۲۲۱
التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتي پناه
شاهنشاهي واستخلاص کابل از میرزا سلیمان
و دیگر سوانح اقبال ۲۳۷
نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي
بصوب فرور بعزیمت شکار فیل .. ۲۴۴
آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین شاهنشاهي
یعني سال دی از دور اول .. ۲۴۵
نهضت موکب مرید شاهنشاهي بدفع فتنهٔ
بغي خان زمان علي قلي و دیگر سوانح اقبال
که دران یورش عالي روی نمود .. ۲۴۸
آغاز سال یازدهم الٰهي از مبدای جلوس
مقدس شاهنشاهي یعني سال بهمن
از دور اول ۲۶۹
نهضت موکب والای شاهنشاهي بدفع فتنهٔ
میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع اقبال ۲۷۳
آغاز سال دوازدهم الٰهي از جلوس مسعود
شاهنشاهي یعني سال اسعد ارمد از دور
اول ۲۸۱
نهضت موکب اقبال شاهنشاهي از دارالخلافهٔ
آگره بجونپور و قتل خان زمان و بهادر خان
در معرکهٔ فتح ۲۸۹
نهضت موکب گیتي گشای شاهنشاهي بفتح
قلعهٔ چیتور ۳۰۰
قصیدهٔ شیخ ابوالفیض فیضي .. ۳۰۵
محاصره نمودن حضرت شاهنشاهي قلعهٔ
چیتور را ۳۱۳
آغاز سال سیزدهم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي یعني سال فروردین از دور
دوم ۳۲۷
نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بتسخیر
قلعهٔ رنتهبور ۳۳۳

آغاز سال چهاردهم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال اردي بهشت
ار دور دوم ۳۳۶
تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاری اولیای دولت
قاهره ۳۴۰
ولادت سعادت پرتو دري جهان افروز برج دولت
و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال
شاهزادهٔ عالميان سلطان سليم ۳۴۲
رانچهٔ طالع شاهزاده سلطان سليم ۳۴۶
رانچهٔ ديگر ۳۴۷
توجه فرمودن حضرت شاهنشاهي بيادهٔ
از دارالخلافه باجمير و کامياب شدن
آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطالب صوري
و معنوي ۳۴۹
آغاز سال پانزدهم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال خرداد از دور
دوم ۳۵۱
ولادت سعادت افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ
سلک اقبال شاهزاده شاه مراد ۳۵۲
زانچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور يونانيان ۳۵۴
رانچهٔ ديگر بطرز ديگر ۳۵۵
نهضت موکب شاهنشاهي بصوب اجمير
و ديگر سوانح اقبال مآثر .. ۳۵۶
ذکر مجملے از احوال حضرت شيخ فريد شکرگنج
قدس سره ۳۵۹
آغاز سال شانزدهم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي
يعني سال تير از دور دوم .. ۳۶۱
آغاز سال هفدهم الٰهي از جلوس مقدس
شاهنشاهي يعني سال امرداد از دور
دوم ۳۶۶
نهضت موکب جهان نورد شاهنشاهي بدسحدر
ديار گجرات ۳۶۸
ولادت سعادت افزای گلدستهٔ بهار اقبال شاهزاده
سلطان دانيال ۳۷۲
زانچهٔ طالع شاهزاده سلطان دانيال ۳۷۴
زانچهٔ ديگر ۳۷۴
خاتمهٔ دفتر دوم ۳۷۶

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم

جهان جهان ستایش - و زمان زمان نیایش - مر آرایندهٔ عرش احدیّت - و پیرایندهٔ کرسیّ صمدیّت راست - که در بارگاه لاهوت سوای او حاکمی علی الاطلاق نیست - و در کارگاه ناسوت ورای او ناظمی علی الاطلاق نه - عالم تقدیس بوئی از چمن ربوبیّت او ست - جهان تنزیه کوئی از شاهراه الوهیّت او - نعیم سایهٔ از نور مهر او ست - جحیم شعلهٔ از نار قهر او - انبیا و صالحین مظاهر رحمت او یند - اشقیا و طالحین مصادر غضب و سورت او - اگر آفتاب است مسئله دار طریق معرفت او ست - و اگر ماهتاب است آئینه دار طلعت محمدت او - اوست که یکرا از ذروهٔ مدرات بحضیض مذلّت فرود آرد - و دیگرے را از اسفل السّافلین دلّت و هوان - باعلی علیّین رفعت و شان بر دارد ۞ ۞ نظم ۞

کریمے که جاندار و بیجان همه ۞ رفضلش گرانبار احسان همه
حکیمے که کس را بدو راه نی ۞ ز اسرار حکمش کس آگاه نی

و درود نا محدود بر سالار قوافل قدسیان - مدار جهان و جهانیان - افضل الهداة سالکان مراحل شریعت - امثل الحماة رهروان منازل معرفت - مجمع حسنات دو جهانی - منبع کمالات زمینی و آسمانی - نخله ایست که رطب چنین نو دیدش همگی ساکنان زمین و آسمان - چشمه ایست که آب هدایتش ارماهی تاماهی روان - خوانے ست که از الوان اطعمهٔ حقیقت معمور - مدارے ست که شوارع بهبودی دنیا و عافیت ازان پر نور - از یک نگاه مهرش هزاران گنهگاران را نوید مغفرت آید - و از یک نظر قهرش صدها شیاطین را وعید وبال و نکال برسد ۞ ۞ نظم ۞

ز بحر رسالت گزیده دُرے ۞ ز نخل هدایت رسیده برے
برفعت سبق برد بر عرشیان ۞ بعصمت فزون گشت بر قدسیان

و مر اران صلوات و سلام - بر آل و اصحاب کرام - که شجرات بابرگ و بار اند از بوستان رشاد - و دوحات سایه دار اند حامی جمهور عباد - خصوصاً امراء المومنین - خلفاء راشدین - که امرارندهٔ الویهٔ دین مبین اند - و فروشندهٔ دنیا بدین ۞ ۞ نظم ۞

کواکب بر افلاک دین پروري * جواهـر ز دریای دانشـوري
به بندس به پیغمبران همقدم * به نیکي ملقّب بخیر الامـم

امّا بعد الحمد للّٰه و المنّه که بحسن توفیق یزدان پاک - و نیک تائید خالق انجم و افلاک - آنچه موعود بود - بر روی وما جلوه‌گري نمود - و آنچه منظور بود - از حضیض اختفا بر فراز ظهور آمد مقصود بر روی امّید خندید - مطلوب از پناهخانهٔ قوّت بجلوه‌گاه فعل رسید - یعني دومین دفتر این نامهٔ گرامي - از مصنّفات شیخ ابوالفضل علّامي بمساعدت همان ده نسخهٔ مذکوره (که در دیباچهٔ اوّلین دفتر بالتّفصیل شرح داده شد) باضافهٔ نسخهٔ دیگر که بنسخهٔ ک موسوم گردید حسن اختتام پذیرفت - و این عروس معني ارطبع لباس نو در بر گرفت *

پوشیده نماند که ابتدای طبع این دفتر بعهـد مستر بلخمن صاحب بود - امّا زمام مرقومان آن جناب را بیش ازین فرصت نداد - و پدش از اختتامش بساط حیات در نوردیدند و تفصیل این ساعتهٔ عبرت بخش آنکه بر وافقان حقائق اسرار این جهان بے ثبات - و عارفان دقائق رموز این عالم مرحومات - مبرهن است که این خمخانهٔ هوش ربا را حکم خانے‌ست - که علی الدّوام دران یکے رحل اقامت انداخته - و دیگرے رخت بملک عدم کشد - و این طلسم‌سرای حیرت افزا را شیوه پستانے - که مدام دران گلے علم خوبي افشارد - و دیگرے پژمرده بخاک افتد بی بی صدمخانهٔ دلفریب چون گوم بالکه تماشا گاهے‌ست - که یکے ساعتے چند نظّارهٔ کرده بیرون خرامد و دیگرے بصد شوق و تمنّا اندرون آید - و مصداق این مقال حال مجوّز طبع ساختن این کتاب عالي‌جناب والا القاب مستر بلخمن صاحب است - که درتحصیل علم و هنر چه چه ترقّیها بر روی کار آوردند - و در ترویج علوم و فنون چه چه آئینها ابداع فرمودند - هنوز کارے از کارهای در خور همّتش سرانجام نیافته بود که رخت هستي بربستند - و این سرای فاني را ترک گفته بدار جاودانی شتافتند - و در ایسیاٹک سوسائیٹي (که جناب ممدوح را دران حکومتے بود) بجای ایشان والاجناب معلّی القاب (صاحب معالي و مفاخر - خداوند مناقب و مآثر - دیباچهٔ دیکهٔ سنجان - سرنامهٔ دانش آموزان - گل گلزار معاني - لعل بے بهاے کان سخن داني - در درج حکمت پروري - درّ درج بالغ نظري - ماهر علوم عقلي و نقلي - مستر هورن لي - پرنسپل میشن کالج - طالت ارمان افاضته - و دامت ایّام افادته) جانشین گشتند *

گرگل از باغ جهان رختش بکنعان درکشید * لاله بر اورنگ شاهي تاج زر بر سر رسید

و در مدرسهٔ عالیه (که اصل حکومت جناب متوفّی درانجا بود) اعلی حضرت - والا منقبت (صاحب اخلاق سنجیده - خداوند اطوار پسندیده - ماهر انواع فروع و اصول - جامع اقسام معقول

و منقول - مهرِ تابانِ نکته دانی - ماهِ رخشانِ سخن رانی - افصح اللّسان - اوضح البیان خیر من صنّف والّفْ - الصّاحب اے ای کَفْ - لازالت انوارُ احسانه لامعة - و انوار امتنانه ساطعة و انهار افاضته جاریة - و اخبار افادته ساریة) نعم البدل آمدند ۞ ۞ شعر ۞

اگر نو رورِ عالم رفت بر باد ۞ کُلِ صد رگِ سوزی را بقا باد

انشاء اللّٰه تعالیٰ اگر زمانهٔ غدّار چندے مهلت دهد - و طالعِ بیدار اندے مساعدت نماید یقینکه در تصحیح و تحقیقِ دفترِ سیوم نیز جست و جوی بے تعامل - و تکاپوی بے تکاهل - بکار خواهم برد - و در تنقیح و تدقیقِ آن بهزار اهتمام پی خواهم نشرد - و التّوفیق من اللّٰه الجلیل و هو حسبي و نعم الوکیل ۞

اللّهیف الاثیم - عبد الرّحیم ۞

بســـــم الله الرحمن الرحيم

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفریدش (که مظاهرِ حقیقت نمای شهود - و شواهدِ قدرتِ واجب‌الوجود است) وابسته بفرمان‌روائی بزرگ‌نهادے باید که بارِ عالم و عالمیان را بباروی تائید الٰهی برسر تواند کرفت - و کارِ جهان و جهانداں را بدیروی کمالِ آناهی سامان و سرانجام تواند نمود - شعسعهٔ عظمت از داصیهٔ اقبالِ او تابد - و بارهٔ امّت از لوحهٔ احوالِ او فروغ دهد[۲] - شاهدِ ترازوی عدالت بباروی ریاستِ او استقامت داند - و آئینِ چارسوی سلطنت بدستیاری فکر و رویّتِ او رونق و بها پذیرد - زرهای ناب (نه نقدِ خزانهٔ آسمان است) سکّهٔ عدلِ او کامل‌عیار برآید - و گوهرهای شب‌چراغ (که صیقل‌ردهٔ مهرهٔ انجم است) تاجِ دولتِ او سربلندی بیند - چهارچمنِ حلاوت از جویبارِ شمشیرِ او آب خورد - و شش‌جهتِ مملکت از ماهیچهٔ لوای او تاب کیرد - طنطنهٔ کوسِ نهبدس عرصهٔ حوادثِ روزبار ستیزه‌انگیز را به پستی برد و کوکبهٔ سپاهِ شکوهش عرصهٔ کردآلودِ جهانِ تاریک را مشعله نحسد - کردِ فتنه را بآبِ تیغِ جهانکسای بنشاند - و برقِ حادثه را بسحابِ چترِ کردون‌سای منطفی سازد - بدش‌طالعِ درکاهش قطب نمای نادیه‌کردانِ آرزو کردد - و بارکاهِ آسمانش فضاهای زمین‌بوسِ کردون‌کسانِ پستکاهِ نحوت شود - همّاس برآبادیِ خراب‌آبادِ دلها مقصور بود و طدیعتش برجمعیّتِ شهرستانِ جانها محبول و مفطور باشد - مجبّدس در نهادخانهٔ ضمیرِ خواص و عوام وطن سازد و دعایش برخلوتکاهِ ربانِ صعار و کبار آرام کند - بلکه صعوفِ دعات - بلکه صعوفِ دعات (که جلوه نمایانِ مقامِ ثبات اند) ار چسمهٔ سارِ اقبالِ او سرسبز و سیراب کردند - و ار نسیمِ بهارستانِ اضافهٔ او دسو و نما یابند

---

(۲) نسخهٔ [ر] یابد (۳) نسخهٔ [ا] درایت •

وصنوف جماد (که ثابت قدمان مقام ایستاده اند) هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند - و از مکارم عنایت او بصدهٔ وافر برخوردند • نظم •

همین نه جانور از دین و داد ناجوان • نامن و عدش گراند نزنب و فرگردد
بفرمهار عدالت دمه رسنگ گیاه • گیاه نخل شـــود نخل بارور گردد
فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین • که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد

[چون ذات مقدّس این نونهال چمن اقبال مصدای این مفاخر و معالی بود - و استحقاق این منصب عالی داشت - و تباشیر دولت و سعادت از آثار طلوع صبح ولادت او می‌تافت - و روایح مسکبار جهان آرائی از عنفوان صغر او بمشام ادراک عارفان انفس و آفاق میرسید - و شکوه جهانبانی از لوح پیشانی او می‌درخشید - و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به دلهای می‌شتافت و آثار نجابت بسیطی از طرز نشست و برخاست او پیدا بود - و رموم حاتم مرمار روائی از خطوط دست او خوانده می‌شد - و رمالے (که اطلاع در چندین ادوار انتظار آن می‌بردند) رسید - و دورے (که انجم در چندین قرانات فرصت آن می جستند) ظهور یافت] انتظام نجستان سلسلهٔ کون و مکان بنای نسارت در دادند - و موید رسانان سکدهٔ زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال مرکشادند • نظم •

کای بهـــر تخت تخاتـــم نـــرا • دور شهنشـــاهی عالـــم تـــرا
گوش فلک بار بی کوس تست • نخت هواخواه قدم‌بوس تســـت
بر سر دل تاج شرافت تراست • خطبهٔ خود خوان که خلافت تراست

درهنگامیکه سلطان چهاردلس کردون به برج سعادت خرد رسیده نظر عالی به بیت الشّرف اوداخته بود [که نخت چهار پایهٔ حمل را به جاوس سعادت منوّر سازد - و غبار آلودگان خطّهٔ خاک را بفیض عام تازه و تر گرداند - بر نخت‌گاه چمن سایه‌بانهای اشجار سایه افگن شوند - و خسرو گل با تاج صد برگی مرصّع به لعل و یاقوت برسریر رمّردین جلوس فرماید - و مرغان خوش‌آواز چون خطیبان جاوس بادشاهی (طیلسان شهپر بر دوش - و پوستین قاقم در آغوش) بر منبر صدپایهٔ چوبین خطبه شوی دادند کنند - سرو و صنوبر (که ایستادگان پرستاه ادب اند) سر بتعظیم فرود آوردند - و شمشاد و عرعر (که کهن پیران آزرومند اند) به برگ و نوای جوانی رسند - بررگان شقائق و ریاحین جامه‌های رنگارنگ در بر پوشند - و خردان لاله و نسرین از شگفتگی در پیراهن نگنجند - آوازهٔ کوس رعد بر نارک میدان ابر غلغله در هفت اقلیم اندازد - و صیت گوهر افشانی نوبهار صلای عام بهاریکن عالم در دهد] بسایم فیوضات ازلی از مهبّ عنایت آثار وزیدن نهاد

و حدایق ارهار خلافت الٰهي بتازگي شگفتي گرفت - ماه جبههٔ نیاز بسجدهٔ شکر مي برد و کفّ الخضیب دور مي چید - قطب دو دیدهٔ فرقدان را بمدلِ رزّینِ شعاع سرمهٔ سعید میکشید مهندسانِ رصد بند و مجسطي گسایانِ فلک پیوند (که باُصطرلابِ دانش راصدِ کواکبِ دولت بودند) اختراعِ رانچهٔ جهانبادي ار صحایفِ ربعِ آسماني نمودند - لاجرم بتائید الطافِ ذوالجلال و انعامِ جنودِ دولت و اقبال * مصرعهٔ * دساعتے که برو آسمان سجود کند *

در عیدگاهِ خطّهٔ دلگشایِ کالپور * مصرعهٔ * که باد قبلهٔ اقبالِ دهر در هر دور *

جشنے عالي و مجلسے والا (که غدرت اورای انجمنِ افلاک تواند بود) ترتیب دادند * متنوي *

دل اورور جشنے شد آراسته * درون و برون هر دو پیراسته
نمودند در بندش این سبز کاخ * بساطے چو میدانِ همّت فراخ
سرا پردهاے مکلّل کلاه * کشیدند بر دورهٔ جشنگاه
کران تا کران فرشِ آن سرزمین * پرندِ خطا بود و دیبای چین
زبس سایبانهای زرّینه تار * هوا بود چون پردهٔ روزگار
فلک را گرفتند در زیرِ باد * که خورشید بنشست درجیبِ داي نقاب
زبس نکهتِ بزم میرود دور * فلک دامنهٔ مسک بود از بخور
بزرگانِ درگاه بر خاستند * عریسانه تختے بر آراستند
که در شمرهٔ سلطنت را به بقد * بشاهِ جوان بخت بفزوند عقد
دو عالم بیکجا فراهم کنند * به پیوند جاوید محکم کنند
زمان مسدعه برده در پرده سار * که ای تخت با بختِ دولت بنار
شهے مقتدر برسرِ تخت جاي * که خواهد شدن تخت ازو دیر پاي
کسے مي نبیند بر اورنگ جاه * که خواهد بار تخت بردن بناه

آنگاه در ساعتِ فیض‌اشاعت (یعني قریبِ نصف النّهارِ جمعهٔ - بیستِ دوم و تاسعِ اوسط سیوم ربیع‌الثّاني سالِ (۹۶۳) نهصد و شصت و سیوم هجري - دهم اسفندارمذ ماهِ جلالي سالِ (۴۷۷) چهارصد و هفتاد و هفتم - پانزدهم تیر ماهِ قدیمی یزدجردي سالِ (۹۲۵) نهصد و بیست و پنجم چهاردهم شباط ماهِ رومي سالِ (۱۸۶۷) یکهزار و هشتصد و شصت و هفتم) آن والادودمانِ عالي خاندان حلمتِ زرّیں در بر و تاجِ مسکین برسر دولت و سعادت بر تختِ سلطنت و اورنگِ خلافت نشست - و آوازِ مبارکبادی ارشش جهت برخاست - مدبرِ آسمان منظرِ خُطبهٔ

اقبال سربلندي گرفت - و درجات رفعت تصاعد و معالي ارجمندي يافت * شعر *

ابرد کنون بعرش خدیو جهان نهاد * بارے که پیش ازین بسر آسمان نهاد
آنرا که در نهاد بود مؤنے چندیں * بار دو کون بر سر او می‌توان نهاد
شاهِ جهان که بارِ جهان برسرش رسید * بنهاد بار برسر و منّت نجان نهاد

هرچند خطیب بصورت پایه پایه فرود مي‌آمد امّا در معني مرتبه مرتبه بلند مينمود - چون زمانِ خطیب بالقاب اوحدي سامعه‌افروز شد و بدام اشرفِ اعالي گوهر ریز گشت گابابگ دعا از چپ و راست برخاست - و ندای تسلیم و رضا ے کم و کاست برآمد - بپیرایه بندانِ کارخانهٔ سلطنت خلعتِ رزّین بر دوشِ خطیب انداخته خطیب را در زرگرفتند - و گنجینه داران بارگاهِ خلافت از یمین و یسار گوهر افشاني و زر پاشي کردند * شعر *

زیکطرف زر و از یکطرف گهر مبرنجست * گهر طمعی طمع و زر سپر سپر مبرنجست

همان روز طغرای فرمان روائي بالقابِ حضرتِ شاهنشاهي رفعت یافت - و منشورِ کشورگشائي بنامِ ذاتِ آن خدیوِ جهان (۲) بمنت گرفت - و تمام آنروز جهان افروز (که فی الحقیقت نوروزِ بهارِ دین و دولت بود) سکّهٔ سلطنت در دارالضّربِ اقبال بنامِ اشرف مسکوک شد و اقسامِ نقود بمعیارِ عدلِ او کمال یافت * رباعي *

چون سکّهٔ بنامِ شاه پیراسته شد * در چشمِ ستاره قدرِ مه کاسته شد
دیدار بسرخ روئي افروخته گشت * درهم بصعید روئي آراسته شد

زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامنِ امید روزگار ریختند - و نفس نفس گنجهای انعام در کنارِ آرزوی عالم افشاندند - صدای مبارکباد گردون و سرور قاره شد - و گوشِ عیش و شادي بلندآوازه گشت - سلطنت طرحِ اقامت انداخت - خلافت بقرارگاهِ سلامت رسید - نخست مرتبهٔ تمکین افزونی رفعت شد - تاج بسر بلندی جاوید سرافرازي یافت - نگین بطغرای جلال رسید چتر سایهٔ دولت بر آفاق گسترد - لوا طرازِ نور علی نور گشت - کوکبه را گوی مراد در خمِ چوگان آمد - نیع در خلوت‌گاهِ بیدار آرام گرفت - خنجر از تردّد آسود - کمان از کشاکش روزگار نجات دید تدبر از جگردوزی اعدا فارغ نشست - عقلِ بلند مقام (که بسر بلندي از آسمان گذشته) به خطبهٔ منبرِ سلطنت گفت * شعر *

دارم خطابِ خطبهٔ سرائیِ مدحتش * پست و بلند ساخته اندیشه منبرم
شایسته ے بها گهرم گنجِ شاه را * لیکن نه گوهرے که بگیرند در زرم

---

(۲) نسخهٔ [ب] زمان *

جهان (که آهوی دام‌جستهٔ شیرشکارانِ این بیشه است) صیدِ دولتِ او شده نفسِ افتخار برآورد که

* شعر *

طالع مرا چو بسته بفتراکِ دولتش * کس چون گمان برد که شکارِ محقّرم

اقبال (که سپهسالارِ فهرمانِ سلطنت است) شکرگویان تعدادِ نعمت نمود * شعر *

کز خاک بر گرفتهٔ خانانِ اعظم * بر آسمان کسیدهٔ دارای اکبرم

در حضرتش بظاهر و باطن مکرّمم * وز دولتش بصورت و معنی تونگرم

از فیض اوست این همه سرداب گلسنم * و ز بزم اوست این همه لب‌ریز ساغرم

دولت (که رنگ‌آمیزِ صورتخانهٔ گیتی ست) بر سرِ نگرنگی آمده زبان برگشاد که * شعر *

رخسارِ من ز خالِ دورنگی منزّه است * الماسِ ابیضِ من و یاقوتِ احمرم

باغِ فریبِ چشمِ مَلَک نقشِ مفرشم * عطرِ دماغِ روحِ قُدُس دودِ مجمرم

تا هست دورِ سختم گوشوارِ عرش * مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم

آسمان منطقهٔ مرصّعِ نجوم بر میان بسته رقص‌کنان آواز برداشت که * شعر *

دارم نطاقِ چاکری و طوقِ بندگی * در حضرتش مباد جز این زیب و زیورم

تاج است بر جنودِ مخالف صفِ مرا * کز خبطِ بندگانِ خدیوِ مظفّرم

سعادت (که هواخواهِ دولتخانهٔ سلطانی‌ست) عرضِ حال کرد که * شعر *

هر بامداد قبلهٔ من آستانِ اوست * کر شوقِ آستانِ شرف رو به حاورم

آمد مگر کلیدِ عنایت نصیبِ من * بر آستانه سلسله بر پای چون درم

جمیعِ سران و سرداران و سپه‌کشان و سپهسالاران و سایرِ ارکانِ سلطنت و اعیانِ دولت از صمیمِ دل و صدقِ ضمیر بآن والا دودمان ببعثت کردند - و پیمانِ هواخواهیِ مؤکّد بایمانِ الٰهی ساختند اعتضادِ دولتِ قاهره بدرام خان خانخانان به القاب اشرف وکیل‌السّلطنت شد - و حلّ و عقدِ امورِ خلافت و رتق و فتقِ جنودِ نصرت قرای رأیِ درایت و کفِ کفایتِ او تفویض یافت و دیگر آمرای مملکت‌آرائی و سایرِ بزرگانِ سلسلهٔ چغتائی (چه ازان جماعت که بشرفِ بساط‌بوسِ حضور استسعاد داشتند - و چه ازان سپه‌کشان که در اطراف و اکناف بضبطِ ولایت و قمعِ ممالک تعیّن بودند) هر یک بیش از فراخورِ حالت و استعداد بعنایتِ پادشاهیِ خاص(۲) شده به تربیتِ خاص اختصاص یافت *

---

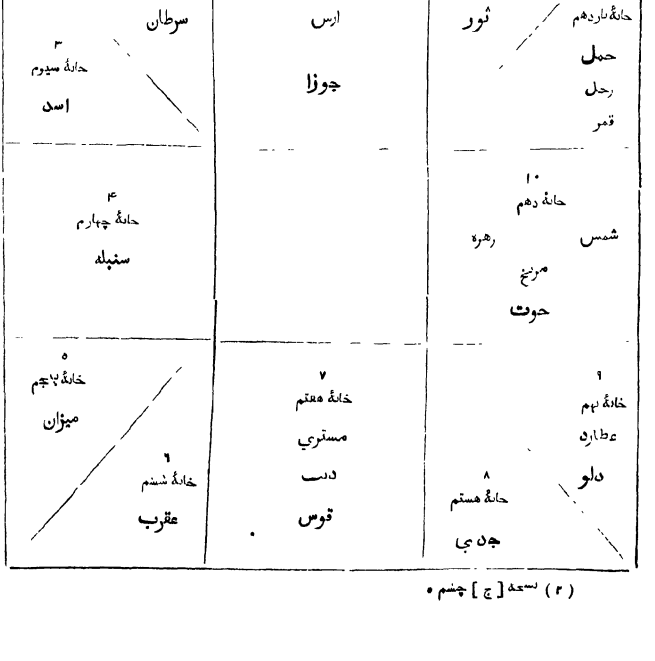
(۲) نسخهٔ [ا] مبالغی *

تصویر زایچهٔ طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

صورتِ زایچهٔ طالعِ جلوسِ اقدس نقش پذیرِ پرگارِ صدق و رقم‌آرای حامهٔ سداد ساختن از لوازمِ وقت است - تا ببنادلان را مستوجبِ مزیدِ روشنائی گردد - و کوتاه‌بینان را چشمِ دوربین بدست آید - بلکه مُرده‌دلان را جان تجسد - و جان‌داران را جانِ جهان‌بین کرامت فرماید (۲)

* شعر *

زایچهٔ طالعِ شاهی ست این ✻ جدولِ اسرارِ الٰهی ست این
الجمهٔ دولت و لوحِ مراد ✻ مدلکهٔ دانش و فهرستِ داد
کوکبهٔ کوکبِ عزّ و علاست ✻ کون و مکان را بسعادت صلاست
دیده‌ورانِ لوحِ ازل بارکن ✻ مردمِ جهان تابهٔ ابد بارکن



(۲) نسخه [ج] چشم ٠

ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع دقایق لطایف ملحوظ شده - اوّل آنکه در وتد عاشر (که بیت السّلطنت است) دبّیر اعظم اضافهٔ نور می‌نماید - و اصل در اختیار ساعت جلوس سریر سلطنت صلاح خانهٔ عاشر است - و آنرا چنین صلاحی که بقدوم آن نگاردهٔ گیتی شده باشد و امام ابو المحامد غزنوی (که از اکابر ارباب تنجیم است) فرموده که روا ست درای این کار طالع عقرب اختیار کنند - تا وتد عاشر اسد افتد که خانهٔ دبّیر اعظم است - و المنّة لله که اینجا دبّیر اعظم خود در بیت عاشر باشر انوار سعادت و اقبال آمده * شعر *

شاهی که مراد بخش امّید بود * رخشنده دلش به نور جاوید بود
چون پرتو او جهان نسازد روشن * آنرا که مربّی چو خورشید بود

خانهٔ دوم (که خانهٔ مال است) سرطان انّفی افتاده - و دبّیر اصغر (که صاحب خانه است) در خانهٔ یازدهم (که خانهٔ امید است) فوق الارض وقوع یافته - دلالت کند بر انکه مقالید خزاین و کنوز عالم بسابقهٔ مسقّت بدست کفیل امثال او درآید - خانهٔ سیوم (که تعلّق بخویش و پیوند دارد) اسد است - و صاحب او دبّیر اعظم در وتد عاشر - جمیع امرا مامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شاهنشاهی باشند - خانهٔ چهارم سنبله (که آنرا وتد الارض خوانند - و منسوب است بعواقب امور و املاک) و صاحب او در دهم (که بیت الشّهر است) دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه - خانهٔ پنجم میزان است (که خانهٔ فرزند و عسرت و هدیه است) و صاحب او زهره در حوت (که برج شرف اوست) دلالت کرده بر آنکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند - و در سایهٔ دولت و کنف عنایت نرینت یابند و افتاح ابواج الجنین سریر بر اقبال اقبال لبالب باشد - و فواضل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت او بار گسایند - خانهٔ ششم عقرب (که خانهٔ عبید و خدم و امراض است) و صاحب او مرّیخ در خانهٔ سلطنت واقع شده - علامت است در اعتدال مزاج سعادت امتزاج - و در بسیاری غلامان وفادار - و خدمتگاران جان‌سپار - مستری اگرچه در قوس است امّا بحسب نسوبة الحوت بخانهٔ شسم بتار سعادت جاوید مدکند - خانهٔ هفتم قوس وتد عاری(۲)ست بظبر طالع - و آن خانهٔ اعدا ست - چون بحسب تسوبة البیوت از کوکب سعد خالی‌ست بر مقهوری اعدای دولت ابدقرین دلیلی‌ست قوی - خانهٔ هشتم جدی است متعلّق بموارث - و صاحب خانه در یازدهم

---

(۲) در [بعضی نسخه] عاری *

دلیلست برین که سعادت مولودی مرین حال کمالات ذاتی باشد - خانهٔ نهم دلو - بعلم و دین و سفر منسوب است - و عُطارد (که صاحب طالع است) آنجاست - و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده اضافهٔ ادوار داشس میکند - و مُحبیراست از صدق تفکر در امور دین و دولت - و اصابت تدبیر در باب سفر - و موافقت آن بتقویت دولت * شعر *

شاهی که بعقل دو همون خوانیمش * در راه خدای رهنمون خوانیمش
هرچند که سایهٔ خدایند شهان * او نور خدا ست سایه چون خوانیمش

خانهٔ دهم خوب (که آنرا وتد عاشر خوانند) خانهٔ سلطنت و امّهات است - بیّر اعظم و رُهره و مرّیخ آنجاست - همیشه انام سلطنت بعیس نگذرد - و اسباب انّهت و شوکت صاحب طالع روز افزون باشد - و امّهات عالی درجات دولت او بمراد رسند - خانهٔ یازدهم محل منتسب درجا و اصدقاست - بهت النّصر بیّر اعظم افتاده - و ممر سریع السّیر رابدالنّور آنجاست - هرامید (که بخاطر اقدس رسد) برودی و بهبودی برآید - و دوستان بوسیلهٔ این دولت عُظمی کامروا شوند - خانهٔ دوازدهم ثور است - و آن خانهٔ اعدا ست - ار کواکب خالی افتاده - و مرّیخ ار دهم ناظر - دشمنان دین و دولت بصمصام بهرامی خون آشام شوند - بیّر اصغر در حمل (که خانهٔ شرف بیّر اعظم است افتاده - و اکابر این فن تصریح کرده اند که در رابعهٔ جلوس اختیار قمر (که واسطهٔ اضافهٔ ادوار است ار اجرام علوی در اجسام سفلی) در حمل باید - و این دس معتبر داشته اند و بیّر اعظم بمسدس اتّصال دارد - و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته - و خانهٔ طالع هوا(۲)ندست و ایدها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و برمزید عظمت و شوکت پادشاهی میکند وسهم السّعادة موی حال است - چه در اسد (که خانهٔ بیّر اعظم است) تحقّق دارد - و صاحب او در عاشر آمده - و مسدسی (که دلیل صدق نبعت است) در هفتم بخانهٔ خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاعد است - روز بروز امور ملکی و مهمّات سلطنت در ترقّی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطّالع خانهٔ قمر مستقیم الطلوع آمده - و عُطارد با قمر بنظر دوستی دارد - و این همه دلائل ساطعه است بر گشایش کار بطریق بهبود - و افزایش دولت به نیل مقصود - و شرح لطائف این رابچه و دقائع آن از حیطهٔ تحریر و احاطهٔ تقریر بیرونست - دقائق شناسان جداول آسمانی و درجات دانان صفائح سطراب دانی مزایع فکرت و تقویم مطرت میدانند که از زمانی [که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده - و انتظام عالم باسوت (که لُبّ لباب آفرینش است) باهتمام اجرام تعلّق گرفته] اینچنین ساعتی بزرگ بزرگی بخش (که چندین سعادت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هوای است *

ابدی در ضمن آن مندرجست) معلوم که چند گذشته باشد - و یکی از منتسبان سلسلهٔ نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته • شعر •

از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد • وز سکهٔ عدل کارها چون زر شد
بنشست بعشرت سلطنت اکبرشاه • تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

و مصراع • جلوس خداوند عالم‌پناه •

نیز مسعر برین سال سعادت انتظام است - و عبارت کام‌بخش نیز تاریخ این زمان سعادت توامان است که مولانا نورالدین ترخان نگاشتهٔ خامهٔ فراغت نموده‌بود •

ذکر وضع تاریخ جدید الٰهی از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهی

بر ضمائر صافی دوربان انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیّت بر دفاتر اکوان هرچه رفته که نظام سلسلهٔ عالم بے حفظ وقت و تعیّن تاریخ صورت نه بندد - و تعیین وقائع و تبیین سوانح متواریخ سنین و شهور تخصیص و تسمیص یابد - و سنّت ارای چنان جریان یافته که بعد از چندگاه امرے عظیم را مبدء تاریخ سازند - و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بران مبتنی گردانند - و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی و افزونی خجستگی سزاوار آن بود (که غرّهٔ جبههٔ مرادات بیعنایت و مقدّمهٔ ظهور سعادات دامتناهی گردد) به الهام ربّانی (که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود) بموافقت آرای اصابت پیرای حکمت پروران عالم نظر (که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند) این سر دفتر سنین و شهور را مبدء تاریخ جدید ساخته نوازای آسانی و آسودگی گشتند - و (چون در دور جهان‌افروز مقارن و مقارب جلوس اشرف بود - وجلوس اشرف از حلائل نظرات تربیت نیّر اعظم) این کسر را (که هزاران منع در ضمن آن چهره‌گشا ست) عُنوان ایّام نوروزی و دیباچهٔ مرّحی و مبروزی دانسته مبدء تاریخ گرامی را از دور آیده اعتبار نمودند - و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند - و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالقای ربّانی این تاریخ گرامی را تاریخ الٰهی موسوم ساختند - و دبیران سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مثبت و مرقوم گردانیدند - و اسامی ماههای این تاریخ را همان اسامی شهور مسهورهٔ فارسی معتبر داشتند - و بلقب الٰهی مزیّن گردانیدند - چون فروردین ماه الٰهی - و اردی بهشت ماه الٰهی - و دامهای ایّام دیر همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب • اورمز (اورمزد) • بهمن • اردی‌بهشت • شهریور •

---

(۲) نسخهٔ [ر] مطوی (۳) نسخهٔ [ب] فرمودند (۴) در [بعض نسخه] مدیل •

اسفندارمذ * خُرداد * مُرداد * دیبادر * آذر * آبان * رش * ماه * تیر * گوش * خور (دی‌بمهر) * مهرگان (مهر) * سروش * رشن * فروردین * بهرام * رام * باد * دیبادین * دین * آراد * اشتاد * آسمان * رمیاد * ماراسفند (مهراسفند) * ایران * و چون در بعضی ماهها[۲] دو روز از سی زیاده بود آنرا دوروز و شب نامزد کردند - و بمیامن توجّه شاهنشاهی ایّام مستوفه مرافتاد و ماه چون سال شمسی شد - و نفز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که دور سنوات این تاریخ مقدّس نیز دوازده باشد - لاجرم هرسال مسمّی باسم ماهی از ماههای الٰهی ساختند چنانچه سال اوّل سال فروردین الٰهی - و سال دوم سال اردی بهشت الٰهی - و عمدهٔ مؤسّسان این تاریخ نُدسی علّامة‌الزّمانی افلاطون[۳] الوادی امیر فتح‌الله شیرازی المخاطب بعضد الدّوله بود که در ساعت مسعود این اساس ملک ارتفاع نهاد - و اگرچه اساس این تاریخ در سال (۹۹۲) نهصد و نود و دو اتّفاق افتاد امّا چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الٰهی خواهد بود ثبت این واقعهٔ شریفه در سال جلوس لایق نمود - امید که (چون دولت و اقبال این سلسلهٔ ابد پیوند از شعشعهٔ الٰهی ست) فروغ این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب و جهانگیر باشد - و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک نگذرد و بقلم رمان جهان‌مُطاع (که از تحریرات رامم این دیباچهٔ سعادت ادوالفضل است - و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته بود) این است *

فرمان جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی

دربن زمان دولت آرای و هنگام سعادت‌پذیرای (که یک فرن از جلوس نصرت قرین برسریر سلطنت گذشته - و آثار ابتسام حدیقهٔ اقبال است) فرمان گیتی‌مُطاع پرتو ارتفاع یافت که حُکّام ممالک محروسه و سایر مُتصدّیان مهمّات ملکی و مالی متفرقات درجات و تناسب طبقات تواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که [چون تمامی همّت والا مصروف آنست [که کافّهٔ انام از خواص و عوام (که بدائع و دائع غیبی اند) در ظلّ امانی و آمال منسرح‌الجال و مرفّه‌الحال بوده اوقات گرامی را (که مفقودالبدل و معدوم‌العوض است) در مرضیّات الٰهی مصروف دارند - و رمقهٔ عقیدت خود را از مادهٔ تقلید (که ارباب ملل کلّهم و اصحاب نحل باجمعهم دست رد بران زده‌اند - و در جمیع ادیان مآثر مداحت و وقاحت آن بالغ وجوه ادا می‌نمایند) بار داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند - و در مسالک مطالب

(۲) نسخهٔ [د] ماههای الٰهی (۳) نسخهٔ [ا] افلاطون الدورانی *

کلیّه و جزئیّه بے بدرقهٔ دلیل قدم ننهند - و در مشارع مقاصد خود مقبراً و قطعمراً بے اضاءت حجّت شروع ننمایند] و ضمیر اصابت‌پذیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره در حقائق علمی و دقائق حکمی نظر می‌اندارد - و بعنایت و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیلهٔ الهامات و واردات مستفیض و مستفید است - و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره‌مند } درینولا [چون عبور بر تقاویم متعارفهٔ (۲) اهل هند (که بردن این طایفه پتره گویند بفتح باای موحّدهٔ فارسی - وسکون تای مثنّاة فوقانی - و فتح رای غیر منقوطه - و های مختفی) افتاد - و درین اوراق کل پتره مساعده نمود که مبدء شهور قمری را بعد از استقبال گرفته شد که زمان افزایش ظلمت است - و آنرا بزبان هندی کس‌پچهه گویند - و این سیه‌باطنان بمحض تقلید و جهالت و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده‌اند - و با آنکه (بطلان این عمل بے ما حصل و عدم استناد آن بدلیل روشن‌تر ازانست که باستدلال احتیاج افتد) از مهرهٔ متدیّنین این طایفه چندان بمسامع عزّ و جلال رسید و مطابق آن کُتب معتبرهٔ قدیمهٔ خود را بنظر صواب‌بین درآوردند که مبدء شهور قمری بدش نُدما از ابتدای روشن شدن این‌جانب ماه (که بحساب ماست) بوده - که آنرا بلسان ایشان شُکل پچهه نامند - و از زمان بکرماجیت بواسطهٔ شیوع نامتدیّنان و وقوع هرج و مرج این روش متروک و مهجور شده‌است - و معقولیّت آنکه اوّل ماه را از ابتدای ظهور نور کمتر از اجلی بدیهیّات است] بنابران حکم مقدّس سعادت بناه بامت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و منجمرجان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقهٔ انبقهٔ شُکل پچهه نهند - و بواسطهٔ احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزیّن فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند *

درین اثنا اکابر و اعاظم بساط قُدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهام (۳) مآثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمّات و معاملات بآسانی معلوم شود بنوعیکه احدے را مجال مدارعت نباشد - مثلاً آنکه شخصے مدایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدّت چهار سال و چهار ماه مَثَلاً قرار داد - تا مبدء معیّن باشد تعیّن این مدّت میسّر مل معسّر خواهد بود - و پیدا ست که هرگاه از ابتدای تاریخے عهد بعدد گذشته باشد رفع تاریخ باره نمودن ابواب یُسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودن ست - و بر راقمان مواقف احدار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال داب سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس را مجدّد می‌ساخته‌اند - و معامله گذاران

(۲) نسخهٔ [ه ر] متفارقه (۳) در [چاد نسخه] الهامی مآثر *

روزگار را از مضائق حیرت نجات می‌بخشیده‌اند - و الحال [چون تاریخ هجری (که آغاز آن از روز سعادت اعداد و کلمات احبّا ست) نزدیک بهزار رسیده - و تاریخ هند از هزار و پانصد متجاوز گشته - و همچنین تواریخ اسکندری و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده - چنانچه در تقاویم مسطور و مزبور است - و نوشتن و گفتن آن در مطارحات و معاملات نزد اهل عالم خصوصاً بر عوام‌الناس (که مدار معامله بر ایشانست) بسیار مشکل شده - و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند - مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است - و ازان بار تا حال چهارصد و شصت و پنج سال شده است - و در ملک گجرات و دکن تاریخ سالباهن است - که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است - و در مالوه و دهلی وغیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است - که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در کشمیر هر که حکومت آن قلعه داشته باشد از و ابتدا می‌کنند - و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقائع و دانسوران آثار است - و مستحسن است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیّه از امور عظیمهٔ حق اساس نبست] اگر بمقتضای عموم رامت و شمول عطوفت خود وضع تاریخ مجدّد شود (که هم آسانی خلائق دران باشد - و هم اختلاف تواریخ هندیّه مرتفع گردد) هرآئینه مدّرات و حسنات این راجع حال و مآل آن رفیع‌الدّرجات خواهدبود - و در کتب معتبرهٔ زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورگانی مصرّح است که مبدء تاریخ ظهور امرے عظیم گردانند - مثل ظهور ملّت قویم با حصول سلطنت عظیم - و الحمد لله تبارک و تعالی که در زمن سلطنت کبری از عظائم امور و جلائل وقائع (از تسخیر قلاع عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات) آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل‌الشّان دارد - امّا اگر آن حضرت مبدء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود (که از اکبر نعم الٰهی و اعظم آلای نامتناهی است - که ازان هنگام سعادت‌آثار امرور بست و نهم سال شمسی و سی‌ام قمری مسعود) فرمایند هرآئینه بوسیلهٔ این امر خطر هم مراسم شکرگذاری بتقدیم رسانیده باشند - و هم الحاح مقاصد طوائف عالمیان بحصول انجامیده باشد - و ایضاً در ضمن این عمل خطر کسرے بسان رفیع‌المکان تاریخ هجری (که از روز هجرت حضرت خیرالانام است از مکّهٔ معظّمه بمدینهٔ محترمه بواسطهٔ استدلای اهل عُدوان - که محلّ[۲] شایبهٔ توهّم ناقصان علی‌الفطرة فلدلالکیاسة است) لازم نمی آید - چنانچه در زمان ماک شاه (با آنکه تاریخ هجری از مقدار اعتداد نیافتاده بود - و کار دانی درجه مشکل بسته) بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند

---

(۲) نسخهٔ [د ر] محل توهّم ه

تا طایفهٔ (که در معاملات کار برایشان مشکل باشد) باین وسیله ازان صعوبت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام (از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان و عراق و غیرها) ساری و جاری‌ست و تمسّک متشرّعان روزگار و متدیّنان هر زمان بآن تقاویم رایج - بنا بر تکرار التماس این جماعه و مراعات خواطر مُلتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد - و حکم مقدّس بعادت یافت که نوروز (که قریب سال جلوس بود) آنرا مبدءِ تاریخ الٰهی اعتقار نموده ابواب آسایش و شادمانی گشایند - و از معدن دانش فرمان واجب الاتّباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفهٔ دیار اسلام (چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند) این تاریخ جدید را ضمیمهٔ آنها ساخته ابواب یُسر گشایند - و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلفهٔ آنها خصوصاً تاریخ نکرماجیت (که اساس آن بر نلبیس بود) این تاریخ مجدّد قایم نمایند - و تواریخ متنوّعهٔ آنها برطرف سازند - و چون در تقاویم متعارفهٔ هند سالها شمسی و ماهها قمری بود حکم فرمودیم که ماههای این تاریخ محدّد نیز شمسی باشد *

و [چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکرگذاری و سپاسداری از شهور و سنین روزے چند را بمناسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلائق و خوشحالی طوائف انام (که باعث چندین خیرات و مبرّات است) اختیار فرموده اعیاد نام نهاده‌اند - و دران ایّام مسرّت پیرا اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خسوع بجناب کبریای الٰهی (که خلاصهٔ عبادات و زُبدهٔ طاعات است) مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر مقدرت مادهٔ تحصّل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروده و نواظر محزونهٔ اخوان زمان و ابنای روزگار گسوده انواع بِرّ و احسان نموده اند] بنابران بعضے جسمهای عالی (که تفصیل آن از ذیل این مجموعه فایض النّور بوضوح خواهد پیوست - و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است - سیّما در ین هزار سال معمول سلاطین عدالت‌گستر و حُکمای حقائق‌آئین نموده‌است - و درین دیار بواسطهٔ بعضے امور از شیوع افتاده بود) بجهت انتعاش مرضیّات الٰهی و افتتاح آثار قُدَما آن ایّام مسرّت ارجام رایج ساختیم - باید که در جمیع ممالک محروسه (از امصار و بلاد و قُری) بروجه اتم و طریق احسن رایج گردانند - و درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقهٔ بامرعی نگذارند

تفصیل اعیاد ایّام نوروز - نوزدهم فروردین ماه الٰهی - سیوم اردی بهشت ماه الٰهی - ششم خرداد ماه الٰهی - سیزدهم تیر ماه الٰهی - هفتم مرداد ماه الٰهی - چهارم شهریور ماه الٰهی - شانزدهم مهر ماه الٰهی - دهم آبان ماه الٰهی - نهم آذر ماه الٰهی - هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الٰهی دوم بهمن ماه الٰهی - پنجم اسفندارمذ ماه الٰهی *

تحریرًا بالامر المطاع *

ذکر اعاظم انتظام‌بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابدقرین حضرت شاهنشاهي

دریں هنگام خجسته (که روز ولادت دولت و سعادت - و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود) میرزا سلیمان بن خان‌میرزا بن سلطان‌محمود بن سلطان اویسعبد بآرامش و آسایش ملک بدخشان مقرّر بود - و ولایت کابل و غزنین و سایر انحدود از هندو کوه تا آب سند (که به دیلاب شهرت دارد) بهوشمندي و کاردانیٔ منعم خان (که در زمرهٔ سرکردههای این دولت ابدمرتبت بداد و عدل ممتاز بود) انتظام داشت - و محمّد حکیم میرزا و محدّرات سرادق عفّت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال بودند - و قندهار با توابع و لواحق (که نجابگیر ببرام‌خان طرار اختصاص داشت) باهتمام شاه محمّد قلاتي (که علم شجاعت و تهوّر مي‌افراخت) از حوادث و فتن سرکران بوده موزد امن و رفاهیت بود - و داد دهان دار الملک دهلي سابقًا بقلم تعصیل گدارش یافتند - و دارالخلافهٔ آگره و آن نواحي بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبهل[۲] به تدبیر علي ولي‌خان شیباني بود - و سرکار کالپي بسرداري عبد الله خان اوزبک انتظام مي یافت - و امنیّت‌بخش مهمات ملازمان تردي بیگ خان بودند - و قیاخان در کول جالي و انحدود بوده لوازم خدمت نجاي مي‌آورد - و حیدر محمّد خان در بیانه بوده اجرای احکام بادشاهي میفرمود - و بنارگي مناشیر عاطفت بهریک از ملازمان درگاه معلّی شرف صدور یافت که هرکدام را بفوارش خسروانه عزّ امتیاز بخشیده محال جایگیر برقرار گذاشتیم - تا عیار اخلاص و نیکوخدمتي هرکدام بظهور آید - آن زمان درخور همّت والای شاهنشاهي بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد - و هنور [چون رای جهان‌آرای حضرت شاهنشاهي تقاضای آن میکرد که روزے چند در نقاب احتجاب باشند - تا جمال عالم‌افروز انحضرت را جز انحضرت نظارگئے نباشد - چه وجه بنّت دوراندیش حق‌گزین آن بود که در لباس بے‌توجّهی دنیا عیار مردم گرفته اندازهٔ حال هرکس به بهترین وجهے در پیشگاه خاطر مقدّس قرار یابد - یا حوصلهٔ کوتاه آن‌مردم تاب در یافت کمالات نُدسي نداشت - ناگزیر بجهت آسودگئ جهانیان چندین بسر میبردند یا برای آنکه دشمنان تیره‌رای حیله اندوز خاطر غبارآلود خود را از بداندیشئ گوهر والای عُنصر قُدسي فارغ ساخته در تبهکارئ خود مشغول باشند - یا برای آنکه (چون نظر دوربین آن مگین خاتم خلافت بملک بے‌منتهای معنوي افتاده‌بود) نظر بر خاکدان دنیا نمي اندازند - یا بجهت

---

(۲) در [بعضے نسخه] سنبهل .

مصالحِ دیگر که بالغ‌نظرانِ دوربین بسرِ وقتِ[۲] آن توانند رسید] این پادشاهِ صورت و معنی تمامِ مهمّاتِ مالی و ملکی به بیرام‌خان سپرده خود باصرے چند (که بردهٔ کمالِ آنحضرت تواند شد و ظاهر بیدانِ رمانه بَیی بدقائقِ آن نتوانند برد) اشتغال داشتند ۞

گرفتن شاه ابو المعالی و بزدان[۳] تادیب بندکردن

چون مسبّبِ جهان‌آرای ایزدی (که انتظام‌بخشِ سلسلهٔ صوری و معنوی ست) خلعتِ سلطنتے را خواهد (که تادامِ بقا بپوشند - و بطرازِ ثبات مطرّز سازد) رخنه درانِ ملک و وقده سازانِ روزگار را بے شاخ و برگ ساخته از بیخ و بُن براندازد - و ازین شورش انگیزان آشوب پیشه امرے چند بوجود آید[۴] که باعثِ وبال و موجبِ زوالِ ایشان گردد - و مصداقِ اینمعنی‌ست (که در آغازِ صبحِ دولتِ ازلی‌شعاع - و فروغِ خلافتِ ابدی‌ارتفاع - اتّفاقی افتاد) که (چون اعسرِ اقبال از شکوهِ دولتِ حضرتِ شاهنشاهی سربلندی یافت - و اورنگِ سلطنت بعزِ عظمتِ آنحضرت پرتوِ سعادتمندی گرفت) مدهوشِ بادهٔ وهمی وخیالی ساده ابوالمعالی (که از حوده‌پرستی حسن و بدمستیِ دنیا جوهرِ دماغِ او پریشان شده بود - و بنای اعتدالِ او از مسالکِ ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغازِ ملازمتِ او بحضرتِ جهانبانی تا سپری‌شدنِ آن بدروزگار جاجیا گذارش یافتهٔ کلکِ تفصیل شده) درین هنگام (که فرمان روای زمان بشاه راهِ عالمِ بقا شتافت - و گذرِ خدیوِ دوران با چندین جلبابِ خفا و حجابِ استتار از شورش و آشوبِ دلهای ارباب نجرّد و اصحابِ تعلّق نجات یافت) خونِ این خمارآلودِ بادهٔ دیرین و رنم‌خوانِ تقویم پارین را اندیسهای بیاد پریشان‌تر ساخت - و سودای سری و مالیخولیای سروری بیستر موجبِ فسادِ دماغ و تهیّجِ[۵] موادِّ جنونِ او شد - مست بود سگِ دیوانه گردید - دیوانه بود نیشِ عقرب خورد - و نیز بعضے از کهنه عملهٔ دنیا (که از بدنهادی جبر صلاحِ خود نه بینند - حاشا حاشا بلکه جز فسادِ خود در اندیشهٔ تباه نگذرانند) از ثمرهٔ رائی و کورِ باطنی حق از باطل نشناخته از اسبابِ مزیدِ بدمستیِ او نبودند - و همیشه داروی بیهوشی در بادهٔ غرورِ او می ریختند ۞

دربن‌میان بیرام خان خانان (که زمامِ مهامِ کارگاهِ سلطنت را بدستِ کاردانی خود گرفته ناظمِ اشتاتِ امور بود) اوّل خدمے (که بعد از جلوسِ ابدمانوسِ حضرتِ شاهنشاهی بوقوع آورد) رتجبر کردنِ این بدمستِ دیوانه بود - و شرحِ[۶] این سرگذشت آنکه (چون آن شعلهٔ خس را

---

(۲) نسخهٔ [ا] دقت (۳) در [بعضے نسخه] بزدان تادیب کردن (۴) در [چند نسخه] که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد (۵) نسخهٔ [ا ب] مهیج (۶) نسخهٔ [۵] این ۞

دود سودا در سر پیچید - و کُله گوشهٔ شعورش از باد غرور کج شد) آثار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت - و احتمالات فتنه از پردهٔ روی نمودن پدید آمد - روز سیوم از نوروز جلوس اشرف در همان ساحت دلگشا مجلس[۲] عالي ترتیب دادند - حضرت شاهنشاهي بدولت و اقبال بر اورنگ سلطنت نشستند - و سران و سروران جهانگساي بآداب خدمت جا بجا ایستادند - و این بدمست را (پس ازانکه این محفل هوشمندان منظم شود) پیغام فرستادند که جشن عالي انعقاد یافته - و مهمّات ملکي و مالي درمیان است - و آمدن ایشان ضرور - آن بدمست خودپرست عذرے چند بدتر از گناه بجهت نا آمدن خود تمهید نمود - ازانجمله آنکه من هنوز از تعزیت برنخاسته ام - و سر نقد بر آمدن سلوک حضرت شاهنشاهي نمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست - و امرا چون پیش خواهند آمد - چون مبالغهٔ عظیم در طلب او رمت سخن از پرده بیرون انداخت - و شرح نسبت قُرب به بساط اقدس حضرت جهانباني جنّت آشیاني و مزید توجّه الحضرت بیان نمود - و آمدن خود را بسرخط چند دور از کار (که چون سودای خام او ناخته بود) مشروط ساخته حاضر شد - و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهي نشست - و وقت آن شد که مایدهٔ نعمت و بساط افضال گسترده شود - چون شاه ابوالمعالي دست بنشستن دراز کرد تولک خان توپچي (که از چابک دستان فوي بازو بود) بدستیاری اقبال تیر دستي کرد - و از پس درآمده هر دو دست او گرفته دستگیر ساخت - و دیگر ایستادگان پایهٔ سریر والا نیز درین خدمت با او همدستي کرده کار از پیش بردند - شاه ابوالمعالي از مرط حیرت بےدست و پا شده سر رشتهٔ طاقت از دست داد - و مردمے که همراه او بودند (چون اکثرے از قدیم در سلک دودمانخواهان این دودمان عالي انتظام داشتند - و پیش از مصلحتے فراهم آمده بودند) همانروز به تاراجي در عِداد[۳] بندگان بےواسطه درآمده مستمال عنایت پادشاهي گشتند - و ازّل تحجیرے (که در دام اقبال افتاد) او بود ۞

در آئین سلطنت و قانون مصلحت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شورانگیز فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمي (که طلسمے ست بدیع نما - و معمّائے ست بس مشکل گشا) بیک ناخوش (که از و بظهور آید) بعدمجازه نباید فرستاد - که این بنای عالي بےنهاد جز بدست مدرک ایزدي تعمیر نیابد - بدانسان دانش پیشهای انتظام بخش در اقدام و انعدام این کارخانهٔ اساس سرعت مستحسن نداشته اند ۞ مصرع ۞ که نتوان سر گسسته پیوند کرد ۞

---

(۲) نسخهٔ [ا] مجلسے - و نسخهٔ [ب] حشن (۳) نسخهٔ [ب ج د ه ي] اعداد ۞

امّا آدمئ (که حقیقتِ بدگوهري و بد دروني و شور انگیزي و فتنه اندوزیِ او بارها بامضایان رسیده باشد) بدخانهٔ زندان را نبودِ او آلودن سزاوارِ کارآگهان نیست - لیکن ایزدِ جهان‌آرا (چون بپیکرِ مُدسي‌نژادِ حضرتِ شاهدشاهي را مظهرِ کاملهٔ رحمتِ واسعهٔ خود فرموده است) سررشتهٔ تدبیر از دستِ چنین خیراندیشان گسسته اسبابِ ابقای این جوانِ معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند - تا در مبادئ سلطنتِ عالم‌آرا آنچه صورتِ فهرے داشته باشد بظهور بیاید اگرچه در نیستیِ اشرار کوشیدن تا جمهورِ انام لطف نمودن است لیکن چون لطفے ست بصورتِ قهر در چنین موسمِ نو روزِ اقبال بظهور نیامد - و این دیوانهٔ فتنه‌انگیز را زنجیر کرده بلاهور فرستادند و متصدّیانِ این خدمت او را به پهلوان کلکز[۲] عسسِ لاهور سپردند - و آن معامله نافهم از بے‌پروائي یا بداندیشي در نگاهداشتِ آن بدمستِ فتنه اندوز احتیاط نکرد - تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میررا شاه و جمعے (که در لاهور بودند) پهلوان کلکز را مقیّد ساختند - پهلوان از بیم بے ناموسي زهر خورده خود را از زندانِ جسماني خلاص کرد - و منعم خان (که فرمانروائی کابلستان برای رزینِ او مفوّض بود) باستماعِ این خبر خوشحال شده صدر هاشم نوادرِ المعالي را (که کهمرد و غور بنده و ضحّاک و غیرِ آن بجایگیرِ او مقرّر بود) بلطائف الحیَل طلب داشته مقیّد ساخت و آن نیز عینِ صلاحِ دولت بود - و از سوانحِ عسرت افزای این وقت ارسالِ مدسورِ اقبال است بدارالامنِ کابل ۞

چون خواطرِ قُدسیّهٔ اولیای دولت از مهمّاتِ ضروریِ این‌حدود فراغ یافت استیصالِ اسکندر (که در کوهستانِ سوالک سر میبرد - و این یورشِ دولت‌اقتما در اصل از دارالملک دهلي بجهتِ آن بود) بر پیشگاهِ همّتِ شاهدشاهي استقرار گرفت - لیکن ازانجا [که خاطرِ اقدس یادِ حضراتِ بیگمان مبعرمود - و نیز اولیای دولت برای دلنهادِ بهادرانِ جان‌سپار (که بتازگي در هند درآمده بودند) قرار دادند که جمعے از اُمرای قدیمي و معتمدانِ درگاه را به کابل باید فرستاد - تا اوّل حضراتِ بیگمان را و ثانیًا اهل و عیالِ سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال را بزودي در ممالکِ وسیعِ دلگشای هندوستان آورند - تا ثباتِ قدم وررزیده مردم از اندیشهٔ رفتنِ ولایت (که خو کرده اند) بقدرے باز مانند] بنابرین اندیشهٔ انتظام‌بخش محمّد قلي خان برلاس و شمس الدّین محمّد خان اتکه و میررا حسن خان و میرزا[۳] خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدّین محمود بحسي[۴] و جمعے دیگر را با اسباب و هدایای گرامي بجهتِ تقدیمِ این خدمتِ ارجمند روان ساختند - و روز بنجم از جلوسِ ابدقرین لشکرها را در سایهٔ رایتِ ظفرآیت (که مطلعِ صبحِ فیروري ست) مستمالِ عنایت

---

(۲) نسخهٔ [د] کلکر (۳) نسخهٔ [ب] و حضر خان (۴) نسخهٔ [ا] بدخشي ۞

فرموده بآئینِ شایسته بجانبِ کوهستانِ سوالک (که آنرا هماچل نیز گویند) نهضتِ عالي فرمودند *

آغازِ سالِ اولِ الٰهي از جلوسِ مقدسِ حضرت شاهنشاهي
یعني سالِ فروردین از دورِ اول

(چون روزگار بسلطنتِ معدلتِ افروزِ این دورِ پرورزِ الٰهي رونق گرفت - و عالم و عالمیان در بنانِ حال و لسانِ قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساطِ وسیعي کردند - و ملکِ صوري و معنوي رونق و صفای دیگر یافت) بهارِ جان و تن بسیارگادي آمد - و بعد از بیست و پنج روز از زمانِ سعادتِ جلوس بتاریخِ چهار شنبه بیست و هشتمِ ربیع الثاني (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هلالي دورِ جهان‌افروز شد - و سلطانِ خاور با رایاتِ عالم‌آرای بمعاداتِ حمل آمد * * شعر *

جهان شد تازه از بادِ بهاران * زمین را آبرو افزود باران
خورِ حرّم نهادِ حرّمي دوست * به گلها بردرید از خرّمي پوست
گُل از گِل صحتِ کاذبي برآورد * بمعسه پرّ طاؤسي برآورد
رهر شاخ شگفته نو بهارے * نرگته هر گُلے بر کف نثارے

فیّاضِ اعظم چنانچه افسردنیهای روزگار را طراوتِ تازه بخشید همچنان تهنیتِ جلوسِ مقدّسِ شاهنشاهي بسزاوارِ مُستحضرانِ آگاه دل و مُستعدّانِ رموز شناس را هزاران نوید جان‌پرور آورد ملکِ صورت انتهاج یافت - عالمِ معني رونق گرفت - ظاهر همرنگِ باطن گشته روشنائي بر روشنائي افزود *

کسے را که پرورش یافتهای این دورِ امرای انجمنِ صورت و معني تهنیت گویند دانا داند که چه میمنتها (از درازیِ عمر و کامیابیِ ظاهر و باطن و اعتدالِ صوری و معنوي) نتیجه بخشد چنانچه در باستاني‌نامها آثارِ آن مذکور است - پس اندازهٔ سعاداتِ حقیقي و مجازیِ دورِ پرورده‌ے [که تهنیتِ او را بے واسطهٔ دسري بدانتِ امورِ زبانِ فعلي (که بهارِ جهان‌آرای عبارت ازانست) فرماید] که تواند دانست - و مقدارِ برکاتِ این عطیّهٔ عُلیا که یارد شناخت - و چون مواردِ دانش‌مندانِ حال و گذشته آنست (که هرگاه امرے جلیل‌القدر رفیع‌الشّان را مبدءِ تاریخ فرمودند آثار آن از دورے که فریب باشد اعتبار نموده کم و بیش را منظور ندارند) بدانسان چند روز پیش از نو روز را داخلِ نو روز اعتبار کرده مبدای تاریخِ الٰهي ازین نو روزِ سعادت افزا قرار دادند - چنانچه در مدسورِ سابق بتفصیل گذارش یافت - و هرجا تاریخِ الٰهي مذکور شود ابتدای آن ازین بهارِ دلگشای معتبر است *

و از اعاظم بخششهای حضرت شاهنشاهی (که در مفتتح این سال مقدّس بظهور آمد) بخشش تاج و تمغا ست - مقدار آن که نوادد دریافت - بے تکلّف از حاصل اقلیم اموزن است گیتی‌خدیو به شکرانهٔ عطایای الٰهی این چنین موهبت کُبری فرمودند - و عوائد دنیای سوداگران ز که فیض‌رسانان بارگاه نعلّی اند) و خواطر جمهور مردم (که مظاهر فیوض قدرت الٰهی اند) موسبانهٔ این عطیّهٔ والا خوش‌وقت شد - و این سابقهٔ خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال دست آدرچه بواسطهٔ نقاب‌اندوزی فرومایان روزی زمان و حرص‌افزائی کارپردازان سلطنت روزے چند اختلالے درین اساس خیر راه یافت چون نیت مقدّس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت عُلما بود (با وجود آنکه چندگاه این عنایت علیّه در پردهٔ تعطل و تاخیر مانده) برکات و میمّنات (که نتائج این کردار شایسته بود) از کارگزاران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهور داشت - للّٰه الحمد امرور (که جهان‌آرای خلافت خود بچهرهٔ و کلّ مهمّات سلطنت میفرمند[۴] - و عیار جهانیان گردنه هرکدام را در خورِ استعداد کامروا میسازند[۳]) این بهبّن عطیّه در کل ممالک محروسه رواج دارد و هر چند از بندهای زیان‌آور فوائد و منافع عظیمهٔ این باب را بعدارات مرتبنده بعرض اقدس رسانیدند (چون خاطر حق‌گزین حضرت شاهنشاهی از روی[۵] دانستگی بواسطهٔ محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم درین عطیّهٔ دولت اساس فرموده بود) مسموع نشد - و طبقات عالم از عُهدهٔ شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی‌توانند برآمد - ایزد تعالی پایندارهٔ برکات ثمرات این موهبت و مسرّات چندین قلوب و نفوس (که بوسیلهٔ این عنایت مورد رفاهیت اند) در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشاد ۞

و از سوانح این ایّام سعادت‌قرین آنست که بقارهٔ اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میرعبداللّطیف از فرورین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مسمول انواع اعزاز و اکرام شد - و ولد اعزّ ارشد او میر عنایت‌القدس علی (که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب‌خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهی ست) همراه بود - میر بفنون علوم و فضائل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصّب و وسعت صدر درهند به تسمّح و در عراق به تسنّن زبان‌زد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دارالامن صلح کل بود که غالبان هرطایفه او را مطعون میداشتند ۞

چون راایات جهان آرا ظلال نصرت برحوالیٔ قصبهٔ دهمری انداخت بهادران نصرت پیوند

---

(۲) در [چند نسخه] میرسد (۳) در [چند نسخه] میدارد (۴) نسخهٔ [ا د] مهمّی (۵) در [بعضی نسخه] دانستگی ۞

و غاربانِ صف شکن (که بسرکردگیِ پدر محمّد خان برسمِ مقدّمه پیش میرفتند) در حوالیِ کوهستانِ سوالک بغنیم رسیده بدستیاریِ ثبات‌پائیِ تدبیرات صایبه بتقدیم رسانیدند - لیکن (چون اعتمادِ این گروهِ والا شکوه بر اقبالِ الٰهیِ بود و اعتضادِ سکندر بر محضِ تهوّر) بجنگِ مستحصّن شکست یافته خود را بسیاب جبال انداخت - و سپاهِ ظفر رکاب همعنانِ فتح و مبروری بدرگاهِ معلّی آمده مورد نوازش شد - و رایاتِ عالیات بجهتِ تشییدِ مبانیِ احتیاط شکار را از اسبابِ نشاط ساخته قریبِ سه ماه دران حدودِ جهان آرا بود - و اکثرِ رمبندارانِ پاسبانِ‌پوسِ والا سعادت‌پذیر گسسته سرانجامِ شرفِ رورکارِ خود نمودند - از انجمله دهرمچند[۳] راجهٔ نگرکوت (که بموجبِ اعتبار و مربّیتِ جمعیّت کُلاهِ تفوّق بر اقران کج میِ‌نهاد) بسرپوشتِ دولتِ ابدیِ سعادتِ رمین‌پوسِ عتبهٔ عالیِ دریافت - و در ادایِ این خدمت خود را سابقِ مضمارِ عبودیت گردانید و بسرائفِ توجّهاتِ شاهنشاهیِ شرفِ اختصاص یافت ۰

و از سوانحِ بصرتِ انتما (که دران زمان بظهور آمد) واقعهٔ مجاصره نمودنِ حاجیِ خان نارنول را ست - و شرحِ این قصّه آنست که چون قضیّهٔ ناگزیر شدنِ حضرتِ جهانبانیِ بظهور آمد حاجیِ خان (که از غلامانِ رشید شیر خان بود) با جمعیّتِ[۴] فراوان مجاصرهٔ نارنول نمود راجه بهارمل[۵] کچواهه (که بنظرِ عاطفتِ شاهنشاهیِ از اعیانِ سلطنت شد - و پایهٔ قدرِ او از جمیعِ راجها و رایانِ هندوستان گذشت - و فرزندان و ذخائر و قوم او بمراتب و مناصبِ ارجمند رسیدند چنانچه مجملی در هرجا گذارش خواهد یافت) دران ایّام همراهِ حاجی‌خان بود - مجنون‌خان‌قاقشال جاگیردارِ آنجا منحصّن شد - و کار بر اهلِ قلعه روی بدشواری نهاد - راجهٔ مذکور بمقتضایِ نیک‌طینتیِ و عاقبت‌اندیشیِ درمیان آمده بصلح قلعه را گرفت - و مجنون خان را بدرگاهِ عالم پناه روان ساخت - دریغولا (که حضرتِ شاهنشاهیِ زینت‌بخشِ اورنگِ فرمانروائیِ شدند و مهمّاتِ دار الملکِ دهلیِ برایِ صوابدیدِ نمودیِ بیگ خان قرار گرفت) خان بآئینِ شایسته بر سرِ حاجیِ خان رفته نارنول را ازو مستخلص ساخت - و بتعاقبِ آن ناعاقبت‌اندیش بمنوات رفت - و آنجا بسیارے از اربابِ تمرّد و عصیان را تادیب و تنبیه نموده دار الملکِ دهلیِ مراجعت کرد و بشجاعتِ دانش اساسِ انتظام آرایِ گشت - و در همین ایّام شیخ گدائیِ کنبو[۶] پسرِ شیخ جمالیِ دهلویِ از گجرات آمده ادراکِ ملازمت نمود - و چون در زمانِ غربت در گجرات به بیرام خان حسنِ سلوک نموده لوازمِ مردمیِ بجای آورده بود درین وقت (که عنانِ اختیار

---

(۲) نسخهٔ [ط] ،امچند (۳) نسخهٔ [ا ب د] باجمعی (۴) در [بعض نسخه] بهارهمل - و در [بعض نسخه] بار همل (۵) نسخهٔ [ا] و سایر اقوام او (۶) نسخهٔ [ر] کنبوه ۰

بدست بیرام‌خان بود) بپاداش آن پایهٔ شیخ زری در افزایش نهاد - و بمنصب صدارت سرافراز شد و در میان افران تعظّم و ترفّع زندگانی کرد - و چون ایّام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلائق و رفاهیت جمهور انام دولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبهٔ جالندهر مخیّم سرادقات اقبال شد - و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت - و تا قریب پنج ماه موکب مقدّس[۲] دران عرصهٔ دلگشا بساط‌نشین بود - الیچیان[۳] عبد الرّشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین‌بوس نمودند - و شرائف تُحَف و هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظل‌اللّهی شدند *

و مجمل این قضیّه آنکه عبد الرّشید خان بوسیله سلسلهٔ مرید و قرابت صوری و معنوی را بحسن وسائل تحریک مینمود - و تاسیس مبانی یکجهتی باین دودمان عالی نموده پیمائی برای خود می‌اندیشید - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی نیز آداب مروّت و فتوّت تقدیم میرسانیدند اثناء این مراسم (که بورش هندوستان پیش‌نهاد همّت والا شده بود) خواجه عبدالباری را (که از خواجهای سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیّه بود) بکاشغر فرستاده بودند - در بدو امر البته باستلام عتبهٔ اقبال معوّر گشت - و میرزا شرف‌الدّین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد - که هم مراسم تعزیت بجای آورد - و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند - خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی ست - و او پسر خواجه عبدالهادی - و او پسر خواجگان[۴] خواجه است - و او بواسطه مرید خواجهٔ احرار است (قدّس سرّه) و میرزا شرف‌الدّین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود - و خواجه برادر خرد خواجه عبدالهادی پسر خواجگان[۵] خواجه است - و میرزا شرف‌الدّین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبدالباری آمده دریافت ملازمت عُلیا نمود - میرزا از جانب مادر نیز اصالت تمام دارد - چه والدهٔ میرزا کبک‌بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی ست - و آن عقیمه دُرج بحر جهان بیگم صبیهٔ قدسیّهٔ حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا ست - و رتبهٔ میرزا در اندک فرصتی بلند شد - و بمرتبهٔ امیرالامرائی رسید - چه با بسی صوری خدمت شایسته ضمیمهٔ آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدّعی پایهٔ بلند اخلاص شد *

این درگاهی ست که اینجا بقدر اخلاص را بجهای برابر می‌سازند - اندیشهٔ تباه سنگ راه تو نسود - و نگونی (که زیاده از پایهٔ او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن است)

---

(۲) نسخهٔ [ه] عالی (۳) نسخهٔ [ط] عبدالرسول (۴) در [چند نسخه] خواجگا خواجه (۵) در [چند نسخه] خواجگا خواجه *

چه عدالت را ممکنے ست دیگر - و تفصّل را پایۀ دیگر - (اگرچه در امثالِ این امور ازین حدیثِ عورت و معنی اعتبار آوردن عبارگرمین است - و ببادۀ نامردانگیِ مردسارِ دنیا حالت او را دانستن) اصالتِ صوریِ حد خدشه در راه ناحود دارد - و در تقدیرِ رفعِ آن خدشها نسبتِ صوریِ و مناسبتِ ظاهری در حصولِ مقصود بکار ناید - رابطۀ معنوی و تاک‌بادیِ باطنی مبادید تا در محکّ اخلاص کاملعیار تواند نمود - و لهذا چه عالیِ دستانِ حاندانِ دنیا در درگاهِ معلّی آمده دعویِ ارادت و اخلاص کردند - و چون حاکِ این آستانۀ دولت‌پناه عبارِ جوهرِ جهانیان است در ادنک فرصتے تنگ ذاتی و بدنهادی ظهور آمد - و تجاراتِ آن رسیدند - آنان (که تاک درون بودند - و از اصالتِ معنوی نمومند) روز دورِ نایۀ ایسان آورد - و آنان (که طرارِ صفای ظاهر را بوشِ خُسبِ باطن ساخته گندم نمائی و جوفروشی میکردند) عافیتِ کار بانواعِ خُسران و نکال دوچار گشته شرمندۀ ازل و ابد شدند - چنانچه حالِ مبرزا شرف الدّین حُسین و عمدۀ اوِ عدیم‌المثلِ هوشمندانِ حساب‌دان شده‌است - و اندک از بسیارِ هرکدام در محلّ خود یادکرده راهِ سعادتمندی درجمهور خلائق گشاده خواهدکرد - و دربی همدم (که جالندهر محطّم سرادقات عزّ بود) کمال‌خان کمر بسرِ سلطان سارنگ (که برادرِ خردِ سلطان آدم نکمراست) به بست درمیِ دولتخواهیِ قدیم آمده دولتِ رمضان‌نوس دریافت - و مسمولِ مراحمِ خسروانی گشته در حرفۀ امرا ادسلاک یافت - و در جنگِ هیمو و مالکوت و غیرِ آن خدمات شایسته کرده مورد توجّهِ خاصِ حضرتِ شاهنشاهی گشت *

ذکر ناحق‌شناسیِ مبرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن اولیای دولت

درین هنگام سعادت‌پیرای (که موکبِ معلّی در جالندهر نظام‌بخشِ جهانیان بود) خبرِ بغیِ و طغیانِ میرزا سلیمان بمسامعِ اقبال رسید - و اهتمام در فرستادنِ کمک شد - و بتعجیلِ این سرگذشت آنکه (چون خبرِ وحشت‌اثرِ شغنان شدنِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بکابل و بدخشان رسید) مبرزا سلیمان و بهرش میرزا ابراهیم [چه بمقتضای آنکه دران مرز و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند - و چه از معامله نافهمی و نادانی آنها که از پایۀ سوداگری فرود آمده خُسرانِ خود طلب نمایند - و چه از بدذاتی و بد دینی که سودِ خود را در زیانِ دیگران اندیشند - و چه باغوای تیره‌باطنان کوته اندیش (که حز نسود(۴)مائی نقد نظر کج شان

---

(۲) نسخۀ [ط] حمال (۳) نسخۀ [ه و ز] جلندر - و در [بعض نسخۀ] جالندر (۴) نسخۀ [ج د] نرشود نمائی *

بدهند) و تعرض حرم بیگم کوچ میرزا که مدار مهمّات مالی و ملکی میرزا بے اتّفاق او صورت به بستے - و میرزا از کوچک‌دلی او را بر خود مسلّط ساخته بود] بمحض کوتاه‌دستی (غافل ازانکه سر پیر حلالت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گردیده) از فرمان برداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی (که خدمتش سرمایهٔ برزخی - و اطاعتش طاعت ایزدی ست) بیرون آمده سر طغیان برداشتند - و میرزا سلیمان بطور در هرج و مرج زمانه و صعوبت ظاهری این حدیو جهان (که پردهٔ جمال جهان‌آرا بود) انداخته مدّعی سلطنت شد - و در زمانے که موسم خوشداری و پاداش نعمت رسیدنی بود (که حقوق دولت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بوسیلهٔ خدمات پسندیده بظهور آورده موزد آفرین جهانیان گردد - و به نسبت درست و عزم راسخ جوهر اخلاص خود را بر محک امتحان نافدان بصر رسانده کامیاب صوت و معنی شود) از فرط نابکاری و نمکحرامی از بے‌حقیقتان ناحق شناس دست دفاع حائل احسان را بآب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت - و حقوق را بمعنوی مبدّل ساخته راه بے آزرمی پیش گرفت - و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراگنده بهم رسانده دست اندازی کابل پیش‌نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخت *

حرم بیگم دختر میرویس بیگ (۲) (که کوچ میرزا بود - و مادر میرزا ابراهیم - و نوای نعمت مسهور) در مبادی امر (که حضرت جهانبانی ماوجّه بسخیر هندوستان شدند) بوسیلهٔ مراسم عبودیت میرزا هندال امیدوار بود - که حضرات نامی خدمت فلیچهرهٔ بیگم و دلبند بیگم خدمتهای کرامی حضرت جهاندانی جنّت آشیانی را بملازمت نموده بوسیس نمایند - و لوازم سوگواری و سایر آداب خدمت بتقدیم رساند - اگرچه بیگم آمدن خود را از روی تدبیر چنین دانست امّا حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که پسرش بود) رنجیده برآمده بود باین اندیشه که سعیها در پیش دارم - و تاعب رنجیدن انکه (چون بیگم بعرفدی رای و تدبیر مهمّات مالی و ملکی بدخشان را از پیش خود گرفت - و در نواحی گروهے و مرادداحدی دوهے دیگر استقلال تمام یافت) حسدپیشهای تنگ‌حوصله سخن‌سار از بدادی سخنان ناشایسته نا بسنجیده خاطر میرزا ابراهیم را آزرده ساختند - تا آنکه آن ترک سادهٔ لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر خود بیگم را (که مردم او را متّهم میداشتند) بمیانه گرفته کشت - بیگم رنجیده به کابل آمد - چندگاه درخدمت حضرات سرادقات عفّت بود - بعد ازان میرزایان از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیدند - و او از کوتاهی عقل و نبرگی باطن بر ظاهر احوال کابل اطّلاع یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] قرنش بیگ *

گردنی آن را بخود قرار داد - و در نظرِ میرزا سلیمان صورتِ گرفتنِ این ولایت را بسهولت چهره‌گشا کرد - لیکن از شکوهِ حضرتِ جهاندارِ این زمره باطلان ظاهر بین را مجالِ آن نمی‌شد چون حادثهٔ ناگزیر ظهور یافت این ولیِ نعمت کافرنعمت در بے راهیِ راهبرِ سالکِ مسالکِ وبال و نکال گشت - مُنعم خان چون بر حقیقتِ کار اطّلاع یافت بمقتضای عقلِ دوراندیشِ خود جنگ صف قرار نداده بسر انجامِ امورِ قلعه‌داری اشتغال نموده دل بر تحصّن نهاد - و به تعمیرِ شکست و رخنهٔ قلعهٔ کابل و مرمّتِ برج و بارو پرداخت - و پیش ازانکه میرزای فتنه سگال در حوالیِ کابل غبارِ تعرّضه انگیزد حقیقتِ سورش انگیزی و حسد اندوزی را عرضهٔ داشت کرده بدرگاهِ گیتی پناه فرستاد - میرزا کثرتِ خود را و قلّتِ اولیای دولت را در نظرِ کوتاه بین آورده کوچ بکوچ ازائلِ سالِ اولِ الٰهی (که اواسطِ بهار بود) آمده کابل را محاصره نمود - و در صدمهٔ اوّل آثارِ تسلّط و افسادِ ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد - و مبارزِ کابلیانِ حقیقت گذارِ و بدحسابِ جرأت نشانِ هنگامهٔ کارزار گرم شد - و آتشِ شرر و دار زبانه زدن گرفت - هر روز جوانانِ کارطلب از جانبِ میرزا سلیمان بپای قلعه رفته داد دلیری و دلاوری میدادند - و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می‌تاختند - و اخلاص‌مندانِ کابل در محافظتِ قلعه کمالِ اهتمام بجای آورده از بالایِ حصار بضربِ توپ و تفنگ چارهٔ کار این بے اعتدالان می‌نمودند - و بهادرانِ شیردلِ چابک رای از قلعه برآمده داد جلادت و شهامت میدادند - چون این زمره آزمایانِ اخلاص‌پیشه اعتماد بر اقبالِ اندیشهٔ حضرتِ شاهنشاهی داشتند با وجودِ امورِ مخالف مظفّر و منصور میبودند - و هیچ اندیشه خاطرِ حق‌گزینِ این طبقه[۲] راه نمی‌یافت ●

چون حقیقتِ حال بوسیلهٔ عرائضِ منعم‌خان مکشوفِ ضمیرِ جهانستان[۳] شد توجّه بفرستادنِ لشکر فرمودند - جمعِ معروض رسانیدند که همان مردم (که بجهتِ آوردنِ حضرات سرادقِ عصمت رفته‌اند) برای این کار کفایت می‌کنند - و هنوز رای جهان‌آرای بجهتِ اتمامِ[۴] بعضی مهمّاتِ ضروریِ ممالکِ هندوستان قرار بفرستادنِ[۵] کمک نداده بود که بقائدیِ الٰهی کارِ کابل و کابلیان از فتنهٔ میرزا بسامان یافت - و کوکه (که بجهتِ آوردنِ حضراتِ مقدّساتِ بیگمان رفته بودند) اگرچه شریکِ معامله بودند امّا چون بردیگ بدلاب رسیدند و خبرِ آمدنِ لشکرِ هندوستان در کابل مشهور شد باعثِ دلاوریِ مخلصان و نرم‌رگیِ خاطرِ مخالفان گشت - میرزا دست در تدبیرات زده حیله و مکر پیش‌آمد - و قاضیِ خانِ بدخشی را (که از مخصوصانِ او بعلم

---

(۲) نسخهٔ [ا] طایفه (۳) نسخهٔ [ح] اورد (۴) در [بعضی نسخه] اهتمام - و در [بعضی] انتظام
(۵) نسخهٔ [د] کمک دیگر ●

و عقل امتیار داشت - و از سعادت ذاتي و صحت معدي آخرهاي عمر بملازمت و تربيت حضرت شاهنشاهي امتيار يافته از عاكفان عتبهٔ اقبال شد - چنانچه مجملي ازان در جاي خود ايراد نمود) بمرسم رسالت فرستاده مفوض تزوير درميان آورد - مسار اليه كارداني خود را بتقديم رسانيده كارے نساخت - معظم خان براي رزين خود نگاهداشتن رسول را صلاح دولت (۴) دانسته رخصت نداد - و او را مشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوك نمود كه فراواني آذوق و مزيد عقيدت اهل حصار خاطرنشان او شد - و آنچنان تدبيرِ شايسته بظهور آورد كه باوجود كمال بےسامانی و تنگي بر چنين ايلچي دوربين خلاف واقع خاطرنشان گشته كمال استعداد و فراخي احوال يقين گست - و الحق همين تدبير دور انديشانه كار شگرف بانجام رسانيد - بعد از چندگاه معظم خان فرستاده را رخصت داده پيغام داد - كه الحمد لله كه من با چندين خديو زمان اعتضاد دارم - و درون حصار آنقدر مردم باخلاص مردانه هستند كه بيرون شده جنگ ميتوانم كرد - ليكن مراسم احتياط از دست نميدهم - و حمد شكر كه آذوق و سامان قلعه داري سابها سرانجام يافته است - و با اين همه لشكر هندوستان (كه از مور و ملخ افزون است) باستعداد تمام پيهم خواهد رسيد ازين انديشهٔ (۳) ناصواب برگرد - و خود را بكامربعمتي انگشت نماي خاص و عام مسار - و دل بدنامي بر رخسارهٔ دولت مكش - ارباب شجاعت را بوعده بتوان فريفت - چه جاي آنكه اين گروه والاشكوه بدستياري دولت ازحضيض اين مرتبه فراترك شده بآسمان اخلاص سربلندي يافته باشند - اين طايفهٔ مقدسه را چگونه بافسوس و افسانه از جاي توان برد ٭

ميرزا (كه نااميد بيوفائي سكندر آن مرز و بوم و كم آدمي اهل قلعه طمع خام در سر داشت) بكبارگي نااميد شد - به راي خود و به روي برگشتن داشت - از همه راه گسسته و نااميد گشته دل بر صلح نهاد - و قاضي حسن را نزد به قلعه فرستاد - مسار اليه (چون شامت احوال رعايا از امتداد محاصره در يافته بود) شرائط عظيمه در صلح كرد - معظم خان (كه دل بركشته شدن نهاده بود) رحم بر حال خود و تنگدلي متحصنان نموده بصلح راضي شد فرستاده چون كاردان بود اول شرط صلح آنرا ساخت كه خطبه بنام آن گمنام گوشهٔ خمولهٔ بے ادب معامله فاهم خوانده شود - معظم خان در پنجا مسلك حق را به تندي مدافقان مخلص نما گذاشته قرار بر چندين سوء ادب داد - و شرط ديگر آنكه آن روي آب باران به بدخشان متعلق بوده نميرزا منصوب باشد - معظم خان بظاهر به بباطن قبول اين معني نموده رخصت داد كه در مسجدے از مساجد بحضور چندے از مردم خطبه را بنوشے (كه قرار يافته بود) خوانند

---

(۲) نسخهٔ [ح] وقت (۳) نسخهٔ [ا] اراده (۴) نسخهٔ [د] خواص و عوام ٭

میررا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را مآب باران گذاشته به بدخشان مراجعت نمود برگشتن میررا همان بود - و برخواستن مقدم بیگ همان - و بمیامن اخلاص بندگان درست بهمان کابل ازچنگال چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معدلت منعم حان نظام دیگر یافت میرزای ناحق‌شناس برای ادبار خود جمعرماه سرانجام داده به بدخشان رفت ۵

سبحان الله اولیای دولت قاهره (که مکمّل اشغال شاهنشاهی بودند) (چه بواسطهٔ ظهور کار و نعمت هندوستان - و چه بجهت سایر عزیمتهای نافص فکر) تغییر میررا سلیمان نکردند - امّا اعیال ابدقرین[۱] (که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود) همچنان در اهتمام باداش بے‌ادبی او بود - چنانچه شکستها و بکمتها مرتبه بمرتبه بمیرزا روی داد - و ایزد منتقم میررا را (که سرار اطاعت درگاه ولی‌نعمت پیچیده بود) سرانگنده بآستان بوس درگاه خلائق پناه آورد اگرچه معظمان صوری کارخانهٔ سلطنت در سرانجام میررا اهتمام بنمودند امّا کارفرمایان معنوی در کار خود بوده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه در جای خود گذارش یابد - آخر کار (چون کابلیان در حمایت ایزدی بوده ازحوادث ارباب طغیان نجات یافتند) فرار گرفت که هودج عزّت حضرت مریم‌مکانی و گنبدین بیگم و سایر مخدّرات بارگاه عصمت بموجب توجّه قدسی متوجّه هندوستان شوند - و بحسن و سعادت همه ادراک صحبت فیض صفت حضرت شاهنشاهی نموده در نعمای صوری و معنوی سجدات شکر ایزدی بجا آورند[۲] - چنانچه تتمّهٔ حالات و واقعات بر سم اختصار و اجمال بقلم رقم خواهد شد ۵

رسیدن[۵] خبر فتنه‌انگیزی[۶] هیمو بمسامع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع فتنهٔ آن سیه روزگار نکبت مآل

هنوز خاطر انتظام‌بخش از مهمّات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن جهان‌آرای از درهم ریختگی کامل همچنان دگرگونی داشت که خبر رسیدن هیموی سیه بخت (که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود - و اندکے از احوال او گذارش یافت) و جنگ نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جای رفتن ایشان و به تصرّف درآوردن دارالملک دهلی بتقاریر رنگین و رسوم مهرماه الهی موافق هستم ذی‌حجّه در قصبهٔ جالندهر (که مخیّم سرادقات اقبال بود) رسید و محصل ازین سرگذشت آنکه هیموی تیره روزگار را با ابراهیم (که مدّعی سلطنت بود)

---

(۲) نسخهٔ [ا] عدو مال (۳) در [اکثر نسخه] شدند (۴) در [اکثر نسخه] آوردند (۵) در [اکثر نسخه] استماع (۶) نسخهٔ [ا ب و ح] هیمون ۵

جنگها روی داد - و همه جا غالب آمد - و سلطان محمّد[۲] را (که در ممالک اسم سروری بر خود بسته بود) شکست داده مرحلهٔ پیمای ملک نیستی گردانید - و با تاج گرانی[۳] و رکن‌خان نوحانی جنگها کرده هزیمت داد - و در بیست و دو معرکه با مخالفان مبارزخان نبرد کرده غالب آمد - از علیهائی (که او را روی نمودهٔ بود) امیدیهای تباه محو راه داد - و در بدایت که (اگر ناظر بر باطنترے از خود نبیني خود و کامروا گردد) باعث دلبری آن نمیسود که خود را سر کوهٔ آهنین‌اساس حق برند - و دریولا (که حضرت جهانبانی بتائید جنود الٰهی منج هندوستان موسومند) او را مساعل دیگر مشعول داشت - و اندیشهٔ باطل او بظهور نیامد - و اکنون (که مسند خلافت بوجود جهان‌آرای حضرت شاهنشاهي زینت گرفت) خاطر از مخالفان خود پرداخته باستعداد فراوان (از لشکر گران و میلان جنگي) از حدود شرق مبارز خان را (که یکے از احوال او سابقًا ادراک یافت) در چمانده[۴] نداشته متوجّهٔ دهلي شد - و امرای نصرت قرین (که بسرکارها و صوبها نامزد بودند) صلاح وقت دیده بدهلي مجتمع شدند - نوبتی بیگ خان نظام اشتات گسته استعداد بیکار میخمود - و هرکدام را برباني (که نسلّي بخش برهمرده خاطران روزگار تواند شد) مراهم آورده سامان کارزار میکرد - اکثر جان‌سپاران نیردست[۵] از اطراف مملکت گرد آمدند - مگر علي‌قلي‌خان شیدائي[۶] (که بحدود سندل بدفع بعضے از اعدای محدول‌المعاونت اشتغال داشت) نتوانست خود را بارلیای دولت ملتقی ساخت ٭

و مجمل احوال او آنکه شادي‌خان (که از امرای بزرگ مدار خان بود - و اکثر برگنهای سرکار سنبل[۷] در حوزهٔ تصرّف خود داشت) علي قلي خان درین سال (که مبدای تاریخ الٰهي ست - و امید که بسعادت بامتدادي مقرون باشد) بمدافعهٔ او توجّه نمود - و بعضے از اعوان و ملازمان خود مثل محبّت[۸] خان و لطف خان و عبات الدّین را پدستور از خود فرستاد - که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشند - و این جماعت را بادهٔ مردانگي از تدبیر و احتفاظ (که شعشعهٔ پایهٔ هوشمندي ست) بار داشت - شادي‌خان ناگهاني بر سر ایشان رفت - و لطف خان با جمعے در آب فرورفت علي‌قلي خان از استماع این سانحه با جمعے از ملازمان عتبهٔ اقبال (که کمک او نمودند - مثل مهدي قاسم خان و بابا سعید قشقاي و محمّد امین دیوانه) مامور گردید شایسته بقصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمود (۳) نسخهٔ [ا ۵ ج] کرانی (۴) در [بعضے نسخه] چارگذه (۵) نسخهٔ [ج] بدون دست (۶) نسخهٔ [ج] سیستانی (۷) نسخهٔ [ب] سنبل (۸) نسخهٔ [۵] محب خان ٭

شادي‌خان روان شد - همان روز (که فرار یافته بود که مباح آن از آب رهب عبور کنند) نوشتهٔ تردي بیگ خان رسید - که هیمو باستعداد تمام مي‌آید - مناسب وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیه‌روزگار را اهمّ مهمّات دانسته در ساعت متوجّه این حدود شوند - علي‌قلي خان ایران کار دست دار داشته روی بدهلي آورد - و پیشتر ازانکه بدهلي رسد [بموجب سرنوشت (که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند) یا بمداخلهٔ اندیشهای تباه مولانا پیرمحمّد شرواني حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه آمرای خودفروش خودستا را مغّني بر خدیو جهان مباشد - بلکه برای ظهور آثار غضب کاملهٔ این خدیو اورنگ اقبال - تا فتح هندوستان از سر نو بتائید باروی دولت این مؤیّد تائیدات سماوي گردد] امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و دهلي (که پای تخت هندوستان بود) بتصرّف هیمو درآمد - و سرمایهٔ بدمستي و بخوت امرائی او گردید ●

و مجمل ازین سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که پیشتر ازین غلبهٔ آن سیه بخت بر مخالفان مدار خان (که سرکشتگان مرحلهٔ ادبار بودند) او را در اندیشهای تباه انداخته بود درین هنگام (که واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنّت آشیاني در اطراف ممالک انتشار یافت) از کوتاه‌بیني زمام هرج و مرج خیال کرده آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهي (که تائید ایزدي متکفّل انتظام کارگاه سلطنت این خدیو زمان است) پای دلیري از دساط ادب بیرون نهاده پیکار نماید - آن طاهر بین نادرست صعب‌سنّ این بزرگ عالمدان را (که پروردهٔ نوازش بیدریغ این فرمانروا و روزگار انداخته بود) سرمایهٔ مزید دلیری خود ساخت - و وفور خزانه و کثرت لشکر و سایر اسباب جنگ (که گذاشتهٔ چندین فرمان روایان هندوستان بود) موجب مزید جرأت و جسارت او گشت - و برآمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و نصبان ممالک محروسه سبب ریادتی غرور آن تمه رای شد - تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد ضربزن متوجّه این دائرهٔ ناصواب گشت ●

تردي بیگ‌خان در دهلي لوازم تبات‌پائي و مراسم حقانیت اندیشي بجای آورده تدبیرات مستحسن پیش‌نهاد خود ساخت - و اکثر امرا (که از اطاع خود برخاسته آمده‌بودند) مراهم نموده سرانجام این معرکهٔ اهمال نمود - هم دل خود را در شجاعت فروغ افزایش داد - و هم در مائده‌های دل داده را دل بخشید - تا آنکه بدست و چهارم مهرماه الٰهي سال اوّل صوافق روز سه شنبه غرّهٔ شهر ذي‌حجّه (۹۶۳) نهصد و شصت وسه هجري سیه بخت باچندان استعداد

---

(۲) نسخهٔ [ی] اشتهار ●

نزدیک بدهلي رسیده در حوالیٔ تغلق‌آباد فرود آمد - اُمرا و خوانین باهم جمع شده صحبت کنکاش و برم مشورت آراستند - جمعی از شیرمردان از روی احتیاط و طایفهٔ از شتردلان از راه بےدلي بجنگ راضي نمیشدند - سخن ایسان آن بود که لایق دولت آنست که تا آن زمان (که موکب اقبال شاهنشاهي بیاید) شهر وضع که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبخون باشیم - و گروهے جنگ را تا آمدن علي‌قلي خان و اُمرای آنحدود موقوف میداشتند - طبقهٔ از بهادران جان بناموس‌ده (که معرکهٔ رزم در نظر اخلاص‌گزین شان از عشرت‌گاه بزم خوشتر بود) مبگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم - که گفته‌اند • بیت •

زمانه ازان کس تبرّا کند • که او کار امروز فردا کند

آخر مصلحتها برین رای قرار یافت - و همه دل‌نهادهٔ جنگ شده کمر همّت بستند - و روز آراد بیست و پنجم مهر ماه الٰهي موافق روز چهار شنبه دوم ذي‌حجّه از هر دو طرف موجها آراسته شد غول بسهامت تردي بیگ خان انتظام یافت - اصل‌خان و اشرف خان و مولانا پیرمحمّد شرواني [که رسم وکالت ارجانب بیرام‌خان (بجهت انتظام مهام ملازمان عتبهٔ اقبال - یا سادهٔ شرارت و برهم‌زدن هنگامهٔ آراستهٔ تردي‌بیگ‌خان) آمده بود] همدرین جا قرار یافته بودند - و حیدرمحمّد خان و قاسم محلص و حیدر بخشي و علي‌دوست خان باربیگي و جمعے دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندرخان و جمعے دیگر جرانغار را زینت داده جویای جدال بودند - و عبد الله اوزبک و فغانخان و لعل خان و جمعے دیگر هراول بوده معرکه‌آرائي میکردند - و ار جانب مخالف دلیر بروشے (که سزاوار دیدن باشد) موجها آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای مي‌آوردند مبارزان از دوجانب دل از جان برداشتــــه کارزار مي نمودند - جان نثاران قیز دست هراول وجرانغار عساکر اقبال شرائط مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پویش برداشته بتعاقب شتافتند - چنانچه ازکوششهای مردانه و نبردهای صاحب همّتانهٔ این گروه جان نثار رزان رستم و اسفندیار نداخوان بود - و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین داشت - غنائم فراوان بدست اولیای دولت افتاد - و تا چهار صد فیل نامي از صمائم غنائم گشت - و رای حسین جلوائي (که از عُظمای رُؤسای مخالف بود) غرقهٔ بحر فنا شد - وزیاده از سه هزار کس درین نبرد مردآرمای از مخالفان تیرهٔ بخت بخاک نیستي فرورفتند •

همیوی معرور (که تهوّر را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گریزت میرفت) سه صد میل گریده با جمعے از فدائیان جان سرده از لشکر خود جدا شده فرصت گرفتن یا وقت تاختن را منتظر بود

---

(۲) در [بعضے نسخه] جوانغار •

درین هنگام (که عساکر منصور فتح چندین نموده در پی گرنجتها شتاب داشتند - و گروهی در عارت مال و نهب اسباب کوشش میمودند) تردی بیگ خان (که بساط آرای این معرکهٔ داوری بود) با جمعی معدود ایستاده تماشا میکرد - همدوی مقبـــه سار وقت را غنیمت دانسته درین موج میدان آرای تاخت - همراهان خواجه سلطان علی (که باصل خانی رسیده بود) و میر مدسی (که باشرف خانی امتیاز داشت) و جمعی دیگر (که همه کس کم داشتند) همّت شان یاوری نکرد و مولانا پیر محمّد شروانی دیر برای شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردی بیگ خان مسلک فرار اختیار نمود تردی بیگ خان را (که ایّام مُخالفان بےاحلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود) رندگانی را عزیز شمرده عار گرنجتن بر خود پسندید - و کارے چنین بیش رفته و فتح چنین روی داده بر صورت عکس ظاهر شد *

[هر که از نده رائی چندین بےراه رود - و اخلاص و عقیدت یکسو - معاملهٔ سوداگرانه از دست دهد - و پاس اعتبار خود (که در معنی نگاهداشتن اسباب سلطنت صاحب خود است) ننماید] هرآئینه در همین (۳) هنگامهٔ جهان صورت چرا نوبم که خودش رشته شود - که آبروبش ریخته گردد چنانچه صورت حال این رندانی درست عبرت چشم ارباب هوش شد - مرا درین گفتگو طرف بلند مخاطب بدست - آن کوهر بےبهای کمیاب را چون در خاکدانها طلبکار باشم - این در معامله نافهم نرسم - لیکن میگویم که نتوانر (۴) گفت دانشوران خرد پرور فتحریهٔ شریف و وضع پیوسته است - که گریبنده بدسر رخم مخمورد ران شدیدی که تلاش پندار دارد - و دوستداران رندگی و گریزندگان مردگی رودتر پایمال موکب هلاکت میگردند از حریصان مرگ و بے باکان جنگ آدمی (اگر اندک حسابے نگاه دارد - و در هنگام عم بدحماری و درموسم شادی بدمستی ننماید) هرآئینه روز بد نبینند - جمعے از محاسبان روز نامچهٔ اعمال رسیدن تردی بیگ خان نه عار چندین از رسم مکافات بےاحلاصی او (که با حضرت جهانبانی جنّت آشیانی در مبادی یورش ایران بظهور آورده) حمال میدانند - حاشا که مکافات بےاحلاصی چندین باشد - و عمل قدیم را همین قدر عار در میزان عدالت کجا سنجایش نواند بود - چون خدنو زمان را (که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند) در لباس حردی دیده در نظر نمی آورد و مخواست که خود آرای دوده بزرگی نماید ابرد جهان آرا آن خود پسند را چندین سرا در کنار نهاد - های های این چه کوتاه نبینی ست

---

(۲) در [بعضے نسخه] سادی (۳) نسخهٔ [ه] در چنین هنگامهٔ - و نسخهٔ [ی] درس هنگامهٔ (۴) نسخهٔ [ه] نتوانر دانشوران (۵) در [بعضے نسخه] کجا گنجد *

ملکه کارگزاران قضـــا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهي غرور و بدمستي هيمو را افزايش دادند تا آن بدمست پندار پرست در نظر کوته‌نظران جهان (که عالم اربن طبقه سافل است) بزرگ نماید - آنگاه او را گرفتار گردانیده بخاک نگونساری افگنند - تا خواری او سرمهٔ چشم کوته نظران گردد - و بجلالت حالت ابن حدیو زمان اندے را رسیده در امتثال احکام او (که وسیلهٔ انتظام صوري و معنوي ست) ببسیر اهتمام نمایند - و بالجمله هیمو (که لشکر انبوه خود را برهم زده و گریخته مي دید) ظهور این واقعهٔ بدیع را از خداع غدم دانسته تعاقب تردی بیگ خان بنمود و در همان جنگ گاه غرور اعرائي نموده میدان آرائي کرد - و بهادران صفدر (که از پس گریختها شتافته بودند) چون مراجعت مي‌نمودند حیرت زده براه تردي بیگ خان مي شتافتند - و هیمو بعد ازین بدارالملک دهلي آمده شیرازهای کشت - و بدمستي را با دیوانگي قرائم آورد *

چون این فصیحهٔ نامطبوع معروض بارگاه معلّی شد حضرت شاهنشاهي به نیروی حزم دوربین این را در نظر نیاورده طرز دادان بساط عزّت و معرکه آرایان صفوف اقبال را بتوقع کبني مُطاع اصدار فرمودند - که سرانجام یورش عالي نمایند - که بساعت مسعود بهشت فرموده سرای آن معرور تیره رای را در کنار او بهاده‌آید - و چهرهٔ وفادار بادشاهانه بنکدوهٔ رضا و تسلیم برافروخته سایهٔ التفات بر انعام اشغال جهانباني انداختند - و چون خاطر جهان کشای از رهگذر سکندر جمع بود لشکرت از بهادران اخلاص‌گزین را بداشلقوچ حصر خواجه خان (که از نسل فرمان روایان معلستان بسعادت مصاهرت این خاندان عالي اختصاص یافته در اُمرای دوره قدر شان عظیم داشت) برای نظام پراگندگیهای پنجاب و دفع فتنهٔ سکندر گذاشته فلع و قمع هموی بد اندیش پیش نهاد همّت جهانگیری ساختند *

و چون عید فُربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده بساعت سعد روز بهمن روز آبان ماه الٰهي موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجّه (که عید فُربان بود) عیدگاه مخیّم سرادقات اقبال گشت - و اتمام لوازم حسن عیدی کرده در هماجا مقام فرمودند - و فرمان فضا جریان باسم تردي بیگ خان و اُمرا در باب دادهي و ثبات پائي شرف اصدار یافت - حاصل آنکه در چنین وقایع (که بموجب سرنوشت ایزدی از مکمن بطون بظهور مي‌آید) دل از دست نباید داد - که کار فرمای ابداع رنگ آمیزی مدکند - از فرط احتیـــاط و استعداد در ساحت قصبهٔ تهانیسّر مراهم آمده متوقّع وصول رایات اقبال باشند - و روز دیگر بقاید دولت ازلي ازانجا نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الٰهي موافق روز جمعه هیزدهم این ماه عرصهٔ سهرند مخیّم

---

(۴) نسخهٔ [د] رود (۳) نسخهٔ [ری] تمام (۴) نسخهٔ [اح] سعید *

سرداران اقبال شد - و اُمرای انهزام یافته و علي قلي خان شیباني پیش از رسیدن منصور دولت بحدود سهرند آمده بودند - بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشتند ●

و از سوانح این وقت کشتن بیرام خان است تردي بیگ خان را - و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان تردي بیگ خان را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه مي‌بود او نیز خود را سپه‌آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان از محیّات خود داشته در کمین فرصت مقام داشت - و تعصّب مذهب دین برادار را هر کدام از متمّمات دین دانسته ضمیمهٔ برانداختن یکدیگر ساخته فرصت مي‌جست - و با وجود چندین مخالفت (که منشای آن نافهمیدگي ست - و سرچشمهٔ آن ناتوان بیني و حسد) با یکدیگر از راه مکر وتزویر توقان بودند و توقان به ترکي همزاد را گویند - بیرام خان این وقت را (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته بود) غنیمت دانسته طریق دوستي و هنگامهٔ محبّت تازه ساخته سعي مولانا پیرمحمّد خان شرواني بخانهٔ خود طلبید - و او را در حرکاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بدرون رفت - و فرمان‌بران از پس او کارش تمام ساختند - و خواجه سلطان‌علي و میر منشي را (که گمان نفاق و زار داري داشتند) با خنجر بیگ (که قرابت قریب به تردي بیگ خان داشت) گرفته مقدّد ساختند - و حضرت شاهنشاهي بجهت مصالح و حِکَم (که خرد دوربین بآن بي برد) خود را بظاهر از سرانجام مهام ملکي بے پروا نموده بسکار مسعول بودند - یا برای آنکه (از بداندیشي کوتاه اندیشان زمانه ایمن بوده در پرداخت مراسم بکوخدمتي و مدارج اخلاص عالمیان در وجه احسن در پیشگاه دل دقیقه شناس صورت بندد - و فنون بداندیشیهای نادرستان روزگار بر خاطر نور پذیر بے‌منّت دیگران روشن شود) آنروز (که این واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسم عادت بصحرای دلگشای سهرند بسکار باشه عسرت‌پذیرای خاطر مقدّس بودند ●

چون صورت حال بمسامع علیّه رسید از فزونی خرد کار شناس دقیقه دان تغیّرے بر صفحهٔ ظاهر آنحضرت صورت پذیر نشد - و مکافات آنرا بر انزد توانا حوالهٔ فرموده بے‌چون شکایت فنون تقادیر ایزدی را تماشائي گشتند - و شاهنشاهان (که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بمرادات عزّت رسیدند) خان‌خانان مولانا پیرمحمّد شرواني را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیری از من غیرار دولتخواهی درگاه عالي امرے دیگر نیست - تردي بیگ دربن جنگ دزده و دادسته از روی فریب و بددیني[۲] عار گریختن بر خود پسندیده است - و بے‌اخلاصي و نفاق او معلوم همگنان است - که از اوّل تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بود - اگر در امثال

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدطینتي ●

این تقصیرات تعامل ورزیده شود مهمّات کلّی (که پیش‌نهاد همّت جهانگشای حضرت است) متمشّی نمی‌شود - و آنکه گستاخی نموده رخصت نگرفته‌ام بعایت شرمنده‌ام - و سبب این جرأت آن بود که ذات اقدس معدن لطف و منبع عطوفت اند - هرآئینه نگستن او راضی نمیباشند و درین صورت (که منع این کار متّهم باران خدیو جهان مظهور می آمد) خلاف آن نمودن گستاخی را از اندازه بیرون نمودن بود - و احتمال امر موجب خلل ملک و مساد لشکر میشد امید که بنظر عفو منظور گردد - تا موجب عبرت سایر بد دروبان دلیر در تقصیر گردد - آن خدیو جهان و جهانی معنی فرستادهٔ بیرام خان را نوازش فرموده معذرت خان خانان بمحض عواطف کارآگاهانه پذیرفتند - و باطن او را بمآثر رضا استمالت و اطمینان بخشیدند - و همّت والا در استیصال فتنه گماشتند *

انتهاض افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهی برسم منقلا

چون مهیّهٔ رایت کشتی آرای دریای فتح بر حوالی ساحت سرای گرونده[۲] انداخت حکم جهانگشای شد که لشکرے آراسته از بهادران جان بناموس‌ده برسم منقلا از پیش موکب معلّی روانه سازند - لاجرم اسکندر خان اورنک و عبدالله خان اوزبک و علی‌قلی‌خان اندرابی و حیدرمحمّد آخته بیگی و محمّد خان جلایر و میرزا علی چولی و لعل خان بدخشی و محمود خان قاقشال و بسیارے از مجاهدان و مبارزان را بسرکردگی علی‌قلی خان شیبانی بدستور روان ساختند و بیرام خان از ملازمان خود حسن قلی بیگ پسر ولی بیگ و شاه قلی محرم و میرمحمّد قاسم نیشاپوری و سیّد محمود[۳] بارهه و اوزبهادر را با دیگر بهادران معروفه دیدهٔ کارطلب همراه ساخت - که هراول منقلا بوده هنگامهٔ دلاوری و جانسپاری گرم سازند - و عیار مردانگی و کارگذاری از یکدیگر گیرند - و این دولتمندان در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده برابر و جرابر و مول و هراول و چنداول و طرح و تولقمه و اوغچی و القاص را بآئین جهانگیری و آداب صف‌آرائی ترتیب داده هرجا را بفروغ خرد عقیدت نزدیکان اخلاص درست روشنائی بخشیدند - و افواج قاهره را بلمعان سیوف نبردآزمایان جنگ‌دوست کارشناس اعضای کرامت فرمودند *

و گیتی خدیو بعد از سرانجام کارگاه اسباب (که بهمن طلیعه ایست طغراوسا ارباب ریاست عظمی را - و سنجیده خصلتے ست توکّل اساس افبالمند را) دل در بیارمیدن

---

(۲) نسخهٔ [ح ي] کهرونده - و در [بعضے نسخه] گژونده (۳) در [چند نسخه] محمد *

ایزد جان سخن سرآیندهٔ مقصود نگارندهٔ[۲] اسباب بسته (با خاطرے آرمیده - و پیسانیے گشاده و دلے دیارگیر - و عزمے درست - و رائے راست - و حوصلهٔ فراخ - و دستے قوی - و پائے استوار و همّتے والا - و فطرتے عالی - و نهادیرے صاف - و چهرهٔ برافروخته - و لبے خندان) برای دولت در رکاب اقبال نهاده نهضت فرمودند - و در چنین موسم (که عنفوان شباب و عنوان طغیان طبیعت است) آن خدیو والا بهوسهٔ بدور بینی و فرمان پذیری خرد خرده دان ملک آرای نموده خود را در نقاب بےالتفاتی و پردهٔ صغر سن داشته نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش کرده بے مداخلهٔ قاصد و پیغام و سخن ساختگی حرف[۳] سرایان غرض آلود عنان راستان درست بین و مخلصان حق پسند میگرفتند - و دار و مدار اشغال پادشاهی را بعاشقدس[۴] سپرده برآمد مقاصد صوری و معنوی را از انزوا نشین دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خود آفرین میبودند - و دانسوران رسمی اسباب پرست مسبّب نسناس پی بعزویی خرد والای این اورنگ نشین خلافت و بزرگی حالت کبرای این برگزیدهٔ کونین نبرده خود را از اسباب عظیمه (چون گوئم فاعل حقیقی نظام کارخانهٔ سلطنت) مبدا دستگذد - و لهذا روز بروز کارخانهٔ معبود حقیقی در ظهور روشنائی تحشید[۵] - و حال آن ساده دلان حق شناس در کوچهٔ ظلمت[۶] رفته عنان مسهای زر اندود کرفته آمد - چنانچه ازین روز نامچهٔ احوال سعادت فرین بر سخن سنجان نکته رس روشن خواهد شد

و خلاصهٔ حقیقت کار آنکه نور پروردے (که از ظلمت پرستاری حلق تحت بافته دل و در روشنائی پرستش ایزدی دورانی سازد) نور امرور کارگاه ابداع تعهّد مهمّات کلّی و جزوی او را بمکرمت علیای خود تفویض فرموده در اشغال صوری دلتنگ ندارد - و آرزوی او را ضمنهٔ آنچه (در حاشیهٔ خاطر فیض گزین او نگذشته باشد - و بحوصلهٔ روزگار در نگنجد) ساخته در کنار دولت او نهد - و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گرداننده پیوسای صفوف ظاهر و باطن گرداند - و هر خاکسارے و مدبرے (که نکهای نکبت و ادبار آنس دولت او را فرو نساند) پرده پندار پس دیدهٔ بصیرت او فرو آید - و در تاریکی انکار و ظلمت خلاف درآمده بتکاپوی خود در حالت هلاکت فرو رود - چنانچه از حال شگرف حضرت شاهنشاهی خاطرنشان منکران نادیده گمراهی و دلنشین محالفان نیرو رای (که باین دولت اند پیوند انصاف داشتند) گشته هزاران هزار مصداق بظهور آمد که در محلّ خود گذارش یابد - و اندکے از خسران زدگی میرزا سلیمان (که ارادهٔ مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیر کابل آمد - و منعم خان خانخانان باستمداد

---

(۲) نسخهٔ [ه و] نگاه دارندهٔ (۳) نسخهٔ [ی] حرف ساران (۴) نسخهٔ [ا] بمتعلقانش (۵) نسخهٔ [ی] می بخشید (۶) نسخهٔ [ب ج] در کوی ظلمت •

همّتِ علیای حضرتِ شاهنشاهي با معدودے حراستِ آن‌حدود نموده رایتِ اخلاص بر افراشت) معلومِ هوشمندانِ آگاه دل مبسود که هرگاه میامنِ برکاتِ قدسیّهٔ این حدیثِ صورت و معني در دور دست آن کرد حالِ نردیکانِ باخجسته عاقبت (که از سیهٔ سحني با نفسِ مقدّسِ آنحضرت اندیشهٔ ستیزه و پیکار نمایند) قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود - و خودسرانِ معمور را تاریخهٔ آگاهي ست سرگذشتِ هیمو - که در مطلعِ احوال ظهور یافت - و درین ایّام در بلاد و امصارِ هندوستان گرانئے عظیم پدید آمد - و در اکثرِ ممالک خصوصًا در دیارِ دهلي قحطِ بوالعجب شد اکثر از رز نسانے مي یافتند از علّه اثرے نمي‌دیدند - آدمیان در مقامِ خوردنِ یکدیگر شدند چندے باهم بوسیله آدمِ تنها را مي‌ربودند - و غذاے خود مي ساختند - اگرچه این باداشِ اعمالِ جمهورِ مردم تا دو سال کسید امّا یک سال صعوبت تمام داشت - و همانا که دردئی ایّام گذشته بود که بعالمِ ظهور آمد - تا سیامنِ جلوسِ مقدّس بر اورنگِ خلافت باهموارهاے زمانه و باهنجاریهاے روزگار یکبارگي دور شود *

فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهي در محاربه با هیمو

و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان اللّه زهے نلوّنِ احکامِ نقدیر - و تنوّعِ آثارِ قضا - هیچ گیاهے از زمین نرنجبزد که چندین حکمت دران تعبیه نباشد - و هیچ برگے از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود - پس وقائع و سوانحے (که متضمّن بر چندینِ عالمے باشد) اندازهٔ مصالح و اسرارِ آنرا (که در طیّ آن مکنون است) که تواند گرفت - و ازانجمله است این رزم رزم‌نما که هم نظامِ ظاهر را از اسبابِ والا ست - و هم بهترین وسائلِ هدایتِ گمراهانِ بادیهٔ غوایت و ضلالت - تفصیل این موهبتِ کُبری آنکه هیموی سبهٔ بخت از فراهم‌آمدنِ اسبابِ بدمستي (چنانچه اندکے ازان گزارش یافت) بوسیله در نخوت و پندار بوده اندیشهای تباه بجنود راه میداد - علی الخصوص چون فضیحهٔ ترکي‌خان واقع شد لشکرِ هندوستان را دل بس‌قوي‌گسته در جنگِ مبارزانِ عساکرِ اقبال دلیر شده بودند - و شورشِ غرور در شریف و وضیع افتاده خیالاتِ فاسد بجنود راه میدادند *

چون خبرِ نهضتِ رایاتِ اقبال در لشکرِ مخالف انتشار یافت هیمو تونخانهٔ گرانِ خود را (که در کیفیت و کمّیت بسیار بود) بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان (که از امرای کلانِ او بودند) پیشتر از خود بقصبهٔ پاني پت (که فریبِ سي کروهی دهلي باشد) فرستاده

---

*(۲) نسخهٔ [ی] خواهد شد (۳) نسخهٔ [ی] دردئی ایّام *

خود در استعداد بدگار شد - و بخاطرش راه نیافته بود که عساکر نصرت‌قرار باستعجال خواهند آمد شیرداِن هنگامهٔ مقتلا آمدن توپخانه را بآن قصبه شنیده موجه آراسته از تمز دستان نبرد دوست را (چون لعل خان بدخشي و میررا قلي اورنک و سماجي خان) بدستور فرستادند که دست‌بردي نمایند - و چون این فوج حقیقت جمعیّت غنیم را نوشته فرستاد علي‌قلي‌خان شیبایي نیز خود را ملحق ساخت - و غاران چابک دست به پیروی اقبال شاهنشاهي (که به پست گرمی این دولت عُظمی گرمه کار شیران تقدیم رساند - خیال باید کرد که شیران باعتصادے چندین استوار چه کارهای شگرف که بجای آورند) خلاصهٔ توپخانه را[۲] بمصرّف در آوردند - و پیش‌آمدها از سطوت اقبال لشکر منصور بے‌جنگ راه گریز پیش‌گرفتند - و هیبتی خون‌گرفته از استماع این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد - دست راست معرور شادي‌خان‌کاکر شورانزای گشت - و دست چپ را باهتمام خواهر زادهٔ خود رضیه[۳] نام (که از دلاوران مبارک بود) سپرد و خود به تجوئے تمام و استعجال غریب روان شد - و میلان کوه‌نمود از دها دم را (که اندوختهٔ چندین فرمان‌روایان هندوستان بود - و برای عبرت ظاهر بینان کوتاه‌اندیش نسر نوشت آسمانی پیش این بے‌بهرهٔ صورت و معني گرد آمده) همراه کرمت - ازانجمله پانصد فیل سرو که هر کدام در تبز پائي و چرب دستي عالم برد - و در مستي و دلدري کارنامهٔ دویدن این قوي هیکلان سبک روح را دویدن بنوان گفت - که اسب عرائض دونده هر چند گرم روي کند از پیش این میلان در نتواند رفت - و الحق هر فیلے ازین فیلان نامي برای برهم‌زدن موجه گران بسنده بود - تخصص برهم‌زدن هجوم سوارانے که اسپان شان هرگز چنین صورتے مهیب و پیکرے بدیع ندیده باشند و صفت این جبال دونده کجا در رشتهٔ باریک عبارت درآید - عمارات عالي را نجنبیے ویران سازد و درختان قوي را بمانزئے از بیخ برآرند - و در هنگام نبرد و کارزار بحرطوم تعدایي اسپ را با سوار از زمین برداشته - و بهوا اندازند

* بیت *

بپویه نرم روند و گهے که حمله برند * چو سرمه سوده شود زیر پای شان سندان

و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید - خلاصهٔ سخن آنکه با سي هزار سوار کارطلب از راجپوت[۴] و افغان (که بارها کارکرده سرمایهٔ مزید نجوت و استکبار او مي‌شدند) بآئینے غریب متوجّه شد و میلان را بتجمل و سلاح آراسته زعمادداران و نخش‌افگنان را بر پشتهٔ پشت آن مهیب پیکران بدیع مطرح داده آماده نبرد شد - و همه میلان را بروشے (که در روز هیجا آرایند - و بر خرطومها دشنها و حربها تعبیه کنند) آراسته فیلان تجربه دیده را به مردان نبرد و فیلبانان قوي‌دل سپرده هرکدام را

---

(۲) نسخهٔ [ج] اورا (۳) نسخهٔ [ز] رسیه (۴) نسخهٔ [د] راجپوتان و افغانان *

جائے و مقامی مقرّر گردانیـــد - فیلِ غالب جنگ نام (که از فیلانِ سرآمد نامي بود) بمحسن خان فوجدار مقرّر گردانید - و فیل گج تهودر[۲] (که در هزار یکے مثلِ او کم بهمرسد) بسواریِ مبکّن[۳] خان معیّن ساخت - و فیلِ جورن[۴] سندان (که از فیلانِ رندست بود) باختیار خان داد و فیلِ موج[۵] مدار را بسنگرام خان دامزد کرد - و فیلِ کلي دبگ (که در اکثر جنگها آن سیه بخت تیره‌رای خود دران سواري مبکرد) دریں روز برای سواریِ چاون[۷] نام فیلبان داد - و باقی موجداران (که هزمرانِ بیسهٔ وغا بودند - و ارمغتمدانِ شبرخان و سلیم‌خان) و بسایرِ برکسیدهای خود استمالتها داده سرگرم کارزار ساخت - امّا اسباب آرائے بیکار تا سبب پیشهای ظاهربین بکار آید باخدا پرست سبب مرادبار (که اورا برای انتظام و تکمیلِ عالمِ صورت و معني آورده باشند) چه نفع رساند - بلکه آنهمه اسباب و آلات ارضمائم نفوذاتِ[۸] قدسیِ آن جمال آرای عالمِ سلطنت گردد - و بمقتضای این معني همدں قصیّهٔ بدیع است *

و شرحِ این اقبالِ بدیع‌نما آنکه بتاریخِ روزِ دیبادیں بدست و سیوم آبان ماهِ الٰهي موافقِ روزِ پنجشنبه دوم محرّم (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار عساکرِ منصوري‌نهاد را (که درسم معتادا پیشتر مي آمدند) چون بحدودِ قصبهٔ پاني پت اتّفاقِ نزولِ اجلاد مرادان دریں رسیده حجرِ رسیدنِ عظیم و شرحِ کمّیتِ لشکر و استعدادِ آن نبیه‌کار بعرضِ پیش دهمانِ موکبِ عالي رسانیدند - و بیقین پیوست که آن سبکسارِ آشفته روزگار خود بسراشتاب که دانِ دایوانه قدم مي‌نهد - و بدش از رسیدن بقصبهٔ مذکور چنان در السنهٔ روزگار افتاده بود که همدم لشکرے گران را بسرکردگیِ شادیِ خانِ کاکر پدستر فرستاده است - اُمرای نصرت‌پیوند ازو چندان حساب نمي‌گرفتند - و دل بر اقبالِ روز افزون بسته متوجّهِ پیش بودند - چون آمدنِ همدم آن استعداد بدقتِ دوست ازانجا (که بر اعتقادِ معنوی خود نظر نینداخته بودند) دوسیلهٔ خرقِ سرادقِ تهي‌معز (که پیوسته لشکرها ازان مردم خالي نباشد بلکه ازانها لشکرها شود) تذبذبے در خواطرِ اولیای دولت راه یافت - دلاورانِ لشکرِ اقبال حقیقتِ کار عرضه داشت نموده بدرگاه بصرت‌پناه فرستادند - و خودها آمادهٔ جانبازاری شدند - دریں گروه والاشکوه سپاهي ده هزار کس بود - اما بهیچ هزار مردِ دبیر شادد که باشد - نهادانِ مبرورمند و دلاورانِ اخلاص منشِ آمدنِ غنیم نزدیک دانسته از روی حربِ دوربیں و حوصلهٔ مراح (که در چنین

---

(۲) نسخهٔ [د] تهودر (۳) نسخهٔ [ب] مبکّل خان - و نسخهٔ [ح ی] مبکلي خان (۴) نسخهٔ [و] حوربدال - و نسخهٔ [ر] حوربدال - و نسخهٔ [ح] چوربهال - و نسخهٔ [ی] چوربیال (۵) در [بعض نسخه] فوج دار (۶) نسخهٔ [ر] به شکرام خان (۷) نسخهٔ [ح] چاهن - و نسخهٔ [ی] چاپن (۸) نسخهٔ [ح ط] فتوحات *

وهت از هزاران لشکر کارگذار ظهرالمگیرتر است) امرونهی ظاهر مخالف و مرادافق صورت غنیم منظور دیاورده (چنانچه رسم سعادت‌کیشان بحمت بلدی است که کار امرور بفردا نگذارند) بے شایبهٔ توقف و اهمال موجهای منصور را ترتیب شایسته داده جویاں پیکار نصرت سرانجام شدند میمنه لشکر شهامت سکندر خان و جمعی دیگر از دلاورآرمایان نامور آراسته گشت - و میسره بمهامت عبدالله خان و طایفهٔ از قدویان جان‌ناموس‌باز روبی گروت - و قول بسیاعت علیقلی خان شیبانی تائید یافت - و حسن قلی خان و شاه‌قلی محرم و جمعے از جوانان کاردان بآرایش هندامهٔ هراولی معیّن گسیدند *

چون سخن باینجا رسید مناسب آمدست که ایستادنی در دراز و رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب کرده - ای جویای اخبار عبرت‌حس سررشتهٔ سخن را نگاهداشته ساعتے گوش‌من دار که ازان زمان (که حصرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهان‌گسای امرای نامدار را برسم سمقلا از پیش روانه فرمودند) خود با عساکر فتح و جنود اقبال رسوم فرمان‌روائی و لشکر آرائی را دقیقهٔ نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجّه فتح و نصرت بودند - درین ورر بهجت انتما (که دورور فرّخی و فیروزی ست) رایات اقبال از قصبهٔ کرنال (که تا قصبهٔ پانی پت ده کروه باشد) نهضت فرموده به پنج‌کروهی پانی پت نزول اجلال فرمودند - و از نزدیک رسیدن غنیم سمقلا در آردوی معلّی خبرے نبود - و هنور لشکر نصرت پیوند کرد راه از خود نیفسانده و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بلشکر پیش با سایر اخبار باخوش ناخوش رسید - و چنان ظاهر شد که جمع را مگر پای از جای نعریده‌باشد - امّا هنوز بازار کشش و کوشش گرم است - موکب عالم‌آرا در همان زمان آهنگ رزم فرموده آمادهٔ نهضت پیش شد - و در ساعت نهادران عقیدت‌مند و دلاوران اخلاص گزین را پرلیع والا صادر شد که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند - در اندک فرصتے بسیار و پیرایهٔ (که در حور آفرینی صاحب اقبالان باشد) فراهم آمده جویای پیکار شدند - آنحضرت چهرهٔ وقار پادشاهانه بحرسندی افروخته (معمر اقبال ایزدی بر سر - و جوشن حراست الٰهی در بر) مسلّح و مکمّل گسته پای دولت در رکاب عزیمت نهادند - بیرام خان خان خانان در پیش صفها و گرد فسوجات و تومنات می گردید - و در حفظ مراتبین نمرد و نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جای خود اهتمام میکرد - و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را ترتیب می‌بخشید - و بعد از ترتیب لشکرها

---

(۲) نسخهٔ [ا] آمادهٔ (۳) نسخهٔ [ح] حس قلی خان (۴) نسخهٔ [ی] درازی (۵) در [بعض نسخه] قسومات *

و استمالتِ دلها فرمان‌فرمای جهان بآئین کسورگسائی و قانونِ جهان‌آرائی تکاورِ بادپای جهان‌پیما را برانگیخته نهضت فرمودند - و چون مهچهٔ لوای جهانگشای پرتو وصول نزدیک بقصبهٔ پادی بت انداخت - طلیعهٔ فتح و ظفر ازسرابر ظاهر شدن گرفت - و یکّه جوانان و بهادران بدهم رسیده مژدهٔ فتح مبرسانیدند - و شاه قلی محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند - و نثارهای خسروانه سربلندی یافت *

و شرح دیباچهٔ این نصرتِ عُلیا و موهبتِ عُظمی (که کارنامهٔ اقبال تواند بود) برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد (که رایات اجلال دور است - و چندے از امرا پس آمده اند) عنان از دست داده باستعجال خود را بایشان رسانید باین خیال که چون آن مردم را (که خلاصه و چیده اند) بر دارد دیگر کار دشوار برو آسان گردد - و سرانروزی لشکر کار کرده و برمرادی فیلان مست اعتماد نموده بغرورے از اندازه بیش قدم در پیکار نهاد - و از دماغ بدمستیِ غرور نقوانست دریافت که آدرا (که فیلبان اعتضاد باشد) برانکه بر فعل اعتماد دارد هرآئینه غلبه رو دهد پس آنکه با مُبدعِ فِعْل (۲) رارِ نهانی دارد استیلای او را که تواند انکار نمود - و استظهارِ فیلان تا او چه سودمند آید - بهرحال آن خون گرمهٔ شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گست - و دلیران از جابجا کوششهای شگرف نموده مانندِ رعد در نیسان و شیر در بیستان خروشیده بریکدیگر میتاختند - و دادِ دلاوری و جان فسانی و نیکوخدمتی داده آبروی تازه بهم میرسانیدند

* شعر *

دو لشکر چنان برهم آمیختند * که از آب آتش در انگیختند

تو گوئی هوا لاله کارد همی * ز پولاد بیجاده بارد همی

اگرچه بهادرانِ لشکرِ منصور در ثبات‌پائی و جان نثاری تقصیر نمیکردند لیکن از صدماتِ فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزید - چندے از شیران بیشهٔ پیکار یعنی لشکریان شیرشکار (که غبارِ معرکهٔ نبرد را گلگونهٔ عروسِ فتح و غازهٔ چهرهٔ اقبال میدانستند - و آب رندگانی از چشمهٔ سارِ تیغ خون آشام چشته شاداب مقصود نمودند - مثل محمّد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و لعل خان بدخشی) چون در یافتند که اسپان و دروی فیلان نمیتوانند آمد کُددلان (۳) شده با تیغهای خون چکان مانندِ شیرانِ گرسنه در جست و جوی شکار خود را بحریف رسانیده دست برد مینمودند - و سوارانِ گران رکاب را از حلقهٔ زین انداخته بخنجر بعل

---

(۲) نسخهٔ [ی] فیلبان (۳) این لفظ در کتب لغت یافته نشد اما اغلبکه معدنش پیاده باشد چنانچه در [سوانح اکبری] در بیان کیفیت جنگ هیمو بجای کددلان شده پیاده شده ونسخه *

بادپایان آتش کردار کار تمام میساختند - و گروه گروه مدائیان تیرانداز از اطراف و جوانب برآمده داد کارزار میدادند - علی‌قلی خان شدادی (که لشکر فول بحسن اهتمام او رونق داشت) در جائی واقع شده بود که جرّے کلان در پیش داشت - که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند کرد دلاوران پرخاش جو و مردان شیرحملهٔ فول بر جای خود پای ثبات افسرده فانوی تاختن می‌جستند و چندان تحمّل کردند که فیلان از اطراف و جوانب فول بر گذشتند - بعد ازان از عقب مجالفان درآمده داد تیراندازی و تیغ‌زنی میدادند - و هیموی تیره بخت بدرون خود بر فیل هوائی دام (که از فیلان سرآمد او بود) معرور بنفس و هواخواه بظر بر دهادهٔ بُردان تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن داشت - چپقلسهای مبارزان عساکر اقبال بدیدهٔ عبرت دیده جوقے از فیلان مست همراه خود ساخته هر تردّدے (که در حوصلهٔ طاقت داشت) و هر تهوّرے (که مکنون باطن فتنه سرشت او بود) ظاهر ساخته حملهای قوی و جرّآتهای عظیم کرده بسیارے از زبردستان عساکر گردون شکوه را از پای درآورد - و بهگوانداس (که از برگزیدههای او بود - و در کار نبرد از نیردستان اعتبار داشت) پیش او پاره پاره شد - و شادی‌خان جنگ کرده پایمال بادپایان موکب اقبال گشت - بادشاه در اثنای گیر و دار تیرے از کمانخانهٔ غضب الٰهی بچشم همیو رسید - و کاسهٔ چشمش شگافته از پس سر او گذرا شد - همانا که باد بدار و درد غرور آن سنه بخت تیره درون همان بود که ازان زرین سرآمد جمع (که در حواشی او تنگ و تار داشتند) چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید باروی همّت سست کرده دل از دست دادند - و بدست و پا شده دیگر کمر طاقت نه بستند - و شکست بر لشکر او افتاد - هر کدام خاک ادبار بر مفرق بیخته و آبروی جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند - درین هنگام شاه قلی‌خان محرم با چندے از شیرمردان کارزار بفیل (که هیمو بران سوار بود) رسید - و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است - قصد کسین فیلبان کرد - تا آن فیل را بطریق ألجا از جملهٔ عدائم خود سازد - فیلدان بیچاره (که نه معرفت حقیقت داشت - و نه جوشن شجاعت) اربیم جان صاحب خود را ندان داد - شاه‌قلی‌خان از نوید این عطیّهٔ عشرت افزا ممنون طالع خود گشته کلاه شادمانی بر آسمان انداخت - و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت - و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه بکسو شد ●

و چون از مهبّ عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مجالفان سیه‌روز تیره‌کار بیکبارگی رشت داده نجابت خود را در فرار دیدند - شیران بیشهٔ شجاعت فیلبانان را از قلهٔ آن کوهها بضرب تیر و موّ گرز نگونسار میساختند - و پیلان کوه منش را

---

(۲) نسخهٔ [ی] عبرت بین (۳) در [بعضے نسخه] ألجاء ●

چون باد صرصر مي راندند - چنانچه سطوت اقبال روز افزون صف‌آرای هنگامهٔ نبرد باشد شیرمردان صفدر را از گریز[۲] گریز چاره نیست - آنچنان حیوانات نیحرد را کجا شکوه همّت مي‌ماند آمرای نصرت قرین از چابن متحی (که تا انقراض عالم طُغرای فتح‌نامهای شهریاران والا شکوه و دیباچهٔ مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود) در تقدیم مراسم شکر پروردگار شدند - و سایر عساکر فیروزي‌مآثر در کستن گریختها و جمع غنائم اهتمام داشته از کستها پستها و از غنائم خزائن آماده و مُهیّا ساختند - تا پنج هزار کس در میدان افتاده بودند که بحساب درآمد - و ارابها (که در گریختن در راهها پایمال شدند) که شمار نتواند کرد - و تا هزار و پانصد فیل نامي در تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و طایفهٔ از بهادران نصرت قرین[۳] گریختها را تکاسي کرده بسیارے از صحالفان را به تیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند - فرمان‌فرمای زمان ازین عطیّهٔ کُبری آداب سپاسداري بجای آورده هرکدام از مبارزان عساکر منصوره را بعواطف نیکوان شاهنشاهي اختصاص بخشید - و در اثنای آنکه (هرنیک از بهادران نیکوخدمت بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگست) شاه قلي‌خان محرم هیمو را بسته بدرگاه جلائی پناه آورد - هرچند ازو پرسیدند از جهالت سخن نمیدانست - یا توانائی سخن‌سرائي نداشت - یا مغلوب حجالت بوده سخن را سر خود نه پسندید - بیرام خان خان خانان از حضرت شاهنشاهي التماس نمود که این سرمایهٔ فساد را بدست مقدّس خود نگذارند - و بوسیلهٔ غزا احراز مدارج ثواب و جزا فرمایند آن حدیو خردمندي و خداوند خردمندان (که صعوبت را بثقاب دانس خداداد دانسته در پردهٔ بیگانگي نموده از شورش افکار مفکران و اعتقاد مخلصان مراعات داشتند) برای هدایت ارباب استعداد سر زبان حقائق ترجمان گذراندند که بگشتي گرفتاري اسیر[۴] همّت عُلیا رخصت نمیدهد - و همانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیّت[۵] نیز سر چنین کارها ثوابے متربّب نباشد - هرچند دولتخواهان سابقه‌لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجّه شاهنشاهي کمتر بظهور آمد ٭

بدانم این مریدان ملحد را که در بطون اوراق و دلهای آمالی ایشان اثرے نیست - امّا دانس دوادان بارگاه کبریا نیکو دانند که این جز در نورآباد خاطر مقدّس ذات پاک (که بے وسائط بشري و وسائل ملکي از حضرت دادار دانس‌آموز دادنوار نور پذیرِ معرفت حقیقي شده باشد) پدید نماید - چنانچه از صفحهٔ پدسامای این نسخهٔ شیرین صورت و معني روشن است - و نیز در معامله‌ٔ مهمان ظاهرند پیدا ست که (هرچه بزرگ نهادے خدا شناسے در پایهٔ محبوبي ایزدي

(۲) نسخهٔ [د] از گریز گریز و چاره نیست (۳) نسخهٔ [ب ه] قرین (۴) در [چند نسخه] اسیرے
(۵) نسخهٔ [ب] صمدیت ٭

رسیده باشد - و داند که خلاف رضای او گزیدن خود را در تیغ زدن است - چه بےسعیِ بشرے فرمانِ مُبدعِ کُل او را بسحابِ مدلّت و معاکِ هلاکت میِ اندازد - چنانچه امرور بر مطالعه کنندگانِ روز نامچهٔ احوالِ این پادشاهِ سعادت اساس ظاهر میشود) او را کجا فرصتِ آنست که بتوجّهِ معنوی باطنی در خاکساریِ و فنای ارباب خلاف پردازد - و بر تقدیرِ فرصتِ زمان و رخصتِ خرد همّتِ والای او کجا تجویـــزِ آن میکند که دامانِ اندسِ باطنِ او چنین غبارے آلوده شود و هرگاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بحورِ آبچنان خون‌گرفتهٔ ناپاک کجا - وآن شخصِ مقدّس کجا و ملتمساتِ اهلِ روزگار در چه پایه - آخر بیرام خان خانخانان چون دانست (که آنحضرت متوجّهِ این معنی نمیشوند) خود را ازان بار داشته بمقتضای عقیدتِ موروثی (که از راهِ تقلیدِ پدران و اُستادان در آدمی جا کرده سرشتی میکنـــد) خود در تحصیلِ این ثوابِ موهوم شد و بشمشیرِ آبدارِ عالم را از لوثِ هستیِ او پاک ساخت - کاشکے آنحضرت از پرده برآمده توجّه فرمودے - یا صاحبِ حوصلهٔ دوربینے دران درگاه بودے - تا او را در بندخانه داشته مستعدّ ملازمتِ عتبهٔ اقبال ساختے - الحق بس نوکرے شایسته بود - و همّتے بلند داشت - و هرگاه تربیتِ این‌چنین بزرگے یافتے چه کارها که ازو بظهور نیامدے - و برای ظهورِ سطوتِ شاهنشاهیِ و آگاهیِ ظاهر بینان سرِ او را بکابل فرستادند - و تنهٔ او را بدارالملکِ دهلی برده بردارِ عبرت کردند - عالم از شور و شعب آرمید - و جهانیان را آسودگیِ و خرسندیِ پدید آمد ۞

و از بدائعِ کرامات و غرائبِ خارقِ عاداتِ حضرتِ شاهنشاهیِ (که درین سانحه از مکمنِ بطون بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گری فرموده) آنست که در دارالسلطنهٔ دهلی در هنگامے (که حضرتِ جهانبانیِ جنّت آشیانیِ بعد از فتحِ اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند) در تصویرخانه بموجبِ اشارتِ عالیِ مسنِ تصویر میفرمودند - و نادره‌کارانِ باریک بین (چون میر سیّد علیِ مصوّر و خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم که از بےبدلانِ این فن اند) در ملازمت بوده راه و روشِ این کارِ بدیع مذکور میساختند - روزے در کتاب‌خانهٔ حضرتِ جهانبانیِ آن نسخهٔ جامعِ (۳) الٰهیِ بجهتِ تسحیدِ خاطر بتصویر توجّه نموده صورتِ آدمیِ نگاشتهٔ قلمِ الهامیِ رقم ساختند بطریقے که عضوعضوِ آن تمثال از هم جدا افتاده بود - یکے از دولت‌یافتهای حضور آن نقشِ بدیع دیده استفسار نمود - در زبانِ غیب ترجمانِ آنحضرت گذشت که این صورتِ هیموست و حال آنکه دران وقت نام و نشانے از هیمو نبود - مستعمانِ حقیقتِ کار در نیافته از استکشافِ آن باز ماندند - و در آنروز (که بیرام خان التماس مینمود - و کوشش میکرد که هیمو را بدست

---

(۲) نسخهٔ [ی] سرکشیِ (۳) در [چند نسخه] جامعهٔ ۞

اقدس خود بشمشیر بگذرانند) بر زبان مقدّس گذشت که من کار این مغرور را درامرور ساخته ام و بند از بند جدا کرده‌ام - و باشارت مهنگام این تصویر فرمودند - سبحان‌الله دران سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعهٔ دولت افزا داده بودند - آرے امرور و فردا و دي و حاضر و غایب پیش آگهیدان ظاهر باشد - امّا پیش نور پروردان ایزدي (که گوهر پاک این شاگردان حق و اُستادان عقل مظهر نور الٰهي و مطلع خورشید حقیقي ست) آیندهٔ چون گذشته در خدمت حال است - و غایب چون حاضر در شرف حضور - کسے که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار - حاشا حاشا آنجا غایب نباشد - سالک شاه راه ارادت ابوالفضل (که راقم این دیباچهٔ افضال است) روزے صورت این واقعهٔ کرامت نشان را از آنحضرت پرسید - فرمودند که مُلهم عیب خبرے بر زبان ما داده بود - سرّ این کار او بهتر داند - درخسبدن تبّر حقیقت آگهان و پرده‌گردن انگبینان - قوي حوصلهٔ عالي‌فطرتے [که با چندین خمخانه‌های انعام بادهٔ هوش ربا (که پهلوانان راه را نیے ازان بدمستي میرساند - یکے می آغار جوانی - دوم بادهٔ دولت صوري سیوم شراب سطوت معنوي - چهارم بادهٔ حسن ظاهري - پنجم مُدام لطف باطني) بهوش والا بوده خود را ندیده دیدار الٰهي نماید] مقصود او را عاشق او گردانند - و دولت را ملازم آستان اُمّید او سازند - من (که معتکف شبانه روزی این عتبهٔ اقبالم) نیاد ندارم که بر کسے نگاه لطف انداخته باشند یا از روی اُنس مخاطب ساخته حرفے فرموده که بدمست نسود - و در نسست و خاست و گفت و شنید با سر کشیدهای او تغیّر روشن ننماید - تالع نظران حرد پرور نکو دانند که اندازهٔ حوصلهٔ کسے (که چندین بادهٔ مرد افکن بکار برد - و هوشمندی او رو بزور افزون گردد) که تواند شناخت لیکن سعادت‌پیوند آگاه‌دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت حق باشد - و چنین فتوحات عُظمی او را باسهل وجوه دست دهد - و چنین موهبتے بزرگ و کارے شگرف و مهمّے بدیع در روزگاران کمتر روی نماید ●

و یکے از غرائب کرامات آنکه درین ایّام (که از قصهٔ جالندهر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالي واقع شد) روزے بمدرآتش حکم معلّی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرّت خاطر وتماشای مردم اقسام آتشباري سرانجام نماید - و درانمیان صورت هیمو ساخته بدارند و پُر کرده در آتش اندازند - کار پردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتے گلزار آتش سرانجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند - در ظاهر هنگامهٔ رزم سازي گرم ساختن بود و در معني خرمن هستیٔ بدخواه سوختن - آرے کسیکه در لباس نشاط و یاري چنین کارهای والا

---

(۲) نسخهٔ [ه] گذشته و آینده (۳) نسخهٔ [ط] و دارو پرکرده ●

سرانجام نماید او را زیبد که تا چنین مردم در پرده درآمده جمال معنوی خود را ننماید و در کار خود بصورت بی‌پروائی باشد - و گے شایستهٔ تکلّف درین مراتب (که والا نژادان عالی‌همّت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده‌اند) هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه مردانهٔ داستانهای باستانی باندک تأمّلی ظاهر میشود - چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سابقه (که فرمان‌روایان دادگر قصد هندوستان کردند) هیچ یکے از والیان هند باین شجاعت و داعیه و تدبیر نبود - بلکه در سرانجام ملک خود درمانده بودند - بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دور دست را اندیشیده بوده سرانجام بورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت - و الحق آنچه همه را بحمت مساعدت کرده بود فرمان‌فرمایان هندوستان را دوران اوقات میسّر نبود [از هجوم سپاهیان کابلستان - و فراوانی مددکاران کارزار - و افزونی اسباب توپخانه (که جز در ممالک روم ازان نسان نبود یافت) و بسیاری دلیران رزمدست که یکے برای برهم زدن لشکرے کفایت کند] مولانا شرف‌الدّین علی یزدی در ظفرنامه در مدارت حضرت صاحبقرانی (که در هند بظهور آمد) شرح ملاحظات بهادران لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان میکند - و تفاخر مرقوم میسازد که صد و بیست فیل جنگی دران جنگ عظیم بتصرّف اولیای دولت درآمد - و بر تاریخ دادن هُشیارمعز حال والی آن زمان روشن‌است که به نسبت هیچ کدام پایه را داشت - و درین کارنامهٔ عمرت افزا (که اندکے از بسیار گزارش یافت) هزار و پانصد فیل بدست فرمان‌پذیران بارگاه والا در آمد - سایر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد - و کمّیت جرائر و سایر اسباب و آلات فرمان‌روائی خود کجا بشمار درآید - و این میدان فتح و نصرت همان جای مبمنت‌گستر است که حضرت خدایگان فردوس‌مکانی سلطان ابراهیم مرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجتمل ازان در جای خود رقم پذیر شد - و در همین روز بهجت افزای (که تائید الٰهی چندین فتح بزرگ روی داد) سکندر خان اوزبک را با جمعی منعاقب هزیمت‌یافتگان و حراست دارالملک دهلی از آسیب اوباش تعیّن فرمودند - و او مسارعت نموده حیلی از نفوس شریره و اشخاص معطّله را از ردهان رهذابی خلاص ساخت - و ناظم پراکندگیهای ممالک شد - و غنائم فراوان بدست او افتاد - زیرا که موکب اقبال ازانجا نهضت فرموده بساعتی (که اخترشناسان کاردان گزیده بودند) پرتو وصول بر ساحت قُدس‌مساحت دارالملک دهلی انداخت - و بنور معدلت و رنور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی‌افزای نظّارگیان گشت - و اکابر اشراف و هنرمندان هرفن و نادره پردازان هر صنف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریافته

---

(۲) در [چاپ سنگی] سابقه (۳) در [انگلیسی] مبارزت‌نامهٔ ه

زبان شکر بمبارکباد گشادند - و مجنون خان قاقشال حسن اخلاص راجه بهاریمل را (که در محاصره مشاهده نموده بود) بعرض مقدّس رسانید - و بمقتضای رافت ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت - و راجه فرمان پذیر گشته احرار زمین بوس عبودیت نمود - روزے (که راجه و مرزبان و افریای او را جماعتهای ماخوذه تحشیده برای رخصت بارگاه سلطنت آورده بودند) آنحضرت در فیل مست سوار دولت بودند - و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید - و مردم یکسو میشدند - نوبتے این فیل مست بطرف راجپوتان دوید - این طبقه را چون (اختصاص کامل بر اخلاص خود بود) ایستاده ماندند - و این ایستادن بنظر بلند بین حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد * - و استکشاف از احوال راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که ترا بهال خواهیم کرد - و همچنان شد - چنانچه نگاشته آید *

شکر انزد جهان آرای که هندوستانیان را بلکه جهانیان را سرے بدید آمد - که مرزبوم او را دفترها بسند باید - و دانش او را کتابها کفایت نکند - نمایان عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتے خاص یافت - و حق‌پرستان دادار بنده را اعتضادے قوی بدست افتاد و بشکرانهٔ این موهبت کُبری جشنهای بزرگ ترتیب یافت - و گنجینهای انعام در دامن روزگار افسانده شد - عاطفت شاهنشاهی گروهے را (که در پیشگاه جان سپاری جولان همّت نموده بودند) باصناف نوازش سرفراز گردانید - شریف و وضیع و خرد و بزرگ بحرائل عطایا کامیاب گشتند - ازانجمله علیقلی خان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرفراز گردند و سرکار سنبل را با سایر برگنهای میان دوآب بجایگیر او مقرّر ساخته بجهت انتظام مهمّات آنحدود رخصت فرمودند - و عبدالله خان اورنک را بشجاعت حامی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند - و اسکندر خان را بخان عالم خطاب دادند - و مولانا پیرمحمّد شروانی را بلقب ناصرالملکی ملقّب ساخته در رکاب بنصرت اعتصام داشتند - و فاخان بانتظام ممالک دارالخلافهٔ آگره و آنحدود دامنزد شد - رای ممالک آرای شاهنشاهی کامگاران بارگاه سلطنت را بهر ناحیتے ورستاده نظام بخش و آرامده عرصهٔ دلگشای هندوستان شد *

درین اثنا بمسامع علیّه رسید که حاجی خان غلام شرخان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر گردکردن امتیاز تمام داشت) در الور و آنحدود بوده دم خودسری میزند و نیز دختر و زن هیموی سیه‌بخت و سایر اسباب و اموال او دران سرکار است - ناصرالملک را با جمعے از جان سپاران درگاه و معتمدان کارآگاه باین خدمت تعیّن فرمودند - حاجی خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] هندوستان را *

ارصدمات امواج فاهره هراسیده بیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت - و الور و تمامی سرکار میوات متصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و آراجا بحدود قصبهٔ دیوتی[۲] ماچاری (که بنه و بار همو آنجا بود) روان شدند - جای مستحکمی بود - تردّد و کارزار بسیار شد و بدر همدم را دستگیر ساخته زنده بپیش ناصرالملک آوردند - مشارالیه او را بسوی دین خود راهبری نمود - آن پدر کهن‌سال جواب داد که همسال سال است که درین کیش ایزد خود را پرستارم - درین وقت ترک دین خود چگونه گزینم - و به محرّد بیم جان نا مهمده چگونه در طریق شما درآیم - مولانا بدر محمّد سخن او را ناشنیده انگاشته فرمان شمشیر جواب داد و آراجا منهزمودهٔ نا غنائم فراوان و بجنباد مدل آمده اسلام عابهٔ اقبال نمود - و مورد نوازش خسروانی گشت - و حاجی خان از قصبهٔ الور درآمده بحدود اجمیر و آنحدود روان شد - که مامنی برای عیال خود حاصل کرده و سپاهیان نداشته آمادهٔ جنگ و ستیزه گردد - رانا [که زمینداری بزرگ بود - و پسر آن رانا بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور (که مذکور شد) پیکار نموده شکست یافته بود] ازو چیزها طلبیده - و تکلیفهای[۳] مالایطاق نموده - ناگزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربهٔ عظیم روی داد - از حاجی خان مذکور و مظفّر خان شروانی (که وکیل او بود) درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد - عاقبت کار (چون رانا مغرور کثرت لشکر بود) شکست یافت - و حاجی خان آمده اجمیر و ناگور و آنحدود را متصرّف خود درآورد ●

چون استیلای حاجی خان بمسامع علیّهٔ رسید محمّد قاسم خان نیشاپوری و سیّد محمود[۴] بارهه و شاه قلی خان محرم و ظاهر خان و حرّم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیّن فرمودند و چون (ساحت ولایت دهلی و میوات دوآب از حرص و حاشاک معاند و مخالف رُفت و روب یافت) رای جهان‌گشای چنان تقاضا فرمود که دیو البقاع در ممالک شرقیّهٔ هندوستان انداخته آید تا آن ملک وسیع (که مرغزار دولت و اقبال است) از غبار ارباب فتنه و فساد شست و شو یابد درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را تا سکندر سور در نواحی لاهور جنگ واقع شده و خضر خواجه خان تاب ایستادن نیاورده بلاهور درآمده است ●

و تفصیل این اجمال آنکه در سوالف احوال مرقوم صحائف اجمال شده بود که (چون موکب اجلال از عرصهٔ جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلی روانه نهضت فرمود) مدافعهٔ اسکندر خضر خواجه خان مقرّر شده بود - و اسمٰعیل بیگ دولدی و علی‌قلی خان و میر[۵] لطف

---

(۲) نسخهٔ [ا] دیوتی ما چاری - و در [بعضی نسخه] دیونی ما چاری - و در آئین اکبری دیولی ساچاری نوشته (۳) نسخهٔ [ه ی] وتکلیفات (۴) نسخهٔ [ه و ح] محمد (۵) در [بعضی نسخه] میرلطیف ●

و شاه‌قلي تاربجي و خالق برديِ بيگ و جمعي كثير را همراه او ساخته بودند - اُمراي عظام رفته در لاهور توقّف داشتند - در چنين وقت (كه غوغاي هيمو سرمايهٔ آشوب روزگار شد - و در اُمرا چنين شكستي در حدود دهلي روي‌نمود) ملّا عبد اللّٰه سلطان‌پوري [كه از كودكي و روزگار باري از افغانان خطاب شيخ الاسلامي - و از حضرت جهانبداني جنّت‌آشياني خطاب مخدوم الملكي برای خود گرفته بود - و از غلبهٔ ابدوري (كه در سر داشت) و آب دو روئي (كه در نهاد او بود) مظاهر خود را از اوليای دولت ابدقرين وا نموده در باطن بافغانان سرے داشت] سكندر مقدّمات نوشت - و او را اعواني برآمدن[۲] از كوه كرد - سكندر جمعي از اوباشان افغان و بعضي از رمندداران كوهستان پنجاب را با خود فراهم‌آورده از كوه برآمد - و در پنجاب توجه مال كرد خضر خواجه خان شهر لاهور را بحراست حاجي محمّد خان سيستاني گذاشته بدفع او برآمد و چون (حاجي محمّد خان سيستاني را اعمال ناشايستهٔ ملّا عبد اللّٰه بقدس شد) او را بقدس و شكنجه باداش نمود - و ديمهٔ تن او را در زمين كرده بعضي از زخمهاي او (كه گورگردهٔ دست قتيل او بود) از زمين برآورد - و چون (خضر خواجه خان نزديك بقصبهٔ چمكاري[۳] رسيد - و فاصله فريب ده كروه مانـــد) دو هزار كس گزيدهٔ خود را از لشكر جدا ساخته پيش فرستاد - و سكندر فرصت از دست نداده بجمعيّتي فراوان روبرو شد - و جنگ عظيم در گرفت - و آدرديم را برداشت خضر خواجه خان ايستادن را صلاح وقت ندانسته پاي عزيمت بضبط لاهور آورد - و سكندر ادراك تعاقب نموده تحصيل ولايت مفت وقت دانست - و چون (ابن‌حجر بمسامع مدسّنه رسيد) عجالة الوقت سكندر خان را (كه بچشم عالمي اعتبار نگريسته بودند) سلاكوت و آنحدود را جاگير كرده پيشتر باستعجال تمام روانه ساختند كه اعتضاد خضر خواجه خان باشد ۞

توجه موكب مقدس حضرت شاهنشاهي از دارالملك دهلي بسمت پنجاب بدفع فتنهٔ سكندر و تعاقب او و محاصرهٔ قلعهٔ مانكوت

چون از صادر و وارد چندين مسموع شد [كه با سكندر لشكرے فراهم آمده - تا آنكه (موكب اقبال شاهنشاهي عنان عزيمت بآن‌صوب منعطف نفرمايد) عقدهٔ اين كار مشكل برآساني گشوده نخواهد شد] لاجرم عزيمت ممالك شرقيّهٔ هندوستان را موقوف داشته ارادهٔ نوزش پنجاب مصمّم همّت عالي شد - و از تفاؤلات بديعه آنكه جمعـــے از ملازمان بساط عزّت از دون لسان الغيب تفاؤل نمودند - اتّفاقاً اين بيت برآمد ۞ بيت ۞

سكندر را نمي‌بخشند آے ۞ بزور و زر مسخّر نيست اين كار

---

(۲) نسخهٔ [ه] در آمدن (۳) نسخهٔ [ا] جماري - و نسخهٔ [ر] حمياري - و نسخهٔ [ح] چماري .

دلِ معنيِ دوستِ محاصانِ دوربين را اعضاءِ تازه روی داد - و خاطرِ ظاهر آرايان را ازين بشارت ثبات پای بهمرسيد - آرے چون (ابرِ جهان‌آرا اقبال‌افزای اين دولتِ ابدقرين است) دوربينانِ انجمنِ معنيِ را بنظر بر فروغِ جلال و جمالِ آن سرکزندهٔ ايزدي انداخته از جميعِ انديشهای رسوعِ روزگار فارغ بال ميگرداند - و گروهے را (که از دولتِ طالع بظري نصيبه نيست) در چنين اوقات (که خواطر باضطراب ميگرايد) بامتالِ اين تفاولاتِ مسرّت‌بخش دلهای پريشان را اطمينان ميبخشد - لاجرم فرمانِ جهان مُطاع شرفِ نفاذ يافت که اُمرای کبار و نوئينانِ عظام و ساير نهاداران اخلاص‌گزين و دلدارانِ عقيدت‌انديش سامان و سرانجام بورشِ عالي نموده ملازمِ رکابِ آسمان قباب باشند *

و چون (سامانِ اين بورشِ عالي بر وجهِ دلخواه سرانجام يافت) خاطرِ نکته‌دان از جميعِ مهمّاتِ ملکي جمع فرموده (با آنکه لشکرِ سوما کمالِ طُغيان داشت) بتاريخِ بيستم و ششمِ آذرِ ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه چهارمِ شهرِ صفر مهدي قاسم خان را بحراستِ دهلي گذاشته برهنمونيِ طلبعهٔ اقبال بحجابِ نهضت فرمودند - منزلِ نخستِ منزل شکارکنان آهسته آهسته اين يورشِ انتظام‌محس ميفرمودند - هم مراسمِ داد و دهش بتقديم ميرسيد * و هم لوازمِ مسرّت و شادماني (که باگزيرِ دساءِ تعلّق است) سرانجام مييافت - و عالميان از اقطارِ عالم بصدتِ آثارِ مکرمت و انوارِ معدلت از ترک و تاجيک موج فوج آمده خود را پايه‌بندِ اقبال مباهات علی‌الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار روے نبود که جمعِ کثير از هواخواهانِ قديم و جديد آمده پيشانی بيار بسجدهٔ درگاهِ سلاطين پناه نوازي ميساختند - و در اثنای راه از لاهور خبر آمد که در حادثهٔ بدوام خان خانخانان از کوچِ سعادت سرشت (که از نواده خانان ميوات بود) بتاريخِ شسم‌ديِ ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه چهاردهمِ صفر فرزندے متولّد شد نامِ او عبدالرّحيم نهادند *

و منجمله از مقدّمهٔ احوال آنکه دران ايّام (که حضرتِ جهانباني عرصهٔ دهلي را بقدومِ معدلت‌آرا زينت و ربنت بخشيدند) برای تسلّی زمينداران اولياي دولت بفرزندانِ اين طبقه نسبت ميکردند - ازانجمله جمال خان عمزادهٔ حسن خان مواتي (که از رميدارانِ معابرِ هندوستان بود) بسرفِ رمض‌بوس سربلند گشت - او را دو[۲] صديّهٔ جميله بود - عاطفتِ خسروانيِ دختر گانِ او را در حبالهٔ عقدِ خود درآورده او را بمفاخرت و مباهات عزّ امتبار بخشيد و همسيرهٔ حرمِ او را در عقدِ بيرام خان خانخانان درآوردند - و درينولا (که رايات شاهنشاهي

(۲) در [اکثر نسخه] دو صديه بود *

متوجّه دفع هیمو شد) خان‌خانان مردم خود را بلاهور فرستاده بود - درین هنگام (که همّت علما متوجّه مفوحات بی‌اندازه است) این بوبه رسید - و شگون گردنه عسرت‌افزای گسستند - بفرّام جان جهان‌نوزگانه ترتیب داده لوازم آن سجای آورد - آخرشناسان دوربین و شایستگی او را از دلائل راجحهٔ طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیت حضرت شاهنشاهی سربلند شده به بست‌کرمی اخلاص خود خدمات عالی بمقدم رساند - و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا رسد - و سواد جوانان صحائف پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیهٔ حال او خوانده سر دهای گرامی مسرّت بحس دلهای اخلاص سرشت شدند - و آنچه بتوجّه حضرت شاهنشاهی (که اکسیر اعظمیّت و کیمیای جوهر سعادت است) بمابطور بظهور آمد - چنانچه بزر بدور انوار فراوانی رشد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشد - و حقیقت آن بحمله در هرجا در محلّ خود بنگاشتهٔ قلم تفصیل خواهد شد *

چون (حدود جالندهر مخیّم اردوی معلّی گردید) اسکندر افغان (که دران ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود) خود را بطرف کوهستان سوالک (که مقرّ معهود و مستقرّ مقرّر او بود) کشید - که روزے چند دران جبال مستحکم بسر برده مضطروت باشد - و موکب ظفرنشان بداعیهٔ صواب‌انتما (که یکباریی فساد او را از میان برداشته شود) دفع او را پیش‌نهاد همّت جهانگشای ساخت - و دشواری راه و صعوبت جا در پیشنهاد خاطر عالی نبوده بعزیمت درست و قصدے حزم از دُنبال سکندر بجانب کوهستان سوالک (که شاهراست دیگر - و کوتاه‌تر خود سران و گردن‌کشان ممالک هندوستان) توجّه نموده بعزیمهٔ قصدهٔ دشوارگذار بزول اجلال فرمود و ازانجا فضای دلگشای قصبهٔ دهمری سرورد موکب معلّی بلستان درآمد و بهارستان اقبال سد *

آغاز سال دوم الٰهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی
یعنی سال اردیبهشت از دور اول

دران منزل مبیض محمل سرمایهٔ رونق هستی جهان و جهانیان و بدرایهٔ آرایش زمان و زمانیان پیرایهٔ اعظم عطیّهٔ بحس عالم در بیت‌السّرف حویش بمرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را به نفحات ربیعی طراوتے نو و بصارتے تازه رساند - و همانا که جمل را بدت‌السّعب برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت داده خدمے

(۲) در [بعضے نسخه] صرت بیرای (۳) در [چند نسخه] میسود (۴) نسخهٔ [ه] دیسوده - و نسخهٔ [ز] دسوهه (۵) نسخهٔ [ب ه] محل - و نسخهٔ [ج] محمل (۶) نسخهٔ [ب] میلے *

بداریم محسد - والّا پایهٔ آن شرف نحس اجرام علوی و اجسام سفلی برتر ارآنست که مکان را حطاب بیت السّروح آن روشنائی نحس انحمن هستی داده‌اید - و بالجمله این نقّرگیتی آرای در شب نحسبهٔ متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقهٔ شب چهار شنبهٔ نجومی بیست و هفتم ربیع الثّانی سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار قمری ار چسمهٔ حوت به برهنگاه حمل آمد - و دورِ دور جهان‌امرور عالم آرای گست - و آغاز سال دوم ارتاریخ الٰهی شد * نظم *

شکر ایصاف بر ربان بهار * گفت بلبل چو مردم هشیار
عنبرین گسته از نسیم صبا * از مسام زمین مشام هوا
دشتها پُرلحاف بے تالین * باغها پُرعروس بے کابین
راغ پُرتختهای سقلاطون * باغ پُرموشهای نوملمون
مرغ دلان هوار بُلبن و دل * مست بے‌خُطربان وساغرومُل

همانا که وقوع چنین نساطے در بدستاه متصدے عالی دلیلست واضح بر حصول مقصد و مژده ایست سعادت روشن - که کار بدس کرده سعادت انجام و انجام سعادت باد - چنانچه بعقد وقوع این یورش و ادبار سکندر دربن معامله ارباب بصیرت را آگاهی بحشید - که بادنک فرصتے هوار احتیار نموده بقلعهٔ مانکوت درآمد - و حضرت شاهنشاهی با مواکب عالی محاصره نموده بدولت و اقبال نسخیر آن قلعه فرمودند - نفصیل این اجمال آنکه دران هنگام (که اسکندر از هول موکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته نکوهستان سوالک درآمده بود - و قصهٔ دهمری[۲] محتم سوادیاب اقبال گسته) بدوسته حبر می‌آمد که مطلب آن مُدبر دنسال آنست که عساکر اقبال را کسبده در جاهای تنگ در آورد - و دران تنگناهای قلب کمر اهتمام بسیزه بعقد حضرت شاهنشاهی گوش قرین سخنان نه نهاده به آئین شایسته پیشتر توجّه فرمودند و ناصرالملک را با جمعیتکثر از نهادران کارطلب نتاخت و تاراج رمیدداران آن کوه فرستادند - مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتے به نیروی تائید الٰهی بسیارے از راجهای آن کوه را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال را از غنیمتهای وفت شمردند - و کوهستانیان[۳] بدگوهر (که بادنسپهای نادرست باسکندر جمع شده بودند) جدا شدند ؛ و سنگ تفرقه در جمعیّت آن بدبیت افتاد - و بے‌جنگ فرار اختیار کرد - حکم معلّی ار بیشگاه قهرمان اصدار یافت که دلاوران چابک دست بتعاقب این گم گشتگان نادیهٔ ادبار بشتابند - و به نیروی یاروی اقبال سر این مُدبران را بدست آورند - جمعے ار دلیران لشکر انتخار کرده به بعضے ار اردوی او رسیدند - و اسکندر

---

(۲) در [جمیع نسخ] دهمری نوشته (۳) نسخهٔ [د] کوهیان *

ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعهٔ مانکوت (که سابقاً برای روز بد خود آماده داشت) انداخت - پیش دستان سپاه منصور شتافته اردوی او را غارت نمودند از تحصّن این معنی در معروض بارگاه اقبال داشتند ●

و قلعهٔ مانکوت قلعه ایست متضمّن بر چهار قلعهٔ استوار - که سلیم خان در هنگامی (که بقصد استیصال گروه کفران رسیده حایب و خاسر برگشته بود) این قلعه را بطرز غریب برقرار کوهچها (که مقارن هم بوده‌اند) بر سر هر کوهچهٔ قلعهٔ بسنگ و ساروج ساخته بود - و تمامی آن قلاع بنظر میرسد یک حصن زیاده در نمی‌آید - اصل آن جای (که اساس این حصون حصینه نهاده‌اند) در حدّ دامن خود جائی ست نهایت محکم - لشکرها را بآن وصول مشکل - و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن دس دشوار - آبهای گوارا فراوان دارد - و آذوق چندانکه خواهند - و کیف که در چندین مکانے (که قلعهٔ خدا آفریده وصف حال او باشد) قلاع حصینه دران اساس یابد - و او را مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که (چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جدّت آشیانی بصوب هندوستان شود) برای لشکر بمنجاب مفرّے و مامنے باشد - و بخراب آباد باطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد - و لشکرے انبوه را انجا گذارد تا دران مامن بسر برده محافظت این حدود نماید - و باعث برخرابی لاهور آنکه چون ان شهرے ست بغایت بزرگ - و مسکن اصناف تجّار و اصناف مردم (که باندک نوجهے لشکرهای عظیم را ازانجا توان سرانجام داد - و برای فوجها در ساعتے ازان مهیّا توان کرد) مبادا عساکر اقبال این دودمان اند قریبی آنجا رسیده استعداد فراوان فهم رساند - و کار ازعلاج بگذرد - بدس ازانکه (این اندیشه بعمل اید) نهمان دولت ناپایدار از تنگنای هستی برآمد ●

و بالجمله چون (فرار نمودن سکندر و متحصّن شدن او بمساعی اقبال رسید) ازانجا (که عرصه سلطانی بلوای احکام برداشی ست) حضرت شاهنشاهی (با عزمی درست و رائے روشن و دلے حق پسند) رایج حویش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجه همّت جهانستانی گردانیده متوجّه محاصرهٔ آن قلعه شدند - تا سرّ آن فتنه اکبر را از سر کافّهٔ انام دور ساخته دولت آرای باشند و درایع مطاع از مکمن سطوت ارتفاع یافت که جندهای لشکر آرای بآئین شایسته مورچالها بر عساکر اقبال تقسیم نمایند - و امواج فاهره قلعه را از روی تمکن مرکز وار در میان گرفته دایرهٔ محاصره بر دور آن کشیدند - و همواره بآداب قلعه گیری و مراسم تردّد و شجاعت گستری پرداخته داد جانسپاری میدادند - آدهم خان (که در بساط قرب حضرت شاهنشاهی احدے بحت بلند داشت)

(۲) در [اکثر نسخه] خدا آفرین (۳) در [بعضے نسخه معتبره (۴) نسخهٔ [ج] نوام (۵) در [اکثر نسخه] نمودند ●

روز اوّل در پای قلعه رفته دست بردی شگرف بروی کار آورد - که کارنامهٔ شجاعت قرائد شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه (عساکر نصرت قرین بپای قلعه رسیدند) گروهی ازدلاوران نامی افغان (که سنجق شجاعت بر کاخ سپهر می افراختند) کمان دعوی بر بیشطاق استکبار نهاده ارحصار برآمدند - و شمشیرهای خون چکان علم کرده بر ساحت دروازه جولان غرور دودند - آدهم خان نگه تاری نموده شمشیرداده تنها میدان آن دروه درآمد - و بقوت دست همّت و زور بازوی شجاعت چند مرد مرد انسان را فرود آورده خاک و خون تلطادند - و همچنان بیباکانه و چابک روی بازگشت - و بصدای آفرین و احسنت سرباندی نامت - و همچنین هر روز سران جنگ دوست و رزم دستان کارطلب از موزچلهای خود بمستعدی کرده دست بردهای نمایان میکردند - و لشکر مخالف پاس قلعه و آئین احتیاط مرعی داشته بضرب توپ و تفنگ هم نفس را بدرامون قلعه کسان نمیگذاشتند - و دران تنگنای ادبار آنچه از دست و داروی این مسئله ندوه روزگار می آمد بجای می آوردند - امّا نصاحبان اقبال(۲) مؤید سنجزه چه حاصل - و موالیان والا طالع عربده را چه دارد ❁ بیت ❁

ما تیغ نرهنده ایم در دست قضا ❁ شد کُشته کسی که خویش را نرما رد

و ار حملهٔ سوانحی (که در مبادی ایّام محاصره روی داد) آنست که بهادرخان برادر خان زمان (که در زمین داور گرو فتنه و فساد انگیخته بود - و عیار شورش و آشوب بر سر خود ریخته) شرمنده و سرافکنده از زمین داور آمده بزمین توس سراورا گشت - و برسلهٔ سپارش نورام خان خان خانان سزای اعمال نا شایستهٔ او در کنار او نه نهادند - خان خانان اگرچه مهربانی در حقّ او اندیشید امّا درمعنی برای او اسباب فتوت و بدکاری سرانجام داد - عطوفت اصلی آنست که آدمی را به بدکرداری سزا داده نوعی تربیت نماید که دیگر بزامون بدی نگردد ❁

و مجملی ازین قضیّه آنکه (چون رایات نصرت پیرای حضرت جهانبانی جنّت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرمود) قندهار (که بجاگیر نیرام خان مقرّر بود) باهتمام شاهمحمّد قندهاری (که از عقل و اخلاص مورد اعتماد بود) آرایش داشت - و زمین داور مدارش بهادر خان تفویض یافته بود - چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقرّ اورنگ خلافت گشت بهادر خان را بدنهادی ذاتی بجوش آمد - و حبل گردنِ قندهار در سرش افتاد - ازّل خواست که از راه مکر و فریب کامرعمتی کرده قندهار را بتصرّف درآورد - و ازانجا (که حرام نمکی حُسران دین و دنیا بار می آرد) ازین اندیشهٔ تباه کارے نگسود - و شرح این سرگذشت آنکه بهادرخان

(۲) نسخهٔ [ب ج] اقبال پیوند ❁

این زار را با فرّخ[۲] حسین پسر خواجه قاسم هزاره (که مصاحب او بود) درمیان نهاد - و بتدریج چندے از دیوانه سران تهی‌مغز را با یزاں در خانهٔ او پنهان ساخت - و روز معهود قرار یافت که این کمینی‌گردها برآمده کار دلاوران دروازه ماشیام رسانند - و بهادرخان نیز از دروازهٔ مشور[۳] درآید - و باهم اتفاق نموده کار شاه‌محمّد ساخته بر قندهار متصرّف شوند - در روز موعد (که این پنهان‌شدها در سر پوشیدن سلاح بودند) بعضے از آماده‌خاطران جاسوس‌مسرب این‌خبر خبردار شده سرداران قلعه رساندند - در ساعت مردم نگهبانی دروازه دلیر شدند - بستور اراده سر این گروه بباد دیش رسد خبردار[۴] شده سراسیمه بدروازهٔ ماشور شتافتند - دروازه مقفّل بود چون دلها نا‌امید بودند اقتدار بر شکستن قفل نیافتند - چندے حرکت مذبوحی کرده بحدتی نشستی دور رفتند - و برخے خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر درآمدند - و جمع کثیره در خانهای شهر به پناه بدخانان دوروی متحقّق شدند - و نایک وقتی شا میرزا بکاپوی نموده همه را بباسا رسانید - و بهادرخان تیره رای (چون درین حیله‌بدوری کاری نساخت) درین‌مرتبه نرمین‌داور آمده سرانجام لشکر نمود - و اردوئش واقعه‌طلب با خود بسراه ساخته بار دیگر سیهال خام فصل قندهار کرده آمادهٔ جنگ و جدال گشت *

شاه‌محمّد (چون کوکب هندوستان را دور زوال می‌کرد) استحکام قلعه داده ملتجی بفرمان‌روای ایران شد - و نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده‌بودند که بعد از فتح هندوستان قندهار تیول فرمان ایشان متعلّق باشد - اکنون مناسب آنست که جمعے را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافرنعمت شود - و هم قندهار بایشان سپرده‌آید - انتظام بخش اموال سه هزار نوکران ارجمندگردان سیستان و نواحی و نرمسیر دستوری علی‌یار بیگ افشار فرستادند - بهادرخان ازین‌لشکر خبرے نداشت - بادهاے سر او رفتند - و جنگ سخت درپیوست - دو بار اسپ این سخت برگشته از پا افتاد - آخر کارے نساخته رو بفرار نهاد - و نرمین‌داور که نرمین‌داور و آنجمعه دستبرد - و شاه‌محمّد کمک خود را تواضع نموده عذرها در بادادن قندهار درمیان آورد و خالی‌یار فرستاد - بهادرخان خایب و خاسر شده با قریب شرمندگی بدرگاه گیهای‌پناه آمد و چون (این درگاهیست ظلّ عنایتش گدایا اندک بدیر دستگیرش - و لذّت عفو را درین درگاه زور بارارے‌ست بس کریم) گناه چنین بزرگ بخشیده مُلتان بجایگیر او مقرّر شد - و جانگیرداری سابق مُلتان (که محمّد علی‌خان براس بود) با دور و آنجمعه یافت - و بهادرخان را از روی مراحم خسروانی سردار یکے از موروثها فرمودند - و کارهای گرامی به پشت‌گرمی این دودمان

---

(۲) در [چند نسخه] فرخ حسین (۳) در [بعضے نسخه] ماشوره (۴) نسخهٔ [ج] اطلاع یافته *

عالي‌ارکان او بظهور آمد - القصّه (هرچند متحصّنان قلعه در نگاهباني اهتمام بیستر میکردند) بهادران نصرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز نزدیکتر میشدند - و در برآوردن سرکوبها و ساباطها و سایر اسباب قلعه گسائي اهتمام عظیم مبذولمیداشتند - درین هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات عفائف قُدس و شرائف سرادق جلال از خطّهٔ دلگشای دارالاقبال کابل ببارگاه عرض رسید که با قوافل شوق و رواحل شعف بفواحی لاهور رسیده انتظار اشارت عالي میبرند *

ورود مهد مقدس حضرت مریم‌مکاني و دیگر حضرات قدسیات ازکابل و توجه حضرت شاهنشاهي برسم استقبال

پیش ازانکه (خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بحوالي کابل بموقف عرض رسد) بمقتضای خط شوق برنو اشارت حضرت شاهنشاهي دران تاخته بود که مهد معلّی و سریر مُرتّبی حضرت مریم‌مکاني و دیگر پرده نشینان حرم مقدّس بدوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند - چنانچه پیشتر اینمعنی بیان رفته بود - لیکن بواسطهٔ آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفائف روی در پردهٔ توقّف داشت - و باینهمه تمام مدعوز اقبال تمام مدعم‌خان سعادت بیان یافته بود که بعد از تسکین فتنهٔ میرزا سلیمان پردگیان حرم احترام را بموقف ظلال محفّهٔ مقدّسهٔ حضرت مریم‌مکاني بمستقرّ خلافت روان سازد - و بعد ازانکه (گرد سفیره و غبار آشوب میرزا سلیمان بدستیاب نائبه ایزدي فرو نشست - و ضمائر اولیای دولت ابدپیوند ازین معنی مطمئن شد - چنانچه سمت گذارش یافت) حضرات سرادق عفّت [چه بمقتضای ابقای نذر (که ازحضرات شرف ظهور یافته بود) و چه بموجب اشارت حضرت شاهنشاهي] توجّه والا نموده سامان سفر هندوستان فرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان خان‌سپار (که در موکب ظفراعتصام بودند) در سایهٔ محفّهٔ موصوف اکرامیت آنحضرت مراهم‌آمده مهمّاتی اینسفر برکات اثر بودند - و چون (فاصلهٔ هیمنوی سه‌حمت درانحدود زمان‌رد واقعه طالبان بود) اینسفر قُدسي از فوّت بفعل نمي‌آمد - تا آنکه خبر فتح داغ سر بفسادی طالبانی فتنه اندوزان نهاد - و سرهمرو را آورده از دروازهٔ آهنین دارالملک کابل آویخته بقارهٔ شادی نلدد آوازه گردید - و بعد از ادای شرائط شکر و لوازم نساط مساعت مسعود متوجّه اینصوب باصواب شدند - و منعم خان (که ممالک کابل بنصفت او انتظام داشت) دیر سر امرونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسي سمات روانهٔ هندوستان شد - تا هم در راه بدرقهٔ اینقافله معلّی شود - و هم در هندوستان خدمات شایسته

---

(۲) و ساباتها بمعنی قرشت نیز آمده *

بتقدیم رسانیده رونق‌افزای کار خود گردد - و کابل را بکارداني و سرانجام محمّد قاسم‌خان نرلاس (که بطریق کمک از درگاه معلّی آمده بود) سپرد - و مقررا محمّد حکیم با والدهٔ ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهي در دارالسّلطنت کابل ماند - و خواجه جلال‌الدّین محمود بُجوق حکومت عزنین قرار یافت - چون قافلهٔ اقبال بعرصهٔ جلال‌آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزے چند توقّف اتّفاق افتاد - درین اثنا مُهمّدان درگاه قصّهٔ استقبالی بدرام‌خان و کسري تردي‌بیگ‌خان بتفصیل رسانیدند - بنابران مقدم‌خان مسرع عزیمت هندوستان لایق حال خود دید - و حضرات را بدرگاه شده از کابل ساره گذراند - و از انجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس‌الدّین محمّدخان اتکه و سرداران کوامي او و خواجه عمدهٔ ناظر و مالّا مقصود بقالي و جمعے دیگر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند - و چون مقدم‌خان بکابل رسید محمّد قاسم‌خان را رخصت هندوستان داد - و بعد ازان اُمرا و سایر خان‌سپاران درگاه در خدمت عبودیّت اقبال حضرت مریم‌مکاني رهنمای راحلهٔ عزم و عنان قافلهٔ توجّه بمستقرّ خلافت منعطف گردانیدند *

و از سوانحے (که دران راه بموجب تقدیر الهي روی‌نمود) آنست که دو همشیرهٔ اعیانی حضرت شاهنشاهي (یکے در حوالی جلال‌آباد - و دیگرے در نواحی بهلاب درگاه سپاره) ازین جهان گذران را بدرود کردند - و حضرت مریم‌مکاني و سایر حضرات بهگتان از رحلت این خاکدان دنیا و ناپایداری دولت زمانے چند سوگواری برداشته رضا بقضای الٰهي دادند - و شموی دندار مقدّس شاهنشاهي حاسر جمیع غموم و احزان شد - و بعد از اتمام آداب این واقعهٔ ناگزیر موجّه معسکر اقبال شدند و چون (مردهٔ قدوم حضرات سرادقات عصمت در حواشی حصار مانکوت منتظم والا رسید) حضرت شاهنشاهي ازین مژده دلکش و بشارت جان‌فزا سلسلهٔ جنبان عسرت و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انکه مادر ادهم‌خان را (که بفروغ عقل و درستی اخلاص دیگر قرین خصوصیت شاهنشاهي داشت - و از زمان آسایش کهواره تا آرامش تخت در ملازمت اقدس بود. طرفي بیکودکي‌مي بعزّ مُلّت مي‌سپرد) باستقبال محفّهٔ مقدّسهٔ حضرت مریم‌مکاني و دیگر عفائف سرادق عصمت فرستادند - و آن عصمت‌قباب در دارالملک لاهور بسعادت ملازمت حضرات فدسّیه مشرّف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهي بدریافت حضرات عفائف اظهار نموده در ملازمت موجّه معسکر اقبال شد - و چون (ساحت نواحی مانکوت مورد خیام دولت گشت) حضرت شاهنشاهي بدولت و اقبال توجّه عالي دلسقدمال فرموده خان‌خانان را بخدمت محاصره گذاشتند - و در یک‌منزلی حصار سعادت قرانِ سعدین میسّر شد - و حضرت مریم‌مکاني را چشم آرزو بجمال جهان‌آرای حضرت شاهنشاهي (که نورافزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است) روشني‌پذیر سد

و مراسم حرمي و خوشدلي[۳] از طرفين بنوع بيوست - و صباح آنروز بهزاران كامبابي و كامجوئي حضرت مريم‌مكاني و حضرت حاجي بيگم و حضرت گلبدن بيگم و گلچهره بيگم و سليمه سلطان ببگم و جمع كثير (از امرا و مدسوبان اين دودمان عالي - و متعلّقان عساكر نصرت قرين) بمعسكر اقبال دولي سعادت موصودند - و اردوي مقدّس شاهنشاهي را (كه از امداد محاصره دلبدگ بود) از ورود فتوح حضرات و آمدن بسياري از سپاهيان اخلاص‌مند انبساط عظيم روي داد - و مقدم كرامي را وسيلهٔ فتح و فتوح دانسته بشارتي در اهتمام آوردند *

و از سوانحي (كه درمحاصرهٔ اسداباد اتفاق افتاد) يكي كشته شدن آن بود كه خان زمان را (كه سبب عمدهٔ اعتصاد اين دولت ابدقرين و انتساب او بدامن دولت سعادت قرين موجب عظمه روي داد با وجود آنكه معني حقيقت و اخلاص در نيامده بود - حاشاحاشا او را با اخلاص هزاران فرسخ راه است - او مضمون نوكري و اتابي نداشته - بلكه رسوم و عادات سوداگرمنشان كارخانهٔ دنيوي[۴] (كه هر دادني را ازان گرديست) ادراك نكرده بود - چنانچه مجملي درين شگرفنامه احوال وخيم‌العاقبت او در جاي خود رقم[۵] زدهٔ قلم[۶] وقائع نگار خواهد شد - و آنچه (درعوض بدرك انتساب صوري او را مورد خدمات لايقه گردانيد) يك جنگ رفن‌خان نوخاني‌ست[۷] (كه از اُمراي بزرگ ميدارخان مذكور است) كه دردِ مردِ ارمي نموده او را شكست داد - و اكثر ممدّان حدود سنديل و گردن‌كسان آن نواحي را تا لكمنؤ ايل گردانيد - و همچنين از كابهاي شگرف (كه دران ايّام از وجود آمد) مدافعهٔ حسن‌خان نيكوني‌ست[۸] *

و مجملي ازين سرنوشت بديع آنكه حسن‌خان مذكور از رميداران مشهور هندوستان بود هم از روي خويشان و برادران و نوكران اعتبار داشت - و هم از راه اعتبار فرمان‌روايان هند در جاهاي مستحكم نموده بموسم اندبسهاي تنباه متحود راه ميداد - درين هنگام (كه رايات اقبال شاهنشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ مانكوت مشغول بود) اين كوته‌انديش معرور وقت فرصت كار دانسته لشكرگران فراهم‌آورده متوجّهٔ نهب و غارت سركار سنديل شد - و جلال‌خان سور را (كه يكي از سرداران كلان افغانان بود) باخود همراه ساخت - چون انديشهٔ تباه او معلوم خان‌زمان شد با اُمراي بادشاهي (كه دران حدود نامزد بودند) اتّفاق نموده در ظاهر لكهنو بمحاربه پيش آمد - و بهادران لشكر فيروزي‌اثر كارنامها بظهور آورده مظفّر و منصور شدند - لشكر مخالف اربيست هزار سوار جنگي بيشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار كس زياده نبود - بتائيد دولت خدا داد باوجود آن حال (كه اندكي از اطوار

---

(۲) نسخهٔ [ا] خرسندي (۳) در [اكثر نسخه] دهي (۴) در [بعضي نسخه] كلك (۵) در [بعضي نسخه] لوحاني (۶) نسخهٔ [ه و] نيكوني (۷) در [اكثر نسخه] هندوستان است *

سردار آنها نوشته‌آمد) محض میامن انتساب این دولت اند قرین ظفر یافته کام‌را شد - و عدیمی از اندازه بیرون از هرجنس بدست او افتاد - و فیل بسیار ضمیمهٔ غنائم گشت - و از فیلان نامی (که بدست افتاده بودند) سبدلیا[۲] دلسکار بود - که با صورت و سیرت سرآمد - هم در صف‌شکنی مبعدیل بوده - و هم در گرم روی صفت یکتائی داشتند - و منظور نظر مسکل بسته گسته در حلقهٔ فیلان خاصهٔ شاهنشاهی داخل شدند - چون (سرانجام کار جهان‌رمان بدان منوال و نکال کشید و جوهر بد ذاتی او بظهور پیوست - و از سران گروه بی‌اخلاص گست) کارهای او را خاطر اخلاص‌فرای رخصت نمیدهد که بتعطیل نوشته آید - عنان جواد قلم از بن عرصه منعطف داستن اولی ●

و از سوانح اقبال (که در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد) فتح قندهار است - و مجملی از بن داستان مسرّت‌انجام آنکه قلعهٔ کوالیار (که از قلاع مشهورهٔ[۳] هندوستان است - و در استحکام بظهیر خود کمتر دارد) در تصرّف مدار خان عدلی بود - و از جانب او بهدل[۴] خان نام از غلامان سلیم خان پسر شیر خان بحکومت آن قلعه گله کج می‌نهاد - و راجه رام شاه (که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند) با راجپوت بسیار بگرد آن آمده از محاصرهٔ[۵] به تنگ آورده بود ● قبا خان از آنکه متوجّه گوالیار شد - و رام شاه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد - و دلاوریها بتقدیم رسانید - و باخان دلیرانه داد چپقلشهای مردانه داده بود و بصرف همّت جهانگشای شاهنشاهی گسسته غنیم را برداشت - و بسیاری را روانهٔ عدم‌آباد کرد و محاصرهٔ قلعهٔ گوالیار اهتمام نمود ●

و از سوانح نهضت ادنما (که در ابتدای محاصرهٔ مانکوت بظهور پیوست) آنکه دلبر بیک احدی مدرا عبدالله معدل (که باصالت موصوف بود) بحبالهٔ عقد آن گوهر یکتای خلافت در آمد - بدرام خان در بن نسبت راضی نه بود - چون (خواهر او در خانهٔ مدرا کامران بود) او را از کامرانیه میدانست - و در بن کار توقف مینمود - تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف در امضای این امور رعایت ناحوش است - و بفروغ خرد خود اهتمام نموده این کار جهت بانجام رسانید - و فرمان‌روان کارشناس در آراستن مجلس انس و برم عشرت کوشش نموده جشن بادشاهانه ترتیب دادند - این داستان‌را ناصحا گذاشته بسر مقصود می‌شتابند - و تتمّهٔ سرگذشت محصوران قلعهٔ مانکوت می‌نویسند ●

---

(۲) نسخهٔ [ا] سبدلها و دلسکار (۳) در [بعضی نسخه] مشهور (۴) نسخهٔ [ب ه] سهیل خان
(۵) در [اکثر نسخه] محاصره به تنگ ●

فتح قلعهٔ مانکوت و مراجعت موکب مقدس شاهنشاهي بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جائل تائیدات ازلي و مبادي توجّهات شاهنشاهي (که کلید جمیع مغلقات صوري و معنوي ست) گسایش کار روی داد - و هرگاه (ایزد جهان‌آرا بمقتضای نبذ ت عُلیا متکفّل مهمّات مسعودان این خدیو صورت و معني ست) در کارے (که بنفس مقدّس منوجّه باشند) خیال بادد کرد که کارفرمایان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند - و مصداق این مقال فتح چندین قلعه ایست که بسدّ سکندری بهلو میزد - و صورت گشایش آن در اندیشهٔ دانایان نمیگذشت - و القصّه لوازم محاصره (که بحسب کس نمیرسد) بر وجه احسن سرانجام یافت - و موربها از هرجا بپش رفته در چندجا سرکوبهای قلعه‌فرسا برآوردند - ازان‌میان موربے (که باهتمام کارداني ناصرالملک بود) از همه موربها ببستر رفت - و راه درآمد و برآمد زندانبان قلعه بسته شد - سکندر (هرچند بر استحکام قلعه نکیه داشت) از صورت حال براگنده‌دل گشت - و باوجود براگنده‌دلي چون واقعه‌طلبان فرصت فتنه و شور مدار رخان عدلي (که مجمل از حالات او بقلم اختصار گذارش یافته است) مبطلبدند (که شاید سر برداشته از ممالک شرقیهٔ هندوستان دهلي‌رویه متوجّه شود و کار قلعه با تمام ماند - و او را فرصت شورش مملکت آسوده بدست آید) دل از قلعه‌داري سرد میداشت - لیکن چون (مخالفان دولت خداداد را کارے از پیش نمیبرد) مبارزخان‌را بمنصهٔ رندکاني نُرشد - و نمونهٔ ازین سرگذشت آنکه چون (پسر محمّد خان حاکم نگاله صدرخان نام لقب جلال الدّین بر خود بسته دعوی بزرگي نمود) بقصد انتقام بدرخود (که مبارزخان در جنگ او را برخاک نیستي انداخته بود) متوجّه شد - و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارزخان عدلي دران جنگ‌گاه کشته شد - و چهار سال و چیزے ایّام حکومت او بود - بنارم چه درلتست عُظمی و عنایتست کُبری که اولیای دولت یک‌طرف از اسباب برهمزدن مخالفان مي‌شوند - و مخالفان در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند - و معاضدت این دولت جاوید مي‌نمایند ۰

چون این‌خبر به متحصّنان قلعه رسید یکبارگي پریشان‌خاطر و پراگنده‌باطن گشتند - سکندر اعتلای اعلام دولت روز افزون و شکست بر شکست خود را چون مستبصرانه و کارآگاهانه دید نا امیّدي برنا امیّدي برو زور آورد - بے‌اختیار در سلک زنهاریان درآمد - و بدست عجز و اضطرار جمعے از معتمدان کاردان را فرستاده التماس نمود - که حضرت شاهنشاهي یکے از بندگان بساط قرب

و معتمدان بارگاه قبول را به قلعه روانه سازند - که خاطر بیقرار مرا تسلّی پذیر عنایت ساخته ضمیمهٔ لشکر نیرزی گرداند - و آنحضرت (که معدن مروّت و مردمی اند) از روی مراحم بیدریغ اتگه‌خان را (که بومور کاردانی و اعتماد از پیش‌قدمان بود) باین‌کار فرستادند - سکندر از روی حجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت‌اندیش نداشتهام - و طریق کوتاه‌بینی سپرده ام - دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجدهٔ آن درگاه روی خود سفید توانم کرد - اگر درین مرتبه بمیامن الطاف شاهنشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال منست - اکنون پسر خود را ببندگی میفرستم و امیدوارم که مرا جائی نامرد شود - که روزے چند آنجا بوده خود را آمادهٔ سعادت آستان‌بوس گردانم - و بخدای جهان‌آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خطّ اطاعت نگردانم و طوق این‌احسان در گردن جان انداخته رهرو سعادت خود سازم - و خاطر فرستاده را بمراسم ملاطفت و مرسوم خدمت رضامند ساخته بناصرالملک نیز (که وکالت خان‌خانان داشت - بلکه و کدل السّلطنت بود) از نقد و جنس ارسال داشت - و مشارالیه از روی دولتخواهی در انجاح مرام سکندر شده خلاصهٔ التماس اورا بوساطت خان‌خانان معروض بساط اقدس شاهنشاهی ساخت و آنحضرت (که لذّت عفو بیشتر از انتقام میدانند) ملتمس خان‌خانان را بعزّ قبول مقرون داشته بموجب قرار داد خرد و بهار و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساختند - و او پسرخود عبدالرّحمن نام را مصحوب غازی‌خان تنوری (۲) (که از امرای معتمد او بود) بدرگاه سلاطین پناه فرستاد - که خدمت شایستهٔ اینها باعث مزید توجّه شاهنشاهی نسبت باو شود - و بموجب عزائم پادشاهانه قرار داد از قوّت بفعل آمد - و پیشکشهای گرامی ناچند فیل گزین (که شایستهٔ بارگاه عالی تواند بود) ارسال داشته بتاریخ یازدهم مرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را باولیای دولت قاهره سپرد - و حضرت شاهنشاهی رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیدند و ازسواد صحائف اعمال او اغماض عینی فرموده او را راه دادند - که از زندان حصار بیرون رفت و بهزار بیم و ترس خود را بخرد و بهار رساند - و بعد از دوسال بعدم‌خانه شتافت ۰

و چون (فتح قلعهٔ مانکوت محکمترین وجهه صورت گرفت - و سلطان سکندر از رهاردان قهرمان سلطنت شده سرے (۴) بسلامت برد) حراست آن به ابوالقاسم برادر محمّد قاسم خان موحی (۵) قرار گرفت - و باستصواب مشیر اقبال موکب عالی به فتح و نصرت بتاریخ شانزدهم مرداد ماه الهی موافق دوم شوّال بعد از انقضای شش ماه و کسرے از دامن کوه سوالک بعرصهٔ دامنسای لاهور

---

(۲) نسخهٔ [ا] تنور - و در [اکثر نسخه] تنور (۳) در [اکثر نسخه] امرداد (۴) در [بعض نسخه] بمرسلامت (۵) نسخهٔ [ج] موچی ۰

نهضت فرمود - تا ممالک پنجاب را سرانجام سایسته فرموده دارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمایند - در اثنای راه از نا فهمیدگی و بقدر نعمت نارسیدگی خاطر ببرام خان برهم خورد و شرح این ماجرا آنست که در اواخر ایّام محاصرهٔ قلعهٔ مانکوت فی الجمله عارضهٔ در طبیعت خان‌خانان راه یافته بود - و دمّلی چند پیدا شده که سواری اسب نتوانستی کرد - و دران ایّام حضرت شاهنشاهی (بجهت انبساط خاطر مقتضی مظاهر - و انسراح باطن قدسی مواطن) توجّه عالی بجنگ فیل میداشتند - و اکثر اوقات باین بساط (که صد حکمت شگرف را متضمّن است) روی انبساط می آوردند - روزے درمیان دو فیل بادشاهی (که فتوحا و لکهه نام داشتند) جنگ بامتداد کشید - اتفاقاً آن دو فیل جنگ‌کنان قریب خیمهٔ خان‌خانان رسیدند - و هجوم حالتی وارد حام تماشائیان و عوامی عوام باعث توهّم و توحّش خان‌خانان شد - و واهمه‌اش دران داشت که مگر اشارت عالی بوده باشد - و تصدیق بعضی مردم وسوسه‌انگیز در ضمیمهٔ سویدای خاطرش شد خان‌خانان بکے از محرمان خود را نزد ماهم انگه فرستاده بعلم داد که درین آستان سپهرمطاف بحود گمان تقصیرے ندارد - و بغیر از آداب دولتخواهی امرے بظهور نمی‌آید - فتنه‌سازان چگونه گماهے بمن اسناد کرده باشند که موجب این همه بے عنایاتی شده باشد که فیلان مست را بجانب من سردهند ماهم انگه مقدّمات تسلّی‌حس تسکین خاطر شورش بافتهٔ او نمود - درینولا ازین حدیث جهان (که خود را در لباس بیگانگی داشته در احقای احوال توجّه منعوفرمود - چنانچه سرّ این را در حور دریافت خود بمشیر ازلی از دل بگاشته سپرده) امرے بدیع بظهور آمد که موجب حق‌شناسی طایفهٔ از بندگ جهانبان گشت ۵

و بمقتضی این سابقهٔ هدایت‌نحش آنست که روزے شاهنشاه جهان‌آرا از دید کوته‌بینان بتنگ آمده در جوش شد - و فوّت غضبی (که از طبیعت ذاتی ماعتدال آفریده ودیعت‌نهادهٔ دست قدرت است) رخصت خسم‌نمودن یافت - و از ملازمان عتبهٔ اقبال (که بوسیله در رکاب سعادت‌اعتصام می‌بودند) دل گران فرموده جدا شدند - و حکم مقدّس شد که هیچ احدے در رکاب نصرت قباب نباشد - تا آنکه جلوداران و امثال این مردم را (که وحدت‌گاه خلوت از کثرت ازدحام این مردم غبار آلود نمیگردد) بارداشته یگانه و تنها (بباطن باخدای خود بدیار - و بظاهر از مردم خسم‌آلود) از معسکر اقبال بیرون آمدند - از اسپان خاصهٔ حضرت شاهنشاهی طرف اسپ عراقی حسران نام (که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود - و در نیکی و تندی مثال نداشت - و در بدخوئی نیز نظیرش پدید نبود - هرگاه را شدے کس بیرامون آن نتوانستے گشت - و بدشواری بدست آمدے

---

(۲) در [چند نسخه] تسبیط (۳) نسخهٔ [۵] لکهنا ۵

و آن جهان پهلوانِ الٰهي بمقتضاي قوّت و عظمتِ فطري پيوسته در سوار گشتي) درين تهاوري
بران رخشِ سعادت‌نمود سوار نمودند - از كثرتِ صوري يكسو شده در دورِ حضورِ ازلي روشني‌افزاي بوده
گرمِ رهوار شدند - چون تازهٔ راه طي‌شد ناگهاني بحالِ آن رخشِ اقبال متوجّه ناشده بكناري فرودآمدند
و موضعِ خاص با خداي خود همرار گسيدند - آن نكاورِ آتش‌خوي نيز بدستورِ معهود خود
تعديها كرده گرم دويدن شد - تاآنكه از نظرِ دوربينِ آنحضرت نهان نيست - چون بار خاطرِ مقدّس
ميلِ سواري فرمود نه در مالرمت كسي - و نه در حدمت اسپ - لختي در انديشهٔ اين كار شدند
ناگاه ديدند كه همان اسپ از دور دويده[۲] مي آيد - تا آنكه دويده دويده بآرامي رسيده در مالرمتِ
آنحضرت رسيده ايستاد - و آنحضرت در شگفتِ غريب مانده بران وحشي‌نژاد سوارِ دولت شدند
اسپ (كه عادتِ او باشد كه بآساني سواري ندهد - و در رام شدن آن باشد كه دشواري بدست آيد
و آنگاه[۳] در چندين صحرائي رها شده باشد - و از نظرِ غايب گردد[۴] - و بشخصِ توجّه سازد) ساكت‌ماني
خود آمده بآرامي تمام سواري دهد كه هرگز نه آساني ميسّر نمي شد) از عجائبِ تصرّفاتِ
اين سرير آراي دولت توانند بود *

آري كسي را (كه ايزدِ بيچون در نوازش باشد - و متكفّلِ اين كارها شود) در وسعتِ آباد
خاطرِ او از تمنّائي چه انديشه باشد - و اگر ذاتِ مقدّسِ او چندين نداي نحسنْ چه دور - اگرچه بظاهر
چنان مي‌نمايد (كه داورِ حرد‌آفرين حسابِ عالم‌آراي آن بادشاهِ صورت و معني‌را در جودش روشن
مبسازد) ليكن از روي معني براي رهنمودي ظاهر‌بينانِ متعصّب‌بين چراغي چند در سراهِ هدايت
مي نهد - تا چنانكه (او را خداوندِ صورت و بادشاهِ ظاهر مي‌دانند) نهار و بندگانِ اين فرمان‌فرماي
معني دانستهٔ رضامندي اورا رضاجوئي‌حق پنداشته نكلسن‌سراي سعادتِ جاويد رسند - خوشا نوزكي
كه حالس چنين باشد - و رهي دولتمندي كه او را چنين آگاه سازد - و چه كور باطني حق باشد‌اي
كه با چندين انوارِ حقّانيت در حجابِ تيرگي مانده در حلابِ نادانيِ مرده زيد - و چه باطل بندگي
كه باوجودِ يامتِ اين نابهٔ ارجمند بےراهيِ تعالي و حلاف رفته با خداي جهان‌آفرين سنده
نمايد - سخن كوتاه كه اين گفتارِ سرف را نهايتي نيست * و كيفيّتِ خدبو ظهورِ اين عارفهٔ عيدي را
الهامِ ربّاني دانسته مسجِ عريستِ تمهاوري فرموده با دلِ گرمي و نوازشِ دولتِ احلاص بسود
(كه در اردوي معلّي بودند) توجّه فرموده سابقهٔ التفات بران‌حدود انداختند - و جهانيان را فروغي
و فراغي حاصل آمد - و موكبِ معلّي بتاريخِ بيست و پنجمِ مرداد ماهِ الٰهي موافقِ يازدهم شهرِ سوّال

---

(۲) نسخهٔ [ج] ديده مي‌آيد (۳) در [اكثر نسخه] و آنگاه چنين صحرائي شده باشد (۴) نسخهٔ
[۵] گردنده - و در [بعض نسخه] گردد) اعتماض توجه *

پیشتر از رسیدن اردوی ظفرقرین جریده بالهور نزول اقبال فرموده سلطنت‌آرای گشتند - و بموجبه بانبساط شکار اشتغال میفرمودند - و بعد از چند روز اردوی معلّی بتمام و کمال رسید - خان‌خانان از مقرّبان درباری سلطان واهمه (مبادا بر سر حکایت رفته و به نسبت شمس الدّین محمّد خان انکه کشته شده) اظهار نمود که همچنان (که چهرهٔ اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریب و ریا مصفّا ست) نظر مرحمت و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمی برم - امّا چون (که بارگاه حضرت را ملتجا می‌دانم) از تشتّت عیبت و سعی سعایت شما صدمات - از من چند واقع شد که کمر معاودت من بسته‌اید - و تشنهٔ خون من شده موزّع اوقات را بر سر انحراف می‌آرید - و کار بجائی میرسانید که قصد جان من مینمودند شمس الدّین محمّد خان ازین صدمات مضطرب شده جمع را بخود متّفق ساخته با خویش و بخود خود بدین خان‌خانان رمت - و عهود و مواثیق در میان آورده سوگندهای غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بمعایبت شما نگشاده‌ام - و نخواهم گشود - تا آنکه خان‌خانان را دل بجای آمده شورش او مقرّر نیست ۞

و از سوانح این ایّام آنکه بهادر خان را به ملتان رخصت فرمودند که جایگیر خود را (که سه پرگنه بود - چنانچه سابقا ابهائی بدان رفته) سرانجام دهد - و هم ملوچان آنجدود را (که سر زمینی برداشته بودند) تنبیه نماید - بهادر خان دران ولایت داخل رسیده لوازم مردانگی بتقدیم آورد جمع انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمده رهاده از اندازهٔ تاب و توان خود کوشش مینمودند و بامدّت یک ماه آداب پیکار از حامیان بتقدیم میرسید - و چون (سایهٔ اقبال این خدیو جهان بخش توجّه بر حصول امنیّت او انداخته بود) بپایمال موقعات ابزدی فیروزمند گشت ۞

و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود (که از نقاب استعفا برآمده خود ناظم دراکدهای عالم شوند) بهرام‌خان (که بموجبه لاف عقیدت زده) برده از روی کار او برداشتن گرفت - و او را سالک بدراهه ساخت - و آنکه بیراهه رفتن او اکثری از مردم هوشمند دریافتند آن بود که قبلان پادشاهی را خواهی نخواهی بامرای اعتبار کردهٔ خود تقسیم نمود - تا آنکه خیلی از قبلان خاصهٔ پادشاهی را (که بردهٔ عظمت و جلال جهان‌آرای آنحضرت بودند) گرفته به بهانهٔ آنکه بمردم میسپارد از آنحضرت جدا ساخت - آن خدیو جهان بمخواست که این تحکّم را قبول نماید - لیکن چون (کارها بوقت خود بار بسته است - و هنوز آنزمان نرسیده بود) اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد - سبحان‌الله این چه وسعت حوصله - و این چه اندازهٔ مدارا ست

---

(۲) نسخهٔ [۵] سعی و سعایت ۞

و آنگاه در عنفوان شباب که موسم طغیان طبیعت و مبدای غلیان قوای غضبی‌ست - آرے در رگ را (که جهان آفرین در کمف حمایت خود نه پرورد) اندها ار و چه بدیع باشد *

و درین هنگام (که عرصهٔ لاهور بفروغ قدوم عدالت‌آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت) سلطان‌آدم کمر مرحمت‌بوس رسیده بدوارش بادشاهی اختصاص یافت - و چون (در عنفوان درآمدن رایات حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بقلع مخدومان شرف ملازمت دریافته بود) بوهمی تعلق داشت - لیکن چون خدمتے شایسته کرده بود [که مثل میرزا کامرانے را (که سرحلهٔ چندین شورش و آشوب بود) گرفته سپرده] چشم مرحمت فراوان داشت - و بدوسه عرائض او بدرگاه معلّی می‌آمد - درینولا (که عالم بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی داشت و اقبال بکار خود در آمد - که هرجا سرے و سرداری باشد موی‌کسان بسجود آستان عالی آورده سر دامد سعادت جاودانی سازد) آن دولتمند را نیز داغیهٔ آستان‌بوس دوندان‌گیر شد - و از وحشی‌طبعی خود الماس نمود که چون ملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا بهندوستان نروند - و بمآثر الطاف خلائق‌نواز ارجا و مقام خود جایی وطن ننمود - و یکے از معتمدان پایهٔ سریر والا مرا فرستاده بدرگاه معلّی برد - عواطف شاهنشاهی بادائی خدمت سابقه فرموده جمیع ملتمسات او را بدرجهٔ قبول ارتفاع داد - و بدستور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافت - تا او را مقرون اسعادت آورده بسجدهٔ درگاه معلّی رساند ساخت - و زیاده ازانچه (در حوصلهٔ حواهش او بود) بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد *

و از سوانحے (که در ایّام توقّف عالی در لاهور بعرض مقدس اولیاء دولت رسید) تبدیل صمصام‌الدوله میر است - و مستبدل ازین قضیّه آنکه ابن رمیدار از شورشے که داشت سلطان سکندر همراه شده موجب ضلالت او گشت - و ازانجا (که رسم دیرینه از رمیداران هندوستان آنست که راه بکجپهاي نداشته همه طرف را سلطانی میکنند - و هر که غالب و سور اقوا باشد یار همراهی مینمایند) در هنگام شورش روزگار (که قضیّهٔ ما درین حضرت جهانبانی جنّت آشیانی زبان زد اقطار و اکناف هندوستان گشت - و سکندر سور سر بعصیان برداشت) آن گمراه همراه گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد - و درین هنگام (که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود - و کاروبار بر متحصّنان قلعه باضطرار کشید) بوسیلهٔ حیلهای رمیدارانه آمده ضمیمهٔ لشکر گشت - تمام خان (چون بر حقیقت افساد او آگاهی داشت) او را بسیاست رساند - و بجای او برادر او تحمل را (که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود) مقرّر ساخت - ازانجا [که آئین همّت والای شاهنشاهی

---

(۲) نسخهٔ [ه] بعید (۳) در [بعضی نسخه] که در سر داشت *

آنست که خود آیندها (اگرچه ارروی اضطرار آمده باشند) از صدمات قهر محفوظ میباشند و فطرت بلند (که بهرایان مروّت و فتوّت سرشته است) تیمونز آرار این طبقه نمی‌فرماید] ظهور این قصّهٔ ملایم طبع اشرف اقدس نیامد - امّا چون (نقاب ار جمال جهان‌آرا برنداشته بودند) بظاهر چندان نوحهٔ نفرمودند - و چون (خاطر جهانگسای ار مهمّات بکتاب فارغ شد) چهار ماه و چهارده[۲] روز (که دارالسّلطنهٔ لاهور ار مرور سپاه منصور غیرت‌افزای سپهر والا بود) شرائف اوقات بفارغ بالی و بساطی مصروف بوده (بظاهر در لباس بی‌پروائی بکاری اشتغال داشته - و در معنی در عبادت بروا بوده) عمار ارباب اخلاص گردیده می‌شد - چون (کار پردازان کارگاه خلافت ار انتظام مهمّات فارغ شدند) حکومت لاهور بحسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعات مبمنت نحس دست و بخیم آدر ماه الهی موافق سه شنبه بادردهم شهر صفر (۹۶۵) بهضد و شصت و پنج بهضت اعلام بصرت اعتصام بجانب دارالملک دهلی انتفای افتاد *

و ار جملهٔ سوانح [که در عرصهٔ قصهٔ جالندهر (که مخیّم سرادقات عالی بود) بوقوع پیوست] قضیّهٔ ابعقاد خان خانان بهرام خان بود بعصمت‌قباب سلیمه سلطان بیگم - و تفصیل این ساحته آنکه حضرت جهانبانی حفّت آسمانی در عهد جهان‌آرائی خود آن عفّت نقاب را (که خواهر زادهٔ آنحضرت و صدّقهٔ مبررا نورالدّین محمّد بود) بامزد بهرام خان کرده بودند که بعد ار فتح هندوستان آن دُر دانهٔ یکتای مطرب را (که باصالت نسب و جلالت حسب ار محدّرات سرادق عصمت و مکنونات معادن عفّت صدار بود) به بهرام خان بسپارند - و مرهون رقمت مانده بود - درین هنگام (که عرصهٔ جالندهر ار ورود موکب عالی مهبط انوار شد) خان خانان خاطر بر سرانجام این‌داعیه گماشته ار بندگان حضرت شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود - حضرت شاهنشاهی (چون در لباس بی‌پروائی درآمده راه مدارا میسپردند) بامضای آن التماس اشارت فرمودند - و بآن خدر معلّی ارواح روی داد - تمام مسئورات سرادق سلطنت خصوصاً مأهم[۳] انکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رساندند - چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت - میررا نورالدّین محمّد بسر میررا علاء الدّین محمّد است - و او پسر خواجه حسن[۴] که بخواجه زادهٔ چغانیان شهرت دارد - و خواجه زاده نبیرهٔ خواجه حسن عطّار اند و ایشان بواسطه بسر خواجه علاؤالدّین اند که خلیفهٔ اوّل خواجه بقشبند اند - و پوشیده نماند که خواجه زادهٔ چغانیان به نسبت دامادی سلطان محمود میررا بن سلطان ابوسعید میررا

---

(۲) نسخهٔ [د] چهار روز (۳) در [اکثر نسخه] بیکه ماهم انگه - و در [بعضی نسخه] بیگم ماهم انگه
(۴) نسخهٔ [ج ه ي] حسین *

اختصاص داشتند - پسهٔ[٣] بیگم دختر علی‌سکر بیگ جدّ سوم بهرام خان (که در عقد سلطان محمود میرزا بود) دختر او را (که از میرزا شده بود) بخواجه زاده عقد بستند - حضرت گیتی ستانی مردوس‌مکانی بملاحظهٔ دستنهای مذکور میرزا نورالدّین محمّد را (که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او درپاهده بودند) مکرمت فرموده کلدرک بیگم را (که صدّهٔ قدسیّهٔ آنحضرت اند) انتساب فرمودند - و سلیمه سلطان بیگم (که به نیک سیرتی و پاکدامنی و عفت عالی امتیاز دارند) ازان قدسیّه ظهور آمده - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند - سبحان‌الله چه عالم تقلبات است - از بندگه سلطان محمود را در باب خواجه زادهٔ چغانیان سهوے رفته باشد (که با غیرکفو نسبت کرده باشند) برای چه حضرت مردوس‌مکانی بدرویش آن نموده نسبت بمیرزا نورالدّین محمّد کنند - و بچه سبب اکنون بدعوّت گذشتها این نسبت صورت نبندد *

آغاز سال سیوم الٰهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از دور اول

المنّة لله که هنگام سال دوم از تاریخ الٰهی مرصّع بجواهر خرّمی و خوشدلی آونوهٔ گوش[٤] روزگار و آرایس دردی ماه و سال گردید - و کوکبهٔ بهار سال سیوم الٰهی بسواطع دولت و اقبال دامنی گیوت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سنه (٩٦٥) نهصد و شصت و پنج اورنگ‌نشین فلک چهارم طلعت زیبای هفت طارم بدرج حمل تحویل نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوتے تازه داد - و زمین پژمرده را چون اسمان سال‌خورده طراوتے بےاندازه بخشید - دل‌دستگان عسرت بظهور شعشعهٔ سعادت این سال آثار بسط از سر دوبدند و آرزو مندان شوی از نسیم فیروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند * شعر *

دماغ عالم از بوی بهاری * هوا را ساخته[٥] عود قماری
رمسک‌آسایی باد طرف باک * عبیرآمیز دسته دامهٔ خاک
زمین را مسک بدبودن نخروار * هوا را عالمه سودن صدف وار
بیاورده زمین نای مهیاب * زلاله خون چکیده ور سمن‌اب
بنفشه مهر چشم بد بمخمل * کشیده در بناگوش چمن نیل

---

(٢) نسخهٔ [ح] بحشی بیگم - و نسخهٔ [ب] ویشه بیگم (٣) نسخهٔ [ی] علی‌کر علی بیک
(٤) در [بعض نسخه] گوش روز و روزگار (٥) در [چند نسخه] سوخته *

پس از فراغ بساط بوروزی و انبساط فتح و فیروزی اشجار سعادت‌ثمار حدائق الٰهی بعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه‌گستری دارالملک دهلی از قصبهٔ جالندهر در جلوهٔ اقبال آمده شکارگاه و نخجیرستان نهضت فرمود *

چون [از دریای ستلج (که قصبهٔ لودهیانه[۲] بر ساحل آن واقع شده) عبور موکب عالی اتفاق افتاد] مُسرعان کارآگاه خبر آوردند که حاجی خان (که اندکے از احوال او سابقًا گذارش یافت) باوباش قاهره (که بدفع او نامزد شده‌اند) دم مساوات و مساهمت میزند - بنابران توجّه جهانگشای بران قرار یافت که موکب اقبال تا حصار رفته بنظام کار نذر رفته‌ای مذکور نماید و اکثر جمع دیگر را برای استظهار آن جماعت باید فرستاده خاطر عالم‌آرای را از انحدود بالکل جمع نموده آید - بنابرین اندیشهٔ صواب‌انتما جمعی اردوی معلّی بسرکردگی ناصرالملک حصار روبه روانه شد - و حضرت شاهنشاهی بجهت احیای آداب مستحسنه[۳] و ارتقای مدارج سعادت جریده بسپهرد متوجّه شدند - که زیارت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی (انارالله برهانه) فرموده برموکب همایون سایه‌گستر شوند - چه در هنگام شکست آمرا و استیلای هیمو خمخر بیگ و جمع از ملازمان درگاه عرش مقدّس آنحضرت را برداشته بسپهرد آورده بودند - و تا حال آن صندوق قدسی را محفوف اسرار حفا ساخته درانجا بودیعت گذاشته بودند - و در اندک زمانے بعد از احرار این امنیّت بحصار رفته بروشنی‌رای اردوی معلّی گستند - و بیرام خان خان خانان نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه بود - و دریغولا (که رایات اقبال در حصار بود) میان ناصرالملک و شیخ گدائی نزاع و نقاری[۴] بهم رسید - و چون بیرام خان رعایت احوال شیخ بسیار مینمود جانب او گرفت - ناصرالملک روزے چند خاطر عبارآلود ساخته بدرخانه نیامد - و در اندک زمانے جمعے از بیگ‌دایان در میان آمده صلح دادند - و چون (طبقهٔ عساکر نصرت حاجی خان و آمدم رسید) بے جنگ از هم متفرّق گشته هرکدام بجائے رفت - و حاجی‌خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور معتمد قاسم خان نیساپوری باحسیر رفته منکفّل انتظام آنحدود شد - و سیّد محمود بارهه و شاه‌قلی خان محرم و جمعے را به تسخیر جنتاران[۵] فرستادند - بهادران نصرت قرین مزور شمسیر و دروی شجاعت جمعے کثیر از راجپوتان گردن کش را بهدیهٔ عدم راهبری نموده آن قلعه را متصرّف شدند - و عرصهٔ آنحدود از خس و خاشاک ارباب بغی و تمرّد پاک‌شد *

---

(۲) نسخهٔ [ز] لودیانه (۳) نسخهٔ [و] مصحفه (۴) در [بعضے نسخه] نقاصے (۵) نسخهٔ [ز] چنسارن *

نهضت موکب گیتی‌گشای شاهنشاهی بدارالملک دهلی و وصول بآن شهر کرامت‌پیوند

چون (خاطرِ جهانگشای از مهمّاتِ این‌حدود فراغ یافت) موکبِ عالی از راهِ سامانه متوجّهِ صوب دهلی شد - و منزل بمنزل داد دهش و عسرت کنان راه سپردند - و بتاریخِ پنجمِ اردی بهشت ماهِ الٰهی موافق جمعه نهم ربیع الاخری لوای گیتی‌آرای سایهٔ وصول و پرتوِ نزول برساحتِ دارالملکِ دهلی انداخت - نورِ ظنِ شهر بآدابِ استقبال مبادرت نموده غبارِ موکبِ جهان دوره را بمردمکِ آنروی سعادت خود ساختند - انوارِ نصفت و عدالت و لمعاتِ رأفت و عاطفتِ شاهنشاهی برساحتِ احوالِ خواص و عوام تافت - و بدستیاریِ مُدبّرِ اقبال کارِ سپاهی و رعیّت بتارگی انتظام گرفت - و دراندک خان‌خانان باجمعِ اُمرا و ارکانِ دولت در هفته دو روز در دیوانخانهٔ شاهنشاهی دیوانِ بزرگ میداشت - و مهمّات و معاملاتِ مالی و ملکی (که دیوانِ بارگاهِ دولت قرار می‌یافت) بعرضِ اندسِ شاهنشاهی میرسید - و بدانچه فرمانِ گیتی‌مُطاع مقتضی بطعرای نفاذ می‌نیوست ❁

و از بدائعِ وقائع (که سپهرِ خیال‌نگار از پردهٔ بوالعجبی برآورد) داستانِ عشق و عاشقیِ علی‌قلی‌خان زمان سارِبان پسرے بود - و بوسیلهٔ آن جوهرِ بدگوهریِ او روشن‌گشته تعریبِ جهانیان را مورد آمد - و بتفصیلش بطرزِ اجمال آنست که در عهدِ دولتِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی شاهم بیگ نام پسرِ سارِبانے (که تحسینِ صوری و جمالِ ظاهری انگیخته‌دما بود) در سلکِ فورچیانِ خاص انتظام داشت - و خان زمان آن سارِبان پسر بمقتضای خباثتِ ذاتی و خدعتِ فطری نظرِ شهوانی بردوخته و این طُغیانِ طبیعتِ شهوانی و غلیانِ نفسِ بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر می‌برد - بعد از واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ جهانبانی شاهم بیگ بآنفاقِ خوشحال بیگ (که او نیز داخلِ فورچیان بود) در جالندهر بآستانِ بوسِ حضرتِ شاهنشاهی سرافراز گشته در جمعِ فورچیان می‌بود - درین حال خان‌زمان از بدولتی و تبه‌رائی کسان فرستاده اعوای او نمود آن بےجوهرِ معنی (که معزورِ حسنِ بےمقدار صورت بود) این را بنقشِ مراد و منصوبهٔ نخست داستهٔ گرنجست - چه درین درگاه (که بازارِ حسنِ معنوی گرم‌است - و نه برکتِ حسنِ معنوی لطفِ صورت را جای میدهد) امثالِ این مردمِ بیمعنیِ ظاهر آرا را که می‌پرسد - و کجا بنظرِ التفاتِ شاهنشاهی میرسند - و بالجمله آن بیدولت خیالِ فاسد از دولت‌خانهٔ اقبال گرنجته خود را

---

(۲) نسخهٔ [د] سپهرِ خیال از پردهٔ (۳) نسخهٔ [د] نمیدهد ❁

پیش خان رسانید - و بازار حسن فروشی گرم ساخت - و این کافرنعمت را (که بدمستی دلاوری و دیداری ضیغمهٔ بدنهادی او شده بود) از شورش طبیعت کار برسوائی کشید و چنانچه (خباثت ماوراء النّهر از تمرّدی دل عظمت و شکوه دولت را منظور نداشته بر ناپاک رکابی آلوده دامن اسم بزرگی رانده پادشاهم میگویند) آن بیدولت هم گفتی - و کوردل و سلیم بجای آوردی - و از فرومی مستیهای گوناگون (که اندکی گفته آمد) راه سعادت گذاشته بی‌راههٔ ادبار رفتی - و بلای عظیم‌تر فراهم‌آمدن خوش آمد کودن مرد او بود - که بنظرگاه شان جز مرمفعت خود نمیافتادی - و بدوسته بدین جهت جمع بدنهای او را توجیه بیک کرده در امرایش کار خود می‌بودند - و هرگاه (بدنائی در پایهٔ بلند باشد - و بدمستی چنین روی دهد و ارباب صحبت از گروه خوش‌آمد گوی جاهلنواز باشد) ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد - و حال و مآل او بحسران انجامد - چنانکه مصداق این مقال احوال وخامت مآل علی‌قلی خان است - و چون (بی آزرمی و بی‌حیائی این نخت‌درگسیها بمسامع اجلال رسید) براتع موعظت و مدسور حکمت فرستاده بمضامین والا لوازم برزنی بجای آوردند - و حکم عالی شد که درگاه ما درپای عفو و احسان است - آدمی راه از فرمان‌برداری آز و صحبت بدنهادان (۲) خوش‌آمدگوی مغلوب سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع دمائم میشود - اکنون از مردمی و حقیقت و دیگ شناسی و عقیدت و اخلاص حرفی گفته نمیشود - سررشتهٔ حساب را (که سرمایهٔ نجات عموم مردم است) بدست داشته از کرده پسیمان شده به بیکوخدمتی ندارک کردار ناشایستهٔ خود نمای - و آن سار بان پسر را بدرگاه فرست - تا کردهٔ ترا ناکرده انگاشته بعواطف شاهنشاهی سرباند گردانیم - و اگر از تعویق و تعسر پذیرای احکام پادشاهی نشوی سرای تو در کنار تو نهاده آید - که تاب عمدت سایر کوتاه‌اندیشان (۳) نیاوری - و در نیافتن (که بدمستی و بدگوهری علی‌قلی‌خان بدسر از بدسر ظهور آمدن گرفت) رای جهان‌آرای اقتضا کرد که جمع از بهادران نصرت‌قرین را در پی او نامزد کرده شود - تا از اطراف و استقبال برآمده بردهٔ ناموس او دریده نگردد - ازانجهت فصلهٔ سعدیاه را بسلطان حسین‌خان جلایر جانگیر فرمودند - آن بدگوهر این فصله را از پیش خود باسمعیل خان پسر ابراهیم خان اوزبک (که با او فرابت نزدیک داشت) داده بود هرزه (سر جماعه بد عملی و حرامنمکی موصوف باشد) بدروان او با کرور از سعادت بی‌بهره مذکردند - و ابدا اسمعیل خان برگشتهٔ مذکور را داده بمدارعت برخاست - سلطان حسین خان مذکور به پست کردن چندین خدو اجلال او بزور گرفت - و او بناه به علی‌قلی‌خان برده

(۲) نسخهٔ [ب] نفس (۳) نسخهٔ [ی] حقیقت نمک شناسی (۴) نسخهٔ [د] در مسان کوته اندیش ۰

لشکرِ دمیار برسرِ او آورد - و سلطان‌حسین‌خان بهمین مردمِ خود بمدافعهٔ آنها برآمد - و چون (از مدسوبانِ این دولتِ جاویداقبال بود) با وجودِ کثرتِ مخالف مغرورمندی ننمود - و جمعی کثیر به بدبردنِ مردنها (۲) (که در حرام‌نمکی جان دادن است) نخاکِ دستی برابر شدند - و شاه‌نواز خانِ (۳) (که از خویشانِ نزدیکِ علی‌قلی خان - و از شجاعانِ نامیِ زمانه بود) بهواهیهٔ عدم سلامتِ علی‌قلی‌خان بمقتضای شرارتِ ذاتی و بدنهادیِ خود (۴) میخواست (که آمده بسلطان حسین خان رو بروشود - و بکبارگی از پردهٔ آبرو برآمده روسیاهِ ازل و ابد گردد) جمعی از خردِ بزرگانِ دور بین اورا ازان اندیشهٔ ناصواب بازداشته در تدارک و تلافیِ حرکاتِ ناشایستهٔ (۵) او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیرگشته در چارهٔ کارِ خود کوشش نمود - لیکن (چون دولتمندیِ ذاتی نداشت) آن سارمان پسر را از خود جدا نمیکرد - و از سایرِ امورِ بدولتی دست باز نمیداشت - بباطن در اندیشهٔ تباه - و بظاهر شروع در ملازمت نمود - و ناصرالملک پیوسته بکوشش احوالِ حسرانِ مآلِ او کردے - و در فرستادنِ لشکر برسرِ او و تدبیه کردنِ او اهتمام نمودے - و بهرام خان خاطرِ علی‌ملی‌خان نگاهداشته از بزرگ منشیِ خود کارهای نامختارِ او را ناکرده می انداشت دوستانِ درجانه او را بصحبتهای گرانمایه کردند - و آن بکوتاهیده اعمال (چون از کردارِ خود باز نتوانست آمد) خود را بحیله و مکر رد - و برجِ علی نام نوکرے از معتمدانِ خود را بدرجانه فرستاد که شاید کارے تواند ساخت - و شورشِ درجانه را علاجے تواند انگیخت - دران ایام ناصرالملک صاحبِ اختیارِ کل بود - و مهمّاتِ مالی و ملکی برای رایِ او معوّض بود - و ازصمیم قلب لوازمِ دولتخواهی نسبتِ او نمیلاحظهٔ خاطرِ بهرام خان نکردے - روزے برجِ علی (که از معتمدانِ مجلسِ علی‌قلی‌خان بود) پیشِ ناصرالملک رفته سخنانے (که از اندازهٔ بیرون باشد) درمیان آورد - چنانچه دلِ جمعی شدالِ ناصرالملک بتعصب در آمد - بفرمود که برجِ علی را جواب داده چوب زدند - و از برجِ (۶) قلعهٔ دهلی او را سر نگون انداخته در خندقِ بیستی فرستادند - مدّتے که این مردک اکنون مظهرِ اسمِ جونس گشت - و بیرام‌خان ازین معنی بغایت آزرده شد - و کینه در دل داشته انتقامِ او را بوقتِ دیگر انداخت *

و از سوانحِ دولت افزای (که در دارالملکِ دهلی درین ایّام روی نمود) دیاسا رسیدنِ مصاحبِ دیگ بسرِ خواجه کلان بیگ است - که بسعیِ اخلاصِ سرشتِ ناصرالملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارتِ او آسوده شدند - و حقیقتِ این حال برسمِ اجمال آنست که پیوسته دلِ باطلِ او

(۲) نسخهٔ [ی] مردنها (۳) نسخهٔ [ج د] بداقی - و نسخهٔ [ی] براقی (۴) در ا بعضی نسخه [شجعان (۵) نسخهٔ [ی] نابسندیدهٔ او (۶) در [چند نسخه] قلعهٔ فیروز اباد دهلی *

آمدهٔ نعمای بود - و سرشت او به خبث و خباثت آماده - چه در زمانِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی و چه در هنگامِ طلوعِ نیّرِ جهان آرای حضرتِ شاهنشاهی حرکاتِ نا پسندیده او بظهور آمدے - حضرتِ جنّت آشیانی او را مصاحبِ منافق مبغض مودند - چنانچه سابقاً گذارش یافته - و درینولا شطرے از اوقاتِ پریشانِ خود را در صحبتِ شاه اعلی گذرانده در تبدرائی میبود - و لختے از اوقات بحدودِ شرقیّه بسربرده از مصاحبانِ مجلسِ حباثتِ علیقلی خان کشت - و بسرِ خود را مُهردارِ او ساخت - و چون (بمدهٔ عمر او به پُرشدن نزدیک رسیده بود) ناندیشهٔ تباه ازانجا بدهلی آمد - درین اثنا بهرام خان او را مقیّد ساخته مصحوب معتمدان روانهٔ سفرِ حجاز ساخت - و از قدمگاه برآمده متوجّهِ پدش بود که کارِ او ساخته شد و مدعی بعدم فرو رفت - و باعث درین امر ناصر الملک بود - باهتمامِ تمام بهرام خان را بران داشت که در وطنهٔ فرطاس بریکے اسمِ قتل و بردیگرے نقشِ نجات نوشته انداخته شود - ناظر بقصے (که از پردهٔ غیب بظهور آید - و بر زبانها افتد) آنرا فرمودهٔ الٰهی دانسته کار بندیم - و همچنانکه اندیشیده بود تقدیر موافق تدبیر آمد - و در ساعت کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند ۞

و از وقائع نا شایسته (که درین سال بظهور آمد) کشته شدنِ خواجه جلال الدّین محمود شُحنهٔ است و مجملے ازین سرگذشت آنست که او پادشاه ملی بود - و تواضع بے تقرب نمودے و ببزرگانِ دُنیا نظر بر رواجِ کارِ خود داشته همه را چاپلوسِ درگاهِ خود میخواهند - بخلاف اکثرِ برگشتههای این دولتِ علیا او را دوست نمیداشتند - و با این حالت عیبِ هزل و مزاح (که بدترین عیبِ بزرگان تواند بود) داشت - و با سرانِ زمانه مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباسِ طرفی و ظرافت (که نادانان آنرا خوش طبعی نام نهاده اند) بسر می برد و هیچکس نبود که جلسے از حارسانِ ظرافتِ او در پهلو نداشت - درین هنگام (که غرنین ناصوابِ محمّدقلی خان برلاس باو معوّض شد) ارباب غرض فرصت دانسته هم خاطرِ منعم خان را شوراندند و اندیشهٔ انتقام درینهٔ او را تازه ساختند - و هم در هندوستان باعثِ مزید برهمزدگیِ خاطرِ بیرام خان شده او را در کمین بجد ساختند - آن دور بینی و نیک ذاتی کجاست که صلاحِ دولتِ صاحب را منظور داشته بندهای کارآمدی را بجهتِ اغراضِ نفسانیِ خود هدفِ تیرِ انتقام نسازد و سود و زیانِ خود را از ملاحظه انداخته در برآمدِ کارِ ارباب استعداد شود - خواجه چون (مسخ عزیمتِ هندوستان نمودنِ منعم خان و در مقامِ کینه کشی در آمدنِ او شنود) در اندیشهٔ فرار فرو رفت به رویِ آمدنِ هندوستان که خدیو زمان در نقابِ بے رویی - و بهرام خان در نهایتِ استیلا - هرگاه [در زمانِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی بجهتِ حرفے ناملایم (که ازو رسانده بودند)

او را فرصت یافته در حمّام دست آورده از واقع اهانت رسانید و مغلوب غضب گشته ملاحظهٔ حضرت جهانبانی نکرد] امروز (که حال بانجا رسیده باشد - و خدیو زمان در نقاب بے‌توجّهی) چگونه پیش آید - و ستم پیشهای تیره درون چه سعایتها که نمایند - و شدّت منعم‌خان (که برأی‌العین ملحوظ او میگشت) بدین کامل و دیدن او را بحدود قرار نمیداد - و بدوائی نکوهیده درین عارها دست او بود - بخاطرش راه نیافت که ازین دولت اندقرین رو تافته بمناحتے دیگر رود - منعم‌خان جمع را بنسلّی او فرستاد - و بعهد و پیمان او را آورده مقیّد ساخت - و بعداران باشارت او دستے چند در چشم او زدند - چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشم اخلاص بدین او تباه نشد - و پس از چندگاه (که او را کور دانسته دست ارو بار داشته بودند) بنگاش روزه دسرکردگی یکے از بندگستان راه هندوستان پیش گرفت - تا بهر وضع که باشد خود را بآستانهٔ دولت رساند - و هرامر ناگزیر (که از دشمنان رو دهد) بارے در پای[۲] قدم صاحب باشد - منعم‌خان آگاه شده چندے از تمزروان عرصهٔ تفحّص را فرستاد - و او را با برادر خرد او جلال‌الدّین مسعود بدست آورده گرفتار بند و زندان ساخت - و در فکر و اندیشهٔ این بود که چگونه دفع‌کند - آخر شر جمع را بر سر آنها فرستاد و خون آن دوبرادر را برای غرض شوم خود ریخت - و بیرام‌خان نیز فرمانے درست کرده بکسے او فرستاده بود - حضرت شاهنشاهی (که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بے‌توجّهی بودند) از استماع این قضیّه خروش باطنی فرموده مکافات آنرا چون سایر امور بارد هستی‌بخش جهان آرا تفویض فرموده بحوصلهٔ که داشتند در زمان نیاوردند - انشاء الله تعالی این مظهر بردباری را برای نظام صورت و معنی دیر دارد *

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ[۳] انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده‌گزین حضرت شاهنشاهی (که بپوسته در لباس بے‌توجّهی بوده مهمّات مالی و ملکی معاشقان آن را گذاشته هر روز پردهٔ تازه بر روی احوال دولت ابدقرین خود انداخته و دشمنان خود آرای را باین طور بدیع عیار گرفته) دران هنگام (که در کابل نقاب آرائی منعم‌بودند) بسواری شکر و جنگ آن متوجّه بودند - که دران حدود جانداری کلانتر ارو نبود - و گاهی برای تسخیر خاطر جهان‌آرای بسواری اسب و شکار سگ اشتعال داشتند - دربندولا (که ممالک هندوستان بتقدوم همّت بخش آنحضرت رونق گرفت) بفیل بیشتر توجّه فرمودند - که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است - اگر [از روی کلانی نکوه تشبیه کرده گروهے را (که دیده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [۱] در قدم صاحب (۳) در [بعضے نسخه] بجنگ انداختن *

شناسائي نحسم] كارے نساخته باشم - آن حسن صورت كو - و آن رفتار كجا - و اگر (سرعت و تندي رويه او را بداد دست دهم) آن خسمگيني در وقت نرهم زدن ثابت قدمان عرصهٔ نبرد چون گفته آيد و در دور بيني و دريافت و فراست اگر مناسب مانند گردانم ببيان واقع نسده باشد - شرح بدمستي و كنده كسي و كارهاي شگرف فيل را كتابے علىحده بايد - كه مرد دانا ے تتلّعات ايسا مراهم آرد و نصاحت و بلاغت تنها در بن كار غريب (كه از فرار واقع گفته آيد) كفايت نميكند - تا خرد راست رو عمرے دراز (صحبت نا تجربه كاران ادب آموز اين بديع منظر عظيم شكل بلند دريافت كرد امكن سوار رباي موج درهم زن داشته) بدنراي شناخت دقائع اين خلقت غريب عبرت افزاي مخبّر نميشد - و تا اينهمه خرد از شنيدن بديد آمده درآيد العين لطف و فهم او را به نيدد و كار نامهاي او را از راه چسم دل فرسد - شايد كه اندكے از بسيار او را تواند نوشت - كه حسرتے (۲) در دل او از كوتاهي بنان نماند - مرا (كه اين شرائط توفيقي دست نداده) بعبارت آرائي سخن را چرا درار كم - و از مقصود (كه درين شرفنامه دارم) چون بار مانم - همان بهتر كه بهمين قدر ازين عجائب معلومات افتدا نموده بروش افراي كار خرد باشم *

چون (بنظر مقدّس حضرت شاهنشاهي درين مهيب پيكر بديع هيكل (۳) امداد) سزاوار توجّه دانسته پردهٔ تاره براي خود سراپيجام فرمودند - و در معني (۴) انزد جهان آرا آعار جمال آرائي اين دائرهٔ عقيدهٔ كدورتاي خود فرمود - و بعقد از اسباب ترس و بيم ظاهر بينان حلق بريست گردانيد - تا باين خديو صورت و معني گسسته عدال و پرستان انديسه نبوده پا از اندازهٔ خود بيرون نهند - چه ساهران اين فن و استادان اين صنعت انچنين زبردستے را رام خود نخواهند ساخت - و اين پهلوان الهي مايي دلبري و دلاوري زبون خود سازد - همانا كه او را ملاحظه بايد كرد - و ارباب معني خدا پرست را در عنفوان ديده وري و دريافت عجائب اين مرگردهٔ ايزدي سد - چه كارهائے (كه در كالبد گمت در ميايد - و نرازوي قياس (۵) نرسنجد) ازين اورنگ آراي سلطنت بظهور آمد و سوار بهاي فيلان مست آدم كش فيلبان رباي بدخو (كه آهنين جگران اين فن را از تصوّر آن رهره مندارد) از دائره مقدّس بظهور (۶) آمدن گرفت - دران هنگام (كه فيل بدمست بدحو فيلبان خود را كشته چندين خون كرده آشوب شهر گسته باشد) اين تائيد بامنهٔ الهي در حمايت ايزدي در آمده (چنانچه در ميدان چمن و صحن خانه خرامد) پاي عظمت آراي بر دندان فيل نهاده حملدان حملدان سوار گسسته او را بجنگ فيلان مست عربده جوي مي آرد - و در عين جنگ انداختن

---

(۲) در [بعضي نسخه] حسرت بسيار (۳) نسخهٔ [ي] شكل (۴) نسخهٔ [د] حقيقت (۵) در [چند نسخه] قياس ظاهر (۶) در [اكثر نسخه] فراوردن گرفت *

فیلان مست (که مبلبان فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظر می درآید) آن شرِ الٰهی اران فیل برجسته بران فیل دیگر سوار میشود - و این گروه حق پرست را سُرمهٔ روشنی افرای ادبد این حالات بدست میافتد - چه رسیدن نزدیک این عفریت پیکر جز بحمایت ایزدی میسّر نبود - فکیف سوارشدن بران - و بار آنرا به تدبحوئی داشتن - و با فیل دیگرے که مثل او باشد جنگ انداختن - از ظهور این عجائب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی درآمدن گردند - بحاطر کسے درسد که فیل را رنی میبخشند - وآلات و اسبابے چند تعبیه می سازند تا سواری میشود - ریسمانے در گردن او حلقه‌طور (که باعث رنج و ریمت او باشد) می بندند و نزدیک بگردن نسسته با را بآن ریسمان استماد می‌بخشند - من چه کنم - سخن هم‌نست که اوّل گفتم - دیگر حالات ازمن نمی‌آید - اگرچه در واقعه‌نویسی ظاهرنمی داند (که از دراری شاهراه مقصود بکسو شده به بیهنا میروم) امّا کارشناسِ معنی‌گرین دریابد که یک قدم از راه بیرون نهاده از کم‌فرصتی تاحنه می‌شمارم *

از جملهٔ حمادات ابرهی (که ارباب صورت و معنی را از جواب غفلت بیدار ساخته شطرے را در تعجّب و لحظے را در حسرتِ بایامت ایّام گذشته آورد - وطبقهٔ را در آموزش‌گرئ دانسِ خود نموده هوش‌افزای گشت) آنست - که درین هنگام (که در دارالملک دهلی مسرّت دیرای خاطرِ اقدس بوده فیل‌سواری فرموده تجنگ انداختن آن اشتغال داشتند) رزمے درمیدانِ لکهنهٔ (۳) نام (که مطهرِ فهرمانِ جلالی بود) در عدنِ بدمستی و بدخوئی و آدم کُشی او بدولت و اقبال سوار شده بقلع همتای او جنگ انداختند که کارگهادرا حضرت اورند - فیلِ لکهنه (که آنحضرت درو سوار بودند) غالب آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او میدوید که ناگهان پای او (که ستونے عظیم را ماند) در گوے تنگ و معاکے عمیق فرو رفت و دران عربدهٔ بدمستی (که دهانِ خسم در دماغ او پیچیده بود) حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد - و درین اثنا پهلوانے (که درکنارِ فیل سوار بود - چه قاعده است که دردف این کوه‌پیکران یکے از شدرداران کاردان سوار میشود - و او را مهاوت هندی (۴) میگوئی گویند) تابِ جنبیدنهای آسمانی او نیاورده بر زمین افتاد - درین وقت (که عرصه از کون و مکان برخاسته بود - و دلهای ارباب اخلاص تکدار میرفت) باب مقدّس نذر از برای خود خدا شده بای آسمان‌فرسای حضرت دستگیرِ فیل (که مردانِ هندی کاوه خوانند) محکم نمد و آنحضرت بدستے (که کمند همّت در فتراک می‌انداخت) و بنجهٔ (که نائبد ید اللّه در اصابع

(۲) در [بعضے نسخه] اکده (۳) نسخهٔ [ه] لهولی - و نسخه [ی] پهوئی *

رحمانی آن بود) ریسمان را مضبوط گردانند - و اعتصام بحبل متین حفظ الٰهی و عُروهٔ وُثقای عنایت ازلی واثق داشته قوی‌دل و مطمئن‌خاطر بودند - و دران جوش و خروش (که زلزله در زمین و علعله در زمان انداخته بود - و فضل از غایت قوّت و صلابت بنای خود را ازان معاف می‌کشید - و کوهسهای غریب نموده از هر طرف پهلو درمیان میرساندند) از یک طرف غریو عالمیان و از یک جانب کسسهای فضل در آمدن شخص قدسی نژاد آنحضرت - در چندین وقت (که خاطر روزگار آشفته است) جمعی از مراتع حوصلهای درست اخلاص تنزهوش بر حبای آمده آنحضرت را از فضل جدا کردند - و دلِ برهم‌زدهٔ عالم آسود - و جان از جا رفتهٔ دوران قرار گرفت - نمیدانم که این جمال ازلی در صورت فهر بیواسطهٔ ارادت این‌گردندهٔ خود ظهور می‌آرد - تا درازدستیهای نابکار را بدید چندین دلهادی کوتاه دست سازد - یا آن خدیو ظاهر و باطن بادشاه صورت و معنی بدانبید عنفی و الهام ردّی دهد و دانسته چنین جلوه میکند - یا کوری دانوان دیدهٔ حلاف‌آئین و دور افرائی مخالصان ارادت گردن از یک کار سگرف از مکمن بطون بمامنی ظهور شتابد و بادنگ موضع (که آنحضرت خود را فراهم آورند) فضل باهتمام خود از مراتع تا برآورده شروع در بدرقه‌ای نمود - و آنحضرت بهمان گشادگی بشانی و شگفتگی خاطر دار بر همان فضل سوار دولت شده مصحوب حفظ و حمایت حضرت عزّت متوجّه مستقرّ سریر خلافت شدند بهرام خان خان خانان از شنیدن صورت این‌حال (که جانهای آرمیدهٔ عاکفان عالم قدس را در کشاکش بی‌آرامی انداخت) باستقبال رایهٔ سریر والا رسیده بسکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین‌الکمال بتارهای گرامی در فرق روزگار افتاد - کرّوبیان ملأ اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته جلوس دولت تازه و ظهور تکمیل جهانبان بوسیلهٔ تربیت این بزرگ آقای را از ایزد بسیار بخشش مسئلت نمودند ۞

در مُستقصران آگاه نویسنده نماند اوّل فضل (که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال دران سوار شده سرپلندی نصب سعادت داده‌اند) فیلسکار نام داشته - که بهرام خان خانخانان آنرا با دیگر فیلان از جملهٔ عدائم ماچیواره[۲] بدرگاه گیتی‌پناه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی ارسال داشته بود و حضرت جنّت آشیانی آن فیل سعادتمند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده‌بودند و چون فیل‌سواری آنحضرت بآن سرحد نبود (که تنها بر فیلان والا شکوه توانند سوار شد) بران فیل (که کمال اعتدال داشت) سوار میشدند - و فیلی (که در مرتبهٔ اوّل بی دستیاری فیلبانان تنها دران سوار شده اند) فوج[۳]بدار نام داشت - و آن فیلی بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی

---

(۲) نسخهٔ [ا ج ه] ماچیواره - و در [بعضی نسخه] ماچیواره (۳) در [بعضی نسخه] فوج بدار ۞

حضرت آسماني التفات فرموده‌بودند - روزے (كه حضرت جهانباني جنّت‌آشياني از ماچيواره بسهرند بزول احلال سفرفرمودند) حضرت شاهنشاهي بران فيل والا شكوه تا بسهرند سوار بودند و اوّل فيل مستے (كه حضرت شاهنشاهي بران سوار شده‌اند) دمودر نام داشت - كه حضرت بهرام‌جان بخشيده‌بودند - چون [بندگان حضرت شاهنشاهي از ساحت دكشناى دهلى بسهر ولعهٔ سلم‌نكدهه (كه بركنار دريناى جون واقع شده) ميرفتند] آن فيل را در ميانهٔ راه در سايهٔ درختے بسته بودند - از بس (كه جوهر اصالت داشت) در عين مستي فيلبان داده بجاده او را بدست گرفته بدهن او مي‌نهاد - بندگان حضرت را خوشخوئى آن فيل خوش‌آمده باو توجّه فرمودند و بر ماده‌فيلے (كه پهلوى او بسته بودند) سوار شده بر گردن او سوار شدند - و اوّل فيل مستے (كه حضرت شاهنشاهي برو سوار شده با فيل مست ديگر جنگ انداخته اند) حمليه نام داشته و آن در ايّام محاصرهٔ قلعهٔ مانكوت بوده - بعد ازانكه جنگ درميان آن دو عفريت‌ديكر بانجام كسيده‌بود بمصونهٔ شطرنجي هر دو را مايم داشته از يكديگر جدا ساخته‌اند - و دران هنگام سعادت انتظام عمر گرامئ آنحضرت بچهارده سال رسيده بود - و بعد ازين روزبروز آنحضرت در سوارئ فيلان مست بجائے رسيد كه بر فيل دمست (كه فيلبانان كاركرده در سوارئ آن پست دست در زمين محر مي‌نهادند) آن مؤيّد مظفّر بے‌تحاشا سوار ميشد - و بجنگ فيلان مست ميشتافت و بے تكلّف از صد مرتبه زياده در فيلان مست فيلمان‌كش مردم زباني (كه بكوب شهرے و آشوب لشكرے دسند باشد) سوار شده جنگ انداخته‌باشند - ايزد تعالى ازين بندگان خود يافتهٔ الهي را در فزون و دهور بر اورنگ كامراني كام بخش جهانداران دارد •

و ازسوانح دولت امرا (كه دريين ايّام بظهور آمد) آنست كه خواجه عبدالله پسر خواجه محمّد كرنا پسر خواجه دوست خاوند (كه جوهر رشد و رشان از ناصيهٔ او پيدا بود) با ساير خواجهاى بزرگ‌مدس (كه در قصبهٔ تلوندى جايگير داشتند) و مدرا حسن ترمدى و مرا بهادر كاشغرى بر سر راجه كپور چند (كه در قلعهٔ جمّو متحصن شده‌بود) تعيّن شدند - و اين گروه بدولتخواهى تأئيد شايسته رفته از روى عقيدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند - و بادنائى دولت قاهره جنگ عظيم كردند - و بپايمردئ سعادت سرنوشت و همّت خداداد فتح بزرگ روى نمود - و غنائم فراوان بدست افتاد - و جوهر نيكوخدمتي و جان‌گدازى را عيار گرفته آمد •

---

(۲) نسخهٔ [ى] جهانباني (۳) در [چند نسخه] تلوند •

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بدار الخلافهٔ

آگره و دیگر سوانح اقبال

چون [عرصهٔ دانگستای دارالملک دهلي بمقامِ نزول اجلالِ حضرت شاهنشاهي تا مدّتِ شش ماه مامنِ عدل و رافت بود - و مهمّـــاتِ آنحدود برویجهِ (که مُلهمِ دولت ملقبـن فرمود) انتظام یافت] رای عالم‌آرای (که برتوے ست از شعسعهٔ فروغِ مهرِ عالم‌افروز - و دورے ست مقدس از سرچشمهٔ انوارِ الٰهي) چنان اقتضا نمود که رایاتِ عالي بعزیمتِ دارالخلافهٔ آگره (که از رشکِ آب و هوای آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرقِ خجلت است) نهضت فرماید و خاطرِ دریا مقدار به بسمتِ کشتي و سیرِ دریای جون توجّه فرمود - صاحب اهتمامانِ مهمّاتِ دریا چندین کشتي و زورق را زینت و رونق دادند - و بستمهای چوبین را بقماشهای فاخر بیرون و درون گرفتند - روز اثنین بست و شسم مهر ماه الٰهي موافق روز یکسنبه بست و شسم ذیحجّه آن شهنشاهِ دریا دل و دریای بے‌ساحل بکشتي نشست - و مختصر آے را مدرِ دریای محیط بخشید و دیگر اُمرای عالي‌قدر و مقرّبانِ سریر والا و سایرِ بزرگانِ دولت (که سامانِ سفرِ دریا کرده بودند) بآنبهٔ (که کارنامهٔ ادوارِ اجرام دانسته) بکشتي نشستند - گویا دریا را آتش بسته بودند - تا اله و بسرین از آب سر برآورده بود - بهزاران عدس و عسرت روی عزیمت بدارالخلافهٔ آگره آورده کسنیها را دریائي ساختند - و دران راهِ دلکشا روی انبساط بسکارِ مناهي و مرغابي داشتند - و مجلسِ عالي (که خدا در دانگست از جواهرِ معانيِ لبالب) بجنبشِ کسنین باده موجِ خیزِ بدل و عطا بود تا آنکه هفدهم آبان ماه الٰهي موافق یکشنبه هفدهم محرّم سالِ (۹۹۶) نهضت و سعدت و شس مهچهٔ رایاتِ صبح تماشرِ شاهنشاهي از مطلعِ آفاقِ سپهرِ آگره طلوع نمود - و آن مصرِ جامعِ دولت و سعادت را مرکزِ دایرهٔ نعمت و مطلعِ نیّرِ حشمت ساخت - و حضرتِ شاهنشاهي ارکِ شهر را (که بدانگذشته اشهر نامسته) به نزولِ خاصِ بانهٔ آسماني تحسیدند - و بزرگانِ دولت و سایرِ ارکانِ سعادت را جاهجا منازل تقسیم یافت - اقبال دران ساحتِ راحت منزل گرفت - و سعادت دران کل‌زمین طرحِ اقامت انداخت - در اندک فرصتے بتدارکِ توجّهِ عالي این شهرِ دولت اساس گلدستهٔ حصارِ همت احکم شد - شهرے در کرمي و سردی معتدل - آب و هوایش با طبیعت سازگار رمیدش دلشکار و فواکه بخراسان و عراق موافق - و دردای حون (که آدمش در سختي و گوارائي کم‌نظیر است) از میانهٔ شهر روان - از دو جانب مانندِ عقبهٔ اقبال منازلِ دانگستای و بساتینِ دلکش

---

(۲) در [بعضے نسخه] معني - و در [بعضے] معاني •

ترتیب دادند که بقالب گفت در نیاید - و از کمال شرافت و جلالت بتارگي دار الخلافه و مرکز السّلطنه شد *

و (چون کواکب سعود بنظرات سعادت مطالع مسعود حضرت شاهنشاهي ناظراست - و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم) هرآئینه فتوحات مقدّرهٔ غیبي و برده گشائی مستورات مقصور بتدریج و ترتب هرکدام ازانها بهر وقتي (که تعلّق یافته) لامحاله بهمان وقت صورت گرفتني ست و هر اُمّید (که بوساطت سعي و کد یا بےواسطهٔ جدّ و جهد موعد وجود گشته) باسلوب مقرّر تحصل پیوستني - و ازین قبیل است سانحهٔ دولت ابدمدا که بعد از آمدن رایات اقبال بدار الخلافهٔ آگره بروز ظهور یافت - و فتح قلعهٔ گوالیار بآساني روی داد - و شرح این برسم اجمال آنکه پیشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را فیلخان و فوجدار نهادران بصرت فرید آباد محاصره کرده بودند - لیکن (چون آن قلعهٔ متین در استواري و محکمي کارنامه ایست از فرزانهای زمان پیش - و اثریست بدیع از کارگاهان قدیم که کرفرین آن به دیوری باروی صورت نه بندد - و جز بقوّت اقبال روز افزون چندین خدیو صاحب اقبال کار بسته آن نگشاید) باوجود سعي صاحبان جهانگشای کارے از پیش نرفته بود و پنجولا (که دار الخلافهٔ آگره مستقرّ رایات مع آیت گست) حبیب علي خان و مقصود علي سلطان و جمعے کثیر را بکمک و پاخان تعیّن فرمودند - بهلول خان در آداب قلعه داري دقیقهٔ نامرعي نمیدانست جمعے از راه نمایان دولتمندي (که باو نسبت خیرخواهي داشتند) مصالح ارجمند درمیان آوردند که هرچند (قلعهٔ محکم و اسباب قلعه داري مهیّاست) امّا بتائید الٰهي و اقبال آسماني چه کارکرده آید خصوصًا وقتیکه بقاے نماند باشد - که به پست گرمي آن کارے توان کرد و دست و پاے توان زد - و چون (سیمن بغایت درست بود - و پایهٔ راستي بلند داشت) مصلحت ندید گست و در بهمن ماه الٰهي موافق ربیع الآخر حاجي محمّد خان سدستاني بموجب التماس قلعه نشینان زمینه خاطر تعرّفه یافتهٔ او را مستمال ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهي آورد - و آن سعادت مند کلید قلعه را باولیاے دولت سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود دانست - و آن حصن حصین در تصرّف مجاهدان اقبال درآمد - آنحضرت او را بتفقّدات گرامي امیدوار گردانیدند - و الحق بانعامهاے وعدهٔ الطاف چندین کار بزرگ را سامان بدید آمد - و سزاسي و درستي آن معدن بروزي عموم خلائق را عقیدهٔ دیگر پیدا شد - و سرکردگان بادیهٔ حیرت را اعتقادے تازه بهم رسید - و بر همگنان متیقّن شد که هرچه درین درگاه عالم پناه قرار یابد بے شایبهٔ فتور و غایلهٔ تغیّر سمت ظهور خواهد یافت - و هیچ تنگ حوصلهٔ کوتاه اندیشے را راه بدگماني

(۲) در [اکثر نسخه] فرمان دهان *

نخواهد بود - و وحشیان بیابان ناجنسیت را پست قوی‌شده راهبری به نزهت سرای موانست کرد که این‌دم‌ها دست حدس و غمزجدس را در برکسدن و برگردیدن منظور نمیدارند - هرکه (به پیمان‌درست تا دل اخلاص‌زدن و حاطرے نمک شناس و باطنے معامله دان قدر تربیت داند) ارگذارش فهرمان سیاست عجاب یافته نموارش حسروانی امیدوار می‌باشد *

و از مآثر اقبال روز افزون (که درین سال فرخنده‌فال سانح شد) کار زار نمودن کمال‌خان گکهر و ظفر یافتن اوست - و شرح این داستان نهجت‌مضمون آنکه درین‌هنگام (که دارالخلافهٔ آگره محتشم شاهزادگان سلطنت شد) بمسامع علیّه رسید که موج از افغانان (که آنرا مندله گویند) در حدود سرونج (که در صوبهٔ مالوه داخل‌است) سربفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند - آنحضرت کمال‌خان گکهر را (که آثار جرأت و شجاعت از پیشانی احوال او ببدا بود - و لیاقت این خدمت داشت) دایی کار فرستاده عبار سعادت او را گردند - او بجمعیّتی لایق رفته دندهٔ مرد آرما نمود - و مظفّر و منصور باسلام عتبهٔ علیّه مشرّف شد - و باضافت عاطفت خسروانی خلعت امیدوار یافت و وصفهٔ کره و مشپور و هدسوه و بعضے محالّ دیگر بجایگیر او مکرمت شد *

و از سوانح آنست که ادهم‌خان و جمعے را بر سر هنکانت فرستادند - و شرح این اجمال آنست که هنکانت (که در زبان‌کمی دارالخلافهٔ آگره و مستحکم‌ترجائے بیست - و رهبندان آنجا از طایفهٔ سدوزیه و عبرآن به هشیاری و مردانگی امتیاز دارند - و همواره با سلاطین هند سرکشی کردند) بدام خان (چون همبسته ارادهم‌خان مدوهم بود) اندیشید که آن محال بجایگیر او مقرّر شود - تا بدین وسیله از درجانه دور گردد - و هم مشرّدان آن نواحی سزا یابند - و به یکحبال دو کار شگرف بپیوندد آمد بدا برین‌اندیشه آنرا بجایگیر او مقرّر داشته رخصت دادند - و بهادرخان و خان‌جهان و سیّدمحمود بارهه و شاه‌قلی‌خان محرم و صادق‌خان و اسمٰعیل‌قلی‌خان و حرّم‌خان و امیرخان و جمع از بهادران را درین‌لشکر نوشتند - و بتائید الٰهی آن ملک بعمل درآمد - و ارباب تمرّد سزای لایق یافتند *

و از وقائع این‌سال آنکه شاه‌محمّد فلاتی (که حکومت قندهار از جانب دیرام‌خان باو مفوّض بود) آمده بسعادت استان‌بوس سربلندی یافت - سابقا بقلم وقائع‌نگار گذارش یافت که چون (بهادرخان برادر خان‌زمان را شاه محمّد فلاتی به پیمان نمکی بوالیء ایران و لشکر آوردن مذکوب ساخت) بر پیمان خود نه ایستاد - بنابران حاکم ایران برادرزادهٔ خود سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسین بیگ اچک آغلی استجلو للهٔ‌میرزا و ولی‌خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیّن کرد

---

(۲) در [بعضے نسخه] وار سوانح این سال اقبال‌افزا آنست (۳) نسخهٔ [ي] هنکانت (۴) نسخهٔ [ج] به بسیاری مردانگی (۵) نسخهٔ [ب] وقائع نگار (۶) نسخهٔ [ي] اچک *

شاه محمّد به پست‌گرمی اقبال شاهنشاهي در لوازم قلعه‌داري اهتمام نمود - و محاصرهٔ قلعه بامتداد کشید - تا آنکه شمه از دروازهٔ نو چندے از معـــاریان رسم‌آئین برآمده در مورچل ولي‌خلیفه شاملو رخنه‌ها زدند - و اورا رخمي ساخته جمع کثیر را کشتند - بعد از دراز شدن سلطان حسنین میرزا کار باساخته از پای‌قلعه درخاست - حاکم دران درآشفته مدرای مذکور و علي[۲] ولي‌سلطان حاکم شیراز و ولي‌خلیفه شاملو را با جمع کثیر فرستاد - تا هر دو که باشد قلعهٔ مذکور را در تصرّف درآرند - علي‌قلی سلطان (که لاف این‌کار زده بود) آمده کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد - و به تیر و بندوق مسافر ملک عدم گشت - و نعره در لشکر ایران افتاد - هرچند کمک ظاهري از خدیو زمان نمیرسید امّا زمان‌زمان تائید ایزدي دستگیری میکرد - و چندین لشکرها را برهم میزد - سلطان حسنین میرزا (که به زوري بار گسست و به رای سودن داشت) بهر حال سراسیمه در کوه قلعه بسته روزگار میگذرانید - درین میان شاه محمّد والاي عرصه‌داشتی بدرگاه معلّی فرستاده استدعاي پایهٔ سریر والا را درحقیقت کار آگاه ساخت - بموجب مُطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنّت آشیانی مغفورند که چون فتح هندوستان بمرحمتهاي هندهار را بسته مبدءهم - خوب واقع شده است که او مابین مردم جنگ کرده - و کار تا باین حد رسانیده - مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته متوجّهٔ ملازمت گردد - بعد مورّخ و مراسمي را که سلوک ایران‌جانب در چنین وقایع - و پاداش حسن و نگاهداشت دست ازین جانب در چنین موارد بدا در حکم عالي مسارالیه هندهار را به سلطان حسنین میرزا سپرده متوجّهٔ درگاه عالم پناه شد و درین سال استسعاد ملازمت یافت - و مسمول عواطف شاهنشاهي آمد *

و از بدائع سوانح تجرّد ورزیدن و جوگي‌شدن شاه‌ولي‌خان محرم است - چه قبول‌خان نام بسرے (که معنی رقص دانستے) با وی مي‌بود - و او علاقهٔ خاطری با داشت - حضرت شاهنشاهي [چون‌ازین‌طرز را از آمرا و ملازمان خود و از هیچکس نمي‌پسندند - هرچند باداري باشد (چون‌متصفّی ناخوشے چند است که اهل هوش بهتر دانند) رای جهان‌آرای مطلقاً نمیزند امثال این‌امور نمیفرماید و آن معلوم طبیعت ازین کار دور مي‌ماند] آن پسر را ازو جدا فرموده بپاسداران سپردند شاه‌ولي‌خان از غوغائي بشریّت نفسي بحوصلهٔ خود راه داده خان و مان آتش در زد - و لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت - بیرام خان در دلاسای او غزلے گفت - و در تدارک و دلاسي سعي کرد - بار بتوجّه شاهنشاهي بحال خود آمده از کردهٔ خود خجالتمند گشت - و ملحوظ الطاف بیکران شد *

و از عجائب میامن ذات قدسي درین زمان عسرت اورا آنست که خدیو مقدّس بحدود

---

(۲) در [چند نسخه] علي سلطان *

مدهاکر (که در شش کروهی دارالخلافهٔ آگره است) بنشاط شکار مشغول بودند که چیتهٔ قصد آهو برد کرد - و او را بدمن کرفته روان شد - مادر آن آهو بر مهر و محبّت طوعی بیتابانه خود را بران دشمن خونخوار زد - چیته که غرور صید افکنی در سر داشته منخرامید (بصدمهٔ آن ماده آهو بظاهر - و در معنی متوجّه عاطفت سرشت شاهنشاهی) بحال نباه بخاک مذلّت افتاد - و آن غزاله از چنگال هلاکت نجات یافته بهمراهی مادر صحرا نورد کشت - اگرچه خاطر اقدس پرده آرائی منخواست اما بحکمت الٰهی در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود - و درین ایّام دولت افزا حضرت شاهنشاهی در دارالخلافهٔ آگره همواره در لباس بے توجّهی بوده عنان اهل روزکار میکردهند و بپوسته بشکار چیته و آهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوری (که مرد ظاهر بین آنرا از اسباب بے بروائی داند - و هوشمند دور بین آنرا نقاب جمال جهان آرای شناسد) اشتغال میفرمودند و ایزد بیچون روز بروز بقدرتے شایسته مدّ اقبال آن برگزیدهٔ خود را بر آسمان ظهور لامع تر مساحت و آنچه الحضرت آنرا نقاب جمال خود اندیشیده بودند جمال آرای ابداع آنرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن خدیو زمان روی در افزایش داشت - و همواره شکوه و سطوت بادشاهی بے (۲) دور باش صوری نرده کسا بود - و شرح خصوصیّات و جزئیّات این امور را دفاتر و اسفار متکفّل تواند شد - و ذرّهٔ خاک نسفن ابوالفضل (که براه اسنعجال افتاده مجملات وقائع این خدیو زمان را فطعه فطعه و رقعه رقعه از کارآکهان نرسیده فراهم میآرد) شطرے در تعجّب سخن طرازان کاردان این دولت ابدفرین دم نمیزند - که (اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعلیم جمهور انام شرح جائل احوال و غرائب سوانح خود را نمی نوشت) این کاردانان قدر شناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیّهٔ این دولت خدا داد را بانهماے لایق فراهم نیاورده اند - و معهذا من شوریده خاطر را (که سر و برگ سمّاعهٔ ظاهر ندارم - و مامور انواع احکام بادشاهی بوده خدمت گذاری را بے وضع مدّے عبادت شایستهٔ خود دانسته در مهمّات مختلف الاوضاع بسر میبرم) کجا (۳) فرصت آنکه بتفصیل آن پردازم - آرے اگر ایزد عمرے شایسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدائع احوال گرامی بادشاه صورت و معنی خود را به تفصیل ادا کرده دربن لباس برسبیل ایزد خود داشتم - و بالجمله (با آنکه دوران روای زمان در نقاب بے توجّهی بسر میبرد) روز بروز از اقطار عالم اهل همّت و ارباب استعداد (از مداران اخلاص کزین - و نهادان عقیدت کیش - و دادیان والا دانش و سایر صنعت کران هنرآفرین) کروه کروه آمده بمقاصد خود میرسیدند - و درکاه بادشاهی ظلّ درکاه الٰهی شده هرطایفه بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی کشته ضمیمهٔ لشکر اقبال میشدند

---

(۲) و ایضاً دور پاش (۳) نسخهٔ [ز] کجا فرصت - و کو وقت که بتفصیل آن ه

و باغسبانِ دلهای جهانیان رنگارنگ سگفتهٔ (۲) خرّمی و سادمانی گسته در امزایس بود *

آغاز سال چهارم الٰهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال تیر از دور اول

شکرِ فیّاضِ بے همال و معضّلِ بے امثال که سالِ سیوم از تاریخِ الٰهی بفرّخی و خجستگی سپری شد و بوقت تأغازِ سالِ چهارم رسید - روز یکشنبه دوم جمادی الاخری (۹۶۶) نهصد و شصت و شش نور اکبر و نیّرِ اعظم به بیت‌الشّرف پرتوِ سعادت انداخت - عالمِ صورت را چون ملکِ معنی عمارت بخشید - ابوابِ بساط بورزی اهلِ روزگار گشاده شد - اسبابِ انبساط در چشمِ جهانیان جلوه داده آمد - کوکبهٔ سلطانِ بهار جهانتاب و عالمگر شد - طنطنهٔ موکبِ جسروِ دل کوشِ زمین و زمان بار کرد - فیضِ نوروزی روحِ نباتی باجساد و قوالبِ خاکیان در دمید - فصلِ ربیعی روائح و موائحِ معبر بورِ نافلاکیان تحفه فرستاد - نسیمِ بهاری دو دهالیزِ چمن را چلوهٔ کعبهٔ و حرامِ بدو آموخت - هوای عالم افسردگانِ خاک را انتهاضِ آنش و اهتزازِ آب بخشید - طبعِ بسیط هوا بوشِ اطلس و اکسونِ بے‌تار و پودِ سبزه و گل بدل شد - کلوی مرغانِ چمن بر نی آنشدن(۴) نفس خرده گرفت - منقارِ عنادل گوشمالِ موسیقار داد - لاله بر مقارِ طوطی و سبزه بر دُمِ طاؤس خنده رخصت - نفسه سرمهٔ بدش در چشمِ بطّاربان کشید - نرگس در تماشای قدرت دیده بار مانده - شگوفه و سنبل پرده (۵) گسای اسرارِ سعیدی و سعادی شدند - شقائق و ریاحین بدیه بدارِ حقائقِ کوی و الٰهی گشتند *

* شعر *

به لاله رویدوس جام آمده * رضوان به گلشن سلام آمده
شده جلوه گر باربیدان باغ * رخ آراسته هر یکے چون چراغ
شده مسکبو عنچه در زیر پوست * چو تعویذ مسکین بیاری دوست
برون کرده سوسن زبانِ خموش * همی‌کرد هر دم تقاضای نوش
هوا بر سرِ سبزه مدرحت سیم * مراعه همی کرد بر گل نسیم
بهر چشمه مقارِ بط آب‌گیر * چو مقراضِ زرّین بقطع حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته * بهر نغمه گلبن سر انداخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] شگفته و خرم و شادمان گشته (۳) نسخهٔ [ج] دوشنبه (۴) نسخهٔ [د ی] آنش نفس (۵) نسخهٔ [د] پرده دار *

غزل‌خوانی بلبل صبح خیز ❁ تمنّای مَی‌خوارگان کرد تیز
شهنشه در آرایش روزگار ❁ نمودهٔ بهار دگر مر بهار

درین سال خجسته حال (که عنوان صحیفهٔ اقبال است) همّت جهان‌گسا اقتضای آن فرمود که لشکرے شایسته بدیار سرمنه تعیّن فرموده لکهنؤ و محالّ متعلّقهٔ علي‌قلي‌خان را ارو گرمنه او را از خواب غفلت آگاه ساخته شود - [اگر سروش سعادت پیشهای اخلاص‌مند سلوک پیش‌گیرد و مجمل عقیدت مقصد روانه سازد - و آن ساربان پسر را (که سرمایهٔ فتوت و غفلت او ست) درگاه فرستد - تا از نوش خود آواره سازد - و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایهٔ دولت خود گرداند] هرآئینه مشمول عواطف شاهنشاهي شود - و بخشود اقبال این دودمان عالي جونپور و امجدود رمنه نادیب اعمالان (که هنور باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند) نماید و برای خود جا پیدا کند - دربصورت هم خدمات شایستهٔ سابق او منظور شود - و هم دیوانه حضرتهای او را درین مودنه هم گذرانده مدد و کمک داده شود - و حکم عالي بعالمیان صادر که امراے قاهره بر حایکیرهای خود متصرّف شده سرانجام و سامان خود نمایند - و هم ممدّ و معاون علي‌قلي‌خان باشند و اگر آن بدمست شوربخت فدر این عنایت نداند سزای او دادن و دفع او نمودن سرمایهٔ اسباب نظام جهان و پیرایهٔ عبادت جهان‌آفرین دانسته شود - لهذا نورین اندیشه فیاضان کُلنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمّدخان جلایر و شاهم‌خان جلایر و حاجي محمّدخان سیستاني و جلمه خان و کمال خان کمبو و جمع کثیر از بهادران اخلاص اندیس را رخصت فرمودند - و فرمان مطاع صادر شد که لکهنؤ و سایر محال را به ملازمان عتبهٔ اقبال سپرده متوجّه پیش شود - و عبدالله‌خان اوزبک (که سرکار کالپي تا و مقرّر بود) بمنسور عاطفت سرافراز گشت - که در امر مذکور شریک شوده لوازم دولتخواهي بتقدیم رساند - چون (هنور پردهٔ بے آزرمیٔ علي‌قلي‌خان یکبارگي دریده نشده بود - و روزے چند دیگر بایستے که پرده از کار او برداشته شود) سخن شنیده لکهنؤ و امجدود را بحلایران و سایر لشکر فیروزی اثر سپرد - و خود کمر همّت به تسخیر جونپور و ولایت پیش بست و ابراهیم (که ایمائے ارو رفته) درین هنگام (که مبارز خان فوت شد - و هیمو داود شد) حرکت مذبوحي نموده در جونپور میبود - مشارالیه بے جنگ ارو جونپور گرفت - و ملک وسیع بمبامن اقبال شاهنشاهي بدست او درآمد - و او را درامجدود مبارزات و محاربات روی داد - و کارے (که بصورت شایستگي ازو بظهور آمد) آنکه شاهم را از پیش خود راند - اگر این کار از صمیم خاطرش میبود بایستے بدرگاه معلّی مي فرستاد - بارے بهرنحو که بود آن سرمایهٔ فساد را از خود جدا ساخت - و اظهار دولتخواهي نموده عرائض و پیشکش بدرگاه معلّی فرستاد ❁

و از سوانح هدایت انتما (که راهنمای سرگردانان بادیهٔ انکار تواند بود - و درین سال بظهور آمد) کشته شدن سارمان پسر مذکور است - چون ابرد جهان‌آفرین متکفّل نظام سلطنت این خدیو آفاق است (هرچند که مسند آرای خلافت خود در پردهٔ بے توجّهی بسر میبرد) کار فرمایان ابداع در کار خود بوده محالفان دولت ابد قرین را بکیفر سعایت هلاک کرده هرکسے را بسزای خاص سزا میدهند - گاه اولیای دولت را فوّت و ادبال می‌بخشند - و این گروه عالی[۲] شکوه را از اسباب آن میگردانند - چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعهٔ مانکوت و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را بخلعت رده بصحرای آوارگی میرسانند - چنانچه از خایب کستی صفرا سلطان معلوم میشود - و گاه در محالفان تخم رای محالفت و معارضت می افشانند - تا یکدیگر را قصد کرده به فناخانهٔ ادبار میرسانند - چنانچه فضّهٔ این سارمان پسر است - و تفصیل فرو رفتن او بخاک بدستی (که مهین مصونهٔ بساط اقبال تواند بود) آنست که (چون علی‌قلی‌خان صوبه اطاعت نموده به تلدیس او را از[۳] پسر خود روے چند دور داشت) آن سعادت نمیی میان سریسان‌معر پیوسته دران نواحی به بدمستی گذرانیدے - تا آنکه روزے بقصدهٔ سوهنی‌پور رفت که در جایگیر عبدالرّحمن بیگ پسر مؤیّد بیگ ولدی بود که در سلک مقرّبان حضرت جهانبانی جنّت آشیانی انتظام داشت - و این سارمان پسر از آثار بدمستی تا عبدالرّحمن مذکور علاقهٔ معنوی داشت - و ترشّح[۴] خبانت ماوراءالنّهر (که به سورے و به گذارے - و به مهرے و به محبّتے) راه بے‌حیائی و بے‌آزرمی سپرده باهم مردم دوستی ساختے - تا ین بدست مجادهٔ او آمد و باد آرام‌جان کرد - و خواست که آرام‌جان را بار گردانده بگیرد •

و قصّهٔ آرام‌جان آنست که او از لولیان بود - علی‌قلی‌خان بسو فے تمام (که سرچشمهٔ اش طغیان شهوت است) آن کوچه گرد را (که هم‌آغوش هزار کس بود) (دل هرزه گرد بدمعنی را باو بپیوسته) عقد بست - و در سلک زنان خود انتظام داد - و ازے باکی و بے آزرمی در مجالس خاص خود (که با شاهم بیگ داشتے) در نرم شراب آن رنگ را دیر حاضر ساختے - تا گوندنی و نعمه سرائی کردے - و سرمایهٔ فساد و افساد گسیے - تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را باو تعلّق خاطری (حاشا رابطهٔ نعمانی شهوانی) بهم رسید - و (چون علی‌قلی‌خان مغلوب هوا و هوس بود) ذوکرانه باو سلوک کردے - تا آنکه ولایت رسیع خود را سه[۵] تخمس کرده یک حصّه در دست خود صرف کردے - و دو حصّه بآن روستاپسر را گذاشته خدمت نمودے - شمے آن سعادت بدمست

---

(۲) نسخهٔ [ا] والا شکوه (۳) نسخهٔ [ب] از خود (۴) در [بعض نسخه] او بروے که خبانت ماوراء النهر باشد (۵) در [چند نسخه] سه حصه تخمس کرده •

خواهش خود را درمیان آورد - عالی‌قلی‌خان بے حمیّت آن زن نکاحی[۲] خود را داو بحسبد و شاهم بیگ مدّتے شهوت رانی نموده دل‌سرد گشته از روی مستی و بحردی این فاحشه طبع بے آزرم را (که رویی نرداشته بود) بر بحبکه خود گرفته بود به عبدالرّحمٰن بیگ بحسبد و او آمرا زن خود ساخته در پردهٔ ستر و احتجاب میداشت - دربولا (که شاهم بیگ مهمان او شد) درعین مستی و بیهوشی باد آرامجان نموده اظهار بے‌آرامی نمود - و فیاس حال عبدالرّحمٰن را بر حال علی‌قلی‌خان نموده توقّع آن داشت که آرامجان را باو بازدهد - عبدالرّحمٰن بیگ بواسطهٔ حمیّتی که داشت از قبول این معنی سر باز زده در مقام امتناع آمد - شاهم بیگ (که بادهٔ بد رائی او را آشفته دماغ داشت - و بتحکّم و سرکشی معتاد بود) درغضب آمد - و حقوق آشنائی و دوستی یکدیگر فراموش کرد - آرے رابطهٔ (که بنای آن بر هوا و هوس باشد) همین قدر ثبات دارد *

القصّه شاهم‌بیگ در شورش درآمده عبدالرّحمٰن بیگ را بر بست - و لولی را از خانهٔ او بر آورده در بای (که در دیک بحانهٔ او بود) برده مجلس[۳] بسرات و بعمه گرم کرد - درین اثنا مویّد بیگ برادر عبدالرّحمٰن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت - و مسلّح شده بر در بای (که آن سفلهٔ بدمست بود) رسید - مردم او در مقام مدافعه شدند - و شاهم جنگ در پیوست باده دران زد و گدر و زد و بدل تمرے بآن سفلهٔ خون گرفته رسید - و مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی خلاص شد - عبدالرّحمٰن بیگ از بند نجات یافته رو بگریز نهاد - و باستعجال تمام خود را بدرگاه کیتی پناه رسانید - و این کار شایسته را (که کیف ما اتّفق از و بظهور آمد) بعنوان خدمتے لایق بفروخت داد - و بهمین قدر (که او سبب این معنی شده است) نوازش یافته مبادی امثال و اقران ممتاز گست - و علی‌قلی‌خان از شنیدن این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده خاک حسرت برفرق سوگواری ریخت - و بے‌اختیار تعاقب عبدالرّحمٰن بیگ نموده تا کنار دریای کنگ آمد - چون ظاهر شد که او تیز بر گذشته‌است نا امّید برگست - و لاشهٔ آن ساربان‌پسر را بحوبپور برده در کنارهٔ کولاب دفن کرد - و بر سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد - و بے‌سعی فرمان پذیران اخلاص‌مند قلعهٔ چنین مرو بنست - آرے هرکه [نا بزرگ کردهٔ الٰهی و آگاه چنین فرمان روائے (که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان بذیری او نگاهوی دارند) آهنگ سرکشی نماید - و دم مخالفت زند] بدست خود دشنهٔ هلاک بر سینهٔ خود زده باشد و همان کردار ناهنجار او برای دفع او کافی‌ست - تا وقوع این سرمایهٔ مزید آگاهی بخت بیداران

(۲) نسخهٔ [ه] نکاح کردهٔ خود را (۳) نسخهٔ [ا و] مجلس شراب (۴) نسخهٔ [ی] پدر عبدالرحمن *

سعادت‌جوی شود - چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهان مظهور می‌شتابد - و درجای خود اندکے از بسیار گفته می‌آید *

و از سوانح نهجت ارتما (که درین سال سمت ظهور یافت) کدخدا ساختن ادهم‌خان بود و شرح این ترسم اجمال آنست که عاطفت شاهنشاهی (که شامل حال عفت مآب ماهم انگه و مربیان او بود) متوجه کدخدائی ادهم‌خان (که بسر حرم ماهم انگه است) شد - و بتفحص و تامل دختر باقی‌خان نقائی (۲) (که از قدیم پروانچی مبررا هندال بود) نامزد او ساختند و در اندک فرصتے لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده بآئین خجسته این انعقاد والا دست بهم داد - و همت عالیهای شاهنشاهی (که در اظهار مکرمت و ابرار مرحمت تقریب طلب است) اینچنین جشن دلکش را بواسطهٔ هزاران مکارم گردانید *

مقید ساختن بیرام‌خان خانخانان ملک پیرمحمد خان را

چون (سرای دنیا عبرت‌بخش دیده‌وران دوربین است) هرچه بظهور آید هواران حکمت و معدلت دران ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - دیدهٔ باید که بندد - و در دارالعدالت داور حقیقی در چارسوی پرسور و شر هم دولتے سپرے نمیشود و هیچکس را از آسمان تیر ترمیز مدلت نمی‌آرند مادام که او خوی نیک خود را گذاشته سالک راه انحراف نگردد - و لهذا درین هنگام (که بهرام خان را بسایهٔ دولت در نیک پر شدن رسیده بود) فتوری در خوی او رخت تا آنکه بوسیلهٔ فتنه‌انگیزان دانوان‌دل و حسد پیشهای نیکبخت (که در معنی با قضا دانندگ و با خدا در جنگ اند - و از کوته‌حرصی بسادهای دیگران اندوهگین مسعود - و به عیبی و اندوه مردم دیگر شادمانی میکنند) خاطر بهرام خان از مآل پیرمحمد متغیر شد - و از مربط عقیدت و اخلاص (در مراسم دولتخواهی و کارگذاری بوده) سرانجام مهمات مالی و ملکی سودے و اعتضاد بر دریای و راسخ خود داشته بے چنین پیشهای دل و بے‌دره اندرونی عنصر خدمت گذاری (۳) و (چون تا کنون انچنین کسے پیوسته مرجع خواص و عوام و محل اردحام طوائف عالمیان میباشد - و ازین معنی دل بے‌حوصلهای حسد آلود خون میگردد - و از بدو رائی مصدر امور و پنهان گشته کارشکنی می‌نمایند - و خاطر بزرگان بواسطهٔ اندرونی مستعد و عدم فرصت تفحیص بگفتگوی مگس طبعان برهم میخورد) پیرمحمد خان بمزمار و معانی جهانیان شد - و حسد پیشها را خون در جوش آمده در سخن ساری و فتنه اندوزی کمر اهتمام بستند - و بهرام خان (که بزور انبساط او

---

(۲) نسخهٔ [ا ج د ح] نقائی (۳) در [بعضے نسخه] متغیر (۴) در [چند نسخه] عنصری (۵) در [بعضے نسخه] طبیعتان *

نزدیک بود) سررشتهٔ تدبیر (که مدبر سامان آدمی همان تواند بود) از دست داد - و خود را بدست اهل حسد سپرده از کارهای بلند عالی همّتانهٔ او در توقّم شد - و بے امرے (که مستوجب خلل نشد) داعیهٔ حسد پیسهای نادان بین و بحرف و حکایات نا درستان غرض‌گو محلص اعتبار دادهٔ خود را از پای انداخت *

و تقریب اقدام نمودن امیر محمّدا آنکه دران هنگام ناصرالملک روزے چند بیمار شد و حان خانان بعیادت او رفت - غلام تُرک (که دربان بود) از روی نا دانستگی گفت خدمکدم حان خانان ازین معنی متغیّر شد - و مُلّا پدر محمّد ازین واقعه واقف شده از خانه بیرون آمد و هزاران توامع و خجالت در مقام عذر خواهی ایستاد - و با وجود آن حان خانان (که بدرون خانه درآمد) همراهان ناری کمر نوا ستند رفت - حان خانان زمانے بوده چون درآمد بیرون آمد و در فکر ناصرالملک شد - و غرض‌گویان نادان بین واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمدهٔ آنها شغل خدائی بود - و بعد از دو سه روز خواجه امین‌الدّین محمود و میر عبدالله حسینی و خواجه محمّد حسن نحشی را با چندے از ملازمان نزد ناصرالملک فرستاده پیغام داد که دو دوست طالب‌العلمی و فقر داشتی که در قندهار رسیدی - و چون (در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر نمیساختی - و همواره خدمات پسندیده بظهور نمی‌آوردی) ترا سراب و مدامے بزرگ سرملند گردانیده از پایهٔ ملّائی بمعارج سپه آرائی آوردیم - چون تنگ حوصله بودی از تنگ سرائی یک ساغر از دست رفتی - و ما خطر داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج آن بدشواری توان نمود - بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشهٔ بدستی - و علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و حلال و موانی تکبّر و ترفّع خود را بسپاری - و باصلاح مزاج خود (که هم صلاح دولت است - و هم مصلحت روزگار) بپردازی - تا بعد ازین درهرچه رای مصلحت‌انتضای ما در بارهٔ تو قرار یابد بران عمل نموده شود *

پدر محمّد حان بمجرّد شنیدن این بشارت (۲) (چون آزاد مرد بود) نگشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و دستگیری خاطر امرا احتمار نمود - و بعد از چند روز بسعی نادانستان رای دوراندیشان دران فرار گروت که اورا مقیّد ساخته بقلعهٔ فرستند - و دریں اندیشه جمعے را همراه ساخته مُلّا را بقلعهٔ بدایه فرستاد - و ازانجا بوسیلهٔ مردم متوسّط الحوال در سرازی و خبردت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجّه گجرات شد - چون مشار الیه برادرهن پور آمد فتح حان بلوچ او را چندگاه نگاه‌میدارد - و در احترام او میکوشد - درین اثنا نوشتهٔ میرزا شرف‌الدّین حسین و ادهم حان میرسد

---

(۲) نسخهٔ [ج] عبارت *

که هرجا که رسیده باشند توقّف نمایند - و انتظار ساقهٔ غیبی برند - مسارالیه ازانجا معاودت نموده بنواحی رندبهور (۲) درهٔ جبانی آمده اقامت کرده - و آن تلگی را مضبوط ساخت - چون این معنی معلوم بهرام‌خان شد شاه‌قلی‌خان محرم و حرّم‌خان و جمعی را فرستاد که اورا دستگیر گردانند - چون این فوج نزدیک رسید درمیان بهادران طرفین بقدر جنگی دربوست - و چون شب درآمد مولانا پیرمحمّد خان با معدودے بدر رفت - و اسباب و اشیای او بدست این فرستادها درآمد ۰

القصّه بهرام خان بواسطهٔ سے پروانهٔ خود داغوای حسد بهسهای کونه اندیش انجمنهای مخلص کارداني را از میان برکنار ساخت - و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد - و بحضرت شاهنشاهي (چون کارو بار و دارو گیر کارخانهٔ سلطنت به بهرام‌خان سپرده در خلوت سرای خاطر مقدّس عمدهٔ جهانداں میگرفتند) سنوح این قصّه (که مبني بر اغراض فاسده بود) دانسته بمکافات آنرا نایزد کارساز گذاشتند - و به افزودی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظّارگی تماشاهٔ عالم بودند - و بعد از پدر محمّدخان منصب وکالت بهرام خان بحاجي محمّد خان سیستاني (که از نوکران قدیم او بود) تفویض یافت - اگرچه این اسم نیز اطلاق شد اما شیخ گدائي (که بصدارت اعتبار داشت) وکیل معنوي بود - جمیع مهمّات مالي و ملکي را بهرام‌خان بے استصواب او نمیکرد - او هم از بادهٔ مرد افکنی دنیا از جای رفته به احوال مساکین وضعفا نمي پرداخت - و تکثّر (که بنیاد افکنی قدیم دولتان است - تا نفرو دولتان چه رسد) پیش گرفته اسباب نکال خود و مرزّع خود سرانجام مي‌نمود - و تاندک فرصتی آثار این نظهور رسد چنانچه نداشتهٔ قلم وقایع‌رقم خواهدشد ۰

و از سوانح این سال (۳) خجسته مآل فرستادن حبیب علي خان است به تسخیر قلعهٔ رندبهور که از قلعهای نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است (۴) - در ایّام تعلّب و استیلای اعادی سلیم‌خان این قلعه را بحکومت جمعیارخان نام علامے اختصاص داده بود - چون کوس اقبال شاهنشاهي بجهانگیری بلند آوازه شد این غلام سده‌نخب بدولت خواهداشت قلعه را از اندازهٔ قوّت خود دور دیده دانش اندیشهٔ نادرست (که بدست اولیای دولت قاهره بندد) بدست رای سرخن (که از ملازمان راسا اردبستگ بود - و دران نواحي تمکّن و توطّن داشت) فروخت - و سرخن دران قلعه جارا اساس نهاده پای ثبات محکم کرد - و مواضع و قریات اطراف را به تسلّط و تحکّم از مردم گروت - و دیگرلا خاطر اقدس بتسخیر آن توجّه فرمود - و حبیب‌علي‌خان را با دیگر سرداران کاردان

---

(۲) نسخهٔ [و] رتن پور (۳) نسخهٔ [ط] فرخنده فال (۴) نسخه [ب] مذانت - و نسخهٔ [ی] حصانت (۵) در [چند نسخه] سورجن ۰

و بهادران جنگجوی فرستادند - این لشکر اقبال رفته کمر همّت به تسخیر آن بست - و به آئین شایسته محاصره کرد - همواره آتش پیکار در ارتفاع بود - و رهروِ محالفان از بیم سطوت اقبال آب مبسد خود ابرد تعالی (فتح این قلعه بمیامن توجّه اقدس شاهنشاهی دولت دیگر بار بسته بود) در فرو این حال نصرة بیرامخان مظهور آمد - و کارآگهان دولت مهمّات ضروری بهتر ازان دانسته بآن بپرداختند ●

و از سوانح این ایّام آنست که شهریار پرده آرای سریر دولتیار تشریف برد - آنجا (که همّت والای حضرت شاهنشاهی متحمل نرصید ممالک و شکار مألوف است) در حالل این احوال پیوسته خاطر مسرّت پذیرای بشکار چیتله مدل فرمودند - و آنرا نقاب جمال جهان آرای خود گردانیدند - درین ایّام عنان عزیمت جانوب رویه مقصد شکار معطوف داشته عرصهٔ کوالیار را از مقدم موکب خاص سعادت اختلال دادند - در اثنای شکار بعضی آهوبانان و مفرّبان بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که سوداگران همراه شیخ محمّد (که از شیخان مشهور هند بود) از گجرات بآن حدود آمده (که الحق کارهٔ شکار پادشاهی باشد) آورده اند - بندگان حکم مقدّس نفاذ پیوست که سوداگران را بهمان گونه داده بآن حدود گذرانند - درین اثنا معروض بساط عزت گشت که شیخ محمّد و خویشان او بهتر ازین گمان دارند - اگر در وقت مراجعت از منزل او عبور فرمایند فرآیندهٔ شیخ برای اختیار روزگار خود گمان را بدستور خواهد کرد - بندگان (مظاهر باریک بینی حدوث - و بمقتضای پیرای عیار گوهر جوهر انسانیت شیخ) بصوب منزل او عبور فرمودند - شیخ گروه موکب عالی را سرمهٔ دیدهٔ اعتبار خود ساخته قدم اقدس را جزو آوند مرادشان دانست و جمیع کالای را (که در وقم شیخ مذکور بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلوّیات و عطریّات حاضر ساخت - و در اخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه - حضرت (که دست وثوق بدالله داده گنجور گنجینهٔ اسرار صوری و معنوی بوده در احوالی حالات و واردات خود کوشیده دست همّت را از نهی دستان بازداشته تماشائی رنگ آمیزی عالم بودند) برسم ظاهر در جواب فرمودند که نی - شیخ دست خود دراز کرده دست مقدّس آن جنبا پروردهٔ الهی گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از روی مسرّت و حیا چیزی نهانی آن داده تبسّم کنان برخاستند - بندگان حضرت شاهنشاهی مکرّراً در محافل عالیه میفرمودند که همان شب بمحفل اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودم - و بر طریق گروتن گوان و طور دربار دسای شیخ خندها داشتیم ●

---

(۲) در [بعضی نسخه] مراجعت از شکار از منزل او (۳) در [بعضی نسخه] دیوانخانی ●

* شعر * • بزیر دلق ملمّع کمندها دارند * دراز دستی این کوتاه‌آستینان بین *

سبحان اللّه این مرد سادهٔ خودآرای دران پایه - و قدر دانی و مروّت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه - که باوجود آنکه مکرّراً از عوام‌النّاس بمسامع علیّه رسید (که آن شیخ در هنگامهٔ عوام از عمل ناشایستهٔ خود پسمان نبوده باین بی‌روئی مبالغات مینماید) گوش بعرضه‌ی در تدارک آن توجّه ننمودند - و این شیخ برادر خرد شیخ مهلول است که سابقًا مذکور شد که معزا هندال او را بقتل رسانید - و این دو برادر اگرچه از فضائل و کمالات علمی عاری نبودند امّا بعضی اوقات در روایای جمال نسبه بدعوات اسماء اشتغال مینمودند - و آنرا دست آویز جاه و اعتبار خود می‌ساختند و بصحبت سلاطین و امرا توسیلهٔ ساده‌لوحان رود فریب رسیده مداخ ولایت مذکورشدند و باطائف الحیل مواضع و قریات مذکوره‌اند - و برادر کلانش (که ملازم رکاب نصرت مآب حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی می‌بود) چون آنحضرت را توجّه ضمیر بدعوات نبود شیخ را بادّعای ادعیه عزّ میداشتند - و شیخ نیز در جلوت خود با ساده لوحی چند بسبب تحضرت جهانبانی گاه واسطهٔ عقدت و گاه رابطهٔ ارادت انبساط داده مفاخره نمودی - و در هنگام فتنهٔ سنبلیان (چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را سپری کرده بود - و اهل روزگار این خاندان را از مسندان این دولت ابدقرین میدانستند) شیخ محمّد از توهّم آسیب اعدا بان نه فتحات رفته بود - و (چون سواد اعظم هندوستان از شعشعهٔ بدر اقبال شاهنشاهی روسفیدی دوخته دایرهٔ امن و امان شد) شیخ با اولاد و احفاد خود در دارالخلافهٔ آگره بمجالس اقدس مشرّف شد - و اعزاز و رعایت یافت - شیخ گدائی (که باو عداوت قدیمی داشت) بارگی کمر دشمنی بر بست - و رسالهٔ او را (که در کیفیات نوشته بود - و برای خود معراجی بسمت داده بدعوتهای عربی جذب خواطر ساده(۳)لوحان را سرانجام میداد) بخان خانان رسانده خاطر او را بدو متغیّر نمودند - و او بوسیلهٔ بعضی مردم از آسیب خان‌خانان فتنات یافته بگوالیار مدروی شد - تا آنکه در سنهٔ اربع تسعین و تسعمائه الٰهی سال هشتم موافق دوشنبه هفدهم رمضان (۹۷۰) دهصد و هفتاد مسافر ملک بقائی شد *

و از فضایائیکه (درین سال بظهور آمد) فرستادن بهادرخان است برادر علی‌قلی‌خان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه - پوشیده نماند که مالوه (که ولایت سخت خوش هوا و بسیار چشمه و پر حاصل) بحکومت شجاعت‌خان (که در میان عوام اهل هند بسلطان جان مشهور است) استحکام داشت - و بعد او بپسر او دار بهادر آن ملک را متصرّف بود - در ایّام تسلّط سلیم‌خان نوبتی سنجاول‌خان بدرخانهٔ سلیم‌خان رفت - بعد از چند ماه توهّم بخاطر خود راه داد - و بے وداع

---

(۲) در [چندنسخه] سادهٔ لوحان غلب را (۳) نسخهٔ [ب و ط] بسنجاول خان *

خود را بمالوه کسید - و سلیم‌خان با لشکر گران آنجا رفت که سحاول‌خان را بدست آورد - او پناه براجهٔ دوبکر برد - و سلیم‌خان از مالوه کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرده و جایگیر کرده سحاول‌خان را همراه آورده چند برگنه اربن ولایت بار داده‌بود - بعد ازانکه (نوبت حکومت به محمّد[۲] خان عدلی رسید) او بتارکی حکومت مالوه به سحاول‌خان داد - و تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود - و بعد او پسرش باربهادر بجای پدر حاکم شد - دریدولا (که خاطر جهانکسای در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود) بانتظام ممالک مالوه پرداخت - و در باطن متقدّس قرار گرفت که باربهادر اگر سعادت داشته باشد احرار دولت آستان بوس (که اکسیر حصول مقاصد است) خواهد نمود - والّا استخلاص چنین ملکے از دست هوس پرستان بعدادکر لازم[۳] دین پروری ست - باین اندیشهٔ جهان‌ارا بهادرخان را با جمعے از سرداران نامور و دلاوران ممالک کسانی فرستادند - که این امنیّت سعادت بخود را فوّت بعمل آید و عمخواری و غمگساری زمینداران سیم‌دیده (که مرذمّت همّت سلطنت واجب است) بتقدیم رسد بهادرخان روی بتسخیر دآن ولایت نهاد - و چون قصبهٔ سبری[۴] مورد لشکر فیروزی گست نرهم خوردگی کار بدرام‌خان (که بتفصیل رقم بذیر خواهد شد) روی داد - و او بتحیت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادرخان و آن لشکر را بار گردانید - و بتسخیر این ولایت دیر توقف دیگر امتان - چندانچه درمحلّ خود رقم بذیر کردد *

آغاز سال پنجم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال امرداد از دور اول

بار بهار دلگشای با هزاران جهان آرائي آمد - و سال پنجم الٰهي از جلوس سعادت بخود شاهنشاهي (که سال امرداد است) بتجدد و حال آغاز شد - و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبهٔ غُرّهٔ بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سنزدهم جمادی الآخری (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات برج حمل ابداخته برای رانده حواران سماط عنصری ملای[۵] فیروزی در داد - گلهای اقبال تازه بهاره شگفتن گرفت - و از هر برگے مسرور دولت تازه نسیم بطاردان حدائق سلطنت درآمد و رسان سرابستان جوانی را روزبازار افزایش پیدا شد - و سودائي مزاجان وادی جنون را جوهر دماغ روی بتسویش نهاد *

* شعر *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مبارزخان (۳) در [چند نسخه] دین سروری ست (۴) نسخهٔ [ح] سیئو بوري - و نسخهٔ [ی] بیري (۵) نسخهٔ [د] صلای روز نوروزی نو - و نسخهٔ [ی] روز نوروزی *

بساط ارگل و سبزه گلشن شده ٭ چراغ گُل ار باد روشن شده
بنفشه سر لف را خم زده ٭ گره در دل غنچه محکم زده
گشاده گُل[۲] و لاله چلباب نور ٭ نظارهٔ کنان چشم نرگس ز دور
ز آوار درّاج ٭ رقص تذرو ٭ سبک گشته در حاسن پای سرو
شده فرش گل مفرش بوستان ٭ تصحرا برون آمده دوستان

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بشکار

و پرده از رویی کار بیرام خان برداشتن

درین سال فرخنده (که عنوان جسال آرائی و عنوان پرده برداری آن مجموعهٔ مقصدان اول و ابد بود) باغ عقل گل کرد - و غنچهٔ تدبیر شگفت - جهان منظر را امسال آثار درآمد کام شد - و آسمان گردنده امرور مژدهٔ مدانچ نکاپوی خود یافته آرام پس گرفت - آسمانیان را مراد در کنار نهادن شروع شد - زمینیان را گل مقصود از جیب امّید برآمدن بنیاد کرد - اراجمله بیرام خان (که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص دامنهٔ روزگار مدانست و از هجوم خوشامد گویان او را باخود این عقیده بود که بے وجود او انتظام مهمّات هندوستان صورت ندارد) از نکره رائی هم صحبتان کوتاه بین مقابله رمت - و خجلت ردهٔ اعمال (که ازو بدایسے سر زد) گشت ٭

رسمیست باستانی که [هرگاه دادار بدایع آرا محکمتهائے (که او داند) یا مصلحتهائے (که اندیے بآن دانا نیز نمی برد) یکے را در اندوه دربار اندازد] محتشمی او را مصدر امورے چند گرداند که موروغ رضامندی الٰهی داشته باشد - پس آدمی (که در عالم اسباب جمالی خود جلوه مدهد) خود را (که مهمن ترین عطیّهٔ ارلی ست) بهرهٔ داشته[۳] پذیرندی آنرا سرمایهٔ استرضای الٰهی داند - و اوّل چیزے (که مردم فراوان مشعله را اهتمام باید نمود) آنست که درصحبت خود خوشامد گویان را راه کمتر دهند - و اگر (احتراز کلّی موضع روزگار دشوار باشد) باورد ارزوی تصبرت و بصارت یکدولے[۴] را از مالازمان و آشنایان برگزینند - تا درحلوات[۵] کلمهٔ حق را (که دس تلخ میباشد - و در امرجه و طبائع اکثرے ناگوار می آید) مدرساند باشند - که خوشامد گویان زیاده ازحد - و امورن مشعله را فرصت تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر - و بادهٔ کامروائی هوش ربا

---

(۲) در [اکثر نسخه] گل لعل (۳) در [اکثر نسخه] بداشته (۴) نسخهٔ [ا] یک دوسے را (۵) نسخهٔ [ا ب و] حلوت ٭

ارصد هزاران کامروا یکے میباشد که بفراخ حوصلگي پایهٔ هوش برجا دارد - چنانچه ابن عطیّهٔ عظمی و عایدهٔ اولي بصبغهٔ خدیو خدا پرورد زمان مسعود ما ست - که هر چند (کامروائي بدستور و جهانگیري امروزتر) پایهٔ آگاهي برتر - و رکاب تمکین گران تر - و خوشامد دوران اگرچه درین درگاه والا بکام حوش میرسند امّا شهریار دانش پژوه سرشتهٔ تمیز را محکم گرفته همیشه دلي میگدازاند - تا هم پردهٔ ناموس این کروه دریده نمیشود - و هم خوشامد گوئي را اثرے پدید نمي آید - همے میداني که در باستاني زمانه ارے توجّهي فرمان روایان خوشامد گویان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند - و خراب نسازند - آرے بموجب حکمت الهي در کارخانهٔ انتظام از خوشامد ناگزیر است - لیکن همان قدر که بدس حود مستحسن باشد - و آن منحصر در است که در اصل معاملات فروگذاشتے نرود - و عقل در فضای را (که سلطان ملک امکان و فرمان روای عالم اشباح است) یکبارگي از دست ندهد - تا حواهش و غصب (که فرمان روان اویند) ارے پیروزي فرمان روا نسوزند *

* نظم *

چاه ست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب * تا آدمي نگاه کند بدس پاي خویش
چندین چراغ دارد و ے راه میرود * نگذارد تا بیفتد و بیند سزای خویش
دشمن دشمن آن بپسندد که بخورد * تا بنفس خود کند بمراد هواي خویش

و از امور دالّهی (که مرآتیر بدمصاحبي (۲) ظهور آمد) کسرِ فیلبانِ خاصهٔ شاهنشاهي بود و منجرّے این قضیّهٔ عبرت محسن آنکه فیلِ پادشاهي در مسندهای خود فرمانروای فیلبانان کرده بکے از فیلبانِ بیرام‌خان متوجّه شد - و انچنان زد که رودهای فیل بیرام‌خان برآمد - بیرام‌خان مغلوب غضب شده آن فیلبانان را بسیاسا رسانید - و در چندین کار (که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود) خود را مورد بعضی ارباب خدمت ساخت - و ازین قبیح‌تر آنکه روزے یکے از فیلبانِ خاصهٔ شاهنشاهي بدمستي کرده خود را در دریای جون انداخت - بیرام‌خان در کشتي سوار بوده سر میکرد و این فیل (که از اطاعتِ فیلبانان بدر آمده بود) روی بجانب کشتي بیرام‌خان آورد - و حالتے عرب بر خان خانان گذشت - عاقبت فیلبانان بر فیل غالب آمد - و بیرام‌خان از آسیب آن جنوانِ بے اعتدال مصون ماند - چون این معني بعرض اقدس حضرت شاهنشاهي رسید باوجود بیگناهي فیلبانان برای دلجوئي و دادهي (۳) فیلبانان را بسته پیش بیرام‌خان فرستادند - خان (که ادّام ادبارش نزدیک رسیده بود) او را بسیاسا رسانید - و هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبانان از قبیلهٔ دین و دولت اوست و بار آنحضرت از روی مردمي بسته بپس او فرستاده اند - و قطع نظر ازین اندیشهٔ سعادت افزای

---

(۲) نسخهٔ [ا و ج] مصاحبي - و نسخهٔ [ب] صحبتي (۳) نسخهٔ [ا ی] دلداري *

ندانست که برمست چه گرفت - خصوصًا بر حیوانِ بدمست - و آنگاه بر چنین حیوانِ عظیم که بیشتر در حالتِ بدمستی سر از فرمان پیچد - حضرتِ شاهنشاهی (که معدنِ مردمی و آگاهی اند) امثالِ این امورِ ناشایسته (که اندکے از بسیار دوشته آمد) بهمان دستورِ خود در نقابِ بے پروائی بسر برده بخاطرِ اقدس نمی‌آوردند - و همگی همّتِ والا متوجّهِ آنکه شاید این مردم عنانِ انصاف بدست گرفته (اگر براهِ اخلاص نتوانند قدمے نهاد) سالکِ راهِ معامله دانی شوند و این گروهِ مستِ سری و سروری شده توفیقِ اندیشهٔ درست نیافته روز بروز بد تر میشدند و تا زمانے (که بدبختی این ستم اندیسان طعبان نداست) از تنگیِ معیشتِ صوری (که ملکِ خدیوِ زمان را ازو باز داشته خوشامدگویانِ خود بحبس کرده‌بودند) و امثالِ آن بخاطرِ اقدس نمیرسید و [چون حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بیرام‌خان را اسمِ اقالیقی برده‌بودند - و بارها بر زبانِ مبارکِ آنحضرت (چنانچه رسم‌است که کهن‌سالان‌را جوانانِ دولتمند بابا گویند) خان بابا میگذشت] آن جهانِ بزرگیِ پاسِ این‌معنی داشته امورِ ناشایستهٔ او را میگذرانیدند - و بسیر و شکار سرگرم برده و سرِ تسلیم بر رضایِ او داشته ایزدِ بیچون خود را می پرستیدند - تا آنکه کار از اندازه بیرون برده (باتّفاقِ شورختانِ خوشامدگوی معامله نامهم - مثلِ ولیِ بیگ ذوالقدر - و شیخ گدائی کمبو) اندیشهای تباه بخاطر آورده خیالاتِ خام بجنبش گرفت - و (چون باطنِ دورانیِ حضرتِ شاهنشاهی بر خدائعِ این گروهِ کامِ نعمت آگاهی یافت) پوشِ ارادهٔ (این گروهِ گمراهِ بدکردارِ خیالِ فاسدِ خود ظاهر سازند) را در سررشتهٔ خود را در میانِ اخلاص پیشهای یکجهت (مثلِ مافهم انکه بعقل و تدبیر و اخلاص آیتے بود - و ادهم خان - و میرزا شرف‌الدّین حسین - و جمعے دیگر از آستان بوسانِ بارگاهِ قرب) درمیان آورده بخاطرِ خورده‌داں رسانیدند که بقائے چند از جمالِ جهان‌آرا برداشته فکرِ اورنگ آرائی فرمائیم - و بیرام‌خان و خوشامد گویانِ مجلسِ او را سزای این در کنار نهیم تا از خوابِ غفلت بیدار شده زمانے دراز در حسرتِ کارِ خود باشند ●

سبحان‌اللّٰه آن استیلای بیرام خان و افزونیِ لشکرِ او و تعلّبِ و تسلّطِ ارباب خلاف کجا بخاطرِ بشرے امثالِ این اندیشها راه می‌یافت - امّا چون ایزدِ جهان آرا میخواهد (که از صد هزاران پردهٔ جمالِ این برگزیدهٔ خود یک[۲] دوئے را برداشته پردهٔ تاره بر روی جهان‌افروزِ او کشد - و او را بر سریرِ فرمان دهی و فرمان‌روائی و اورنگِ کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال مکرمت فرماید) ناگزیر در چنین هنگام امثالِ این خواطرِ قدسیّه و واردات الهامیّه بر دلِ حق گزینِ آن حق‌پرستِ حقیقت آئین راه یابد - دعمهٔ این کنکاشِ دولت افزا در میانه (که برسمِ شکار[۳] تشریف

---

(۲) در [چند نسخه] یک و دوئے را (۳) نسخهٔ [ه] تشریف فرموده بودند ●

عبور فرموده بودند) آنجا افتاد - ملازمان عتبهٔ اقبال [چه از روی ضیق معیشت ظاهر (که از ستم شرذمی بیرام‌خان کار این بادشاه فلدان چون حال پادشاه زمان بُعسرت میگذشت) و چه بفروغ اقبال اجلاص که هنگام طوفان باد سموم بے احلاصی اقبال آن بسیار مبغضوند] در اندیشهٔ صواب پیوند اهتمام نمودند - و ماهم انکه این راز سربسته را بشهاب‌الدّین احمد خان (که حاکم دهلی بود و سرای و تدبیر و حق‌شناسی و حقیقت وزیری ممتاز) درمیان آورد - تا آنکه بتاریخ هشتم فروردین ماه الٰهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخری (۹۶۷) بهصد و شصت و هفت بعزم این شغل (که مستلزم نظام جهان - و مستوجب امن و امان است) از دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند و شکار کول و آنحدود ظاهرساخته از آب جون عبور موکب مقدّس اتّفاق افتاد - و دران شب چون بدگاه شده بود در منزل حکم رنبیل مسرّت آرای خاطر افدس بودند - و (چون پدوسه بیرام‌خان اظهار تعلّق خاطری و توجّه باطنی بمیرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران مبذول فرمود - و همواره بد اندیشان آن مجلس اورا در پیش نظر داشتند) بموجب استشارهٔ عقل دوربین میرزا را ازان روی آب طلب داشته دربین شکار (که صد مقصود بدست آمد) همراه گرفتند - تا عصای کور باطنان مرحلهٔ عدوان و عناد و دست آویز راه‌گویان بادیهٔ فتنه و فساد نشود - و الحق تدبیرے شایسته بود همان طور (که بخاطر الهام پذیر القا نموده بودند) بعمل در آمد - و صباح آن بیدرهٔ اقبال روز افزون بقصبهٔ جلندر دوآب اجلال فرمودند - و ازانجا بقصبهٔ سکندره بهصت رافع شد - محمّد یاغی بقّالی خسرادهم خان آنجا بود - ماهم انکه او را طلب داشته محرم زار گردانید - آن فرومایهٔ بےسعادت از دولت اتّفاق حرمان جست - و باین هم اکتفا نکرده این خبررا به بیرام‌خان فرستاد - و (چون وقت سپری شدن استیلای بیرام‌خان نزدیک بود - و مدبّران کارگاه اقبال شاهدساعی بتشبّث این مفسدهٔ الٰهی نمودند) بیرام‌خان این سخن را مثل سحبان دانم بے عمق دانسته اندیشه را بآن راه نداد - رایات عالی ازانجا شکار کنان و نخچیر افکنان برساحت کول طلّ اقبال انداخت و (چون حضرت مریم‌مکانی در دارالملک دهلی تشریف داشتند) ازانجا برسیدن ایشان را (که بقدر نکّسرے طارئ مزاج اقدس ایشان بود) تقریب ساخته متوجّه پیش شدند - و درمیان قصبهٔ حُرجه شده بسرای بهکبل ورود سعادت ارزانی داشتند - درین منزل شهاب‌الدّین احمد خان با سایر برادران و خویشان آمده دولت استقبال دریافت - و مورد التفات شاهدساعی شد - و آنجا بقدوم دولت ابد پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الٰهی موافق سه‌شنبه

---

(۲) نسخهٔ [ح] الخمام نمام نمودند (۳) در [اکثر نسخه] مستوجب رمان امن و امان است (۴) نسخهٔ [ه ح] بالفی (۵) نسخهٔ [ا] بهکیل - و نسخهٔ [ح] سهیل - و نسخهٔ [ي] بکنل ٭

بیست و هشتم جمادی الاخری عرصهٔ دارالملک دهلي بقدوم شاهنشاهي فر آسماني یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند - آنحضرت بفروغ خرد خدا داد رهنمونی مخلصان درگاه نموده برکارهای[۲] شایسته داشتند - و بمخصوصان عتبهٔ اقبال و مدیسان این دودمان عالي مناشیر مُطاع شرف صدور یافت که (چون بیرام‌خان ازهجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف مینمود) او را از نظر انداخته بدهلي نزول افضال فرمودیم - هرکه (بحضرت ما روی اخلاص دارد - یا معامله‌فهم است و نجات خود میخواهد - و وصول بمقصد اراده دارد) برسدین یرلیغ گیتي‌مُطاع متوجّه درگاه خلائق پناه گردد - که هر کدام را بمراتب والا و مناصب گرامي سرافراز فرمائیم - که آغاز زمان ظهور دولت اند قرین ما ست - خوشا بخت بلندے که خود را باین دولت روز افزون اتّصال بخشد - ازانجمله به شمس‌الدّین محمّد خان اتکه (که در بهدره بود) منسور عاطفت شرف صدور یافت که چون بمضمون فرمان اطّلاع یابد شهر لاهور را آمده متصرّف شود و شهر را بمیر[۳] محمّد خان کلان سپرده بزودی متوجّه بارگاه حضور گردد - و مهدی قاسم خان‌را بملازمت آورد - که صورت حال بحضرت قرین برین‌منوال است - او برهمنوی اخلاص کامل آنچه حکم شده‌بود بجای آورده بملازمت شتافت - و همچنین فرمان عنایت عنوان در باب طلب منعم‌خان بدارالعدل کابل نفاذ یافت - اولیای دولت از اطراف و اکناف احرام این کعبهٔ اقبال بستند *

چون شمس‌الدّین محمّد خان اتکه بسرف ملازمت مسرّف شد بنوازش خسروانی پایهٔ رفعت او ار مدارج امّید گذشت - و در خور اخلاص والا بمراتب علیّه (که در ساحت وهم نگنجد) رسید - و علم و نقّاره و تمن توغ بیرام‌خان را باو عنایت فرمودند - و حکومت و حراست پنجاب برای قرین او مفوّض گشت - نوبهاران درست نیّت و کهن سالان راست عقیدت و نجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلّی آورده کامیاب دولت میگشتند - شهاب‌الدّین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعهٔ دهلي و مرمّت برج و باره نموده تدبیر مهمّات ملکي و مالي از پیش خود گرفت - و در اندک زمانے آوازهٔ نعیّر مراج اشرف اقدس ار بیرام‌خان بگوش نزدیک و دور رسید - و در هفدهمهٔ او دور راه یافت - و مردم ارو جدا شدن گرفتند و اوّل کسے (که از خان خانان جدا شده روی توجّه باورنگ خلافت آورد - و ار پیش قدمان شاهراه استقامت گردید) فیاخان کنگ بود - که در آمرای کاردان و جان‌سپاران قدیم انتظام داشت و بعد ارو مردم یک[۴] یک و دو دو سرگروه متواتر و متوالي به آستان معلّی میرسیدند - تاهم اتکه باتّفاق

---

(۲) نسخهٔ [ب] مرکارهای شایسته دلالت فرمودند (۳) در [بعضے نسخه] بمیرزا محمدخان (۴) در [بعضے نسخه] یکیک دو دو سرگروه متواتر ومتوالي *

شهاب‌الدّین احمدخان مهمّات را بعرض اندس رسانده متکفّل وکالت بود - و هرکس (که روی اخلاص بعتبهٔ سعادت اختصاص می‌آورد) باستصواب اینها بمناصب و القاب و جایگیرهای لایق و رعایتهای مناسب سربلند میشد *

بیدار شدن بیرام‌خان از خواب غفلت - و چارهٔ کار خود اندیشیدن - و راه صلاح گم کردن

اران هنگام سعادت پیوند (که رایات عالی از دارالخلافهٔ آگره بشکار اقبال ارتفاع نمود) تا نزول اجلال بدارالملک دهلی بیرام‌خان بآن همه دانش و فطانت (غافل ازین که فرعه اش برعکس مراد گسسته - و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر برآمده) همچنان با دلے فارغ و خاطرے آزاد کوس استقلال میزد - و از کمال بسای غرور اگر سخنے ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد - و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتو می‌انداخت چون باد بغدار درسر نداشت آنرا وقعے نمی‌نهاد - تا آنزمان (که مناشیر استمالت از درگاه معلّی باُمرا رسیدن گرفت - و غلغلهٔ تغیّر مزاج اندس بگوش صناخ نزدیک و دور بلندی یافت - و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطرز دیگر است و در یافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجّه انتظام کارخانهٔ سلطنت شده اند) سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شد - و خبر از میرزا ابوالقاسم گرفت - و امرے بغبرار حسرت و ندامت بدست میامد - تا گریبر دست در حیله زده ترسون محمّد خان و حاجی محمّد خان سیستانی و خواجه امین‌الدّین محمود را (که بمحض خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود) بعتبهٔ اقبال فرستاده لوازم فروتنی و نیازمندی بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد - که بامسون چرب زبانی کارے تواند ساخت - و نمیدانست که کار فرمای ابداع در اظهار این خدیو زمان است - تا از پرده برآمده جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورد - و مفتطران ملأ اعلی تماشائی قدرت بوده در افزایش پرستش اهتمام نمایند - و رمیغیان امّیدوار کامروائی صورت و معنی گردند - و هرگاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه‌نتیجه دهد و جز خسران دین و دنیا چه بار آرد *

سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه معلّی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزا شرمنده و سرافکنده گشتند - چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون ندانستند - و رخصت هم از درگاه عالی نیافتند - حقیقت احوال از نوشتهٔ ایشها و از متفرّق شدن متعلّقان خود دریافته سراسیمه شد و سررشتهٔ تدبیر از دست او گسیخته گشت - گاه گاه میشد که هنوز هجوم عام نشده - بعزمت

---

(۲) نسخهٔ [ي] خواه (۳) در [اکثر نسخه] حیرت (۴) نسخهٔ [ي] گسسته *

خود را برسانم - و علاج واقعه نمایم - باز چون تأمّل میکرد ملاحظهٔ حرف اخلاص و عقیدت (که بارها بزبان رانده بود) پیش راه او میگرفت - و نقش رفتن بلباس دولتخواهي دیگر نمي‌بست که دیگر امثالِ این امور را گنجایش نمانده بود - عاقبت همین معني قرار داد که طبلسان هواخواهي بردوش افکنده گریبان و بالین ناسور و گداز خود را مصرف دعاي مارگاه عزّت جای دهد ٭

چون (حقیقت حال را مسرعان هوشمند بمسامع اقبال رساندند) جمعے رای چنان دادند که بیرام‌خان بهر وضع که بیاید خشنه و دیوید دران ضمن مضطوي ست - بهتر ازانکه بیاید بحساب لاهور نهضت باید فرمود - و قرار ملاقات بباید داد - چه جنگ ظاهري را اسباب فراهم نیامده و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد - و اگر بیرام‌خان بلاهور آید بکابل باید رفت - و جمع آمادهٔ جنگ بوده رفتنِ حضرت شاهنشاهي را بجائے صلاح نمیدیدند - و بعد از سرکردگیِ تمام آن شیرِ بیشهٔ دولت و اقبال و آن خدیوِ عالم صورت و معني پای وقار را استحکام داده قرار نمیدیدند و کارزار دادند و ترسون محمّد خان و میر حسب‌اللّه را فرستادند که بیرام‌خان را از آمدن منع کنند - و بگویند که بلباس درستي پیش ما آید - که دیرین مرتبه او را منظور دارند - بیرام‌خان چون این راه (که پیش گرفته بود) مسدود یافت در اندیشهٔ قرار فرو رفت - که بطریق بیکار رفتن مدامي و مخالفت واگویهٔ دایمي مدست - اگرچه [ولي‌بیگ و شیخ گدائي (که سر بندگان نبودند) کوشش درین کار نمیدیدند - و دریں میداشتند که زودتر باید رفت - و پیش ازانکه هجوم عام شود کار را دلخواه خود باید ساخت] لیکن همان ملاحظه موجب سعاتے که داشت بجنگ قرار نمیداد - و در معني همه از دور باشِ افعالِ دور اندیشِ حضرت شاهنشاهي بود - و نیز بخاطر معرور او راه نمي‌یافت که در انتظام ممالکِ هندوستان بے او کار از پیش رود - پس همان بهتر که در لباس دوستي کار دشمني کرده آید - تا بکناري رفته بدنامي جاودانيِ برصحیفهٔ احوالِ خود نکند - خیالِ جهان آرای معنوی حضرت را نمیدید - و حاشیه گردانِ بساط عزّت را روی اقرای سوادِ هندوستان نمیدانست بداندیشان پرده از کار خود برنمیداشت - بلکه از چهرهٔ مردم رفتن در یافته در مقام رخصت مدست و دامنِ رنگین خیال کرده بود - و راه بخاطر خود این رسانیده که (چون بیرام‌خان را بتسخیر ولایت مالوه فرستاده ام - و هنوز آن ولایت در دیامده) من باجمع از ملازمان خود را به بیرام‌خان رسانیده و آن ولایت ضمّ کرده و آنجا آرام گرفته فرصت (۳) کار طلبم - و بعضے اوقات نوبتے را چنان جوانان میدان که دارالخلافهٔ آگره را گذاشته از راه سنبل علي‌قلي‌خان را بخود متّفق سازند و ولایت انعامان درآمده روزے چند دران حدود اسباب جمعیّت سرانجام دهد - و راه اسم تحفّه

---

(۲) در [بعضے نسخه] واگونه (۳) نسخهٔ [ی] فرصت را غلمکار نباشم ٭

بخود انتساب کرده میگفت که همان وقت داعیهٔ ترک و تجرد گریبان‌گیر من بود - که بقیّهٔ عمر در اماکن شریفه و عتبات علیّه بسر برم - درینولا (که بعد‌ها حضرت خود دولت و اقبال متوجّه انتظام ممالک شده باشند) کدام نوعی ازین دلالت‌ر که نیّت صمیمی فدویی خود را از قوّت بفعل آورم و از درگاه عالی استدعای رخصت نمایم - و همگی مقصود آنکه شاید درینصورت بر حال من بخشیده مرا مرخص دانند - آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت قرار داده مهمّات را (که متوجّه مالوه شده بود) برگردانید - و او را نیز رخصت زمین بوس درگاه والا داد - و در رخصت مردم این‌هم اندیشهٔ منکر که اگر مخلص و یکجهت من خواهند بود پس امثال این مردم در لشکر بادشاهی بودن مناسب است - و اگر سرحد شدن دارند (قطع نظر ازانکه همراه داشتن این قسم مردم مکاره دیگر دارد) در رخصت اینها شرط دیگدامی سرانجام کردن - و آهنگ تجرّد خود را خاطر نشان همگنان نمودن است - بارے بعد از فراری شدن و کوتاهی آن مظاهر دنیّت چیز را گفته و مخاطن اندیشهای کج نشود راه داده اوّل بسر اسکندر افغان را با عاریی خان نمود رخصت داد - که رفته در ممالک محروسه شورش کنند - و باطراف مکاتیب پذیرایی فرستاده تحدود الور شتافته که ازانجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب روند - و اگر کار از تدبیر نگذرد فانزر بجهت ریاست سامانے شایستهٔ وقت مداومت مرتکب نمایند

چون این اندیشهٔ نادرست بعرض اقدس رسید ازانجا (که سیمهٔ کرونهٔ این تراز آفای راقم عظیم و مرتبهٔ کبری ست) رسولئی بدرام خان را که پسندیده و فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند - و درین پیغامهٔ هوش افزا (که تجدس در نظر آمده) از جملهٔ عنایات این بود - شما تجمع (که سبب این رنجش و آزار شده اند) مسرور نموده بمآل و حال ملاحظه نکرده باغوا و اضلال آنها ببرون آمده باعث برهم خوردنی ولایتها شده‌اند - و ولد اسکندر و عاریی خان را رخصت کرده‌اند که رفته در تاجیق شورش نمایند - و بهدی قاسم خان مکتوب نوشته مصحوب ملازمان او فرستاده‌اید که متوجّه لاهور میشوم - قلعه را نگاهداشته بکسے دیگر ندهی و بتذار خان پیغام[۲] سبّه پیغام نموده‌اند - و باطراف و جوانب خبرها فرستاده‌اید که از هرطرف حایل اندارند - و خود متوجّه الور شده‌اید که ازانجا بلاهور روند - اگرچه بقدمی ماست [که ازانجا (که کمال اخلاص شما ست) تجدیدی خود مطلقاً بهیچ یک ازین امور راضی نبوده نادیده دانسته‌اید و جمعے باعث غوایت و ضلالت شده مهمّات را بانجا رسانیده اند] اما شما خود گوئید که این چه صورت دارد - که بعد از چهل سال خدمت (با آن همه اخلاص و ارادت - و دریافت انواع رعایت

---

(۲) در [بعض نسخه] بجے نوشته (۳) نسخهٔ [د] بخوشی خود *

و عنایت - و رسیدن بمنتهای عزّت و دولت) دامن را (که بواسطهٔ اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معمورهٔ عالم بکمال صدق و اخلاص اعتبار و اشتهار یافته) درین آخرت و به یمن در اورده و از خدای خود درین معامله شرم ندارند - چون (ما با وجود این رنجش و آزار و امور نامناسب و ناهموار هموار خاطر شما را عزیز میدانیم - و حضرت شما را مخدوم) مناسب چنان میدانیم که (چون حال ملاقات ما و شما در عقدهٔ تاخیر و توقّف است) اگر شما درین حدود سرحدی و ولایتی ارزانی دارید (که آنجا روید) ارباب اغراض دار شما چنان خواهند رسانید که سدّ زیادتی از خاطر اقدس خواهد شد - دیگر (که عرضه داشت فرستاده التماس بحضرت طواب حرمین شریفین نموده بود) بدین دیّت عازم چارم دسته متوجّه شوند - و کسان فرستند که وجه بدرقه (که در سرحدود و لشور گذاشته اید) دار کرده بایشان رسانند - بعد ازانکه (بهدایت و تومفیق ربّانی این سعادت دریافته باشند و باحرام ملازمت موجّه شوند) درین صورت بروجه احسن ملاقات نموده بدانچه (خاطر شما خواهد - و ارادهٔ شما باشد) مصادقه خواهیم فرمود - و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بپسر از پدر خاطر جوئی خواهیم نمود - و چون [بسامت آن جماعت کار] بانجا رسید (که نام نیک شما در میان خلق بندگی گسید) و ما باین معنی راضی دیدیم که شما بدام شوید] زینهار قدم در راه نهاده از طریق صواب بمحض ارباب غرض منحرف نسوید - و چون بدولت ما به نهایت مقاصد دنیوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی نیز بهرور گردید - بدانرا حال (که باساده لوحی و نادانی عقل معاش بحدود اتفاق از حد نپس داشت - و از بادهٔ کامروائی هوش را مرتب خود) خوشامد گویان بود) دامن مبسور نرداشته (که بعوید بازی هوشمندان - و دسیسهٔ دزدی دولت مدسان نواند شد) راه بدایت - چون دویم که در پیراهه روی تدبیر دست - و منافع انکه بامرونی اخلاص و مراوادی عقل انتظام مهمّات را از پیش درونه شهاب‌الدّین احمدخان و خواجه جهان را دست اختیار خود دردانده در دلاسای آمدها و دلدهی جمهور حلائی اهتمام میفرمود - و زور سرور از اطراف مملکت آمرا و یکه جولان ضمیمهٔ موکب معلّی میگردید ●

و از جملهٔ سوانح آنست که ماهم انکه بجهت مصلحت ملکی و انتظام طاهر برسیل معامله ماهم بهادرخان برادر علی‌قلی‌خان را بمنصب سرکب وکالت ادیبسنده از درگاه پادشاهی التماس نمود - آنحضرت مقتضای وقت را پاس داشته این خدمت خاجره را (که سرهرد راست نماید) تعاریفی نوشاندند - اگرچه مهم‌پیسهای معامله دان سرگرمه کار نارسیده سخن دراز کردند و مظاهر حق بجانب آنها بود [که برای این مهمّ خطیر و امر عظیم وفوف کامل وتجربهٔ تام و دیانت وامر

(۲) در [اکثر نسخه] مهم ●

و حوصلهٔ فراخ و کدّ مراوان درکار است - و با این صفات کمال آزادگی باید - که از سود و زیان خود گذشته همگی همّت در برآمد کار صاحب خود مصروف دارد - و کشندهٔ بدرِ خود را (که نگار ولی نعمت می‌آمده باشد) بد اندیش نبوده در رواج کار او کوشد - و با این همه حالت (که عطیّه ایست عُظمی) با جهانبان صلح کل داشته باشد - چه پادشاه زمان (که اندر جهان‌آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را باو سپارد - و ترتیب[۲] چندین طوائف مللوّنه و طبقات ملل و نحل برای رزق او مفوّض گرداند) اگر وکیل آن خدیو عالم را بسان چندین ده باشد بنظام عالم چگونه صورت بندد - و مذاهب مختلفه و ادیان متنوّعه را (که حکمت بالغهٔ الٰهی در اختلاف و افتراق آنها رفته) کجا رعایت حال دست دهد] لیکن در پس امر سخن این مردم از نافهمیدگی بود - چه این امرے بود مستعار برای مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر از ان دفع شوش مقصود بود که جمعے از ترکان ساده لوح (مثل فتاحان کنگ و سلطان حسین جلایر و محمّد امین دیوانه) با او اتّفاق نموده در قصد شهاب‌الدّین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند - رای جهان‌آرای برای اطفای نایرهٔ آشوب این فتنه اندوران او را بمنصب وکالت سرافرازی بخشید - و فتاحان را بواسطهٔ خدمات مسلّمهٔ قدیم او بهراج و آنجدود داده رخصت فرمودند - و سلطان حسین خان و جمعے دیگر را روزے چند مقیّد ساخته و سرای اعمال شان داده گذاشتند - و محمّد امین دیوانه وار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد - و چون سنگ تفرقه در هنگامهٔ این دادوستد بسر اعداد بهادرخان‌را اثاره جایگیر کرده رخصت فرمودند - و درین ایّام هم (که اسم وکالت بر بهادر خان اطلاق یافته بود) در معنی خدمت وکالت ماهم‌انگه میکرد ای صورت‌پرست بر ظاهر چه می‌بینی - درین کار شگرف خرد باید و حوصله - و الّا همین دو صفت ماهم‌انگه را بمرتبهٔ کمال بود * مصراع * ای بسا رند که نهد گام[۳] خرد مردانه *

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلی بدفع فتنهٔ بیرام‌خان و دیگر سوانح دولت افزای

دادار جهان آرای چون میخواهد (که حدیو زمان را از نقاب اخفا و احتجاب برآورده جمال[۴] جهان ارای او را ظاهر فرماید) هرآئینه عقلای زمانه را در مسالک مخالفت انچندین والا شکوهے رای‌تدره و بخت حیره گردد - و لهذا بیرام‌خان با هجوم خرد بسیها هرکار یکه اندیشید صورت نبست بناچار بتاریخ روز اندران سی‌ام فروردین ماه الٰهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دارالخلافهٔ آگره برآمده متوجّه الور شد - و چون سپهر نبانه منزل کرد شاه المعالی و محمّد امین دیوانه

---

(۲) در [بعضے نسخه] ترتیب (۳) نسخهٔ [ب] پای‌خرد (۴) در [اکثر نسخه] جمال آرائی فرماید *

(که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعهٔ بیانه مقیّد بودند) بعد ازانها برداشته رهائي داد - اگرچه بظاهر گفت که شما درگاه معلّی بودید امّا مقصود از رهائي دادن امثالِ این شور انگیزان آرمیده جز سردادنِ فتنه امرے نبود - و چون (خبر بیرون رفتن بیرام‌خان از دارالخلافهٔ آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که او ارادهٔ آن دارد که ازان راه غلط انداز متوجّه پنجاب شود) رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایاب جهان‌نورد از دارالملک دهلي بهضبت نصرت فرموده عزیمهٔ حدود بادون و آن نواحي را مخیّم بارگاه اقبال گرداند - تا بیرام‌خان پای بدان حدود نتواند رسید - و اگر داعیهٔ آمدن ممالک پنجاب داشته‌باشد سر راه دور کرده نگذارند که این خیال باطل او صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آدینه دوم اردی بهشت ماه الٰهي موافق جمعهٔ بست و دوم رجب موکب جهانگشای از دارالملک دهلي بهضبت اقبال فرمود - و ازانجا (که حزم و احتیاط مسالک مستقدم شاهنشاه والا شکوه است) تا چندان تصانیع نخست آور (که سابقا اشارت یافت) اکثرا بفرموده در سلکِ اتّل میر عبداللّطیف قزویني را (که بدانش و عقدت ممتاز بود) فرستادند - تا بیرام‌خان را بحقائق مواعظ هدایت نماید - خلاصهٔ سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقدت تو درین دودمان عالي‌قدر معلوم عالمیان‌است - چون (بمقتضای حداثت سن توجّه اقدس بسفر و شکار بود) پرتو التفات بمهمّات ملکي و مالي نمي‌انداختیم - و جمیع مهمّات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده‌بودیم دریغ‌ا (که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانداري و معدلت گستري متوجّه شده ایم) ایں ابله آن خردمند هواخواه (که پیوسته لاف عقدت و اخلاص میزد) این‌معني را از عطّاف الٰهي دانسته شکرِ بےاندازه بجای آورد - و چند وقتے دامني از شغل مهمّات فراهم چیده بسعادت حج (که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود - و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احرار این سعادت مینمود) متوجّه گردد - و از ولایت هندوستان هرجا و هرقدر که حوائج راه متیسّر میشود کذکسان او حاصل آمرا فصل بفصل و مال بمال بسرکار او رساند - و بتاریخ سیزدهم اردی بهشت ماه الٰهي سنه مذکور موافق سه‌شنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصدهٔ حجّ بر دلِ اقبال فرمود ۰

درین اثنا شاه ابوالمعالي (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) باندیشهای تباه خود را بدرگاه معلّی رسانید - که (چون بدون کارے نتوانست ساخت) در لباس خدمت و ملازمت کارے بسازد - لیکن هر که (با برگزیدهٔ خدا اندیشهٔ تباه کند) خود را بد خواه باشد - و کارش روز بروز خراب‌تر شود - و تراشی سخنی از ابتدای گزشتن شاه ابوالمعالي از بعد پهلوان کلانکر کوتوال لاهور (چنانچه بپیشتر مذکور شد) تا حال برسم احمال نوشته میشود - که (چون شاه ابوالمعالي

(۲) در [اکثر نسخه] امیر ۰

تورنگ و زیو و مکرو و نوربر خود و بے پروائي یا ددمنتي و گرسنه‌چشمی دگاهبانان در سال اوّل الٰهي
از لاهور درنهضت) بوسیلهٔ ندیم یوسف کسمیري (که خدمت او مکرد) خود را ولایت کشمیر رسانید
کمال‌خان رمیدهٔ آنجا او را مقدّم ساخت - از حمله سارنگ[۲] که داشت گرفته بفوشهرو (که قصبه‌ایست
درمیان بمبهر و راجوري) رفت - و کسمیریان (که از غازي‌خان حاکم کسمیر توبیخ[۳] نموده)
آنجا آمدن نمودند - و بعضے از معلّمان اوباش بسنهٔ بے‌حقیقت (که دایم کار شان وافعه‌طلبي
و کافر نعمتي‌ست) تا سه صد کس جمع شده و کسمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر گرد او مراهم آمده
سرمایهٔ فتوت و پندار او شدند - سمیي ملک چاردره[۴] و خواجه حاجي (که پسر در ملازمت
حضرت جهانباني جنّت اشیاني نفر بود) رسیده هنگامهٔ این بد اندیس را گرم ساختند
و دولت چک حاکم کسمیر (که غازي‌خان مذکور او را کور ساخته بود) تا جمع از سرداران کسمیر
مثل فتح چک و حسین[۵] و موسوم برادر رادهای دولت چک مذکور و لوهر[۶] وانکر خواهر رادهٔ
دولت چک و یوسف چک (که غازي‌خان مسطور او را نیز کور ساخته بود - لیکن بتزویر کسمیریان
سلامت مانده) و محمّد خان صاکري ندیم علي شیر (که الحال در ملازمت است) گرد او
مجتمع شدند - و از راه نفع براه کاورد بدرهای مخفي (که آنرا بزبان کسمیری اکوري[۷] گویند)
به نارسیده رفت - و ازانجا بسوی نوزور[۸] شتافت - و از بس گذشته در بلندی موضع پتّن
غازي‌خان مذکور جنگ شد - و چون از قبلهٔ اقبال پست داده آمده بود ادبار یاوري آورد
و کار با ساحهٔ محال تباه از راه (که آمده بود) بر دسته بهندوستان آمد - و بردنک بود که بدست
کسمیریان درآید - که یک از بهادران چغتائي (که همراه او بود) از اسب فرود آمده سر نیزهٔ را
گرفت - و تمرداری نمود - تا رسانیدکه (نیزه نرکس او خالي شد) کسمیریان رسیده از هم گذرانیدند
و ابوالنعلي فرصت یافته خاص شد - و دامن کوه گرفته بسیالکوت رسید - و آشفته و پریشان نعش وضع
کرده فرود بقریه مکنست - و شورش را طلدار منبود - تا آنکه بدیپالپور (که در ولایت تحایگیر
بهادر خان برادر علي‌قلي‌خان مقرّر بود) رفت - و بدولک دام از نوکران بهادر خان (که سابقهٔ
آشنائي داشت) پناه برد - و مدّتے بخانهٔ او بفنهان بود - و اسباب فتنه‌گري را سرانجام مینداد
تا آنکه زن دولک از دل[۹] پري (که از شوهر خود داشت) بدش بهادر خان رفت - و گفت

---

(۲) نسخهٔ [ه] پرداري (۳) در [بعضے نسخه] شوریده بودند (۴) در [چند نسخه] جاروره - و در [بعضے نسخه]
چادوره - و در [نزک جهانگیري] چهاردره (۵) نسخهٔ [ا] هوسن و هوتوسن - و نسخهٔ [ی] هتو سن و موسوبتو
(۶) نسخهٔ [د] اوهر دانکر - و نسخهٔ [ه] لوهر ژانکران (۷) نسخهٔ [ب] اکر دیو (۸) در
[بعضے نسخه] دنو نور (۹) نسخهٔ [و] دل پري ه

که شوهرمن شاه ابوالمعالي را درخانهٔ خود پنهان دارد - و داعیهٔ کشتن تو دارند - بهادرخان درساعت سوار شده بمنزل او آمد - و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالي را بدست آورد - و نولک را همانجا بقتل رسانید - و شاه ابوالمعالي را مقیّد ساخته پیش بیرام‌خان فرستاد - بیرام‌خان او را به ولي‌بیگ سپرد - که از راه بکر بگجرات فرستد - ولي‌بیگ او را از ان راه بگجرات فرستاد که ازانجا بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالي چون بگجرات رسید - از ما همواري (که داشت) و دیوانگي (که در سرش بود) حرکت ناشایسته را مصدر شد - و خونے کرد - تا آنکه ازانجا گریخته بدیار شرقیّه گذر کرد - و به علي‌قلي‌خان پیوست که شاید بوسیلهٔ آن بد درون مملکه اندور کارے تواند ساخت - چون (آن کافر نعمت در خود گمان سري و سروري مي‌برد) شاه ابوالمعالي را جاي نداد - و او را پیش بیرام‌خان فرستاد - و در زمان تدبیر حال بیرام‌خان رسید - بیرام‌خان برای اظهار دولتخواهي خود او را مقیّد ساخته به بداؤن فرستاد تا آنکه درانجا (که بطالع وارگونه مجانب الور مدرجست) او را از قلعهٔ بداؤن بزیر کشیده سر بصحرا داد چنانچه گذارش یافت - و راست صبح آیت شاهنشاهي بحضور رسیده بود که آن بدبخت بے ادب از بیدولتي سوارهٔ آمده کوریس کرد - آنحضرت آن بدبخت را بخضور فرمودند شهاب‌الدّین احمد خان سپردند - تا او را بسفر حجاز روانه سازد - و آنچنان مملکه اندوزے را درین سرزمینه بیر آن خدیو صورت و معني به کدکاشهای کهنه عملهٔ روزگار برای مراعات وقت خاص فرمودند - بایستے که جانِ معطّلِ او را از ریدان عنصري خلاصي میدادند حاشاحاشا آن بدگوهر نکوهیده ذات را از دار کردن نجات مي‌بخشیدند - برای آنکه هرچند نفس خبث ذاتي داشتهٔ جسداني بیسر برده - دیگر ازین گفتگو بار آمده بسر مقصود معرود *

بر هوشمندان عبرت کرین مخفي نماند که (۲) (چون بیرام‌خان را رو بدربار پیش آمده دولت او روی گردانیده بود) موعظت و نصیحت اگرچه بظاهر قبول مذکور امّا بباطن بعل وازنموده مذبذب و درین رور (که عرصهٔ تجسّم سرادقات اقبال شد) باصرالملک بدر محمّد خان شروانی آمده خاک آستان اقبال را توتیای چشم عبرت بین خود ساخت - مسارالیه بدور نکجرات فرسیده بود که دوهمرهٔ دولت بیرام‌خان شدند - چون هواخواه این درگاه بود برسم استقبال روان شده احراز زمین‌بوس نمود - آنحضرت بنوازش خسروانی امتیاز فرموده بخطاب خاني و تسریف علم و نقّاره پایهٔ عزّ او را ارتفاع بخشیدند - و بمقتضای حسن نیّت (که مجبول او بود) کامیاب مرزو و معني گردید (۳) *

---

(۲) نسخهٔ [د] نوشیده نماند (۳) در [اکبر نسخه] ساخته *

مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی از قصبهٔ جهجهر و فرستادن عساکر اقبال بر سر راه بیرام‌خان

چون (از رهگذر بیرام‌خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت - و بجهت این کار مهمت موکب عالی مناسب علوّ شان شاهنشاهی نبود) رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادهم‌خان و شرف‌الدّین حسین میرزا و بدر محمّد خان و شاه بداغ خان و مجنون‌خان و جمعی دیگر را بسمت ماکور فرستادند - که اگر واقع چنین باشد [که او قصد سفر حجاز ندارد - و میخواهد که بآوارهٔ این سفر غفلت داده خود را به نجف (که معدن موادّ اسباب است) رسانده سرمایهٔ شورش گردد] هرآئینه این مدباران اخلاص پیشه بقطع همّت بسته سزای اورا در کنار او نهند - و اگر به اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند - و ماکور و آنحدود بتابکر میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد امرای عظام بآئین شایسته متوجّه این خدمت سعادت انجام شدند - و محمّد[۲] صادق خان را بجهت دفع قتلهٔ پسر سکندر و غازی‌خان دهوری (که بیرام‌خان در برآمدن از خود خداکرده فرستاده بود و این دهوریان باتّفاق مقرّرین در صوبهٔ سنبل فتنه انگیز شدند) فرستادند - و او بتقدیم اهتمام شتافته باعث تادیب این گروه گست - و عساکر فیروزی‌مآثر را بجهت آرایش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند - و موکب عالی دولت و اقبال مراجعت فرمود بتسخیر و تسلیم اردی بهشت ماه الٰهی موافق چهار شنبه بازدهم شهر شعبان عرصهٔ دهلی را بفروغ مقدم رایات آسمانی ارتفاع دورانی ساختند - و ابواب معدلت و مکرمت بر روی روزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند - بیرام‌خان در سرکار مبوات بود که خبر آمدن اوج رایات قاهره در لشکر او انتشار یافت - یکباری رونق همگامهٔ او و پریشانی مردم او جدا شدند - بغیر از ولی بیگ با دو پسر او حسن[۳] علی بیگ و اسمٰعیل علی بیگ (که خویشی به بیرام‌خان داشتند) و شاه علی خان محرم و حسن خان و چندے دیگر کسے به ایستاد - و جمیع سپاه جدا شده فوج فوج در درگاه گیتی پناه آوردند *

چون لشکر اقبال بدون کوچ بکوچ متوجّه آنصوب شد بیرام‌خان را یقین بدوست که دیگر مجال توقّف صورت ندارد - دل را از ریاست برداخته عرضداشتے مشتمل بر فنون دیانتمندی و اقسام عذرخواهی فرستاد - و دردمندی جدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود - و چند فیل و تمن توغ و علم و نقّاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین علی بیگ (که بعد ازین بالتفات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد) فرستاد - تا شاید از راه دیانتمندی کارے تواند ساخت - و بامرا (که نگارشی او نامزد شده بودند) نوشته فرستاد که برای چه

---

(۲) نسخهٔ [ب] و صادق محمد خان (۳) نسخهٔ [ب ج] حسن قلی *

تصدیع بخود میدهید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل‌سرد شده‌ام - و اسباب ریاست را بدرگاه معلّی فرستاده‌ام - آمرا فریب خورده بازگشتند - و حسین‌قلی در دهلی بسعادت زمین‌بوس مشرّف شد و برجهانیان کمال ظهور یافت که بیرام‌خان بسفر حجاز روانه شده است - و در همین‌زمان شیخ گدائی فتنه انگیز و خاسر برگشته بدرگاه عالم‌پناه آمد - هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش‌آمدند - و دور ببدان بساط عزّت خوش برآورده داشتند که مبادا موزی باشد - و از یک جانبی سر بر کشد - که تدارک آن مشکل باشد - درین‌میان باکاه آوازهٔ انصراف او بصوب پنجاب در افواه افتاد و گرد شورشی برخاست - و واقعه طلبان بدیعت مدرے خوشوقت شدند - یارب هرگز این گمراهان بمقصد خود نرسند *

بغی صریح ورزیدن بیرام‌خان - و پرده از روی کار خود برداشته روی به پنجاب آوردن

خان‌خانان بواسطهٔ رسیدن امواج منصوره از ممالک محروسه برآمد - و به بیکانیر رفت (۲) رای کلیان‌مل (که کلانتر آن سرزمین بود) و پسر او رای رایسنگ (که امرور در سلک مدّاحان درگاه انتظام دارد - و در جرگهٔ امرای کلان‌است) آمده بیرام‌خان را دیدند - بیرام‌خان (که جای توقف نداشت) مقامی دلپذیر یافته چند روز دران کل زمین گذرانید - و در همین فرصت بود که شاید از جائی دعده سر کند - و چون بافبال پادشاهی هرتندرے (که اندوخته بود) (۳) بر خلاف آن ظاهر شد بایستی که آبله‌پای مراحل سعادت شده بعتبات قدسیّه و اماکن شریفه روضهٔ روی حجلت در زمین عذر می‌نهاد - لیکن چون در نفس امر ساده (۴) مرد بود مورد خوردهٔ بعضی بیدولتان شد - و معلوف غم و غصّه گشت - و باد غرور و پندار در سر افروده بآنقای شورختان دره درون بدست تخالف متوجّه شد - و دست از جمع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برانداخته اظهار بغی نمود و بامرای سرحد نوشته فرستاد که متوجّه سفر حجاز بودم - لیکن چون معلوم شد (که در تغیّر مزاج اشرف جمع سخنان گفته مرا آواره کرده‌اند - علی‌الخصوص ماهم‌انگه که دم استقلال میزدند - و مرا دون مرا بخود منسوب میگردانند) اکنون همگی همّت آنست که یکدفعه آمده سرای بدگویان داده بتارکی رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجّه شوم - امثال این متقدّمات و هی فوشته مردم را طلاشت و خواجه مظفّر علی را (که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفّرخانی اختصاص داشت) پیش درویش بیگ اوزبک (که از امرای عظام بنجاب بود - و تربیت کردهٔ او) فرستاد

(۲) در [بعضی نسخه] پسر او رایسنگ - و در [بعضی] راو رایسنگ (۳) نسخهٔ [ط] ایداخته بود - و نسخهٔ [ی] اندیشیده بود (۴) نسخهٔ [ی] مرد ساده بود *

که اورا نامیدواری تمام آورد - چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت‌نامهٔ نوشته بپیش بیرام‌خان فرستادند - که اگر دختور و دولتمند خواهد بود پذیرای این نصائح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید - بحمت مرد آگاهی و پند پذیری هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنس مینویسد ٭

فرمان جلال‌الدین والدنیا اکبر پادشاه غازی

خان‌خانان بداند که [چون از ورود] نعمت و تربیت کرد] عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است - و حقوق خدمات شایستهٔ او درین درگاه ثابت - و حضرت بادشاه جنّت دستگاه (طیّب‌اللّٰه‌ثراه) بواسطهٔ صدق نیّت و اخلاص (که ازو مشاهده نموده بودند) او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظم‌القدر اتالیقی ما را باو تفویض فرموده بودند] بعد ازانکه (آنحضرت از تنگنای جهان مادی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند - و او از روی اخلاص و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری برمیان بسته متعهّد مهمّات وکالت شد) ما نیز بملاحظهٔ سبقت آن خدمات و نیک اندیشهائی (که بظهور میرسانید) زمام حلّ و عقد و رتق و فتق امور را چنان نقضهٔ اختیار او گذاشته بودیم که مریدے دران متصوّر نتواند بود - چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد - تا آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که باوجود دعوی آن همه زرکی و دانائی از میان این همه مردم فاضل و قابل با حسب و نسب اورا بمصاحبت و آشنائی خود انتخاب نمود - و با آنکه (متعهّد منصب صدارت شده بود - و در ظهر مناشیر مهر میکرد) اورا از تسلیم معاف داشته بود - و بکمال جهل و نادانی در محافل جنّت منازل اورا بر جمیع سادات صحیح‌النّسب و عُلمای جلیل‌الحسب (که بمقدار ملاحظهٔ عظمت شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای میآوردیم) تقدیم داده باوجود لاف محبّت و دوستداری (که بخاندان طیّبین و طاهرین میبرد) مذلّت و خواری این مرقهٔ شریفه را عمدًا تجویز مینمود - و تربیت کردهٔ خود را (که مردود دلها - و مطرود نظرهاست) برین طایفه (که تربیت الٰهی دارند) ترجیح داده ارواح مقدّسهٔ این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت - و او را بمرتبهٔ رسانیده بود که سوار پیش آمده بما مصافحه مینمود - و نوکران فرود خود را (که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود) بخطاب سلطانی و حاکمی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای پُرحاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و اُمرا و معتمدان حضرت

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرمان حضرت شاهنشاهی بنام بیرام‌خان خانخانان (۳) در [چند نسخه] میبرد
(۴) نسخهٔ [د] میرحاصل ٭

جهانباني جنّت آشياني را (كه اصالت و حالت و استحقاق ايشان بهمه كس روشن است) از كمالِ بے اعتباري بدان[۲] تهي محتاج ساخته‌بود - چه قصدِ خون و ناموسِ همهٔ آنها داشت و از ملازمان و خدمتگارانِ باسري (كه سالها بامّيدواري خدمت كرده مستعدّ رعايت و عنايت شده بودند) تجويز نميكرد كه اقلّ مرتبه وجهِ معيشتے داشته باشند - و بجمعے (كه در شكارها و سواريها در ملازمت ميگشتند - و خود را بهزار محنت و مسقّت قرار بخدمت داده‌بودند) در هر چند روز سقبها ساخته بخونِ آنها تشنه بود - و انواعِ بے‌اعتدالي و بے اندامي ميفرمود - و اكثر از نوكرانِ او صدگونه گداه (مثلِ خون و دزدي و راه‌زني و تاراج و انواعِ نسق و فجور) بظهور مي‌آمد بواسطهٔ ميل و مداهنه همه را در ميگذرانيد - و اگر از ملازمانِ درگاهِ والا اندك چيزے واقع ميشد يا كسے بهتان ميكرد در قتل و حدس و تاراجِ ايشان تاخير نمي‌نمود - و تا حدّ شدن انواعِ جفا و بے‌آبروئي ميرسانيد - و بعضے از كمالِ ديانت و لباسِ خود را بخدمتِ او قرار داده بودند - و خوشامد ميگفتند مثلِ شاه قلي نارنجي و محمّد طاهر و لنگ ساربان - و او از سادگي آن طايفه را راست‌گو دانسته تربيت مينمود - و تقويتِ ايشان ميكرد - چنانچه شاه قلي بے‌اندامها كرده فرمان بستيد و محمّد طاهر آن نوع جوابِ درشت داد كه مستوجبِ زبان‌بريدن بلكه كشتن شده بود - و او شنيده تغافل نمود - و لنگ ساربان در پس جمعے بحضور او آنچنان لفظِ ذرمے[۳] زده كه او نيز مستحقّ سياست بود و ولي بيگ را خود ميداند كه در ميانِ فزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته - بے شايستهٔ خدمتے و اصالتے و حالتے بهمين نسبت (كه داماد اوست) آورده[۴] بر امراي عظام گذرانيد - حقّي بر سيّده‌اي ميرزا (كه بعلوّ سيادت و انتساب سلطنت ممتاز بود) تقديم داد - و حسن قلي را (كه تا غايت بمرتبهٔ پنجه نرده) در برابرِ اسكندرخان و عبداللّه‌خان و بهادرخان رعايت نمود - و جاگيرهاي آباداني داد - و حوالهٔ نظام را بجاگيرهاي ويران خرسند ساخت - و درين اوقات در اكثر مجالس ازو چنديں امور سر مزميزد كه باعثِ رنجش و آزارِ خاطرِ فيض‌مآثر ما ميشد - چون (خاطرِ او پيشِ ما عزيز بود - و اورا دولتخواهِ بيغرضِ اين دودمان ميدانستيم - و بر قول و فعلِ او اعتماد تمام داشتيم) اين‌همه اعمال و كردارِ ناهموارِ او را عينِ خيرخواهي و محضِ نيك‌انديشي تصوّر نموده ديده و دانسته تكرم عميم در حقّ او ميفرموديم - تا درين اوقات بعرض رسيد كه او بمحسن همين جماعت باعيه قصد دارد كه معدودے چند (كه بما همراه بودند) جدا ساخته ما را تنها گذارد - بملاحظهٔ دفع اين شرارت از دارالخلافهٔ آگره متوجّهِ دارالملك دهلي شديم - و بار نوشتيم كه بعضے امور ظهورآمده و سخنان بعرضِ اقدس رسيده كه بخاطرِ اشرف قرار نمي‌يابد كه او درين اوقات ملازمت تواند نمود

---

(۲) در [اكثر نسخه] بدان (۳) بنسخهٔ [د] رمتے (۴) بنسخهٔ [د ي] اورا برامراي •

اگرچه او را آزار بسیار یافته‌ایم امّا او را هنوز بهمان دستور خان‌خانان میدانیم - و میگوئیم - و بجهت تسلّی خاطر او سوگندهای معلّظ یاد کردیم - که قصد جان و مال و ناموس او نداریم - و چون (به تمسّک مهمّات جهانداني بدهس نفیس خود متوجّه شده ایم) او بحال خود بود، مدّعیانی که داشته باشد عرضداشت نماید - بنوعیکه لایق‌دانیم حکم فرمائیم - چون در بعضی اوقات عرض‌مینمود که وقت شده‌است (که بدولت و سعادت بمهمّات سلطنت پردازد) تصوّر چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ‌قدم و ثابت‌قدم باشد - و چنان بموقف عرض رسید که از کمال عدل و توجّه (که بدین امور داشته و دارد) حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما (که چهل سال‌است که در ذمّهٔ او ست - و من‌العهد الی‌العهد پرورش یافته) بالکلّیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعت مفسد معقن[۲] دارد - که بواسطهٔ اغراض نفساني میخواهند که او را در جریدهٔ اهل دهي درآرند - و درین آخر عمر از سعادت اخروي محروم گردانند و بسعادت ابدی مبدّل سازند - چنانچه از کمال شیطنت و خساست[۳] و خود پسندي که دارند معقول او ساخته او را از راه برده‌اند - و مولد اسکندر ببعام کرده که بمخالفت و مدارعت پیش آید و تمارجان پنج شش کس فرستاده که او در دامن کوه آمده آهنگ خرابي و دست اندازي کرده از اندجود درآید - و حول حبال لاهور کرده - که دران حدود رفته بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرد - و در اطراف ممالک محروسه حلل اوضاعه چراغ دولت این خاندان را (که برافروختهٔ فروغ ازلي و برافراختهٔ دست قدرت است) بدم سرد مخطفي سازد - و همانا که بردهٔ غرور و پندار دیدهٔ اعتبار او را کور ساخته نمیداند ❁

❁ بیت ❁

چراغی را که ایزد برفروزد ❁ هرآنکس پُف کند ریشش بسوزد

چون [بنظر آن همه اخلاص و اعتقادے (که از چهرهٔ احوال و جبههٔ اعمال او واضح و لایح بود) این امور مستبعد مینمود و دور ممکنمود و ممتنع‌اید - و باور نمي‌آید - چراکه پروردهٔ نعمت و تربیت کردهٔ این دودمان عظیم‌الشّان است - واطاعت حکم ما بر و واجب و لازم] بر سبیل حجّت فرمودیم که خود را ازین اعمال و اعمال قبیحه بدارنده این جماعت مجدول العاقبت را (که باعث نقص دولت و عزّت او شده بجهت اغراض خود در پی دهي و عدوان اویند) مقیّد ساخته بدرگاه معلّی فرستد - و چون [ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده بهیچ چیز معاندت ننموده‌ایم - و بهر چه عرض کرده (خواه معقول - خواه نامعقول) از صواب‌دید او بدر نرفته ایم] او هم این حکم مارا سمعًا و طاعةً انقیاد نموده تخلّف‌نورزد - که هرگاه باین‌حکم عمل نماید خاطر اشرف بر و صاف ساخته

---

(۲) نسخهٔ [د] مفسد (۳) نسخهٔ [د] خباثت ❁

جرائم و تقصیرات او را بالکلیّه عفو فرمائیم - و هر وقت (که مبلّ[۲] ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید) بملازمت اشرف طلبیم - که رفع حجاب او شود - و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است (با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته) مدّعاهایم که نام او (که سالها باخلاص و ارادت و ایقیاد و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده) بدعی و عناد و افساد مشهور نشود و در آخر عمر در رمهٔ فراهچه قرائحت محسور نگردد - بدا بر حقوق عبودیت او را آماه ساختیم - زنهار که خیال دیگری نکند - و یقین خود داند که (اگر از روی جهل و کوته‌اندیشی از راه رود - و نخوت و پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار درآرد) بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزمت رفع و دفع او متوجّه شده بعنایت الٰهی دمار از روزگار او بدرون خواهیم آورد امیّد است که درین حالت (که عنفوان اقبال حلافت ما - و آغاز ادبار اوست) فتح عظیم روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد - بدولتی را درین معنی استدلال نمی‌نماید که او درین پنج سال مردم خود را چگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار آیند - و از کوته‌اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت الٰهی ست - هرگاه آن عنایت نباشد دوکر بدولت بکار نمی آید چنانچه برأی العین دیده‌میشود که آنها را (که فرزند و برادر میگفت - و هرگز تا ایشان گمان جدائی نداشت) درهنگام سعادت اکثری ازو جدا شدند - و آنانکه مانده‌اند یکیک جدا شده بدرگاه معلّی می‌آیند - و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت - درین مقام غیر از تسلیم و رضاجوئی چیزی فایده ندارد ❁ ❁ بیت ❁

سر بدار ببادِ فنا و گردن طوع ❁ که هرچه حاکم عادل کند همه داد است

خان‌خانان (که روز ادبار او نزدیک رسیده بود - بلکه در شب تاریک ادبار بسر میبرد) ازین کلمات موعظت (که دستورالعمل سعادت تواند بود) پندپذیر نشد - چون گویم که باعث مزید شورش او گشت - لیکن دانا داند که بسعی خود در مهلکهٔ بی‌ناموسی شتافت - و نتیجه از پیروی بیگانه متوجّه بخطاب گردید - چون در حدود قلعهٔ نندربار[۴] (که نجابتگیر شیر محمّد دیوانه بود) رسید عبدالرّحیم پسر خود را با اهل و عیال و اثقال دران قلعه نزد شیر محمّد (که از مخصوصان او بود) گذاشته ازانجا بگذشت - و شیر محمّد حقّ ولی‌نعمت اصلی را مهمّ داشته ازو فرار نمود - و تمام اسباب و اشیا را (که در تندربار داشته بود) متصرّف شد - و اهل و عیال را بملازمت آورد - و درویش محمّد اوزبک مظفرعلی را (که بطلب او آمده بود) مقیّد ساخته بدرگاه معلّی

---

(۲) نسخهٔ [د] ارادت ملازمت (۳) نسخهٔ [ب] صابر و پند پذیر (۴) نسخهٔ [د] نهرنده - و در [بعضی نسخه] نهرنده ❁

فرستاد - و خود در کمر همّت بدولخواهی نفس الامری بست - و نمایمن توفیق صاحب حقیقی خود را مهیّا از پی نصرت سپاری سر بار زد - و چون مردیک تهاره رسید مقررا عبدالله مغل تهاره را مضبوط کرده آمادهٔ جنگ شد - ولی بدگ به تهاره آمده شکست یافت - آری شمع افروختهٔ الهی را هرکس خواهد که فرو نساند خرمن دولت و کامرانی خود را آسان در رند - و چون همدم ادبار بیرام خان بود در هرچه سرد خود می اندیشید زیان میدید - و چون غرض پردهٔ دیدهٔ مصلحت بین است صلاح کار خود ندانسته اسباب آلهی را ابواب عطلت شمرده بجانب بیرهٔ جالندهر روان شد * سعر *

چون غرض آمد هنر پوشیده شد * صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع فتنهٔ بیرام خان - و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت - و اشتعال نایرهٔ محاربه میان لشکر اقبال و بیرام خان - و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام (که دارالملک دهلی بسیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود) خبر نزدیکی بیرام خان از بیکانیر بجانب بنجاب معروض ایستادگان بساط جلال (۳) دست عزائم پادشاهانه (که نوأم آثار قضا و احکام قدر است) دران فرار گرفت که لشکرے شایسته فرستاده سررا بیرام خان را کنند - تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتواند انگیخت - جمعے از گونه اندیشان درین نودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجّه شده آمادهٔ جنگ او شوند - و جمعے منگفتند که لشکر اقبال نفس نادر کرده - حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول هردو رای فرموده فرار قرار دادند که امواج فاهره پیشتر روند - و بعد ازان آنحضرت نیز متوجّه شوند - بعد از دراری سیمن مایم انکه شقاوت مآبی مضطور داشته ایشان را نگذاشت - و شمس الدین محمّد خان اتکه و پسرش یوسف محمّد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوری و علی قلی خان و میرلطیف (۴) و حسن خان خویش شهاب الدین احمد خان و جمعے کثیر را بجانب بنجاب نامزد فرمودند - تا خانخانان را مانع آمده نگذارند که به بنجاب درآید - و شمس الدین محمّد خان با این امرای عظام نکبه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب بنجاب روان شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت گشا خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان یورش بنجاب فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاد و حلال (۳) در [بعضے نسخه] میرلطف (۴) در [چند نسخه] شهاب خان *

چون از کمالِ دور بینی داعیهٔ یورش بصرت پیوند (که مکنونِ ضمیرِ الهام اندیش بود) وجهِ همّتِ عُلیا شد بصحبتِ انتظامِ مهمّاتِ ممالک خواجه عبدالصمد را (که بشرفِ دیوانیِ سرکارِ اعلی سربلند بود) بایهٔ اقتدار امروخته بخطاب آصف خانی سرافراز ساختند - و حکومتِ دارالملکِ دهلی را ضمیمهٔ منصبِ گرامیِ وزارت فرموده گوشِ هوشِ خواجه را بمصالحِ پادشاهانه (که مستلزمِ برصوالحِ حال و مصالحِ مآل توانند بود) بارکردند - و فرمودند که معمورِ خرد و جاهِ خود بسوی - و پاسِ نعمتِ رسیدگی را پیوسته داشته سربلندیِ خود را در موقوفیِ خود مختصر دانی و مردِ خدمت را عنایت و تربیتِ ما دانسته چشم و دل و دست و زبان را از مالِ مردم کوتاه داری خواجه پدیرای مصالحِ ارجمند شده بدستیاریِ سعادتِ خود را بمسجدهٔ آستانِ عالیِ دولتی ساخت و دل در خدمت بست - و بآئینِ اخلاص و عقیدت سرانجام کار شد *

و چون شورشِ بعیِ بیرام‌خان درمیان آمد بتدابیرِ مصلحت و احتیاط حکمِ قتلِ بیرام‌خان حسین‌قلی‌بیگ صادر شده چند روزے او را بادهم‌خان سپردند - و از کمالِ مرحمتِ مطلقی (که بحالِ او مخصوص بود) بادهم‌خان فرمودند - که اگر گردے بحسین‌قلی‌بیگ خواهد رسید بازخواست از تو خواهد بود - و بتاریخِ سیِ و یکمِ امردادِ ماهِ الهیِ موافقِ سنه‌شنبه بیستم‌ذی‌القعده حاطرِ مقدّس را از مهمّاتِ صورتی جمع فرموده از دارالملکِ دهلی متوجّهِ دفعِ اذبیه شدند و [چون بمقتضایِ نیّتِ حق طویّت بتحریرِ نوشتهٔ کارهای شگرف (که در اندیشهٔ روزگار نگذرد) تمسّک می‌نمود] همواره خود بنفسِ نفیس متوجّه شدن بجا بود که حال چون خواهد بود و مصدّقِ این مقال بندگیِ آنعده فرمانبرهای اخلاص‌اند (که رخصت یافته متوجّهِ خدمت شده بودند) بهیچ امرِ دیگر (که لوامعِ واقعه‌طلبان کهنه عمله باشد) نپرداخته‌اند - و تا ترکهٔ دکدار از نواحیِ نرسیدهٔ حالددهر (که مبادیِ دریای سلیم و بناه است) بای همّت در رکاب داشته عنانِ سرعت باز نکشیدند و در ظاهرِ کوتاچور (که از متعلّقاتِ دکدار است) سرِ راهِ بیرام‌خان بستند - بیرام‌خان در قرمینِ جالندهر اقسام داشت که خبرِ آمدنِ اتفاقِ حال با عساکرِ اقبال شنید - از شوریے که داشت اتفاقِ حال را در نظرِ بداوریده گرمِ پیکار شد - و از روی پندار و نخوت مردمِ خود را در موج سایقه‌ی بیگ و شادیِ خان محرم و برادرانِ ولی‌بیگ و اسمٰعیل‌قلی خان و حسین‌خان و یعقوب ساطان و سرانجام و گروهے از مقهوران را مقدّمه ساخت - و فوجِ دیگر را بسرکردگیِ خویش ترتیب داده فریب بجناحِ میل دامنی در پیشِ خود داشت - و ازین جانب شمس‌الدّین محمّد خان به بیست گرمی

---

(۲) نسخهٔ [ر] الصفه چون (۳) نسخهٔ [ه] بیت حق شناس - و در [اکبرنامه] بیت حق

(۴) در [بعضے نسخه] کواجور *

اقبال روز افزون شاهنشاهي صوفي ديوو را نمردان كار و بهادران كارزار بيراست - و دلاوران جنگ‌جو و پردلان پرخاش خو را دلداري داده روان شد - مول باخلاص و اهتمام او روش نامت - و مرافقت بسعادت محمّد قاسم خان نيشابوري استحكام گرفت - و جرايغار بسهامت مهدي قاسم خان انتظام پذيرفت - و تلي‌تلي‌خان اندرابي و فياخان صاحب(۲) حسن و بعضي از كاطلبان عقيدت كيش همراه بوده صف آراي اين معركهٔ شگرف گشتند - و فرّخ خان با برخي از دلاوران در التمش آمادهٔ نبرد گشت - و يوسف محمّد خان كوكلتاش با جوق از مبارزان ميدان قول و التمش ايستاد چون اتگه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوندي و پيمان درميان آورده پيشتر از شروع پيكار بنحوي دل جمعي بهم رسانيد - تا بيرام خان اگرچه مردم بسيار همراه نبود امّا از روي كيفيت امتيازي داشت - و بدر اعداد بيشتر درين لشكر پادشاهي بود - كه اكثري از بدنهادي و بددلي و دو رنگي خويشها ميفرستادند *

و چون (اين دو لشكر در موضع دوناچور مذكور در اواسط شهر نور ماه الهي موافق اوائل ذي‌الحجّه سهم تاريخ رسيدند) كونسهاي دلدرانه از جانبين بتقديم پيوست - اگرچه (در اوّل كارزار موجه پيش از عدم چنان روي نمود كه اكثر موجهاي لشكر اقبال راه فرار پيش گرفت) اتگه‌خان تا بسيارے از موج خود و يوسف محمّدخان تا معدودے در ميدان نبرد ايستاده از دست و پيدائي مردم حضرت افزا بوده استقبال هشت از باطن اقبال شاهنشاهي مبذولداشتند - درين هنگام (كه مردم بيرام‌خان اكثر مردم را برداشته تعاقب نموده‌اند - و بيرام‌خان با فوج خود باستعمال نصرت تعيّن كنان مي‌آيد) موج اتگه خان (كه در پناه پستهٔ ايستاده بود) پيدا ميشود - بيرام خان استادگي پيش مي‌آيد اوّل فيلان را كه (سركردهٔ آن فيل نخست‌روان بود) ميراند - و خود از عقب آن روان ميشود - ناگاه اقبال پادشاهي و نائيد آسماني نقاب حجاب از چهرهٔ مراد گشود - ميان اين دو موج شالي‌پايهٔ بود فيلان مذكور دران‌جمعه مي‌درآيند - و نمودن درهم‌مانند - و مبارزان لشكر نصرت‌قرين به نهب و تاراج فيلداران متوجّه ميشوند - و بعضي امدادات عدمي تدرے در قبلگاه آن سركردهٔ فيلان ميرسد و او از كردن فيل آويزان ميشود - بيرام خان چون ميبيند [كه حال فيلان (كه اغتصاب او نمودند) چنين شد] اراده ميكند كه از عقب فيلان درآمده شالي‌پايه را دست راست داده از جانب خسكي نمايد - و نتواند - اتگه خان از دور بندي و بردلي داعيهٔ بيرام خان دانسته در مقام آن شد كه بدستور اطهور نوبت او خود نگذارد - يوسف محمّدخان گفت كه اكثر مردم حاكي بي‌ناموسي در مرتع روزگار خود بحمده رفته‌اند - چه وقت تاختن است - اتگه خان جواب داد كه اگرچه مردم گم‌اند

---

(۲) در [چند نسخه] صاحب حسن *

امّا اقبال روزافزون شاهنشاهي جانب ماست - و نصرت ما را رای گریز نیست - امروز روز جان‌فشاني‌ست یا جان‌ستاني - و یوسف محمّد خان را با جمعی از بهادران یکدل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران بعجلت آماده نبرد شد - در حالیکه بیرام خان مخذول سنه‌نود (که آن حوالهٔ مذکور را بعمل درآرد) این ناموس طلبان نبرد درست تیغ انتقام از نیام همّت آخته بر روح بیرام‌خان تاختند - مردمی (که همراه بیرام خان بودند) این اعتراف را موار اندیشیده برهم خوردند بیرام‌خان ناچار برگشت - و خجلت زدهٔ ادبار شد - و بقائد ایزدی باوجود عدم اتّحاد و کارشکنی مردم و دل نای دادن چندان چندین نصرتے (۲) (که طراز ممنوحات توانند شد) روی داد - و هرکدام از مخالفان نمود صحت (چه آنانکه تعاقب گرفتنها شناخته بودند - و چه جمعے که همراه بیرام‌خان دل بهیکار بسته) تعاقب پراکنده شد - و عساکر نصرت‌اعتصام تعاقب لشکر ادبار نموده بسیارے را طعمهٔ تیغ خون‌آشام ساخت - و گروهے را رخمي و دم‌کشته خاک و خون نکسان کرد - تا دیرگاه مخالفان اقبال تعاقب این گروه معمول نمودند - و اسمٰعیل قلي‌خان را زنده گرفته آوردند - و مقارن آن خبر رسید که ولي‌بیگ رخمي در لشکر رایے مخفي‌ست - او را نیز نمردستان هوشمند دریافته ساختند و حسن‌خان نرخم نمر گور شد - و یعقوب هندالي و احمد بیگ و بسے از اعیان مخالف گرفتار گردیدند مکافات شدند - و عدیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد - و آنانکه در وطن دوراندیشي نکرده از پس نرفتنها بسیار بسفاهت - و تعجیل تائیدات عدمي این‌چندین فتحے (که عنوان ممنوحات تواند بود) ارمغان اقبال نظهور رسند *

حضرت شاهنشاهي (نعم درست - و رای راسخ - و خاطر جوشند - مفوّض بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا - و بظاهر صدق‌کمان و شکارافگنان) نهضت مفرمودند - در نواحی سهرند مُهمّات اقبال بسارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی بمسامع عامّه رسانیدند - و جهان برهم‌خورده بتارکي آرام نامت - لوازم شکر و سپاس موقوع رسید - و مراسم نساط و شادماني بتقدیم پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت - کوته حوصلها را فراخی مسرت ندند آمد - سده‌دلان هیچمدان را سررشتهٔ دانش بدست افتاد - دولت اردستِ معروزان خلاص شد - بادشاه وقت از سام شریعت ناحق‌شناسان نجات یافت - خردمندان را افزایش درفولت نصیب گشت - دولت روی نمود اقبال چهره گشاد - عالم طراوت تازه یافت - زمین و زمان نصارت دیگر دولت - کور دلطلبان حسدپیشه در معاک خاکساری فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد - جهان پیر جوان شد انصاف (۳) پیدا و معدلت آشکارا گشت - یک پرده (که از جمال جهان‌آرای خود حدیث زمان

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتحے (۳) در [چند نسخه] انصاف نزاد - معدلت اشکارا گشت *

در ابداحت) دیدهٔ اهل دل که چسان شد حال بزرگان جهان - و پایهٔ بزرگی در چه مرتبه رسید ازین مقدمه دانسته گردد که (ادبردهٔ چند لطف ازلی از چهرهٔ مقصود بردارد - و جلوهٔ چند خاص نماید) چه کارها که دست - و چه اسرار که بظهور رساند - امّا همانا که رخصت اظهار ندارد - یا نظارگیٔ در بطور دور بینی او در پی آید - عمرها بدولت و اقبال بماناد - که جهان را چنین حدیو بس کمتر بدست افتاده است - محرّر این دیباچهٔ اقبال ابوالفضل بندهٔ مصدور برآورده معروض میدارد که اگر تعلّقی نبودمی و لباس دوئی مانع حرفی چند از درباعت خود گفتمی - لیکن چون در رسمستان (۲) مخلوقم (ازین که کور باطنان دیوان دین این حرف را از قسم خوشامد دانند) بیشتر ازین حرف سرائی نمکنم - و این اندیشه در مطرب خانهٔ من نیست - چه آنجا رسمیان الوده راه نمی یابند از طبیعت مدگوم به از مطربت

* بیت *

کی‌دانند آنکه رمک روشنی ست * تا نگویم آنچه مرض تعلّقی ست

چون عرصهٔ سپهر مخیّم سرادقات اقبال شد معظم خان (که بموجب منشور دولت از کامل متوجّه اسلیان‌پوس بود) با دیگر امرا (مثل مقیم خان حویس نردی‌بیگ خان - و قاسم خان مدّبر (۳) و خواجگی محمّد حسین برادر او - و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه مربی - و مولانا عبدالغفار صدر - و ملّا حیدر زرگر - و بایندهٔ محمّد - و شیون محمّد - و فریدون بخشی میرزا محمّد حکیم و ابوالفتح پسر مصدل بیگ - و میرزا محمّد بدخشی) با جمعیّت فراوان و سپاهی بسیار بدارالملک بلخ شتافت و همگنان شهریور ماه الهی مواضع درشنده هیردیم دی‌الجمله بسرف بساط پوس سرافراز شد - و مسمول تربیت شاهنشاهی گردید - و بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی جامهٔ افتخار در بر کرد و سایر امرا و سرداران هریک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم متدارج سربلند گشتند - و در همین منزل دانیال شمس‌الدّین محمّد خان اتکه و سایر متعلقان دیگر خدمت (که مفتح و طغرا مراجعت نموده بودند) فرمان‌پوس اختاص سرافراز گشته بمقبّلات شاهنشاهی شرف اندوز گشتند - و جامهٔ داور و جامهٔ فتّاحی بمرام‌خان را که اتکه‌خان مرحمت فرموده بخطاب اعظم‌خانی سرف امتیاز بخشیدند - و بمقرّبان چند (که در عرصهٔ دولت دستگیر قهرمانی اقبال شده بودند) چون ولی بیگ و بیرش اسمٰعیل ولی و حسن (۴) خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران را رخصت در پای و گل در کردن باغهای فراوان بنظر اشرف در آوردند - و علمی (که برای روضهٔ منوّرهٔ مسجد اقدس مکلّل بجواهر ترتیب داده بودند بمرمّت‌یافتن دعامه بود) ازجمله بود - ورود آن علم سعادت از فواتح تفاؤلات شاهنشاهی شردید - و محمّد قاسم خان نمکابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر آخوند و جمعی

---

(۲) نسخهٔ [د] رسمیات (۳) نسخهٔ [اح ط] میرابحر (۴) نسخهٔ [ه] حسن خان *

دیگررا (که پیشتر از خبر طغیان بهرام خان رخصت مُلتان کرده بودند - و مُلتان از محمّدقلي خان برلاس تغیّر یافته بحایگیر این مردم مقرّر شده بود) درین هنگام (که شمس‌الدّین محمّد خان اتکه متوجّه استیلام عتبهٔ عالي شد) بموجب فرار داد آن جماعت را بمُلتان روانه ساخت - و آن گرفتاران روز هیبا ولي بیگ (که رحمهای کاری داشت) در زندان موت کرد - سر او را بجهت عبرت حاسّی بحانب ممالک شرقیّه فرستادند - و دیگران همچنان در بند بودند تا هدامکه وسائل مقرّبان بساط عزّت نجات یافته دیگر باره بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقّي تصاعد نمودند چنانچه خصوصیّات احوال هریک بجای خود گذارش خواهد یافت *

سبحان‌الله هرکه (بدخواه دولت بود - و بقصد انگیز نور) همان را دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانید علی‌الخصوص ولي بیگ (که سرمایهٔ فتنه و فساد بود) چنین سزا یافت که باسباب افزونی عقیدهٔ راست‌بندان درست‌کردار شد - بهادر خان را از تحت برگستکي انچه سرمایهٔ هدایت و سعادت باشد موجب مزید عنایت و گمراهی او شد - چون سر بمعبر ولي بیگ را تواچي به برگدهٔ اتاوه (که جایگیر او بود) رسانید مساد درویي و بددولتی باطنی ان کافر نعمت ظاهر امده آن تواچي را بسیاست رسانید - و ازان بیدولت چندین حرکتی ناشایسته بظهور آمد - زودت چند ه راهای مهرزون او را بدیوانگي رهنمون شدند - حاسا حاشا دیوانگی اصلي آن بود که مصدر آن عمل شنیع دست پس همانا او را از دیوانگي فهمیاری آورده چارهٔ کار او ساختند - و اولیای دولت (که بے شائبهٔ مداهنه و مساهله بودند) انچنین معاملهٔ ناحق سیاسانه را پوسانیدند - اگرچه بعضے از تذبه خاطران امدال این امور را از قسم دولتخواهي مي‌انگارند امّا در دیدهٔ تحقیق این قسم اعمال از ما دولتخواهی عظیم است - چنانچه باندک تامّل معاملهٔ مهمّاله مخلصانه سرّ این کار بظهور مي پیوندد *

ورود موکب مقدس شاهنشاهي بلاهور - و دیگر سوانح اقبال

چون (موهبت عظمی روی داد - و استیصال بهرام‌خان صفّتان شد - و انگیخان بسرف بساط بوس عزّت استسعاد یافت) رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که لشکر را که بقصد قلع و قمع بهرام بساط شکار متوجّه لاهور شوند - که هم شکار دلخواه صورت مي‌بندد - و هم سیر لاهور مجدّداً بمقدم فرامین الحضرت رونق و بها مي‌پذیرد - بنابرین اندیشهٔ صواب‌انتما عساکر فیروزی‌مآثر را بسرکردگی معظم خان دوران‌حدود گذاشته بهضت عالي فرمودند - و بتاریخ چهارم شهر رمضان‌ المبارک سنه بیست و شصم ذی‌الحجّه (۹۶۷) دهصد و شصت و هفت در دارالملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بسوانف ضیافت و جلائل جشن پرداخته بم آرای سلطنت گشت - و حضرت شاهنشاهي

(۲) نسخهٔ [ع ط] حضرت شاهنشاهی *

بمقتضای عواطف خسروانی بانهٔ قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرّب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصهٔ بلعجاب باو و برادران او مرحمت شد - و درین ایّام (که عرصهٔ لاهور محیّم اقبال بود) خان اعظم را عارضهٔ روی داد - عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشت - و گیتی خدیو بقاید اقبال متوجّه لشکرے (که بسرکردگی معنم خان گذاشته بودند) شدند *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک - و اتمام کار بیرام خان

چون بدقمی بدوست [که بیرام خان پسر راجه کمبس (۲) در تلواره (۳) (که در میان کوه سوالک جائے مستحکم است) پناه جسته دران جبال متحصّن است] بدامان خدیو صورت و معنی هبوط فرمود ماه الٰهی مواهب سه شنبه دهم محرّم سال (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هلالی بقاید توفیق ایزدی متوجّه آنصوب شدند - که بمداخلهٔ مکر و تزویر ارباب غرض آن مهم باتمام رسد و جهان بمعامن دولت ابد بنود آسودگی نبود - ازدوی معلّی در ماچهواره (۴) انتظار موکب عالی میبرد که یکدو نا عرضی حق‌اساس کوچ بکوچ سایهٔ عاطفت بران حدود انداخت - منعم خان و سایر دربانان لشکر اقبال مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند - و ازانجا بقاید توفیق ایزدی متوجّه انجام مقصود شدند - و در اثنای راه مدهمدسی (۵) و خواجه سلطان علی (که در قصّهٔ بردی بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند) بشرف آستان بوس استسعاد یافتند - و چون حوالی سوالک مقرّر رایات فیروزی گردید فوجے از دلاوران عساکر نصرت قرین بچون اقبال بدستوری نموده بے تحاشا به تنگنای کوهستان در آمده داد دستوری دادند و بسیارے از حدود همود و رؤسای ایشان (از راناں و راجهای کوهی) علم مدافعه برافراختند میدان این مردم و عساکر ظفراعتصام هنگامهٔ نبرد گرم شد - و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت - و بتائید الٰهی شکست براجها افتاده بقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند - و بسیارے ازین سیه بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند *

و (چون طلیعهٔ ورود رایات ظفر آیات نواحی کوهستان به بیرام خان رسید) عاقبت اندیشی نموده سر انصاف در گریبان حیرت و ندامت برد - و جمال خان نام علام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات و صفح جرائم خود فرستاده بزبان عذر خواهی در آمد - که از وفوع بعضے امور (که بطریق اضطرار به پرسیدن اختیار وقوع آمد) عرق انفعال بر جبین و روی ندامت بر رمین دارم

---

(۲) نسخهٔ [ا] کنس - و نسخهٔ [ه] کیس - و نسخهٔ [ح] کنیش (۳) نسخهٔ [ط] تلواره (۴) نسخهٔ [ط] میر اشرف خان منشی *

اگر بدامان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتادهٔ راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز مست و خاک آن آستان - جمال‌خان ببارگاه شاهنشاهي رسیده عریضهٔ او را گذرانید - و بزباني نیز خلاصهٔ مقصد را معروض‌داشت - حضرت شاهنشاهي بمقتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانهٔ چندین موهبتی عُظمی عدیم‌المسموع او را اصغا فرمودند - و ازانجا (که فطرت عالي از عفو انداف مي‌یابد) گسادهٔ پشیماني و شکسته خاطر بر تمامی جرائم او رقم عفو کشیدند - و برای تسلّی خاطر او مولانا عبدالله سلطان‌پوري را باچندے از مقرّبان بساط اقبال مصحوب جمال‌خان فرستادند - که خاطر بیرام‌خان را بمزید عفو و مزیدِ التفات مطمئن ساخته بعتبهٔ‌بوسي آورند - فرستادها شرائط موعظت بجای آوردند - لیکن تسلّی بیرام‌خان نشد - و گفت که (۲) من از کردهٔ خود خجلت‌زده و سرافکنده ام و مستوجب هرگونه سیاست گشته‌ام - مرا ازمکارم اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان چغتائي و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم - اگر (منعم خان آمده تسلّی من نماید - و پیمان درست و عهد موکّد درمیان آرد) بوسیلهٔ او مصدوم که از عصیان سعي برآمده سجدهٔ آستان اقبال نمایم - و رخصت حاصل کرده بقیهٔ عمر را در امکنهٔ شریفه گذرانم و بدست‌آویز تضرّع و تحسّع درتدارک وتلافی جرائم و آثام خود بکوشم - چون سحر احسان درخروش بود ابن‌ملتمس او نیز بقبول موصول شد - رایات اقبال درحدود قصبهٔ حاجي‌پور (که نزدیک دامن کوه مذکور درمیان آب سنگم و بهاه است) نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه‌جهان و اشرف خان و حاجي محمّد خان سبستاني را فرستادند که خاطربیرام‌خان را بمواعید عنایت و مراتب التفات مطمئن ساخته بملازمت عالي آورند - فرستادها باچندے دران تعلّلی وحشت (که پیاده بوده بود) رفتند - هجوم زمینداران شده بود - و تحمّلے (که در میان رهسپاران ممالک هندوستان مقرّر است) کشته شدن‌را قرارداده ایستاده بودند - فرستادها مصائب را طي‌کرده در قلعهٔ (که بیرام‌خان بود) رفتند - چون نظر بیرام‌خان بر منعم خان افتاد دلش بحال آمد - و دانست که آنچه (از بیان حضرت شاهنشاهي میرسانیدند) بیان واقع بوده است - از روی امّیدواری بیستر آمده درراهت و از فرط خجالت رقّت نمود - منعم خان بموائیق و ایمان استمالت نموده بیرام‌خان را متوجّه عتبهٔ عالي ساخت - تاتای زنبور و شاه قلي‌محرم دست در دامن بیرام‌خان اوخته بفریاد گریه و زاري کردند - که غدر است - رفتن شما نرود - منعم‌خان و سایر فرستادها هرچند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد - و همانا که ایشان را اندیشه ازخود بود - و لهذا چون منعم خان گفت (که شما امشب در همین‌جا بوده منتظر خبر باشید - و بعد ازانکه خاطر شما جمع گردد متوجّه

(۲) نسخهٔ [ي] که من اگرچه از کردهٔ خود ...

ملازمت خواهید شد) این هراسیدها (بیرام‌خان را گذاشته - و از همراهی تخلّف نموده) ماندند و بیرام‌خان متوجّهٔ عتبهٔ اقبال شد - لشکر پادشاهی در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار میبرد و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعزّه پیدا شدند - و غریو از لشکر پادشاهی برخاست - و خوشحالی روی نمود - و فتنه‌اندوزان را روز ادبار آمده روی سیاه گشت - و ازانجا روی بدرگاه معلّی آورد و در آبان ماه الٰهی موافق محرّم (۹۶۸) نهضد و شصت و هشت روپاک در گردن انداخته سجدهٔ ندامت و خجالت بجای آورد - و سرخاکساری در پای فلک پیمای حضرت شاهنشاهی نهاده (چه[۲] از درد و چه از شرم گناه - و چه از شوق عفو) بدهای‌های بگریست - حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته دست اقدس سر بیرام‌خان را از زمین عجز برداشته در آغوش مکرمت گرفتند - و قوطه از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند - و زبان عذر پذیر پرسش احوال فرموده بقاعدهٔ (که در ایّام وکالت جای بیرام‌خان بر دست راست معیّن بود) بهمان قانون در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند - و معم خان را در پهلوی بیرام‌خان حکم فرمودند و دیگر امرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت بادارهٔ قدر و منزلت مقام گرفتند - و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحهٔ ضمایر او بکلّی زایل گشت - اما همان سخن است که ❁ ❁ مصراع ❁ ❁ اگر گناه ببخشند شرمساری هست ❁

آنگاه از بارگاه مقدّس بر خاسته خلعت فاخره (که در بر کرامت پرور داشتند) به بیرام‌خان التفات فرمودند - و از روی خشنودی باطن اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند - و بمقتضای پاس مواعید حرم و دوراندیشی (که اساس هرکار - خاصه مدار دارالملک سلطنت برادست) ترسون محمّد خان و حاجی محمّد خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند - ترسون محمّد خان و حاجی محمّد خان سیستانی از حدود باگور مراجعت نمودند - در یکی از روزها بیرام‌خان زبان طعن گشوده بحاجی محمّد خان سیستانی گفته باشد که مرا از مخالفت و بوفائی هیچکس آنقدر کوفت نکرد که از تو - این‌همه حقوق قدیم را فراموش کردی - حاجی محمّد خان در جواب گفت شما باوجود آنهمه دعوی اخلاص و فروی تربیت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی و آنهمه مراحم و اشفاق حضرت شاهنشاهی نعمی نموده شمسیر کشیدید - و روی داد آنچه روی داد - من اگر ترک صحبت شما کرده‌باشم چه دور باشد - و چه کرده‌باشم شرمنده شد - و هیچ سخن نگفت - و از ثقات شنیدم که بیرام‌خان پدوسته درین راه ازین سخن نفس‌الامری اظهار دردمندی کردے ❁

---

(۲) در [بعضی نسخه] چه از سر درد - و در [بعضی] چه از سرور ❁

للّه‌الحمد که جوهرِ بزرگ نهادي و عاطفتِ داتیِ حضرتِ شاهنشاهي خاطر نشانِ جمهورِ عالمیان گشت - و این ساده‌مردِ مغرورِ شجاعت و کاردانيِ ارحوانِ غفلت بیدار گشته از گرداب[۲] نعي برآمد هم کارِ اصحابِ اخلاص اعتلا یافت - و هم بارانِ رفته‌اندوران کساد گرفت - هم زمان را رونق پدید آمد و هم زمانیان را مسرّت روی‌داد - و عریضهٔ[۳] از خان‌اعظم اتکه‌خان بنظر در آمد - چون خبر ار بعضی‌سوانح میداد مجلس آنرا درین اقبالنامه درآورد - تا سرمایهٔ عبرتِ اهلِ هوش شود ●

عرضداشتِ کمترین بندگانِ دولتخواه شمس‌الدّین محمّد اتکه - بعد ار دعا و بندگي بدرگاهِ عرض میرساند که چون (این دولتخواه درده‌لي بسرفِ آستان‌بوس رسید - و بعدِ نیلِ حصرتِ عنایت و التفاتِ بیدریغِ بادشاهي را دربارهٔ این‌دولتخواه منزول داشته نعلم ونقاره و تمن‌نوعِ بهرام‌خان سرافرازي داده حکومت و حراستِ سرکارِ پنجاب را عنایت فرمودند) واجب نمود که این دولتخواه نیز مراحورِ آن عنایت و سرافرازي خدمت بانقدیم‌رساند - که هیچ یک ار دولتخواهان‌را در رعایتِ بنده سخني‌نباشد - چون خبر رسید (که حرام‌خوران و بنده‌جوان نحطّ و خبر بهرام‌خان‌را در نواحیِ میرور نور آورده‌اند) حکم شد که ارکانِ دولت جمع شده درآنچه صلاحِ دولت باشد مصلحت را مرار داده بعرض رسانند - دران مجلس کتابتِ بیرام‌خان (که بدرویش‌محمّد خان فرستاده بود) رسید در کتابت مذکور بود که من علام و بندهٔ آنحضرتم - امّا مبتخواهم که انتقامِ خود را ار وکلای آنحصرت بکدرم - هریک ار دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر میرسید جهتِ دفع بهرام‌خان میگفتند چون (دران دو روز اسبابِ حشمتِ خانِ مذکور باین دولتخواه عنایت شده بود) نحود قرارداد که مصدرِ خدمتِ لایق گردد - در مجلس حضورِ ارکانِ دولت (که خرد و کلان حاضر بودند) درار نفسي و مضولي کرده داد[۴] طلبید - که مهمِّ بهرام‌خان بعونِ عنایتِ الٰهي و بوجهِ بادشاهي بمقبر رسید - که هرجا ورخورد یا روبرو شود اگر پای کم‌آرد ار کفبزان و مواحس کمتر باشد ارکانِ دولت فرمودند که دفع بیرام‌خان مهمِّ کلاے ست - مادام (که بندگانِ حضرتِ خود دولت متوجّه نشوند) صورت گرفتنِ آن محال است - چون ارکانِ دولت چندین مصلحت دیدند بنده‌زاده دران درار نفسي نکرد - و بمجادیم عرض نمود که محمّد قاسم خان و مهدي قاسم خان رخصت یافته بجانبِ مُلتان و لاهور متوجّه اند - میباید بود که بنده هم در ملازمتِ مجادیم بطریقِ مراولي بپیشتر رود و هرچیزے که ظهور یابد روز برور عرضداشت نماید - واجب‌العرض بندهٔ دولتخواه درجهٔ قبول یافت حکم‌شد که باتّفاقِ اُمرای عظام متوجّهِ دفعِ بیرام‌خان شود - و دیر حکم‌شد که هزار کس کمک نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار پنج روز در نواحیِ رهتک و پرگنهٔ مهم توقّف نمود - ار کمک اثرے

---

(۲) نسخهٔ [ي] ارکاب (۳) در نسخهٔ [ی] این عریضه را نیاورده (۴) در[چند نسخه] داد طلبید ●

ظاهر نشد - چون کیفیت را بسخنادیم عرضداشت نمود از جملهٔ هزارکس کمک بادرده‌کس فرستادند چون اکثرے از کهنه سواران درمیان بودند ازانجا که خیالات سپاهیگری‌ست هریک را اندیشه دیز بخاطرمیرسید - چون آب و لای موسم باران نیز درمیان بود چند روز دررفتن توقّف شد - و مردم والده را واسطه ساخته صدهزار حکایت بعرض رسانیدند - که اتکه هر روز در کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کار نمي‌آید - جایگیر و علوفهٔ او را تغیر باید داد - والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظهٔ خاطر و حقّ خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچه مبلغقد بعرض رسانیدند - چنانچه بحضرت واضح است - فرزند عزیز محمّد کفایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین درلتخواه دوشت - که ای دادا سخنان مردم ما را هلاک کرد - هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهدشد - بهرحال بتعجیل متوجّهٔ مهمّ دفع بیرام‌خان شوید - این درلتخواه دانست که غرض چیست - توکّل بعونِ عنایتِ الٰهي و تکیه بر دولتِ پادشاهي کرده متوجّهٔ دفع بیرام‌خان شد - اکنون مهمّ بیرام‌خان بدولتِ آنحضرت ساخته جمع از ملازمان و سلطانان را (که همراه او بودند) بقتل رسانیده و افرباے او را بقمام دستگیر کرده بدرگاه آورد - و عیاذًا باللّٰه اگر مهمّات برعکس میشد معلوم بود که کار بکجا مي‌انجامید - و حقیقتِ آن مهم بیرام خان خود نیز بعرض رسانیده باشد - و بعد از فتح بیرام خان هریک از درلتخواهان (که دران معارک بودند - و خدمتِ هریک معلومِ آنحضرت شده باشد) ده چند آن بعنایت و التفاتِ پادشاهي سرافراز یافتند - هنور درلتخواهان (که در جنگ بودند) یک کس را برسیده بود که جانِ[۲] محمّد سلطان بهبودی را (که دو روز در قلعهٔ جالندهر بود) سفارش نموده خطابِ خاني گرفتند - و بعیرِ او همه ده‌چند از تردّدِ خود سرافراز یافته بمزید عنایت و علوفه سرافراز شدند - چون [بعد از همه نوبت ثانی درلتخواه و فرزند یوسف محمّد (که در چندین معرکهٔ کلانے شمسیر زده) رسید] مهرباني (که کرده اند) آن بود که روز[۳] اوّل حکم کردند که نام اتکه را در فرمان بنویسند - عالم پناها این درلتخواه از بسکه چسم داشتِ مادري دارد و عبیت‌میکند - خدا روا دارد - که این درلتخواه بر درلتخواهی آنحضرت جان بر کف دست نهاده مردی دوازده سالهٔ خود را همراه داشته در برابر بیرام خان و ده بیست از افرباے او و ملازمان وسلطانان او درآمده شمسیر زند - و هیچ یک از اُمرای عظام از پرگنهٔ خود بکمک نیایند - و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هریک را بیرام‌خان عرض کرده باشد - انچنین سلوک باین پیرغلام کنند و جماعهٔ قورچیانِ بیرام‌خان (که بجاسوسي بملازمتِ حضرت گذاشته بود) بدولتِ آنحضرت خطاب یافته دو کرور و سه کرور علوفه یابند - و یوسف محمّد خان در برابرِ بیرام‌خان و هیبت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان محمد (۳) در [اکثر نسخه] روزِ اول جنگ کردند که نام اتکه را ه

و سلطان او درآمده شمشیر رساند - و آنحضرت خطاب خانی عنایت فرمودند - مخادیم علوفهٔ اورا یک کرور پرواده درآوردند - و آدرا هم تن‌نامودند - و عدده را (که خطاب خان‌اعظمی سرافراز ساختند) یک کرور جاندو عنایت کردند - مخادیم ازانجمله چهل[۲] لک فدرورپور دادند - عالم پناها همه مردم این دولتخواه عمرست تا مرادران و فرزندان بابّه بندگی خدمت میکنند - و احوال دولت آنحضرت هر یک خطاب خانی و سلطانی سرافراز شده‌اند - چون (علم و تدبّر و تمیز نوع بیرام خان را باین کمیته عنایت فرمودند - و بعد از فتح بیرام‌خان جامهٔ داقو و خلعت فتّاحی و اسباب حشمت را عنایت‌کرده مرتبه دادند) امیدوار است که منصب او در تعلّق باین کمیته داشته باشد ●

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدارالخلافه آگره و ظل اقبال بدهلی انداختن - و ازانجا براه دریا بمستقرّ خلافت نزول اجلال فرمودن

چون (حضرت شاهنشاهی به تدبیری تمشیت بلدد از فروغ رای ممالک‌آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمّات ملکی و مالی پیش‌نهاد همّت والای خود ساخته و کونه اندیشان نادیده[۳] و ورکار را دکان درهم دریده آمد - و هر یک شوریده و سراسیمه گوشهٔ رفتند و بتائیدات آسمانی خاطر مقدّس ازین‌مهم فارغ شد) دولت و اقبال عنان موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره معطف فرمودند - که در مراسم معدلت توجّه افزوده عالم آسوده را طراوتی تازه بخشیده‌آید و فرامین چند قرار داده‌شود که دستورالعمل ظالمان حال و آینده تواند شد - و (چون رایات اقبال بسهولت نزول اجلال فرمود) حکم اشرف بعمّال پیوست که اردوی معلّی را از راه راست بسمت دهلی روان سازند - و موکب عالی بعزیمت شکار منوجّه حصار فیروزه شد - و چون حصار فیروزه مستقرّ رایات فیروزی‌مآثر گشت چابک‌روان عرصهٔ شکار بعرض اقدس رسانیدند که درین نواحی نیسهای پور است - که آدم بردان هندی چنده میگویند[۴] - و طریق صید کردن آن جانور درنده بدینطور می‌باشد که شکار است - بدان ضمیر اقدس (که دانش‌سرای لعبتان صوری و معنوی ست) متوجّه تماشای این بساط بساط شد - و حکم گیتی‌مطاع بر بساط گاه باطن به ترتیب این[۵] کار شرف اصدار یافت - و مردان‌کار خدمت در ادراک وصلی آلات و ادوات آن سرانجام داده دوی چند (که آنرا زبان هندی آوی گویند) بطرز خاص کردند - و چند فلاده چیته آنرا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلی منصرف ساختند - اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چیتهٔ بسیار

(۲) نسخهٔ [ح] چهل لک از فدرور پور (۳) در [اکثر نسخه] تمرد خاطر (۴) نسخهٔ [ا] می نامند (۵) در [بعض نسخه] این کار شگرف اصدار یافت ●

جمع آمده‌بود امّا آنکه (چنانه را بحضورِ اقدس صید فرمودند) درین مرتبه نبود - و روز یازده آذر ماه الٰهی موافق شنبه چهارم ربیع‌الاوّل (۹۶۸) نهضت و هست هالي دارالملک دهلي مستقرّ رایات دولت گشت - و اردوی بزرگ پیشتر بآن ساحت دلگشا نزولِ سعادت فرمود سرمایهٔ آسایش جهانیان شده بود ۞

و از سوانحی که درینولا بظهور پیوست فرستادنِ جمعیت بسرکردگی ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بصوبِ کابل - و شرحِ آن برسمِ اجمال آنست که دران هنگام (که بمقتضای فرمانِ شاهنشاهي منعم خان متوجّهِ پایهٔ سریر اعلی شد) کابل را بغني‌خان پسرِ خود سپرده او را بجای خود نصب کرد - و در تقویت و تمشیتِ مهمّاتِ او حیدر محمّد آختهبیگي را آنجا گذاشت - که مساعد و معاونِ او بوده مهمّاتِ آنحدود انتظام دهد - و از کوته‌حوصلگی طرفین و طفل‌مشربی (۲) جانبین ناسازگاري پدید آمد - درینولا (که موکبِ عالي بدهلي نزولِ اجلال فرمود) عرضداشتِ غني‌خان بدرگاهِ گیتي پناه آمده نارضامندیِ حیدرمحمّد آختهبیگي بظهور پیوست - بداران باستصواب منعم‌خان حیدرمحمّد را منسورِ طلب صادر شد - و بجهتِ کمکِ غني‌خان و اعانتِ او شکون پسرِ فراچا و درویش محمّد و خواجه دوست و خواجگي محمّد حسین برادرِ محمّد قاسم خان و جمعی کثیر بسرکردگیِ ابوالفتح برادر زادهٔ منعم‌خان بکابل روان‌ساختند - مرستاده‌ها رفته روزے‌چند در معاونت و موافقت کامیاب امن و امان شدند ۞

القصّه حضرتِ شاهنشاهي چند روز در خطّهٔ دلگشای دهلي اقامهٔ عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الٰهي موافقِ روزِ جمعه دوم ربیع‌الثّاني تصمیمِ عزیمت بدارالخلافهٔ آگره نمودند و از راهِ دریای جون برکستي سوارِ دولت شده توجّه فرمودند - اعیانِ سلطنت و ارکانِ دولت بمقدارِ گنجایش کسیها و روزها سامان و آرایش داده متوجّه گشتند - و اردوی بزرگ از راهِ خشکي متوجّهِ آن‌سمت گشت - و روزِ فرودین نوزدهم دی ماه الٰهي موافقِ دوشنبه دوازدهم ربیع‌الثّاني دارالخلافهٔ آگره مستقرّ رایاتِ جلال شد - و ریاضِ آمالِ ارباب اخلاص نضارت یافت - و جراحتِ یافتگانِ روزگار را مرهمِ شایسته بدید آمد - روزبازارِ عدالت گرم شد - راستان را بخت در کنار گرفت مستعدّان را وقت خوش شد - نهالِ دولت دربالیدن آمد - غنچهٔ اقبال شگفتن آغاز کرد - ورای عالم‌آرای شاهنشاهي در تربیتِ ملکِ صوري و معنوي در نقابِ توجّهي توجّه فرمود - درونِ قلعه (که بهترینِ منازلِ آن شهر است) اقامت واقع شد - و بنارکي طرحِ منازلِ دلکش صورت بسته عمارات عالي اساس یافت - و خانهای بیرام‌خان بمنعم‌خان خان‌خانان عنایت شد - و هریک

---

(۲) نسخهٔ [ي] مدشیع ۞

از مقرّبان بارگاه سلطنت و منظوران عتبهٔ خلافت و سایر ملازمان درگاه برکنار آب جون دو طرفه عمارات خاطر گشا اساس نهاده زینت‌آرای شهر شدند - و در خلال این حال منعم خان خان‌خانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات ورود آنحضرت نمود - و ملتمس منعم خان درجهٔ قبول یافته وثاق او ارپرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایهٔ آسمانی یافت - خان‌خانان در مقام خدمت نقد جان برکف ایستاده شرائف و نفائس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس درآورده مجلس‌آرای شد *

و از سوانح عبرت افزا (که درین ایّام سمت ظهور یافته سعادت‌مندان بحتاور را سرمهٔ دیده‌وری کشید) کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و انجا آوردن او بدرگاه جهان پناه است آرانجا (که نیت حق‌اساس شاهنشاهی پیشطاق ذروهٔ اقبال است) بپیوسته هر که دم مخالفت و منازعت زند (با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند) کارفرمایان ابداع سزای او را درکنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازند - که تنبیه سربشورش برداشتن و علم تکبّر افراختن آنست که او را سزای لایق داده در مذلّت‌آباد احتیاج آورند - تا از خواب غفلت بیدار شده تکاپوی خدمت نماید - و مصداق این‌مقال حال میرزا سلیمان است - چون در مبادی سلطنت آن طور حرکتی نامُلایم بظهور آورد (که پیستر گذارش یافت) ایزد جهان آرا جزای آنرا در کنار نهاده اینچنین شکستی عظیم پیش او آورد - و آرزومندِ این درگاه ساخت - و عرضداشتی مصحوب یکی ار معتمدان خود (که بمزید کاردانی امتیاز داشت) فرستاد - درین ایّام ایلچی مذکور بدارالخلافهٔ آگره رسیده منتظر کورنش بود - بعد ار نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او رخصت بار یافته بشرف زمین‌بوس سربلند شد - و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکشهای لایق بنظر اقدس درآورد - خلاصهٔ مضمون عرضداشت (شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق - و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم - و التماس امداد واعانت در انتقام اعادی) بود - و کیفیت این ماجرا برسم اجمال آنست که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان این دولت ابدقرین سراهه رمنه تخم ادبار خود کاشتند { اگرچه ایشانرا در محاربات اوزبکیّه چند مرتبه غلبه روی‌داد که باعث مزید غرور ایشان شد - ارانجمله بدست افتادن پسر عبّاس سلطان [که پیوسته ار حصار ار جانب تمرخان حاکم آنجا (که ابن عمّ او بود) آمده تاخت نمودے] تا آنکه پیش ازین سانحه (که شرح داده آمد) لشکر بر سر حصار برده قلعهٔ بیرونی را منصرّف شدند - و تمرخان در ارک متحصّن شده زورگاے تحمیل میگذرانید - و انتظار کمک اوزبکیّه (که از اطراف و جوانب طلب داشته بود) میبرد (۲)

---

(۲) در [بعضے نسخه] بجنگ *

و میرایان آمدن کمک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند } در سال تخم الهی موافق (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت فوجی میرایان لشکرے از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند - کار آدمان دور بین این لشکر راضی نبودند - که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است - چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده - و سرداران ایشان بیش از سرداران ما مبارزان کار شناس - لشکر اوبک را با لشکر بسیار در صورت تحویر کرده اند که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هرواه (در بدخشان اردو کس بیش نیست - یکے میرزا سلیمان - و دیگرے میرزا ابراهیم - و در لشکر عدم بیرمحمّد خان و چندین سلاطین‌زادان دیگر) مناسب نیست که یورش این لشکر شود هرچند حساب‌دانان سخنان موجّه گفتند - چون مدهوش باده بندار بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند - و حقیقت معامله آنست که کار بزرگان ابداع میخواستند که سرای اعمال با سابقهٔ ایشان (که به دست حضرت شاهنشاهی ظهور آورده بودند) بدنشد - تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در گوهلاکت انداختند ۞

و چون خبر عزیمت میرزایان به بیرمحمّدخان رسید در ساعت هم کس بطلب کمک خود روان کرد - و هم ایلچی معامله‌دان بپیش میرزایان فرستاده دم مصالحت زد - و مقرّر ساخت که خام و اوبک را بیرمحمّد خان به میرزایان گذارد - میرزایان میرزا دنگ دولس را (که از معتمدان ایشان بود) برسالت فرستادند - که (اگر خام و اوبک بیرمحمّدخان بدهد - و اساس صلح بر اصل نهد) قطع خصومت نموده‌آید - و خود (چون از ولایت بدخشان برآمدند) قرار دادند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست - یک آنکه ایلچی فرستاده‌ایم - دیگر آنکه ایماق بلخ را (که مالا روبهٔ او بجانب خراسان است) رمه بخود همراه سازیم - و بدست خود در آوریم - آن‌زمان کار بلخ بآسانی صورت خواهد گرفت - و اگر چنین نبود بیرمحمّد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف فراهم خواهد آورد - آخر باین نسبت (دامن‌کوه گرفته بلخ را بس گذاشته و دستهوے چنین ظاهر خراسان بوده راه رفته) ایماق صحرا دستی آنحدود را بدست آوردند ۞

درین اثنا خبر رسید که میرزا بیگ کشته شد - و بیرمحمّد خان لشکر فراهم آورده آماده شده است - و شرح این قضیّه آنست که میرزایان خراسان بوده قریب سپول زردک (که میان‌چاریک موسوم است) از چشمهٔ داران گذشته پیش رفته بودند - و هنوز عزیمت پیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا بیگ از منزل بیرمحمّد خان مهم‌ساری گونهٔ کرده برآمده بود که باشارت بیرمحمّد خان خسرو شمشیر کشیده گردن او میزند - که ما چه زوری داریم که ولایت خود مبدانده باشیم و همای مقصود بیرمحمّدخان از حرف مصالحت رو گذرانیدن و جمعیّت خود فراهم آوردن بود

و اکنون (که کمک رسید) چنین بیراهه رفته سر راه میرایان گرفتند (۲) - چون میرایان این خبر می‌شنود کمکش درمیان می‌آید - مردم کار دیده میگویند که مناسب آنست که اُریب شده ایلغار برباط میرروزه دار فرود آئیم - اورنک عقب میماند - اگر جنگ شود هم خوب است رو برو رفتن مناسب نمی‌نماید - میرایان قبول این (۳) رای نکرده رو برو آمدند - اورنک باستعداد تمام غبار چشمهٔ کاران (که ماربنج افتاده‌است) مورد آمده پیش خود را خندقها بریده و دیوار (۴) کرده به بندوقچی و تیرانداز مستحکم کرده آمادهٔ جنگ میبودند - میرایان بسرعت فوج راست‌کرده غافل ازین استحکام (میررا سلیمان از پایان رودهٔ این آب - و میررا ابراهیم از بالا رویه) نزدیک بسرچشمه میرسند - میررا سلیمان بمقصد رسیده کارے نمیسازد - و چون جائی کار نمیداند برمیگردد (۵) و ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان و آنحدود رفتن باین نمط جرگه‌داری چه‌نتیجه دهد بار برگسته باهتمام تمام از جرها پیش برآمده از اروهٔ غدیم گذشته بجانب دشت چول (که بدخسان رو به است) روانه میشود - و مردم بسیار ضایع میشوند - و میررا ابراهیم نزدیک بچشمه رسیده می‌تازد - امّا کار نمیتواند ساخت - عنان گرمه می‌ایستد - و به تیر و تفنگ بسیارے از مردم او هم ضایع میشوند - محمّد قلی شغالی تاخته میرسد - که چه وقت ایستادن است - پدر شما برآمده (۶) رفت - میررا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست - جمع از نهادان میگویند که برآمدن بس دشوار است - مناسب آنست که همین‌جا جنگ بکنیم - تا هرچه پیش آید محمّدقلی درشتی میکند - و میگوید که مقرّر سپاهیان است که هرگاه سپاهی از (۷) عنیم بقدّ کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار است - درای چه ے تقریب میررا را در هلاکت می‌اندازید بعد از گفتگوی بسیار میررا ازانجا برآمده مراجعت می‌نماید - و در ولایت غنیم می‌آمدن مردم را ازخود جدا میسازد - و سر و ریش تراشیده با معدودے راه پس میگیرد - که شاید باین‌طریق تواند بدر رفت - چون قدرے راه میروند اسپان از (۸) راه میمانند - پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت می‌نمایند - و بار یابو هم رسانده بموضع میرسند که فکر خوردنی کنند - درین اثنا برادر کل‌کامر میررا را می‌شناسد - و باتّفاق مردم ده مقدّم ساخته پیش پیرمحمّد خان میرود و چند روز مقدّم میدارد - و سخن آنکه خلاص میسازد - حدائب ماوراءالنّهر بمعاملست طبیعت پیش میررا بسیار می‌آیند - پیرمحمّدخان مذکور شده درکستن استعجال می‌نماید - تاریخ این مصدّ

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرفت (۳) نسخهٔ [ر] این معنی (۴) نسخهٔ [ه] و دیوارها کرده (۵) نسخهٔ [د] چون پرگار درمیگردد (۶) در [بعضے نسخه] بدرآمده (۷) نسخهٔ [ط] از عدم بعدر کمان (۸) نسخهٔ [د] در راه .

کوراک کست یافته‌اند - و کوراک نام جلّادے بود - و مهررا سلیمان کوتحیل امید بدر تاریخ یافته بود و بپسر ازین قصّه بدو رور میررا ابراهیم قصیدهٔ گفته بود که مطلعش اینست * بیت *

رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل * آرم بحسرت بیرون با داغ دل سر از گل

و از عرائب آنکه پیش ازین سفر میررا ابراهیم بواسطهٔ خوابے (که دیده بود) پیوسته متردّد کردے بوده در امّید و بیم می‌بود - و صورت این واقعه آنست که میررا ابراهیم میگفت که شبے بملازمت حضرت جهاندانی جنّت آشیانی رسیدم - و آن حسن مدظر را مطالعه‌کردم - در حیرت شده مستغرق آن مرا نزدیک شدم - گاه‌گاه آرزوی آنحضرت بخاطر میرسید - شبے در عالم مثال (که تابع عالم[۲] خیال است) دیدم خود را بآن صورت یافته شگفتگی میکنم - چون دست بر روی[۳] محاسن خود میدیدم همه را برسیده می‌یافتم که از هم میریخت - تا آنکه در ادراک درصدد همه محاسن و ابرو و مژه برآمدم - درین عم بیدار شدم - و اندیشه آن از خاطر نمیرود - همانا که گزندے نمی خواهد رسید و میررا سلیمان چون ازان حرفها میگذرد براے رخش و نشانِ محمود[۴] متوجّه بدخشان میشود و بمعاونهٔ احسام هزارجات با معدودے افتاده نزدیکهای نمایان میکند - و داد شجاعت داده کسه کسته می‌تازد - چنانکه سي و دو مرتبه بر میررا راه گرفته اند - و خود تاخته نجات[۵] خود را جسته است - و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میررا شنید - و ابواب اندوه بر روی روزگار او گشوده گشت - علی‌الخصوص حرم بیگم (که دختر سلطان ویس قپچاق - و مادر میررا بود) در ماتم دزار افتاده جامهای کبود پوشید - و تا بود بآن لباس گذرانید - و یکبار گفتن این رباعی گفته بود[۶] * رباعی *

ای لعل بدخشان رفتی * از سایهٔ خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی * افسوس که از دست سلیمان رفتی

آرے هرگه (قدر صاحب زمان نداند - و از بادهٔ ناگوار دنیا چنین بدمست شود) او را چنین روز[۷] پیش‌آید - این اوّلین دل است که پیش آورده اند - گوش نمن دار که در مواضع وقائع ادبار میررا سلیمان را خواهم نگاشت - تا سرمایهٔ عبرت ارباب هوش شود - خلاصهٔ سخن آنکه دران روز (که منعم‌خان خان‌خانان نرم نشاط آراسته بود) التجیان را از نظر گذرانید - و چون الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذشتهٔ میررا معلوم شد خاطر مقدّس شاهنشاهی (که دریای کرم است

---

(۲) نسخهٔ [د] عالم داست است (۳) نسخهٔ [د ه ی] روی و محاسن (۴) در [بعضے نسخه] محمور - و در [بعضے] مجبور (۵) نسخهٔ [د] نجات خود ساخته است (۶) نسخهٔ [ی] گفته اند (۷) نسخهٔ [ی] روزند *

معذرت‌پذیر گشته آمدها را بعطوفت پرسیده در برآمد کار مبررا مرحمتها فرمودند - و سخنان بلند بظهور آمد - و تمام آنروز بهجت‌اندوز ببساط صوری و معنوی گذشت ٭

و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمعی کثیر از مستعدّان ترک اوطان نموده روی توجّه باستلام عتبهٔ اجلال نهادند - و بمقاصد خود کامروا گشته ثنای حضرت شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند - ازانجمله قدوم برکت لزوم معارف ایاب حقائق نصاب خواجه عبدالسّبحد است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارد - و ایشان پسر خواجه ناصرالدّین عبیدالله اند که بخواجهٔ احرار مشهور اند - خواجه عبدالسّبحد را با آراستگی ظاهر آرایش باطن دامنگیر همّت حق‌شناس بود - شرف وصول بمجلس اشرف اعلی (که اکسیر سعادات صوری و معنوی‌ست) دریافتند - و بحضرت شاهنشاهی (که باطن اقدس آنحضرت درس‌آموز مکتب‌خانهٔ الٰهی‌ست) باحترام پیش‌آمده تعظیمات مرسومه - و ارادت مآب مولانا سعید ترکستانی سرودفتر موالی ماوراءالنّهر (که عمرے در صحبت مولانا احمد جندی (۲) استفاده نموده از اکابر عُلمای آن دیار بود) نیز بادراک صحبت عُلیای حضرت شاهنشاهی مشرّف شد مولانا از علم باطن نیز بهره‌مند بود - اگرچه در دقائق حکمت الٰهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندان‌خوض ننموده بود امّا علوم (که در ماوراءالنّهر معارف‌است) بنهایهٔ عالی آن رسیده علم را وسیلهٔ شور و شعب دگرداینده بود - و درین ایّام خجسته (که زمام حلّ و عقد امور ملکی و عمال قبض و بسط مهام سلطنت بمرتو التفات حضرت شاهنشاهی اضاءت‌یافته در قبضهٔ اقتدار و سوکت آنحضرت باستقلال درآمده‌بود) اقسام طرقات انام و هنرپیشهای هردیار آمده کامروای صورت و معنی گشتند - و بمیامن توجّهات ظلّ‌الٰهی کاروبار سلطنت عُلیا بالا گرفت - و کار پرداران را بازار رایج گشت - دین را اساس بلند نهاده‌آمد - و نهاد دنیا آراسته‌ترشد - ارباب ملل را اعتضاد بهم‌رسید - و اصحاب نحل را کسان برجاست - خلق‌پرستان‌را چشم ببذل بدست افتاد - و حق‌پرستان را صبح سعادت دمید - عالم معنی ظهور یافت - و ملک صورت رونق گرفت ٭

و از سوانح این ایّام وصلهٔ ازدواج میررا شرف‌الدّین حسین است - شاهنشاه خجسته نیّت (که از نقوش ظاهر سرائر باطن می‌دریابند) پیوسته گروهرا (که بمزید خدمت و ارادت عقدت بنظر اقدس می‌درآیند - و بزرگی نسب ظاهری ضمیمهٔ علوّحسب معنوی میبود) بمعدن مراحم خسروانی امتیاز بخشیده بایهٔ اعتبار بلند میسازند - و بدوام حضور مشرّف گردانیده مطامعهٔ مستبصرانهٔ احوال میفرمایند - چه نیّت حق‌اساس شاهنشاهی آنست که مبادا میرزے لدّس راستان پوشیده

---

(۲) در [بعضی نسخه] حمد - و حمد شهرے‌ست نزد سمرقند ٭

در صف خاصان درآید - و به تبه رائی او در ارکان سلطنت قصور و فتور رود - همان‌طور (که رسم کاردانان باستانی‌ست - که از هرکس خواهند پرده شکاف راز دل گردند بادهٔ عقل‌ربا در کام هوش او ریخته مست گردانند - تا آن ننگ حوصله از مستی هر چه از مکدرات خاطر خود دارد بیرون اندازد ۰ ۰ مصرع ۰ ۰ مردان ببادهٔ تجربه کردند مرد را ۰

و چون اندیشهٔ حقّانی باشد چنین بادهٔ دانش بعنوای دانس‌اندوزان دوربین محض ثواب - و چنین عقل مزوّر را از بادی انداخته عیار او گرفتن لازم دین جهان‌آرائی‌ست) همان‌طور دیدن و آئین این شاهنشاه جهان[۲]آرا آمدست که (چون متجاوهد مدارج احوال و اخلاق یکه بداند) بادهٔ دنیای مرد امکن سرشار داده او را دیوانهٔ دنیای مستکاره میسازد - و بدیدهٔ بصیرت مطالعهٔ صحائف احوال او می‌نماید - کوته نظران (که نظرشان بر مقصور نعمتهاء در کول‌آباد غفلت سرگردان شده‌اند) رسان طعن دراز میسازند - که بے‌تجربه چندین اعتبار دادن برای چیست - و آنها (که شناسای مراتب نمیدانند) این‌معنی را مرآت احوال دانسته ثناگر این عیار گردیده اند - ازانجمله میرزا شرف‌الدّین حسین‌را (که بسبب صوری از اشراف کبار بود) آنحضرت بنظر ترقّی‌بخش دیده بلندمرتبه ساخته بودند - تا اعتضاد سلطنت گردد - ازانجا (که مرتع تقرّب و اعتبار میرزا مُسافد عالمیان بود) بعضے از اولیای دولت فاخره (که نظرشان جز مرعاوّ مراتب ظاهر نیفتد) از درون و بیرون صلاح دانسته عفّت نقاب دولت پرده‌نشین عصمت ثمرهٔ دستگیهٔ سلطنت بجسی‌بانو بیگم را (که همسیرهٔ فندسقهٔ حضرت صاحبقرانی بود) بآئین بزرگان در حبالهٔ ازدواج میرزا درآوردند - و باین نسبت عُلیا پایهٔ اعتبار میرزا را زیاده از اندازه افزودند - و دران نزدیکی او را رخصت سرکار ناکور و آنحدود (که جایگیر او نامزد شده بود) فرمودند ۰

و از وقائع (که درین‌سال سمت ظهور یافت) فرستادن میرزا قرا بهادر خان‌است (که برادر میرزا حیدر کورکان بود) بتسخیر کشمیر - چون [در آئین معدلت‌گستری و قانون کشورگشائی امریست لازم که هرگاه (والیٔ مملکتے و حاکم ناحیتے بعیش و عسرت خود مشغول گردد - و بکامروائی نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد - و در رعیّت پروری و غمخواری ستم‌رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد) خدیو زمان را (که ایزد توانا قدرت تصرّف داده کار فرمای جهان و جهانیان گردانیده است) لازم‌است که نهضت سپاهداری ایزدی در استدعال آن[۳]متسلّط متغلّب کوشیده سائقان آن مرز و بوم را بدادمدشان خردپرور سپارد - و آنرا دیباچهٔ عبادات گردیده تصوّر نماید - بدان مقدّمهٔ حق‌اساس دربی سالِ فرخنده (چون شور و شعب کسمیریان شورانگیز آشوب‌پیشه

---

(۲) نسخهٔ [د] جهان آرائی است که (۳) در [چند نسخه] متسلط و متغلب ۰

و بیدادیی غازی‌خان حاکم کسمر بمسامع اقبال رسید) حکم معلّی شرف نفاذ یافت که بسر کردگی
میرزا فرهاد خودش معیّن حیدر (که عارف آنحدود است) لشکرے آراسته متوجّه دستمرد گردد
و جمعیّت کثیر بکمک او دامن همت زند - درین ایّام غازی‌خان پسر کاچی چک[۲] فرمان‌روای کسمر بود
که بعد از پدر ریاست کسمر دار رسید - و تحقیق آنست که پسر حسن چک[۳] برادر کاچی چک است
چون بعد واقعهٔ عمر حسن چک پرشد کاچی چک (از طعمهٔ آز و هوا خواهوس یا[۴] از جهت انتظام دادن
ریاست حاملهٔ او را) بعقد خود درآورد - و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازی‌خان متولّد شد *

القصّه فرهاد بهادر چون کاروان و کارطلب بود پس از مکاسب طویل متوجّه این خدمت شد
و در شدّت گرما براجوری رسید - و نصرت خان و فتح چک برادران راجهٔ دولت چک و اومر و انکوی
و لکهی[۵] بعد برادر عمدی رنجا و یوسف چک پسر رنجکی[۶] چک و خواجه حاجی احمد ملتجی شدند
و چون حال این لشکر را منتظم ندیدند نصرت خان و فتح چک و اومر و انکوی تصوّب کسمر کرده بعد
و سه ماه متوجّه آمدن کمک در موضع لاهی[۷] کهکمر دیدیک نیز کمر توقّف بستند - و چون سران این لشکر
کهنه‌عمله بودند دیرتر رسیدند - درآمدن بکسمر این قسم بست که مال آقسنقی و کرلاهی
میسّر شود - چه مسالک آن ملک ازان مبدل است که (اگر چند روز بیشتر از آمدن معاینه
والی آنجا واقف شده تدقیقهای راه نگیرد) اگرچه لشکرے از هزاران رستم آراسته داشته دخول آن
مسئل ملکه محال خواهد بود - غازی‌خان (که اصل لشکر شدید - و چند ماه درین بگذشت)
آنچنان طرق و مضائق را استحکام داد که مرندے درآن متصوّر نباشد - و بدان‌های خود را از دیوهای
مستحکم بستر و پشتاد - و میرزا فرهاد در دو یک راجوری بعد از مقابله و کنار آبهٔ چند روزه
شکست یافته برگشت - تدها امید واستحکام کسمریان این کار نکرد - موسم تب لرزه و آمدن باران
و نارسیدن کمک عمدهٔ اسباب این شکست شد - و درین روز جنگ عربت در بعضی - از یک طرف
بندوقچیان و از دیگر طرف تیراندازان دستبرد می‌نمودند - و مردم پراگنده‌ای اگرچه کم بودند
امّا بحدود تائید آسمانی بسی کرده داد مردانگی دادند - کوچک بهادر دام برادر خود را درین جادت
تردّدهای نمایان (که کارنامهٔ داوری تواند بود) بتقدیم رسانید - آخر (چون امیر بسیار بود
و کارفرمایان کارهای اقبال فتح این ملک دگرسا موقوف نرسیدن مدد بود - به کهکسا چنان نبود
پرده از جمال جهان آرای خود برداشته انتظام مهمّات را بے شوکت ابّهت و سیاست دادند)

(۲) د [چند نسخه] کاچی (۳) نسخهٔ [د] حسن (۴) [چند نسخه] از جهت انتظام دادن ریاست حاملهٔ او را (۵) در [بعض نسخه] کچی و [بعض نسخه] لکهی (۶) د [بعض نسخه] رنجکی
(۷) در [چند نسخه] لاهی کوکیر *

درین هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانچه باید مراهم نمامد - فرا بهادر لوازم اهتمام نمای آورده ازروی اضطرار بقلعهٔ دائر[۲] دردیک راجوری درآمد - و کوچک بهادر را نمزد رسید - او را رخصتی گرفته پیش علی‌خان فرستاد - چون رسمیٰ او مُساهد کسمیریان شده‌بود علی‌خان او را مستمال گردانیده بارباب علاج سپرد - و علاج سودمند نیامده بےعلاج راه بستی پیش گرفت - و زور دیگر فرا بهادر از انجا درآمده بموشپوره رسید - و درین ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافهٔ آگره در لباس بےنوحّیی از شعل ساطنت مشعول سپاس جلائل نعم الٰهی بودند که زور دیگر مآثر اقبال و میامن دولت ظهور می‌آمد - چهٔ[۳] هر طرف دسایس ملک مبسط - و وفود فتوحات متوسط - و از اطراف و جوانب ارباب اخلاص فوج فوج نهم میرسیدند - دولت درافزایش و نعمت در آرایش - و عقل در دور نهایی - و مردم در عقدت‌گزینی - اسباب امتال این امور (که فرا بهادر را چندین روزه باید) دران حرم مقدّس چه مایه داشته باشد - و دران حریم معلّی چه عدار گردد ادعمود *

و از سوانح[۴] آنست که خبر درگذشتن بهرام‌خان بمسامع اقبال رسید - چون ذات مقدّس مدفع مکاره و مردمی ست با وجود آن سرکشیها (که[۵] اندک از بسیار گذارش یافت) از ظهور این ساخهٔ عمرت‌خیز تأسف فرمودند - نمیدانم که این واقعه پاداش اعمال نادشهٔ ارست - یا هموز باطن او عیار آلود باشد - پای نداه نبود - یا دعای او باجابت پیوست - یا آنکه آن نیک‌مرد را عنایت ایزدی از دار دنیا بجهالت خلاص ساخت - و الحق بهرام خان در اصل نیک ذات و حسنه صفات بود بواسطهٔ بد مصاحبی (که بدترین آفت آدمی‌زاد است) اوّل حسنات او بنظرش امداد و از فرونی خوشامد مسی اکسیر آورد - چه هرکه (نظر بر نیکیها و هنرهای خود دارد) در پیشگاه خاطر او بازار خوشامدگویان گرم نکرد - و هر خوشامدیکه باو رسد آنرا بدان وافق ادیسیده خود پرست و خود آرای شود - و لهذا بهرام‌خان را چون این زور نبیس‌آمد حسن معنوی خدیو زمان (که در بودهٔ صعرسن و عدم استقلال بمهمّات ملکی بود) پوشیده ماند - و از جست و جوی عیب دیگران مطالعهٔ عیوب نفسانی خود نپرداخت - و از خوشامدگویان حالهٔ او آن قدر خراب شد که از راست کرداران معامله‌فهم که درسنان کوندعقل او بودند - تا[۶] بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان تحت بدار بود بقلاوزی دولتمندی کارش در نمی و طعیان سپری نشد و در همین روزگاری او را بسعادتی حاصل گشت و بسعادت ملازمت دولت بخشش و نحسایش

---

(۲) نسخهٔ [ب] دائره (۳) نسخهٔ [د] و از هرطرف (۴) نسخهٔ [ح] و از سوانح این ایام دولت افزا آنست (۵) نسخهٔ [ح] که اندک ازان گذارش یافت *

استسعاد یافت - و پادشاه جهان از راضي و خشنود گشت - و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال ماوجّهٔ دیارِ اسلامی شریفه شد - و چون بسهریش (که نخستین شهرِ کنراف است و پیش ازین دفهرواله موسوم بود) رسید چند روز دران ساحتِ دلگشا بجهتِ آسایش محصلِ اقامت گسیل و دران ایّام حکومتِ شهر بموسوی خان مولدي بطریقِ استقلال تعلّق داشت - ازطوائف اعیان در سرِ او مواهم آمده شورای آن دیار بودند - ازانجمله مبارک خان لوحاني (که بدیرِ او در جنگِ ماچیواره لشکرگرگیِ بیرام خان بقتل رسیده بود) آن دیوانه اعیان را ازاتفاقِ اتباعِ مخالطِ رسیده و قصدِ بیرام خان کرد - و دختر زنِ کسمپرتی سلم خان پسرِ شیرخان را دختری (که او را بود) درین واقعه همراهِ بیرام خان عزیمتِ سفرِ حجاز داشت - و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را بپسرِ خود بگیرد - و ازین رهگذر دفعِ اعادیان سرِ شورش داشتند *

بیرام خان درین ایّام (که در بتن بارِ اقامت گشوده بود) همواره بسیرِ بساتین و مزارِ آن شهر میرفت - روزے بسرِ کوتلے برزک (که سنبرگاهِ دلکشِ آن شهر است - و بسیطی درمیان دارد - که نخستی آنجا میرویده) رفته بود - در هنگامے (که از کشتي درآمده سوارِ مرکب) آن جاهلِ خونی(۲) ناسپاس چهل اعیانِ بدولت بقصدِ بیرام خان برکنارِ کوتل آمد - و چنان نمود که مگر بدیدن آمده - بیرام خان آن جماعت را طلبید - چون آن بےسعادت پیش رفت بےمحابا خنجر از میان برآورده آنچنان بر دستِ بیرام خان زد که از سنبلهاش برآمد - و ضربتے دیگر بمستمدے برسر زد و کارِ او تمام ساخت - درین حال کلمهٔ اللّٰه اکبر برزبانِ آن عافیت تحیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادتِ شهادت (که همیشه در آرزوی آن میبود- و بدعای سحری میخواست- و از اهلِ اللّٰه استدعا مینمود فایز شد - روزے در عینِ ایّام حکومتِ او یکے از سادات ساده لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که به دستِ شهادت میرود فاتحه بخوانید - بیرام خان تبسّم کرده گفت مبرو این چه اضطراب است * و چه عجواری ست - ما شهادت میخواهیم - امّا نه بایں زودی *

القصّه همراهان از وقوعِ این واقعهٔ ناپسند متغیّر و متوحّش شده هرکدام بخیالِ شفاعت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود - تا آنکه جمعے از فقرا و مساکین قالبِ حزینِ او را برداشته حوالیِ مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخِ وقتِ خود بود) بخاک سپردند - و در روزِ پنجشنبه دویم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه چهاردهم جمادی الاولی (۹۶۸) بهصد و شصت و هشت این فضیّه روی داد - فاسم ارسلان درتاریخِ این واقعه گفت *

* شعر *

---

(۲) در [بعضے نسخه] ناحق شناس - و در [بعضے] ناحق اساس (۳) نسخهٔ [ب] در حوالیِ مقبرهٔ شیخ حسام الدین *

(۲)یرام بطوف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهان نمی کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرم

بعد از ان بسعی حسین قلی خان جهان بمشهد مقدّس مدفون گشت - و دران خانهٔ غریب اوباشان پتّن و بی اعتدالان مین دست تاخت باردوی بیرام خان قرار گرفته در بطال چاره ورونداشتند و از هول این حادثه آشوبی عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد - محمّد امین دیوانه و بابای بیهوش و خواجه ملک عبدالرّحیم را (که خلف صدق بیرام خان است - و دران هنگام چهارساله بود) با والده و بعضی خدمتگاران ازان خانه تباه بر کنار برده باحمدآباد روان شدند - و جماعت اعتمادان بدولت از دنبال شتافتند - و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند - مدّت چهار ماه در احمدآباد توقّف نمودند - محمّد امین دیوانه و بعضی خدمتگاران بموجب صلاح وقت عبدالرّحیم را گرفته براه جالائی بتاه روان شدند - و بدس ازانکه بآستانه بوس رسند حضرت خانخانی بیرام خان بعرض قدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات نشان عبدالرّحیم از مکمن اعزاز عزّ وزود یافته بود - در هندوانی و مانم زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت عنوانی نموده گسسته امّیدان را چاره گر آمد - و حاصل مضمون عاطفت آنکه ازروی امّیدواری بدرگاه معلّی بیاید که بعنایت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت - و چندے از حقیقت کیشان (چون بابای زمور - و یادگار حسین) آن دودمانرا اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوائل (۹۶۹) بحضرت شاهنشاهی رسانیدند و شصت و نه در دارالخلافهٔ آگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده برمسند بوس والا سربلند ساختند - و حضرت شاهنشاهی آن طفل روشن پیشانی را (که آثار سعادت و حقیقت از سطور ناصیهٔ او پیدا بود) با هجوم دودمان و خاندیسان بمخصص عاطفت ذاتی در سایهٔ تربیت خود پرورش فرمودند - و بانواع مرحمت خطاب میرزا خانی اختصاص بخشیدند - و در زمرهٔ آداب ادب ورزی و سرگرمی از پیشست و برخاست او بظهور آمدن گرفت - و بتدریج و بزمت بمدارج عالی رسید - و پایهٔ اعتبار خانخانی اعتلا داشت - چنانچه در محلّ خود دارش یابد *

و در اواخر این سال دواب اعتبار عسرت انجام عصمت مآب مالم نگاه (که کمال رابطهٔ صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت - و درین ایّام بمراتب توجّه عالی مرام حلّ و عقد جمیع مهمّات ملکی و مالی داشت و بیدس او معوّض بود) عزیمت کعبهٔ الله بسر گرفته خود بافی محمّد خان نمود خمس (یک دختر باقی خان نامی را بادهم خان نسبت کرده بود) خواست که دختر دیگر را بپسر کلان

(۲) [در ا چ ا نسخه] (بیرام بطوف کعبه چون بست احرام) آمده - و هر دو صحیح است و مورون
(۳) [بعضی نسخه] بابائی - و نسخهٔ [ح] بابالی *

مصروف گردانند - و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهند - درین واقعه از درگاه معلّی رخصت حاصل کرده باهتمام این جشن مسرّت آرای پرداخت - و چنانچه آئین بزرگ همّتان والا فطرت باشد سامان این طوی داد - و هنرمندان چابک‌دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل و تزئین مجالس چابکدستی و هنرنمائی بجای آوردند - و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشرت را ضیا و بها بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل افروز هر روز بطرزے خاص مرتّب میشد - و مواد بهجت و خرّمی بخاص و عام مهیّا میگشت •

و از سوانح غم افزا آنست که درین ایّام ثبرهٔ چند از جذری طاری بدن مقدّس حضرت شاهنشاهی شد - و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند - تر بالغ نظران دوربین پوشیده نماند که حکیم قدیر (که تندرستی و بیماری مآثر مشیّت اوست - و اندوه و شادی مظاهر عدل و سویّت او) بمقتضای مصالح و حکم بندهٔ را (که خواهد بدایهٔ والای بزرگی رساند بگلشن‌سرای سرور جاودانی کامروای صورت و معنی گرداند) پیشتر ازان بجهت مزید آگاهی یا بجهت دفع چشم بد او را مورد امرے مذاقی (۲) طبیعت سازد - تا بپاداش آن تصاعد برمدارج آمال نموده بمسرّت ابدی فایز گردد - تقاریر مقدّمهٔ هرد پسند درین ایّام بدین اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدرے گرم شد - و مزاج مقدّس از مرکز اعتدال میل نمود - و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد - و جگرها گداخت - سوداگر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت - و بعد از چند روز آبلهٔ چند (که سپند گرند را ماند) بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ‌ساحتهٔ خود (چنانچه باید) فرمود - و در اندک مرضے آن جوشش فرو نشست - و آن نقاط گرد محو شد - و صحّت کامل روی داد - عالم دمدار تندرستی یافت - خواطر افسردهٔ نیک‌دانان جهان را طراوت پدید آمد - بجهت سپاسداری عطایای الٰهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملک درویشان برخاست - آرزو از دلهای نیازمندان فرو نشست - اولیای دولت اند پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار و ایثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند •

فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از امراء دنیی نوع آدم را عبادتے لازم و طاعتے واجب است - و عبادتے (که بر ذمّهٔ گرامی خانوادهٔ سلطنت لازم است) و شکرے (که فرمانروایان دادگر بآن مامورند) آنست که پیوسته

---

(۲) در[بعضے نسخه] صافر طبیعت •

در اندیشهٔ آسودگی رعایا بوده همّتِ خسروانی را صرفِ ترفیهِ حالِ زیردستان و شکسته پایان سازد - و بارِ گرانِ سایهٔ(۲) ستمگاران و فتنه ساران از سرِ این سوختگان بردارد - اوّلاً بتدبیرات لایقه تعیینِ منهیانِ درست گفتار نیک اندیش نمودن - و اگر چندین گروه دیر بهم رسند افرادِ مختلف را بے تعارف یکدیگر بهنیروی خردِ دوربین مقرّر داشتن - و باین طریق ادیق احوالِ خرد و بزرگِ جهانیان دانستن - و ثانیاً نظرِ تفرّس را (که فروغِ الهی دارد) بکار بردن - و در لطف و قهر ملاحظهٔ درست فرمودن - و ثالثاً بهر رشته (که خردِ والای شان فرماید) به نیروی نظرِ دوربین و حوصلهٔ مراخ بعمل آوردن و ارباب استعداد را (که از مشربِ عذبِ اخلاص بهره‌مند باشند) قوّت و قدرت دادن - و پایهٔ اعتبارشان افزودن - و پاسدانیِ اعتبارِ خود کردن - و در هنگامِ بزرگیِ چشمِ خردی ندیدن - و با گروهِ بے‌اخلاص در خورِ حالتِ هر کدام پیش آمدن - و ارباب فتنه و فساد را (که سر آشوب برداشته بمقتضای هوا و هوسِ خود افساد(۳) را اصلاح دانند) بعد از نصیحت تادیبِ مناسبِ وقت فرمودن و فرمان‌دهانِ والا (چندانچه این سجیّهٔ عالی‌اساس در معموریِ آلکای خود مصروف دارند) همان طور در ولایاتِ دیگر همّتِ معدلت‌پژوه گمارند - و بنایِ تسخیرِ ملک و جهان‌گشائی را برین بساط آگاهی اساس نهند - تا روز بروز از فتائحِ این ملکاتِ والا قدر در عمر و دولت و نشاط و فراخیِ مملکت افزونی پدید آید - و (چون این صفاتِ جهان‌آرائی در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی فطری ست ده کسبی) درین ایّامِ سعادت انوار (که صحّتِ مزاج روی داد - و در انتهاج بر عالمیان گشود) قدرے روی توجّه بانتظامِ کارگاهِ سلطنت آوردند - و بداد و دید عالمِ نیرو را روشنی بخشیدن گرفتند *

و چون حقیقتِ ستم‌رسیدگانِ ممالکِ محروسه و بیدادگریهای نابهادر (که حقیقتِ احوالِ او مجملِ پیشتر گذارش یافت) بعرضِ مقدّس رسید معدلتِ شاهنشاهی مقتضیِ آن شد که لشکرے آراسته(۴) بر سرِ آن بدمست حق‌ناشناس فرستاده شود - و طبقاتِ خلائقِ آن دیار را (که ودائعِ بدائعِ الٰهی اند) از آسیبِ حوادثِ روزگار استخلاص نموده آید - بمکفّلانِ اشغالِ سلطنتِ برایعِ مُطاع نفاذ یافت که لشکرے گران از امرای ارادت‌کیش شجاعت پیوند باین خدمتِ عُلیا کمرِ همّت بر بندند - و در اندک فرصتے بمقتضای اندیشهٔ صواب‌اساس کار پردازانِ سلطنت سرانجامِ این لشکرِ اقبال نمودند - و در اواخرِ سالِ پنجمِ الٰهی مبادی (۹۹۸) نهصد و شصت و هشت پیر محمّد خان و عبدالله خان و قیاخان کدگ و شاه محمّد خان قندهاری و عادل خان پسرش و صادق خان و حبیب علی خان و حیدر قلی خان و محمّد قلی توقبای و قیاخان صاحبِ حسن

---

(۲) نسخهٔ [ط] سایر (۳) در [چند نسخه] فساد را صلاح دانند (۴) نسخهٔ [ب] شایسته - و نسخهٔ [ی] شایسته و آراسته *

و میرک بهادر و سمانجي خان و پاینده‌محمّدخان مغل و محمّد خواجه کشتي[۲]گیر و مهرعلي سلدوز و میرم ارغون و شاه فدائي و دیگر بهادران اخلاص اندیش و یکّهائی[۳] عقیدت گزین را بسرکردگي ادهم خان تعین فرمودند - که بجانب جنوب یورش نموده افاغنهٔ داد و دهش نمایند - و مرهم جراحات ستم‌رسیدگان مالوه شوند - اگر (والي آنجا ار خواب گران بیخبري بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایّام بیهوشي شود) او را امیدوار مراحم خسروانی ساخته بآستان‌بوس عالي سربلند سازند تا بدانچه (لایق حال او باشد) مخصوص گردد - و اگر با لغزِ بادهٔ بیخبري او را نگذارد (که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد) سزای او را در کنار او نهاده حالِ او را سرمایهٔ عبرت سایر گردن‌کشان خودسر[۴] گردانند - عساکر منصوره نطاق همّت بآداب خدمت تنگ بسته متوجّه فتح و نصرت شدند و بآئین شایسته قدم درین شاهراه نهادند - نه چنان تیز میرفتند که اردو بار نتواند رسید - و چنان مکث هم نمیکردند که کسے را در حقّ این طایفه گمان خویشتن‌داري بخاطر رسد • شعر •

رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود • رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهي - یعني سال شهرپور الٰهي از دور اول

درین ایّام دولت‌ابتسام کوکبهٔ موکب نوروزي روشني‌افزاي صورت و معني شد - و علم صبح نوبهاري آئینه‌نماي چهرهٔ دولت و اقبال گست - و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب سه‌شنبهٔ عرفي و دوشنبهٔ حقیقي نیست و چهارم جمادی‌الاخری سال (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت قمري دیّر اعظم و منوّر عالم پرتو شرف بدولت‌سراي حمل انداخته در مملکت افزائي شاهنشاهي درآمد - و سال ششم از جلوس اقدس (یعني سال شهرپور الٰهي) آغاز شد عساکر ریاحین جلوهٔ انبساط نمود - و شمائم نسائین در دماغ عشرت پیچید • شعر •

باد شبگیري نسیم آورد بار ار جویبار • ابر نوروزي علم بفراخت بار ار کوهسار

این چو پیکان بسارت مرشتاران درهوا • وان چو پیلان جواهرکش خرامان درقطار

مرحبا بوئے که عطّارش نباشد درمیان • حبّذا نقشے که نقّاشش نداشد آشکار

اجرام علوي کون و مکان را بامتداد ظلال سلطنت بروزافزون بشارت امن وامان دادند - و ادوار سماوي زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرائي رسانیدند - عساکر منصوره (که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته بودند) چون [نزدیک بآن‌ولایت رسیدند - و مدهوشي و بدمستي باربهادر (که بتغلّب و تسلّط هنگامهٔ حکومت گرم کرده بود) بتحقیق پیوست] ترتیب صفوف نمودند و تزئین افواج وغا برنمط لایق قرار یافت - آدهم خان و پیرمحمّد خان هنگامه‌آرای قول شدند

---

(۲) در [اکثر نسخه] کفگیر (۳) در [بعضے نسخه] یکچپتان (۴) نسخهٔ [ج] خود بین •

برادر ارجمند عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد - و جرانغار بسپاهت قیاخان کنگ و دیگر بهادران کارکرده رونی گردت - و هراول بشاه محمّد خان قندهاري و صادق خان استحکام پذیرفت ●

و این بازبهادر از بیخبردی ذاتي و بےجوهري فطري بمهمّات ملکي پرداختے - و باده را (که حکمت اساسان قدرے معیّن و زمانے مستحصّ قرار داده بملاحظهٔ ترتیب و ترکیب عنصري نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده اند) آن مستعرق لذّات بهیمي (از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته) پیوسته بآن اشتعال نمودے - و بنغمه و اسباب طرب [که دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و مالالت ضمیر (که از فرط مشغولي بکار و بار خلائق بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبعت و انبساط حال توجّه فرموده اند] این مقصد مدبر آنرا از مقاصد عُظمی اندیسیده همواره اوقات گرامي (که بدل ندارد) آن گذرانیدے - و بخوت مستي و تکدّر مستانه اسباب بےسعادتي را سرانجام دادے - عامل اریکه گفته اند ● ● بیت ●

دریں مجلس چنان کن پرده ساري ● که ناید شحنه در شمسیر بازي

و چون مواکب اقبال در حوالی سارنگپور (که غفلت سرای این بدمست بود) رسید آدمان از هوا بر گران مدهوشي قدرے بیدار گشته با خمارآلودگي و سیه روئي از سارنگپور برآمده سه کروه پیشتر منزل کرد - و لشکر مراهم آورده در مقام پیکار گست - قلب را بمس نامزد وجود خود رانده ساخت سلیم خان خاصه خیل (که حاکم رای سین و چندیري بود) کارفرمائی دست راست او مقرّر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید - و تاج خان خاصه خیل و صوي را (که دود تهوّر در دماغ داشتند) هراول کرد - و لشکرها از طرفین بمقابلهٔ دو سه کروه آمده برابر هم نشستند - و بدوسته دلاوران روم آزموده از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای مي آوردند - و مراسم احتیاط بر ذمّهٔ خرد کاردان لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند - هر زور جوئے از بهادران کارشناس باهتمام یک از طرز دانان اخلاص مند (که بعروض عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت) باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد متردّدان علی الخصوص بقلهٔ غلّه (که بزمان هندوستان این طبقه را بنجاره گویند) بستے - و کار بر لشکر مخالف تنگ ساختے - روزے نوبت شاه محمّد خان قندهاري و صادق خان و پاینده محمّد خان معل و شاه قلي و مهر علي سلدوز و سماعیل خان و محمّد خواجه کشني گیر بود - پاسے از شب شنده متوجّه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گروه نزدیک مدار مخالف افتاد - و بالضّرورت جنگ درپیوست - و چپقلش عظیم دست داد - و چون خبر باردوی مزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان کنگ و جمعے کثیر جلوریز رسیده شریک جنگ شدند - اگرچه (اوّل بار آدم برآمده جنگ رستبانه کرد و لشکر منصور را برداشت) امّا صادق خان و جمعے بمقتضای کاردانی و فراخ حوصلگي جرے را گرفته

بای ثبات امشرودند - و امواج نصرت بی‌هم رسیده هنگامهٔ مخالفان را برهم زدند - و معاریفاجان و سلیم خان چپقلس شد - بهاجان مظفّر و منصور برگشت - و عادلخان و فیاضخان باهم ملحق گسته بار بهادر را (که فوج زره دری خود را برداشته صف‌آرائی میکرد) برداشتند *

یکپاس و چهره از زور گذشته بود که تسلیم فتح از مهمّ اقبال وزیدن گرفت - و عنچهٔ نصرت از گلشن امّید شگفتن آغاز نهاد - و باقبال شاهنشاهی و حسن تأیید الهی چندین فتح شگرف (که طراز فتوحات گرامی نتواندشد) بظهور آمد - و دار بهادر حصارآلود مدلّت روی بخانهٔ خانه‌دیس آورده بطرف نرمان‌پور شتافت - و جمیع اسباب و اموال و حرمخانهٔ او با اکبر لوئی رنان و پانّران (که سرمایهٔ بساط و بهرهٔ حیات از دونان) بدست مردان کارزار افتاد - آن بیدولت در حین عرم مقابلهٔ عساکر نصرت (چه‌چه رسم هندوستان است) چند کس اعتمادی خود را بر سر رنان و پانّران داشته بود - و قرار داده که اگر حیز شکست من شمارا متعقب شود تمام رنان و پانّران مرا تقع بیدریغ ندرانند - تا بدست دشمنان اسیر نشوند - و (چون صوت هزیمت بار بهادر در آفاقهٔ مراد دمودار گشت) آن دونوادگان بموجب قرارداد نقش چندے ازان لعبتان پریپیکر بآب تیغ از صفحهٔ هستی پاک شستند - و رقم وجود آن بیگناهان از روی جهان نکرانک بدان محو ساختند - و چندے رحمی سده رمیقے از حیات نرداند - و جمعے را دولت نرسیده بود که امواج قاهرهٔ شاهنشاه دهر در رسد و آن بیوه خونان را آن قدر فرصت نبود که بران بیگناهان دست توانند دانست - و سر دوسه آن رنان روپ‌مهتی نام داشتند بود که بحسن و دلال انگشت‌نمای عالم بطر بودند * و بار بهادر باو علاقهٔ عرب داشت اشعار هندی دلوسته در نعتِ او نغمه دل خاص کردے - و بدان قرے (که مرروپ مهتی داشته بود) نیع بیداد علم کرده بر سر آن جداله آمد - و رحمی چند کاری نرود - دراندوت عساکر اقبال درآمد و آن طاؤس بم‌بسمل بیم جانے نماند *

بعد از مرور دودین بار بهادر ادهم خان بقصد دفاش و خزائن و حرمخانه و پانّران و لوئی رنان (که نعمهٔ حسن و حسین نعمهٔ ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای فار و کرشمهٔ این دلربایان ا در کوچه و بازار بدستان میگفتند) خود را سراسیمه و شتابان بسهرسارکپور رساندند - و در تماشای اموال و اسباب بار بهادر و لوئی رنان و پانّران و کنیزان متصرّف شد - و کسان نجست و جوی روپ مهتی فرستاد - چون این نغمه بگوش او رسید چون رود بخوش آمد - و بقایهٔ رهبر هلاهل بدوسکاهی بار بهادر مردانه در رسید - و ناموس او را بدستبردِ عدم همراه برد - و ادهم‌خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد بسا مسند دانع او افزود - و از باد غرور (که مقتضای آن دادنی و بیتردی ست) کلاه محجوب او کج شد - و دماغ او بوی بیپروائی آورد - بدرمحمّد خان (که واعظ

بے‌عرض او بود) هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد - و خود در پاداش انگیختن فتح بزرگ در مقام سپاسداری درآمد - و لوازم شکرگذاری بادارهٔ قدرت بتقدیم آوردن گرفت - و نخست بساط خواطر اولیای دولت جسد دلکش تردد داد - و بمقتضای همّت خود تجمع ملازمان عتبهٔ اقبال (که همراه نبودند) تحسسها کرد - آنگاه جمع آن ولایت مفتوحه‌شده بسمت بامت سارنگپور با چند برگنهٔ گذرنی نادهم خان (که سرداری صوبی داشت) اختصاص یافت - و محمدو و اجین به بدرمحمّدخان (که سردار معدوی او بود) مقرّر شد - و سرکار هندیه بقیاخان مفوّض گشت و محمّد سور و آنحدود بصادق‌خان نامزد گردید - و عبداللّه‌خان نگاپی (که جاگیردار او بود) مراجعت نمود اکثر خان جمیع شرائف و نفائس اشیا و ذخائر و دفائن آن ولایت را (که گرد گرد روزگاران بود) و چندین پادشاهان و اولیای مسهور (که در مدّت گردان آوازهٔ خوبی و صیت روّ صوبی آن اقلیمرا پری‌طلعت نگذیده بود) و چندین ساردده و نوادرهٔ بادزدگار را پیش خود نگاهداشته نفیس و عسرت مسعول گشت و چند زنجیر فیل از عمائم اعمال جدا کرده با عرائض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاد *

و از حالات متوجهات (که در این سال شرف ظهور یافت) نصرت یافتن خان‌زمان و منهزم شدن افغانان است - اگرچه (علی‌قلی خان خان‌زمان از مسرت عدم اخلاص بے‌نصیب بود - بلکه از معامله دانی رسمی و مهمیدی سود و ریای ظاهری آگاهی نداشت - و پیوسته از مدّ عداوت و عاطفت شاهنشاهی عامل نموده از کرم‌زوال گرفتهٔ بےزاری بود) لیکن (چون نرده از کار او بر نداشته بودند و خود را از مسعودان این دولت اندوزن ظاهر میساخت) نمیدانی اقبال روز افزون مهرداخیلی (که عزیمت مصمّم نداشت) گاه‌گاه مدد - و دریغولا (که مدّام خان از میان رفت) افغانان ندیده رای کوتاهاندیش فرصت حمل کرده پسر مدار خان را (که بعلّتی اشتهار داشت) بسری و سروری برداشته شهرخان نام نهادند - و خاطر آنمان نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته اورا از میان بردارند - خان زمان ازادهٔ مخالفان وخیم‌العاقبت را دانسته در سرانجام استیصال قلعهٔ جونپور شد و آمرای آنحدود را از حقیقت کار آگاهی نخشیده غبار سکندر خان اوزبک جمع آمرای آن‌ناحیت را (مثل بهادرخان و ابراهیم خان اوزبک و محمدخان فاوسال و شاهم‌خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان نکمر و دیگر جایگیرداران آنحدود) فراهم آورد - چون (عدم بسیار رو نبود - و فریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت) پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند - افغانان تیره‌بخت فرصت را غنیمت دانسته با لشکر گران و استعدادی تمام بر سر جونپور آمده بر کنار دریای گومتی[۲] (که شهر بر ساحل آن واقع شده) منزل گزیدند - و روز سیوم

---

(۲) در [چند نسخه] گودی *

مدهوش داد غرور شده با موجهای آراسته از آب گذشتند - شبرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند - و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سبد سلمان و سلیم خان کهروار (۲) و جوهرخان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازهٔ لعل فرستادند و حسن خان چگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از اوباشان زیاده سر بدست چپ جانب بند شیخ نهاول نامزد کرده روانه ساختند - خان زمان بنرک و پاسامش (۳) لشکر منصور پرداخته آماده پیکار شد و بآئین شایسته هنگامهٔ رزم آراسته کرد - جوانان دل درکف جان بداموس ده از هرطرف برآمده چپقلشهای مردانه بجای آوردن گرفتند - بهادران والا شکوه بدستی نموده بر سر حسن خان چگوتی رسیدند - و او از صدمات تبرانداران موشگاف عار گریختن را بر خود نپسندید - درین اثنا شبرخان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده بیورشی مردانه نمود - واین گروه نصرت دانه را برداشته تا کوچهای شهر درآورد - و افغانان نبرد رای آدرا فتح شمرده روی گردان صوبهٔ طرف دیگر شدند - که در میدان خان زمان جمع از بکجهتان کارزار را پیش گرفته کار اردست شده را پیش بردند - و از عقب غلغله نیز (۴) رفته درآمد - و هنگامهٔ بطالت افغانان را بریشان ساخت - و نائید الهی (که مؤید این دولت ابدقرین است) در اندک فرصتی فتح بزرگ روی داد - و غنائم فراوان و اموال بیپایان بدست اولیای دولت درآمد - هرگاه [مدسوبان دولت ارجمند (که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف بودند) حصن اتساب چنین لوای فیروزی مرتفع گردانند] اندازهٔ فتوحات اخلاص نهادان عقیدت کرین که شناسد - که تا چه درجه خواهد بود *

ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه - و ظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط - و رجوع بمستقر خلافت

ابرد جهان آرا (هرگاه موائم دولتخواه نائید آسمانی استحکام دهد) بدادیدبان او را بهر طریقی از پای درآورد - فحسین گندم نمایان جوفروش (۶) را باعدای ظاهر و باطن درانداز - تا قاعدهٔ (الاهم والاهم) مرعی گردد - اول بسعادتان صورت و معنی را بنامال خاک مذلت ساخته آوازهٔ خواب آبادی عدم گردانید و ثانیا بدولتان معنوی را (که از روباهبازی در لباس دولتخواهی احاصمدی درآمده کار دشمنی سرانجام دهند) در غمارستان معاک خسران فرستاده عالم را صفا بخشد - و بالجمله چون ابرد جهان آرا چنین فتحی روی کرد علی ملی خان را سرمایهٔ بدمستی افزود - و عنائم این فتح آسمانی را

---

(۲) نسخهٔ [ح] کروار (۳) نسخهٔ [ا] آپاش (۴) نسخهٔ [ز] تیرنده (۵) نسخهٔ [ح] باطل
(۶) نسخهٔ [ح] جو فروش را که اعدای باطن اند باعدای ظاهر و باطن *

(که هدیهٔ الٰهی بود) بدرگاه معلّی نفرستاد - خاطرِ جهانگشای شاهنشاهی منخواست (که موکب عالی بدیار شروان نهضت فرماید) تا مسعدی او بدولتی نکند - لیکن اصلاح احوالِ اهم حال (که از فتح مالوه روی در فساد داشت) اهم دانسته یورش آن ممالک و انتظام آن دیار (که از مواهب جلیلهٔ ایزدی بود) بخاطر مقدّس مصمّم شد - و حسن تدبیر بادشاهانه (که در مبادی حال نظر بر خواتیم کار میدارد) و نظر دور بین (که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می‌اندیشد) اقتضای آن فرمود که نخست دکنیان عزیمت را بست مالوه جولان داده دل از کار آن دیار برداشته - آنگه در دل اندیشهٔ مهمات دیگر نمایند - تا کار ایشان از هر جانب یکدل و یکسو گردد - و آن عزم مسعود مصمّم برگشت - و متقلّبان اشعهٔ سلطنت بسرانجام این یورش اقبال مأمور شدند - و بخاطر جهانآرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال اهم حال توجّه فرمود - و بمشایعت آن ملک دانا و انتظام مهمّات آنحدود دلبستن آن حدود بامیر دولت بیگ دست - مجمع خان خانان خانجهان و خواجه جهان و جمعی را در دارالخلافهٔ آگره گذاشته بر آنند (بامرای کبار و اعیان حکومت خبر فرمایند) تا جمعی از خواصّ بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش هفدهم اردیبهشت ماه الٰهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان (۹۹۸) بهضد و شصت و هشت فیلی از دستهٔ اجلال و نخچیرگاه حکومت پای اقبال در رکاب کسوکشائی نهاده این یورش دلکش را پیش‌پای همّت خود ساختند *

چون نزدیک بقلعهٔ رنتهنبور (که رای سرجن حاکم آنجا بود) عبور مواکب منصور اتّفاق افتاد نظر جهانگشای آن نخجیرگاه پسندیده نهضت فرمودند - رای سرجن فرط موکب نصرت‌قرین شنیده پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده آداب بندگی بجای آورد - و چون ساحت حواشی قلعهٔ مذکور (که از توابع حصنهٔ ملک مالوه است) محلّ ورود موکب عالی شد مظهر دولت که بار نهادن آنرا نیکی از معتمدان خود سپرده - و عساکر اقبال هنوز دست بتسخیر آن نکرده اند - و چندان تعرّض افتدس رسد که اهم حال خود قصد فتح آن دارد - روزی (که موکب سعادت محیط آن قلعه شد - و نهادن ملک‌کسا فرمان‌پذیر گشته آن دلکش عمارت را خالقه شدند) چون حاکم قلعه دانست (که رایات شاهنشاهی باقبال روز افزون ظلال جلال برتسخیر آن انداخته) ازانجا (که کاردان و دوربین بود) دستبازی سعادت کلید قلعه را دست‌آویز سلامت حال خود ساخته برمهین‌بوس عالی سربلند دولت شد - و بنوازش شاهنشاهی اعتبار یافت و آنحضرت خاطرش را بحراست آن حصن حصین گذاشته در آخر همان روز متوجّه پیش شدند و همه شب وطرء فرموده صبحگاه (که هنگام گشایش دلها و افزایش جانهاست) بنواحی سارنگپور

فرزند اجلال فرمودند - و چنین راه دور و دراز را چندین بشیب و فراز تا لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز نهمین دوم جمادی الاخر موافق سنه شده بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد *

و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ نگروی از سارنگپور برآمده دو سه کروه راه قطع کرده بود - و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاع نداشت - هرچند مافی الضمیر قاصدان تیز رو فرستاده بود (که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی جلدار ساخته آمادهٔ خدمت شایسته گردانند[۲]) امّا ایلغار آنحضرت آنچنان نبود که مسرعان جیال هم بگرد آن توانند دست تا بقاصدان چابک رفتار چه رسد - ادهم خان فوج آراسته بتاخت جمع فائزین رو به می آمد که از دور کوکبهٔ جهان تاب موکب عالی نمایان شد - با آنکه (معدودے از عساکر اقبال انسب در رکاب ظفر انتساب رسیده بودند) امّا در تسلم آن دشت و صحرا بمقتضای جذوه اطاف ایزدی از لشکر عالم عیب و سواران ملک تقدّس چندان جمعیّت و انبوهی رو داده بود که در نظر هر گمان از اندازه و شمار بیرون میبرد - و چندے از لشکر کن ادهم خان (که پیش پیش او می آمدند) بارگاه معوکب والا نزدیک رسیدند - چون نظر ایشان بجناب حضرت اقبال پناه اعتبار خود را از اسب انداخته روی ادب بر زمین خاک بوس نهادند - ادهم خان (که مردم خود را چندان دست و پا گم کرده دید - که سراسیمه خود را از اسپ انداختند) حیران شد - که تا بحد چندین اعزاز و اکرام ملازمان او نیست - و درین تعجّب است تا تر زاید - تا قدرے فروتر شد - و نظرش در شمعهٔ جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذرّهٔ مثال مضطرب یافته از مرکب بزمین ادب فرود آمد - و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده بوکاب بوس عالی سربلند شد - و ازانجا (که آئین بنده نوازی و بنده پوشی مخصوص عصر اقدس است) او را بنوازشهای فراوانی اختصاص بخشیده ساعتے همانجا بدولت و اقبال فرود آمدند - تا هم او استمالت تمام یابد - و هم دیگر مقرّبان بساط اقدس (که با او شریک خدمت بودند) سعادت زمین بوس دریابند * و ازانجا بر جنگ اقبال سوار دولت شده روی توجّه بسارنگپور آوردند - و دران مصر سرور مخزل ادهم خان را بسعادت ورود اقدس غیرت بیسطای سپهر ساختند - ادهم خان بر بساط بندگی استاده احداث نفائس و لطائف بنظر اقدس می درآورد - لکن (چون قدر تربیت و عنایت نشناخته با او اندازهٔ حال نمیدانند) باطن امور (که جام جهان نمای الهی ست) با او نمی نشست *

آئین اخلاص آنست که در زمان غیبت صوری حاضر معنوی روحانی بوده در اکرام

---

(۲) در [چند نسخه] گردانند (۳) در [چند نسخه] از اندازهٔ شمار *

و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد - و خواهش خود را در رضای ولی‌نعمت محسوب من چه مکتوم - اخلاص کوهرے‌ست بے بها - بهر سر نباشد - و بهر دل نسپارند - حساب دادی کجا رهت - و طور سودائی چه شد - در برابر چندین تربیت و عاطفت دکانچهٔ تزویر و تلبیس آراستن کدام معاملهٔ گذاردست - هرکه (ارنده رائی فرد دغا در بساط پاکباران باحت) هرائینه خاک ادبار در کاسهٔ سر عرض و ناموس خود کرد (۴) - چون آدهم جان در آنات مراقبه مبکرد خاطر بکتمدان شاهدسافی انبساط نمی‌یافت - و هرکارے که مبکرد پسندیدهٔ باطن اقدس نمی‌آمد - آرانجمله لباسها حاضر ساخته بود - که آنحضرت چون از گذر راه رسیده‌اند لباس پاره بپوشند - و (چون اندک غبارے بر دامن خاطر مقدّس مصفّی از رهگذر او نشسته بود) بر لباس تلبس او برتو توجّه نمی‌افتاد - آدهم جان ازین‌معنی در دام اضطراب و اضطرار می‌طپید - و از فرط بیقراری بهر یک از مخلوقان بساط فوت توسّل جسته تضرّع و تذلّل مینمود - آخر کار آنحضرت (که معدن مردمی و آزرم اند) در پرسیدن حال او کشوده و مزرگ خود را کار فرموده از زبی بعده‌داری لباسهای پاره (که آورده بود) بوشیدند - و اظهار شگفتگی فرمودند - و (چون دران روز مردکبان سرادق عفّت عقب مانده فرین موکب اقدس نرسیده‌بودند) آنحضرت دران شب بر پشت دام خانهٔ آدهم‌جان نکته فرمودند - و آن بے‌سعادت بدبخت درکمین بوده منتظر فرصت می‌بود - که شاید آن مقسی نظرزا نظرے بر حرم‌خانهٔ او افتد و آن مُدبر این معنی را بهانه ساخته قصد نماید - و خاطر مقدّس حضرت (که بلسن‌سرای معنی ست) از بن‌خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر راحت استراحت ممتد فرمودند - و آن خرد پروز عفّت سرشت را چیزے (که نگاطر راه یافت) حرم‌خانهٔ شوم او بود - و (چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبلهٔ‌گاه صورت و معنی‌ست) آن نرشته سخت زهره‌رای فرصت و فرصت نیافت - و دور باش سلطنت صوری و معنوی دران سهائی محفوظ فرمود *

روز دیگر منعم‌انگه محلّ قدسی را (که عقب مانده بود) آورده بسرف حضور استسعاد یافت و حسب فرمانه مرتب داد - و آدهم جان برهمه‌وجوه آن کدخدای کاردان را جواب عملت بیدار شد و مدوم خدیو جهان را شرب روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم خدامت اهتمام نمود و مجموع آنچه (از سرکار بار نهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق) با تمام حرمها و پاتّران و لولیان بنظر اشرف گذرانند - و آنحضرت بموجب مرحمت عامّه قبول نموده بمصرا بار عنایت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه ح] معامله گذاري ست (۳) در [بعضے نسخه] در کاسهٔ عرض و ناموس (۴) نسخهٔ [ی] ریخت *

و چهار روز در سارنگپور توقّف نموده روز خرداد شمس حرداد ماه الٰهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجّه بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دارالخلافهٔ آگره برافراختند - و در منزل اوّل (۲) (که ظاهر سارنگپور محتشم سراپردهای اقبال شده بود - و به پرگنه چپور موسوم بود) ادهم خان اندیشهٔ ناصواب بخود راه داده بخجالت ردهٔ زال و ابدال گشت - و (چون خاطر عاطر ادهم خان که پدر آن قدردان خدمت و جوهرشناس عقیدت عزیز بود) اعضای عمر مرهونهٔ چنبر بردباری متقدّس گردانیدند و تفصیل این اجمال آنست که ارانیها (که دادایی و کورباطنی ادهم خان مقرّر بود) با جمعی از خدمتگاران والدهٔ خود (که خدمت حرم سرای بادشاهی میکردند) در ساحهٔ وقت کوچ دو حملهٔ دادره از حرمهای بار بهادر (که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود) از سراپردهٔ شاهنشاهی گریزانیده چندین نقش نرآب زد که در چندین وقتی (که شرکس نروارد کوچ سرکرم است) همچ یک پی بسررشتهٔ این کار نخواهد برد - باین خیال بعضی از (۳) خیالی مرتاضهٔ دوات خود پسندید - و داغدار لعنت ابدی نموده شرمندهٔ جاودانی گشت - چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی شد که امروز کوچ موقوف داشته چاکربان نخست و خویی دستوران بسیاورند - طرز دادان بساط اخلاص متوجّه این خدمت شدند - و بدربان خدمت درست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند - ماهم انگه بملاحظهٔ آنکه (شرماه این دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانیده بوده از روی کار او برداشته خواهد شد - و بقهای پسرش از برده بیرون خواهدانداد) بفرمود که آن دو بدنگاه را کشتند - که سر بریده آوار نکند - و حدیث رمان (که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز برنداشته بود) ایران طور جرعهٔ عظمه تعامل فرموده کرده را ناکرده انگاشت - تعارم حوصلهٔ دریا آشام را که بموجب فراوانی فتوحات و بسیاری دانس چندین خطاهای ماجس را ناکرده انگارد *

ایران وقت (که دوید نزول موکب عالی پادشاهی (۴) ممالک مالوه رسیده بود) هر یک از محلّ خود روی اخلاص بآستان سلاطین مطاف آورد - و درین دور (که عرصهٔ نخوین سارنگپور مضرب خدام اقبال بود) پیرمحمّد خان و فتاخان و حبیب علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سر بلندی یافتند - و حضرت شاهنشاهی همه را بتشریف مراحم و خلایل الطاف اختصاص بخشیده بایهٔ سعادت آنها را بلندی دادند - و ادهم خان و پیرمحمّد خان با سایر امرای مالوه برمین بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود متوجّه شدند - و موکب شاهنشاهی

---

(۲) در [بعض نسخه] بنگاچور - و نسخهٔ [ی] بیساچور (۳) در [بعض نسخه] خال خیالی (۴) نسخهٔ [ح] بامرا که در ممالک مالوه جانجا متفرق بودند رسیده بود *

بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقرّ خلافت مراجعت نمود - و گیتی‌خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکارافکنان بموسم اتلغار فهضت عالی فرمودند - چون (ماهچهٔ رایات عالیات برتو جلال بر ساحت حوالی قلعهٔ دوور انداخت) در ابتدای راه شبرت[۲] (که بلندی کردون از مهابت آن در هراس توانند بود) با پنج بچّه از بیشهٔ خود برآمده سر راه بر راهوردان موکب والا گرفت حضرت شاهد ساهی (که فتوّت اسد اللّهی دارد - و دفع هراست زیادی در سر دارند) بے محابا بدیها پیش شافته بآن سبع آهنین موی آتشین خوی مقابل شدند - و از مشاهدهٔ این حال موی از تن طرّاران بر خاسته بود - و عرق از مسام بدندان روان شد - و آنحضرت بچابک‌پائی و سبک‌دستی بر سر او رفته بیک حملهٔ شیر شکارانه بسمسیر آبدار کار او تمام ساختند ۞ شعر ۞

کسے را که ایزد کند یاوری ۞ که یارد که با او کند داوری

اگر حمله بر شیر و دد آورد ۞ بآسانیش پوست برتن درد

و سبع بآن شدّت و صولت و دردهٔ بآن عظمت و هیبت بقوّت دل و دلیری بارو نخاک و خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست - و آن اوّل سباع بود (که آنحضرت بنفس نفیس بشکار آن توجّه فرمودند) و بچّههای آن شیر را جمیع از جوانان و دلاوران (که قرین رکاب عالی بودند) به تیغ و تیر از هم گذراندند ۞

و از جملهٔ سوانح اقبال پادشاهی (که دران راه بظهور رسید) آن بود که محمّد اصغر میرمدسی را بخطاب اشرف خانی پایهٔ قدر افزودند - القصّه جهانآرای دادگر بعد از طیّ منازل و قطع مسالک رور دندانی بیست و سیوم خردداد ماه الٰهی موافق سه شنبه دوازدهم ماه رمضان (۹۶۸) بهجت و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دارالخلافهٔ آگره را بورود موکب سعادت عشرت‌سرای مراد ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار گشادند - و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز بانجام رسید - شانزده روز در رهش - و چهار روز در سارنگپور توقّف فرمودند - و هفده روز در بار گستن نخجیرگاه - درین یورش مقدّس هم مراسم شجاعت بتمامی‌آمد - و هم مدارج عقل بظهور رسید هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند - و هم مراحم خوصلگی و برنگ مدسی ظاهر ساختند ۞

شرح قصهٔ بدیع و سانحهٔ منیع که بحضرت شاهنشاهی روی[۳] نمود

چون خلافت گستری اقتضای آن میکرد [که فرمان روایان دادگر هر قدر (که قدرت دستری وفا کند) بمداخلهٔ رعایا و اعراض نفس خود متکفّل مهمّات شده دیگرے نگذارند - چه خرد خرده دان نجونه بایب و وکیل در مهمّات لائق جائے میفرماید که آن کار خود تواند رسید - و بیستری

---

(۲) در [بعض نسخه] بیرے (۳) نسخهٔ [ی] روی داد ۞

از بزرگانِ معامله‌فهم نظر بمحضِ تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بارِ جهانیان‌را بدیگران گذاشته‌اند] حضرتِ شاهنشاهي از رموزِ دانائي و عمومِ عاطفت و شمولِ مهرباني زیاده ازانچه (در حوصلهٔ بشري گنجایش داشته باشد) خرسندیِ خویش را در آسایشِ عالمیان دانسته در اکثرِ معاملات خود بدات مقدّس میرسند - و [چون یکے از عمدهٔ مهمّاتِ سلطنت خبرداري و آگاهي از احوالِ خلائق است و حال آنکه از جمیعِ کارهای جهان دربین[۲] کار فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثرے باراذل و اسافل و ادانی (که بیسترے بخیانت و طمع و کذب سرشته اند) قرار یافته - و راستي و درستي و بےطمعي (که امور در بزرگانِ زمانه کمتر بهم میرسد) دربین خبرآوران دون‌همّت کجا چشم داشته آید] آنحضرت دربین‌کار بیشتر همّتِ عالي مصروف داشته خود توجّه میفرمایند - و باوجودِ آنکه سلطنت مقتضیِ آنست (که ذاتِ اقدسِ فرمان‌روایانِ جهان‌آرای در هزار حصارِ آهنین بوده ناظمِ معاملات باشند) خدیوِ زمانِ ما (تکیه بر حفظِ الٰهي کرده و همّت از تجرّدِ گزینانِ خدا پرست خواسته) بسا اوقات بطررے (که احدے نمیداند) و بلباسے (که کس نداند) برآمده سیر میفرمایند - و بر خبایای[۳] احوال آگاهي یافته در انتظامِ مهمّاتِ عالمیان اهتمام دارند - و بتوجّهِ خداشناسانِ صحرا نورد (که نشانِ حمایتِ الٰهي ست) از خطرهای این راه چون سایرِ مواقع خوف محفوظ و مصون مي‌باشند ● شعر ●

حمایت را کهن دامانِ درویش ● زصد سدّ سکندر توتشش بیش[۴]

چون این‌مقدّمه تمهید یافت اکنون بخاطرِ ناعبار آلودِ اعتراض گوش بمن دار که در قصبهٔ بهرایچ مرزِ سالار مسعود غازي (که از شُهَدای عساکرِ غزنویّه است) واقع شده - رسمے ست در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با نذورِ فراوان بآن‌موطن میبرند - و همچنان خلقِ کثیر از دارالخلافهٔ آگره دران موعد برآمده نزدِ آن‌شهرِ احیای چند شب مبکنند - و اردحامِ عظیم میشود - و مردم از صالح و طالح مراهم مي‌آیند - محرّرِ این دفترِ سعادت ابوالفضل رورے از زبانِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي شنید که شبے (که در نواحیِ دارالخلافهٔ آگره این هنگامه گرم بوده) بموجبِ شیمهٔ کریمه بطرزِ خاص عبور بآنجا اتّفاق افتاده - و برشیونِ احوالِ مردم خاطرِ تماشائي بود که ناگاه یکے از اوباش مرا شناخته بدیگرے گفت - چون من برین‌معني مطّلع شدم بے شایبهٔ مکث و ثانّي چشمِ خود را گردانیده کاچ‌نما ساختم - و تغیرِ روی برضعِ غریب کردم - و بطورے (که آنها نفهمند) تماشائي بوده نظّارگیِ فنونِ تقادیر بودم - چون آن‌مردم نیک بمن نگاه کردند بجهتِ آن تغیر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این‌چنین چشم و رو پادشاه را نیست - و من بآهستگي ازان معرکه

---

(۲) در[اکثر نسخه] درین صورت (۳) در[چند نسخه] خفایای (۴) نسخهٔ [د] رسدّ صد سکندر ●

برآمده بمحلّ مقدّس آمدم - و آن طرز را در حین نقل این حکایت نقل بالعمل فرموده تعجّب افزای شدند - و الحق چنین کاری شگرف بغایت بدیع بود ●

و از برکات حدیو معلّی آنکه درین ایّام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول بودند - ناگاه شعاع غزالی را قصد کرد - و نزدیک بود که قوی ضعیف را آسیب رساند - مادر آهو بره بر حقیقت کار آگاهی یافته در شبکهٔ اضطراب درآمد - و همّت گماشته بجانب او دوید - و بکرّات حملهای شیرانه برو آورد - شعاع را زور تیره شد - و خود را در کولابی انداخته آب را حصار نجات خود ساخت چون برزو توجّه مقدّس بران تافته بود غریو و خاموشی بارگاه حضور برآمد - و درینولا (که رایات اقبال حضرت شاهنشاهی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمود) اگرچه [بظاهر بانسام شکار (خصوصًا شکار چیته که از دقایع الٰهی ست) میل فرمودند - و آنرا پردهٔ جمال خود ساختی] امّا پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت و برآوردن و بلند ساختن مستعدّان اخلاص منش و برانداختن (۲) گردنکشان نفاق پیشه و عیار هریک گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همّت گماشتی و دقیقهٔ از دقایق کلّیات معامله فرو گذاشت نشدی - تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن گرفت عنان عزیمت بسکار آن دیار منعطف داشته توجّه بآنحدود صلاح دولت نمود ●

یورش موکب مقدس شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه - و زمین بوس نمودن خان زمان - و مراجعت بدارالخلافهٔ آگره

بر دیده وران دوربین (که ببض رمانه درمانده و شناسای مزاج روزگار متلوّن شده تماشای این بزم دلکش می نمایند) پوشیده نیست که کامروائی و نصرت بر مخالفان و فراهم آمدن معاونان کاردان و جمع شدن اسباب دنیا در ذاتی (که باصالت معنوی اتّصاف دارد - و به نیک ذاتی و خبراندیشی موصوف بوده پیوسته روز بروز بحسب احوال خود مطالعه می نماید) باعث افزونی نیازمندی مدسود - و سرمایهٔ مزید آگاهی گسسته در لوازم شکر ولی نعمت بوده حسن عقیدت و لطف خدمت را از متمّمات شکر دانسته در مراسم نکوهشی می افزاید - هم با خالق متضرّع تر میگردد و هم با خلق متواضع تر میشود - هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید - و هم با نوکر اارزوی قدردانی حسن سلوک بیشتر می نماید - امّا شخصی (که از آدمیّت جرعه بهره ندارد - و از اصالت جز اسم بصیغهٔ او نیست) خلاف این همه نتیجه میدهد - و باندک اعتبار و برآمد کار پایهٔ خود را برطاق نسیان نهاده اوّل روش سلوک خود را با هستی بخش خود فراموش میکند - و دوم

---

(۲) نسخهٔ [ی] در انتظام ملک (۳) نسخهٔ [ی] بدکرداران ●

با ولي نعمت و صاحب خود (که خدای مجازي ست) طرز تکبّر و ترفّع پیش گرفته اندیشهای تباه بخاطر میگذراند - و سیوم با همراهان و همنشینان خود راه تعظیم پیش گرفته مستقابه میخرامد - و چهارم با جمهور انام از روی ستم و عسف سلوک میکند - آن بیدولت بزعم باطل خود اسباب بزرگي خود را ترتیب میدهد - و دانا داند که برای ادبار و هلاک (۲) خود معرکه مي آراید - و مصداق این معني مجدّدًا حال علي قلي خان است - که بخطاب خان زماني اشتهار دارد - چه شجاعت صوري (که هزاران دد بیخبر دران شریک غالب اند) آنرا سرمایهٔ ترفّع و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شد و استیلای خود را (که پرتوے از اقبال خدیو زمان بود) بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت - چنانچه سابقًا ایمائے از بد مستیهای او رفته است ●

دریغولا [که پسر عدلي را (که جمعے کثیر از اوباش افغان گرد آمده بودند) جنگ کرده شکست داد] غرور آن بد گوهر افزود - و نزدیک شد که پردهٔ از روی کار او یکبارگي برداشته آید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهي مقتضي آن شد که درسم شکار بآنحدود توجّه فرمایند - و در زمان اقدس گذشت که (اگر بهرهٔ از سعادت دران بد سرشت مانده باشد - و از خواب غفلت بیدار شده بزمین دوس موکب عالي مبادرت نماید) رقم عفو بر جرائم او کشیده مراجعت فرمائیم - که نهالے ست که ما کاشته ایم - و گریده ترین صفات بزرگان عدر پذیرفتن و گناه بخشیدن است - که آدمي زاد معجونے ست از مستي و هشیاري سرشته - و اگر سعادت رهنمونی او نکند و احرار دولت ملازمت ننماید پیش ازانکه (مرض مزمن شود - و معالجهٔ او بدشواري کشد) کار او ساخته آید - و سائقهٔ آن سرور و بوم را از دست ستمکارے چند خلاص کرده شود - بنابرین اندیشهٔ انتظام بخش دور شهریور چهارم امرداد ماه الٰهي مرافق پنجشنبه چهارم ذي القعده (۹۶۸) نهضت و شصت و هشت قمري ببدرقهٔ جنود تائید الٰهي موکب عالي متوجّه بلاد شرقیّه شد - حراست دارالخلافهٔ آگره بمعین الدّین احمد خان فرخودي قرار یافت - و منعم خان خان خانان و خواجه جهان و اکثرے از ملازمان عتبهٔ اقبال در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت برمیان همّت بسته بودند - و آنحضرت بظاهر بشکار و بباطن با کردگار اضافهٔ انوار معدلت فرموده بآئین شایسته منزل بمنزل نساط افزا نمودند ●

چون حدود کالپي مضرب خیام معلّی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیلهٔ مقرّبان بساط اقبال التماس نمود - که سرافرازان ملک صورت و معني پرتو التفات بجمال فرمایگان انداخته کلبهٔ این طایفه را بفر مقدم عالي عزّت دایمي و فخر ابدي کرامت فرموده اند - اگر آنحضرت مرا این سرافرازي بخشند از درّه پروري آن بیّر اقبال چه دور باشد - آن جهان مردمي ملتمس او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] اهلاک ●

بدو وا مبل رسانیده منزل او را بانوار قدسیّه روشنائی سپهر برین بخشیدند - و او آداب عبودیت بتقدیم آورد تمام آن روز آنحضرت در منزل او (که بر کنار دریای جون واقع شده بود) جشن آرای بوده بحرّمی و خوشدلی گذرانیدند - و ازانجا عنان توجّه بصوب شهر کوّه (که بر کنار آب گنگ واقع است) منعطف ساختند - و چون ساحت بیرون آن شهر محیّم سرادقات عزّت گشت بشکار آن نواحی توجّه فرمودند - و روزے چند دران گل زمین طرح اقامت انداختند - خان زمان و برادرش بهادرخان (چون هنوز زمان پرده دری ایشان نرسیده بود) از خواب غفلت بیدار شده متوجّه استلام عتبهٔ عرش ارتفاع شدند - و دران منزل بدولت آستان بوس سربلند گشته نعائس آنحدود را بطریق پیشکش بنظر اقدس در آوردند - و فیلان مست نامور مثل دلشکار (۲) و پلنه و دلیل (۳) و سبدلیا و جگ موهن (که هریک ازانها آسمانی بود در عالم خود) از ضمائم پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجلت زده خاک آستانهٔ اقبال را توتیای دیدهٔ سعادت خود ساختند - و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیّت حق اساس اعمال نا شایستهٔ گذشتهٔ او را نا کرده انگاشته بعنایات خاص تدارک فرمودند - و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که شجرهٔ بدیعهٔ انسانی نهال مرومند ایزدی ست - در بر انداختن اشجار نباتی چه باخوشیها که روی نمیدهد - پیدا ست که از بر انداختن چنین درختے چه ثمره خواهد داد همان ضراعت و خجالت بقد او را شفیع اعمال او دانسته عمّان بخشش خود را بخوش آوردند ●

و هم درینولا عبدالمجید آصف خان را با بسیارے از مبارزان بصوب پٹنه (۴) برسر راجه رامچند فرستادند که [اگر او را سعادت یاوری نماید - و غازی خان تنوری و جمعے از ادبار یافتها را (که بآنحدود رفته اند) گرفته بدرگاه والا فرستد - و خود قطاق اطاعت و نیکوبندگی بندد] او را مستمال ساخته معاودت نمایند - چون موسم برسات درمیان در آمد راجه در مقام نخوت ایستاد - و مجاهدان اقبال برگشته بجایگیرهای خود آمدند - و بعد ازانکه (بیست روز در کوّه معدلت آرای بودند - و خاطر انتظام بخش از مهمّات آنحدود جمع شد) طنطنهٔ رجوع بسریر گاه خلافت بلند ساختند - و این دو برادر تا سه منزل در رکاب معلّی سعادت اعزای خود بوده مشمول مراحم بے اندازه مرخّص شدند - و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسافت دور و دراز فرموده روز مهر شانزدهم شهریور ماه الهی موافق جمعه هفدهم ذی الحجّه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت قمری بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - در یک ماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید - در رفتن چهارده روز و بودن بیست روز - و آمدن ده روز - و (چون سایهٔ چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصهٔ دارالخلافه مبسوط گشت) عالی همّتان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت و استفاضهٔ انوار اختصاص

---

(۲) نسخهٔ [ز] دلسنگار (۳) نسخهٔ [ه ط] دلیل (۴) نسخهٔ [د] پته - و نسخهٔ [ز] پلته ●

لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند - و هرکدام در خور استعداد خود کامیاب سعادت گشت - عدالت را روز بازاری دیگر پیدا شد - جهان را بهاری تازه روی داد - زمان و زمانیان را مناطق خاص در سر افتاد اولیای دولت را در اکناف و اطراف مملکت سر حدمنشی پدید آمد - از هرطرف احرام حریم عزّت بسته متوجّه استلام آستانهٔ اقبال شدند ۰

و در اواخر آبان ماه الهیٔ این سال مواضع اوائل ربیع الاوّل سال (۹۶۹) نهصد و شصت و نهم هلالی شمس الدّین محمّد خان اتکه (که خطاب اعظم خانی صرف اختصاص داشته بود) از بنگاله آمده زمین‌بوس عبودیت بتقدیم رسانید - و عنایات فضاشده را در ضمن ملازمت حضرت صورت و معنی ادا کرد - و شرائف بیکس بادارهٔ اخلاص خود گردانید - و خلائل بیقدّاب شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت - و بمنظم معاون مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیّت برای رای خود گرفته مستقل‌آرای عقدهٔ اعمال شد - و مناهم ایالت (که تحسّس خدمات و مراقبی خرد و فرزانگی عقدت خود را وکیل‌السّلطنت باستقلال می‌بایست) از این معنی آزرده خاطر گشت - و در معنی حال خان‌خانان (که بظاهر وکیل نموده آراسی و مسعد وکالت مجدود) دستوهمردگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناچسپانی مساعل دنیوی کجاست - که بحوی این چندین شخصی (که بار مساغل کثّتی[۲] را برداشته بر سر خود نهد - و متکفّل اشغال مهمّات نماید) از اعظم عطّاف الهی دانسته شکر نعمای آورد - تا دریں هنگام (که خان‌اعظم برشد و اخلاص خود خدمات ساعدسلطنتی از پیش گرفت) منعم‌خان و ماهم انکه این را از امدادات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر نعمای می‌آوردند - به چندین افکار درون و آزرده دل میگذشتند - چه در پیشداد انصاف حقیقت کار اینست که خود را مقدّد کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیدهٔ دانسوران حق پرور است که دیگری (که ناظم این کار تواند شد) ظهور نیامده باشد - و رضای بی‌نعمت در سر نراهی مهمّات سامان حال به زبان قال معوّض دار باشد - و چون بلسان معنوی فرماید (که آن خدمت بدیگری معوّض شد و خدمت گذاری سرکش کارها نمی‌رسد) دیگر آزرده نتوان پنداشت زمان - و خود را معاون خواهش داشتن است - بلکه خودسنی را از پای انداختن - و بدست خود خراب ساختن ۰

و از سوانح ارتفاع[۳] اعلام دولت ساعدسلطنتی (که درین سال سُرمه در چشم سادهلوحان مستعدّ سعادت کشید) آنست که چنانچه (که حضرت حضرتی) بتصرّف اولیای دولت درآمد و آنچنان فرمانروایان کشتی‌آرای را بزیر لشکر و موزونی تدبیر کمتر دست افتاد - چه بدرویشان را از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد - و درویشان را از بسیاری مآکل و مشارب اختلاج بدیگری

(۲) در [اکثر نسخه] کتی یا (۳) در [چند نسخه] ارتفای ۰

نمود - و مجمل این سانحهٔ دولت اینرا آمدست که چون پسر عدلی آوارهٔ بادیهٔ ادبار شد قلعهٔ چناده (که مسکن و مأوای او بود) بدست مدّو نامی از خاصه‌خیلان او درآمد - و او آن حصار منیع را مامن خود دانسته در استحکام آن میکوشید - درینولا (که رایات اقبال از قصبهٔ کره مراجعت فرموده بدارالخلافه نزول اجلال نمود) خواجه عبدالمجید آصف خان بتسخیر آن مامور شد - مدّو (چون از سعادت بهرهٔ داشت - و مدرسی حساب و معامله میدرسید) دانست که روز ادبار اعوانان رسیده‌است ناچار جمیع را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود - و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که (اگر شیخ محمّد دست مرا گرفته بزمین‌بوس عتبهٔ اقبال رساند) هرآینه بدلجمعی قلعه را بأولیای دولت سپرده خود را بستهٔ فتراک فدسی‌اعتصام دولت شاهنشاهی منگردانم ملتمس او بموقف قبول پیوست - و بموجب حکم مُعلّی شیخ رتبه او را بدستبازی مراحم خسروانی سرافراز آورد - و پیشوای سعادت او را بعتبهٔ درگاه گیهان‌مدار روشنائی بخشید انحضرت بالهٔ او را بمنقدات گرامی افزوده مزیدهٔ امارت کرامت فرمودند - و بحراست آن قلعه حسن‌علی خان ترکمان مقرّر شد ۞

و از سوانح (۲) (که درینولا بظهور آمد) سواری حضرت شاهنشاهی ست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او - دادار جان‌بخش جهان‌آرا روز بروز بر نو و طرزی تازه ارتفاع مدارج عُلیای این دولت ابدقرین مقرر دارد - و مراتب کمال صوری و معنوی این بارگاه درگاه احدیت را خاطرنشان طالبان کوتاه نظر میسازد - و حدیث زمان بسکرانهٔ معنوی اکتفا فرموده پرده‌آرائی صورت بکار میبرد - چون بمسیّت ایزدی پرده از جمال جهان‌آرای برداشته میسود بفروغ نیّر دوراندیش خود پردهٔ چند لطف‌تر و بدیع‌تر ترتیب میدهد - هم تماشای فنون نقادیر ایزدی منظور دارد - و هم انتظام جهان بخوبتر آئینی مبذول میدهد - باطن عیار اخلاص و مراتب حوصله و معامله دانی جهانیان میگیرد - و در ظاهر بسکار و جنگ فیل (که نادان آنرا از قسم بے توجّهی بامور سلطنت انگارد - و دانا آنرا پردهٔ حکمت عملی شناسد) متوجّه میباشد - و در همان بساط غلط انداز ظاهر بینان مصدر امری چند میسود که عاقلان صورت پرست را بے اختیار بسراهٔ عقیدت آورده سالک مسالک درایت حقائق معنوی میگرداند - ازانجمله قصّهٔ بدیعهٔ مذکور است - و شرح این واقعهٔ عجب چنین گوش‌هوش‌نما آمدست که هوائی نام فیلی والا شکوه (که در فیلان خاصه انتظام داشت) در تیزکردی و بد روی و بدمستی و بدخوئی روزگار همپای بود - فیلبانان زبردست تجربه‌کار (که در سواری امثال این فیلان عمر درکار گذرانیده اند) بدشواری سوار شدندے

---

(۲) نسخهٔ [ح] سوانح عبارت‌خوش حیرت افزای که (۳) در [اکثر نسخه] نیامی ۞

تا بجنگ اندازند چه رسد - آن شهسوار عرصهٔ دلیری و شیرشکار بیشهٔ دلاوری روزے در میدانِ چوگان (که بیرونِ قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره برای بساطِ خاطرِ مقدّس ساخته بودند) بران فیلِ مهیب پیکر در عینِ طغیانِ مستی و غلیانِ آشوب بےمحابا بدرونی مدرب معهودی سوار شده کاربردهای حیرت‌انگیز بظهور آوردند - و بعد ازاں بفیلِ زرّیں‌پایگه (که آن هم در صفات نزدیک بآن فیل بود) جنگ انداختند - و درمخلصان و معامله دانانِ حاضر حالے گذشت که بر هیچ‌کس نگذرد *

چون خاطرِ باریکِ حضور از امدادِ این‌حالتِ جانگاه مضطرب شده مجالِ عرض نداشتند ببابابانه از روی حیرت‌زدگی خاطر چارهٔ این کار ازاں دانستند که اتگه‌خان را (که صدرِ نشینِ بارگاهِ اقبال است) آورده بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغلِ هولناک (که از تصوّرِ آن رهرهٔ شیردلاں آب میشد) نگهدارند - آتگه‌خان سراسیمه رسیده چون صورتِ حال را مشاهده کرد سرشتهٔ صبر از دست داده سرِ خود را برهنه ساخت - و چون داد خواهانِ ستم‌رسیده رایی و التجا میکرد و خرد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتیِ ذاتِ مقدّس را (که سرمایهٔ امن و امانِ عالمیان است) از جهان آفرین میخواستند - چون نظرِ مقدّس شاهنشاهی در اضطرابِ اتگه‌خان افتاد مرمودند که این‌همه نمک‌دانی نباید کرد - اگر ازین‌طرز کار نمی‌آئی همین زمان خود را از بالائی فیل می‌اندازم - آتگه‌خان کمالِ توجّهِ شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت - و از روی ملاحظهٔ باطنِ‌شورش‌زده را بظاهرِ آرمیده فراهم آورد - و شاهنشاهِ قدردانِ دولت‌خواهِ کارِ عبث‌را اشتعال داشتند - تا آنکه بزورِ بازوی معنوی و نیروی اقبالِ الٰهی فیلِ هوائی در عدمِ خود غالب آمد - و زن باگه حدالمقدور تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد - هوائی پس و پیش را در نظر نیاورده و سبب و مواز را ملاحظه نکرده پیِ گریخته را گرفته باد آسا میرفت - و ان کوه‌وار بر همان ثبات بسیطی تماشاگرِ فنونِ مستیِ اندرونی بود - آخر فیلِ مذکور راهِ دشوارِ مطع نموده عنوانش نگذارِ دریای جون افتاد - و بر سرِ آن دریای عظیم جسرے نکسیِ سرانجام یافته بود زن باگه از سراسیمگی بر سرِ آن جسر گذشت - و فیلِ هوائی (که آن شعبهٔ بیدستهٔ اقبال دو سوار بود) از پیِ او بران جسر درآمده درید - و کسیهائی جسر ازاں گران سنگ آن دو کوه بیکر گاه در آب فرومیرفت و گاه بالا میشد - و از در جانبِ جسر ملازمانِ صاحبهٔ اقبال خود را در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را نگذشته آدروی آب رسیدند - درین زمان (که امرِ غریب را طالعِ میمنت تماشا کردند) در ساعت حدیدِ زمان فیلِ هوائی را (که ماآدمِ همرو - و داناں هم‌رنگ بود) نگاه داشتند - و فیلِ زن باگه جانِ خود را بلنگ و دو دررد - و عالمے را جان‌دو دمن درآمد

(۲) نسخهٔ [ی] عدد نحش (۳) در [اکبرنسخه] نگذارد *

و خاطرهای پریشان تا رگی جمع شد - و دلهای برهمرده اطمینان یافت - بعضی کوتاه اندیشان کم‌بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان و زمین را مگر دسائی در سر است - و این کار از نتائج آن تواند بود - در ساعت این خیال دور از کار تار آمده دریافتند که از فنون عقل بدائع نگار اختصاص است - که دمونهٔ از انموذجهای نیاز خانهٔ باطن بظهور آورده بدراهبران تیه بادیه‌را بسراط دانائی میخواند - نابینایان را چشم میبخشد - و دیده‌وران را سرمهٔ جواهر در چشم میکشد - تارها در خلوت اُنس (که این راقم سعادت تار یافته بدولت خطاب اسدسعاد داشت) از زبان مقدّس شاهنشاهی سمعدده است که اند (دیده و دانسته بر میلان مست خون خوار سوار میشوم - تا آنکه پس از این بساعد عبلان خود را بپایان آورده گسسته - و باعث خرابی بسا دلهای ابسادی شده اند) وچه دقت و عبلهٔ همّت آنست که (اگر در بارضامندی ایزدی دانسته قدمی نهاده باشم - یا بدانسته‌گی بعضی دلخراشی از من سرزده باشد برآورده) آن عمل کار ما تمام سازد که در بے رضای الٰهی کار هستی نمی‌توانم برداشت - سبحان الله این چه دولت است - و چه سعادت یاوری مدرود - تارے در جمیع اوقات (چه هنگام خلوات مقدّسه - و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت رزم - و چه در زمان بزم) بنوسته دلهای سرشتهٔ معنوی بوده بظاهر با خلق و بباطن با حالق در یک زمان نظام اشیاء صورت و معنی گسسته بدستوانی این در گروه والا مدفرمایند و عسرت نویس این دو دسته توانا شده اورنگ آرای عالم ظاهر و باطن میگردند *

و از سوانح رسیدن ادهم خان است بزمین‌بوس درگاه مقدّس - (۲) دربن هنگام (که دارالخلافهٔ آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی زوینی و بها دوگنه بود) در آئینهٔ رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالوه به بدرمحمّد خان شروانی باستقلال باشد - و ادهم خان بخدمت حضور استسعاد یابد - منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت - آدهم خان امتثال فرمان بادشاهی (که ترجمان حکم الٰهی ست) نموده و ممالک مالوه را به بدرمحمّد خان سپرده روی عزیمت بآستان بوس آورد - و در اندک زمانے برسم استقبال رسیده اسلام عبقهٔ علیّه نمود - و مخصوص عواطف شاهنشاهی گشت - هم خاطر ماهم نگه (که از مفارقت فرزند گرامی خود نفرهمند بود) فراهم آمده انبساط یافت - و هم بدرمحمّد خان از سد شریکی خلاص شده کامیاب امّید گشت و هم جمهور رعایای صوبهٔ مالوه از بدایت این کتاب نامه کامروای امن و امان گشتند - و هم ادهم خان را از اسباب تعجبی دار داشته اوّلاً از چندین زمان نگهبانی فرمودند - و ثانیاً عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدّس گشت - و دیرتر عالم بمقتضای شیمهٔ کریمهٔ خود نبوسته بظاهر دستگاربرداختے

---

(۲) نسخهٔ [ح] از سوانح این ایام رسیدن *

و بباطن با خدا بوده صید قلوب فرموده - و اساسهای عالي در هرکار نهاده - و آئینهای نکو در ملک و دولت ترتیب داده - و با وجود عمعوان شباب (که بیشتر از بزرگان سابق درین سن پدرویش طبعت کرده فرصت محاسبهٔ احوال نفس نیافته اند) آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب حداشاهي گردانیده لحظهٔ ازان غافل نبوده - و کامروائي و سربر آرائي و درست مواری و دشمن گداري (که هر یکے در بزرگان گذشته سانغر هوش ربای بل جرعهٔ بدمستي بوده) در ذات مقدّس حضرت شاهنشاهي باعث مرید دریافت و اردیاد خردمندي و فزونی هوشیاري و مراوانی حاضردلي مبسود - و بجهت مصالح الٰهي و حکم نامتناهي ایزد بیچون بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معني را از نظر دور بین خودش پوشیده میدارد - چنانچه بارها این معني در زمان خردي (که بدرس علوم اشتغال داشتم) از پدر بزرگوار خود (که منبع برکات و جامع کمالات صوري و معنوي بوده راویهٔ امرا اختیار فرموده بسر بردے) - شنیده ام - و بدولهٔ مدیدے که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت (که اکسیر اهلیّت ارباب فطرت است) خود بیر دریافتم - و بجهت این معني (که حسن جهان افروز معنوی این حدیو زمان سر پوشیده بود) آنچه (از خودش بایستے جست - و بکار اهل عالم برده هدایت سرلسیمهٔ گردان دادیهٔ ضلالت نمود) از دیگران طلب فرمودے و پیوسته درد طلب الٰهي (که صحّت کامل همان تواند بود) پیرامون خاطر مقدّس گشته باطن اقدس را بیقرار داشتے - و شکار را (که پیرانیدن ساعد بساط است) از اسباب درد طلب ساخته بدنها راه شهر و صحرا گرفتے - و از امور نی احتیاط [چنانچه حق را در گردآلودگان صحرای بے تمیزي (که بیشترے از بزرگان معنوي درین لباس تماشائي اند) جستے - و با هر ژنده پوشے (از جوگي و سنّیاسي و قلندر - و سایر مفردان خاک نشین - و تجرّد گزیدگان بے تعیین) صحبت داشتے - و از پرسیدن اطوار و فاصیهٔ کلمات او معز معاملهٔ حال او دریافتے] همان طور از اصحاب عمائم و ارباب تقدّم (که پای بندان سلسلهٔ علم و جاه - و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاه اند) طلبگار حق نبودے و با آنکه (با سرگي و قلبي مزوّران این طبقات دانستے) آنرا بحوصلهٔ مزاح خود سپردے - و تلبیس این ابلیسان را خاک بوش کرده آنروی این مفسدان حق را نبردے - و با وجود این امور هرگز وهمے و فتوری در طلب آن شهریار جهان نورزیده - بلکه در تکاپوی افزوده درجست و جوی طبیبان نفوس (که راه نمایان طریق ریاضت مقصد اند) بیقرار تر شدے *

* بیت *

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد * آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا میکرد

اگر شرح همین باب کرده آید کتابے علیحده ماند نوشت - تا آنچه (من از ابتدای ملازمت دریافته ام)

نگارش یابد - پس همان بهتر که این عالم بار آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت بردازم - شیخ مولف مقدّس بقصد شکار از دارالخلافهٔ آگره عزیمت منجپور رویه داشت - نزدیک مندهاکر (که ده ای ست درمیان راه آگره و منجپور) عمور اشرف اتّفاق افتاد - و جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در مفاخر و مدائح خواجهٔ بزرگ خواجه معین‌الدّین قدّس سرّه العزیز (که در حضرت اجمیر آسوده اند - و بارها ذکر جلائل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدّس شده بود) خواندن گرفتند - آنحضرت را (که جویای حقّ و حقیقت اند - و از فرط طلب تمساوران ملک تقدّس نیز نوشل جستی - و استمداد همّت نمودی) شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدّس جوش زد - و جانبهٔ توجّه گردان گیر شد ۰

ذکر مجملی از احوال خواجه معین‌الدّین چشتی قدس سره

خواجه از سیستان است - و او را سنجری نویسند - که معرّب سنگری‌ست - در پانزده سالگی پدر بزرگوارش (که خواجه حسن نام داشت - و بزراعت و فلاحت مشغول بود) در گذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوری را گذر برو افتاد - و از میامن نظر او در دل طلب دامن‌گیر همّت خواجه شد وطیّ تعلّقات صوری نموده بسمرقند و بخارا شتافت - و مدّتی بعلوم کسبی اشتغال فرمود - و از انجا بخراسان رفت - و بنسو و نما در انجا یافت - و در هارون (که از توابع نیشابور است) ادراک صحبت شیخ عثمان هارونی نمود - و دست ارادت باو زد - و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقّه کشید و سفرها و غربتها پیش گرفت - و بسیاری از بزرگان وقت را (مثل شیخ نجم‌الدّین کبری) دریافت و بالجمله از اکابر سلسلهٔ چشتیّه است - بدو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد - و به هشت واسطه بدراهیم ادهم میپیوندد - و پیشتر از آمدن سلطان معزّالدّین سام از غزنین بهندوستان برخصت پیر خود بهند آمد - و در اجمیر (که رای پتهورا فرمان‌روای هندوستان آنجا اقامت داشت) منزل گزید الحق خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بودند - و با نفس ایشان را مجاهدات عظیم روی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقول است - امّا کدام خارق عادت روشن‌تر از مخالفت خواهش این نفس بوالفضول خواهد بود - و خواجه قطب‌الدّین اوشی الدجانی [در بغداد در ماه رجب سال (۵۲۲) پانصد و بیست و دو در مسجد امام ابواللّیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب‌الدّین سهروردی و شیخ اوحدالدّین کرمانی و جمعی از بزرگان] بارادت خواجه معین‌الدّین استسعاد یافت و شیخ مرید شکرگنج (که در پتن آسوده اند) مرید خواجه قطب‌الدّین مذکور اند - و شیخ نظام اولیا

(۲) در [بعضی نسخه] (که جویای حق و حقیقت اند) از فرط طلب ۰

(که پیر امیرخسرو اند) دست ارادت بشیخ مرید داده اند - سخن کوتاه که بسیارے از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند - قدّس اللّه اسرارهم ۞

و بالجمله (چون باطن قدسي مواطن شاهنشاهي جویای مراتب حق‌شناسان و طلبگار مدارج حقیقت اساسان است) در عدن سکارکاه عزیمت صید معنوي مصمّم شد - و هرچند (معتصمان رکاب اقبال در بازگشتن بُعد راه و ما ایمنی آن‌حدود بعید و مراوانی ارباب زمّرد مذکور ساعدند) چون شوق فاید راه بود گوش قبول بران نینداخته بیستر توجّه عالي مرعي داشتند - روز شهریور چهارم بهمن ماه الهي موافق چهارشنبه هسلم جمادی‌الاولی با معدودے از مقرّبان بساط حضور (که در شکار همعنان بودند) متوجّه اجمیر شدند - و حکم مقدّس نفاذ یافت که سرادقات عفّت را از راه میوات ماهم انکه سرکرده باحمیر آورد - بموجب فرمان معلّی ماهم‌انکه بطریق مامور بمحافظت اجمیر شتافت - چون موضع کالوي مخیّم موکب اقبال شد چغتي خان (که در بساط بوس راه سخن داشت) حقیقت دولتخواهي راجه بهاریمل [که در الوس کچواهه (که گروهے عظیم از راجپوتان‌اند) ریاست داشت] بعرض اقدس رسانید - که راجه بموجب عقل و شجاعت مشار وقت است - و پیوسته در آداب دولتخواهي این دودمان عالي بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است - و در دهلي ادراک آستان بوس نموده خود را از پا بستگان فتراک علوي انعظام میداند - و مدّتے ست که از بدسلوکي شرف‌الدّین حسین میرزا مدهوّم شده بسعاب خیال منحصّن است - اگر (برتو نیّر التفات شاهنشاهي بر ساحت احوال او افتد - و او را از خاک برداشته از شدائد روزگار نجات بخشند) شاید خدمات او بنظر اقدس (که اکسیر سعادت است) پسندیده اند ۞

و منجمله از قصّهٔ سترمردگي او آنکه (چون میوات و انحدود بجاگیر میرزا شرف‌الدّین حسین مقرّر شد) میرزا قصبهٔ انبیر را (که در ولایت مانوار جاي دودمان بزرگان راجه بهاریمل بود) خواست که بتصرّف خود در آورد - ذریعه انکه سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه بهاریمل از شرارت ذاتي و طلب ریاست خود میرزا را دیده مقدّمات شور انگیز درمیان آورد - میرزا بر سر ایشان لشکر کشید و (چون وقت مقتضي نبود - و جمعیّت جدائے نداشت) صلح کرده کرد - و مبلغ بر سر ایشان مقرّر ساخته پسر راجه بهاریمل جگناتهه و راج‌سنگهه پسر اسکرن و کدکار پسر جگمال برادر رادهاي راجه را گرو گرفته (که بزبان هند اول گروند) از انجا متوجّه اجمیر و ناگور شد - و درین سال عزم مصمّم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصال این جماعت نماید ۞

چون (حکایت دولتخواهي این گروه قدیم الاخلاص بموقف عرض مقدّس رسید) عاطفت

علیای شاهنشاهی رخصت آوردن راجه داد - و چون موکب اقبال بدیوسه نزول اجلال فرمود از صحبت موکب جهانگشای شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه مزار اختیار نموده بودند - آنحضرت فرمودند که ما را بجز عدایت و رأفت نسبت بجمهور عالمیان امرے دیگر متصوّر نیست - باعث برانیدن این گروه چه تواند بود - همانا که این صحرا نسیمان وادیٔ توحّش از آرازے (که او میرزا شرف‌الدّین حسین کشیده‌بودند) بران قیاس نموده هراسان شده‌اند - آخرهای روز جیمل پسر روپسی برادر راجه بهارمل (که کلانتر این سرزمین است) آمده بوسیلهٔ مقرّبان بارگاه اعلی دولت زمین‌بوس دریافت - و بعرض اشرف رسند که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت درمی یابد حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست - باید که روپسی مقدم گرامی ما را عطیّهٔ عُظمای الٰهی دانسته خود باحترام استلام عتبهٔ علیّه نماید - ناچار روپسی خود آمده خاک آستانهٔ اقبال را بوندای چشم سعادت خود گردانید - و بعوارش پادشاهی سربلندی یافت - و روز دیگر چون قصبهٔ سارنگدر مضرب خیام اجلال شد چغتای خان راجه بهارمل را با اکثرے از خویشان و اعیان قوم معمر راجه بگونت داس پسر بزرگ راجه (که بر سر عیال گذاشته بود) آورده به بساط‌بوس عالی سرافراز گردانید - و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهرهٔ احوال راجه و افرادی او بنظر باریک‌بین جوهر سنج مشاهده فرموده بلطائف الطاف صدر خاطر او کرده مایهٔ قدرش افزودند - و راجه از درست اندیشی خود و سربلندیٔ بخت جهان‌اندیشید که خود را از زمرهٔ زمینداران برآورده از مخصوصان این درگاه سازد - برای تمهید این معنی پسر خاص بخاطر آورد که صبیّهٔ بزرگ خود را (که فروغ عفّت و دانش از ناصیهٔ او می‌درخشید) بوسیلهٔ محرمان حضرت حلافت داخل پرستاران سرادق اجلال سازد و ازانجا (که عریضه نوازی شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهی ست) ملتمس او بموقف قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چغتای خان رخصت فرمودند - که رفته سرانجام این نسبت (که سرمایهٔ مباهات جاودانی خاندان اوست) نموده زود بملازمت آورد ●

و یکے از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روز افزون شاهنشاهی (که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهور مرحومان آن دیار شد) سزا دادن چیتهٔ‌بان است - و شرح آن برسم اجمال آنکه (چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را یکے از نقشهای جمال جهان‌آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساخته - و اکثر نشاط شکار انبساط فرمودے) یکے از چیته‌بانان از نادانی مغرور شده پای‌افزار سرور کسده گرفته بود - و صاحب آن فریاد میکرد - اتّفاقاً آواز او بگوش بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظهور یافت - آن دادگر بیدادگاه از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را

---

(۲) نسخهٔ [د] کلانتران این قصبه ●

گردنه آوردند - و حکم بربدن پای او بدادند - و این معنی باعث عبرت جهانیان شد و وحشت دلهای صحرای غفلت را سرمایهٔ هوش دست افتاد - و این معنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گردنکشی و آوارگی نرسید - و آسایش و آرامش دران مملکت بدید آمد - و چون فصلهٔ سابق مقرّر رایات اقبال شد شرف‌الدّین حسین میررا دولت ملازمت دریافت - و پیشکشهای لایق گذرانید - حضرت شاهدساقی جگّاتیه و راجسنگیه وگنگارا را (که میررا سگرو نگاهداشته بود) طلبداشتند که بگیرند خاطر راجه بهارمل ازدغدغه برآید - میررا قبول این معنی نمود - امّا وقت را بهانه میگذرانید - و حضرت آنرا راست نمیداشته معرضهٔ آمدن آنها بودند - و هم درین منزل ادهم‌خان از عقب آمده باردوی معلّی ملحق شد - و ازانجا موکب عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجّه اجمیر گشت - و بساعت مسعود دران شهر فیض‌بخش نزول رحمت فرمود - و زیارت روضهٔ منوّرهٔ حضرت خواجه بتقدیم آمد - و مجاوران آن شهر مقدّس کامیاب دولت گشتند - و ماهم انگه متوجّل اقدس را بآئین لایق از راه میوات در اجمیر آورده بحسن خدمت کرامت توفیق یافت - و برای جهان‌آرا بقاضای آن فرمود که بسعیجال معاودت واقع شود - شرف‌الدّین حسین میررا (که بخدمت بسعیر مبرّنه باو مفوّض شده بود) برای انصرام مهمّ مذکور فارغانه استدعای آن نمود که حضرت بسکار آنحدود رخصت فرمایند - و چون باسرگی این اندیشه خاطر نشان او شد درین خیال افتاد که روزے چند عرصهٔ اجمیر محیّم سرادقات اجلال باشد - و چون خاطر قدسی مثل رجوع بمستقرّ خلافت داشت جمع از امرا (که درانحدود حایگیر داشتند) مثل نورسون محمّد خان و شاه ابداغ خان و عبدالمطّلب پسر او و خرّم خان و محمّد حسین شیخ و جمعے دیگر را بکمک او مقرّر ساخته متوجّه دارالخلافهٔ آگره شدند - و حکم عالی باتمام تمام صادر شد که میررا شرف‌الدّین حسین گرو گرفتهای مذکور را حاضر سازد - چون رایات اقبال بعرصهٔ سابق نزول اجلال فرمود میررا جگّاتیه و راج سنگیه و گنگارا بملازمت اقدس آورد - و راجه بهارمل بصدق بیقے که داشت سرانجام اسباب اردوی را بحسنوجه وجهی سامان نموده آن صدّهٔ سعادت سرشت را بمعروف سرادقات محفّهٔ عفاف درون منزل گرامی بدولت سرای عالی بقصد افتخار روزگار خود بآئین مرتّب رسانید و بحسن انتظام مراسم این‌چنین داعش یکروز در سابق توقّف موکب عالی اتفاق افتاد - و همانجا میررا شرف‌الدّین حسین را بشرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک خرام گردون‌قدر سوار شده ایلغار فرمودند - و چون عنود موکب عالی بدو یک بسواد رینهبور افتاد راجه بهارمل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین‌بوس سربلند شد - و میان سنگه پسر

(۲) نسخهٔ [د] نهنگار (۳) نسخهٔ [د] افضای آن (۴) نسخهٔ [د] عبدالمطلب خان پسر او

راجه بهگوندت داس خلف راجه بهاریمل درین مرتبه بمرتبهٔ نظر سعادت اثر سرافرازی یافته بسرف خدمت دایمی ممتازشد - راجه بهاریمل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل اورا بقدوم اقدس سربلندی بخشند - تا سرمایهٔ مزید افتخار خاندان او سرانجام یابد - چون (آنحضرت عزیمت وصول بدارالخلافه مصمّم داشتند - و کمال سرعت پیش‌دید خاطر اقدس بود) افاضهٔ این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول الطاف عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگوندت داس و مان‌سنگهه و جمیع کثیر از امرا و اقربای او را قرین رکاب دولت اعتصام ساخته روی توجّه بمستقرّ خلافت آوردند - و بقاید اقبال آن راه دور و دراز را در کمتر از سه‌روز قطع فرموده منفرد در روز اسعدارمد پنجم اسعدارمد ماه الٰهی موافق روز جمعه هشتم جمادی‌الاخری بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - ساحت شهر بمقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت - و دیدهای نظارگیان از پرتو طلعهٔ اقبال فروغ انجم یافت - و اردوی معلّی بآگبن شایسته منزل بمنزل قطع نموده از پی رسید - و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گذاری الٰهی بجای آوردند و خدیو زمان بر مسند فرمانروائی نشسته دولتی ملک آرائی بظهور آوردن گرفت - عالم را مراحمی دیگر پدید آمد - آنجا (که اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عظمی ست) هر روز (که نو میشود) دولتی خاص روی میدهد - و نظامی بدیع پدید میآید - چون نوبت فرمان فرمای زمان بیک اندیشی ست دقائق آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود - هر طبقه در حوزهٔ قابلیّت رواج می یابد و مستعدّان جهان کامیاب استعداد میگردند *

آغاز سال هفتم الٰهی از مبدأ جلوس شاهنشاهی - یعنی سال مهر از دور اول

درین اثنا (که آغاز بهار ملک معنی ست) ابتدای[۲] ربیع شد - و صورت چون معنی بزم افروز شادمانی گشت - و تحویل دبّر اعظم و مصوّر عالم به بدت‌الشّرف بهراران میمنت و سعادت (بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهار شنبه پنجم رجب سال (۹۶۹) نهصد و شصت و نه) اتّفاق افتاد - قوّت نامیه در اهتزاز آمد - در فیض بر روی عالم بازگی دارشد - موکب حسرو گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود - مرغان باغ و راغ نوای بازدید و سرود نگیسائی بلند ساختند - ابر بهاری نورسیده کلن عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد * * شعر *

شکر عدل بهار بخش الٰه * دل گل داد بر زبان گیاه
در پی[۳] نقشهای جان آویز * اختران نقشبند و رنگ آمیز
شاخ مانند عقد پر لولو * غنچه مانند نافهٔ آهو

---

(۲) نسخهٔ [ی] ابتدای ابداع ربیع شد (۳) در [اکثر نسخه] در پی *

و ازین تحویل بهجت افزا و قرول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص رسد و ظاهر همرنگ باطن گشت - عنفوان دانش و آگاهی انتظام یافت - و سال مهر (که سال هفتم الٰهی ست) آغاز شد - و دست قدرت از چهرهٔ افعال پردهٔ برانداز گست - امید راست بیقین دربست کردار کارخانهٔ ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز کامروای صورت و معنی گرداننده سال بسال سرمایهٔ افزونی عمر و دولت سرانجام دهد - تا عالم از تخالف و تنازع رئیسان متفرّقهٔ روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانهٔ آفاق و شایستهٔ خلافت کل امارت[۲] و اغاثت یابد - و حقیقت انتظام اسباب سلسلهٔ کونی و الٰهی بظهور آید - و عمارت کبری (که کثرات ربع مسکون در رشتهٔ وحدت کشیدن است) بتقدیم رسد - هم ملک بماند - و هم معرفت افزاید - نکچهنی روی دهد - اخلاص رواج یابد - گرد آلودگان صحرای بی تمیزی (که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند) بظهور عرصهٔ تمیز بیرون خرامند - استعداد را زور بازار گرم شود - و مستعدّان بمتاع بیغش اخلاص نقد مقصود بدست آرند ٭

و از جلائل عواطف حضرت شاهنشاهی (که درین سال سعادت پیوند لمعهٔ ظهور داد) منع بغد بود - عساکر اقبال (که در وسعت آباد هندوستان درآمده بودند) از روی تسلّط و استیلا بر اموال و عمال و اوارب اهل هند را اسیر میکردند - و بفروخت و تصرّف آن اشتعال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی و یزدان پرستی و از مرحمت دین و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک محروسه هیچ یک از مبارزان عساکر فیروزی مدد پیرامون این معنی نگردند و هر چند (جمعی از وحشی مزاجان معامله نافهم محکمی جای خویش را ضمیمهٔ ثبوت خود ساخته جنگ پیش آیند - و بمقتضای اقبال روز افزون شکست یابند) اهل و عیال این گروه از صدمات امواج گمنامی سالم محفوظ باشد - و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند - و نگذارند که آنها بمراغ خاطر بحانهٔ خویشان و اقربای خود روند - و از اجلّهٔ بواعث برین معدلت آنکه خرد بزرهی سرپیرآرای فرمایندهی درین معامله امعان نظر فرمود - و نگاه ژرف انداخت - که هر چند (کشتن و بستن و زدن مستکبران نخوت مند و تادیب و تنبیه گردن کشان با فرمان شعار از لوازم داروگیر ملک تعلّق است - و حکمای انصاف گزین و صاحبان نوآئین دران اتّفاق دارند) لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب آن مستکبران اندیشیدن بیرون شدن از مامون معدلت است - اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر - و اگر پدران طریق مخالفت گزیدند مردان را چه گناه علی الخصوص که طفلان معصوم و عورات این گروه از اسباب پیکار نیستند - و ضمیمهٔ این اندیشهٔ حق نهاد

---

(۲) نسخهٔ [ح] طراوت و نضارت یابد ٭

حقیقت اساس آنکه بسا حرص مفرطان کوردل بمحض تخیّل واهی[۲] یا بمجرّد اعتراض بدانديشي نادرست طبع خالص قصد مواضع و محالّ مردم[۳] ایل نموده دست تاراج میکشایند - و در هنگام یورش هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میسودند - پس هرگاه (حکم علی الاطلاق بر ترک این عمل دهند یابد) دیگر ایلی[۴] نشان سرکشي پایمال ستم ددخانان نشود - چون (نیّت والای شاهنشاهي مخصّ حقّانیّت و معدلت بود) نمیامس و برکات آن جمیع رعیتیان و مذمّرّدان اقصای هندوستان خانهٔ زادت درکوش انقیاد کشیده ارجملهٔ اسباب نظام عالم گشتند - هم کار دین منتظم شد که خلاصهٔ آن معدلت آرائي ست - و هم مهمّ دنیا بنظام یافت - که عمدهٔ آن منقاد شدن جهانیان است ٭

و از شرائف سوانح فتح قلعهٔ مدرّیه است به یمن عساکر اقبال - للّٰه الحمد که اورنگ دشمن خلافت را امرد جهان آرا نقش کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نگنجد - و در مقدس قیاس نیاید - دولتمندے [که بسبب معنوی را (که عبارت از اخلاص درست است) تقویت نخشد] هر کارے (که پدش نهاد همّت عقیدت گزین خود سازد) بخوبترین وجهے انجام یابد - و کارے (که فرمانروایان روزگار را بدشواری دست دهد) او را بآسانی میسّر گردد - نمی بینی که مدسوبان ظاهری (که از دولتسرای اخلاص بهره ندارند) چون بکارے قدم بر میدارند ایزد توانا (محافظت دست ورزش این برگزیدهٔ خود فرموده) ایشان را کامروا میگرداند - و مصداق این حال قصّهٔ فتح نمودن شرف‌الدّین حسین میرزا ست قلعهٔ میرّیه را که در آثار این سال فرّخ مآل صورت بست و عورت این واقعهٔ دلگشا آنکه سابقًا رقمزدهٔ خامهٔ وقائع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهي در وقت مراجعت از بلدهٔ قدسیّهٔ اجمیر میرزا شرف الدّین حسین را بفتح قلعهٔ مدرّیه و تسخیر آن ولایت فرستادند - و جمعے از اُمرای عظام را بکمک او همراه ساختند - و دران هنگام قلعهٔ مدرّیه در تصرّف رای مالدیو بود - که از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان بمزیّت اعتبار و وفور اقتدار امتیاز داشت - و او این قلعه را بجمال نام (که از سرداران بزرگ او بود) سپرده دیو داس نام راجپوے را (که در جرأت و همّت بهندست این طبقه بود) با پانصد راجپوت چیده بکمک جمال گذاشته بود که پاس این خدمت میداشت - چون (رایات عالي از دارالبرکت اجمیر مراجعت نموده بر ساحت دارالخلافهٔ آگره سایهٔ[۶] نزول اجلال انداخت) میرزا شرف الدّین حسین (که مجدّدًا در الحدود بشرف رکاب بوس سعادت پذیر گشته بود - و بپشت همّت او نافذال اند پیوند شاهنشاهي گرم شده) بامرای دیگر بآن سمت لشکر کشید - و تسخیر آن ولایت پیش نهاد همّت خود ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ح] وهمی (۳) نسخهٔ [ی] اهل هده (۴) نسخهٔ [ی] احدے (۵) نسخهٔ [ح] قصهٔ
(۶) نسخهٔ [ب] نرتو نزول اجلال ٭

امواج قاهره قریب آن قصبه رسیده همچنان (گرد راه برجدین ۰ و بادپایان در آب و آتش غرق[۴]) سلاح تردّد پوشیده و علم تهوّر برافراخته بے محابا بپای قلعه رسیدند - اهل قلعه در حصار بیم خریده مجال سر برآوردن نداشتند - درین میان از دلداران کارطلب چهار سوار یکّه تار تحدیش همّت بای جرأت بپیش نهاده تیرے چند بر دروازهٔ قلعه زدند - ناگاه راجپوتان از صدمهٔ تیر بیدار شده در دیوار حصار برآمدند - و کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار خست و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند - ازان میان دو سوار سعادت شهادت دریافتند - و دو سوار دیگر زخمي بار گشتند - میرزا شرف الدّین حسین و دیگر آمرا صلاح در آهستگي دیده بسپهر مدرّنه مقام کردند و جا بجا منازل گرفتند - و تا دیر و تامّل در مقام استعداد مواد قلعه گیري شدند - و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند - و موچلها را تأئیدِ شایسته تقسیم نمودند - و از اطراف قلعه بقهر راندند - قلعه نشینان در مقام مدافعه بوده هر روز هنگامهٔ پیکار را گرم داشتند - و گاهگاه در کمین فرصت پای جلادت از دروازه بیرون مي نهادند - و بقدر همّت دستبرد نموده بار خود را بدرون مي انداختند - تا آنکه بقحط (که تا ده برج رفته بود) از داروی تفنگ پُرساخته آتش در دادند برج چون پدهٔ حلّاج از هم ریخته شد - و رخنهٔ عظیم در حصار افتاد - نهادران عساکر اقبال راه کارزار گشاده یافته پیش دویدند - و راجپوتان ستیزه خوی[۳] دست از جان شسته گروه قتال گستند - مصادمهٔ عظیم و معرکهٔ قوی اتفاق افتاد - و تمام آن روز بازار حرب گرم بود - و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند - مجاهدان غازی جرعهٔ شهادت کشیده حیات ابد یافتند - و جمع کثیر از ارباب خلاف خودرا بمنازل چسپیده مست جام فنا گستند - و چون پردهٔ شب درمیان آمد هرکس بموچل خود بازگشت - و محافظان شباشب آن رخنه را محکم ساختند - امّا حصاریے را (که ده نفری دولت گشاده باشند) محافظ میتوان دست - در اندک فرصتے کار بر اهل قلعه تنگ شد - و قلعه برایشان زندان گشت - هرچند (جمعے پایان آمده از روی عجز زنهار میخواستند - و راه بیرون شدن مي جستند) میرزا شرف الدّین حسین راضي نمیشد - و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید آمرا قرار دادند که اسباب و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند - چون قفول عجز زنهاریان از آداب ملک گیری ست بموجب قرارداد نهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند - روز دیگر جمعے جمعے گروه بدر رفت - و دیوداس از سیه بختي و تیره رائي دل بمردن خود نهاده از روی عناد صمیمي اسباب خود را سوخت - و چون مار در خود پیچیده و از آتش درون برافروخته از قلعه برآمد - و سپهرزاده با چهارصد پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت - جمعے از راجپوتان مثل جیمل و لونکرن

---

(۴) در [بعضے نسخه] عرق (۳) در [بعضے نسخه] ستیزه خوی ۰

(که در سپاه منصور بودند - و با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند) بمیرزا شرف‌الدّین حسین گفتند که این مردم بقصد عهد نموده اسباب خود را سوخته اند - مراد داد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون دیوان آنان ثابت نمانده این‌طور بد درون نیره جان را بسلامت گذاشتن در چنین وقتیکه مغلوب شده باشند از دوراندیشی دور است - میرزا شرف‌الدّین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفها را آراسته کرد - در قول خود ایستاد - و جرانغار بساولان داغ خان و عبدالمطّلب پسرش و محمّد حسن شیخ مقرّر شد - و برانغار بجیمل و لودکن و سوجه و دیگر راجپوتان معیّن ساخته از عقب دیوداس در آمدند - دیوداس چون بر بهشت عساکر اقبال مطّلع شد از کمال تهوّر گمان کرده خود را بر فول زد - و جنگ بهم پیوست که از داستان رستم دستانی بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد - و پایان کار از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند - و عساکر منصوره بفتح و فیروزی مراجعت نمودند - و بعضی گفتند که دیوداس ازین جدائی زخمی دلدوز رفت - و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این‌نام بر خود بست - بعضی او را قبول کردند - و برخی نام رد کسبدند - و مدّتی در حیات بوده در بعضی از حوادث کسته شد - القصّه بانی راجپوتان بدمجاشی ازان معرکه بدرون برده خود را بمالدیو رسانیدند - و قلعهٔ میرتهه تا تمامیّ آن ولایت متصرّف اولیای دولت ابّدمدت درآمده داخل ممالک محروسه شد * قطعه *

چشم فلک ندید و نه بیند بعمر خویش * این فتحها که شاه جهان را میسّر است
هر فتح کاسمان دهدش منتهای کار * چون بنگری مقدّمهٔ فتح دیگر است

جنگ پرونکه[۲] که حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس خود فرمودند

دادار دادگر سزای هر کردارے[۳] را بمقتضای حکمت بالغهٔ خود بوقتے خاص و تقریبے مخصوص موقوف ساخته جهان آراست - دادل دور بین بسرّ این معنی قدرے واقف گردیده در افزایش دانائی میباشد - و نادان تیره خاطر در شورستان ضلالت افتاده بجهالات باطل سرگردان گشته نادان‌تر میگردد - چنانچه حال زور جهان اظهر است - که چشم صحیح المزاج را صورت مزید بینائی گشته اوّلا بانواع دغل ایزدی شناسائی میبخشد - و ثانیًا بمراسم شکرگذاری شیفته گردانیده پرورده‌تر و جویده‌تر میگرداند - و بوم نادان شوم را (که بیمار[۴] دیده اند) باعث مزید نابینائی گشته گمنام خمول دانائی و بینائی میسازد - و شب (که نقیض روز است) معین دیده‌وری

---

(۲) در [چند نسخه] پرونکه (۳) در [چند نسخه] هرکردارے را (۴) در [اکثر نسخه] بیمار دید اند *

پست فطرتان کوتاه‌همّت بوم‌صفت بوده در پردهٔ کمینی منگردانند - و کرتهوی سخن سکنهٔ مربات مصبهٔ سکینته[۲] (که از دارالخلافهٔ آگره فریب سی‌کروه باشد) در تمرّد و ناسپاسی عدیل ندارند علی‌الخصوص هست موضع آن پرگنه (که مشهور باتُگدّه[۳] اند) در سرکشی و دردی و آدم کشی و بے‌باکی و بے‌اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده - که هم خود قلب اند - و هم محالّ و مساکن قلب دارند - و بتهوّر گوید (که نادان آدرا مردانگی شمارد) زیست میکنند - همواره حکّام و عمّال آنحدود را از بیدادی در فریاد داشتند - تا آنکه درپولا راجات جهانگشای شاهنشاهی برسم شکار متوجّه سمت آن‌مصبه شد - و دران هنگام آن پرگنه در جایگیر خواجه ابراهیم بدخشی مقرّر بود هایه[۴] نام برهمے بوسیلهٔ فراوان بار یافته شرح بیدادهای آن مدمّردان بعرض مقدّس رسانید که بیکباره بسر مرا کنده - و اسباب و اموال تعارت برده‌اند - پادشاه صورت و معنی (که شکار را برای دریافت امثال این امور لازم وقت گردانیده) باستماع دالهٔ مظلوم بقهرمان جلال درخروش آمده از مرکز عدالت فرمودند که صباح نهادیب آن فرقهٔ مدمّرده متوجّه میسریم - سحرگاه بهمن مردم معدود شکار توجّه فرمودند - و جمعے را بدستور روانه ساختند - وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه رسید - جمعے که پیشتر متوجّه شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که مقمّردان خبر آمدن موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده‌اند - آنی سطوت معدلت برافروخته‌تر شد - و حکم مقدّس بنفاذ پیوست که جان‌سپاران بعاقب نموده بهر تکاپی (که مدمّردان پناه برند) دست بار نداشته از پی شتابان باشند - که ما نیز بموجبی اندرپی رسیدیم - و آنحضرت نیز پی آنها گرفته رخس توجّه بحوالی در آوردند - درآثنای راه فراتیان مدبرشکار رسید - که من از پی ایشان رسیدم - یکی (که نه بکار می انسان) به تیغ آبدار بر خاک فنا نشست - و دیگرے را بعدراک دولت پادشاهی مفتخر ساخته آورده ام - چون مرا حکم عالی بود که پدستور روم برگشته بملازمت آمدم - حضرت ازانجا گرم‌تر رخش سعادت راندند - یک و نیم کروه رفته بودند که بحوالی موضع دیگر (که پروتکه نام داشت) رسیدند فراوان خبر آوردند که مردم آن موضع قرار نموده پناه بابن‌موضع آورده اند - آنحضرت چون بآن قریه نزدیک رسیدند یکی[۵] ازان موضع آمده ملازمت نمود - و آمدن آن مقمّردان را انکار کرد - حضرت شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود بار کس نرسانیدند که این گروه تیره‌رای را براه راست رهنمونی نماید چون (پیمانهٔ عمر این بدمستان جام خودسری پُر شده بود - و دور مکافات اعمال چندین ساله در رسیده) موضع خود را محکم ساخته تحدّک و عربده ایستادند - مقرّر است که از پیاده و سوار

(۲) در [بعضے نسخه] سکیت - و در [بعضے] سکینیه (۳) نسخهٔ [ی] با بهکرو - و در [بعضے نسخه] [ی] نسخهٔ (۴) [الف ی] ها به - و در [بعضے نسخه] ها ما (۵) در [اکثر نسخه] یکے ازین مردم آمده -

همراه موکب عالي در شکارها بیشتر از هزار کس نمي‌باشد - و امشب (که حکم بر تعاقب گریختها شرف صدور یافته بود) بهادران جان‌سپار هر طرف رفته متفرق شده بودند - و فریب دویست کس در رکاب دولت سعادت حضور داشتند - و تا دویست میل هم متعاقب رسیده آمد - و جمعیت متمرّدان از چهارهزار کس بدستر بود - حضرت شاهنشاهي اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جان‌ستاني و جان‌فشاني داده کامیاب صورت و معني گردند - معرکهٔ رد و خورد گرم شد - لیکن (چون مخالفان بسیار بودند - و مخلصان حقیقي در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند) کار پیش نمیرفت ناگاه بنظر اقدس درآمد که از شدّت هوا و آتشي (که در اطراف موضع افتاده بود) جمعي از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرختان برده طلبگار گوشهٔ عافیت اند - فهر پادشاهي بجوش آمد - جائیکه (آن کروه را شدّت تابستي نمود) بمقتضاي عطوفت ذاتي اعماض نظر فرموده خود دران وقت (که بدولت و اقبال بر فیل دلسکار نام سوار دولت بودند -) متوجّه شدند - چون (پیش موضع آتش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار) از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند *

از زبان مقدّس شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که بقتل این سرگشته مبفرمودند - که چون فیل در تمکنای ده رانده شد بنظر درآمد که جبیهٔ رندے بالای بام برآمد - چون رستم(۳)خان هم همان‌طور جبیه داشت بخاطر اقدس چنان گذشت که مگر او باشد - فیل را تیز تر راندم - و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم - درین اثنا از اطراف تیر و چرب و سنگ مي‌بارید - و حمایت ایزدي (که جوشن معارک شاهنشاهي ست - و همواره نگاهباني مبفرماید) بیشتر(۴) از بیشتر محافظت مبفرمود - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جبیه پوش مقبل خان بود - که بالا رفته بیکے از کردن‌کشان کسي میگرفت - و مي‌خواست که او را از بام بر زمین اندازد - و جمعے از بے اعتدالان بمدد او دویده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند - درین اثنا حضرت شاهنشاهي سرعت در راندن فیل فرمودند - و بمردم هم آواز دادند که بالا بر شوید - بندهٔ علي قور بیگ منعم خان برادر کلان سلطان‌علي حالدار بالا دویده بر بام برآمد - و آن بے دولتان فرار نمودند - و بچستي کار غنیم را تمام کرد - و درین وقت دست فیل بادشاهي در چاه علّه فرو رفت - چنانچه جمعدار خان فوجدار (که عقب حضرت بر فیل سوار بود) آمده بر بالاي حضرت افتاد - و آنحضرت بزور باروی یداللّهي فیل را از ان مغاک برآورده سعي داشتند که خود را بآن حوالي (که متمرّدان مضبوط شده بودند) رسانند - درین زمان هیچ‌کس از ملازمان در رکاب نصرت نبود - غیر از راجه بهگونت داس

---

(۲) نسخهٔ [ی] از شدت گرمي هوا و آتشي که در اطراف افتاده بود (۳) در [اکثر نسخه] دهقم حلن
(۴) در [اکثر نسخه] بیشتر از همه - و نسخهٔ [ب] بیشتر از پیشتر *

و راجه بدبچند(۲) - تا در هنگام استیلاف تشنگي راجه بهگونت داس آب خود را بملازمت آورد قضا را در همان کوچه (که حضرت شاهنشاهي متوجّه فتح بودند) هندوئ شمشیر کشیده انداخت صدمهٔ آن بر حلقهٔ آهن (که دندان فیل را بجهت نمود و استحکام مي‌پوشانند) رسید - و از اصطکاک شمشیر بر آهن شراره جست - و فیل از روی خشمگیني شمشیر انداز را درهم کسیده پایمال ساخت و درین اثنا از بالای بام پسر پانزده‌ساله(۳) از اضطراب خود را بر محمل پادشاهي انداخت - چهار خان مذکور میخواست که ار هم گذراند - حضرت بعطوفت ذاتي او را نگاهداشتند - چون نردیک تحویلي رسیدند دیدند که فوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار متحیّر ایستاده اند - ازانجا نهضت فرموده بقصد دیوارے فیل‌راندند - راجپوتے تمرداري میکرد - همت بر سپر خاصهٔ شاهنشاهي رسید - میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت - پنج انگشت و سه انگشت - و دو تیر در سپر بدشت - و نگذشت - حراست ایزدي سپر دیگر بود که نگاهباني میکرد - علاول‌خان موحدار حضرت را نشناخته از دور تعریف‌کنان فریاد میزد که تو کیستي که مجراي تو پیش حضرت نکدم حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را نمودند - و آن سعادت مند را شکرگذار آداب بندگي ساختند و مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که پادشاهم درین نبرد ران کجا میروند - چهار خان باو اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرت شاهنشاهي همچنان فیل‌سوار دیوار را انداخته درون حویلي در آمدند - و سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند و جمعے کثیر از ان سرکشان بے‌باک بقتل رسیدند - و بسیارے در خانه مضبوط شدند - بموجب حکم قضا بعضے سقف خانه را شگافته آتش زدند - و دود از دمار آن تیره‌بختان برآوردند - و نزدیک هزار کس بفروغ شعشعهٔ آتش قهر الٰهي بعدم خانه شتافتند - و یکپاس روز نمانده بود که این عبادت گبری باتمام رسید - و جمعے کثیر از ارباب نعي و فساد را دیدهٔ عبرت بار گشت ٭

تعین فرمودن عبدالله‌خان اوزبک بانتظام ولایت مالوه

دادار جهان‌آفرین چون خواهد [که جمال عالم(۴) آرای یکے از برگزیدهای خود را خاطر نشان جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روز افزون او را ترتیب دهد - و هم مفتض رحمت عامّه شده کافّهٔ خلائق را (که نه عقل دور اندیش دارند - و نه دیدهٔ دور بین) براه راست آورد] در بعضے از ناحیتهای ممالک محروسه تعرقه گونه پدید آرد - و آنرا تحسین‌تدبیر و لطف سرانجام او انتظام بخشد - لاجرم جهانیان آنرا در رسم و عادت و اتّفاق محمول نساخته بر دقایع عقل دور اندیش

---

(۲) نسخهٔ [چ د ی] بدهچند (۳) نسخهٔ [د] یازده ساله (۴) نسخهٔ [ب د] جهان آرای ٭

اعتراف نمایند - و مصداق این معنی مجدداً غرق شدن پیر محمّد خان و استدعا باطن بار بهادر و منتظم ساحتِ صوبهٔ مالوه است بار دیگر - و شرح این سانحهٔ اهوال آنست که (چون اقدم خان بموجب اشارهٔ شاهنشاهی روی توجّه بدارالخلافهٔ آگره آورد) مسرعان اقبال خبر آوردند که بار بهادر در حدود آوس[۲] آمده جمعیّت سرانجام میدهد - پیر محمّد خان (که دمساز تهوّر داشت - و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود) فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد - بار بهادر پیر محمّد خان را کم حیال کرده در برابر آمد - و پیکار در گرفت - باندک زد و گیر شکست یافت - و غنائم فراوان بدست لشکر منصور افتاد - و پیر محمّد خان ازانجا متوجّه تسخیر قلعهٔ نجاگده شد - ازانجا اعتماد خان نامی از ملازمان بار بهادر بود - همّت در استحکام قلعه گماشت - چون (آن قلعه در حدّ ذات خود برفعت و متانت علم است) محاصرهٔ آن نامداد کشید - جوانان کار طلب (مثل جی[۳] دیوانه و یارعلی بلوچ و دانم[۴] کوکلتاش و مولانا محتسم و ملک محمّد و میررا آقای تهوّرها می‌ورزیدند - و خود را بدروازه رسانده داد جلادت میدادند - روزے محمّد[۵] میر کاتب هم چست و چالاک تاخت - و موجب تحسین همگنان گشت - تا آنکه سحرے خسرو شاه (که سرآمد ملازمان پیر محمّد خان بود) کمندے چند تعبیه کرده بر قلعه[۶] فراز شد - و دویست جوان دیگر بدریج تا طلوع صبح صادق برآمدند - محصّنان قلعه را چون (شام ادبار رسیده بود) مست خواب غفلت ربودند - آثار دمیدن صبح اقبال بود که محافظان حاضر شده رو بجنگ آوردند - و صحبت بدرد درمیان آمد - و جوانان بدرد آرمای آویزشهای پسندیده بتقدیم رسانیدند - چون[۷] کار بر اهل قلعه دشوار شد مرداد الامان برداشته متفرّق شدند - درین اثنا اعتماد خان مذکور بایک کس دیگر امان گویان می‌آمد که خود را به پیر محمّد خان رساند - تیرے باو رسید - و بعدم شتافت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جانباری کرد - و مردانه مرد رومت - و جمع کثیر علف تیغ شدند - و بقیّة السّیف امان یافته ازان ورطهٔ جانگداز برآمدند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت درآمد - و پیر محمّد خان روزے چند بمهمّ سرانجام قلعه اقامت نموده بجانب سلطانپور روی عزیمت آورد - و باندک جنگے آنرا داخل ممالک محروسه ساخت - و ازانجا معاودت نموده بار بقلعهٔ نجاگده آمد - و دران قلعه خبر یافت که بار بهادر بوالیٔ خاندیس میران مبارک شاه پناه برده‌است - و میران لشکر خود را باو همراه مبسارد - پیر محمّد خان

---

(۲) در [بعض نسخه] اوس - بالمه (۳) نسخهٔ [ی] حسین دیوانه (۴) در [اکثر نسخه] الم کوکلتاش

(۵) نسخهٔ [ا و] میر محمد کاتب (۶) نسخهٔ [ح] بر قلعه برآمد - و نسخهٔ [ط] برفراز قلعه شد

(۷) نسخهٔ [ح] کارهای - و نسخهٔ [ط] کوششهای •

روائد اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار جوان کارطلب همراه گرفته ایلغار نمود - که ناگهانی بآسیر و برهان‌پور رفته کار آنجماعه بانجام رساند - از آب نربده گذشته چهل کروه یکشب راند در دو کروهی آسیر قلعچهٔ بود - و درانجا میل مستی نشسته بودند - آن قلعچه را در ساعت بدست آورد - و میل را از ضمائم غنائم گردانید - میران ازقلعهٔ آسیر جمعی را بحهت محافظت قلعچه فرستاده بود - در وقتیکه (پیرمحمّد خان قلعچه را فتح کرده متوجّه برهان پور بود) در خاندیس (که جای‌نشین حاکم است) ناگاه لشکر عظیم از دور سیاهی کرد - پیر محمّد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن‌مردم فرستاد - تام نردها باندک فرصتی آن جمعیّت را پراکنده ساخته و بسیارے را از تبع گردانده مراجعت نمودند - صبح آن روز به برهان‌پور درآمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند - و نقد و جنس فراوان بدست هرکس افتاد میران در قلعهٔ آسیر محکم بود - پیرمحمّد خان بموجب صلاح وقت معاودت اختیار کرد •

درین هنگام خبر رسید که بار بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید - چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار متجاوزه رفته بود - چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمّد خان با معدودے تیز دستی نموده بآسیر و برهان‌پور رفته است - در اندیشهٔ فرار مانده متوجّه آنصوب شد - و در چنین وقتی (که مردم غنائم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند - و جمعی متفرّق شده) خبر قرب بار بهادر شایع گشت - پیر محمّد خان ارباب خبرت را طلب داشته مجلس آرای کنکاش شد - اکثر مردم متّفق شده گفتند درینوقت جنگ صلاح نیست - چه قطرهٔ عظام کرده‌ایم - و فتوحات روی‌داده - و همه کس گرانبار غنیمت شده‌است - مناسب دولت ماهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نربده بگذریم - و بهندیه رفته نفسے راست کنیم - و مردم تازه روز مراهم آورده متوجّه کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیرمحمّد خان سخنان صدق آئین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم همراهی بجای نیاوردند - و باندک جنگے که واقع شد پای ثبات بجای نماند - یار علی بلوچ جلو پیرمحمّد خان را گرفته از جاده انعطاف برآورد که دیگر چه جای توقّف است - چون بکنار نربده رسید نزدیک شام شده بود - هرچند (همراهان گفتند که غنیم دور است - امسب انجا باید بود) امّا چون وقت تاریک رسیده بود مسرعان اجل بیقرار ساخته اورا برآن داشتند که از آب نربده باسب شتا کرده بگذرد - هم او را عنان تدبیر از دست رفت - و هم سحر حسابی خیر اندیشان بگوش هوش او جایگیر نشد - همچنان سوار بسراسیمگی خود را بنربده در آب نربده انداخت - اتّفاقاً درمیان آب فطار اسفرے (۲) تیز میگذشت

---

(۲) در [چند نسخه] اشترے •

نزدیک رسیده باسب او پهلو زد - اسپ نیز چون عقل او از جای رفت - بیر محمّد خان از اسب جدا شده در آب افتاد - جمعی (که باو نزدیک رسیده بودند) از بد درونی او براوردن او ازان ورطهٔ هلاک دست و پای نزدند - بمجارات ستمهائی (که درین یورش کرده بود) یا سکافات اعمال (که در محاربهٔ تردی بیگ خان ظهور آورده بود) یا بواسطهٔ امرے دیگر (که هم غیب دان داند) غریق بحر فنا شد - و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی جوان مردے عالی همّتے را این واقعه پیش آمد ۞ شعر ۞

نجائیکه تقدیر رور آور است ۞ توانا ترے نا توانا تر است

چو رو آورد رور در تیرگی ۞ دوچشم جهان بین کند خیرگی

و لهذا بارجود مکنت و اسباب شوکت بیراههٔ تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد فیا حسان کنگ و شاه محمّد قلاتی و حبیب علی خان و جمعے از اُمرا (که دران صوبه جایگیر داشتند) دل از دست داده متوجّهٔ درگاه گیتی پناه شدند - و هرکدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت - و بار بهادر بر مالوه دست تصرّف یافت - اقبال جهانگشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکے از اُمرای عالی قدر را (که با وفور شجاعت حسن تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد) بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرماید - بنا بران عبد اللّٰه خان اوزبک (که در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - و ببسیر هم آنجا رفته بود - و بطرز آنجا آشنا شده) بتسخیر مالوه مامور شد - و بحکم عدالت پدرای فرار یافت که امور سیاست و دار و گیر درای او مفوّض باشد - و خواجه معین الدّین احمد فرخودی را (که برشد و کاردانی از ورای دیوانِ مبوتات ممتاز بود) بخطاب حاجی سرافراز نموده نیز همراه ساختند - که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جاگیرداران و تعیین محالّ خالصهٔ شریفه نماید - و جمعے کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند - و حکم عالی شد که بعد ازانکه (عساکر اقبال عرصهٔ دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند) عبد اللّٰه خان همان جا بوده در ملک گشائی کمر بندد - و معین خان [رعایا و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را (از وضیع و شریف) باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته - و بتلافی تعرفهٔ (که از ممرّ مرور مواکب جهان نورد راه یافته باشد) پرداخته] باُمرا و سایر ملازمان پادشاهی (که باین خدمت تعین یافته اند) تأئید (که صلاح دولت ابد قرین باشد) تقسیم جایگیر نماید - و بعد از فراغ این کار باستلاء عتبهٔ علیّه متوجّه شود - بموجب حکم معلّی عبد اللّٰه خان با اُمرای عظام بسامان شایسته در اوائل این سال روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد - بار بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داد

و تاب مقاومت از حوصلهٔ همّت خود بیرون یافت - پیش ازانکه (لوای جنود دولت سایهٔ امن و امان بران بلاد اندازد) ولایت مالوه را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت ٭

رعب صولت دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت مساکر اقبال و شهامت مواکب عالی چنان بلدد آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آئین درهراس آمده بیقرار گردند از بی‌ثباتی(۲) امتثال این حُکّام چه عجب - بی آنکه (تیغ صاعقه‌ریز بلا گردد - و تیر باران فتنه ببارد) لشکر ظفر قرین بولایت مالوه درآمد - جمعی از جوانان کار طلب از روی پیش بینی بار بهادر از تعاقب نموده بسیارے از لشکر او را بقتل آوردند - و بار بهادر خود را در پناه تنگناهای پُر درخت اندا خته عمرے بآوارگی بسر برد - چندگاه التجا براجا اندسنگ برده روزگارے میگذرانید(۳) چون (طبقهٔ غریب پروری و صبت تربیت خانه‌زادان بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت) عاقبت کار برهنمونی سعادت از تعرفه سرای سرگشتگی بمعسکر اقبال آستان معلّی رسید - و بمراشهای خسروانه سر بلندی یافت - چنانچه در محلّ خود معروض مستمعان این زور نامچهٔ اقبال خواهد شد - و بالجمله ولایت مالوه بتمامی در قبضهٔ تصرّف و حیطهٔ اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت - و عبدالله خان بموجب حکم اقدس بسپهرمندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) در سیادهٔ حکومت بطرزی استقلال متمکّن گشت و بلاد و قصبات و قرابات آن ممالک مراحم رتبه و حالت بأمرا تقسیم یافت - و اولیای دولت بأجین و سارنگپور و دیگر محالّ جایگیر رفته رحل آرام گشودند - و معین‌خان بعد از سرانجام ولایت و انقسام جایگیر روی توجّه بآستان‌بوس عالی آورد - و بسعادت‌راه ارادت شتافته بادراک ملازمت کامیاب سعادت شد - و مورد مزیّت فزون و علوّ حال گشت ٭

و از سوانح آنکه راجه گدیش زمیندار بندون (که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است) بر سر جان محمّد بهسودی (که جایگیردار برگنهٔ بیبرگ(۴) میان نواحی‌بود) از تبه رائی آمد - و او چون در اصل ده نهاد بود توسّنی دیکوکرداری نیافت - بلکه مال و ناموس خود درین کار برباد داد - و اسباب و اشیای او بتاراج رفت - و زن او (که بحسن اشتهار داشت) بدست آن مردم درآمد - و چون حلمی و حلل داشت اثرے از و پدید نیامد - غالبًا تنگ‌چشمان بے سعادت بطمع مال او را بنهان‌خانهٔ عدم فرستاده باشند - و همانا که ایزد بیچون دزلے بجهت مکافات اعمال آینده فرستاده است - چون بأمرای پنجاب این خبر رسید خان‌کلان و قطب الدّین محمّد خان و جمعے دیگر بر سر او رفته تفحّص این نمودند - و او آواره شده

---

(۲) نسخهٔ [ی] بی‌ثباتی (۳) نسخهٔ [ج] گذراید (۴) نسخهٔ [ج د ه] پرنه - و [ی] مرکه ٭

بوسیلهٔ راجه تودرمل بدار الخلافه شتافت - و مشمول عاطفت گشت - و در نیکو خدمتی کارش سپری شد *

و از سوانح آمدن ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسب صفوی‌ست - چون رسمیست قدیم (که بزرگان دولت‌مدش از برای تحصیل مبامی دنیی و دینوی و حصول مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال‌مند بختاور اتساب جسته مبانی یکدلی و یکجهتی را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع خداداد اتتساب متحقق است در تشیید قواعد آن اکتساب میکوشند - و سرمایهٔ نظام دولت خود باین طرز بدیع سرانجام میدهند) لهذا شاه رفیع‌مکان شاه طهماسب (که ایران بسیامی معدلت او دل‌افروز است) بموجب ارتباط صمیمی (که از زمان سابق درمیان این دودمان علوی‌ارکان و آن طبقهٔ قدسی نژاد سعادت‌وثوق داشت) پسر عم خود سیّد بیگ بن معصوم بیگ را (که در بساط عزّت او بمنصب وکالت ممتاز بود) بجهت پرسش واقعهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنّت آشیانی و مدارکهٔ حلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا (از آنش‌نهادان عربی - و نادیابان عراقی و رومی - و نفائس افشه - و بدائع اشیا) مصحوب او ساخته بودند - چون ایلچی بحوالی مستقرّ خلافت رسید بحکم مقدّس چندے از آمرای عالیشان باستقبال رفته او را باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند - و مبلغ چهارده لک دام نقد (که موازی هفتصد تومان عراق باشد) با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند - و بعد از چند روز (که از ماندگی راه بر آسود) رخصت بار و شرف کورنش دادند بعزّ بساط بوس معزّز و محترم شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی (که از فاتحه تا خاتمه بانواع محبّت و اخلاص نگارش یافته بود) بدو دست ادب پیش آورده بر گوشهٔ تحت نهاد - و تحف و هدایا بترتیب لایق از نظر اقدس گذرانید - حضرت شاهنشاهی از کمال مرحمت و انبساط بزبان تلطّف و تودّد احوال گرامی شاه پرسیدند - و ایلچی را بنوازشهای بیاندازه مخصوص ساختند *

* نقل مکتوب شاه والا جاه *

سلامٌ کالطاف الاله الممجّد * سلامٌ کاخلاق النّبیّ محمّد
سلامے منوّر بنور صفا * سلامے معطّر بعطر وفا
سلامے چو باران که بر گل چکد * ز گل بر ورقهای سنبل چکد

---

(۲) نسخهٔ [ی] و از سوانح این سال فرستادن آمدن (۳) سوای نسخهٔ [ب ط ی] در هیچک نسخه این مکتوب را نیاورده (۴) در [همگی سه نسخه] بجای محمد المولد نوشته *

کدورت زدا چون گل بوستان * مسرّت فزا چون رخ دوستان

شمیمش چوباغ جنان معتدل * هم آسایش جان هم آرام دل

تحف سلامی (که از کمال وفاق و وفا عهد محبّت و مودّت موروثی را تازه سازد) و هدیهٔ ثنا و دعا (که از غایت صدق و صفا رابطهٔ خصوصیّت جانبین و علاقهٔ وداد و ولاء مابین را میان عالم و عالمیان بلند آوازه گرداند) از دیار محبّت و یگانگی مصحوب فواول شوق و آرزومندی (باعلی حناب سلطنت و جلالت پناه - خلافت و معدلت دستگاه - نور حدیقهٔ (۲) سلطنت و کامرانی - چراغ افروز دودمان عالیشان تیموری - در درج دولت و اقبال - دُرّی درج عظمت و اجلال - نونهالهٔ ریاض عظمت و تمکین - درخهٔ حدائق آمال سلاطین عدالت آئین - ربیبهٔ اورنگ سلطنت و پادشاهی مظهر اسرار باستغنائی الٰهی - خاقان کام بخش کامگار - پادشاه ذی شوکت عالی تبار * * راعی * اختر برج سعادت نیّر اوج شرف * بر سریر پادشاهی کامبخش و کامیاب

بارجود طول عهد ار خسروان کس را نشد * آنچه او را شد میسّر اوّل عهد شباب

المؤیّد بالتّائیدات العلیّة من عنداللّه - جلال السّلطنة و الشوکة و العزّة و الخلافة و الجلالة و المؤیّدة و الصّولة و الاجلال ابوالفتح جلال الدّین محمّد اکبر بادشاه - مکّنه اللّه تعالی علی سرر السّلطنة المؤبّدة بکمال العزّ و التمکین - و وفّقه لاعلاء کلمة اللّه و دمع آثار المشرکین) مُبلغ و مُهدی داشته - حقّا که بواسطهٔ اتّحاد و خصوصیّت ذاتی و نهایت رابطهٔ صوری [که میان انتخاب و حضرت پادشاه غفران دستگاه (اسکنه اللّه تعالی فی اعلی فرادیس الجنان) ثابت و محقّق - و آثار آن بر عالمیان واضح و ظاهر بود] دریں مدّت آثار نصرت و اقبال و انوار فیروزی و اجلال آن کامیاب کامگار (که از واردات آنصوب استماع نموده) موجب ازدیاد انتعاش خاطر و باعث انبساط و انشراح باطن مسعود و ارائجا (که مقتضای علاقهٔ صمیمی ست) همواره در استدعای حصول اسباب کامگاری و کامرانی آن سلطنت و حشمت پناه می آورد - و در مرآت ضمیر منیر مخفی و مستور نخواهد بود که از تارنخ (که فیمابین ایشانجانب و حضرت پادشاه مرحوم عهد محبّت و دوستی و عقد یکجهتی و برادری اتّفاق افتاده) همواره (توجّه خاطر محبّت مظاهر باعلای شان آن پادشاه عالیمکان گماشته - و امضای رای همّت بلند بارتفاع منزلت و مکان آنحضرت مِنْ کلّ الوجوه مصروف داشته - چنانچه بر عالمیان ظاهر است) بے تکلّف (ارائجا که مقتضای همّت (۳) اخوّت و اقتضای عزّت سلطنت است) نسبت باخوّت پناه مرحومی نسبتها بخاطر منظور داشته بر مقتضای (الامور مرهونة بأوقاتها)

---

(۲) یا نور حدیقهٔ باشد (۳) نسخهٔ [ب] همت و اقتضای - و در [بعض نسخه] سمت اخوّت و اقتضای *

هریک در وقت فرصت از قوّت بفعل میآید - امّا [چون بحسب تقدیر ملک قدیر (جلّت قدرته) (که مقادیر اُمم بتوسّطهٔ ارادت او منتظم و میسّر بیست - و نظام کار خانهٔ عالم بے شرائط حکم و مشیّت او ممکن و متصوّر نه) پادشاه عمران دستگاه (۲) مشارالیه رخت بقا از تنگنای عالم فانی به فسحت سرای جاودانی کشیدند - و مدّعیات و آرزو در بوتهٔ غیب محجوب ماند] بعد ازانکه (بعنایت اللّه سبحانه تعالی چراغ دیدهٔ امیدواران سلسلهٔ علیّه بالعموم بهمّت احباب و دوستان آن خانواده کریمه بدور طلعت خاندان سلطنت و شهریاری روشنی یافته - و تخت سلطنت و کامکاری بفر وجود آن فرزند ارجمند مشرّف شده) بعزّة اللّه و کفی باللّه شهیدا که ازان تاریخ برحسب مودّتی (الحبّ یتوارث) نسبت بآن فرزندیهٔ خلافت نیز همواره جاذبهٔ عهد محبّت مابین و عقد اخوّت جانبین مویّد و محرّک آن دست قدیم و آن قاعدهٔ مستقیم میبود - و پیوسته مرکوز خاطر بود که بکی از اعیان کار خانهٔ سلطنت را روانهٔ آنصوب صوب انجام فرمائیم - تا بمراسم تعزیت پادشاه مغفرت دثار و لوازم تهنیت و مبارکباد سلطنت و پادشاهی آن سعادتمند کامگار قیام نماید اتفاقا در خلال این مدّت بعضی موانع منعاقب یکدیگر روی نمود - که باعث توقّف و تاخیر دران باب شد - بعد از فراغ موانع مذکوره امضای آن نیّت نموده همدران چند روز کس (۳) روانه میفرمودیم که سعادت مآب حکومت نصاب شاه عالی سلطان مرستادهٔ ایالت و نصفت پناه حکومت دستگاه افتخار الأمراء العظام و الحکّام الکرام جلال الّنصفة و الحکومة و الافبال بهرامخان وفادار بدرگاه عالم پناه رسد - و عرض وظائف اخلاص و اختصاص خانی مسارالیه نموده و از جانب آن نوردیدهٔ خلافت جلیس اورنگ پادشاهی تجدید قواعد محبّت موروثی کرده مراسم مخالصت و موافقت بتقدیم رسانید - چند گاه (که در بساط سریر توقّف داشت) در اعلی مجالس و اسنی محافل بمجالست و محالطت ما اسعاد یافته بانواع تفقّدات و تعظیمات ممتاز بود - تا درین اوقات تعظیماً لشانکم اورا برتبهٔ اعلای امارت و سلطانی سرافراز فرموده بوفور تفقّدات و انعامات پادشاهانه روانه ساختیم و خلف السّادات و الحکّام الکرام سیّد بیگ ولد سیادت مآب اقبال پناه حکومت دستگاه اعتماد الدّولة العلیّة العالیه مرتضی الحضرة البهیّة السّلطانیّة جلال السّیادة و الامامة والدّین معصوم بیگ صفوی میردیوان را (که بحسب نسب از اُمرای عظام و مقرّبان خاص ممتازاست) برسم ایلچیگری فرسادیم که بمراسم تعزیت پادشاه مرحوم و قواعد تهنیت جلوس آن سلطنت پناه قیام نموده بمبانی محبّت و دوستی موروثی بقوم مستحکم سازد - که بعد الیوم دست تصاریف زمان پیرامون ساحت آن نتواند گشت - و اندیشهٔ نقص و قصور در سویدای خاطر هیچ آفریده نتواند رسید - ترتّب که

---

(۲) نسخهٔ [ب] بناه (۳) نسخهٔ [ب] کس میفرستادیم ٭

تا سیادت‌مآب مشارالیه درانجا باشد بنظرِ عطوفت و اشفاق متوجّهِ حالِ او بوده در مراعاتِ جانبِ او شایبهٔ توجّهِ مبدول دارند - و زیاده توقّفِ او تجویز نفرموده برودی مرخّص ساخته روانهٔ این‌صوب گردانند - و همواره ریاضِ محبّت و مودّت ندیمی را از رشحاتِ سحابِ اقلامِ عنبرفام سیراب ساخته من بعد در ارسالِ رسل و رسائل و اظهارِ خصوصیّات و حالات و حکایات (چنانچه مقتضای علائهٔ محبّت است) مساهله نورزد • • نظم •

الٰهی این نهالِ باغِ دولت • فروزان نیّرِ برجِ سعادت
ممتّع باد از عمر و جوانی • ممکّن بر سریرِ کامرانی
مراد دل ز دوران حاصلش باد • سراجِ کامگاری مؤنسش باد
مراد بخت و تحسش یارباد • رخت وبخت برخوردارباد

سیاست ادهم‌خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزد جهان‌آرا چون خواهد (که یکی از بگلربهای بساط عزّ را بمراتبِ ارجمند برزگی تحسیده بمنصبِ والای سلطنتِ عُلیا رساند) تحسینِ او را عقلِ دوربینِ کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصحِ بےغرضِ او باشد - آدمگاه حوصلهٔ فراخ (که تابِ برداشتِ چندین ناملائم روزگار داشته باشد) کرامت میکند - تا بمعاونتِ مراحِ حوصلگی از دیدِ ناملائم سرزنشهٔ تدبیر از دست ندهد پس گوهرِ بےبهای معدلت می‌بخشد - تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بےگزافی اعراضِ نفسانی معاملاتِ کارخانهٔ ایجاد دریافته باطنِ مقدّس را دارالعلم سازد - نسّاجانِ (که در عیارِ دانش قصوری نداشته اند) در هنگامِ حوادث از کوته‌حوصلگی تنکدل شده عدلِ فکر از دست داده اند - و در جولانگاه تمیز از پای افتاده - و (چون شناخت و برداشت بروجهِ لایق صورت بست) آثارِ عدالت از فوّتِ اعتدال (که ودیعت نهادهٔ دستِ قدرت است) بےتفکّر و تأمّل بظهور آمدن میگیرد - و لله الحمد که این جلائلِ نعوت و شرائفِ صفاتِ مطوی و جلّی حضرتِ شاهنشاهی ست - که بےآلایشِ تعلّمِ ظاهری و آرایشِ استفادهٔ بشری از دانش‌خانهٔ اضافهٔ الٰهی فایض شده - لیکن آن دانای رموز آفرینش بمصالح و حِکَم خود را در نقابِ اختفا داشته بلباسِ بےتعیّنی زیست می‌نماید - و نچندین‌نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجامِ پردهٔ چند دیگر است - که دیده‌وران دوربین آن پی نتوانند برد - امّا مشیّتِ الٰهی عالم است چون خدا خواهد (که عالمیان را از حسنِ معنوی او آگاهی بخشد) نقاب آرائی چهره سود کند هرائینه او را چهره گشای جمالِ عالم آرای گرداند - تا دوراندیشان فرخ‌کاه سعادت دولت‌سرای

---

(۲) در [اکثر نسخه] اعمال عالم آرای •

ارادت رسیده صدر نشین بارگاه قبول گردید - و تمثال این معنی اظهار جلالت و افاضهٔ عدالت حضرت شاهنشاهی ست - که بآئین عقل کامل و صلاح ملک و دولت در دارالخلافهٔ آگره بوقوع پیوست ۰

و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خرد عفت قباب ماهم انکه (که نه عقل درست داشت - و نه بخت سعادتمند) مست جوانی و مدهوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی - و منعم خان خانخانان (که نیز ازین بیماری دردمندیئ عظیم داشت) بپوسته مقدمات دور بطوری (که کس کمتر پی برد) در میان آوردی - و ادهم خان را بر منعم و غدر تحریک نمودی - تا آنکه روز اسفندارمذ پنجم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان (که هنوز اعتدال اردی بهشت در بسط رمس سریان داشت) غریب امری از اعتدال دور سر بر زد - روز دیوان در دولتخانهٔ بادشاهی منعم خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر سلسله مسئول مهمات کارگاه سلطنت بودند - ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی ازو بی اعتدال تر ناگهان دران بارگاه دولت در رسید - و حاضران مجلس بمعظم او بر خاستند - و اتکه خان نیز بهم قدمی نمود - بمجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد - و بخوشم اورنگ (که از ملازمان او بود) و دیگر بی باکان (که باین خیال کمر فتنه چست بسته بودند) خسم آورد اشارت کرد که چه ایستاده اید - خوشم بیدولت خنجر کسیده رخم کاری بسینهٔ آن صدر نشین وسادهٔ سعادت رسانید - اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بحانب دروازهٔ دولتسرای پادشاهی شتافت - و متصل آن خدا نردی (۲) رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت - و آن بزرگ دولت در صحن دولتخانه بدرجهٔ شهادت رسید - ازین عایلهٔ هایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و رحستی غریب دران فضای آسمانی سکوه ظاهر گست - و آن مدبر خون گرفته بارجود چندین بی باکی گستاخانه بادیشهٔ تباه (که بد مستان را بآن راه گدر نباشد) متوجه حرم سرای مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس دولت بیدار خواب کرده بودند - آن سیه بخت نیره رای از دولتخانه بالای صفه (که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع یک و نیم تد آدمی اساس یافته بود) شمشیر در دست برآمد - و قصد درون نمود - نعمت خواجه سرا (که نزدیک دربار ایستاده بود) در ساعت در را بسته مقفل ساخت - و آن مغرور مردانگی و مستعجل مردگی هرچند بآن خواجه سرا درشتی نمود (که در بگشاید) صورت نبست - و ایستادگان حواشی عتبهٔ سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بدمست را در مرتبهٔ اول (که باتکه خان آن معامله

---

(۲) نسخهٔ [ی] خدا نردی نیگ ۰

کرد) سزای کار او را در کنار او نهند - و بارار بیهوشی و بددلی حاضران آن بساط چه گویم که درین هنگام (که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد) چرا خویش نمی‌ریزند - و بخاک مذلّت برابر نمی‌سازند - و اگر آن همّت در نهاد شان نیست چرا هجوم عام نموده نمیگیرند - این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه والا از ارباب عقیدت کسے نبوده باشد همانا که حکمت در ترفیقی این گروه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهي خاطر نسان خرد و بزرگ و دانا و نادان شود ●

و بالجمله آنحضرت ازین غوغای موحّش بیدار شده استفسار فرمودند - چون (هیچ یکی از پردگیان سرابردهٔ دولت اطّلاع نداشت) آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمودند - رفیق صاحب[۲] چهار منصب (که از قدیمان درگاه والا بود) حقیقت ماجرا معروض داشت حضرت این حرف موحّش شنیده از فرط تعجّب بار پرسیده‌اند - رفیق اشارت بقالب خون‌آلود آن مرحوم نموده بار همان حرف مکرّر ساخته است - حضرت شاهنشاهي صورت حال مشاهده نموده بقهرمان جلال بر افروخته‌اند - و از الهامات ربّاني از جانب دروازهٔ (که آن تحت بر گسده است) خیالات فاسد بخود راه میداد) بر نیامده از راه دیگر برآمده‌اند - و در هنگام بیرون شدن (بے آنکه طلب فرمایند) یکے از خدمتگاران سرابردهٔ عزّت شمسیر خاصه را بدست اقدس داد - آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند - چون ضلع ایوان صفّه سیر فرموده رو بطرفے دیگر آوردند آن حق ناشناس بنظر اقدس درآمد - بر زبان مقدّس گذشت که ای بیچّهٔ لاده انگهٔ مارا چرا کشتي - آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت - و گفت تعجّص کنید - و غور رسي فرمائید - و اندکے تلاش شد - باطران حرامت دریافته را چه بکوشش کم - که هیچ بکوشش در خور شان نیست - آخر حضرت شاهنشاهي (دست از شمشیر خود بار داشته - و دست را از چنگ آن بد نهاد کشیده) دست بسمشیر او درار فرمودند - درین اثنا آن مردود ازل و ابد دست از آنحضرت بار داشته متوجّه شمسیر خود شد - حضرت دست از شمشیر بار داشته مستے برروی او زدند که آن عادی عفریت پیکر معلّق زنان افتاد - و از هوش رفت - دریغولا مرحمت خان و سنگرام هوشناک درانجا سعادت حضور داشتند - حضرت از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید - این دیوانه سر را به بندید - آن دو کس و جمعے دیگر فرمان‌پذیر گسته اورا بستند - حکم عدالت آئین شرف اجرا یافت که آن پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده را از بالای صفّه سرنگون ساخته بیندازند - این مردم از کوته اندیشي و ملاحظه (که بے‌ملاحظگي ازان هزار بار بهتر) چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفیق منصب دار - و نسخهٔ [ح] رفیق حاجب چهار منصب دار ●

لایق باشد پیدا نمودند - دم جائے یافتی بود - بار حکم عالی شد که آن سرگشتهٔ بخت برگشته را بار بالا آورند - درین مرتبه چون موی کسان آوردند بموجب امر بادشاه تمام سرگشون انداختند چندپچه گردن آن خود سر شکست - و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد - و باین طور آن سفّاک هفّاک اروی عدالت بقصاص مکافات یافت - مستی آن جهان پهلوان الٰهی چنان رسیده بود که جمعے (که ازین آگاه نبودند) بزخم گرز اشتباه داشتند - معصوم خان خانخانان و شهاب الدّین احمد خان نه درانجا بودند) ار صولت عصب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند - و یوسف محمّد خان سر بزرگ انگه خان ار واقعهٔ پدر گرامی آگاه گشته باتفاقه حیل مسلّح شده سر راه ادهم خان ماهم انگه گرفت - ازین عامل که حسن صورت و معنی (داد معدلت داده - و بست ماهم انگه را بنظر نداشته) آن خون گرفته را در سیاستگاه فرمان سلطنت تحریر رسانیده است •

و[چون حقیقت عدالت[۳] شعاری حضرت شاهنشاهی (که درین اوراق دستی بود) خاطر نشان عالمیان شد] جهانیان را اعتضادے عظیم بهم رسید - ستم پیشها در نشستان خمول پنهان شدند مظلومان را رو بازار حوش پدید آمد - دادران بادیهٔ ضلالت را چراغ دانائی پیش راه نهاده آمد و به بررسی صوری و معنوی صاحب[۴] عالم و عالمیان اعتراف کرده بساء راه اخلاص مهتدی شدند آنکه حیل حضور بست ادهم خان و فرو فراست ماهم انگه در مراسر داشته و این سخن را راجحدف نداشته در کمین انتقام بودند - امّا چون در رمانها افتاده بود بوسیلهٔ مقرّبان بساط حضور التماس نمودند که(چون این عدالت بظهور آمده) آن سبه روی دین و دنیا را همچندان مرده نما نمایند تا خاطر بسوی ار دعدعه بر آمده مرهم پدیر جراحت گردد - آن دانای رموز آفریدش ملتمس بسان را بموقف قبول داشتند - و شیخ محمّد عرضی ار طرف ایشان رقعه بچشم عبرت بین دید و شورش خواطر این طبقهٔ دولتخواه و سلسلهٔ سعادت مس فرودست - و هزاران هزار سپاسداری و شکرگذاری بجای آوردند - و عالمیان یکدلی ار شور شرارت انگیزان کور باطن نجات یافته در مامن آسودگی و راحت رحل ببعمی گسادند - الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان بیشمار رمینیان پیوندد اندکے ار حقوق آن ادا یابد - و الّا درّت خانوادهٔ انسانی را کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی توانند کرد - هم سپاست کبری ست که بوسیلهٔ آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند - و هم هدایت عامّه که ار برکات آن ظلمت آباد دلها بنور ارادت و شعشعهٔ اخلاص نورانی میگردد - هم کور باطنان سبیل رسیده را داروی دیدش است - و هم تذرهٔ[۴] بینشان رمد پدیرفته را

---

(۲) در [اکثر نسخه] عدالت عالیای شاهنشاهی (۳) در [اکثر نسخه] صاحب عالمیان (۴) در [بعضے نسخه] دیدهٔ بینان •

سرمهٔ نور - هم لمعان عرصهٔ عقیدت را پای طلب است - و هم سست قدمان راه ارادت را عصای همّت - هم لسکر شکسته دلان را حصار آهنین است - و هم خاندان دلشکستگی را پاسبان بیدار ه

و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چندین معذلتی درون حرم سرا تشریف اررانی داشتند ماهم انکه (که درمنزل خود بر بستر بیماری افتاده بود) می‌شنود که ادهم خان چنین بی‌اعتدالی کرده است - و حضرت او را مقیّد فرموده اند - مهر مادری اورا برداشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد - آنحضرت ماهم انکه را که دیدند فرمودند که ادهم انکهٔ ما را کست ما هم اورا قصاص فرمودیم - آن عاقلهٔ روزگار معروض داشت که حوب کردید - لیکن ماهم انکه را یقین نبود که پسرش بسیاست رسیده باشد - دران حال بی‌بی خجیسته (۲) بنگم مادر دستم خان از خانهٔ ادهم خان آمده صورت واقعه را بماهم انکه گفت - ماهم انکه برسید که بچه طریق کشتند گفت بضرب رحم گرزے بر روی او پیداست - دیگر نمیدانم - و آن اثر مست حضرت شاهنشاهی بود که بقوّت تائید غیبی در مرتبهٔ اوّل بر روی او رسیده بود - ماهم انکه را چون بتحقیق پیوست (که بسرش بسیاست رسیده) اگرچه (بمقتضای عقل که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد) امّا درون او هزاران زخم جان‌ستان مجروح شد - و رنگ از رویش پرید - و خواست که بر سر مزارش رود - حضرت شاهنشاهی بطریق دوام خدمت او فرموده بتسکین دل‌آویز تسلّی بخش ودرے تسکین نموده اجازت رفتن نفرمودند - تا فرورفتے بی‌اعتدالی خود را بآن دفع دهند - و بموجب حکم عالی همان روز آن دو بعش را دهلی روانه ساختند - و حضرت شاهنشاهی در گردآوری خاطر آن عجوز دانش سرشت بصنایع بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت خانه‌اش فرمودند - آن عاقلهٔ ماتم رسیده تسلیم و رضا کونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی در داد - و بخانهٔ خود آمده بسوگواری نشست - و چاله و شیون آغاز نهاد - و مرض که داشت روی در تزاید آورد - و ارکان عافیت در تزلزل آمد - و بعد ازین واقعه سیزدهم روز در تمر ماه الهی مواهب شهر شوّال بمقدّس سرای نیستی شتافت - و خاطر مهر پرور مهربانی گزین حضرت شاهنشاهی از فضیحهٔ آن عفّت مآب سعادت اندوه‌گین شد - و عظیم رقّت فرمودند - و بآئین اعزاز و اکرام نعش او را ببر دهلی فرستادند و بسعادت خود هم قدمے چند بوقت تمام مسایعت این نعش فرمودند - و تمامی اعیان سلطنت و سرکار این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند - و بموجب اشارت اقدس مدار عالی اساس بر سر مزار ماهم انکه و ادهم خان رفتند - و همچنین (در ماتم داری خان اعظم نگه خان - و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران گرامی - و اتمام جراحات قلوب

(۲) در [بعضے نسخه] تحت بیگم - و در [اکثر نسخه] تحمه بیگی - و در [بعضے نسخهٔ مآثر الامرا] تحیه بیگم ه

تمامی ذمیله - وتربیت این طبقهٔ عقبدت طراز - و ارتفاع[۲] مدارج این سلسلهٔ اخلاص گزین) توجّهات عظیم فرمودند ❁ ❁ شعر ❁

اگر بر انسان غزا داری کسے را ❁ بمردن میل خواهد شد بسے را

و روز دیگر از سوانح واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدّین احمد خان بمسامع جلال رسید - بندگان حضرت شاهنشاهي حمل بر سبک رائي و کوته اندیشی آنها فرموده اشرف خان را با مثالِ عاطفت و مشورِ استمالت فرستادند - تا این معلولان سلطانِ واهمه را مطمئن ساخته باستلام توامانِ سریرِ عالي سربلند ساخت - و بالطافِ عنایتِ شاهنشاهي عرقِ خجالتِ ایشها بآبروی کوس بدل شد ❁

تربیت فرمودن اعتماد خان - و انتظام ممالک خالصات باو تفویض نمودن

حضرت شاهنشاهي ازان هنگام (که سانحِ این سانحهٔ ناگوار بحسبِ اقتضای حکمتِ ایزدی روی نمود) بموجب شفاعتِ طبیعتِ رحمان و در بادیِ مزاجِ زمانیان بانتظام مهمّاتِ ملکي پرداخته عالم و عالمیان را رواجِ دیگر بخشیدند - اگرچه (پیش آمدهای بخود معرور را رونق بازار کساد بنظر آمد) امّا مستعدّان اخلاص‌مند (که از بے انصافیِ بزرگانِ دنیا در کنجِ خمول بودند) بفروغِ دریادتِ شاهنشاهي بظهور آمدن گرفتند - ازانجمله اعتبار یافتن اعتماد خان خواجه سراست و شرح این عاطفتِ عُظمی آنکه متصدّیانِ اشغالِ سلطنت از بیوتوتي یا بدمستي یا بد نیتي در معموریِ خانهٔ خود کوشش نموده کنجها برای خود سامان مي‌نمودند - و در تحصیلِ حزانهٔ معمورهٔ شاهنشاهي (تا نه تعمیر و تکثیرِ آن چه رسد) اهمال میکردند - و حضرت شاهنشاهي (چه بواسطهٔ آنکه در پرده‌پوشي بودند - و چه بجهتِ آنکه مخاطب بدست نمي‌افتاد) ازین مقوله حرفے نمي‌فرمودند و دران باب قانونے انتظام نمي یافت - و باوجود آنکه (منسوبانِ دیوانِ عالي را متقضیانِ شدّتها میرسید) گرد گسائی این کار را نوبتِ دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده و خاطرِ شگفته تماشای فنونِ تقادر مبذولمودند - درینولا (که سنگ بر شیشهٔ اعتبار بزرگان آمد - و بعضے از ارباب درایت و اصحاب خدمت پیش آمدند) خواجه نهالِ[۳] ملک خواجه سرا (که در ایّام حکومتِ سلیم خان پسرِ شیر خان اعیان بحضور رشدے که داشت باسم محمّد خان ممتاز گشته بود و پدسر ازنی واقعه در سلکِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمتِ شایسته بتقدیم میرسانید) بمقتضای کاردانی پرتوِ عنایتِ شاهنشاهي بحالِ او افتاد - او مزاجِ اقدسِ

---

(۲) در [چند نسخه] ارتقای (۳) در [چند نسخه] پهول - و در [بعضے] بهول ❁

شاهنشاهي دريافته مكنونات ضمير انتظام بخش را در باب تحصيل حواله و تعيير آن مقدّمات معقول معروض داشت - و آنحضرت پايهٔ شناخت او را دريافته كلمات هوش افزاى فرمودند - و او را بخطاب اعتماد خانى اختصاص داده جميع حالصات شاهنشاهي (كه بدست ارباب تعلّب بود) بدو مسلّم داشتند - و چنانكه (راى جهان آراى شاهنشاهي در بهم رساندن حوالهٔ معموره انديشيده بود) اعتماد خان بحسن تردّد و لطف كفايت بجاى آورد - و آثار اين كار در اواسط اين سال ظهور آمد - نقد روپايان نادرست دست كوتاه كردند - و تيرهٔ رايان خود خواه كنارهٔ گرفته پاى در دامن عزلت كشيدند - و صافي ضميران كفايت انديش درميان آمدند - و خزانه (كه اساس سلطنت و بنياد دولت و قوّت بارورى سپاه است) بر رجحه (كه لايق دولت ابد پيوند باشد) انتظام يافت - چه بدائع فوائض و غرائب احكام (كه هر كدام دستور العمل رماهيت عالمدان باشد) رور بروز از خديو زمان بظهور مي آمد - و اندكے از بسيار (كه در رواج و رونق خزينهٔ عالية بخاطر اقدس گذشته بود) اعتماد خان بعمل آورد - چه كارهاى شگرف كه بظهور نيامد - و چگونه اين مهمّ اهم از پيش رفت - اگر همچنين فرمان پذيران عتبهٔ خلافت مقاصد عُليماى شاهنشاهي را دريافته در عمل آن بكوشند در اندك فرصتے ساحت اين ربع مسكون (كه عبارت از معمورهٔ عالم است) بتصرّف اوليماى دولت در آيد - ليكن عالم در پيش همّت عُليماى شاهنشاهي جائيست بس محقّر - شايستهٔ كمال توجّه ندانسته همواره دل در مرضيّات الٰهي بسته ميدارند - و محاطبان فرمان پذيررا اگر هرازم حصّهٔ دريافت شاهنشاهي نبودے هم اين كار مختصر (كه در پيش طاهربينان از اعاظم امور است) بانداك توجّه صورت دلخواه بستے - و همانا حكمت الٰهي را درين كار نظرها ست ٥

و از سوانح گرمخترن منعم خان است و دستگير كرده آوردن او بدركاه شاهنشاهي - آدمي زاد را دو امر عريب در نهاد است - اول طبيعت كه نه تميز دارد - و نه چشم - دوم عقل دوربين كار شناس و بيشتر آدمي از بيرواني گرفتار انديشهٔ تباه شده خرد را (كه كار فرماى صلاح انديش است) معزول ساخته فرمان برداريّ طبيعت ميكند - و كارے (كه دشمن صد تكاپوى تزوير نتواند سامان داد) او بيك بےفكرى براى خود بهم ميرساند - و تمثّل اين حال تباه رائى خانخانان منعم خان است - كه باوجود جلائل عنايات پادشاهي (كه پايه اعزاى مفرات او بود - ارتكاب طلب او اركان بعنوان چندين اعزاز و احترام - و تسويف خطاب خانخانامي - و دگر التفات[۲] عالي - و منصب وكالت - و حكومت كل) قدر اين همه نعمتهاى گرامي نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخارخار اين بيم (كه در واقعهٔ خان اعظم و ادهم خان او را بشعله اموزش اين آتش متّهم ميداشتند)

(۲] در [اكثر نسخه] القاب ٥

با خود قرار بودن نمي‌توانست داد - چنانچه دران روز هم فرار نموده‌بود - اگرچه عمدهٔ آن بود که بعد ازین واقعه از معامله دانهي بر خود این‌معني را بسنه بود که حلّ و عقدِ کارگاه این دودمانِ عالي و رتق و فتقِ جمیعِ مهمّاتِ ملکي و مالي بے شرکتِ احدے بحیطهٔ احتیار و اقتدارِ او باشد و این‌معني صورت نمي بست - لاجرم همواره سودای خام مي‌پخت - و عزیمتِ ناصواب مصمّم مي‌ساخت - که از درگاه گیتي پناه (که وطن‌گاه سعادتمندانِ هفت اقلیم است) گریخته خود را بعسرت آبادِ کابل (که پسرش علي‌خان درانجا حاکم بود) رساند - و دران بهارستانِ عافیت باستقلال کامیاب فراغ باشد - تا آنکه درمرداد ماه الهي (۲) باین نیّتِ نادرست از دارالخلافه فرار نموده راه دامنِ کوه پیش‌گرفت - و محمّد قاسم‌خان میرّبحر همراهِ او بود - چون این‌قضیّه بمسامع علیّه رسید آنرا وقعے نداده فرمودند که منعم خان جائے نمیرود - رود خواهد آمد - و هرچند (ساعیانِ فرصت‌جو وقت یافته در ضبطِ اسباب و اموالِ او بایما و تصریح عرضداشت نمودند) از بزرگ منشي و فراخ حوصلگي و قدر دانیِ حدیوِ جهان خواهشِ ارباب سعایت صورت نه‌بست - و بدولت فرمودند که اگر بعرض منعم خان نکابل بود آن هم ملکِ ماست - و او ملازم این درگاه - تنگ دلي او را برین داشته که نادولتخواهي - اگر بیاید اسباب و اموالِ او را از عقبِ او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یک بمزاحمتِ خانهٔ او نکردد - فصّارا بعد از تکاپوی شش روزه چندین کوه و بیابان نوردیده در حوالیِ برکهٔ سروت (که در جایگیرِ میر (۳) محمّد منشي بود) اتّفاقِ عبورِ ایشان افتاد - قاسم‌علي سیستاني دوکرِ میر محمّد (که شقدارِ آن پرگنه بود) خبر یافت که دو کس از اُمرای بادشاهي مبکدرند - و آثارِ جوف از ناصیهٔ حالِ ایشان ہویدا ست - باتّفاقِ بعضے از اهلِ قصبه سرِ راه گرفته ایشان را خواهي نخواهي مقیّد ساخت - و سبدِ محمود بارهه (که از میامنِ خدماتِ پسندیده در جرگهٔ اُمرای عظام انتظام یافته از بزرگانِ بساطِ عزّت بود - و دران نواحي جایگیر داشت) این قضیّه آگاهي یافته آمد - و منعم خان را بحالهٔ خود برد - و وقت را غنیمت دانسته در آداب مردمي و خبرداریي کوشید - و باعزاز و احترام همراهِ خود بشرفِ ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي آورد - آنحضرت بر خلافِ اندیشهٔ مخالفِ اهلِ روزگار و نقیضِ خواهشِ بداندیشان (که هرگز زمانه ازان تبروعقلان خالي نباشد) او را بعواطفِ بیکران امتیاز بخشیدند - و بهمان نمط بمنصبِ والی وکالت و خطابِ خان‌بابایي اختصاص داده مراسُمشاهی بےاندازه فرمودند - دلِ درهم خوردهٔ او را اطمینان حاصل شد - و قدمهٔ اندوزانِ بداندیش کناره گرفتند - و عالمیان را آرامشِ دیگر بدید آمد و چرا چنین نشود - بر تارکِ کسے (که تیغِ سیاست متوقّعِ جهانیان بود) تاجِ ریاست نهادند *

---

(۲) در [بعضے نسخه] میر بر (۳) در [چند نسخه] میر محمود *

و از سوانح آمدن تان‌سین است بدرگاه مقدّس شاهنشاهي - و تفصيل اين اجمال آنكه چون (ذات مقدّس حضرت شاهنشاهي جامع مراتب صوري و معنوي و حاوي مدارج كوني و الٰهي ست - چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هنر را گمان آن مدسود كه ذات مقدّس غير اين فن بامري ديگر توجّه نفرموده - و همگي نظرت عالي صرف اين كار شگرف شده) آنحضرت در دقائق موسيقي چون ساير فنون دانش (چه از اقسام نغمات و شعب مارس - و چه از اصناف سرود هندوستان) از روي علم و عمل يگانهٔ ادوار اند - چون [صيت نغمه پردازي تان سين (كه از كالنور[۲] گواليار در صوت و عمل منفرد زمان بود) بمسامع عليّه ميرسيد - و مذكور مجلس اقدس ميشد كه او را رونق آسايش خيال كرده در پيش راجه‌چند راجهٔ پته بسر ميبرد] خاطر اقدس توجّه فرمود كه او در سلك معتمّدان عشرت سراي اقبال باشد - جلال خان قورچي را (كه از مقبولان بساط قرب بود) بجهت آوردن تان سين با مفسول استمالت پيش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهي سر افتخار بارج عزّت رسانيده مقدم فرستاده را بپرانهٔ سعادت خود دادست و مصحوب او پيشكشهاي شايسته از قبيل نامي و جواهر گرامي بدرگاه گيتي پناه روانه ساخت و تان سين پسنديده زمين‌بوس افتخار يافته كامروا شد - و حضرت شاهنشاهي خوشوقت شده بقدر انعام در دامن اُمّيد او ريختند - و كلاه عزّت او از همگنان سرافراختند - چون فطرت مستقيم و جوهر قابل داشت بدوام ملازمت و حضور بساط بساط شاهنشاهي تربيت يافت - و در نغمه سرائي و مصاحبي بمدي ترقّيات عظيم اورا روي داد *

آغاز سال هشتم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي[۳] - يعني سال آبان از دور اول

دريغولا (كه حاطر همپشه بهار حضرت شاهنشاهي بنشاط نغمه پرداخته دوستداران اين مشرب[۴] را اندساط بخش بود) نغمهٔ مقدم نو روزي بدلگساني و جان[۵] افروزي بلند آوازه شد - و عسرت برنان حال ترانه رين اين مقال گست *

* شعر *

وقت است كه دوستان دم از نوش زند * صد نغمهٔ تر بهسار بر گوش زند
از آتش گل كه باد صبح افروزد * خون در رگ مرغان چمن جوش زند

طبائع مركّبات نغبض جان پرور بسائط در اهتزاز دسو و دما آمد - سرود مرغان چمن در نوش

---

(۲) در [چند نسخه] كالونان (۳) نسخهٔ [ي] حضرت شاهنشاهي (۴) در [بعض نسخه] مسرت
(۵) در [چند نسخه] جهان افروزي *

گلهای بهار پیچید - ساقیان وقت جرعهٔ شوق بنازگی در کام روزگار ریختند - عندلیبان نیم مست بمضراب مقدار بربط نوازی آغاز نهادند ۞ * شعر *

بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته ۞ بهر نغمه گلبن سر افراخته

ازان نغمه کو غارت هوش کرد ۞ مغنّی ترنّم فراموش کرد

نیّر اعظم بهواران قبض و افضال بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب (۹۷۰) نهصد و هفتاد ببرج شرف تحویل نمود - و آغاز سال آبان الٰهی (که سال هشتم از مبدأ تاریخ جلوس شاهدشاهی ست) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد - و عالم و عالمیان را طراوتی تازه و نضارتی بی‌اندازه بدید آمد ۞

و در مفتتح این سال مخدده بتائید ایزد جهان آفرین (که چراغ افروز دولت ابد قرین است) خواجه عبد المجید آصف خان را در جنگ راجه رامچند و غازی خان تنوری (۳) نصرت روی داد و ملک بهه بدست تائید یافتهٔ او مفتوح گست - و شرح این قصّهٔ دلگسا آنست که خواجه عبد المجید دیوان را (که از دور کاردانی بخطاب آصف خانی خلعت اعتبار یافته بود - و از قلم نسیف تصاعد نموده در سلک جامعان سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت) سرکار کڑه (که والیه ست وسیع) حایگیر فرموده بودند - او بمقتضای کاردانی و کار طلبی خود در مقام آن شد که ملک پنه را (که ملکی (۴) ست وسیع بسر خود) بتصرّف در آورد - حسین برامچند (که از راجهای نامور ممالک هندوستان است - و پدر بر پدر فرمان روائی آن ملک کرده (۵) اند) بمضامع ارجمند پیغام داد - که کلاه خود سری را از تارک فتوت نهاده حلقهٔ عبودیت در گوش اطاعت افکند - و در سلک خراج گذاران ممالک محروسه درآمده کامیاب امن و امان گردد و غازی خان تنوری را (که برهنمودی ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو برده است) بدرگاه گیتی پناه (که ماءمن عالمیان است) فرستد - رامچند چون (هنوز برقوم سعادت بر ناصیهٔ همت او تافته بود) بمضامع آصف خان را (که گوشوارهٔ گوش دولت او را شایستگی داشت) بدیدهٔ غفلت ساخت - و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید فتوت و غرور او گشت - و از بخت برگشتگی آمادهٔ جنگ شد آصف خان (که تائید یافتهٔ سطوت دودمان این دولت بود) با سامان شایسته بر سر او رفت و او با غازی خان تنوری با لشکرے انبوه از راجپوت و افغان بجنگ پیش آمد - و دلیران و بهادران جانبین دست از جان شسته دل در ناموس بسته هنگامهٔ کارزار گرم کردند ۞ * شعر *

---

(۲) نسخهٔ [ا] سراندخته (۳) در [اکثر نسخه] تنور (۴) نسخهٔ [ب] ملکی ست عظیم بسر خود - و در [اکثر نسخه] ملکیست بسر خود (۵) یا کرده آید ۞

دلیران به تیر و کمان تاختند * همه نیزه و تیغ انداختند
جهان گشت پُر ز ابر الماس ریز * شد ارحاف و خون باد شنگرف بیز

و بعد از رد و گیر بے‌اندازه آصف خان غالب آمد - و غازی‌خان تغوری را با بسیارے از سرداران دیگر طعمهٔ شمشیر خون آشام ساخت - و راجه رام‌چند شکست یافته بقلعهٔ بانده‌و (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود) منحصّن گشت - و غنائم بے‌پایان[۲] بدست اولیای دولت قاهره در آمد - درین اثنا بوسیلهٔ استدعا و استشفاع راجهای نامور (که بدوام خدمت حضور در بساط قرب پایهٔ قبول داشتند) فرمان جهان‌مطاع از درگاه معلّی صدور یافت که راجه رامچند حلقهٔ بندگی در گوش کرده فرار بدریافت دولت زمین[۳] بوس داده‌است - اورا از زمرهٔ بندگان عتبهٔ مقدّسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند - بموجب منشور اقبال آصف خان ازانجا مراجعت نموده بجایگیر خود آمد *

ذکر تعیین نمودن منعم‌خان خانخانان بکابل - و سوانحے که روی نمود

چون (باطن جهان‌آرای شاهنشاهی همواره توجّه اقدس بانتظام کابل و آنحدود و استحضار سوانح آن داشت) دربولا بمسامع علیّه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان بانتماق امیر ناموس و شاه ولی اتکه و علی‌محمّد اسپ و سیورچ سیدی ماهمی[۴] و حواجه خاص ملک و جمعے دیگر عفّت قباب ماه چوچک[۵] بیگم والدهٔ میرزا محمّد حکیم را برے‌اعتدالی علمی حال اطّلاع نخشیده در برآوردن او از عشرت سرای کابل کمال سعی بمقدیم رسانیده برآوردند - منعم خان را اتالیق میرزا محمّد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند - و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره نداشت امّا در گونزت و شرارت همه‌تن چشم بود - و از حکومت برادر راندهٔ خود بدوسته بیم و تاب داشت - و غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت مندی بے نصیب بود - و با این‌همه سرمستی ریاست او را از پایهٔ اعتدال انداخته بود - و بدمصاحبی (که بدترین آفات آدمی زاد است) بکمند ادبار او را از فراز سعادت به نشیب شقاوت میکشید ازانجمله میرامانی و کل بابا بهروزه گوئی و راز جائی سنگ راه سعادت او بودند - تا آنکه انجماعه مهد علیا بیگم را باخود متّفق ساختند - و در اوائل شهریور ماه الهی سال هفتم غنی‌خان دبیر مالیز بجانب زمه[۶] رفته بود - شهر را باستحکام نموده در حصار را بروی او بستند - و او نسل[۷] آراسته در برابر دروازهٔ دهلی آمده بریشتهٔ سپاه سنگ ایستاد - و کارے نتوانست کرد - پهلوان عددی

---

(۲) نسخهٔ [ح] بسیار - و نسخهٔ [ط] بے‌اندازه (۳) نسخهٔ [ح] آسمانبوس (۴) نسخهٔ [ه و] مانی - و نسخهٔ [ی] نامی (۵) نسخهٔ [ج ه و] حوجک (۶) نسخهٔ [ه] رمه (۷) نسخهٔ [ی] لشکر *

کوتوال را پرسالت فرستاد که شاید بمکر و تزویر کارے بسازد - نام بردها جواب دادند که تو را جانب حضرت شاهنشاهي محکومیت اینجا متعیّن نبودي - مردم از ستمگاري و بےاعتدالي تو بتنگ آمده بودند - اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روي - و اگر میخواهي (که باز بریاست این ولایت برسي) بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن - و منشور والا از دیوان خلافت کرده بیا - تا بموجب آن عمل نموده آید - ازین گفت و گو بود که مردم از و جدا شدن گرفتند - و چون ایستادن او بامتداد کشید و دادهست (که رفتن درون شهر صورت نمي‌بندند - و نزدیک است که کرمدار شود) آخرهاے روز برهمدوئے حمزه[۲] عرب و میر مغیث الدّین نیسپوري بجانب جلال‌آباد رفت - و تمام اسباب و اموال اورا در شهر غارت کردند - و باعث دلیري کابلیان برین امر سرگذشت تولک خان فوجین است *

و شرح این مقدّمه برسم اجمال آنکه غني خان (که مستي جواني و اعتبار او را ضمیمهٔ شقاوت ذاتي شده بود) سود خود را در زیان دیگران دانستے - و دستبرد کاري و هرزه درائي بسر بردے و بایهٔ دور مردم ندانستے - و بد مسلکه سلوک کردے - ازانجمله تولک خان فوجین را (که از دلاوران نامور و از مقرّبان بساط اقدس حضرت جهانباني جنّت آشیاني بود) بے سبب گرفته با جمعے از خویشان او در بند کرد * * بیت *

بد با تو نکرد هرکه بد کرد * آن بد بیقین بجاي خود کرد

تا آنکه بعضے از ارباب صلاح درمیان آمده خلاص کردند - و تولک خان ازین بےآبروئي (که روی داد) بموضع ماما خاتون (که بجایگیر او مقرّر بود) رفته و بای جرأت در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام مي‌جست - در خلال اینحال قافلهٔ از جانب بلخ مي‌آمد - غني خان حسب قافله به چاربکاران شتابید و با معدودے باستقبال قافله و اصحاب اسباب [سیر خواجه‌سیّاران را (که سرمنزلےست خاطر فریب) بهانه ساخته] از شهر بیرون رفت - و آنجا بزم بدمستي ترتیب داد و توابهٔ خود برستي سار کرد - چون [تولک خان (که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود) از برآمدن او آگاه شد] فرصت را غنیمت دانسته با جمعے از خویشان و نوکران از پي شتافت - نیم شبے بر سر غني خان (که خرد بشراب و تن بخواب داده بود) رسیده بحت نکام و صید بدام یافت - او را و شگون پسر قراچه خان را دستگیر کرده در بند کشید - و دسترنش رباني دل، شوریدهٔ خود را (که از آشوب غم و غصّه پُر بود) خالي ساخت - و بگمان آنکه (چون حاکم را بقید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت) ازانجا عنان‌تاب شده و احشام کابل‌را بخود متّفق ساخته در موضع خواجه[۳] رواش

---

(۲) نسخهٔ [ب] میرعرب (۳) نسخهٔ [ی] رواسی - و در [بعضے نسخه] روشن *

(که در دو کروهی کابل است) مرود آمد - فضیل بیگ و ابوالفتح پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند - تولک خان در بادت که قصد او بجانی نمیکشد - و دست او بسهر نمیرسد - بحصّهٔ فانع شده حرف صلح و تقسیم ولایت درمیان آورد - فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادر زادهٔ خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد - و ار معمورهٔ پای مدار تا حد ضحّاک و بامیان (که قریب بخمس کابل است) بار مسلّم داشت - و اطفای نایرهٔ آشوب کرده غنی خان را از چنگ او خلاص کرد * شعر *

دراندیش ای حکیم از کار ایّام * که پاداش عمل یابی سرانجام
سلامت نایدت کس را میازار * ادب را در عوض تیر است دار

غنی خان بکابل جای گرم نکرده دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشت - و بجمعیّت تمام بقصد انتقام بر سر او روانه شد - تولک خان صلاح وقت در رودن خود ندانسته با خویشان و مردم خود رو بدرگاه جهان پناه نهاده شاهراه هندوستان پیش گرفت - غنی خان با لشکرے گران تعاقب نمود - چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه کرنز پیش درمت - و قریب بموضع راله (که از گذرهای آب غوربند است) لشکر کابل بار رسید - و جنگ در پیوست - آخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود اسعدیار و معدودے از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد - و بابای فوچین و مسکین قوچین و چندے دیگر از ملازمان او بقتل رسیدند - و ازانجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد - و بساط تحکّم و تنوّع مبسوط ساخت - و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرد - و نخودرائی و خود آرائی پرداخت - و با آنکه (حقیقت بیسامانی سرکار میرزا محمّد حکیم معلوم او بود) پروای آن نکرد - مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین معنی دلگیر شده بالتّمامی فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح کمر همّت بدفع او بستند - اتّفاقاً در همان ایّام در ورطهٔ معموره مالیزه بکمال رسیده بود - هوای سیر فالیز از خاطر او سر میزد - غافل ازینکه گفته اند * مصرع *

* تو حریزه خور ترا بفالیز چه کار *

چون هنگام ادبار او رسیده بود بسیر فالیز روان شد - و شب آنجا توقّف کرد - ابوالفتح بیگ و دیگر نامورانِ شهر فرصت یافته میرزا محمّد حکیم را بالای دروازهٔ آهنین آورده بقّاره و نفیر بلند آوازه کردند - و غلغلهٔ عظیم از وضیع و شریف بر خاست - غنی خان از استماع این خبر سراسیمه (۲) با معدودے (که همراه او بودند) بجانب شهر شتافت - چون بآن حوالی رسید دید که منصوبه طورے دیگر نشسته - ابواب موافقت مسدود است - و مداخل مخالفت ممنوح - و کارے ازپیش

---

(۲) در [چند نسخه] سراسیمه شده *

نمي تواند شد - و اگر نزديكتر آيد بجمعل كه همراهان او (كه عيال ايشان در شهر است) او را تنها گذاشته بروند - بلكه دستگير كرده ببرند - حيران و مضطرب بر پشتهٔ سياه‌سنگ شاميانه زده ايستاد اهل طلعه توپے بجانب او انداختند - بحسب تقدير تير آن بشاميانه رسيد - غني‌خان از مشاهدهٔ آن هراسان شده بصد داغ حسرت و حرمان و هزاران درد آزرد و ارمان دل از جان و مان و حكومت كابل بركنده روى بجانب هندوستان آورد - بعد از رفتن غني خان عفّت قباب مهد عُليا ماه چوچك ببيگم مهمّات كابل را متمشّي ساخته وكالت ميرزا محمّد حكيم را بامرد فضيل بيگ نمودند - و چون نظرش از سرمهٔ بينائي پرتوے نداشت ابوالفتح پسرش به نيابت پدر مهمّات و معاملات فيصل ميداد و او را هم چون (شايستگي نزركي نبود - و عقل دوراندیش معامله دان نداشت) در تقسيم جايگير و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بحيرانه بسر ميبرد - و از همه بدتر آنكه جايگيرهاى چيده را براى خود و موافقان خود مقرّر ساخت - و جاهاى رمون را براى سركار ميرزا نامزد كرده مظالم عرب براى خود سامان نمود - ازانجمله غربين را بميرزا خضرخان (كه از سرداران هزاره است) داد - و ناموس بيگ را مقيّد ساخته باو سپرد - و او تمام اموال و اسباب باقي‌ماندهٔ او را گرفته بتاكامي گست - و هركه به عقل صلاح‌بين داشته باشد (كه بفروغ آن در مسالك اعمال رود) و به ديدهٔ بينا (كه از ديد احوال ديگران عبرت گزين شود) و به مصاحبي خبرانديش دور بين (كه بسخن او اقتدا نمايد) هرائينه درين سراى مكافات سراى لايق در كنار او نهاده آيد - و لهذا چون دوماه ازين معامله گذشت والدهٔ ماجدهٔ ميرزا و ملازمان قديمي تاب اين ستم شوربختي و ستيزه كاري نياورده كمر عربده بستند - و جماعهٔ ازان مردم (مثل شاه ولي اتكه و علي محمّد اسب و ميرم خويش شاه ولي و معصوم كابلي و سلوندرك و عيدي سرمست و جمعے ديگر) در فصد بسر فضيل بيگ همداستان شده متربّص فرصت بسستند - تا شبے مهمين داعيه او را بدرخانه طلبيده درخركاهے (كه در صحن ديوان‌خانهٔ چهل ستون نصب كرده بودند) مجلس شراب منعقد ساختند و پياله را بگردش در آوردند - از شام تا دم شب بانگ نوشانوش بود - درين اثنا چند دوست ابوالفتح آهنگ بيرون رفتن كرد - اهل مجلس بتملّق مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند - و اين بدمست خون‌گرفته بخنجر از سگ انداختي دوران - چون (وقت بدرديي شب كشيد - و كيفيت شراب روز آورد - و فرو رفتگي خواب باو هم آغوش شد) جمعے (كه خون‌ريزي او بخود محمّم ساخته بودند) شمشيرها كشيده بحركاه درآمدند - و بضربات تيغ جان‌ستان كار او را تمام ساختند - و ميرم بهادر خويش شاه ولي سر او را بريده بر سر نيزه علم كرد - و جسدش را از بالاي حصار پايان انداختند و غلغلهٔ عظيم در كابل افتاد ٭

چون سرگذشت ابوالفتح بعضیل بیگ رسید از سر اضطراب اسباب و اموال خود بمدد میرزا سنجر پسر خضرخان هزاره (که پسر این سنجر سکندر نام را بسبت دامادی داشت) بارکرده خواست که خود را بالوس هزاره رساند - و ناین اندیشه برآمد - بعضے از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافتند - و دستگیر کرده بقلعه آورده آوازهٔ صحرای عدم ساختند - و بعد ازین واقعه شاه ولی اتکه کابل حلّ و عقد مهمّات کابل گشت - و خود را از نیخردی عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خان‌خانانی داد - و خواجه خاص ملک خواجه سرا را احلاص خان لقب کرد - و از خود سری و نیخردی لقبهائے (که بادشاهان به بندهای خود مکرمت فرمایند) دادن گرفت - و بسعی خویش در فنای خود اهتمام نمود - و در اندک فرصے بیگم قصد (۲) عدرے او مهمبده بعدم آباد فرستادند - و به رای زدن خود مهمّات کابل پیش گرفته بحهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را (که آبا و اجداد او در سلک اُمرای حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی انتظام داشتند) وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمّات مقرّر ساختند - بجهت سپرانی سجن بدراری گشید ٭

و بالجمله چون (شرح برآوردن غنی خان و کعبت بے سر و سامانی مهمّات کابل معروض بارگاه معلّی شد) بخاطر یکتا دانی دور بین حضرت شاهنشاهی رسید که مدعی خان نوین کابل را بسیار میخواهد - مناسب آنست که او را اتالیق میرزا محمّد حکیم ساخته روانهٔ کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکند - و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید - و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهمه ازین دریابند - بنابرین اندیشهٔ صواب انتما منعم خان را (که بر سر راجه مذکور تعین فرموده بودند) از اثناء بار گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند - و چندے از اُمرا (مثل محمّدقلی خان برلاس - و حیدر محمّد خان، آحته بیگی - و شاه حسین خان بکداری و حسن خان برادر شهاب‌الدّین احمد خان - و تیمور خان یکّه - و جمعے دیگر از بهادران و یکّه جوانان) نیز تعین شدند - منعم‌خان چون (از تبه‌رائی قدر دولت حضور نمی‌شناخت - و پایهٔ عنایات شاهنشاهی نیک در نمی یافت - و از کابلیان اعتبارے نمیگرفت) این نقش را مورے عظیم دانست و به مجرّد رخصت بسرعت تمام متوجّه کابل شد - و از روی استعجال طیّ منازل و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید - و چندان توقّف نکرد که اُمرای کمک بتمام بار ملحق شوند - و محمّد قلی‌خان برلاس حاکم ملتان (که جمعیّت تمام داشت) گردے ازو پیدا نبود - بیگم باستماع آمدن منعم خان باعدان کابل کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل را ارسپاهی و اویماق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته

(۲) نسخهٔ [ز] قصد عذاریش او فهمیده ٭

متوجّهِ پیش شویم - که در لمعانات جنگ صورت بندد - اگر در مصاف غالب شدیم ایران چه بهتر و اگرنه گرنحده خود را بقبائل مهمند و خلیل میرسانیم - و ازانجا روی توجّه بملازمت حضرت شاهنشاهی می‌آوریم - و خود را بحمایت درگاه والا می‌سپاریم - و اگرنه خان‌خانان بسیاستهای گوناگون انتقام برادر و پسر و برادر زادهٔ خود خواهد کشید ٭

چون منعم(۴)خان بدهٔ علامان رسید خبر آمد که عیدی سرمست جلال آباد آمده در استحکام آنجاست - تیموریّه و خواجه کلان و جمعی را بر سر عیدی فرستاد - عیدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد - روز دیگر خان‌خانان متوجّه محاصرهٔ جلال‌آباد شد - درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمّد حکیم و لشکر کابل رسید - جبّار بردی بیگ را (که در زمرهٔ نامداران حضرت مردوس مکانی انسلاک داشت - و درویش شده عمرے سیگذرانید - و درین سفر همراه شده بود) پیش میرزا فرستاد - که شاید بے‌جنگ مهم صورت یابد - و اگر صورت دیدند قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره رو نروست - تیموریّه(۳) از فوج هراول جدا شده آمد که عظیم اندکے ست - بعردا بیندازند که شاید عظیم شب تعاقب نکرده رود - و کار دراز شود - خان‌خانان بکوشش خود و اهتمام حمدر محمّدخان (که هردو عاشق کامل و معرکه شجاعت خود بودند) راه جنگ پیش گرفت - درین اثنا خواجه کلان (که سردار هراول بود) کمینه شد - میرزا حسن (که در جرانغار بود) از جای خود نجنبید و قاقشالان و جمعے (که در برانغار بودند) نیز توفیق خدمت نیافتند - و ابو المعالی توپچی (که کاملان را بخطاب رومی‌خانی داده بودند) در گرد اسپ خود نعبدهٔ آتشباری کرده بود - نعبرے ازان بچلهٔ حصاری رسید - و از هم گذشت - چون از کشته شدن خواجه کلان دل نای داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماند(۴) - و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رسم این مصاف روی داد - و بجهت محارات و مکابات نادانستن قدر چنان نعمتے و بادفراه غرور (که نکوهنده ترین خصلت انسانی ست) شکست در منعم خان افتاد - و جمعے بے حقیقتی نموده بکالیان ملحق شدند - و تمامی اموال و اسباب منعم‌خان بتاراج رفت - تا بردبیگ (که یکی از معتمدان منعم خان است) تقریر میکرد که مقدار سی(۵) لک تنکه از نقد و جنس همراه من بود که بغارت رفت - و اگر مردم بتاراج مشغول نمی‌شدند منعم خان هم گرفتار میشد ٭

منعم‌خان بال و پر رخته ده نکرام آمد - و چند روز درانجا بوده صلاح کار خود می‌جست اخر یاری(۶) تواچی‌باشی را با عرضداشت بدرگاه گیتی‌پناه فرستاده التماس نمود که روی آمدن

---

(۴) در [بعض نسخه] منعم خان خانخانان (۳) در [اکثر نسخه] نمرنکه (۴) در [اکثر نسخه] نمانددد
(۵) نسخهٔ [ی] سی هزار روپیه از نقد و جنس (۶) در [بعضے نسخه] ناری ٭

سعادتِ علیّه ندارم - امّید که رخصتِ مکّهٔ معظّمه یابم - که گردِ تقصیراتِ خود را دران ارضِ مقدّس پاک ساخته شایستهٔ آستان بوس گردم - چون از بے‌طالعی قدرِ عنایتِ پادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم - و اگر از بدءِ بروزی رخصت نشود امّیدوارم که چون درمن بے سامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قدرے جایگیر مرحمت شود - تا سامان کرده توانم شرفِ زمین‌بوس دریافت و چون عرضداشت را روانهٔ درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود - ازانجا بکنارِ سند رسید - و از اندیشناکیِ غنیم از سند عبور کرده در حدودِ ولایتِ گکهران آمده نفس راست کرد - و روزے چند دران حدود توقّف نمود - سلطان آدم لوازم آدمی‌گری[۲] بجای آورد - خان‌خانان در مقامِ حیرت آمده نه روی رفتن و نه رای بودن داشت - سراسیمه روزگار میگذراند - حضرتِ شاهنشاهی را چون پرتوِ اطّلاع برحقیقتِ احوالِ او تافت برخلافِ عقلهای کوتاه اهلِ روزگار منشورِ عاطفت فرستاده بنصائحِ گرامی و مراحمِ گرانمایه او را ازکلفت برآوردند - و در جوابِ عرضداشتِ او در بابِ جایگیرِ پنجاب حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که از روی عواطفِ پادشاهی جایگیرهای سابق (که کمتر از جایگیرِ پنجاب نیست - از سرکارِ حصارِ فیروزه - و سرکارِ اژوه - و حدرآباد - و شاه‌پور - و کلانور و جالندهر - واندری - و غیرِ آن) تغیر ننداده ایم - و اگر معاملهٔ پرورشِ گکهران در میان نمی‌بود درلاهور هم هیچ مضایقه نمی رفت - اکنون بمجرّدِ رسیدنِ فرمان متوجّهِ ملازمت گردد - منعم خان بعنایاتِ بیکرانِ پادشاهی مستظهر شده متوجّهِ استلامِ درگاهِ معلّی شد - چنانچه در اواسطِ سالِ هشتمِ الٰهی و اواخرِ (۹۷۰) نهصد و هفتادِ قمری بشرفِ بساط بوس استسعاد یافت - و عاطفتِ شاهنشاهی او را معمورِ بحرِ مرحمت و معمورِ برّ امتنان ساخت - و از چهرهٔ حالش گردِ خجالت و غبارِ ملالت پاک ساخته بنوازشهای پادشاهانه اختصاص بخشید - منعم‌خان شناسای مدارجِ کمالِ شاهنشاهی شده اندیشهٔ خردانهٔ رفتنِ کابل از سویدای‌دل برآورد - و یکدل و یکروی گشته کمرِ همّت بخدمتِ والای شاهنشاهی بست - خاطرِ مقدّسِ شاهنشاهی بودنِ منعم خان را مبخواست - و او را باشناسی و ناسپاسیِ دل‌نهادِ اینجا نمی‌شد - آخر[۳] بپیرایهٔ صلاح خود درنیامده بصد نیازمندی معتکفِ عتبهٔ اقبال شد - و سعادتِ کورنش دریافت - و بدرجاتِ دولتِ عُظمی ارتقا[۴] نمود *

و از سوانحِ آنست که خاطرِ عسرت‌پیرای حضرتِ شاهنشاهی متوجّهِ شکارِ جانبِ مُتهرا[۵] شد با جمعے از خاصان بآن صوب نهضت فرمودند - و فنونِ شکار دلخواه شد - ازانجمله روزے هفت شیر شکارِ آن شیرشکار شد - پنجه‌تا را نه تنها و تعدّی بخاک و خون برابر ساختند - و یکے را آن سرمایهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] آدم گری (۳) نسخهٔ [د] آخر آنرا پیرایهٔ (۴) در [اکثر نسخه] ارتفاع
(۵) در [چند نسخه] متهرا *

اعتبار دلاوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت - و باعث هزاران تعجّب گشت - و دیگرے را جمع از بهادران پُردل اتّفاق نموده بدست آوردند - و در همین شکار عبادت را با عشرت یکرنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقف عرض مقدّس رسید که از دیرباز است که در هندوستان رسم شده که از ین طبقات (که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقرّبات مي آیند) حکّام آن سرزمین باندازهٔ حالت و ثروت مبلغ مخصوص میگیرند - و کرمي نامند بفتح(۲) کاف و سکون را - شاهنشاه خرد پژوه از مراتع حوصلگي و دور بیني و حق اندیسي تمامیٔ آن نقود را (که کرورها میشد) بخشیدند و چندین احد اموال را داشته انگاشته بمنع آن برایع مقدّس بممالک محروسه اصدار فرمودند - در زمان باستاني از نارسائی بعضے و حرص اندوزی طایفهٔ بخصي تقلید از دادار پرستان چنین خواهش بیجا مي نمودند - و بارها بر زبان اقدس گذشت که هرچند بطلان گروهے مسجّل گردد چون بے راهه رفتن برآن(۳) جماعت مسجّل نیست در هرچه (آنرا وجه توجّه بعتبهٔ کبریای احدیت ساخته پرستس ایزد جهان آفرین مي نماید) چیرے خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستودهٔ خرد خرده دان است - که هرآینده آن دستان نا رضامندیٔ ایزدي خواهد بود - و چون خاطر اقدس از شکار واپرداخت عزمت آن شد که این هیزده کروه مسافت پیاده شتافته در یک روز خود را بدارالخلافهٔ آگره رساند - این عسرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همّت در راه نهاده یوسف محمّد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علي اکبر و حکیم الملک و دستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقهٔ دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفتند - ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علي اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسے دیگر همپائي ننوانست کرد *

فتح ولایت گکهران به نیروی همت عساکر اقبال

چون [عالم عنصري سفلي منتظم بصلاح عالم قدسي علوي ست - و نمونهٔ ازین بوالعجب کار آنست که انتظام مهمّات ملکي و مالي بادشاهان والا شکوه به نیّت درست و اندیشهٔ راست (که تلو(۴) عالم علوي ست) مبسوط و مربوط مي باشد] هر اقبال پناهے (که از شوکت ظاهري و عظمت صوري از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید - و همّت را نرفاهیت خرد و بزرگ گمارد - و همواره از دولتمندیٔ ذاتي بقدر گنجایش مطابق نیّت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند) ایزد دانا کارهای او را برآورده خیر گردانیده روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و ناقسان نکبت و انواع بلیّت گرفتار گسته سر در کتم عدم

---

(۲) در [بعضے نسخه] بفتح کاف عربي و سکون راي غیر منقوطه (۳) نسخهٔ [چ ه ي] بدان
(۴) نسخهٔ [چ] که پرتو عالم *

فرو برده - و هر کرا [شهرستان باطن (که نمونهٔ ملک سماوی‌ست) باندیشهای تباه هوا و هوس خراب باشد] هرائینه بخلاف آن نتیجه بخشد - چراغ دولت او چون شعلهٔ خس کم بقا - و نهال اقبال او چون سایهٔ درخت رود روال باشد - اگرچه (هوشمند دانا دل را در امثال این مقدّمات خرد افزای دولت بخش احتیاج[۲] بتمثیل نیست) لیکن (چون مقصود اربین محمدت‌نامهٔ الٰهی رهنمونی عامّه است) بجهت تربیت سرمهٔ بینائی غبار آلوده چسمان کوتاه بین (که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم ارایسان پُر باشد) بجای[۳] دور و زمان گذشته نمیرود - واقعات قدسیّهٔ حدیو زمان خود را رمزوار کلک تمثیل میگرداند ●

و مجدّدًا آنچه (دربین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته‌نظران گشت) تسخیر ملک گنهران است - که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اتلال و اغوار واقع است - چه در زمان پیش سلاطین هند با لشکر گران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیّت نموده‌اند - چون (جز ظاهر آرائی پیشهٔ نداشته‌اند - و نیّات ایسان بصحّت نه پیوسته بود) مراد شان نه‌نیامد - و این عقده باهتمام شان گسوده نشد - چنانچه ایمائی بدین در پیش رفته است - و اکنون (که عالم بحسن نیّت و صفای عمل حضرت شاهنشاهی رنگ و رونق یافته است - و از وجود جهان آرا اعلاکلمهٔ مقدّس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی[۴] اند) این کار بزرگ (که از فرمانیان فرمانیان هند پیش نرفته بود) بوسیلهٔ اقتمام اقبال شاهنشاهی بروجه دلخواه صورت گرفت - و آن ملک بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و شرح این عطیّهٔ کُبری آنست که چون الوس گنهر بدوسته لاف درلنحواهی و نکجهتی میزدند آن معدن مروّت و فتوّت جز چشم التفات بران ملک نمی‌انداخت - هرچند[۵] (در آداب خدمت ادسب آنست که بزرگان دیار بپوسته اگر در ملازمت نبُّاشند گاه گاه بسعادت زمین بوس استسعاد یابند) سلطان آدم و کلانتران آن ملک (که مسئول مراحم شاهنشاهی شده بودند) اصلا لوازم خدمت بجای نمی‌آوردند - لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی (که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود) داشته چندین تقصیرات اربین طوائف میگذرانیدند - و ازان بار (که اورنگ جهانبانی بعرزانی اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت) کمال‌خان بمقتضای سبق خدمت و سابقهٔ عبودیت این دودمان عالی (که نقش ضمیر این مردم بوده) روی ضراعت بدرگاه معلّی آورده ارکان عبودیت موروثی را بوسیلهٔ زمین‌بوس والا مجدّدًا تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود - و پرتو عنایت

---

(۲) در[بعض نسخه] احتیاج نمیفتاد (۳) نسخهٔ [ط] بجای دور فرمان روایان گذشته (۴) در[اکثر نسخه] آمده (۵) نسخهٔ [ط] هرچند آداب خدمت شایسته آنست ●

سرو تافته جاگیرهای لایق یافت - هنگام محاربهٔ خان‌زمان (که با پسر عدلی روی داد) در سرکار کلهنو پرگنهٔ هنسوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود - و نیز بموجب حکم معلّی جمعیّت شایسته همراه برده شریک خدمت شد - و دران جنگ مرد آرمای او کارنامها بظهور آمد - و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست‌کردار بعرض اقدس رسید موجب مزید توجّه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت - چنانچه از فرط التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر قصدے که داشته باشد کامیاب خواهد شد - درین وقت سعادت پرتو بوسائل وافغان بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در بارهٔ من زیادت از حالت من بظهور آمده است - اکنون از عواطف (۲) بادشاهی بمقتضای حبّ وطن امّید ولایت پدر خود دارم - که (تا قضیّهٔ ناکامی مرا در پیش آمد - و در بند سلیم‌خان افتادم) ملک موروثی مر عمّ من آدم متصرّف است - و ازین عم هزاران عقدهٔ غم در دل دارم *

و شرح این قضیّه مجملے آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد - آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال‌خان بدست افتادند - سارنگ را بقتل رسانید - و کمال‌خان را در قلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و با وجود چندین قدرت (۳) ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس گکهران سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیرخان تسهیری شد و دولت سلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود - و سودمند نیامد و از غرائب آنکه دولت سلیم خان رندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سباست عام کرد که ته زندان‌خانه را کاواک کرده و بُر اردارو تعدّی ساخته آتش دادند - قوّت آتش باروت (۴) روز آورد که خانه را از جای کنده و با رندانیان بهوا برده جزو جزو و عضو عضو پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود فادر پُرکمال او را ازین آسیب محفوظ داشت - و گر گوشهٔ خانهٔ که او بود دردے ازان آتش نرسید و چون سلیم خان درین حراست ایزدی آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت - و ازان وقت سلطان آدم عمّ او استیلای مطلق در ولایت خود یافت - و او روزگار ناکامی میگذراند - تا در اوائل اورنگ آرائی حضرت شاهنشاهی خود را بستهٔ فتراک دولت ابدپیوند ساخت - و عمرے کمر اخلاص بسته عرضهٔ جان سپاری پنمود *

چون شرح ناکامی خود معروض داشته التماس موطن قدیم خود نمود حکم گیتی‌مُطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرّف خود داشته

---

(۲) در [چند نسخه] عوارف (۳) نسخهٔ [ا] فدرات - و نسخهٔ [ب] قرب - و در [بعض نسخه] قوت و نسخهٔ [ط] قدرت (۴) در [بعض نسخه] بارود - و هر دو آمده است *

واکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یک[۲] بخش باو مسلّم دارند - و سردیگرے کمال‌خان متصرّف گردد - و بابن مضمون مناشیرِ سعادت بخان[۳] کلان و میر محمّد خان و مهدی قاسم خان و قطب‌الدّین محمّد خان و شریف خان و جان[۴] محمّد خان بهسودی و راجه پیرو[۵] دیو و راجه رام‌چند (که جاگیر در پنجاب داشتند) شرفِ ارتفاع یافت - که اگر سلطان آدم درین حکم نبندد[۶] افواج قاهره ار پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداشِ نافرمانی در کنارِ آن بیدولت نهند - تا عبرتِ جمیع صحرا پروردانِ وحشی‌سرشت گردد - کمال‌خان به نیلِ مقصدهای آمال از عتبهٔ علیّه به پنجاب آمد اُمرای عظام بر طبقِ فرمانِ اقدس بسلطان آدم گذارشِ حکمِ عالی نمودند - آدم و پسرش لشکری نام (که حلّ و عقدِ کار و بار پدر بدستِ او بود) سر از اطاعتِ حکمِ جهان‌آرا پیچیده عذرهای بد تر از گناه در میان آوردند - و راضی نسدند که ازین تسلّطِ معتمار اندکے فرو آیند - و کمال خان نیز سلکِ موروثی خود کامیاب گردد - اُمرا از فرطِ احتیاط صورتِ حال بدرگاهِ گیتی‌پناه معروض داشتند مجدّدًا منشورِ عدالت مُعنون بطُغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبهٔ اوّل رابطهٔ عبودیت گسسته انقیاد ننموده بود باوجودِ آن ازانجا که مشمولِ[۷] عنایتِ پادشاهی ست اگر نیمے از ولایت را به برادرِ رادهٔ خود گذارد نیمهٔ دیگر را باو گذارند[۸] - و اگر همچنین نیز نافرمانی نامت‌قدم باشد تادیبِ او نموده کمال‌خان را بر تمامیِ آن ولایت ممکّن سازند - چون سرکشیِ او بظهور رسیده بود افواجِ قاهره نهضت نموده بولایتِ کُلهران درآمد - آدم همچنان بر سرِ جبل ایستاده در مقامِ مدافعهٔ عساکرِ اقبال شد - و در حوالیِ قصبهٔ هیلان جنگِ عظیم در پیوست - و همچنانکه (جرأت و جلادت در سرشتِ طبقهٔ کُلهران مرکوز[۹] است) قتال و جدال دست داد - امّا ازانجا (که همواره تائیداتِ ازلی قرینِ موکبِ اولیای دولتِ ابد پیوند است) شعشعهٔ تیغِ نصرت‌نیام زنگ‌زدای معرکهٔ ظلام گشت و آن وحشی‌نژادانِ سباع‌منش صحرای هریمت طی‌کردند - و باقبالِ شاهنشاهی فتحے (که طرازِ فتوحاتِ عظیمه تواند بود) روی‌داد - سلطان آدم بدستِ هزبرانِ عساکرِ والا دستگیر شد - و لشکری پسرش گریخته بکوهستانِ کشمیر رفت - و چند گاه از خیلِ گمگشتگان بود - در اندک فرصتے او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامیِ ولایتِ کُلهران (که هیچ یکے از فرمان‌روایانِ هندوستان تسخیر ننموده بود) بهمّتِ والای قلیلے از اولیای دولتِ قاهره مسخّر شد - و بموجبِ منشورِ اقبال (که بدارگیِ رسیده بود) اُمرای عظام تمامیِ ولایتِ کُلهران را بکمال خان داده او را در تمامیِ آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یکے باو (۳) در [بعضے نسخه] بخان کلان میر محمد خان (۴) نسخهٔ [ب ي] خان‌محمدخان (۵) نسخهٔ [ی ط] کنور (۶) در [اکثر نسخه] نایستد (۷) در [اکثر نسخه] شمول عنایت (۸) نسخهٔ [ح] واگذارند (۹) در [چند نسخه] مذکور است ٭

باستقلال مدبّر ساختند - و سلطان آدم و پسرش را باو سپرده برگشتند - کمال‌خان ازانجا (که در ثبات عقیدت و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود) بدولتی (که در خیال او نمیگذشت) کامیاب شد لشکری را بجائی (که قدم بار پس آمدن نبرد) فرستاد - و سلطان آدم را مقیّد نگاه میداشت تا حیات طبعی سپری کرد - آخر حکم پادشاهی را (که هرائینه از واردات سماوی‌ست) گردن می‌نهادند باین روز بد گرفتار نمی‌گشتند - و اگر منصفی از ولایت قناعت میکردند ببلای حرمان گل مبتلا نمی‌شدند از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی (که مرآت حکم الٰهی ست) اساس زندگانی خود و خان و مان برباد دادند ۵

و از سوانح آنکه خواجه معین[۳] بن خواجه خاوند محمود از کاشغر آمده به بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت - الحمد لله که میامن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز (چنانچه آثار افزونی دولت و گشادی ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها و اوزانی درخها ظهور می‌آید[۴]) طبقات طوائف (از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملّا و درویش و سایر انسام انام) از هفت اقلیم پیشانی نیاز درگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و معنی میگردند[۵] - الحمله درینولا از حدود کاشغر سالکهٔ اصقیا خواجه معین آمده بوصول بساط اقدس مشرّف شد - خواجه پسر خواجه خاوند محمود است - و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند - و پسر بیواسطهٔ هدایت مآب ناصرالدّین خواجه عبیدالله اند - و خواجه خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیّت کمالات و تهذیب اخلاق ممتاز بود - و در ایّام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم در عربت نهاده بپای همّت سیر عراق و خراسان نموده بسیراز رفت - و بعد از استفادهٔ[۶] علوم حکمیّه در حوزهٔ درس علّامهٔ الزّمانی مولانا جلال الدّین محمّد دوّانی بمرتبهٔ معارفت نمود و در مقرّات ماوراء النّهر بجانب ترکستان و معاهدان رفت - و در زمان طلوع نیّر اقبال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طوران بکاشغر آمد - و ازانجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدارالخلافهٔ آگره رسید - و بتونیر و تعظیم پادشاهی صدر نشین محافل قدس گست - و در ایّام توقّف هندوستان بکابل آمده اقامت فرمود - خواجه را دو پسر بوده است - یکی خواجه قاسم - و دیگری خواجه معین - و خواجه معین در ایّام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزّز و موقّر بود - و عبدالرّشید خان بن سلطان سعید خان زود خانهٔ سگ پسند (که بسنگ پشم مشهور است) بخواجه تکلّف[۷] نموده بودند - و خواجه (چون اعتبار پسر خود را میدانست شرف‌الدّین حسینی را اندازه بیرون شنید)

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از سوانح این امام آنکه (۳) در [بعضی نسخه] معین الدین (۴) نسخهٔ [و ح ی] می آمد (۵) نسخهٔ [ی] میگردیدند (۶) در [بعضی نسخه] استفاضهٔ (۷) در [اکثر نسخه] تکلیف ۵

درین سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارت کعبهٔ آسمان مقدّس ساخته متوجّه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف‌الدّین حسین از ناگور (که از جملهٔ جایگیر او بود) باستقبال شتافت - و همراه بدرگاه معلّی متوجّه گشت - و چون بحوالی دارالخلافهٔ آگره رسید بموجب اشارهٔ والا اکثر اُمرا باستقبال خواجه رفتند - و چون بسهرنزدیک آمد حضرت شاهنشاهی نیز بنفس نفیس بقصد پیشواز برآمدند - و خواجه را درین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند - و بعزّت تمام بدارالخلافه آورده بورود مدارل احترام فرمودند - و همکارم شاهنشاهی مراسم درویش‌نوازی بتقدیم رسید - و خواجه نقائص امتعهٔ خطا و کاشغر بنظر اقدس درآورد - مدّتی پدر و پسر بشمول عواطف فرب کامران بودند *

و از سوانح عدوت افزا فرار نمودن میرزا شرف‌الدّین حسین است از درگاه گیتی پناه - قاعده ایست قدیم که بزرگان الٰهی و فرمان‌فرمایان دیده‌ور دل درویشان و درویش‌نژادان را بانواع تعقّدات بدست آورده‌اند - و این قسم سلوک را (که هم بیهوش داروی مرد افکن است - و هم نوش داروی اهلیّت) گاه ملاحظهٔ انتساب آبای کرام این مردم و گاه بواسطهٔ عیار گرفتن جوهر حقیقت خود شان نسبت باین طایفه ظاهر ساخته‌اند - و اگر بدیدهٔ انصاف نظّارگی شوند بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی (که به نسبت این پدر و پسر بظهور آمده) هردو امر مذکور منظور نظر دور بین بوده است - و لهذا در ادراک فرصت انجم‌آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف‌الدّین حسین برداشتند - و حقیقت بے‌حقیقتی و بے‌جوهری او بر عالمیان بظهور پیوست - و چون اندر جهان مرور مبخواهد (که ساحت این دولت ابدقرین را از تیره درونان بد نیّت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک‌عقیدت آرایش دهد) نقشی (که بهزار تدبیر نگاشتهٔ لوح وجود نبود) خود بآسانی صورت می بندد - و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبهٔ اقبال رفته در ادبار میزیند - ازانجمله حال خسران‌مآل میرزا شرف‌الدّین حسین است که از بادهٔ مرد افکن دنیا ثبات پائی نورزیده ارجای رفت - و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا در سرش افتاد - و بتاریخ بیست و سوم مهر ماه الٰهی بنوهم محض و اقتضای خبث باطن (که طینتش بدان مجبول بود) از عتبهٔ قدسیّه (که ملاذ نزرگان هفت اقلیم است) گریخته بجانب اجمیر و ناگور (که بجایگیر او مقرّر بود) شتافت بعضی تاریخ این سانحه را شش صفر یافته نوشته اند *

و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلّی شد کمال تعجّب و استبعاد فرمودند - و هرچند (مقتضای این توحّش و نفرّت از همدمان و همنشینان او استدعا فرمودند) غیر از خبث درون و خبط دماغ امرے دیگر از پرده بیرون نیامد - مکرّر بر زبان حقیقت‌گذار گذشت ما ارادهٔ نوشتن او

---

(۳) نسخهٔ [ج] جهان ... (۴) نسخهٔ [ج] الٰهی موافق سه نسخهٔ ششم صفر *

پیش اریبی داشتیم - امّا حوصلهٔ تنگ او تاب برداشت آن نیاورده رود ارهم رفت - و عیار جوهر حقیقت او گرفته آمد - آنگاه ملاحظه دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سرکار ناگور تعیین فرمایند - که مبادا خواجه رادهٔ بدمست بے جوهر هجوم خوشامد گویان خانه برانداز فتنهٔ دران ملک برپا کند - و غبار انگیز تفرقهٔ خواطر سکنهٔ آن ولایت گردد - و [چون پایهٔ قدر محلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است - و در اندراجهٔ سلسلهٔ کامگاری فتنه اندوز پاس جمهور رعایا (که بدائع ودائع ایزدی اند) داشتن - بلکه آن سیه درونان تیره رای را شمع هدایت در شاهراه گذاشتن] حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ دولقدر را (که در پیشگاه بساط قرب معزّز بود - و بدقائق مزاج دانی و آداب خدمتگاری معتبر داشت) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر ساختند - و جایگیر میرزا شرف الدّین حسین را باو مکرمت فرموده گوش بصحبت دیوش او را بعدائع دولت آور خرد افزا پر ساخته بجانب ناگور (که مقرّ و مقرّ میرزا بود) وداع فرمودند - و جمع از مخلصان صفاکیش مثل اسمٰعیل قلی خان برادرش و محمّد صادق خان و محمّد قلی توقتای و مدرک بهادر و چندے دیگر از نهادان جان سپار را بکمک او نامزد ساختند - و حکم معلّی شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشأهٔ بسریست - اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کردار ناهنجار خود خجلت زده باشد اورا مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدّس آرزد - و اگر داعیهای مدبرانهٔ کامرنمایانه داشته در خیال افساد باشد سزای او را در کنار او نهند - تا این معنی عبرت افزای سایر کوته اندیشان گردد - حسین قلی خان اهل و عیال خود را بقلعهٔ حاجی پور فرستاده آمادهٔ این خدمت عالی شد - و بآئین شایسته متوجّه ناگور گست چون لشکرے مویّد بانبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته را فرصت سرانجام فتنه (که اندیشیده بود) دست نیفتاد - ناگور قلعهٔ اجمیر را به ترخان دیوانه (که از معتمدان او بود) سپرده بجانب جالور (که در تصرّف خود آورده بود) رفته انتهار فرصت میجست - جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده بیستر متوجّه شوند - ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد - و بعهد و قول داخل عساکر منصوره شد - حسین قلی خان قلعه را بمردم معتمد خود سپرده پیشتر روان شد شرف الدّین حسین میرزا (که دین و دنیا را پشت داده بود) رو برو ایستادن را بخود قرار نداده از ممالک محروسه بدر رفت - و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد - و قلعهٔ مبرتهه (که محکم ترین قلاع آنجاست - و جیمل باستصواب میرزا آنجا میبود) نیز بدست حسین قلی خان افتاد و بموجب فرمان بادشاهی آن قلعه بجمال سپرد ●

(۲) نسخهٔ [ب ج] وفاکیش (۳) نسخهٔ [ج] شیرخان (۴) نسخهٔ [ا ج ه] جمیل - و نسخهٔ [ب] حمیل بیگ ●

چون (خاطر اولیای دولت ابدپیوند نحوے از کار میرزا شرف الدّین حسین جمع شد) همّت در تسخیر قلعهٔ جوده پور (که مستحکم ترین قلاع آن ملک است) بستند - پوشیده نماند که رای مالدیو (که از اعاظم راجهای هند بمرتبه و جاه و افزونیٔ نوکر و بسیاری ولایت ممتاز بود) جای نسست او این قلعه بود - و بعد از انتقال او از حصار هستی چندر سین بسر خرد جانشین او شده این قلعه را داشت اُمرا رفته محاصرهٔ او پرداختند - و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل معسکر اقبال شد و ازانجا باستلام عتبهٔ علیّه (که بوسه گاه سرافرازان آفاق است) سربلندی یافت - و معین الدّین احمد خان فرخودی و مظفّر معل و جمعے دیگررا همراه ساخته بکمک حسین علی خان فرستادند - بتائید غیبی در اندک فرصتے آن قلعه مفتوح شد *

و از سوانح آنست که پایهٔ قدر خواجه مظفّر علی ترتی بخطاب مظفّر خانی و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت - تفصیلش آنکه چون (بمیامن معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجّه و رزانت رای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسلهٔ ابدپیوند سلطنت انتظام دارهٔ حکومت - و خلاصهٔ امور جهانداني و بقاوهٔ مهام جهانگشائی سامان و سرانجام یافت) وجود کمال دریافت مزاج روزگار و جامعیّت مراتب کوني و الٰهي و عدم ملال در اشتغال بمهمّات صوری و معنوی و با احتیاج مندي دوربر و وکیل بحمت برده گزیني و اختیار رسم پسندیدهٔ (که سرمشق چشم عوام است) و بحمت دوربیني و مزید احتیاط رای جهانگشای ممالک آرا مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان وجود مردے اخلاص نهاد خدمت درست معامله دان مزیّن گردد - تا دات مقدّس همچنان در نقاب بے توجّهي (که بهترین طرز عیار گرفتن جهانبان است) بوده مهمّات مالي و مالي و تصرّفات معلي و قولي بر سیاق حق و سباق صواب فیصل یابد - و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کاک کفایت رقمش طراوت پذیرد - و توجّه اقبال اساس حضرت شاهنشاهي در اوائل این سال الٰهي برای این کار بزرگ خواجه مظفّر علي ترتي را برگزیده رنگ زدای جوهر استعداد او شد - خواجه مرجوع این خدمت سربلندي یافت - و منشای دیوان وجود او آرایش گرفت - و خطاب مظفّر خاني نیز پیرایهٔ این منصب والا گشت - و او شکر این نعمت جلیل را در خور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کار پرداریهای نمایان بظهور آورد - و در ترویج معمور آباد حزانه (که راس المال سلطنت است) و تربیه احوال رعیّت و انتظام سپاهي (چنانچه مکنون ضمیر قدسي بود) اهتمام شایسته بتقدیم رسانید - و از بیکو خدمتي مهمّ وزارت او در تتمهٔ امارت کشید - و بوفور درایت و شجاعت صاحب سیف و قلم شد - خواجه ملازم بیرام خان بود - در هنگام تفرقهٔ او در یورش اورنگ

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از سوانح دولت افزای این سال سعادت طراز آنست (۳) نسخهٔ [ب ح] دیوانی *

خواجه را مقدّد ساخته بپایهٔ سریر اعلی فرستاد - هرچند (کوتاه بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلائل و براهین اهتمام داشتند) امّا آنحضرت (که جوهر شناس نقود انسانی اند) در خواجه استعداد کار در یافته جان‌بخشی فرمودند - و چندگاه عمل‌داری برگنهٔ پرسرور باو مفوّض شد - و از حسن کفایت بمرتبهٔ دیوان بیوتات رسید - و ازانجا باین مرتبهٔ عالی استسعاد یافت - بنارم جوهر شناسی نادر دوران را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می‌آرد - و آنرا پیرایهٔ بخت دولت میسازد ۰

آمدن شاه ابوالمعالی بار دیگر - و فتنه‌انگیزی نمودن و آوارهٔ صحرای ادبار شدن

چون ایزد جهان‌آرا میخواهد (که عظمت صوری و شوکت معنوی حضرت رضوان مکان را خاطر نشان خرد و بزرگ گرداند - و پایهٔ اعتلای اعلام دولت روز افزون او را ارتفاع آسمانی بخشد - تا هم دستهٔ ظاهر سرانجام دشمنان باشد - و هم گمراهان بادیهٔ ضلالت اعتقاد براه سعادت یابند) لاجرم ببستر ایران بدخواهان این دولت را بگونه‌ئی و بسیب رنوی درآورد - و چون (افسر آرای سلطنت را معدن مروّت و مردمی گردانیده از استلذاذ عقوبت جرائم خوش‌وقت دارد) ناگزیر بمقتضای قدرت کامله دادندیسان دولت خداداد را باهتمام خود شان در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت افکارد - و مصداق این سرّ بدیع (که جز دادار آن پی‌نبرد) حال خسران‌مآل شاه ابوالمعالی ست - که نه حد مرتبهٔ خود می شناخت و نه قدر عقوبتهای شاهی میدانست - نه دل اخلاص‌آئین داشت و نه عقل معامله دان ۰

در وقایع سابق گذارش یافت که این بدمست تمرد رای مکرّرا مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مقام دانی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مسمول عواطف گشت - و بجهت اصلاح حال او و آرامش خلائق او را بمکّهٔ معظّمه فرستادند - دیدولا اراماکن شریفه (که بایستی حسنات تحصیل کرده) شرارهٔ شرارت را در خرمن اعمال افروخته و مورد سیّئات گشته بار بادبسهای نادرست بممالک محروسه (که بادوار عدالت حضرت شاهنشاهی معمور بود) روی آورد - و بخیال فتنه‌انگیزی و فساد طراری در تجرات توقّف ناکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت - و چون بحوالور رسید مدرا شرف‌الدّین حسین را (که ادبار بادیهٔ دین و دولت بود) در بادیه در فضای خود تیزتر شد - و در تخیّل باطل سیری و سرکشی ببستر اهتمام نمود - و شرف‌الدّین حسین میرزا با او هم عهد و پیمان گشته با سعد کس خوب خود را همراه او ساخت (مثل یار علی بلوچ و میر علی کولابی) که رفته درمیان ولایت شورش و آشوب انداخته فتنه برپا کند - و قرار داد که اگر در همین جا مهم پیش رفت من هم

---

(۲) در [چند نسخه] نحب و دولت ۰

خود را میرسانم - و اگر اینجا کاری از پیش نرود خود را بکابل رساند - و آن حدود را مامن خویش دانسته فرصت‌جوی شود ●

شاه ابوالمعالی ببطلان ذاتی و اعوای شرف‌الدّین حسین میررا متوجّه حاجی‌پور شد - که عیال حسین‌علی‌خان و سایر اُمرا آنجا بود - چون بحوالی حاجی‌پور رسید قابوی دست‌برد بیامت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین علی‌خان بموجب رخصت درگاه معلّی از عقب آنجا رسیده بودند - و این جوان پریشان‌دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد عنان عزیمت بجانب دارنول تافت - و دران هنگام دارنول از تغیر خالصهٔ شریفه بشجاعت خان مقرّر شده بود و قویم خان پسر او حکومت آنجا داشت - و میرگیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانهٔ بادشاهی را (که آنجا بود) برداشته بدرگاه معلّی آید - و بواسطهٔ اختلاف گماشتگان معمول و معزول لوازم احتیاط از دست داده بغفلت میگذرانیدند - تا آنکه صبح (که باظهار مهمّات آنجا در خواب غفلت بودند) آن کافر نعمت با چندے از اوباش رسیده آمد - قویم را همّت یاوری نکرد - و عار گرفتن بر خود پسندید - و میرگیسو توفیق جان‌نثاری نیافته گرفتار شد - جزوے از نقود دست آن مُدبران قلّاب افتاد - و شهر را نیز غارت کردند - و حسین علی خان چون از آمدن این‌دو مست آگاه شد صادق خان و اسمٰعیل‌قلی‌خان و جمعے را باستعجال روانه ساخت - که مبادا آسیبے باغروی او (که در حاجی‌پور است) رسد - فرستادها باهتمام خود را چون بحدود حاجی‌پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت‌برگشته بجانب دارنول شتافته است - بآن‌صوب متوجّه شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند - و چون بدوازده کروهی دارنول رسیدند خانزاده محمّد برادر ابوالمعالی (که اورا درزمان عامّهٔ شاه لودیان میگفتند - و از جانگیر خود برآمده دیدن برادر میرفت) دوچار شد - و این طور صیدے در قید اولیای دولت درآمد ●

شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت‌قرین شنیده از دارنول فرار نمود - دلاوران باد صولت کوه صلابت تیزتر راندند - چون بمقام دهرسو رسیدند دو شتر بار زر سفید (که از عقب آن سده‌بخت میدویدند) بدست مردم اسمٰعیل‌قلی‌خان و احمد بیگ افتاد - و میان‌فلقپیان زر دوست بر سر آن نزاع شد - و بآن کشید که میان صاحبان ایشان گفت و گوئے پدید آمد - و چون دربن زور راه بسیار رفته بودند در قصبهٔ دهرسو فرود آمدند - و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطهٔ عبار خاطرے (که طاری شده بود) پیشتر رفته منزل گرفتند - وقت سحر قدرے پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمٰعیل‌قلی‌خان بهمراهیٔ ایشان مقیّد نشده انطلاق کردند - بعضے از بدخشیان و جمعے از ماوراء النّهریان

عارِ بےحقیقتي و ننگِ بیوفائي را از تبهٔ‌رائي گزیده اندیشهٔ غدرے بخود راه دادند - و دانا قلي نام حرام‌نمکے جدا شده بتعجیل پیش رفت - و خود را بابوالمعالي رسانیده کیفیتِ حال را خاطر نشان کرد - ابوالمعالي درمیانِ درخت‌زارے توقّف نموده انتهارِ فرصت مینمود - بمجرّدِ رسیدنِ این دلاورانِ حقیقت گزین از کمین‌گاه برآمده تاخت - و آن نفاق پیشهای بعوفا بموجبِ قرار دادِ خود بهم متّفق شده بروی صاحبانِ خود شمشیر کشیدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگي داده جمعے کثیر را از مخالفانِ بداندیش بر خاکِ هلاک انداختند - و خود نیز شربتِ واپسینِ شهادت کشیده نیکنام ازل و ابد شدند - و شاه ابوالمعالي از آی آی عساکرِ ظفر رو بگریز نهاد چون در برگنهٔ جیجیهون[۲] رسید شقدارِ آنجا دروازهٔ قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد - و فدای راهِ نمک‌شناسي شد - ابوالمعالي ازانجا بحصارِ فیروزه آمد - بایزید بیگ ملازمِ منعم خان در حراستِ آن قلعه اهتمامِ مستحسن نمایان آورد - و آن سگ دیوانه ازانجا هم خایب و خاسر شده بیراهه کابل‌رویه روان شد - درین اثنا موکبِ عالیِ حضرتِ شاهنشاهي برسمِ شکار در صحرای مقبرا (که در پانزده شارده کروهی دارالخلافهٔ آگره است) بساط آرا بود که حقیقتِ آمدنِ شاه ابوالمعالي و کج‌روي و بد کرداریِ او بعرضِ مقدّس رسید - درساعت جمعِ از اُمرای عقیدتمند مثلِ شاه بداغ خان و تاتار خان و رومي خان را حکم فرمودند که سر در دنبالِ این بدولت نهاده تا اورا بدست بیاورند باری ازنگاپوی بار نداشته - تاغبارِ فتنه بکدارگي بنشیند - و عالمیان بآسایش گرایند ۰

نهضت موکب اقبال شاهنشاهي بصوب دهلي - و بچتر[۳] سعادت سایه انداختن بر ساحت آن شهر - و رسیدن خار چشم‌زخم بگلبرگ عنصر شاهنشاهي و بسهم سعادت‌قرین گذراندن - و قرین صیانت ایزدي بودن

چون [در جمعِ اطوار آرامشِ عالم و آسایشِ عالمیان پیش‌دید ضمیر الهام‌پذیر[۴] حضرتِ شاهنشاهي ست - و خلاصهٔ نیّت در معاملاتِ عرفیّه (مثلِ شکار و غیره) آنکه بر حقائقِ احوالِ خلائق بےمداخلِ اصحابِ غرض و شوائبِ ارباب کذب و ریا آگهي یابند - و بمقتضای دولتِ بیدار لوامعِ پاسبانی[۵] جهانیان بروجهِ دلخواه صورت بندد] درینولا (که غبار انگیزیِ شاه ابوالمعالي بمسامعِ اقبال رسید) روز آسمان بیست و هفتم دي ماهِ الٰهي موافق شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکبِ کیتي گشای بجانبِ دارالملکِ دهلي نهضت فرمود - روز مار اسفند

---

(۲) نسخهٔ [ب ط ی] جیجون - و نسخهٔ [ه] جهجون - و نسخهٔ [ح] جهجهون (۳) نسخهٔ [د] بچیر و سه دت - و نسخهٔ [ط] و سایهٔ سعادت انداخس (۴) در [اکثر نسخه] پیوند (۵) نسخهٔ [ح] پاسبانی و جهانبانی بروجه ۰

بیست و نهم دی ماه مزبور(۲) موافق بیست و پنجم شهر مذکور(۳) آن بلدهٔ فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت - و ابوالمعالی از نور سطوت شاهنشاهی و علوّ اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار بفتنه‌انگیزی نتوانست داد - بار ادبار بکابل کشید - و فتنه (که نرمک چشم بیدار شده بود) بخواب گران رفت - و جهانیان دعای دوام دولت روز افزون دست بدامان ملک ردد - چون (روزگار کاج چشم در رواج باطل و رونق لاحق شناسان کمین‌جوی و فرصت طلب است) پیوسته بزرگان پاک(۴) سرشت و پاکان خدا شناس را ازان بداندیش چشم رحمه رسد - و بحفظ الٰهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازلی در ترویج حق برغم بداندیشان اهتمام فرماید - و سعت(۵) الٰهی بران رفته که هرکه خواهند (یکرا بشادیهای بےمنتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبتهای ارجمند ارتفاع بخشند) نخستین او را مورد اندوهے و مظهر دردے گرداند - تا شکر نعمتهای ابزدی بهتر ادا نماید - و آن غم سپند چمال جهان آرای او باشد و از ظلال این معانی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دارالملک دهلی نزول اجلال فرموده مسرّت پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الٰهی موافق چهار شنبه بیست و هفتم جمادی‌الاولی بزیارت مرقد منوّر شیخ(۶) نظام‌الدّین اولیا (قدّس سرّه) توجّه فرموده بودند - ازانجا مراجعت نموده روی بمخیّم اقبال داشتند - چون پنجشنبه(۷) سوی شهر آن شهسوار دولت رسید یکی از خونگرفتهای کامگار نعمت نزدیک مدرسهٔ ماهم انگه ایستاده بود - چون(۸) ازان بدخواه بداندیش پیشتر توجّه فرمودند تیر غدر از کمان فتنه پرکوس(۹) کرده بجانب آن قبلهٔ عالم (که پشت و پناه دولت و اقبال است) انداخت - چنانچه بر کنف راست آنحضرت رسید - و قریب بیک وجب نشست - و غریو از نهاد زمین و آسمان برخاست - جانسپاران بر سر آن خطابین کج نظر ریختند - و میخواستند که تشخیص حال او نموده آن بیدولت را بخاک فنا نشانند - اشارهٔ عالی بنفاذ پیوست که اورا زود از هم گذرانند که مبادا جمعے از خانوادهٔ اخلاص را دربن امر متّهم گرداند - در ساعت آن خونگرفته را پاره پاره ساختند - هرچند (خاطر اصحاب اخلاص بلکه دانهای معامله‌دانان ظاهربین شرحه شرحه شده در چاره‌سازی اضطراب داشتند) امّا آن پادشاه صورت و معنی بر مسند وقار و تمکین بوده تسلّی بواطن اخلاص‌نهادان میفرمودند - و مقرّبان رکاب جاه و جلال باشارت معلّی تیر را برآوردند - و از زبان اشرف شنیده‌ام که میفرمودند که نخست چنان متخیّل شد که مگر از بامے نا دانسته شخصے ریزهٔ

---

(۲) در [بعضے نسخه] مذکور - و در [بعضے] الٰهی (۳) در [بعضے نسخه] مزبور (۴) نسخهٔ [ه] پاک سیرت (۵) نسخهٔ [ج] مشدت (۶) در [چند نسخه] شیخ نظام اولیا (۷) نسخهٔ [ح] بچهار سوی شهر رسیدند یکے (۸) نسخهٔ [ح] همین که ازان (۹) نسخهٔ [ح ط] پرکشش .

سنگ انداخته باشد - و باوجود چنین زخم کمال ثبات ورزیده بدستور سابق بر سمند گران رکاب سوار بدولتخانه توجه فرمودند - و (چون حراست ایزدی و دعای مقبولان الٰهی حافظ و حارس بود) زخم کارگر نیامد - و جراحت قوی نیفتاد - حاذقان عیسی دم بچارهسازی و مرهم پرداری متوجه شدند علی الخصوص خضرخواجه خان و حکیم عین الملک باهم اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخشک بند قرار دادند - هر روز فتیلهٔ تازه می نهادند - تا آنکه در یک هفته روی باندمال و التیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود *

و از غرائب امور قصهٔ سگ پادشاهی ست - و آن ماده سگ بود مهوه نام - درین برآمدن از دارالخلافهٔ آگره در محل مقدس میبود - از تاریخ سنوح این قضیهٔ هایله آثار ملال و وحشت ازو بظهور می آمد - و هنوز ازین قصیه خبر فرمیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن و آشامیدن باز داشته بود - و مظهر چنین حقیقت و وفا گشته - آری هر کرا نظر بر جمال جهان آرای این برگزیدهٔ جهان افتاده باشد امثال این امور از و بدیع نیست - علی الخصوص از سگ (که بحقیقت و وفا مشهور آفاق است) چه دور باشد *

اگرچه (حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی نصرت آن نداشتند که تشخیص حال این تبه کار نموده آید) امّا این قدر مشخص شد که این بی باک آهنین دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بود - و قتلی فولاد نام داشت - و آن نمک حرام او را از جانور باندیشهٔ تباه همراه شاه ابوالمعالی ساخته بود - و چون او از هندوستان فرار نموده روانهٔ کابل رویه میشد این بی سعادت را بایی کار فرستاد - و برای هلاک خود تاریک فتنه بر کمان قضا نهاد اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد غافل ازین معنی که هرکرا ایزد بد اندیشی نوازد اندیشهٔ تباه بیدولتان را در سرادق صیانت او چه مجال گذار باشد - بلکه هرچه از بداندیشی بخاطر شان راه یابد وبال و نکال آن هم درین نشاه بآنها رسد و چگونه رسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد - و نه قدری از جان و مال و خان و مان را فرصت دهد - چنانچه دیده وران انصاف مند (که روزنامچهٔ سلطنت بی گزند این خدیو مقدس مستبصرانه مطالعه کرده اند) حال مخالفان این دولت خداداد را نیکو دانند - که چگونه مورد هزار گونه بلا گشته بمعاک هلاک فرو رفته اند - اگر یک یک بشمارم دران باب کتابی علیحده باید پرداخت اگرچه درین شگرفنامه در هرجا ایمائی بحال این کور باطنان و مکافات اعمال شان رفته *

چون صحت کامل وارد مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الٰهی موافق جمعه ششم جمادی الاخری موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره نهضت فرمود - و بآهستگی منازل قطع میشد - تا آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظهٔ آنکه (هنوز قدری روی زخم تازه بود - و تابی

حرکت سواری اسپ نداشت) بیشترے در سُکاس که کشتی برّ است آرام گرفته طیّ مراحل میفرمودند و چون ظلّ چترِ نور پرور بر ساحتِ حدودِ دارالخلافهٔ آگره شعشعه افزای شد عالمیان بفرِ قدوم سعادت پیوند شاهنشاهي بتازگي جانِ تازه یافته بفرقِ اخلاص شتافتند - و بدولتِ استقبال مایز شده نثارها بر حواشی موکبِ عالي ریختند - و بر سلامتِ ذاتِ معدلت سمات شکرِ مواهبِ الٰهي بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت در بیستم نهمن ماهِ الٰهي موافق یکشنبه پانزدهم جمادی‌الاخری بدولتخانهٔ مقدّس نزولِ سعادت فرمودند - و بداد ودهش اشتغال نموده و در مبادی سلطنت و رعیّت‌پروري قوانین مُتقنه نهاده جهان آرای بودند - و مستعدّانِ هفت اقلیم در نظرِ سعادت نخشِ شاهنشاهي از مکامنِ قوّت بمواردِ فعل ظهور فرموده از اسبابِ دولت افزائي میگشتند - و سیه روزگارانِ مُدبر سزای خود یافته بکتمِ فنا میشتافتند - و جهان از خس و خاشاک بے اعتدالان پاک شده اعتدالِ طبیعتِ بهار یافته بود *

آغاز سال نهم الٰهي از[۳] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهي
یعني سال اَذر از دور اول

در قربِ این هنگام (که از وردِ موکبِ اقبالِ شاهنشاهي بمستقرِّ خلافت گلستانِ روزگار بتازگي برگ و نوا یافته بود - و مزاجِ اقدس بر مرکزِ اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستانِ عدالت توجّه داشت) بهارِ نشاط افزای در آمده تهنیتِ صحّتِ عنصرِ مقدّس رسانید - و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شبِ شنبه بیست و هفتمِ رجب (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یکم دبّرِ عالمتاب به بیتِ الشّرفِ حمل با هزاران سعادت تحویل نمود - و طبیعتِ عالم بطراوت تازه گرائید *

* شعر *

دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدسته بدستِ آرزو داد
گل کرد بهارِ عشوه سازان * جوشید دماغِ عشق‌بازان
سیراب هوا چو مغزِ دانا * دوران چو مزاجِ دل توانا
زان‌گونه در ابر دُرچکاني * کزمغزِ خرد چکد معاني

و از جلائلِ بخششهای والای حضرتِ شاهنشاهي (که در عنفوانِ این سالِ دولت افزا بظهور آمد) بخشیدنِ جزیه است در وسعت‌آباد هندوستان - اندازهٔ مقدارِ آن مبلغ را که تواند گرفت - چون نظرِ دوربینِ شاهنشاهي بر نظامِ عالم بود در امضای این حکم (که سرمایهٔ انتظامِ عالمیان تواند بود) توجّه موفور فرمودند - و با عدمِ خواهشِ امیانِ روزگار و ظهورِ چندین منافع و گفتگوی بسیارے

---

(۳) نسخهٔ آ ۲ از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی *

از نامعامله‌فهم این فرمان معلّی تمشیت یافت - و ازین عطیّهٔ کُبری هزاران مهار و کمند برگردن کشان روزگار سرانجام پذیرفت - در زمان پیش (که ممتنعان سلسلهٔ صورت تجویز این نمودند[۲]) بواسطهٔ آن بود که از معادات صمیمی دل در اهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند - و برای انتظام ظاهری و برآمد حاجات خویش معارضهٔ آن مبلغ قرار داده جزیه نام مهاد[۳] دند - تا کامروای مقصود خویش گردند - و هم منفعتی[۴] حاصل شود - امروز (که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمان‌روای زمان آماده در کیش دیگر اند چون بکجهتان یک‌دین[۵] از ته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان جان بسته در ارتقای مدارج عُلیای دولت اهتمام دارند) چگونه این اصحاب تدابین را (که اساس آن بمحض تقلید است - و ارادت و عقیدت درآنها[۶] نقد) برآن[۷] گروه سابق (که عداوت جانی درمیان دود) قیاس نموده در قتل و اهانت این طایفه کوشیده آید - و نیز باعث عُمده بر اخذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بوده - تا بدین روش وسعتی در معاش پدید آید - امروز (که هزاران گنج در خزینهٔ انتظام بخش جهان[۸] پدید است - و هریک از ملازمان عتبهٔ اقبال را غنائی و یسری عظیم حاصل) چگونه منصف دانای ممیّز دل بر گرمین این مال نهد - و بصلاح موهوم بر مساد مجزوم اقدام نماید *

و از جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی گشت - و شرح این واقعهٔ عبرت بخش دوات آرای آنست که [چون[۹] ابوالمعالی به نیّت تباه کابل روبه رفت - و عسکر منصور (که بعقائب و احراج او از ممالک محروسه متعیّن بود) از بحساب گذرانده مراجعت[۱۰] نمود] این بی‌سعادت از حوالیٔ سند عرضداشتی (متضمّن تسبیت توجّهات قدسیّهٔ حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی) بنام چوچک بیگم والدهٔ مبرورا محمّد حکیم (که رتق و فتق کابل برای رزین او تمشیت می‌یافت) فرستاد - و شرح حسران احوال خود را ضمیمهٔ آن ساخته عریضه را باین بیت معنون گردانید * شعر *

ما برین در نه پی عزّت و جاه آمده‌ایم * از پی حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم[۱۱]

ماه چوچک بیگم بعد از اطّلاع بر فحوای عریضه در وادیٔ او با مردم اعتمادی خود کمگاش نمودند جمعی کوته اندیشان ناقص تدبیر و صاحب‌غرضان بی‌دولت خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است - و فرمان‌روایان مغولستان و سلاطین کاشغر

---

(۲) نسخهٔ [ی] نموده‌اند - و در [چند نسخه] نموده بودند (۳) نسخهٔ [ح] نهاده‌بودند (۴) در [بعض نسخه] و منفعتی نیز حاصل شود (۵) نسخهٔ [ح] هم کیش (۶) نسخهٔ [ی] درنها (۷) در [بعض نسخه] دان (۸) نسخهٔ [ب د ح] جهانیان (۹) نسخهٔ [ح] چون او به نیت (۱۰) نسخهٔ [د] معاودت (۱۱) نسخهٔ [ه] حشمت *

بآن سلسله پیوند کرده اند - لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالي آورده است اساس الجای او را باستحکام تمام بخشند - و سر رفعتش بارج عزّت و احترام رسانند تحدیکه در نظرها عزیز و گران‌قدر شود - و صبیّهٔ شریفهٔ خود را (که همشیرهٔ میرزا محمّد حکیم است) باو نسبت کنند - تا او این خانه را از خود دانسته رونق و رواج بخشد - و کارها را بر وتیرهٔ خداندیشي و مصلحت گزیني از دغدغهٔ تفرقه فارغ ساخته بجادب جمعیّت و رفاهیت آورد - دل سادهٔ بیگم از سخنان فریبندهٔ این مردم برین اندیشهٔ نادرست مایل گشت - و کلمات ملائمت ترجمان در جواب شاه ابوالمعالي فوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند - و بے آنکه حقیقت حال بدرگاه حضرت شاهنشاهي عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر بسا بیگم عقد نکاح صورت دادند - و آن سلالهٔ دودمان دین و دولت را بآن نادرست‌خوی بداندیش بمود کردند - و به نتائج و ثمرات آن در اندک فرصے گرفتار شدند - و در کمتر زمانے بیگم از شامت آن وصلت ناعاقبت‌بخیر نقد حیات خود را از جیب بقا گم کردند *

و تفصیل این مقال آنست که ابوالمعالي (که همواره آثار کوته‌خردی و تنگ‌حوصلگي و سایر خصائل ناستوده از هیچ شمائل او ظاهر بود) چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گست در پیرامن حوصلهٔ خود نگنجید - و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلي و مطرت جبلّی خود خبث برخست افزود - از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلا حساب نمیگرفت - و از نصائح کران مایهٔ بیگم پند پذیر نمیشد - و راهنمهٔ حق‌شناسي و حقیقت‌وري از و بظهور نمي‌آمد - و بعضے مفتنان[۲] نیره رای مثل شگون پسر فراچه خان و شادمان (که سابقًا از بیگم رنجیده داشتند) درینولا با ابوالمعالي پیوستند - و چنان را نمودند که تا بیگم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمشیت کار استقلال صورت نخواهد بست - و در اندک فرصتے مثل مقبل بیگ و پسرش ابوالفتح و شاه رای انگه ترا ضایع خواهند کرد - صلاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش‌دستي کني - و مبرزا محمّد حکیم را (که هنوز خرد سال است) موافق ارادهٔ خود بشو و نما دهي - تا همه کابلیان سر اطاعت بر خطّ مناصحت تو نهند - آن نکوهیده سرشت با عاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باین چنین کارے نا پسندیده اقدام نمود - و کلید عقلے که بداشت در تیه جهالت گم کرد - و حرمن حقوق این دودمان را ببادِ عقوق داد - و احسانهای تارهٔ بیگم را پشت پا زده بقصد خون (که بدترین انواع عقوق است) در کمین نشست *

الحاصل آن بیدولت شگون و قاضي زاده لقب خبیثهٔ ماوراء النّهررا با خود یارکرده روی بمنزل

---

(۲) نسخهٔ [ی] مفسدان *

بیگم آورد - ابوالمعالي از راهے و آن دو ے سعادت[۲] از راهے دیگر بدرون خانه درآمدند - جماعهٔ از عورات دران خانه بودند - بعلطي بانوئے را خون لاحق رنخندد - و چون ظاهر شد (که خطا کرده اند و بیگم نبوده اند) بار ار پي تفحّص بیگم شده خود را بجانب ابوالمعالي کشیدند - و بقصد اتمام مقصود ساعي شدند - بیگم بر حقیقت حال آگاهي یافته درخانه بروی ظالمان بر بست - ابوالمعالي باتّفاق این دو ے سعادت در را شکست - و باندرون درآمده بیگم را بشهادت رسانید - و باین تیورائي رایت[۳] ظلم بر افراشت - و این سانحهٔ عبرت بخش در اواسط فروردین ماه الٰهي موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد - و بعد از خونریزی بیگم بتفحّص میرزا محمّد حکیم شتافت - و او را ار میان خرد سالان آورده[۴] در دیوانخانه پهلوی خود جای داد - و مردم درخانهٔ میرزا خواهي نخواهي پیش او رفتند - روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را (که پدر بر پدر درین دودمان عالي ار آمرای بزرگ بود - و درنولا بر درخانهٔ میرزا منصب وکالت یافته کار گذار مهمّات ملکي بود) و خواجه خاص ملک و بعضے دیگر را بقتل رسانید - و برادرش محمّد قاسم را مقیّد کرد - ترديي محمّد میداني و باقي فاضلان و حسن خان و محسن خان برادر شهاب الدّین احمد خان با جمع ار ملازمان بیگم اتّفاق بر کشتن ابوالمعالي کردند - عیدی سرمست از میان این جماعت خبر بابوالمعالي رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آمادهٔ قتال شد - و آن غیرت مندان ازروی قدرت و استیلا ار راه راست بقلعه درآمدند - و ازین جانب ابوالمعالي بدش رفت - و درمیان نقش جنگ نخست کسش و کوشش بسیار شد - و ار جانبین خلق بقتل رسیدند - و جماعت ابوالمعالي غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند - و شب پردهٔ ظلمت را بین الفریقین فروهشته هرکدام را بجانبي متفرّق ساخت - قاسمان بغوریند شتافتند - و میدانیان طریق میدان سپردند - و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند - محمّد قاسم برادر حیدر قاسم (که دربند بود) نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و خانهٔ کابل و فتنه انگیزی آن بے دولت میرزا سلیمان رسانیده او را بآمدن کابل برانگیخت و میرزا محمّد حکیم باوجود خرد سالي از واقعهٔ والدهٔ خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان پهناي کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد - و استدعای آمدن او کرد ●

میرزا سلیمان بعد از اطّلاع بر حوادث کابل کمر عزیمت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد (که هموارهٔ گرد طمع آن بر باد میزد - و آرزوی حکومت آنجا پي سپر ارهام و خیالات او بود) پیش دید همّت خود ساخت - و لشکر و حشم[۵] بدخشان جمع کرده باتّفاق حرم[۶] بیگم روی بکابل نهاد

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے دولت (۳) در [چند نسخه] رایت ظلمت قائم (۴) نسخهٔ [۵] بر آورده
(۵) در [اکثر نسخه] حشر (۶) نسخهٔ [ا] حزم بیگم - و نسخهٔ [ی] خرم بیگم ●

ابو المعالي خبر عزيمت ميرزا سليمان شنيده از جاي رفت - و لشكر و احشام كابل جمع ساخت و ميرزا محمّد حكيم را از بيخبري بخود متّفق انگاشته و دست‌آويز خود دانسته تهيّهٔ پيش رفتن نمود و پيش ازانكه ميرزا سليمان بكابل رسد پيش‌دستي كرده از شهر برآمد - و بكنار آب غوربند رفته و سرپل را گرفته بر ساحت انتظار نشست - و ازان طرف ميرزا سليمان با لشكر بدخشان جلوريز بر سر پل رسيد - و فريقين مقابل همديگر فوجها ترتيب داده صفها آراستند - درخلال اين حال فوجي از جماعت كولابيان از جانب ميمنه سياهي كرد - ابوالمعالي از سپاه كابل جمعي را بمدافعهٔ آن فوج روان ساخت - و بعد از در آميختن مبارزان طرفين خبر شكست كابليان بابوالمعالي رسيد - او ميرزا محمّد حكيم را در قول مقابل ميرزا سليمان نصب كرده خود بكمك هزيمتيان رفت - درچنين قابو مردم ميرزا محمّد حكيم رفت را غنيمت دانسته جلو اسپ ميرزا را گرفته تاب ردند - و كرم شتافته بميرزا سليمان رسانيدند - و تمامي سپاه كابل بوقوع اين حال پراگنده شده هركدام رو بجانبي نهاد ابوالمعالي چون بار آمد و بر حقيقت حال آگاهي يافت از غايت حيرت و اضطرار[۲] دل از معاملهٔ جنگ بركنده راه هزيمت پيش‌گرفت - و بدخشيان بپايمردي همّت تعاقب او نموده در حوالي موضع چاركاران بآن مُدبر بي‌باك پيوستند - و او را دستگير كرده پيش ميرزا سليمان آوردند - ميرزا سليمان باستيصال تمام ميرزا محمّدحكيم بكابل درآمد - و بعد از دو روز آن بي‌اعتدال را مقيّد و مسلسل پيش ميرزا فرستاد - ميرزا فرمود تا آن حرام نمك ناشناس را روز آرمزد غرّهٔ خُرداد ماه الٰهي موافق عيد رمضان بكمند مكافات از حلق بركشيده قصاص نمودند * شعر *

بچشم خويش ديدم در گذرگاه * كه زد مرغي بجان مورے راه
هنوز از صيد منقارش نپرداخت * كه مرغي ديگر آمد كار او ساخت
چو بدكردي مباش ايمن ز آفات * كه واجب شد طبيعت را مكافات

در هنگام حلق كشيدن جوهر ذات ناپاك او بظهور آمد - و عجز و زاري پيش آورد كه شايد بهزاران خواري و نگونساري بچند روزه زندگاني (كه بد تر از مردن باشد) كامياب گردد - امّا بغير از ظهور جوهر بي‌جوهري امرے ديگر براين مترتّب نگشت - و قالب ناپاك او را بشفاعت بعضے عزيزان در حوالي مرقد غفران قباب خانزاده بيگم و مهدي خواجه مدفون ساختند - لله الحمد كه عالم از وجود خبيث او پاك شد - و بپاي سعي و اهتمام خود بگو هلاكت شتافت - هركه قدر نعمت نداند و كفران نعمت كند اورا باين مذلّت و هوان نيست و نابود گردانند - اگر از چنگال اوليای دولت بدر رود متصدّيان اقبال مخالفان را برو گمارند - تا بجهت عبرت هوشمندان دمار از روزگار او

---

(۲) نسخهٔ [ج] اضطراب *

برآرد - بعد ازان میرزا سلیمان در مقام سرانجام مهمّات کابل و تربیت میرزا محمّد حکیم شده کسان بدخشان فرستاد - و صبیّهٔ خود را بکابل طلبیده بعقد ازدواج میرزا درآورد - و اکثر ولایت کابل را بمزدم بدخشان جاگیر کرد - و امید علي را (که از اعیان اُمرای او بود) بوکالت میرزا محمّد حکیم تعین نموده محلّ اعتماد خود ساخت - و خود به بدخشان مراجعت نمود - حرم بیگم مجد بود که میرزا حکیم را همراه بدخشان برد - و کابل را به بدخشیان سپارد - میرزا سلیمان این معني را قبول نکرد - که عجالةالوقت صورت یکدامي ندارد - بمرور ایّام صورت داده خواهد شد - سه حصّهٔ ولایت کابل را بمردم خود جاگیر کرد - و جاهای چیده را بآنها داد - و یک حصّهٔ زیون میرزا حکیم و کابلیان مقرّر ساخت - و این معني را نوطیهٔ گرفتن کابل دانست ●

فتح ولایت گدهه کنندگه به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان

خواجه عبدالمجید آصف خان اگرچه تاجیک[۲] بود و از طبقهٔ اهل قلم امّا باقتضاء این دولت اندرین کارها او بظهور آمد که ترکان پیش او پست دست نهادند - اي هوشمند آنها (که تصحیح ذات نسلسله نمایند) بکار عامّه آیند - خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال مي نگرند - و بمقتضای اعمال شایسته نسب ذات میگویند - و ناچمله آصف خان را از حسن خدمت و لطف عقیدت و اعتماد در دولت اندرین توفیقات الٰهي مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گدهه کندگ جولان اهتمام او میسّر شد - و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فسیح هندوستان ملکست که آنرا گوندواله گویند - یعني جای آبادان شدن قوم گوند - و آن گروهے بیشمار اند - بیشترے در صحرا بسر برند - و همان جا توطّن گزیده در مآکل و مشارب و مناکح سرگرم باشند - و آن قومے ست فرورتر - اهل هند آن جماعت را زیون شمرند - و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیای خود دانند مشرق آن ولایت متّصل است سرگن پور که داخل ولایت جهارکهنڈ است - و مغرب آن اتّصال دارد به رای سین که از مضافات صوبهٔ مالوه است - و طول آن صد و پنجاه کروه باشد - و شمال آن ولایت ملک پتّه است - و جنوب آن دیار دکن است - عرض آن هشتاد کروه باشد - و این ملک را ولایت گدهه کندگه گویند - مملکتے ست وسیع - مشتمل بر حصون و قلاع منیع - محتوي بر بلاد و قصبات معمور - چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه در ولایت گدهه آبادان بوده - از انجمله گدهه شهر کلان است - و گدگه نام موضعے بوده است - و آن ملک باین دو اسم مشهور گشته - و دارالحکومت آن بلاد قلعهٔ چورا گدهه است - واقع آن ولایت در زمان باستاني یکے زمي نبود بلکه چندین راجها و رایان آنجا بسر مي بردند - و امروز (که آن ملک بواسطهٔ حوادث روزگار

---

(۲) در [چند نسخه] تاجک - و تاجک صحیف تاجیک که عرب و ترک باشد ●

بآن نظم و نسق نمانده) چندين راجه اند - مثل راجهٔ گدهه - و راجهٔ کرولا[۲] - و راجهٔ هرپا[۳] - و راجهٔ سلواني و راجهٔ دامکي[۴] - و راجهٔ کتهولا[۵] - و راجهٔ مگدهه - و راجهٔ مندلا - و راجهٔ دیوهار[۶] - و راجهٔ لاحي - و بیشتر ے دران ملک پیادهٔ جنگي باشد - سوار کمتر - و از اوّل ظهور اسلام (که فرمان روایان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند) باوجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یکے ازین تخت سبنان برگرد شرفات آن قلاع متین و حصون رصین[۷] نتوانست پرید - و نعال سمند خیال این جهان گسایان در فضاي تسخیر آن ممالک نتوانست زمین سای شد - درینولا (که آصف خان جایگیردار سرکار گدهه گشت و فتح ولایت پتّه نمود) ابالات آن ملک بدرگاوتي نام رنے (که مشهور براي بود) رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایهٔ بلند داشت - و بوسیلهٔ این صفات گرده تمام آن ملک یک قلمه ساخته بود - از مردم باروتوف (که آنجا بوده اند) شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان در تصرّف او بود - الجمله شقدار دسیي او دوازده هزار موضع بود - بقیّه ایل و مطیع بودند - و کلانتران الوس غاشیه داریش او میکردند - او دختر راجه سالباهن راجهٔ رائسه و مهوبه از قوم چندیل[۸] است و راجهٔ مذکور آمرا به پسر امن[۹] داس دلپت[۱۰] نام نسبت کرد - هرچند او از قوم اصیل نبود لیکن (چون دولت صوري داشت و راجه سالباهن را رو بر بد پیش آمده بود) ناگزیر این نسبت تحقّق گرفت این امن داس را سلطان بهادر گجراتي (چون در فتح رای سین معاونت شایسته بجاي آورده بود) مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام[۱۱] شاهي امتیاز بخشیده بود - او پسر ارجن داس - و او پسر سنگین[۱۲] داس - و او[۱۳] بسر کهرجي[۱۴] ست - اگرچه از قدیم بزرگي در خانهٔ حاکم گدهه بود لیکن جز اعتبارے نبود - این کهرجي بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان چیزے میگرفت - و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم آمد - و پسر او سنگین داس تدبیرات پدر را بکار برده رتبهٔ خود افزود و پانصد سوار و شصت هزار پیاده اورا جمع شد - و از قوم راجپوت بسیارے از سوار و پیاده نگاه داشت و او را دو مصاحب کارگذار دانشور بهم رسید - یکے از ذات کهرچلي[۱۵] ارسنگن همدیگر - دوم از

---

(۲) نسخهٔ [د] کردلا - و در [بعضے نسخه] کردلا (۳) نسخهٔ [ی] هرپا - و در [بعضے کتاب] هرریا
(۴) نسخهٔ [ی] دامکي (۵) نسخهٔ [ی] کهولا - و در [بعضے کتاب] کهتوله (۶) نسخهٔ [ي] دیوها
(۷) در [چند نسخه] حصین (۸) نسخهٔ [د ح] چندیله - و در [بعضے نسخه] جدیل (۹) در
[بعضے نسخه] آمن داس بالمه (۱۰) نسخهٔ [ه] دلیب (۱۱) در [بعضے نسخه] سنکرام - و در [بعضے]
شکرام (۱۲) در [بعضے نسخه] سکهین (۱۳) در [اکثر نسخه] و او پسر گورکداس - و او پسر کهرجي ست
(۱۴) نسخهٔ [ی] کرجي (۱۵) در [بعضے نسخه] کهرجي •

ذات پرهار - و بفروغ عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت - و بعد ازو حکومت آنجا به پسر او ارجن داس در چهل سالگي رسید - و بعد ازو بامن داس مذکور کلانی آنجا قرار گرفت - این امن داس بد ذات بد کردار حیله اندوز بود - همواره خلاف رضای پدر رفتے - و برای خود خسران ابدي سرانجام دادے - پدر بمقتضای حسن عطوفت اورا چند گاه محبوس داشت - و بار بعهد و پیمان برآورد - و آن بے سعادت باز بر عادت خود رفته کارهای ناشایسته پیش گرفت - و گرنخته پیش نرسنگهه دیو جدّ راجه رامچند راجهٔ پٹّه رفت - و راجه اورا پسر خواند - و نرسنگهه دیو ملازمت سلطان سکندر لودي مي آمد - اورا پیش تیرُبهان (۲) پدر راجه رامچند (که خرد سال بود) گذاشته متوجّه شد - او درانجا رشد ظاهري بهم رساند - پدر او ارجن داس چون ازین بیدولت ناحسود بود ولي عهدی خود را به پسر میانی خود جوگي داس مقرّر ساخت - و او بسبب برادر کلان را منظور داشته قبول این معني نمیکرد - که بارجود برادر کلان این مهم بنام من شایستهٔ سعادت نیست ۰

امن داس بیدولت تیره رای از شنیدن آنکه (پدر پسر میاني را اعتبار میدهد) ایلغار کرده بدروي در خانهٔ مادر خود آمده پنهان شد - و باتّفاق یکے از خواصّ راجه (که از قدیم باو نسبت داشت) شبے فرصت جسته قصد او کرد - و مردم هجوم کرده اورا مقیّد ساختند - و کس پیش آن پسر میاني فرستادند - او قبول این معني نکرد - که قصد برادر کلان خود (که بجای پدر است) از من نمي آید - و چون (۳) او خسران ابدي برای خود سرانجام داد روی اورا چه بینم - هرچند مبالغه کردند سودمند نیامد - و تجرّد گزیده راه صحرا گرفت - و آن دو مصاحب حقیقت اندیش بر جادهٔ وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند - بلکه حقیقت حال را براجه نرسنگهه (۴) دیو نوشته تحریض گرفتن این ملک کردند - راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیّت تمام بآن ملک رفت - و امن داس در شعاب جبال متحصّن شد - اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت امّا چنان ظاهر ساخت که از نادانستگي و خبط دماغ قصد یک پدر کردم - اکنون نه پدر دیگر چون محاربه نمایم - چون (راجه آن ملک را تسخیر نموده و کسان خود گذاشته مراجعت نمود) امن داس مذکور در اثنای راه با معدودے آمده ملازمت راجه کرد - و بعد از زمانے بسیار راجه گناه اورا ببخشش نموده همان ملک را باو سپرد - او همیشه گریستے - و از کار بد خود بر خود نفرین کردے - و معلوم نیست که این معني از ابله طراز او بود - یا می الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش (۵) خدا و خلق

---

(۲) در [چند نسخه] بر بهان (۳) نسخهٔ [ی] و او چون (۴) در [بعض نسخه] نرسنگ دیو - و نسخهٔ [ط] هر سنگهدیو (۵) در [بعض نسخه] پیش خلق ۰

شرمندگي ظاهر ميساخت - چون به نيستي خانه شقاوت نوبت حكومت به دلپت پسر او رسيد - او هفت سال سري (۲) كرده جهان را پدرود كرد - چنان معلوم شد كه سنگرام را پسر نميشد از گوند داس كچهواهه (كه از ملازمان او بود) خواهش نمود كه رني تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم (۳) مي بكند - اگر دختر شود از اين تو - و اگر پسر شود آنرا بنام خود منصوب گردانم - و كسے مرين سر اطلاع نيابد - گوند داس مذكور فرمان پذير گست - و چون از زني او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسري خود برداشت - نام اورا دلپت نهاد - و راني دُرگاوتي را بابن دلپت نسبت كردند و چون دلپت را عمر سپري شد پسر او نتر (۴) نارائن پنج ساله بود - راني دُرگاوتي باتفاق ادهار كايتهه و مان برهمن اسم راجگي برو بسته معني نزرگي را خود متكفل شد - و در لوازم شجاعت و تدبير دقيقهٔ مهمل نميداشت - و بعقل دورانديش خود كارهاى غريب كرد - تا بار بهادر و ميانها (۵) اورا محاربات عظيم دست داد - و همه جا غالب آمد - تا بيست هزار سوار خوب در جنگها همراه داشتے - و تا هزار فيل نامي پيش او جمع بود - و خزائن راجهاى آن ملك بدست او افتاد - تير و بندوق خوب انداختے - و پيوسته بسكار رفتے - و جانوران شكاري را به بندوق زدے - و عادت او بود كه هرگاه شنيدے كه شيرے نمودار شده آب نخوردے تا او را به بندوق نزدے - و در نزم و رزم ازو در هندوستان داستانها ست - ليكن عيبے بزرگ داشت كه از هجوم خوشامد گويان بكامروائي صوري مغرور بود و لوازم اطاعت بعتبهٔ شاهنشاهي نجا دباوردے *

چون آصف خان ملك پنه را فتح كرد دُرگاوتي مذكوره بر لشكر و شجاعت و عقل خود معتقن بوده از چنين همسايه انديشمند نبودے - آصف خان در ايّام قرب و جوار ابواب ملائمت و موانست مفتوح داشته حريصان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند ولايت او مي فرستاد - و استكشاف مداخل و مخارج آنرا واقعي مي نمود - و چون بر حقيقت وفور جمعيّت از خزائن و دفائن آن عورت اطّلاع يافت هواى كدخدائى آن مملكت در خيالش افتاد - و ميل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبيد - در بدايت حال نهو و لعب پيش آمده دست بخط و خال شاهد ملك درار ميكرد و شروع در تاخت و تاراج مواضع و قريات سرحد مينمود - تا درين سال بحكم شاهنشاهي با ده هزار سوار و پيادهٔ مواوان بعزم تسخير گذهه كمر عزيمت چست كرد - و محبّ علي خان و محمّد مراد خان و ورور خان و بابائى قاقشال و نظر بهادر و آن محمّد و جمع كثير از جايگير داران آنحدود بامر عالي همراه او شدند - و راني مست بادهٔ غفلت بوده بكامراني بسر ميبرد - ناگهان خبر رسيد

---

(۲) نسخهٔ [و] سرداري (۳) نسخهٔ [ح] محل ص (۴) نسخهٔ [ح ی] هرنا راين (۵) نسخهٔ [ا] ميانها كه از قوم افغان اند او را *

که عساکر قاهرهٔ پادشاهي دمدمه رسيده - و آن از شهرهاي معتبر ولايت اوست - سنگ تفرقه در هنگامهٔ غرور او افتاد - و لشکر او بجهت گردآوري و بمامنع رساندن عيال خود متفرّق شد - و زياده از پانصد کس پيش او نماند - بمجرّد استماع اين واقعه راني از جرأتي که داشت متوجّهٔ عساکر منصوره شد - و از راه تهوّر که بيستري از غرور خيزد کارزار را استقبال کرد - آدهار (که منکفّل اشغال حکومت او بود) از متفرّق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهي (چنانچه خير انديش دولت گويد) پرده از چهرهٔ سخن بر داشته گفت - راني جواب داد که اين برهم‌زدگي لشکر از بيوتوفي تست - و من (که سالها رياست اين ديار کرده باشم) در حوصلهٔ مطرت من گرختن کي گنجد - مردن بناموس خوشتر از زيستن بعار است - پادشاه دادگر اگر خود ميبود ديدن من صورتي داشت - اکنون آنمردم قدر مرا چه دانند - همان بهتر که بمردانگي فرو شوم - وتا چهار منزل روبروی لشکر منصور آمد - آصف خان (که بآن تندي و تيزي ميرسيد) دردمه توقّف کرد - با راني هم تا دو هزار کس فراهم آمد - اعيان دولت او منّعي شده گفتند که قرار داد جدگ مستحسن است - امّا سر رشتهٔ تدبير از دست دادن به از آئين شجاعت و مردانگي ست - زورے چند در جاهاي محکم[۲] بسر برده چندان انتظار بايد کشيد که تعرفهٔ لشکر ما بجمعيّت گرايد - راني اين سخن را استماع نموده متوجّه درخت‌زار شده معرب رونهٔ گدهه سر آمد - و بحسن تدبير شمال رونهٔ گدهه بدرخت زار ديگر در آمده آهسته آهسته دران معاوز[۳] ميرفت - تا آنکه بموضع نرهي[۴] که مسرق رونهٔ گدهه است رسيد - و آن جائے ست که راه برآمد و درآمد او دس دشوار - از چهار طرف او کوهها سر بفلک کشيده - و آبے در بدش خود دارد گور نام - و يک جانب او دريای خونخوار نربده ميرود - و گربوه (که از گذشت آن آب واقع است - که بعد از عبور اران گربوه بآن موضع رسيده مدسود) دس تنگ و هولناک است آصف خان (که خبر آمی آمی راني شنيده در دمه[۵] توقّف کرده بود) يکبارگي از راني بيخبر شد و هرچند تجسس و جو کسان را فرستاد چون ملک غريب بود اطّلاع بر احوال او نيامت - آخر خود را بگدهه رسانيده مواضع و قريات را بعمل در آوردن گرفت - و چون از راني اطّلاع يافت[۶] جمعے را در گدهه گذاشته خود بدنبال او شتافت - چون خبر به راني رسيد (که لشکر آمد) سران لشکر خود را طلبداشته مشورت نمود - که اگر جای ديگر مصلحت ميدانيد تا فراهم آمدن لشکر آنجا بسر برده شود - و خاطر من خود خواهان جدگ است - تا چند بناء بدرخت خواهم برد - هر که

---

(۲) در [بعضے نسخه] مستحکم - و نسخهٔ [ح] محکم که داريم بسر بايد برد و چندان (۳) در [بعضے نسخه] معاوز (۴) نسخهٔ [د] نرى - و نسخهٔ [ي] بدهي (۵) نسخهٔ [و] دهوه (۶) نسخهٔ [ه] حاصل شد ه

میخواسته باشد برود - رخصت است - که جنگ من شقّ ثالث ندارد - تا بعدم مرو رفتن است یا بصرت‌مند شدن : آخر همه مردم او (که تا پنج هزار کس جمع شده بودند) دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سرگروه را (که محلّ درآمد است) نظر محمّد و آن محمّد و جمعی کثیر از بهادران نزور گرفتند - و ارجن‌داس نیوس که موجدار میلان بود دراینجا بعزم انگیی سفر عدم پیش گرفت رانی سلاح دربر و معفر برسر کرده بر فیل سوار شده با بهادران مستعدّ جنگ بآئین لایق آهسته آهسته میآمد - و بدلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیز جلوی نکنید - و بگذارید که حریف درمیان آید - تا از هر طرف آمادهٔ جنگ شده لشکر را برداریم - همچنانکه اندیشیده بود بظهور آمد و جنگ عظیم درپیوست - و از طرفین بسیارے بخاک افتادند - تا سه صد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه درکشیدند - و رانی غلبه کرده تعاقب گرفتها نمود - و از گروه برآمد - روز آخر شده بود اعیان ملک خود را طلبداشته مشورت نمود که صلاح چیست - هرکس در خور دریافت و مقدار مردانگی خود سخنی درمیان نهاد - رانی گفت ، مناسب آنست که امشب بران لشکر شبخون آوریم - و کار او بسازیم - و اگر این را قبول نمی‌کنید همین‌جا که آمده‌ایم شب روز آورده آمادهٔ جنگ باشیم - وگرنه صباح این سرگروه را آصف خان خود آمده خواهد گرفت - و به توپخانه استحکام خواهد داد - و کار آسان شده مشکل خواهد شد - رانی هیچ‌کس بران قرار نگرفت - آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت - و بپرسش ماتم‌سپدهای خود پرداخت - و چون صباح آمد به بعضے از پیچپانان خود اندیشهٔ شبخون درمیان نهاد - هیچ‌کس را همسر همّت خود نیافت - چون صبح شد همان‌طور (که رانی درای صایب خود دریافته بود) بظهور آمد - و آصف خان با توپخانهٔ خود آمده سرگروه را محکم کرد - عساکر منصوره درکوه درآمد رانی باستعداد جنگ بر فیل گران‌سر سبک‌پای سارمان نام (که سرآمد میلان او بود) سوار شده برآمد - و بآرایش صفوف پرداخت - و فیلان مست را بهرجا درمقام خود بازداشته آمادهٔ پیکار گست - دمه از القفای امواج کار از تبر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید - راجه بیرساه پسر رانی (که اسم راجگی مرو بود) حملهای مردانه نمود - و کارنامهای غریب بجای آورد - و شمس خان میانه و مبارک خان بلوچ دستبردهای دلیرانه کردند - تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعے گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود - سه‌بار راجه بیرساه فوج فیروزی‌مآثر را

---

(۲) در [بعضے نسخه] نگذارید (۳) نسخهٔ [ی] سر این گروه را (۴) نسخهٔ [ی] آورد (۵) نسخهٔ [و] رسامان - و در [بعضے نسخه] سارمان (۶) در [بعضے نسخه] پرساه - و نسخهٔ [ح] هرساه (۷) در [اکثر نسخه] توغ •

برداشته در مرتبهٔ[۲] سیوم رخصتی شد - رانی چون بر حالِ پسر آگاهی یافت بمردمِ اعتمادیِ خود فرمود که اورا از رهگذار برآورده بمامنی رسانند - فرمان پذیرانِ او امتثالِ امر نموده اورا بگوشهٔ بردند - و بدین سبب جمعی کثیر از معرکه برآمدند - و فتوری عظیم بلشکرِ رانی راه یافت - و زیاده از سه‌صد کس پیشِ او نماند - امّا در عزیمتِ رانی رهنمِ پدید نیامد - و همچنان بهادرانِ خود را بحدّ سرگرم داشته اهتمام میکرد که دیرے از کمان‌خانهٔ فضا برشقیقهٔ راستِ او آمد - و او از روی جرأت آنرا بزور کشیده بیرون انداخت - و پیکانِ آن در درون ماند - و در نیامد - و مقارنِ آن تیرے دیگر بر گردنِ او رسید - آنرا نیز بدستِ همّتِ خود کشید - و از اطراف درد غمی رو اسهال یافت - چون رفته رفته بهوش آمد ادهار (که از قومِ نکپالا بسجاعت و یکجهتی امتیاز داشت) در پیشِ فیلِ او سوار بود اورا مخاطب ساخته گفت همگی نیّت در تربیت و رعایتِ تو آن داشتم که یک‌روز بکار آئی امروز آن روز است که مغلوبِ جنگ شده‌ام - مبادا مغلوبِ ناموس و ننگ گردم - و بدستِ مخالف درآیم - حقّ نمک بجای آر - و نامِ خنجرِ آبدارِ کارِ من بسار - دلِ بکجهتیِ او بدین سخنِ دلپذیر مرادِ داد - و گفت دستِ مرا کجا توانائی آنست که باین کار پردازد - دستے (که عطایای ترا برداشته) چنین کارے دور از کار چون تواند کرد - از من این قدر میشود که ترا از معرکهٔ جانگاه بیرون برم - چه درین فیلِ ساز رفتار اعدادِ مراوان دارم - رانی از استماعِ این سخن (که از نرم دلی حیزد) نرم شده دشنام داد که برمن چنین عار می پسندی - و خنجر کشیده کارِ خود ساخت و صورتِ بحثِ هستی بر بست - و جمعِ کثیر از یکجهتیِ او درس وفاداری فرو شدند - خصوصاً کنور[۳] کلیان بکپالا و چکرمان[۴] کهرچلی و خان‌جهان دکیت[۵] و مهارکه[۶] برهمن وفاداریِ بقدرِ حیات را در کارِ صاحبِ خود صرف نموده بجهانِ علم شناختند - و فتحِ بزرگ (که طرازِ فتحهای شگرف تواند شد) بظهور پیوست - و تا هزار فیل با غنائمِ نامحصور بدستِ اولیایِ دولت افتاد - هم مالِ موفور بدست آمد - و هم ملکِ وسیع داخلِ ممالکِ محروسه شد - مدّتِ حکومتِ رانی مذکور شانزده سال بود *

چون (بوقِ حکومتِ رانی فرو نشست - و در عینِ حکومتِ رانی دستِ اقتدارِ حاکمِ هدا بر سرِ آن عورتِ والا نژاد بیحجت) آصف خان بعد از دو ماه (که خاطر از مهمّاتِ ولایت جمع نمود) روی بتسخیرِ قلعهٔ چوراگده آورد - و آن حصارِ مملو بنفائسِ دفائن و نفائسِ جواهر بود - که

---

(۲) نسخهٔ [ح] در مرتبهٔ آخر (۳) نسخهٔ [ح] کیسوکلیان و چکرمان کرچای (۴) نسخهٔ [چ د ه] چکریان (۵) نسخهٔ [چ د]] دکیت - و نسخهٔ [ر] وکهت (۶) در [اکثر نسخه] مهارک (۷) در [نسخه] [illegible]

عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعیها نموده بودند - و آنرا سرمایهٔ سلامت[۲] خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و وخامت ایشان شد - سپاه نصرت آیات[۳] بعزم تسخیر آن حصار رزین کمر همّت بست - و در هوای آن خزائن دست از جان شسته در خدمت آصف خان شتافت بسر رانی (که از جنگاه برآمده بود - و دران قلعه تمکّن داشت) بآمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد و بادنک جنگ قلعه مفتوح گشت - و راجه مردانه مرو رفت - و بجهت انتظام مهم[۴] جوهر موج کابنه و میان[۵] بهبکاری[۶] رومي را مقرّر ساخته بود - چه رسم راجهای هندوستان است که در چنین وقائع ارچوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جائے نعبیه میکنند - و عورات را خواهي نخواهي آورده مبسورند - و آنرا جوهر نامند - این دو نوکر مخلص (که باسبان نامور بودند) این خدمت بتقدیم رسانیدند - و هرکه از کوته عقلي تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بموج مذکور ار هم میگذرانید - و از عجائب قدرت آنکه بعد از چهار روز (که دران محوطه آتش زده بودند - و آن خرمن کل همه خاکستر شده بود) چون در آنرا گشادند دو کس زنده برآمد - که چوبے برنگ حایل آنها کسته از آتش وقایت کرده بود - کمالوتي نام خواهر رانی - و دختر راجهٔ برادر[۷] که برای راجه آورده بودند و هنوز بار نرسیده بود - این دو زن (که ازان طوفان آتش زنده برآمده بودند) برمهین رس عنفوان شاهنشاهي آسوری دولت یافتند ●

القصّه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصّع آلات و جواهر و آلآي و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصّع و مکلّل و صور جانوران (که تمام از زر ساخته بودند) و دیگر نفائس و اجناس خارج از اندازهٔ حساب و قیاس بدست آصف خان و مردم او افتاد - و از راویان ثقات مسموع گشته که از جملهٔ اموال و خزائن چوراگذهه (که آصف خان تنها بران دست تصرّف یافته بود) صد دیگ پُر اشرفی علائي[۸] بود - و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطهٔ احصا و احصار بیرون بود - و چون [آصف خان را بمساعدت بخت بلند (که از پرتو نظر اقبال بحش حضرت شاهنشاهي بود) چنین دولتے روی نموده - و آنچنان مکنتے میسّر آمد - که صاحب خزائن و جواهر بیقیاس شد] رتبهٔ اعتبارش زیاده ازانچه در تصوّر گنجد بهم رسید - چون عقل درست نداشت این بادهٔ هوش ربا حوصلهٔ او را ظاهر ساخت - یکبارگي راه صواب گذاشته همه ازان نفائس اجناس و شریف جواهر (که لایق تعمل نظر گوهر سنج شاهنشاهي تواند بود) بمعرض ارسال درسانید - و ندانست که این جواهر و آلآي را افضال نثار تارک دولت و افسر سعادت که ساخته

---

(۲) در [اکثر نسخه] استدامت (۳) در [کثر نسخه] رایات (۴) نسخهٔ [ه ط] مهام (۵) نسخهٔ [ه] میں
(۶) نسخهٔ [د] بهکاري - و نسخهٔ [ط] بهکناري (۷) نسخهٔ [ا د] برادرزاده (۸) در [بعض نسخه] اعلائي ●

خود[۲] را درميان ديده غبار ادبار بر فرق عزّت خود بيخت - و آن تيره بخت نادان (كه لوح خاطرش از نقوش اخلاص ساده بود - بلكه از رقوم اوصاف حرفي بلكه نقطهٔ بران ننهاده) از جملهٔ يكهزار زنجير فيل (كه بدستش افتاده بود) همين دويست فيل برسم پيشكش بدركاه معلّى فرستاد - ديگر همه دقائس و لطائف را خاك پوش كرده و بر وسادهٔ حكومت[۳] كزه و گذهه تكيه زده عمرے بغفلت ميگذرانيد - و حضرت شاهنشاهي بموجب همّت جهان بخش نظر بران اسباب نفرموده از خيانت او اغماض عين فرمودند - و (چون نهضت رايات جلال مرتبهٔ سيوم بقصد تاديب علي قلي خان زمان بصوب جونپور اتّفاق افتاد) آصف خان را بحضور اقدس طلب فرمودند - و او منشور عالي را امتثال نموده متوجّه آستان بوس شد - و در حينے (كه عرصهٔ جونپور مخيّم موكب منصور بود) سعادت استلام عتبهٔ قدسيّه دريافت - و تفصيل آن سانحه بجاى خود رقم پذير خواهد شد ٭

اظهار[۴] انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهي نسبت بخواجه معظم

اقتضاى منصب والاى سلطنت در بار پرس معاملات آنست كه دوست و دشمن و خويش و بيگانه را منظور داشته داد مظلوم دهند - و باد شِ مظالم در گريبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمى و منسوبان بارگاه عظمت خصوصيّت نسبت خود را سرمايهٔ ستم و ستيزه نگردانند - و اگر عياذاً بالله از دمدمهٔ چنين امرے بظهور آيد راست كرداران در رسانيدن آن مظلمه انديشه‌مند نبوده در عرض احوال ستم رسيدها دليرى نمايند - لله الحمد كه اين سنجيدهٔ عُلياء در فطرت ذات مقدّس شاهنشاهي بدان گونه است كه قوّت بشرى در تفصيل آن بعجز اعتراف نمايد - و اين خصلت جهان پرور[۵] ے شايستهٔ تصنّع و مداخلهٔ ريا در نهاد اقدس وديعت نهادهٔ دست قدرت است و طبقات عالم به پشت گرمى اين شيمهٔ كريمه هموارهٔ در عاميت آباد مسرّت بوده در عادات و عباداب و قضايا و معاملات خود كامياب امن و امان اند - در اوائل اين سال الٰهي و اواسط (۹۷۱) نهصد و هفتاد و يكم (كه عنفوان زمان عدالت روائي - و عنوان ديباچهٔ داد دهي بود) خواجه معظّم (كه برادر اخياني مهد مقدّس حضرت مريم مكاني بود) چون از نسبت معنوي رائحهٔ نداشت اين نسبت صوري داروى بيهوشى آن بد مست بے اعتدال شده بارها خود را مصدر حركات ناشايسته ميساخت - در زمان سعادت آئين حضرت جهانباني جنّت آشياني چون وقت مقتضى مدارا

---

(۲) نسخهٔ [ى] از كمال حرص و آز خود را (۳) در [بعض نسخه] حكومت گذهه تكيه زده (۴) نسخهٔ [ح] ذكر بے اعتدالى خواجه معظم برادر مهد مقدس حضرت مريم‌مكانى و ظفر يافتن ملي قلي خان زمان است برفتح خان پدي در ولايت بهار (۵) نسخهٔ [ر] پروري ٭

بود آنحضرت مراعات مهد مقدّس فرموده ازو میگذرانیدند - چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدي دیوان آنحضرت کرد - و به تبغ بے‌اعتدالي[۲] خون آن طور عزیزے ریخت - و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل آمد - و بار بشفاعت مقرّبان بساط اقدس بار یافت و مجدّدًا مصدر اعمال ناپسندیده شد - تا آنکه اورا اخراج کردند - و بسفر حجاز شتافت - و شرارت بر شرارت افزوده بار بهندوستان آمد - و همان دمانم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دولتسرای شاهدشاهي (که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امراي عظام منسلک بود) بے جهت جنگ کرد - و بتقریب حکایتے برسر او دوید - و اورا در مست و لگد کوبت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشاي پیش‌آمده دست بکارد برد - و بار اورا اخراج کردند - و خواجه بگجرات رفته بدست خوی بد خود دور و روزگار بد میگذرانید - و از بدخوئي و پریشان‌حالي آنجا نتوانست بود - روی توجّه بدرگاه گیتي پناه آورد - و در اوّل مرتبه (که دارالخلافهٔ آگره مستقرّ اورنگ خلافت شد) بدولت ملازمت سربلندي یافت - و بعنایت و رعایت ممتاز آفاق شد - و ازانجا (که نهاد او به بے‌اعتدالي سرشته بودند) بصد بے‌باکي و بے‌ملاحظگي سخن برده کشاي جوهر فطرت خود گشت - بیرام‌خان درین مقام بود (که اورا ولي نعمت بسپارد که از راه[۳] نگجرات روانه سازد) درین اثنا تفرقهٔ او روی نمود - و خواجه بوسیلهٔ انتساب این دودمان مدتي رعایتهاي عظیم یافت - امّا بدست خوی بد خود گرفتار بود - و بصد بے‌اعتدالي[۴] نفس ریست میکرد - تا آنکه روزے بي‌بي‌فاطمه (که ازدو بیگي حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني بود و درسرادق آسمان‌مکاني حضرت شاهدشاهي نیز پایهٔ اعتبار داشت - و رهرو آعا دختر او در خانهٔ خواجه بود - و پوسته از ناجنسي و بدخوئي در ریدان بلا بوده آزار میکشید) بهزاران اضطراب آمده استعانه نمود که خواجه میخواهد که بهرگونه رود - و دختر مرا همراه برد - و از بدخوئي و بدکامي (که در طبیعت اوست) قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرّر این حرف بر زبان آورده در دارالخلافه از معدلت شاهدشاهي اندیشه‌مند بوده مرتکب این امر نمیشد - اکنون (که اورا تنها گیرد) حال چه خواهد بود - آنحضرت بر راي آن عورت قدیم‌الخدمت ترحّم فرموده تسلّي‌بخش خاطر بقرار او شدند - و بر زبان اقدس گذشت که ما بدولت عزیمت شکار داریم - بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت - و چون او برسر راه آمده ملازمت کند نصیحت[۵] کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد - بعد از رمانے آنحضرت از ارک شهر بنهضت[۶] اجلال سر کسلي سوار شده از آب جون

---

(۲) در [اکثر نسخه] بے اعتدال (۳) نسخهٔ [ي ط] بهکر (۴) در [اکثر نسخه] پیش رست
(۵) در [چند نسخه] نصیحت او کرده (۶) نسخهٔ [ي] بهضت اجلال فرموده برکسلي ٭

عبور فرمودند - و بجانب خانهٔ خواجه معظم با معدودی چند (که از بیست کس زیاده نبود) روان شدند - ازانجمله دستم خان و طاهر محمّد خان سر فراغت و قتلق خان و مقبل خان و شمال خان و بیسرو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند - چون ناهمواریٔ خواجه معلوم بود میر فراغت و بیسرو خان را پیشتر فرستادند - که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بسماوراء استقامت آورد - و دستم خان و مقبل خان نیز بعد ازاں روان شدند که اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد معاونِ طاهر محمّد خان شوند - آن دیوانهٔ بے اعتدال از طاهر محمّد خان و بیسرو خان شنوده (که حضرت بابی روی آب گذشته اینها را فرستاده اند) بسورش درآمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم - و خسم آلوده متوجّهٔ حرم سرای خود میشود - زهره آغا از حسّام برآمده در جامهٔ حادهٔ لباس تاره می پوشید که خنجر کشیده کار آن عاجزهٔ حیا سرشت را تمام میکند و سرمایهٔ خسران ابدی خود سرانجام میدهد - و سر از روزن خانه برآورده جانبکه دستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد - و بدانگ بلند میگوید که من خون او ریختم - رفته بگو - دستم خان خنجر خونین را برداشته بحضور اشرف آورد - حضرت شاهنشاهی چون بر سر ستمزهٔ آگاه شدند سطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانهٔ آن بے اعتدال درآمدند - و آن دیوانهٔ شمشیر حمایل کرده و دست در قبضهٔ شمشیر برده روبرو پیدا شد - بندگان حضرت از فهرمان عتاب فرمودند که این چه روش است - دستے بر قبضهٔ شمشیر داری - اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان بر سر تو خواهم زد که بپرورار آید - آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی را دیده دست و پا گم کرده و در سطوت پادشاهی فرو رفت - حاضران بساط معلّی آن دیوانه را مقیّد ساختند - و بکے از کهواتیان شمشیرے در کمر تقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود - آنحضرت از چشم و روی او در یافته بقتلق قدم خان فرمودند که بزن - آن دقیقه شناس نیک حرف مکنون ضمیر اقدس را در یافته نیمے بسبک دستی زد که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش شد - و آن ناشناسِ بے سر زمانے بر سر پا ایستاده بود - و خون سیاه از عروق گردنش تیزک میزد - آنگاه از خواجهٔ بے اعتدال پرسیدند که خون این عاجزه را بچه گناه ریختی - آن سفاک بے باک زبان بسفاهت و هذیان برگشاد - تا آنکه بلکد و مشت اورا خاموش گردانیدند - و موی کسان و لگد زنان دریا زوبه روان کردند - و دریای غضب آن محیط عدالت در جوشش آمد - بموجب حکم معلّی ملازمان او را (که همواره در بدمستی و آشفته دماغی هم کاسه بودند) دست و گردن بسته غرقهٔ گرداب مجازات ساختند

---

(۲) نسخهٔ [ا] که مرع روح تو بپرورار آید (۳) نسخهٔ [د] زبان سفاهت بیان برگشاد - و عبارت دیگ چنین است - زبان سفاهت بهذیان برگشاد •

و آن بدکردارِ بیدولت را هرچند در آب غوطه داده مي‌آمدند سخت‌جاني نموده از هرره گوئي مار نمي‌آمد - و سبّ بزرگانِ دین را سرمایهٔ آزارِ خاطرِ پادشاهي دانسته دران اهتمام مینمود - هرچند یقینِ همه بود (که دریں ورطات قهر بلطمهٔ موجِ فنا هلاک خواهدشد) امّا او از سندلي و سخت جاني رده ماند - بمقبل خان رسانل سپردند - و او آن آشفته(۲)مغز را بقلعهٔ گوالیار فرستاده محبوس ساخت - و دران محبس مالیخولیا برو زور آورد - و بعسادِ دماغ از عالم رفت - و در ظاهرِ قلعه بشنه‌ایست - آنجا مدفون شد - و ازانجا بدهلي آوردند - سبحان الله رهے اقبالِ فتنه‌سوز و عدالتِ آشوب گداز - ازانجا (که مبتهای نیّتِ حق‌اساس جز ظهورِ انوارِ عدل و نصفت و محوِ آثارِ ظلم و عُدوان امرے دیگر نیست) بمیامنِ ایں معني همواره دولت در روز افزودي و صحت در دولت افزائي‌ست ۞

و از سوانحِ دولت‌افزای ایں سالِ مسعود ظهر یافتنِ علي‌قلي خان‌رمان‌است بر فتح خان بُتّي(۳) - و شرحِ ایں داستان آنست که فتح‌خان و حسن‌خان برادرِ او و ملّوخان و جمعے کثیر ما لشکرت آراسته از قلعهٔ رهتاس ورود آمده ولایتِ بهار و بعضے از محالِّ متعلّقهٔ خان‌رمان را در تصرّف درآوردند و پسرِ سلیم خان را (که آوارخان نام داشت) بسروری گزیده سرشورش برداشتند - خان‌رمان و دیگر امرای آنحدود (مثلِ بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان) متوجّهِ اطفای نایرهٔ فتنه شدند چون افغانان پُر زور بودند خان‌زمان جنگ را صلاح ندیده کنارِ دریای سون محلّ اندهاری(۴) ناري قلعهٔ اساس‌نهاده استحکام داده بود - دریدولا مولانا علاءُالدّین لاری و ملّا عبدالله سلطان‌پوری و شهاب‌الدّین‌خان و وزیر خان را درگاهِ معلّی آمدند - چه رای جهان‌آرای شاهنشاهي اقتضای آن فرمود که بتصالحِ ارجمند رهمنونیِ خان‌زمان بسعادت دولت‌بوسی و بعواطفِ خسروانی اختصاص جسته در مسلکِ عقیدت راسخ گردانند - و سلیمان کرراني حاکمِ بنگاله (که خود را از منسوبانِ ایں درگاه ساخته خان‌زمان پیوسته بود - و خطبهٔ شاهنشاهي خوانده) او را نیز مستمالِ الطافِ بیدریغ گردانند - و اگر مصلحتِ وقت باشد بآستان‌بوسِ ایں درگاه (که اکسیرِ اهلیّتِ صوری و معنوي ست) رسانند ایں فرستادها دریں قلعه خان‌زمان رفته بوید عنایت رسانیدند - و بصورت و معني تقویتِ او نموده او را در چنیں اضطرار بفتح و نصرت مقرون گردانیدند - روزے ایں فرستادها پیش خان‌زمان نشسته بودند که افغانانِ تیره رای لشکرے آراسته و فیلانِ مست معرکه برهم زن را اعتضادِ خود ساخته متوجّهِ قلعهٔ خان‌زمان شدند - و او فوجها آراسته معرکه آرائي میکرد که تهوّر نهادانِ بد سرشتِ مذکور در رسیدند

---

(۲) نسخهٔ [ي] آشفته مغز معرور را (۳) نسخهٔ [د] بني (۴) نسخهٔ [ح] اندهاری - و نسخهٔ [ي] اندهاري (۵) در [بعضے نسخه] شهاب‌الدین احمد خان ۞

و بمجرّد آمدن امواج خان‌زمان را برداشته درهم نوردیدند - و لشکر تمام گرنخت - و امعانان تاراج منازل و محالّ ایشان مشغول شدند - دربن هنگام (که کار بربن نخوت‌مندان دشوار گشته بود) اقبال زور آزمون شاهنشاهي حفظ انقضاب صورتی این گروه بدرگاه معلّی فرموده در بدائع‌نگاری درآمد *

و مجملے ازین دادوگاري آنست که خان‌زمان بامعدودے در پناه دیوار قلعهٔ خود در کمین فرصت بود که کارے بسازد - و یا گوشهٔ گیرد - حسن بیگي بر فیل تخت‌بلند نام سوار شده باجمعے روبروی شد - مردم فرار نمودند - او با چندے (که مانده بودند) فرار مردن نخود داده بیکبار درمرج آن قلعه رفت - و دیگے (که دران تعبیه کرده بود) چاق کرده پیش آن فوج مغرور (که چون فیل مست غرنده کدان مي‌آمد) توپ را سر داد - سر دادن توپ همان بود - و رسیدن برسر فیل همان - فیل را گردانده بر زمین هلاکت انداخت - و این موج رو بکریز نهاد - و از تائید ایزدي مقارن این عطیّهٔ الٰهي کوکبارهٔ نام فیلے [که بهادر خان در حیلے (که بهادر خان را بمالوه تعین میکرد) داده بود] در انجا رو مست طلع مقدّد بسلسل عربده‌جوی بود - در اثنای انهزام موج خان‌زمان فیلبانان امعان انرا گشاده سوار میشدند که او در مقام بدمستي درآمد - و یکے از فیلبانان امعان را (که دران نزدیکي بود) بر خاک هلاک انداخت - و شورشے عریب بدید آمد - امواج امعانان این را شور عساکر اقبال دانسته فرار نمودند - و امعانان (که دست بتاراج برداشته بودند) یکبارگي هر رشتهٔ تدبیر از دست داده رو بکریز نهادند - و باستماع این تائید غیبي فرار نمودها از پي‌هم رسیده تعاقب امعانان تیزرو تحت نمودند - و عمائم زاهر و مبالغ نامي بدست افتاد - و بمحض اقبال شاهنشاهي انچنین فتح عظیم روی داد - و بعد از ظهور چنین نصرتے خان‌زمان مراجعت نموده روی بجونپور آورد و از رعایت مرحمتهای شاهنشاهي را باحترام تمام روانهٔ ملازمت ساخت *

و از سوانح (۲) قدوم گرامی امیر مرتضی ست - چون (درگاه جهان پناه شاهنشاهي مجمع مادگاران روی‌زمین است - چه ایزد تعالی ذات مقدّس پادشاهي را مستجمع جمیع کمالات - و جامع فنون فضائل - و حاوی اقسام مواضل ساخته است) متفرّدان همت اقلیم ترک اوطان و بلدان کرده روی توجّه باین درگاه مقدّس آورده کامیاب سرور میگردند - و از عجائب آثار دانش‌اساس هرکسے و صنعے از حکمت الٰهي تا دورد گوي (که در کار خود یگانهٔ عصر باشد) چون بصحبت فیض‌صقبت حضرت شاهنشاهي میرسد چندان سخن دقیق دران هنر و پیشه مي‌شنود که از استادان این فن بگوش او نرسیده باشد - و یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامي مصروف همین است - و پس از مراحی حوصله و بررسی حال دران پایه (که از مرتبهٔ اعلی تا بدرجهٔ اسفل درخور مخاطب

---

(۲) نسخهٔ [ح ي] سوانح این سال مقدس *

بے کلفتے صعود و نزول فرموده) مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگرداند - ازانجمله سیّد اجل امیر مرتضی (که از اسباط علّامهٔ جرجانی بود - و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت) طواف حرمین شریفین نموده محمل اقامت بعتبهٔ علیّه (که کعبهٔ وفود برکات - و مشعر قوافل سعادات است) گشود - و بآئین لایق ادراک محفل عالی نموده سعادت پذیر شد - و خدیو زمان (که قدر شناس جوهر انسانی اند) آمدن میر را مغتنم دانسته بجلائل مراحم و جزائل عطایا اختصاص بخشیدند ۰

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بجانب مالوه - و شکار فیل نمودن و بر سر عبدالله خان ایلغار فرمودن - و بفتح و نصرت بازگشته بشکار فیل پرداختن - و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون [بر ذمّهٔ والی سلطنت فرض وقت است (که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند - بتخصیص خود سران تنگ حوصله - که کامیاب دولت شده از حواشی سریر دور رفته باشند) تا پیشتر ازانکه کار شان و حال آن ملک بفساد انجامد بفروغ تدبیر و لمعان رای چارهٔ آن نموده آید] المنّة لله که این شیمهٔ عظیمه در ذات مقدّس شاهنشاهی بر وجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد - چنانچه دانایان در دریافت آن عاجز اند - پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و هرچند بشکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند امّا آنرا پردهٔ احوال خود ساخته لحظهٔ وقت گرامی را از مهمّات دین و دولت فارغ نمیگذارند - و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیّت پروری اهتمام میفرمایند - و لهذا چون درینولا بمسامع اقبال رسید [که عبدالله خان اوزبک (که نمک پروردهٔ این سایهٔ اقبال است) در مالوه سر شورش دارد - و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را میخواهد برانداخته کفران نعمت ورزد] بفابران شکار فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمّم ساختند - و بتائید الهی روز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق روز شنبه بیست و یکم ذیقعده در موسم (که فیلان کوه خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند - و زمان زمان از مستی چکیده و سیلابها روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند - و از سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر کجک برق نمیشدند) رایات عالی بجانب نروز و سیهری (که بیشهای فیل دارد) نهضت فرمود - چون ساحل دریای چنبل مخیّم اردوی نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود - بجهت عبور اردوی معلّی قریب دوهفته سرادقات عظمت را اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنود (۳) نسخهٔ [د] سلاطین (۴) نسخهٔ [ب ح] سهری ۰

ضرور شد - تا تمامی خلائق بکستی گذشتند - و دران هنگام (که حلقهای فیلان خاصه ازان دریای طوفان خبر مستانه[۲] میگذشتند) فیل لکنه نام از فیلان نامی در عین مستی بآب فرو رفت - و ازانجا عرصهٔ گوالیار مخیم موکب اقبال شد - و ازانجا فضای جان پرور حوالی[۳] قلعهٔ نرور مضرب خیام افلاک ارتسام گشت - و چون بینهٔ فیل ازان مقام قریب بود ترتیب شکار فیل نمود ملازمان عتبهٔ اقبال را چند فوج اعتبار فرمودند - و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار ساخته چند زنجیر فیل مطیع و منقاد را همراه کردند - و طنابهای سطبر استوار (که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد - بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد) تعبیه فرمودند - و حکم اقدس بدفان پیوست که هرجا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحرائی از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یک سر طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند - و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند - و آن فیل را کشان کشان ببرند - و هر روز بتدریج این فیل صحرائی از راه ملائمت قریب تر شود - و علف پیش او اندازند - تا رفته رفته بران سوار شوند - و در کم مرصتی باین اسلوب رام سازند و مهمای اصلی رام شدن هر وحشی ملائمت و احضار آنچه ملایم طبع او ست (از کاه و دانه و آب) تواند بود - و از روی قیاس این قسم شکار اسهل اوضاع شکار فیل است - که فیل وحشی عظیم جثهٔ قوی هیکل را بفیل قوی تر از او یا مثل او مامور و منقاد خود سازند - و شر او را از خود دور دارند - و باین تدبیر بر مراد خاطر و کام دل ظفر یابند ●

و بالجمله آنحضرت بتوجه فیل بند شیر شکار در بیشهٔ نرور ترتیب آئین شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر جانب روانه ساختند - و خود بنفس نفیس[۴] باخاصان بساط قرب شیرانه دران بیشهٔ نشاط افزای در آمدند - آنروز بعد از تکاپوی عظیم و جست وجوی تمام ماده فیل از دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و ماده ساخته بفیل دیگر بستند - و هنگام بستن ادهم پسر مهتر کتابدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر مالشی یافت امّا امتان و خیزان بسلامت برآمد - فردای آن روز عید قربان بود - منعم خان خان خانان (که درین شکار دلکشا مقراک وار قرین رکاب سعادت بود) با اعیان دولت و ارکان خلافت (که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند) روی بآن کعبهٔ اقبال آورده زمین بوس مبارکباد بجای آورد - و حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت التفات عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق در آوردند - و هر فوجی بهر ناحیه (که مقرر شده بود) روان شد - آنروز بعد از سعی تمام کلهٔ فیل ماده (که دو سه فیل نر هم داشت) نمودار

---

(۲) نسخهٔ [ا] نشا می گذشتند (۳) نسخهٔ [ا ب] حوالی نرور (۴) در [چند نسخه] انفس ●

گشت - حضرت از نظارهٔ آن عشرت عید را تازه کرده بآئین معهود مجموع آنرا (که نه فیل بود) صید اقبال فرمودند - و روز دیگر در سرادق اجلال بوده بانتظام بخشی ملک (که صید معنوی ست) پرداختند - و صبح سیوم باشراق صبح دوم سوار دولت شده دران بیشه (که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکاپوی شمال و صبا ازان مشکل بود) تا آخر روز سیر فرمودند - ناگهان کلهٔ فیل (که از هفتاد زنجیر زیاده بود) عبور اقدس افتاد - انبساط عظیم مرموده تعاقل بر صید مقاصد عظیمه گرفتند - بموجب حکم اشرف[۲] مجموع فیلان را به بیشهٔ پُردرخت رانده پای هر فیلی بدرختی بستند - و بر هر فیل چند کس دیده‌بان نگاهداشتند - و طنابها را اردوی معلّی طلبیدند و آن بیشه (که هرگز پی‌سپر آدمی نشده بود - و چابک‌روان وهم و خیال ازان عبور ننموده بودند) دران‌شب بورود موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بغداد خلافت شده‌بود - فرّاشان کاردان باعانت نجّاران رکاب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقلاطهای رنگارنگ در گرفتند - و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند بساط و سریر عشرت آرام گرفتند - و خاصان بساط قرب [مثل یوسف محمّد خان کوکلتاش - و عزیز محمّد کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش و مبر معزّالملک - و میر علی‌اکبر - و چلمه خان (که بخان‌عالم مخاطب شده) و میر غیاث الدّین علی (که اکنون بخطاب نقیب‌خانی شرف افتخار دارد) و دیگر مقرّبان و مخصوصان] در حواشی آن نشیمن قدس دوره زدند *

روز دیگر (که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز برسریر افق جلوه نمود) حضرت شاهنشاهی (صید مقصود بدام - و ساغر مراد بکام) بران تخت سعادت بدولت نشستند و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تعریج باطن ساعتی چند قصّهٔ امیر حمزه از دربار خان استماع نموده نشاط‌بخش انجمن اقبال شدند - درین‌اثنا چند حلقهٔ فیل با طناب بسیار از اردوی معلّی رسید - اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو (که شدّت سرکشی و صولت زورآوری داشتند) هر فیل را درمیان دو فیل پادشاهی بطنابهای محکم بر بندند و بآئین شایسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی معلّی آورده‌اند - و طنابها چون کمند عیّاری[۳] توان کوهپیکلان انداخته بآئین شایسته مقیّد ساختند - و بجهت سامان اینکار دو روز دیگر آن سرمنزل مخیّم موکب عالی بود - و (چون صید بعضی وحشی‌نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود) عنان توجّه بجانب[۴] ولایت مالوه تافتند - و از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل و لای[۵] لزج

---

(۲) نسخهٔ [د] اقدس (۳) نسخهٔ [ه] عیاران (۴) در [چند نسخه] بجانب مالوه تافتند (۵) در [بعضی نسخه] نیست *

و کثرت کو[۲] و مغاک (که در زمین مالوه مي‌باشد) کار بر گرم‌روان شاه‌راه اقبال دشوار شده بود اسپان چون اسپاني آبي شدا کرده مي‌آمدند - و شتران چون جهازهای عمّان طوفان‌نوردي ميکردند تا آنکه بصد دشواري ساحت ظاهر قصبهٔ رمود[۳] مخيّم اردوی معلّی گشت - و بسبب کثرت بارندگي دو روز متوالي دران سرزمين (که مهبط فيوض آساني بود) مقام شد - و ازان منزل براه سارنگپور نهضت عالي اتّفاق افتاد - و در طيّ اين راه از کثرت وحل و خلاب بادپايان آتش‌خوی را پای تا سينه در وحل فرو ميشد - و شتران سبک‌پای را هم موی شان گراني ميکرد - و بهزار[۴] جرّ ثقيل جنبش ميکردند - درين روز خيام مواکب منصوره (که بيابانها را از ازدحام تنگ داشت) در عقب ماند - بغير از خيمه و سراپردهٔ پادشاهي و يک خيمهٔ خان‌خانان و خيمهٔ ميرزا عزيز کوکلتاش و چندے ديگر ار اعاظم اُمرا خيمهٔ هيچ يکے از بندگان درگاه نتوانست رسيد - لاجرم يک روز درانجا نيز مقام فرمودند - و روز ديگر علم عزيمت بجانب مندو افراختند - و فضای ظاهر قصبهٔ کهيرار به پنج منزل مخيّم سرادقات جلال شد - اگرچه درين مراحل چاروا دانه نيافته‌بود امّا سبزهای تازه و تر (که دران مرغزارهای روح پرور از فيض هوا کمال نشو و نما داشت) از فرط طراوت و حلاوت نعم‌البدل شدهٔ شوق دانهٔ را از طبائع حيوانات برده بود - همه سر در سبزه‌زار فرو برده ازان علفهای خوشگوار سير ميشدند - و دران سبزه‌زار شوق‌گستر مصاحانه گام ميزدند *

حضرت شاهنشاهي خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلّی را دران منزل نشاط آرای گذاشتند - و چندے[۵] از اُمرا را دران گماشته خود همعنان دولت و همرکاب اقبال بر توسن سبک‌خرام بصوب مندو (که مقرّ آن خود سر بود) ايلغار فرمودند - و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پيشتر فرستادند - تا عبدالله خان را (که از اعمال ناشايستهٔ خود متوهّم و خايف است) نويد عنايات پادشاهي داده بملازمت آورند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بيدولتي شود - و بجناح[۶] تعجيل از قصبهٔ کهيرار ببلدهٔ سارنگپور (که نخستين شهر مالوه است - و بيست و پنج کروه از مالوه - که از چهل کروه معمول دهلي زياده مسافت دارد) در چنين آب و گل بيک منزل نهضت والا فرمودند - و بحدود سارنگپور محمّد قاسم‌خان نيشاپوري (که حکومت آن نواحي بار تعلّق داشت) بتارک ادب شتافته دولت استقبال دريافت - و ازانحضرت التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ايثار پرداخت و قريب بهفتصد اسپ و اُستر[۷] از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانيد - و آنرا بر اُمرا و ملازمان

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] کرو و مغاک (۳) نسخهٔ [ا] زنوده - و نسخهٔ [ح] کرار (۴) نسخهٔ [ا] و بهزار شدت (۵) در [همگي نسخها] سواي نسخهٔ [ی] چندے ديگر (۶) نسخهٔ [ی] و بکمال تعجيل (۷) نسخهٔ [ا ح] شتر *

موکب والا (که درین یورش نصرت فرجام بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سعادت پذیرشد - و هنگام ظهور سفیدهٔ صبح (که محلّ اشراق نور - و رفع حجاب ظلمت است) بدولت سوار شده متوجّه آجین (که در سوالف ایّام تختگاه ملوک مالوه بود) گشتند - و عرصهٔ آن شهر بمیامن قدوم موکب عالي غیرت افزای آسمان شد - و چون هوای دلفگار (۲) مورد موکب والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای او معروض داشتند - و بظهور پیوست که هرچند امن مخلصان دانشور گرم نفسي کردند بباطن (۳) دغلی گرای او در نگرفت - و بهیچ گونه تسلّي دیانت وبنه و بار خود از قلعه بیرون فرستاد - و تا شام توقّف نموده از دنبال مردم خود شتافت - و از روی ظاهر بعضي ملتمسات واهي گفته ایشان را از سر خود وا کرد - مثل آنکه ضرر مالي و جاني بار نرسد و ولایت مندو بدستور سابق باو مفوّض باشد - و تنگریبردي و خان قلي و ایسان (۴) قحشي را باو همراه گذارند - منعم خان خانخانان رتوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شاهنشاهي از مرحمت عاطفت رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده ملتمسات اورا بموقف قبول داشتند - و منشور عالي متضمّن میثاق و عهد (۵) انجاح مقاصد و مطالب او بار مصحوب اعتماد خان و دربار خان مقرّر ساختند ٭

و درین هنگام (که ظلال جلال بر متوطّنان قصبهٔ دهار گستردند - و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت) یکی از عورات ستم رسیده بفریاد آمد که محمّد حسین قور بیگی عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانهٔ مرا تاراج برده است - حضرت نزدیان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور ادوار معدلت باش - که عنقریب اورا بسیاست عظیم خواهیم رسانید - از غرائب دور بینی حضرت شاهنشاهي آنکه اوّل کسی (که گرفتار شد - و بسیاستگاه عدالت سرای خود یافت) او بود - و درین شهر بموقف عرض معلّی رسید که چون خبر ایلغار موکب عالي بعبدالله خان رسید ازانجا (که خایبن خایف است) هلاک خود را یقین پنداشت - و خودشتن را معلول و مقیّد شحنهٔ قهرمان غضب شاهنشاهي دیده روی براه گریز آورد - و از مندو بجانب لوائي (۶) شتافت - و حضرت خدایگاني دولت و اقبال توجّه اقدس از صوب مندو مصروف فرموده همّت بر تعاقب آن مدبر گماشتند - جمعي از اُمرای اخلاص نهاد مثل مبر معزّالملک و مقیم خان و محمّد قاسم خان نیشاپوري و شاه فخرالدّین و شاه قلي خان محرم و دستم خان و معصوم خان

---

(۲) نسخهٔ [ط ي] آن دیار (۳) نسخهٔ [۵] نفاق اندوز (۴) در [بعضي نسخه] ایسان قحشي - و در [اکثر نسخه] ایسان قحي - یاایسا باشد - که نام پدرمعتبرے بود (۵) در [اکثر نسخهٔ] عهد و انجاح (۶) نسخهٔ [ی] لوائی - و در آئین اکبری لوائی ٭

مرتضوی و قتلق قدم خان و خرّم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و چغتای خان و چندے دیگر را برسم هراول بیشتر روان فرمودند - تا گرم شتافته سر راه آن گمراه بگیرند - و خود نیز بذات اقدس با چندے از مقرّبان سریر اعلی در ایلغار شتابنده‌تر گشتند - و آخر روز دین بیست و چهارم امرداد ماه الٰهی موافق شنبه بیست و ششم ذی‌الحجّه وقت شام بموضع لواني نزول اجلال فرمودند آن بخت برگشته بیستر ازین گرخته رفته بود - شب بدولت و اقبال درانجا توقّف فرمودند - و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان (که برای رهنمودی آن گمراه نامزد شده‌بودند) رخصت یافتند که آن گمشدهٔ بیابان‌نادانی را بمنصائح هوش‌افزا سالک مسلک شاه‌راه سعادت گردانند - و صبح آن از لواني پیشتر نهضت واقع شد - در اثنای راه فرستاده‌ها برگشته آمدند - و بموقف عرض رسانیدند که ازانجا که رورادبار اوست حرف موعظت را خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است - اتّفاقًا مابد فتح و نصرت نام‌پرده‌ها را (که برسم مقدّما نامزد شده بودند) بموضع باغ هدایت نمود - و ازانجا معلوم شد که آن شوربده بخت بنه و بار خود را پیشتر فرستاده - و خود توقّف نموده است - قضا را مردم هراول بواسطهٔ نسیب و فراز زمین از پیش یکدیگر افتادند - و معدودے (مثل محمّد قاسم خان نیشاپوري - و خان‌عالم - و شاه قلي خان محرم - و سمانجي خان - و خواجه عبدالله - و میر زاده علي خان - و سیّد عبد الله) پیش رفته کار طلب نبرد شدند - و غنیم را بسپهٔ تیر گرفتند و عبدالله خان تیره رای غافل از جنود غیبي از بخت برگشتگي برگشته بجنگ آمد - و با همراهان خود گفت که موکب عالي در چنین وقتے از راه دور ایلغار کرده - و بکس‌کم رسیده است - و ما مردم بسیاریم و پُر زور - همّت بسته متوجّه پیکار شوید - و باین اندیشهٔ ناصواب روی بجنگ آورد و باین جماعت راه ستیزه و کارزار پیش گرفت - و این مویّدان اقبال داد دلاوري و جانسپاري داده معرکهٔ نبرد آراسته بودند که میان چاک‌دست حقیقت حال بعرض اقدس رسانیدند - و رایات اقبال دیر در نهضت تعجیل نمود - درین روز خاکسار سلطان از نامعامله فهمي و غرور دانش ناقص خود حرف بار ایستادن از ایلغار نموقف عرض رسانید - قهر پادشاهي در جوش آمده دست بشمشیر کردند - و از کمال غضب بجانب او متوجّه شدند - و آن بے‌عقل از اسب پیاده شده در دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد - و حضرت نیز بدولت از اسپ فرود آمده بار رسیدند و شمشیر در انداختند - چون آن تیغ کهاندهٔ هندي نبود تا بدم نرسید - و مهر پادشاهي چون او را بر خاک مذلّت افتاده دید دیگر محافظت فرمود - و دست ازو باز داشت - و الحق این غضب لطف سرشت پادشاهي بر جاي خود بود - تا هر کس رتبهٔ خود دانسته در خور آن عرض نماید چه مقرّر خرد دوراندیش است - هرکه نوکري را شایسته باشد خدمت حضور را نمود - و هرکه ملازمت

حضور را درخور نبود لایق بساط عزّت نباشد - و هرکه سزاوار بساط اقبال باشد درخور نسبت نخواند بود - و هرکه بدولت مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد - و آنگاه بخدیو عالم - و هرکه رخصت حرف[۳] سرائی یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهی مخالفت نماید - مجملا جرأت[۳] در نقیض مقاصد ارجمند پادشاهان و خلاف رای ابن بزرگان رفتن ناسنودهٔ خرد و ناپسندیدهٔ خردمندان است - مگر وقتی (که این بزرگوار عالی نهاد یکه از دوربینان بساط عزّت را بدریافت خویش این پایهٔ عالی داده اورا در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند) آنزمان اگر حقیقت حال را در لباس دیارمندی دموقف عرض رساند هرآئینه حقّ خدمت بجای آورده باشد *

و بالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را (که طرار فتح و نصرت بران معقود[۴] و مربوط بود) حرکت داده ظلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گستردند - و خود بدولت و سعادت بجولانگاه نصرت درآمده بجائی رسیدند که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت - و محافظت ایزدی از سهام حوادث سپری میکرد - بدست راست حضرت خانخانان منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افسرده بودند - و درین هنگام (که نائرهٔ پیکار اشتعال داشت) بالهام غیبی حکم عالی شد که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقّف نیست - بر سر عدو باید تاخت - و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سدک بگذارند - خانخانان زبان عجز عرضداشت که خوب مخاطر اقدس رسیده است - امّا جای یکّه تاری نیست - ایلک مجموع ملازمان مدائی یکجا شده می تازیم - درین اثنا حضرت خشم آلوده در مقام ناخوش شدند - اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت - و حضرت برو اعتراضی شده بپستر توجّه فرمودند - درینوقت غنیم شکوه پادشاهی و حملهٔ معرکه‌زمای شاهنشاهی (که کوه تاب آن نیارد) برای العین دیده پای از جای و دل از دست داد - فر الهی و شکوه ایزدی (که همعنان ابن شهسواران میدان همّت بود) آن بی‌دولتان سیه‌گلیم را برداشته زیر و زبر کرد - و چندے از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند - و بسیارے ازان نیره بختان بهزاران خواری و نگونساری دستگیر قوی دستان معرکهٔ اقبال شدند - و فتح (که کارنامهٔ ارمان و ادوار است) بمحض جنبش اقبال بظهور پیوست - درین روز فتح معلّی آنچه (از ملازمان عتبهٔ اقبال و اعیان عقبدت گزین همپائی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند) از سه صد کس زیاده نبود - مثل منعم خان خانخانان - و میررا عزیز کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش - و مقیم خان - و محمّد قاسم خان نیشاپوری - و میر معزّ الملک - و میر علی اکبر - و شاه فخر الدّین - و اشرف خان - و اعتماد خان

---

(۲) نسخهٔ [ي] سخن سرائي (۳) نسخهٔ [ي] تجرات (۴) نسخهٔ [ي] مقصور *

و خان عالم - و آصف خان - و لشکر خان - و شاه قلي خان محرم - و دستم خان - و معصوم خان فرخودي - و قلیچ خان - و رحمان قلي‌خان قوش بیگي - و خرّم خان - و قتلق قدم خان - و خواجه عبد اللّه - و حاجي محمّد خان سیستاني - و عادل پسر شاه محمّد قندهاري - و مطّلب خان و چغتي خان - و راجه تودرمل - و رای پتردّاس - و خاکسار - و ورپر جمیل - و مراد بیگ - و باوجود آنکه (لشکر منصور در غایت کمي چنان راه در چنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمد - و لشکر عنیم آنچه رو برو باستعداد تمام آمده‌بود از هزار سوار زیاده بود) به یورش تائید ایزدي فیروزمندي روی داد - جائیکه اقبال بکار خود در آید کثرت عدد را درجهٔ اعتبار نماند - و زمانیکه کار فرمایان اقبال در امداد باشند خاکیان خاکسار را چه یارا که در برابر توانند درآمد ●

القصّه بعد از انهزام آن منکوب الٰهي و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهي خود بدولت شب دران منزل اقبال قرار گرفته چندے از سرداران جان‌سپار را بسر کردگی قاسم خان نیشاپوري بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند - چون دران شب باران عظیم باریدن جمع (که بامزد این خدمت شده بودند) نتوانستند که بیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند - - در هنگام ظهور دور صبحگاهي خود بدولت کوچ فرموده کسان معتمد پیش فرستادند - که هر نوع که باشد دست جلادت از آستین جرأت کشیده بمحاربه پیش آیند - جانسپاران گام سرعت زده روی همّت بنیاز راه اطاعت آوردند و صباح روز اثنین بیست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه نیمست و هشتم ذی الحجّه رایات همایون در مبادئ پهر سیوم بآلي رسید - حکیم عین‌الملک (که براجهٔ آلي معروفی داشت) رقعه او را بسرف ملازمت آورد - و او مستمال شده به مبارزان حقیقت‌مند پیش ملحق شد - و دیرین روز (که زمان ظهور عیار کاردانی و مردانگي و حقیقت‌مندیش مردم برد) تیمور بیّگه شتردلي نمود خدیو جهان او را اسپ خاصه مرحمت فرموده بخبر آوردن پیش تعین کردند - آن بے‌جوهر را همّت یاوري نکرد - و بیمارش دروغ را عذر نامسموع خوش گردانید - پاس از شب مانده خدیو جهان سوار دولت شدند - و چون هوا گرمي پذیرفت زمانے در زیر درختے نزول رحمت فرمودند و خوش‌خبر خان را تعین نمودند که بزودي رفته از مردم پیش خبر آورد - همان‌جا بدولت تشریف داشتند که خوش‌خبر خان مژدهٔ نصرت مندیش اولیای دولت رسانید ●

و خلاصهٔ سخن آنکه زمینداران آن ناحیه از روی در انحراف ضمیمهٔ لشکر فیروزي‌مند شده دل در خدمت بستند - و دلاوران افواج قاهره سوران مي‌انداختند - و نزدیک گریوهٔ (که جابانیر ازان

---

(۲) در [بعضے نسخه] بدر داس - یا تبر داس (۳) در [چند نسخه] عدو را (۴) نسخه [ح] بمبارزان حقیقت مندش ملحق شد . و نسخهٔ [ي] بمبارزان عقیدت‌مند ملحق شد (۵) نسخهٔ [ي] تیرو تفنگ ●

میفرمود) بر اردوی عبدالله خان میریزند - و آن سیه‌روی بی‌حمیّت سراسیمه شده زبانِ خود را در صحرا گذاشت[۲] - و پسرِ خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت - امرای عظام تمامی بنه و بار خصوصاً حرمها و فیلانِ او را گرد آورده دران منزل توقّف نمودند - و میر معزّ الملک باتّفاقِ جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تا پنج کروه دیگر این بیدولتان را تعاقب نمود - و این موّیدانِ اقبال چست و چابک شتافته باو رسیدند - و بسیارے از مردمِ او را جدا ساختند - و میر معزّ الملک و چندے زخمی شده سرخ‌روی گشتند - و آن بی‌سعادت خایب و خاسر نیم جانے ازان مهلکهٔ مردآزمائی بیرون برد - و چون هنوز نفحهٔ چند ازان تیره‌بخت باقی بود بروزِ سیاه و روزگارِ تباه خود را بسرحدّ گجرات انداخت - و چون حکمِ گیتی‌مُطاع نبود (که آن عرصه جولانگاهِ جنودِ اقبال گردد) لاجرم عسکرِ منصور بفتح و اقبال دران نصرت‌گاه توقّف نمود - چون این بسارت بمسامعِ علیّه رسید بمعنائمِ اقبال و همرکابیِ نصرت متوجّهِ پیش شده بآن سرزمین (که موردِ فتح بود) رسیده شکرِ الٰهی بجای آوردند - و آمرای اخلاص اندیش به بساطِ بوسِ حضورِ سربلندی یافتند - و غنائمِ فراوان از حرم و فیل و اسپ[۳] و دیگر نقود و اجناس و نفائسِ اسباب و اشیا (که بدستِ اولیای دولتِ قاهره افتاده بود) بتمام و کمال از نظرِ اشرف گذشت - ازانجمله فیلِ آب رنگ و گچ گجهن[۴] و سمن بود که هرکدام منشای کمالِ توجّهِ عالی شد - و الحق هریکے کار نامهٔ آفرینش بود ●

حضرتِ شاهنشاهی شکرِ مواهبِ ایزدی نموده از همان منزل بدولت و اقبال کوسِ مراجعت بجانبِ مندو بلند آوازه کردند - و آن مسافت را سه منزل کرده بتاریخِ روزِ مار اسفند بیست و نهم امرداد ماهِ الٰهی موافقِ روزِ پنجشنبه دوم محرّم (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو قمری منازلِ دلگشای قلعهٔ مندو را بمیامنِ نزولِ عالی موردِ وفورِ سعادت ساختند - و ازانجا فتحنامها بممالکِ محروسه خصوصاً دارالخلافهٔ آگره (که خواجه جهان و مظفّر خان آنجا بانتظامِ کارگاهِ سلطنت اشتغال داشتند) فرستادند و قریبِ یک ماه دران مصرِ سعادت دوستگام بوده انتظامِ آن ممالک بر طبقِ مُلهمِ اقبال فرمودند و ملازمانِ درگاهِ معلّی را بقدرِ تردّد و خدمت پایهٔ[۵] قدر افزوده کامیابِ دولت ساختند - ازانجمله مقیم خان (که درین یورشِ اقبال تردّدهای پسندیده کرده بود) بخطابِ شجاعت خانی خلعتِ افتخار پوشید - و (چون طنطنهٔ انتصابِ رایاتِ نصرت‌آیات در ولایتِ مالوه بلند شد - و صدای کوسِ اقبال گوشِ زمین و زمان را بار کرد) تمامی سران و سروران آنحدود جبینِ ضراعت بسجده‌گاه

---

(۲) در [اکثر نسخه] پرتافت - و در [بعضے] برتافت (۳) نسخهٔ [ی] اسپ و نقود و دیگر اجناس (۴) نسخهٔ [ا] کهنجن - و نسخهٔ [ج] کچهن - و نسخهٔ [ه] کهن - و نسخهٔ [و] کچهن (۵) نسخهٔ [ی] پایه افزوده (۶) نسخهٔ [ا] انتباس و نسخهٔ [ی] عبوره

اطاعت آوردند - و جمیع رایان و زمینداران بزمین‌بوس والا تارک سعادت خود را افسر دولت دادند و دران مقرّ جلال معروض بارگاه معلّی شد که عبدالله خان منهزم شده پیش چنگیز خان (که درادوا در گجرات سربزرگي برداشته بود) رفته است - رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کارداران بارگاه مقدّس را پیش چنگیز خان فرستاده شود - تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلّی فرستد - یا ازان ملک نیز آواره سازد - لاجرم حکیم عین‌الملک را با منشور جهان‌مطاع فرستادند - چنگیز خان منشور عالي را (۲) تا قریب جانپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسي بجای آورد و بپیشکش لایق باعرضداشت تذلّل مصحوب بعضے از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت - مضمون آنکه من بندهٔ پادشاهم - و از فرمان‌پذیري گزیر ندارم - ازانجا (که حضرت خطا پوش عطا پاش اند) اگر (دریں مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند - تا اورا بدرگاه عالي فرستم) از بنده‌نوازي دور نیست - و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد آن‌زمان ناگزیر آن بےسعادت را ازین ولایت بدر خواهم کرد - بعد از یک روز (که رایات اقبال ازین سفر سعادت‌اثر بفتح و فیروزي مراجعت فرموده - بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمود) حکیم عین‌الملک با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین‌بوس والا نمود ۞

و از جملهٔ سوانح (۳) آنکه خان قلي نام یکے از معتمدان شجاع عبدالله خان (که اورا در سرکار هندیه گذاشته بود) معروض شد که هنور همانجا در ورطهٔ امّید و بیم مانده است - اگر شنود جان‌سپاري سربلندي یافته در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت او ست - لاجرم فرمان استمالت ازمکمن افضال صادر شد - و او آن منشور دولت را حرز حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیّت خود متوجّه آستان‌بوس شد - و سعادت‌پذیر بندگي گشت ۞

و از جملهٔ وقائع آنکه مقرّب خان (که یکے از امرای دکن بود) از راه ولایت برار کمر بندگي بر میان جان بسته و بعزم اخلاص شمامهٔ سعادت زمین‌بوس دریافت - و بانظار عواطف شاهنشاهي اختصاص گرفت - و سرکار هندیه بجاگیر او مقرّر شد ۞

و از جملهٔ سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس (که از قدیم الایّام بامتداد سنین و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند) از کمال اطاعت و اخلاص عرضداشتے مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده شرائف پیشکش را بنظر موکب عالي ساخت - و بوسیلهٔ مقرّبان بساط قدس معروض پایهٔ سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست که صبیّهٔ رضیّهٔ خود را در سلک پرستاران حرم‌سرای اقدس درآورده بسعادت این‌نسبت ظلّ عنایت آنحضرت را مامن

---

(۲) نسخهٔ [ب ج ء] تا جانپانیر (۳) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام ۞

حوادث ابدي سازد - ازانجا (که کام بخشي شيوهٔ حضرت شاهنشاهي ست) ملتمس ميران را درجهٔ قبول داده فرمان عنايت‌نشان اصدار فرمودند - و اعتمادخان خواجه سرا را (که از معتمدان بارگاه قرب بود) همراه ايلچيان ميران باين‌خدمت خاص نامزد فرموده با جلائل تشريف و شرائف انعام روانهٔ آنحدود کردند - اعتماد خان چون فريب بقلعهٔ آسير (که نشيمن ميران بود) فرود آمد ميران بتارک ادب شتافته بسعادت استقبال مدسور عالي بيرون آمد - و اعتمادخان را باعزاز و اکرام[۲] بدرون قلعه برد - و اين عاطفت والا را ار سرنوشت سعادت ازلي خود دانسته صبيّهٔ عفيفهٔ خود را . بآئين گزين و آرايش شايسته روانهٔ سرادق عظمت ساخت - و جمعي از اکابر و اعيان ولايت را همراه کرد و آداب فرمان‌پذيري و لوازم خدمتگاري بمقديم رسانيد - اعتماد خان در هنگامي (که موکب والا ار مندو بهضت فرموده بيک منزل نزول اقدس نموده بود) نزمين‌بوس عتبهٔ عليّه سربلندي يافت و آن صبيّهٔ قدسيّه را بسرادقات عصمت رسانيد - و شرح اطاعت و عبوديت ميران معروض داشت و حسن[۳] نيّت و صفاي عقيدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد *

و ار جملهٔ سوانح آنکه ازانجا (که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهي مفطور[۴] بر جرم‌بخشي و غريب‌نوازي‌ست) حسن‌خان خزانچي و پايندهٔ محمّد پنج بهيّه و خدا بردي بيلم[۵] را با مدسور عاطفت محدود دونگر پور فرستادند - که بار بهادر حاکم مالوه را (که دران‌نواحي سرگردان بادية حيرت و عزلت است) مستمال ساخته بدرگاه معلّي آورند - چون فرستادها نوبد بخش نوازش بادشاهي شدند بار بهادر اين‌معني را ار بيداريخت دانسته عزيمت ملازمت نمود - و کمر سعادت چست کرد که متوجّه آستان‌بوس گردد - درين اثنا خواجه‌سراي بي‌عقل او ار دارالخلافهٔ آگره آمد و بعضي سخنان دور از کار (که شعار هرزه[۶] گويان بي‌دولت است) گفته اورا ار شاهراه دولت بازداشت و (چون سواد سيه‌گليمي هنوز ارطالع او بر نداشته بودند) بي‌اختيار شده بمعدرتي چند نامسموع ار احراز سعادت زمين‌بوس محرومي اختيار کرد - و ميعاد حصول اين مقصد عالي را بوقت ديگر بار بست - و واردان اقبال را با عرضداشتي مشتمل برشرح خجلت و تقصر روانهٔ درگاه معلّي ساخت و ابن فرستادها در دارالخلافهٔ آگره بشرف آستان‌بوس استسعاد يافتند *

القصّه قريب يکماه قلعهٔ مندو در ظلال رايات عالي مهبط انوار جاوداني گشت - و (چون ضمير انتظام‌بخش شاهنشاهي ار عمدهٔ ضوابط و روابط اين ممالک مطمئن شد - و بميامن اقبال ابد پيوند مهمّات اين‌صوبه انتظام جديد پذيرفت) در ساعت مسعود (که سعادت معاودت را

---

(۲) نسخهٔ [ح] احترام (۳) در [بعضي نسخه] و بحسن نيت (۴) نسخهٔ [و ح] مقصور (۵) نسخهٔ [و] بيگ را (۶) نسخهٔ [ي] هرزه سرايان *

موافق باشد - یعني اواسط شهرور ماه الهي موافق اواخر محرّم بدولت و اقبال بجانب دار الخلافهٔ اگره عنان توجّه تافتند - چون ساحت قصبهٔ نعلچه مخيّم موكب عالي شد قرابهادرخان را با ديگر اُمراي عظام و ملازمان اخلاص پرورد بحكومت مندو مقرّر ساختند - و فرمان اقبال مطاع شرف صدور يافت كه از ملازمان بارگاه والا هركس (كه درين ايلغار از همراهي موكب اقدس محروم و متقاعد بوده عبار تقصير بر چهرهٔ خدمت پسنديده است) مجازات و مكافات او همان است كه در مندو همراه قرا بهادر خان بوده بخدمت آنجا دو قيام نمايد - و چندگاه از بساط حضور محروم ماند - و روز ديگر بتقريب انتظام اين مهم دران منزل توقّف اتّفاق افتاد - و روز سيوم در عين بارندگي بدولت و اقبال كوس مراجعت بسمت دار الخلافه بلند آوازه ساختند - و همان سيلابها ممرّ موكب عالي شد و در اثناي راه بندگان حضرت شاهنشاهي اكثرے بر فيلان مست سوار ميشدند - و اين كوه پيكران چيره دست را معلوب نيروي عظمت صوري و معنوي ميداشتند - روزے بر فيل كهاندي راي (كه در بدمستي و زبردستي و خود سري و بد خوئي سهيم و عديل نداشت) سوار شده عزيمت منزل پيش فرمودند - و آن فيل آسمان شكوه را (كه فيلبانان قوي دست را در هنگام سركشي و گردن فرازي پاي ثبات بر جاي نمي ماند) از روي اختراع عالي كجك[۲] بر سر زده نوك آنرا در سر فرو بردند و دسته اش بر پشت فيل استحكام دادند - و كجك ديگر بر دست تائيد يافتهٔ خود داشته در وقت سركشي بر سر او ميزدند - و باين دو تعبيهٔ قدرت او را از حملهاي بدمستي باز داشته روي براه مي آوردند - و باين فر و شكوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند - و حاضران صفوف عزّت (كه ناظران بدائع قدرت بودند) در مقام حيرت آمده و اين معني را محض تائيد الهي (كه آن فيل نامور فرمان پذير تقدير اوست) دانسته زبان اخلاص بدعاي دوام دولت ابدقرين گشودند بعد از قطع چندين مراحل طوفان خيز و طيّ جبال سيلاب ريز عرصهٔ آجين مخيّم عساكر فتح شد و از انجا چهار منزل كرده بحوالي گوپور نزول اجلال فرمودند - و يک هفته دران بساط نشاط بخش كامياب عيش و عشرت بوده از انجا ساحت قصبهٔ كهيرار را مورد موكب گيتي نورد ساختند - و در دو منزلي آن كوهستانے غريب و بيشهٔ انبوه پيش آمد - و دو روز آن هزير جهان شكار را دران بيشه ماده فيل چند در كمند مقصود درآمد - و از انجا كوچ بر كوچ تا حدود قصبهٔ سيپري نهضت موكب عالي فرمودند - و دران منزل شوق فزا قرارلان عرصهٔ شكار خبر رسانيدند كه درين نزديكي بيشه ايست عظيم - و دران كلهٔ فيل ميگردد - حضرت شاهنشاهي بشوق شكار در هنگامے (كه خسرو خاوران بخيط ابيض صبح در پيچيد) متوجّه اين صيد شدند - تا هم اسباب سلطنت افزون شود - و هم انبساط طبيعت

---

(۲) در [اكثر نسخه] گجباك .

حاصل گردد - چون نزدیک آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند - ازانجمله یک فیل کلان خوش شُنبه (۲) پدید آمد - شیران عرصهٔ شجاعت تمامی آن بیشه را احاطه کردند و بدستور مقرّر و آئین معهود در راندن آن گلّه بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عالی رفت - پارهٔ راه رانده آمدند - ماده فیلی ازان میان از گلّه برآمده روی بسواران کرد - و بشاه فخرالدّین رسیده او را از اسپ انداخت - و متوجّه اسپ شد - و میر (۳) را افتاده گذاشت - دریں اثنا بهادران تیز دست در رسیدند - میر از غایت اضطراب سررشتهٔ عقل از دست داده انگشت بردهان نهاده اشارت بخاموشی نمود - و مدّتے ابن ادای میر موجب انبساط طبائع بود - آن زور گلّه فیل از میان بدررفت - و همگی توجّه مقدّس بگرفتن فیل مذکور شد - تا آنکه اورا بکمند در آوردند - و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نفزوده دران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند - محرّر این کارنامهٔ قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که مبفرمودند آن فیل صحرائی بود ارجُگام آن ممالک سرکشیده برآمده بود - حضرت شاهنشاهی نام آنرا کهیری (۴) سنگ نهادند - روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گلّهٔ فیل تکاپو فرمودند - ناگاه پنج ماده فیل نمودار شد - و متوجّه صید و قید آن شدند - و متوجّه عالی سه ماده فیل را ازان میان بروش معهود بسته مسرّت بدرای خاطر مقدّس شدند - چون ساحت قصبهٔ سیهری مستقرّ اردوی معلّی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری بجائی آورده در پیدا کردن آن گلّهٔ فیل (که باین حدود پی آن گرفته اند) کمال اهتمام نمایند - اخر روز بود که یکے از وحشی نژادان آن صحرا (که برسان آنجا بهیل گویند) نزدیک دولتخانهٔ مقدّس آمده ازان گلّهٔ فیل نشان داد - و این کس راجه جگمن راجهٔ دهندهیره (۵) بود - بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او بیفتد آن گلّه را ازانجا رانده بود و نیز مقرّر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نواحی واقع شود ناگزیر رفته خبر کنند که جگمن از روی دولتخواهی قراولان بتقریب شکار گذاشته است - چون این خبر بهجت بخش رسید حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دولت شده روی بقطع مسافت آنحدود آوردند - تا آنکه آن کوه پیکران بنظر اقدس درآمدند - فریب بهشاد فیل در رفتار بود - دران میان فیل مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت - بهادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف درآمده راندن گرفتند - و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد - و ماده فیلان از گلّه جدا شده قصد

---

(۲) در [بعض نسخه] سیچی - و در [بعض] سنجی - و سنج رنگی باشد - باسنجی - و سنجی بمعنی بلندی راستی - یا شنجی - و شنج بمعنی سرین (۳) نسخهٔ [ی] میر را را (۴) نسخهٔ [ا ی] کهری سنگ - و نسخهٔ [ب] اکهری سنگ (۵) در [اکثر نسخه] دهدیره - و در [چند نسخه] دهندیره •

دلاورانِ اقبال‌مند میکردند - دَرین اثنا ماده فیلِ دریده محمّد طالب برادرِ کلانِ سعید بدخشي را
از اسپ انداخت - و زبردستانه زیر کرده برو نشسته مالش داد - نظّارگیان را یقین شد که استخوانش
سرمه شده باشد - درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند - آن ماده فیل او را بدُهُن[۲] و خرطوم گرفته
دوید - چون سواران نزدیک‌تر شدند او را انداخته تیزتر شد - انداختن همان بود و برخاستن
و دویدنِ او همان - این معني باعثِ تعجّب همگنان شد - امّا چون نظر بر نفوذِ قدرتِ الٰهي
انداخته شود تعجّب را گنجایش نمي‌ماند - و با جمله همّتِ عُلیا در گرفتنِ فیل مذکور مصروف بود
حکمِ مقدّس بدفاع پیوست که فیلِ مستِ جنگي از میلانِ خاصهٔ شریفه آورده بآن جنگ اندازند
و او را ازین سرکشي فرود آورند - بهیرون[۳] نام فیلے (که قرینِ آن فیل بود) آورده بجنگ انداختند
حملهای عظیم و صدمهای قوي درمیان آمد - بهیرون چون تردّدِ بسیار کرده بود روی‌خود گردانید
و بصد تدبیر آن فیلِ صحرائي را ازو باز داشتند - دَرین اثنا بخاطرِ الهام‌پذیر طرزے عجیب
و طریق ادیق رسید که باسهل وجوه شکارِ فیل توان کرد - و آن چنین بود که هرگاه کُلّهٔ فیل
نمایان شود سوارانِ تیز دست از دور گرد کنند - چنانکه فیلان را بران مردم نظر نیفتد - و بآوازِ طبل
مي‌آگاهانیده باشند که جمعے در عقب اند - و دو فیلِ آنس گرفته را فیلبانانِ ایشان بطوریکه نمایان
نشوند سوار شده نُحچّے[۴] (که میخواسته باشند) برده آن فیلان را در قید آورند - آهسته آهسته
میرانده باشند - تا از نقلیدے (که در طبیعتِ جانداران سرشته اند) هرائینه آن کُلّهٔ فیل آن دو
فیل را دیده راهي میشود - و بسعيِ خویش درانجا درآمده پای‌بند میگردد - و [چون چنین
تدبیرے شایسته (که تا حال بخاطرِ هیچ یکے از مزرکان نگذشته بود) مخطورِ باطنِ اقدس شد]
باعثِ ادسراحِ عظیم گشت - و حکمِ اشرف سعادتِ نفاذ یافت که افواجِ عظمتِ اقتدار از اطراف
و جوانب درآیند - و آن فیلِ صحرائي را بآن کُلّه درمیان گرفته راهِ اردوی معلّی سپرند - آمرا فرمان‌پذیر
گشته دامنِ خدمت بر زدند - چون بقلعهٔ سیهري رسیدند کُلّه را بدرونِ قلعه راندند - چون تمامیِ کُلّه
بآن فیلِ بزرگ بقلعه درآمد آن فیلِ سرکش بار نیابد بدستي کردن گرفت - آنحضرت بجهتِ
تادیبِ او فیلِ کهاندي رای را (که عدیلِ او بود) آورده بآن بدمستِ صحرائي رو برو ساختند - این
دو کوهِ متحرّک بصدماتِ جنگ درهم آویختند - و تا یکپاس بعربده و ستیزه سرگرم بودند - و قریب
بآن رسید که کهاندي رای غرورِ فیلِ وحشي را بشکند - بموجبِ اشارتِ عالي بمشاعلِ صواعق‌کردار
کهاندي رای را از جنگ بار داشتند - و فیلِ صحرائي بصدمهٔ کوشکنِ دیوارِ سنگینِ حصار را شکسته
براهِ صحرا پیش گرفت - آنحضرت یوسف خان برادرِ بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعے فرستادند

---

(۲) نسخهٔ [ی] بخرطوم در دهن گرفته (۳) نسخهٔ [ا] بیهور (۴) در [اکثر نسخه] بحکمهٔ •

که آن فیل را (که مانده شده است) مقیّد گردانند - و خود بنفس نفیس توجّه عالي بر بستن گلّهٔ فیل گماشتند - و فیلبانان قوي‌دست از هر جانب فیل صحرائي در آمدند - و اشارت عالي بران نافت که فیل رن بهیرون را (که از فیلان مست زبردست بود - و در حلقهٔ فیلان خاصه اختصاص داشت) برده سر راه بران فیل بگیرند - بار این دو کوه پیکر انجا شده درهم آویختند - و چون فیل صحرائي جنگ عظیم کرده‌برد نزدیک بآن شد که مغلوب شود - فیلبانان هجوم آورده او را بپای درختي بزرگ رسانیدند - و از هرطرف طنابهای زنجیر قویتر را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند - و بآهستگي رام کردند - و رفته رفته در حلقهٔ فیلان خاصه انتظام یافت - و گجپتي نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفای انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ارتسام بمستقرّ خلافت گرمتر فرمودند - و ممرّ موکب والا بر سمت غرور و گوالیار اتّفاق افتاد - و تمامی عُظما و کُبرای دارالخلافه طبقهٔ قرب موکب عالي را (که نوای ارغنون عشرت اندي ست) شنیده مسرّت کنان بلوازم استقبال شتافتند - و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند - و بانظار عواطف شاهنشاهي کامیاب سعادت صوري و معنوي گشتند - و بندگان حضرت شاهنشاهي بسعادت و اقبال روز زمیاد بیست و هشتم مهر ماه الهي موافق سه‌شنبه سیوم ربیع الاوّل ظلال ورود بر دارالخلافهٔ آگره گستردند - و از مقدم اقدس اشاعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند - و حلائق را بشکر این نعمت عُظمی ابتهاج و استبشار روی نمود ●

و از سوانح آنست که درین هنگام عشرت ارتسام (که مقدم سعادت توأم حضرت شاهنشاهي بدارالخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود - و آنحضرت بر وسادهٔ عیش و منکای حضور بدولت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معني و پایه افزای دین و دولت بودند) از مآثر الطاف دادار جان‌بخش جهان‌آفرین دو گوهر نایاب از یک‌منبع ظهور کرد - و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود - دو چشم سرور جلا یافت - و دو گوشوارهٔ اقبال اعتلا گرفت - دو عقد تمین درخسید و دو بازوی قوّت بدید گشت - و دو یارهٔ مقصود ظهور نمود - دو ابروی حسن باشارت درآمد و دو گوش بشارت باز شد - یعني دو شاهزادهٔ قدسي پیکر روحاني‌منظر بطریق توأمان سعادت ولادت یافتند - جهان‌جهان شگوفهٔ دولت شگفت - و چمن چمن گل عشرت خندان شد - بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را بصدای نساط خواندند - آواز کوس شادي در نه گنبد گردان پیچید و نوای ارغنون کامراني در شش جهت عالم افتاد ●

●شعر

چنان گلبانگ دوشانوش برخاست ● که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست

---

(۲) در [چنده نسخه] فیل بهیرون را (۳) در [اکثر نسخه] قوت - و نسخهٔ [ط] نیست ●

و آنحضرت شگفتن این دو گابن باغ عشرت را تفاؤل بر سعادات دو جهاني گرفته آداب شکر گذاري بتقدیم رسانیدند - یکے را میرزا حسن و دیگرے را میرزا حسین تسمیه فرمودند - قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این دو گوهر شاهوار گفت * شعر *

شد شاه یگانه را دو فرزند خلف * آمد دو گهر ز درج مقصود بکف
۹۷۲
دوران بپي تاریخ ولادت بنوشت * بنمود دو ماه روی ار اوج شرف

و این دو گوهر یکتای دریای قدس بعد یک ماه از ولادت باز بنفسحت‌سرای عالم قدس و نزهت‌آباد مقام غیب خرامیدند - و نقد حیات بحق را نثار پدر والا قدر کردند - و آنحضرت از رحلت این دو (۲) با کورهٔ قدسي‌سرشت قدرے فرین هموم و احزان گشته گلگشت (۳) بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه دور بینان بارگاه (۴) کبریا را در قضای مبرم ربّاني و احکام محکم یزداني بغیر از تسلیم و رضا چارهٔ دیگر متصوّر نیست *

و ارسوانح (۵) طرح معمورهٔ دگرچین انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانهٔ بدائع عُطمی و مهندس نگارین‌سرای صنائع کُبری وجود اقدس اعلی حضرت شاهنشاهي را بمسیّت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هرآنے مظهر کمال‌آسماني گرداند و در هر مکانے خیال جمنے را مطرح ایجاد آثار ممالک‌آرائي سازد - بنابرین مقدّمهٔ حقیقت اساس خاطر جهان‌آرای آنحضرت بآراستن و پیراستن موضع عالي‌کلوالي (۶) توجّه فرمود - آن گل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظر به دیگرے از سر زمینهای دلکش امتیاز دارد - و ازان مقام تا دارالخلافهٔ آگره یک‌فرسنگ راه است - و دریغولا بیستر چنان بود که (هرگاه موکب عالي برسم سیر و شکار از شهر بصحرا مي‌برآمد) دل صفا منزل آنحضرت اکثرے بآن ناحیهٔ دلگشا مبکشید - و دران سرزمین بےغمي نشاط شکار گسترده میشد - و بصید (۷) وحش و طیر دران مرغزار فیض بخش خاطر اشرف مي‌پرداخت - دریں هنگام (که رایات اقبال از سیر ممالک مندو مراجعت فرموده بمستقرّ خلافت معسکر شد) معمار همّت عالي‌اساس انفضای آن فرمود که دران فضای دولت‌مزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازند - بنابران در ساعت مسعود و طالع ثابت (که اساس عشرت و بنیان نشاط را رسید) مهندسان سحر پرکار و طرّاحان جادو خیال منازل دلپسند و عمارات خاطر نشین (که قوالب ارواح شوق توانند شد) طرح انداختند - و در اندک فرصتے

---

(۲) نسخهٔ [ح] دو پارهٔ گوهر (۳) نسخهٔ [ج] سیر گلگشت (۴) نسخهٔ [ا] کارگاه (۵) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام دلگسا (۶) نسخهٔ [ج و ط] ککرالي - و نسخهٔ [ه] ککران - و نسخهٔ [ز] کلکرالي - و نسخهٔ [ی] علي ککرالي (۷) در [اکثر نسخه] نخوانده *

بنّایان چابک‌دست و معماران کارگذار بطوریکه (مرکور نگارخانهٔ ضمیر انور بود) تمام گردند - و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبهٔ علیّه بمقدار حال و فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند - و در ایّام معدوده معمورهٔ جاوه نمود که خال رخسار شهرهای آفاق تواند شد - و حضرت شاهنشاهی آن معمورهٔ قدسی و باکورهٔ غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی - و بیشتر اوقات دران ایّام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال میربودند و بسیر و شکار داد خوشدلی و کام سنانی میدادند ۰

و درین سال ایلچی فرمانروای ایران شاه طهماسپ با گلدستهٔ نکهتی در رسید - و تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورد - سلطان محمود بکری (که همواره اظهار بندگی کردے) در آرزوی آن افتاد که منصب خانی‌لار خانی (که خانخانانی باشد) از درگاه معلّی یابد - و چون امرای کلانتر ازو بودند (که از مرتبه شناسی و دید حال پیش‌قدمان خود آرزوی این پایه را نخاطر نرسانیدندے) کامروای این آمنیّت نگشت - مبلغهای زر برسم پیشکش بساط غفران‌پناه فرستاد - که شاید بوسیلهٔ سعادت شریف ایشان این دولت روی گردد - شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارت گونه دادن رقم‌پذیر کلک محبّت ساخته بودند - لیکن (چون خدیو عالم در مسند مرتبه‌دانی و معدلت‌آرائی بودند) روانی استحقاق نبود - نه رواج سفارش - خصوصًا که مثل منعم خان باین منصب والا اختصاص داشت بدابران امتدعای شاهی را معذرتے خجسته فرموده آمده را بآئین نیکان رخصت فرمودند ۰

التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی‌پناه شاهنشاهی - و استخلاص کابل از میرزا سلیمان - و دیگر سوانح اقبال

در مطاوی احوال فرخنده مآل پیوسته صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار انوالمعالی تیره بخت خسران عاقبت را بانجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت - و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدّس ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیب میداد - و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرّف خود در آورد - و میرزا محمّد حکیم را در یکے از محالّ بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه (بقدرے پی بر ارادهٔ میرزا سلیمان می‌بردند) امّا چون امرے دور از کار بود یقین‌شان نمیشد - تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نکرده برخے دیگررا بتدریج فرستادن گرفت - دفعهٔ عبدالرّحمٰن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمعے فرستاد و دفعهٔ تنگری‌بردی قوش بیگی را با جماعتے روان ساخت - کابلیان گمان خود را یقین دانسته

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میدان اقبال (۳) نسخهٔ [ی] که منصب ترخانی (۴) نسخهٔ [ای] التجا آوردن
(۵) نسخهٔ [ط] خسران زدهٔ عاقبت را (۶) نسخهٔ [ح] مآل را ۰

در معالجهٔ کار اهتمام نمودند - و عمدهٔ ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندي و باقي قاقشال و سيوندك و علي‌محمّد اسب و بندهٔ علي ميدادي با ساير ميدانيان و خواجه خضربان و يار محمّد آخوند و ميرور و خليفه عبدالله بودند - حقيقت معامله را ميرزا حكيم (كه بسنّ تميز رسيده بود) رسانيدند مدرا (كه از تنگي معاش و بد سلوكي بدخشيان بتنگ بود) اين انديشه را مستحسن دانسته در اخراج بدخشيان اهتمام نمود - ولايت غزنين (كه مدرا سلمان بقرا يتهم و اين حسين كابلي داده بود) آنرا تغيير داده مقاسم بيگ پروانچي داد - و بدگس و آنحدود را از مراد خواجه كسيده تنخواه ملازمان خود نمود - و جلال‌آباد و آنحدود را تا ديلاب (كه ميرزا سليمان مقاصي‌خان و سعيد خان و مبارز خان و نهاؤالدّين خان داده بود) گرفته مخالصهٔ خود مقرّر ساخت - و بتدريج كمند تسلّط بدخشيان از ولايت كابل گسسته همه را از ان ولايت بيرون آورد - و اهل بدخشان منكوب و مخذول[۲] نسبه تحدمت مدرا سلمان رفتند - و غازي‌خان در كتل هندو كوه ميرزا سليمان (كه متوجّه تدارك كار كابل بود) ملاقات نموده بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت - ميرزا سليمان سرعت نموده متوجّه كابل شد - و چون خبر آمدن ميرزا سليمان بميرزا محمّد حكيم رسيد قلعهٔ كابل را ببابي قاقشال سپرد و طايفهٔ از مردم كار كردهٔ تجربت يافته (كه محلّ اعتماد بودند) همراه او ساخت - و خود با جمعي از هواخواهان بطرف جلال‌آباد و بدستور روي عزيمت نهاد - ميرزا سليمان چون بكنار آب باران رسيد سه چهار روز دران منزل مقام كرد - كه لشكر از تردّد سفر برآساید - و چون معلوم او شد (كه ميرزا جلال‌آباد رفته) فكر گرفتن كابل بوقت ديگر موقوف داشته از ده مدار بقصد دستگير كردن ميرزا بطرف جلال‌آباد حركت نمود - و چون ميرزا محمّد حكيم ندكه[۳] رسيد خبر غلط شهرت يافت كه ميرزا سليمان از عقب مي‌آيد - ميرزا حكيم برخاسته بكوه باران شتافت - و دختر ميرزا سليمان (كه در جلال آباد بمقتضاي نقصان عقل مانده بود) پسليمان شده متوجّه همراهي ميرزا محمّد حكيم شد - و در حدود بساول آمده ملاقات كرد - و عذر تقصير[۴] خواست - و در همين منزل بيقين پيوست كه ميرزا سليمان متوجّه ابنحدود است - و آن خبر غلط بود - ميرزا بسرعت تمام بعريب خانه رسيد - و ازانجا به علي‌مسجد و ازانجا به پيسار در نواحي قبيلهٔ حبيب فرود آمد - و در همين روز ايلچي ميرزا سليمان پيش ميرزا حكيم رسيد - كه شايد دام فريبي تواند سرانجام نمود - ميرزا سرسواري او را ديده وداع كرد و خواجه حسن را پيش ميرزا سليمان فرستاده خود متوجّه حدود ديلاب شد - درين اثنا خاكي گلّه بان (كه بجهت آوردن حقيقت حال مانده بود) آمد - و خبر رسانيد كه ميرزا سليمان بجلال‌آباد رسيده حرم بدگم را با جمعي در جلال‌آباد گذاشته خود متوجّه اينحدود است - ميرزا محمّد حكيم

---

(۲) در [اكثر نسخه] مخذول روساخته (۳) نسخهٔ [ي] بدوكي (۴) در [چند نسخه] تقصيرات •

باستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشتی مشتمل بر اظهار انکسار و انتقار مصحوب حاجی غالب بیگ و طوغان اوجی[۲] بدرگاه گیتی‌پناه حضرت شاهنشاهی فرستاد - و سرگذشت کابل و مستمندی خود را معروض‌داشته استمداد توجّه و هرگونه استعانت نمود - و خود بر کنار سند ساگر توقّف کرد - و (چون دران ایّام حکومت صوبهٔ پنجاب برای رزین و عهدهٔ اخلاص میر محمّد خان برادر کلان اتکه خان مفوّض بود) میرزا خواجه بیگ محمود[۳] دیوان خود و مقصود جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید - میر محمّد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا فرستاده دلدهی نمود - و همچنین اُمرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند - میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمّد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پیشاور[۴] برگشت - و از راه کریه[۵] متوجّهٔ جلال‌آباد شد - و در اثنای راه بافغانان شنواری جنگ روی‌نمود - جمعی از ردخشیان مسافر ملک نیستی شدند - و بعضی اسباب اردو بارازی بتاراج رفت - و هارون شنواری (که کلانتر این قوم بود) بعدم‌خانه شتافت - و در جلال‌آباد قنبرو جمعی را گذاشته متوجّهٔ کابل شد - و از روی استبلا رفته محاصرهٔ کابل کرد - متحصّنان قلعهٔ کابل لوازم حقیقت و مراسم کار آگاهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند - و در هنگامی (که نگر چمن از فرورد حضرت شاهنشاهی قبلهٔ‌گاه هفت اقلیم بود) ایلچیان میرزا محمّد حکیم رسیده بوسیلهٔ واقفان پایهٔ سریر سلطنت بسعادت آستانبوس سربلندی یافتند و عرضداشت میرزا بمسامع علیّه رسید - و بعد از اطّلاع بر حقیقت حال گوشهٔ نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد - و (چون خلاصهٔ اسباب تفرقهٔ میرزا نابودن اتالیق خرد مندش خبر اندیش بود) حضرت شاهنشاهی از فرط دانش (که انتظام بخش شهرستان مروّت و مردمی ست) فکر اتالیق موصوف قطب الدّین خان را (که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت) باین مدعی والا اختصاص بخشیدند - و حکم مقدّس شرف نفاذ یافت که خلاصهٔ لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمّد خان بمیرزا محمّد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده در مسند حکومت آن ممالک متمکّن سازد - و بعد از تمکّن و استقرار میرزا قطب[۷] الدّین خان در کابل توقّف نماید - و اُمرا بجایگیرهای خود بازگردند - و مداشیر مُطاعه (بنام میر محمّد خان و اُمرای کرام مثل محمّد قلی خان برلاس حاکم ملتان - و قطب الدّین خان - و مهدی قاسم خان - و حسن صوفی سلطان - و جان محمّد بهسودی - و کمال‌خان گکهر - و فاضل[۸] محمّد خان - و محمّد ولی خان - و کلانتران آن‌دیار) عزّ اصدار

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] اوچی - و نسخهٔ [د ه] اودجی (۳) نسخهٔ [ي] بیست (۴) نسخهٔ [و] پرشاور (۵) نسخهٔ [ح] کرنه - و نسخهٔ [ط] کهرنه - و نسخهٔ [ی] کهرنه (۶) نسخهٔ [ی] ولایت (۷) در [چند نسخه] قطب‌الدین محمد خان (۸) در [چند نسخه] فاضل خان •

یافت - که گرم شتافته بر کنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند - و بهمراهیِ او بر سرِ میرزا سلیمان رفته مراحمتِ او را از کابل دفع نمایند - و عاطفتِ شاهنشاهي سرانجامِ لشکرِ بزرگ فرموده نقدے وافي[۲] از خزانهٔ عامره با دیگر اسبابِ شوکت و اجناسِ فراغت ترتیب نموده همراهِ ایلچیان روان ساخت ●

چون مناشیرِ اقبال بأمرا رسید کمرِ اطاعت بر میانِ اخلاص بسته با عساکرِ نصرت قرین متوجّهِ ملازمتِ میرزا شدند - قطب الدّین خان و کمال خان و فاضل محمّد خان و محمّد قلي خان و جمعے پیشقرآمده میرزا ببوستند - و بوصولِ[۳] تعقّباتِ پادشاهي و مراحمِ خسروانهِ احوالِ میرزا ریب و فرِ دیگر یافت - و از گذرِ اٹک بدارس گذشته متوجّهِ کابل شدند - و میر محمّد خان و سایرِ امرا با سامانِ شایسته نزدیکِ دولت آبادِ پیشاور بمیرزا رسیدند - و هریک از امرا فراخورِ حالتِ خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانید - و از انوارِ تعقّباتِ پادشاهانه (که بر وجناتِ احوالِ میرزا تابنده بود) مهمّاتِ میرزا رونق و طراوت (که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود) پذیرفت و از روی مدارت و استقلال بعزمِ درست روی امّیدِ نجاحِ کابل آورد - و تا جلال آباد عنانِ مبادرت باز نکشید - و (چون میرزا سلیمان قلعهٔ جلال آباد را بقلندرنامي از کسانِ خود سپرده بود) میر محمّد خان اوّلاً ساقي ترنابي و عارف دیگ را به نصیحت فرستاد - او از بیدولتي گردن از طوقِ اطاعت بپیچید - و چون آن خونگرفتهٔ جاهل بر جانِ خود نبخشود بهادرانِ لشکرِ منصور بتسخیرِ حصار متوجّه شدند - بلانِ قلعه‌گیر بفتحِ آن قلعه کمر بستند - و بقوّتِ سرپنجهٔ مردي و زورِ بازوی مردانگي این عُقدهٔ مشکل آسان بگشودند - و از هر طرف دادِ مردانگي دادند - و بقدمِ همّت و عالم نهمت بر معارجِ قلعه‌گسائي طریقهٔ عروج پیش گرفته فرودبانهای وسیع رفیع مرتّب ساختند - و بر دیوارِ آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند - اگرچه (بدخشیان بقدرِ قوّت و توانائي در مقامِ مدافعه شده دقیقهٔ از دقائقِ قلعه‌داري نامرعي نگذاشتند - و بضربتِ تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمرِ بستگانِ قلعه‌گشا حمله مي‌آوردند - و خاک و خاکسترِ عناد بر سرِ صاعدانِ دروهٔ فتح مي‌ریختند) امّا آن پُردلان را غمارے بر آئینهٔ دل نمي‌نشست - و احیاناً اگر عارجِ این مناهج را زخمي ساخته پایان مي‌انداختند آن چنان شوقِ قلعه گشائي نداشتند که از ملاحظهٔ حالِ آن متوهّم گشته ممتنع شوند - بلکه جرأت بر عزیمتِ خود بیشتر از اوّل نموده و پای همّت بر سرِ او نهاده بالا میدویدند - و باقبالِ شاهنشاهي آن قلعه در فرصتِ یکساعت نجومي مفتوح شد - و تفنگِ مذکور با سه‌صد جوان

---

(۲) نسخهٔ [ج] نقد وافر - و نسخهٔ [ی] نقد وافرو وافي (۳) نسخهٔ [ی] بوصول رایات تعقّبات پادشاهي و لوای مراحم ●

(که همراه او بودند) هدف سهام سیاست و علف تیغ هلاکت گشت - و دو نفرازان اجل رسیدها را بر رهگذر مفر سر دادند - تا واقعهٔ احوال قنبر و تمام بلا رسیدگان بدولت را یک‌بیک چنانچه دیده‌اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند - و سر قنبر[۲] را بارمغانی کنگرهٔ قلعهٔ کابل فرستادند - و ببانی قاقشال و مردم کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند - و (چون خبر عنایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مژدهٔ فتح حصار جلال‌آباد بکابل رسید) غلغلهٔ شادی بلند آوازه شد - و سر قنبررا زیب کنگرهٔ قلعهٔ کابل ساختند - و از آوازهٔ فتح جلال‌آباد و صیت طنطنهٔ وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت امّا بنکدیب این خبر دلهای برهمزدهٔ مردم خود را تسلّی میداد - که این حرف[۳] و صوت کابلیان است - اصلے ندارد - تا آنکه آن دو بدخشی آمده ازحقیقت استیلای افواج قاهره خاطر نشان نمودند - میرزا سلیمان و حرم بیگم را ازان خبر سر رشتهٔ صبر از دست رفت - و سلک جمعیّت از هم گسست - پریشان و بد حال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان کدگاش نموده بعد از ردّ و بدل قرار بر فرار دادند ●

روز دیگر میرزا سلیمان نعل وارگون زده ار گرد حصار کابل برخاست - و بجانب قلعهٔ جلال آباد رو نهاده بخواجه ربواج آمد - و شهرت داد که بجنگ میررا میروم - و چون شب درآمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت ببدخشان آورد - و در هنگام گذشتن از آب پروان[۴] سیلے عظیم آمد و بسیارے از اسباب و پرتال بدخشیان را برد - و بهزاران محنت بحالے (که کس[۵] مبیناد) خود را ببدخشان رسانید - عساکر نصرت اعتصام بجگدلک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتّفاق آمرای اقبال قرین بکابل درآمد - و اهالی آن خطّهٔ سعادت کامیاب دولت از مضیق قلعه‌بندی و محاصره خلاص گشته غلغلهٔ شادی و طنطنهٔ آزادی بسپهر والا رسانیدند - و عموم خلائق و جمهور رعایا آئین بیغمی تازه کرده بدعای دوام انتصاب رایات اقبال (که ظلال دولتش بردور و نزدیک سایهٔ عدل گستر است) تراوه سنج عشرت گشتند - و آمرای عظام درمنازل و مساکین نزول نموده کام ستان عیش شدند - بعد از چند روز قطب الدّین خان بسیر غزنین (که وطن مالوس او بود) رفت - و کمال خان را همراه خود برد - و دران خطّه (که مولد و منشای او و تمام قبیلهٔ سعادت نژاد او بود) بخوشی و خرّمی بسر آورد - و تمام اقوام و اصحاب دور و نزدیک را تفقّدات کرد - و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر (که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل است) طرح انداخته

---

(۲) در [بعضے نسخه] قنبر کوتوال را (۳) نسخهٔ [و] حرف صوت (۴) نسخهٔ [ا] باران - و نسخهٔ [ی] روان (۵) نسخهٔ [ی] که نصیب کس مباد ●

برگشت - و بعد از انتظام مهمّات کابل خان کلان از تبه‌رائي وکالت میرزا را بخرد صلاح اندیشیده در کابل توقّف نمود - و باقي[۲] امرا را وداع کرد - و بهندوستان معاودت نمودند - وسکینه بانو بیگم همشیرهٔ خرد میرزا محمّد حکیم بجهت ادای شکر الطاف شاهنشاهي و استسعاد ملازمت اقدس متوجّه هندوستان شد - و ببدرهٔ قطب الدّین محمّدخان باستلام عتبهٔ علیّه سعادت‌پذیر شد ،

و (چون سعادت ذاتي در طینت[۳] میرزا محمّد حکیم ننهاده بودند) نه اورا عقل مصلحت‌بین مي‌افزود - و نه ملازمان اخلاص‌مند سعادت منش بهم میرسیدند - دربدولا (که بمیامن توجّهات نظام بخش شاهنشاهي مهمّ کابل انتظام یافت - و خان کلان بسر براهی مهام آنجا اشتغال داشت) متفنّنان[۴] کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه انگیزي[۵] شدند - و محمّد حکیم میرزا (که باوجود حداثت سن از عقل معامله‌رس بهرهٔ وافر نداشت) همواره گوش بر سخنان واهي میکرد - و میر محمّد خان (که بحدّت مزاج و درستئ اخلاص موصوف بود) براه مدارا نمیرفت و نادک چیزے طبیعتش متغیّر میشد - و کار بسدّت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابایان نقش کارکاري دلنشست - و میرزا محمّد حکیم نیز اگرچه اظهار تبعیّت گونه میکرد امّا بسیارے از مهمّات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - ازین‌قسم یکے آن بود که خواجه حسن نقشبندي در کابل بسر مي‌برد - میرزا همشیرهٔ خود را (که سابقًا والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي آورده بود) بے استصواب حضرت شاهنشاهي و بے گفت[۶] و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه چون چنین نسبتے عالي افتخار یافت مهمّات درخانهٔ میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے که بار مناسب نبود میساخت - و اکثر مردم درخانهٔ میرزا سخنانے (که ملایم طبع خان‌کلان نبود) میگفتند - و میر محمّد خان (که باوجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه‌سنج باریک‌غور بود - و در روز نامچهٔ امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد) از نامساعدی بخت برای‌آسایش خود چون خلاف حکم شاهنشاهي را مصلحت دید دولت دانست آنچنان روز بد پیش او آمد - و چون دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید نظر پدش بینی انداخته در شب از شبها بے‌آنکه کسے وقوف یابد از کابل کوچ‌کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت - و عرضداشتے متضمّن حالات دار و گیر درخانهٔ میرزا و وقائع هست و نیست کابل بشرح و بسط درسلک تحریر کشیده بدرگاه معلّی ارسال داشت - خان کلان اگر برای‌آسودگئ خویش چنان بیراهه رفت بایستے

---

(۲) در [اکثر نسخه] و باقي امرا وداع کرده بهندوستان (۳) در [بعض نسخه] نهاد (۴) نسخهٔ [چ ه ح] مفتنان - و نسخهٔ [د] متفنیان (۵) در [اکثر نسخه] اندوزي (۶) نسخهٔ [ط] بصلاحیت (۷) نسخهٔ [ه] بے گفتگو و مصلحت ،

که از روی مزاج‌دانی روزگار و نبض‌شناسی عالم خواجه حسن[۲] و یارمحمّد آخوند و فیروز[۳] و چندے دیگر را مصحوب آمرا بهندوستان میفرستاد - تا هم کار میررا بفساد نمیرسید - و هم خود بچنین حال معاودت نمیکرد - لیکن چون مشیّت الٰهي بر امرے میرود پیشتر ازان عُقلای دوراندیش را بنادانی منسوب میگردانند - و آن مکنون عالم مشیّت در جلوه‌گاه ظهور مي‌شتابد - و الحق پیش‌بینان ملک دانائي را در امثال این امور جز تماشائي بودن و بر فنون تقادیر الٰهي آگاه شدن چه کار باید کرد *

و از سوانح فرستادن قلیچ‌خان است برهتاس باستمالت فتح خان - مجملش آنکه در صربهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه‌ایست از بدائع صنائع آفریدگار رهتاس نام - مصون از رهم اختلال بر زبر کوهے بغایت بلند واقع - عرض و طول آن ازپنج کروه زیاده است - و از زمین هموار تا سطح آن قلعه[۴] یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و از غرائب آنکه بالاي قلعه بآن بلندي هرچا که دوگز بکاوند آب شیرین مي برآید - و از مبادیء بناي این قلعه هیچ فردے از فرمان‌روایان بران استیلا نیافته - مگر شیرخان - که بتزویر در لباس زنان جمعے را در آورده متصرّف شد - چنانچه مجملے پیش ازین گذارش یافت - و ازان باز بدست فتح خان پٹّني (که از سرداران بزرگ شیرخان و سلیم‌خان بود) افتاد - و به پشت‌گرمی آنچنان قلعه با مالیمان (که حکومت بدگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و از دور بیني پیوسته بارسال عرائض خود را از دولتخواهان این دولت[۵] مي‌شمرد درینولا (که آثار بے‌سعادتي از احوال علي‌قلي خان‌زمان بدور و نزدیک معلوم میشد) آنحضرت قلیچ خان را پیش فتح خان (که پیوسته بارسال عرائض نیاز اظهار بندگي میکرد) فرستادند - که برچگونگي احوال او آگاهي یافته اورا برجادهٔ اطاعت و خدمت راسخ گرداند - و مقرّر سازد که چون رایات اقبال بحدود جونپور رسد احرار دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بعیار حضور اشرف رسانده سرگین جوهر خود را خاطرنشان دور و نزدیک نماید - قلیچ‌خان بسرعت هرچه تمامتر برهتاس رفت - و او را برجادهٔ مستقیم بندگي راسخ گردانید - و حسن خان پٹّني برادر خرد او را بملازمت آورد که برای‌العین جلائل مراحم خسروانی را در یابد - دران ایّام [که موکب مقدّس از شکار نیل از کرهره و نرور (که شرح آن عنقریب گذارش یابد) مراجعت نموده بمستقرّ سلطنت نزول اجلال فرموده بود] بزمین‌بوس معلّی سرافرار شدند - و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهي گردید - و در اوائل این سال عفّت‌قباب حاجي بیگم (که از ازواج مطهّرهٔ حضرت جهانباني جنّت آشیاني - و دختر تنائی والدهٔ حضرت ایشان بودند - و الامان میررا از بطن مطهّر مقدّس

---

(۲) نسخهٔ [ی] حسین (۳) نسخهٔ [و] فیروز خلیفه . و در [اکثر نسخه] فیروزه (۴) نسخهٔ [ه ح] برکوهے (۵) نسخهٔ [ی] دولتخانه *

ایشان بر کنف ظهور آمده بود) بموجب رخصت شریفه متوجّه طواف حرمین شریفین شدند و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفررا بر وجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند - هرچند خاطر اقدس مفارقت ازان قدسي سرشت نمیخواست امّا ارادهٔ باطن گرامی ایشان را مقدّم داشته تجویز این معني فرمودند - و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این امنیّت شدند ●

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهي بصوب نرور بعزیمت شکار فیل

خدیو عالم (که همواره بانسام شکار و انواع مستلذّات و اقسام مشاغل ظاهري مي‌پردازد) بیفتده چنان خیال میکند که مگر جز این کار اندیشهٔ دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد - و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسلهٔ ظاهر و باطن اند - همیشه ظاهر را (چون ظاهر پرستان صورت بین) و باطن را (چون خرد منشان معني قبله) آراسته میدارند - درینولا نقاب آرائی خویش را در شکار فیل اندیشیده در اسعددارمد ماه الٰهي موافق رجب رایات عالي را بجانب نرور و کرهره نهضت دادند - و بجانبهٔ سلطان شرق بجانب دهول‌پور شتابان گشتند - چون در آب و هوا اعتدال بود فیل‌سوار از دریای چنبل با مواکب عالي بسعادت و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت - چون عرصهٔ حواشی نرور جولانگاه مواکب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند که در بیشهٔ نرور چند کلّهٔ فیل میگردد - امر عالي شرف صدور یافت که اردوی معلّی در همان ساحت دلگشا مقام نماید - و حضرت شاهنشاهي با بعضے از ملتزمان رکاب عزّت بآن بیشه در آمده و دو روز دران بیشهٔ بے سر و بُن تکاپو نموده بکلّهٔ فیل رسیدند - و آنرا بآئین سابق از اطراف و جوانب احاطه نموده و فیلان وحشي را درمیان گرفته باردوی عالي در آوردند - و از پیرایهٔ شکار نشاط قرین آنست که روزے در معاوز حدود نرور بشکار اشتعال داشتند که نظر مقدّس بر اژدهائے (که قریب بهفت گز اکبر شاهي بود) افتاد که بعضے از چیتل را (که نزدیک بماده آهو باشد) فرو برده بود - و مابقي را در فرو بردن بود - ازین صورت بدیع نظّارهٔ کارگاه تقدیر فرموده آن موذي را از هم گذرانیدند - و در زمان آن شرارت سرشت مکافات خود را بار یافت - و دو روز دران عرصهٔ دلگشا منتظم امور جهانباني بوده لشکرخان میر بخشي را بولایت گڈھه[۲] پیش آصف خان فرستادند تا از فیلان جنگي و دیگر نفائس امتعه (که به نیروی اقبال پادشاهي در جنگ رائي بدست او افتاده بود) آنچه لایق درگاه معلّی باشد بیارد - و فرمان عالي شد که خواجه غیاث‌الدّین علي قزویني تا آمدن لشکرخان خدمت او بتقدیم رساند - و خود بسعادت سرگرم شکار شدند - و بساط شکارگاه را بورود نشاط پیرای آئین بستند ●

---

(۲) نسخهٔ [د] کره ●

آغاز سال دهم از جلوس اقبال‌قرین شاهنشاهي - یعني سال‌دي از دور اول

درین شگفته زمان و خجسته‌زمین (که هوای شوق در معز انبال پیچیده بود) نشاط بهاري در دماغ روزگار افتاد - و مقدم نوروز جهان‌افروز به خجستگي فیض‌بخش عالم و عالمیان گشت چار چمن عالم ببالیدن در آمد - و گلهای صد برگ انبساط شگفتن گرفت * شعر *

گل بران شد که بَر آرد برون آرَد[۲] بار * تا کند بال فسان همرهِ بلبل پرواز
غنچه‌های سحری نیم شگفت از سرِ شاخ * بهرِ دل بردنِ مرغانِ چمن چنگل باز
از تماشاگریِ سبزه و گل مي‌یابند * که رهِ عشق بهر گام نشیب‌است و فراز
بندهٔ حوصلهٔ غنچهٔ این باغ شوم * صد زبان در لب و آلهٔ بخموشي دمساز

گوئیط مقدم شاه[۳] است که انداخته‌اند * از پرند گل و دیبای سمن بای‌انداز

بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه هستم شعبان (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دوم هلالي تحویل دیرِ اعظم و منوّر عالم ببدت الشّرف روی نمود - و آغاز سالِ دهم از جلوسِ سعادت مبهود (یعني سالِ دي از دورِ اوّل) بخرّمي و شگفتگي شد - و بر بهارِ طبع اعتدال‌سرشتِ شاهنشاهي بهارِ دیگر افزود - و آنحضرت در همان مرغزارِ دلگشا (که نقشبندانِ بدائع نگارِ بهار آئیني بسته بودند) کامیابِ سرور و حضورِ صوري و معنوي بودند که روزِ دیگر قراولانِ بیشه‌نوردِ هامون‌پیما رسیده مژدهٔ عشرت رسانیدند که در ملان جانب بیشه‌ایست بس انبوه پر از فیل حضرتِ شاهنشاهي ازین خبرِ مسرّت پذیرای خوش وقت شده بهمان آئیني و دستور شتافته صید آرزو فرمودند - و فیلان را شکار کرده سمعسکر والا فرستادند - و خود بدولت و اقبال آن شب دران بیشه کامستانِ شوق بودند - و فردای آن روز بارِدوی معلّی نهضت فرمودند - در اثنای راه قراولان باز دویده سرور آوردند که در هست کروهی موکبِ عالي بیشه‌ایست که زیاده بر دویست و پنجاه فیل بخود کامي دران میگردد - بندگانِ حضرت ابنساط تمام فرموده همان وقت بجانبِ آن صیدگاه عنان‌تاب گشته آخرِ روز بچراگاهِ آن کوه‌پیکران رسیدند - بموجبِ اشارتِ عالي جمیعِ ملازمانِ رکابِ دولت آن‌فیلان را گرد کرده بسمتِ پیانوه[۴] راندند - و نیمه از شب گذشته بود که درونِ حصار رسانیدند - و بحکمِ اقدس (که بطریقِ عموم جریان یافت) عامّهٔ موکبِ عالي حوضِ بزرگ (که این‌سحاب نهادان را سیراب تواند کرد) کنده از آبِ زلال مالامال ساختند - و آن گرم‌خوبانِ دریا آشام‌را از چشمه‌سارِ فیض (که از بسّه تا فیل را اغاضهٔ او کفیل‌است) شاداب گردانیدند - و این وحشي‌نهادان‌را بطنابِ رفق و کمندِ مُدارا

---

(۲) نسخهٔ [ز] آید (۳) نسخهٔ [ب ه ح] شاهی‌ست (۴) نسخهٔ [ج] پیاوه - و نسخهٔ [د] پیاوه - و نسخهٔ [ح] سانوه - و نسخهٔ [ي] سالوه - و در [چند نسخه] بیانوه *

صید فرموده چندے را بطرف نرور و چندے را بطرف گوالیار و بسیارے را باردوی معلّی روان ساختند و بتقریب انتظام این کار در روز ظاهر حصار پیانو مخیّم بارگاه اقبال بود - و الحق از سنوح این سانحهٔ دساط امرا (که درین عرصهٔ دلگسای هندوستان نزدیک بآن نشان نمیدهند) انواع شگفتگی و فنون تعجّب بر خاطران این بزم مقدّس روی داد - چه تدبیر والا ست - و چه رای عالی - که خدیو عالم این مقدار وحشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قید درآورد - و آنجا بجادب اردوی مقدّس (که در حوالیٔ کرهره مقام داشت) عنان تاب گستند - و قریب بیست روز آن سر زمین جولان گاه موکب عالی بود - و (چون ایّام امتزاج فصلین بود - و هوا روی بحرارت داشت - و خاصّه (۲) آب و هوای آن ولایت گرمسیر فیل خبز موافق امزجه و طبائع آدمیان نبود) اکثر اهل اردو را قدرے تغیّر مزاج و تکسّر طبیعت بهم رسید - آنحضرت نظر مرحمت بر عموم خلائق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند - و بعضے از ملازمان عتبهٔ اقبال را بسکار بقیّهٔ فیلان گذاشتند - و بدولت و اقبال شکار افکنان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند - و آنجا بواسطهٔ مخالفت هوا و کثرت فطره بقدر حرارتے طارئ مزاج اقدس شد - و در اندک زمانے انوار صحّت و عافیت از مطالع عنصر قدسی سرشت تابت - و اعتدال باعتدال مبدّل شد - و نبض اقبال باستقامت گرائید - و مزاج بساط با نظام پیوست - بعد از پنج شش روز از حصول شفا موکب عالی متوجّه دارالخلافهٔ آگره شد و بساعات سعادت پیرای بآنجا (که گرمی انجم و افلاک بود) ظلّ ورود و نور نزول بران مصر اقبال انداخت ●

و از سوانح اوائل این سال مدهمت امرای بنگاله رفعت اساس دارالخلافهٔ آگره است بتائید معمار اقبال - بر ضمائر رقم سنجان هندسهٔ ادراک و جدول شناسان مقرس افلاک مخفی نماند که (چون ایزد جهان آرا وجود مقدّس شاهنشاهی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین و زمان میفرماید) پیوسته ضمیر خردهدان دران اهتمام دارد که هر فردے از افراد موجودات از مکامن قوّت بمظاهر فعل آمده رنگ امیز دولت گردد - دفعهٔ برای حیات جانداران زمین را باصلاح زراعت و تخم ریزی و آبادی بکمال آن رسانده اسباب امیری سرانجام میدهد و دفعهٔ جهت حفظ اموال و افوات و حراست نام و ناموس و نگاهبانی بقای افراد انسانی قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید - بنابران درینولا دارالخلافهٔ آگره را (که بمنزلهٔ مرکز هندوستان است) بجهت مصالح ملکی و مالی باساس قلعهٔ عالی (که در خور آن باشد - و لایق حال این سلطنت تواند بود) اشارت فرمودند - و امر مطاع بنفاذ پیوست

---

(۲) نسخهٔ [و] و بالخاصه - و در [اکثر نسخه] و بالخاصیت ●

که قلعهٔ پیشین (که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر واقع بود - و بواسطهٔ توالی نوائب زمان و تصادم حوادث ریزکار ارکان آن باختلال انجامیده) بر دارد - و دران محلّ منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده اساس نهند - که چون بنای دولت ابدبنیان عالی استوار - و چون اساس رفعت این اقبال مؤبّد پایدار باشد - بنا برین در ساعتی (که ثبات کار و اساس حصار را مختار بود) مهندسان علوی قیاس و معماران دانش‌اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار حفر ار هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند - عرض دیوار سه گز بادشاهی مقرّر شد - و ارتفاع آن بسست گز رسید - مشتمل بر چهار دروازه که بنامهای آن دربهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سیهزار و چهار هزار کس از بنّایان چابک دست و مردوران قوی‌بازو و دیگر عمله و فعلهٔ عمارت بر دوام کار میکردند - و از اساس تا کنگرهٔ سنگهای تراشیدهٔ سرخ آتشین (که هر یک در صفا آئینهٔ گیتی‌نما و در رنگ گلگونهٔ رخسار اقبال توانند بود) چنان تمام وصل یافت[۲] - که سر موئی را در درز آن راه نبود - و این حصار عالی (که مثال آن مهندس خیال ندیده) در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ‌انداز باهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بحر و نحر بعرّضی و میروری صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت *

و درین سال رای جهان‌آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل‌القدر صدارت شخصی (که بدانش و بینش و راستی و درستی و معامله‌دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد) نامزد گردد - تا همواره بوسیلهٔ او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باسلام عتبهٔ عالیه استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظائف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طریق خواطر این طبقهٔ قناعت گزین (که لشکر دُعا اند) بجمعیّت گراید - و بدلجمعی در اطوار[۴] عادات و عبادات خود ثابت قدم بوده جوبای حقیقت کار باشند - و در تحصیل مطالب حقیقی فتوری در راه ایسان نیفتد - اگرچه (این گروه در هر ملکی باشند - و هیچ اقلیمی از ین طایفه خالی نباشد) امّا در بلاد هندوستان از همه‌جا بیشتر اند - ناگزیر کسیکه (متصدّی مهمّات این طبقه باشد) اوّل باید که میر[۵] چشم بود - تا این منصب عالی را وسیلهٔ اخذ و جر نسازد - و در مال فقیران دل نه بندد چه بر حسن هر کس نظر آزداشتن خود را سخرهٔ عام و خاص گردانیدن است - و چه بسعادتی که ازین راه سعدا حرص خود را خواهد که میر کند - درم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش باشد - تا بسفارش سمسگران و مشّاطگی مردم و نافهمیدگی خود ترجیح مرجوح

---

(۲) نسخهٔ [ی] گردید (۳) در [بعضی نسخه] میر بحر و بر (۴) در [بعضی نسخه] اطوار و عادات
(۵) نسخهٔ [و] برچشم *

واقع نشود - و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد - سیوم میرزا طبیعت نباشد - تا اوقات شریف را ببطالت و کسالت گذراند - و مهمّات فُقرا در پردهٔ توقّف افتد - بلکه جدّ آورے باشد که روز از شب نسناخته انجاح مهمّ مسکینان و محتاجان را گزیده‌ترین عبادت شناسد چون [این اندیشهٔ حق‌اساس بپرامونِ خاطرِ مقدّس گذشت و جویای اینچنین شخصے (که بصفات مذکوره آراسته باشد - یا آهنگ آراستگي داشته در تکاپوی اهلیّت بیقرار باشد) شدند] مظفّرخان (که حلّ و عقد مهمّات سلطنت باستصواب او میشد) از سخندانِ مدّاحانِ نادرست و حرف سرایانِ ظاهر بین از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبد النّبي را مقرّر ساخته بموقف عرضِ مقدّس رسانید - و آن خدمت شریف را برای او التماس نمود - خدیو زمان از حسن نیّت و نیک ذاتي (که در حقّ مردم بغیر از گمان نیک نمیفرمایند) بر دانش مظفّرخان اعتماد فرموده این خدمت را بار نامزد کردند - و او دکّانِ خود را بقلندس و تردستی آراست - و خدیو زمان (که بدارالامن حسن ظن اقامت داشته بساط آرای بودند) توجّه فرمودند[۲] - و در اندک فرصتے بحسوم خوشامد گویانِ غرض آلود و استیلای نادانِ کوتاه بین طالب العلمی او بملّائي فروخته آمد - و علم ظاهرِ او بعلم باطن تبدیل یافت - آن نیک واسطه پسرِ شیخ عبد القدّوس است که اهلِ هند را باو گمانِ ولایت بود و (چون ابزدِ جهان‌آرا ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي را محکّ جوهرِ عالمیان ساخته است) عیارِ این مرد نیز کرده آمد - و پرده از کارش برداشته شد - چنانچه در جای خود گذارش یابد ●

نهضت موکب موید شاهنشاهي بدفع فتنهٔ بغي خان‌زمان علي‌قلي - و دیگر سوانح اقبال که دران یورش عالي روی نمود

بر دُرد کسانِ خُمخانهٔ هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد ●

● مصرعه ● کانچنان را آنچنان تر میکند[۳] ●

اگر آدمي سعادت‌مند است فراهم آمدنِ امورِ دنیوي در وی موجبِ افزایشِ سعادت و موریثِ آرایشِ ذات او شده همواره اسبابِ دنیوي را سرمایهٔ هزار نیکي میسازد - و برای زینتِ حال و ذخیرهٔ سعرِ آخرین اسباب ترتیب میدهد - و اگر (پیشانی بختِ یکے سیاه باشد - و در فطرت بدگوهر و تیره درون) هرانبذه دنیاداری او سببِ هزاران خسران و نکال گردد - و آن بدنهادِ مُدبر پیوسته ذخائرِ دنیا را سرمایهٔ هزار وبال گرداند - و ترفّع صوري را باعثِ چندین آزارِ جهانیان سازد روز بروز دلِ تیره‌اش تیره‌تر شود - و پای ضلالتش افشرده‌تر گردد - نه قدرِ نعمت شناسد - و نه حقّ

---

(۲) نسخهٔ [ي] نفرمودند (۳) نسخهٔ [د] پر میکند ●

ولي‌نعمت دارد - در خورِ حالت گاه در مکر و تزویر روزگار گذراند - و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغي و طُغیان زد - و مصداقِ این حال احوالِ خسران مآلِ علي‌قلي خان‌زمان است از آغاز درآمدِ هندوستان و زنگ‌زدائیِ این سوادِ اعظم (که بنورِ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي وقوع یافت) بمجرّدِ اعتبار یافتنِ صوری پیوسته مصدرِ حرکاتِ شنیع گشته - و از تنگ ظرفي آثارِ بدمستي بظهور آورده - چنانچه بدده ازان رقم‌زدهٔ کلکِ وقائع نگار شد - و همواره حضرتِ شاهنشاهي بفراخیِ حوصله گذارده از صفوتِ ذاتِ رقم زلّاتِ ضلالت اورا بآبِ عفو و صفح شستے - و آن تیره بختِ حق‌ناشناس قدرِ این مرحمت را ندانسته اسبابِ شورش و آشوب سرانجام دادے ۞

چون بمسامعِ اقبال رسید (که اسکندر خان اورنک سرِ بدمعز بغي و طُغیان را میخارد) ازان اغماض فرموده در هنگامے (که رایاتِ منصور بتقریبِ شکارِ پیل بسمتِ دورِ بهشتِ والا میفرمود) اشرف خان را مصحوبِ فرمانِ قضا امضا مسلمل بر استمالت و تعهّد نزدِ اسکندر خان فرستادند - تا او را بسرانگشتِ الطافِ شاهنشاهي امیدوار ساخته بآستانبوسِ والا سر بلند سازد و از اندیشهٔ نباه باز داشته سالکِ شاهراهِ سعادت گرداند - اشرف خان چون بنواحیِ اوده (که جایگیرِ اسکندر خان بود) رسید اسکندر خان باستقبالِ منشورِ مُطاع مبادرت نموده اشرف خان را بمراسمِ اکرام دریافت - و بآدابِ تعظیم پیش آمده بمنزلِ خود برد - و چون بر محوای مثالِ عالي وقوف یافت در مقامِ فرمان‌برداری آمده از روی ظاهر در استعدادِ دریافتِ ملازمت شد و مدّتے ممتد بدین‌حیله گذرانید - و در باطن با نفاق‌پیشها خیالِ دیگر مي‌پخت - عاقبتِ کار باشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق‌سقال یعني ریش‌سفید ما ست - و قرب و جوار دارد - رفته او را مي‌بینم - و باتّفاقِ او بدرخانه متوجّه میشوم - و بدین‌عزیمت از اوده بسرهرپور (که جایگیرِ ابراهیم‌خان بود) رسیدند - و ازانجا بپیشِ علي‌قلي خان شتافتند - و مجموعِ این جماعهٔ تیره باطن خیالاتِ دور از کار پیش گرفته و عزیمتِ مخالفت مصمّم ساخته و باغوایِ عصبانِ خفي و اظهارِ طغیانِ ضمیر مبادرت نموده از حجابِ حیا و پردهٔ شرم بیرون آمدند - و با خود در میان آوردند که درین ایّام موکبِ معلّی مسافتِ بعید طي‌کرده بشکارِ فیل توجّه دارد - ما دوچق میشویم - اسکندر خان و ابراهیم‌خان از راهِ لکهنؤ بقصدِ شتافته دراندک مدت خلل مي‌انگیزند و علي‌قلي‌خان و بهادر خان برادرش ازجانبِ مانکپور بر سرِ مجنون خان قانسال (که جایگیر دار آنجا ست) رفته نایرهٔ شرارت اشتعال میدهند - و باین‌تدبیر شاید کارے از پیش برد - چون فکر

---

(۲) نسخهٔ [ح ي] که از (۳) در [اکثر نسخه] آق سقالو (۴) در [بعضے نسخه] قرب جوار ۵) در [بعضے نسخه] رسید ۞

ناصر و رای علیل این بخت برگشتگان را برین سودای فاسد آورد اشرف خان را در میان خود بآئین مجرمان پاس میداشتند - و باین راه و روش ابراهیم خان و سکندر خان سمت لکهنؤ و علی‌قلی‌خان و بهادر خان بجانب کُره[۲] و مانکپور شتافتند ٭

و [چون صیت عصیان حرام نمکان و اتّفاق این شوربختان با یکدیگر آمرای آن سرحد (مثل شاهم خان جلایر - و شاه بداغ خان - و امیر خان - و محمّد امین دیوانه - و سلطان قلی خالدار - و چلمه تواچی - و شاه طاهر بدخشی - و برادرش شاه خلیل الله - و گدا علی توکچی و خان‌قلی ساربان - و بوسف تغائی - و دیگران) شنیدند] سامان جمعیّت نمودند سر[۳] راه بر باغیان گرفتند - و میان ایسان و سکندر خان و ابراهیم خان در نواحی قصبهٔ نیمکار[۴] آتش کارزار بالا گرفت و محمّد امین دیوانه برقول سپاه بیراهه تاخته چندے را بر زمین ادبار انداخت - و در عین تاخت و باخت اسپش سکندری[۵] خورد[۶] - و او ار پشت زین بر روی زمین افتاد - و مخذولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند - و شاهم خان و شاه‌بداغ خان اگرچه از معاینهٔ حال محمّد امین قدرے دل بباد داده بودند امّا چارهٔ کار آن بود که فدائیانه قدم جلادت پیش نهند - و کوشش[۷] و کشش نمایند - بے‌اختیار پیش آمده نبردے[۸] مرد آزمای نمودند - چنانچه[۹] دلاوران کار طلب از جانبین در جنگاه افتادند - و چون نمک‌حرامان در عدد زیاده بودند آمرای عظام بموجب صلاح وقت متوجّه قلعهٔ نیمکار گشته بدان تحصّن جستند - و صورت ماجرا را معروض عتبهٔ والا داشتند - و علی‌قلی‌خان و بهادر حال عنان عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه درانحدود بنهب و غارت دراز کردند و مجنون خان فاتسال (که مرد معرکه دیدهٔ تجربه‌کار بود) جنگ صف با مخذولان لایق حال ندیده بقلعهٔ مانکپور منحصّن شد - و قاصدان نزد آصف خان فرستاده او را طلب داشت - آصف خان بعد از اطّلاع برین قضیّه گروهے از سپاهیان خود را بحراست ولایت گذاشته مانده و دیگرے را از مردم کار کرده همراه گرفته درکره رسید - و درانجا از اموال و اشیا (که در چوراگذاشته بغنیمت یافته بود) بر سپاهیان بخش کرد - و مجنون خان را نیز بدفع گرانمایه[۱۰] مساعدت نمود - چون مجنون خان باعانت آصف خان قوی‌دل گشت بیشتر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون میفرستاد

---

(۲) در [چند نسخه] کره مانکپور (۳) نسخهٔ [ح] سر راه باغیان (۴) نسخهٔ [د] نیمکهار (۵) در [همگی نسخها] چنین است امّا در برهان آورده که سکندر بمعنی سرنگون و اسپیکه سر درآید گویند سکندر خورده - والله اعلم (۶) نسخهٔ [هـ] خورده اورا از پشت زین بر روی زمین انداخت (۷) در [اکثر نسخه] کوشش در کشش (۸) در [بعض نسخه] نبرد آزمائی نمودند (۹) در [بعض نسخه] چنانکه (۱۰) در [بعض نسخه] گرانمایه ٭

تا بافواج علي‌قلي خان نبرد مردانه ميكردند - و درين اثنا مجنون خان و آصف خان نيز حقيقت احوال بوسيلهٔ قاصدان چابک رفتار معروض بساط اندس گردانيدند - و در هنگامي (كه موكب منصور از شكار فيل مراجعت فرموده در مستقر سرير خلافت انتظام محس بود) عرائض دولتخواهان متواتر و متوالي رسيد - چون (دفع فتنه و فساد شور بختان موجب آسايش عموم برايا و باعث آرامش كافهٔ خلائق است) هرانيده عزيمت اين كار شگرف[۳] و آنرا بعمل مقرون داشتن سرنامهٔ والاي فرمان روايان عالي‌شكوه دموجب فرمودهٔ سلطان خرد (كه نايب دارالقدرت الهي ست) اميريست از جميع فرائض مفروضتر - و مثوبات اين عبادت كبرى از جميع ثوابها گزيده تر *

چون مضمون عرائض امرا متضمن برطغيان عصيان اين سيه بختان پريشان روزگار بذروهٔ عرض مقدس رسيد راى عالم آراى حضرت شاهنشاهي (كه كليد جهان‌گشائي‌ست) چنان امضا فرمود كه درخت خار دار اهل بغي و عصيان را پيش ازانكه (سر بهوا كشد - و پاى استحكام فرو برد) بصدمهٔ تند باد بطش و صرصر طيش از بيخ و بن بايد بركند - تدابير حكم عالم مطاع باحضار و اجتماع عساكر اقبال عز اصدار يافت - و بمقتضاى آنكه (تاخير در امثال اين امور ننمايد) پيش ازانكه (سامان يورش مقدس شاهنشاهي انتظام يابد) منعم خان خانخانان را با بسيارى از بهادران برسم منقلا تعين فرمودند - و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس سامان مهمات سپاه ظفر تائيد داده تهيهٔ حشم نصرت‌پيوند مي‌نمودند در اندک فرصت لشكرى آراسته شد كه شبديز تمز گام انديشه در ميدان تعداد آن جولان نتواند كرد و چون خيل خيل لشكر در سايهٔ سنجق گردون سای فراهم آمد توجه اندس چنان پرتو انداخت كه فيلان سرمست جنگي و ديگر فيلان نامدار در عرصهٔ عرض در آمدند - و بنظر درآمدن ازانجمله دو هزار[۴] زنجير فيل بجهت همراهي موكب عالي گزيدند *

و چون خاطر اقدس از مهمات ضروري فراغ يافت حكومت دارالخلافهٔ آگره بترسون خان تفويض فرموده روز تير سيزدهم خورداد ماه الهي موافق پنجشنبه بيست و سيوم شوال پاى دولت در ركاب سعادت آورده از درياى جون عبور فرمودند - و چون موسم گرماى مفرط بود عساكر گيهان پوى شبها كوچ ميكرد - تا آنكه مرحله بمرحله طى نموده سواد قنوج محيم اقبال شد - و منعم خان خانخانان (كه بطريق منقلا پيشاپيش مبرفت) دران منزل رسيده بسعادت زمين‌بوس سربلندي يافت - و قيا خان (كه از طالع داخجسته در زمرهٔ عاصيان در آمده بود) درين هنگام (چون دولت

---

(۳) نسخهٔ [ح] شگرف را بعمل (۳) نسخهٔ [د] حكم عالي بحصار - و در [اكثر نسخه] حكم عالم مطيع

(۴) نسخهٔ [ز] ده هزار *

اران بیدولتان روی گردانید) بوسیلهٔ شفاعت خانجانان ببساط بوس پایهٔ سریر والا استسعاد یافت ازانجا (که شیوهٔ جان‌بخشی مطرح آنحضرت است) جرائد جرائم او بگرداب عفو انداخته بپرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند - و از بارگاه تفضّل دل داده بپایهٔ اعتبار سابق رسانیدند و ازانجا بعرصهٔ ساحل گنگ فرود آمده ده روز بتقریب گذشتن اردوی معلّی از آب مقام شد - دریفوقت مدهوشان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه بخت (با آنکه طمطمهٔ نهضت موکب والا در گوش او پیچیده) همچنان ندیم شقاوت افسرده در لکهنؤ بر جای خود است - از استماع این جرأت و جسارت مهرمان مهر شاهنشاهی وسطوع سطوت ظلّ اللّهی درین داشت که ایلغار فرموده سزای آن خون گرفته‌را خود بنفس نفیس درکنار او نهند - بنا برین اندیشهٔ صراب خواجه جهان و مظفّر خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را بر سر اردوی معلّی گذاشته نیم شب بجولان اشهب جهان‌نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند - و یک شبانه روز بدولت و اقبال در راه نوردی گذشت - و روز آینده (که سپیدهٔ صبح از افق شرقی بر آمد) غبار موکب والا از عرصهٔ لکهنؤ بر خاسته توتیای دیدهٔ اقبال شد - و حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمّد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص‌ترس بمعرکهٔ هراول بوده پیشتر میرفته باشند - و اسکندر خان (که از تهی‌معزی و پریدلی در لکهنؤ پای ثبات استوده بود) از خبر ایلغار پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت - بندگان حضرت شاهنشاهی در سواد لکهنؤ ظلال اقبال انداخته سریر آسایش گزیدند - و چند سر از بهادران کار طلب را بتکاپوی نامزد فرمودند - و این شجاعت‌پیشگان اردنبال شتافته بهر که ازان مدبران برگشته‌بخت می‌پیوستند بسمشیر آبدار خاک در کاسهٔ سر او میکردند - سکندر خان نیم جانی بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی‌قلی خان و بهادر خان رسانید - و بهادران را ماندگی اسپان باعث سر ایستاد شد علی‌قلی‌خان و بهادر خان (که با مجنون خان و آصف خان مقابله داشتند) ازین واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافتند - از معاصرهٔ مانکپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند - وبده و بار خود پیش انداخته ازگذر فرهی از دریای گنگ عبور کردند - و آنروی آب بزمینهای قلب پناه بردند - و موکب مویّد آن قدر در عرصهٔ لکهنؤ قرار گرفت که اردوی معلّی رسید - و جنبش موکب منصور مقارن آن اتّفاق افتاد - رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طیّ مراحل مینمود - آصف خان و مجنون خان و دیگر امرا (که با علی‌قلی‌خان و دیگر مخدولان مقابله و مقاتله داشتند) چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت بتارک اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور بسجدهٔ درگاه سر بلندی یافتند - و پیشکشهای شایسته بنظر اقدس در آوردند

ازانجمله پیشکش آصف خان (که مشتمل بر نفائس آن ولایت بود) با فیلان مست و اسپان عراقي و ترکي منظور نظر قبول و استحسان شد - و شعشعهٔ توجّه شاهنشاهي بر ساحت امّید او تافت و آن وقت (که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهي تسخیر ولایت گذهه کرده - و بر خزائن و دفائن چورا گذهه متصرّف شده) سپاهي گزیں ترتیب داده بود که توجّه اشرف را شاید - بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه زرمخواه بنظر اقدس درآرد - و ازانجا (که اجابت ملتمسات ارباب ارادت شیوهٔ مرضیّهٔ حضرت است) استدعای او پایهٔ قبول گرفت - و انوار افضال بر ساحت حال و عرصهٔ آمال او بخوبترین صورتے تافت *

روز دیگر (که خسرو خاور بر سریر چهارم نور افزای عرصهٔ غبرا شد - و سپاه ظلمت شباشب راه گریز گرفت) آصف خان لشکر خود را قریب پنجهزار سوار (در عرصهٔ چون کف همّت صاحبدلان مراح - و چون پیشانی دولت ارباب کرم گشاده) بنظر جهان افروز جلوه داد - و مورد الطاف شاهنشاهي شد - و مردای آن روز (که سي و دوم تیر ماه الٰهي موافق روز جمعه چهاردهم ذي الحجّه بود) لوای موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت - و منازل رفعت اساس درون ارک بورود اقدس دولتخانهای سعادت و اقبال شد - و توجّه عالي بر اصلاح آن ممالک (که از دستبرد ظلم آن مفسدان بے اعتدال خراب آباد فتن شده بود) پرتو انداخت - و (چون علي قلي خان و دیگر اهل بغي و عصیان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار آورده از آب گنگ گذشتند) آصف خان را با بعضے از اُمرای نامدار و سپاه کارطلب (چون مجنون خان - و شاه محمّد خان قندهاري) بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند - و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت قور بادشاهي باهتمام وزیر جمیل مقرّر گشت - که تائیدبخش عساکر منصوره باشد - تا اُمرا لوازم کورنش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت باشند - علي قلي خان و اُمرای ادبار پیشه فرديک حاجي پور روبروی آب جای قلب رفته مستحکم شدند - و باقغانان سیه بخت [چون سلیمان کرراني (که حکومت بنگاله باو رسیده بود) و فتح خان پنّي[۲] و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند] اعتظهار نمودند - و این طبقهٔ سیه[۳] روز در مقام استمداد شده بر گروهٔ عباد و طُغیان ایستادند - رای دولت افزا مقتضی آن شد که یکے از معتمدان بساط عزّت را نزد سلیمان کرراني به بنگاله فرستاده اورا از معاضدت و مظاهرت علي قلي خان تخویف نمایند - لاجرم حاجي محمّد خان سیستاني را باین خدمت روان کردند که بگاردانی و سخن پردازی اتّصاف داشت چون او بنواحی قلعهٔ رهتاس رسید جمعے از خود سران افغان (که با این طاغیان دم یکجهتي میزدند)

---

(۲) در [بعضے نسخه] پني (۳) نسخهٔ [ح ي] سیه روزگار *

اورا از رفتن بدگاله مانع آمده پیش علیقلیخان روانه ساختند - و چون حاجی محمّد خان را با علیقلیخان سوابق روابط بود بمقتضای رابطهٔ قدیم و بطمع آنکه از موافقان باشد یا شود بعزّت و حرمت پیش آمد - چون آثار نا امیدی از نقوش پیشانی او خواند ازانجا (که بودوتلی دامنگیر او بود) اورا مقیّد طور گردانید - و حاجی محمّد خان سررشتهٔ حقیقت و بندگی از دست نداده بپیوسته نصیحتهای سودمند بگوش هوش او زدے - و انصاف آنکه توقّف حاجی محمّد خان در میان باغیان بجهت تخویف و تحذیر از ارتکاب امور محظور و دلالت بر جادهٔ مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت - چنانچه عاقبت کار اورا بوالدهٔ خود همراه ساخته بعتبهٔ والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نگاشتهٔ خامهٔ عرض گردد ۞

و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی ست بولایت اُدیسه که در اقصی سمت شرقی و جنوبی سواد اعظم هندوستان واقع شده - اوان هنگام (که هندوستان فتح شده) پرتو لوای هیچ یک از سلاطین بران سواد نتافته - و همواره فرمان روایان ولایت اُدیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصًا راجهٔ که درین هنگام فرمان روای اُدیسه بود - و ازان مدّت (که دولهٔ افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند) پیوسته بحابن تمنّای فتح اُدیسه در ریاض همّت خود می نسانیدند - و لیکن درخت امید شان بار ور نمیگشت - چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست و شکفتهای بے حد و مر و بیسهای سخت دشوار چندانست که دست تصرّف پادشاهان بآن مملکت رسیدن متعذّر - و خاک آن زمین بی سپر عساکر شدن متعسّر است - بلکه هرگاه کسے از معارضان ولایت بنگاله پناه براجهٔ جگدّات میبرد والی بنگاله را برو دستے نمی بود - چنانچه ابراهیم سور (که در وقایع سابق نام او مذکور است) براجهٔ جگدّات پناه آورد - و آن راجه ناچیز از اُدیسه را بطریق مساعدت داد - هرچند سلیمان کرانی با آن تسلّط جهد نمود دفع او نتوانست کرد - بلکه پیوسته ارو هراس مدد می بود - و درین هنگام (که بلدهٔ جونپور مورد موکب والا گردید) ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی (که مهرست حساب مردا را از روزنامچهٔ امرور استخراج میفماید) چنان اقتضا فرمود که یکے از طرز دانان پایهٔ فرد را پیش راجهٔ اُدیسه فرستاده آید - تا بجلائل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه گوشان درگاه والا انتظام دهد - حسن خان خزانچی (که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال او پیدا بود) باین خدمت اختصاص یافت - و مها پاتّر را (که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت) باو رفیق ساختند - و این هردو باتّفاق عازم اُدیسه

---

(۲) نسخه [د] و انصاف حق آنکه (۳) در [چند نسخه] شرقی جنوبی (۴) در [اکثر نسخه] شکستهای (۵) در [بعضے نسخه] باید فرستاد ۞

گشتند - راجه بمجرّد شنیدن الطاف شاهنشاهي تارک اده سعادت استقبال فرستادها در یافت و بمراسم[۲] تعظیم و تکریم واردان دولت را بشهر برده بمعالی شایسته فرودآورد - و تخدمات لایقه اقدام نمود و کمر بندگي بر میان جان بسته معروض داشت که سلیمان (اگر حلقهٔ غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد - و پایهٔ آداب عبودیت نگاه ندارد - و اساس ارتباط و اسعاد بعلي‌قلي‌خان درمیان نهد) من باجمعیّت خود ابراهیم را (که خصم دعوي‌دار اوست) پیش‌کرده روی به بنگاله مي‌آرم و کار پردازیها بروزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شوربختان فتنه‌انگیز شود - راجه بعد از سه‌ماه (که با حسن‌خان و مهابت آداب خدمتکاري و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود) مبلغ نامور و دیگر پیشکسهای گران‌مایه انتخاب کرده روانهٔ درگاه معلّی ساخت - و دران هنگام (که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ دلگرچین معدلت‌آرای بود) حسن‌خان و مهابت همراه ایلچی راجه مکند دیو (که رای پرمانند نام داشت) بسعادت زمین‌بوس سربلند شدند •

و از سوانح[۳] (در هنگامیکه رایات اقبال در جونپور استقرار داشت) گریختن خواجه عبدالمجید آصف خان است - سبحان الله مستان دنیا (که خرد صلاح‌بین ندارند) بسعي خود در هلاک خود میکوشند - و آنرا تدبیر مي‌نامند - و یکی از اعاظم بلیّات آدمست که (با وجود مستي و مدهوشي و قدر نعمت ناشناسي) بر دولت خود چون بید مي‌لرزد - و باندک توهّمي از جای رفته کاریکه (که هزار دشمن برای‌شان نتواند اندیشید) بیک چشم‌زدن برای خود بهم میرسانند، چنانچه آصف خان را از شتاب‌زدگي و سبکسري واقعهٔ پیش‌آمد که رفع خجالت آنرا تدبیر مدبّران روزگار معهد نیاید - و اگر مکارم شاهنشاهي بعفو آن زلّت رحسارهٔ خجالت او را از غبار جرائم پاک سازد نشان انفعال باقي ماند - غرض از تمهید این مقدّمهٔ صواب‌مشحون آنکه آصف خان (که[۵] در درگاه والای شاهنشاهي بمنصب ارجمند و پایهٔ عالي اختصاص یافته مجدّداً بمشایعوع لسکر ظفرپیکر معزّز و مقرّر شده بود) ازانجا (که حمایت گریزان را حرف دامن‌گیر میباشد) بحرف و حکایت فتنه‌اندوزان تهي‌مغز ارجای رفته و محافظت رتبهٔ خود ننموده توهّمي واهي گرفته بجانب گذهه رفت - و مجمل این قصّه آنکه اران‌هنگام [که آصف‌خان والیت گذهه مستقر ساخته بر خزائن چوراگذهه متصرّف شده و از کوتاهی خرد و خستهٔ نفس و کفران نعمت از پادشاه و مربّي و ولي‌نعمت (که بدولت او از ملم بعلم رسیده‌بود) نوشیده آنرا ذخیرهٔ ادبار خود ساخته بود] همیشه خود توهّمي راه میداد - و هرچند (آن معامله نامهم بمتصدّیان اشغال سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [د] و مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده (۳) نسخهٔ [ا ح] سوانح این سال فرخنده
(۴) نسخهٔ [ی] باقي عمرها ماند (۵) در [اکثر نسخه] نیست •

رشوتها فرستاد) امّا ازانجا (که معدهٔ طمع (۲) این حریصان را جز خاک پُر نسازد) سودمند نیامد - همواره سخنان تباه‌معانی برمز و ایما میگفتند - درینولا (که لشکر شایسته بنظر اقدس آورده منظور انظار عاطفت شاهنشاهی گشت) حسد بزرگان بیمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میکردند - و دوستان ناقص‌درک معامله‌نافهم و فتنه اندوزان سخن‌ساز دو رویه یکرا هزار ساخته بآصف خان بیدل میرسانیدند - تا در شب سیوم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بخیال فاسد و رهنمونی مالیخولیا با برادرش وزیر خان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت گذهه (که پناهیست قوی) خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود - و یکسر تا بمقصد عنان بار نتافت - صباح در لنجواهائے (که همراه او نامزد بودند) از صورت حال مطّلع شده معروض درگاه والا ساختند - و عرضداشت این مردم در صحرای دلگشای جونپور وقتیکه (حضرت شاهنشاهی بانشراح شکار کامستان بودند) بوسیلهٔ ملازمان رکاب دولت بذروهٔ عرض رسید - حضرت باقتضای رای (۳) ممالک آرای منعم‌خان خان‌خانان را بباشلیقی آن لشکر نامزد ساختند - و شجاعت خان را با چندے از بهادران کارطلب بتعاقب آصف خان تعین فرمودند - شجاعت‌خان بمانکپور رسیده متفحّص احوال آصف خان شد - آنجا خبر یافت که بقصبهٔ کره رسیده در صدد آنست که خود را بگذه‌رساند - شجاعت‌خان کشتیها را گرد آورده خواست که از آب بگذرد - سپاه منصور برکشتیها برآمد و ازاجتناب آصف‌خان از آمدن شجاعت خان خبردار شده با لشکرے (که همراه داشت) برگشت که برلب آب سر راه بر شجاعت‌خان بگیرد - کشتیها نزدیک بساحل رسیده بودند - آصف خان راه ممانعت پیش گرفت - در میان او و جمعے (که درکشتی بودند) هنگامهٔ نبرد گرم شد - و آمروز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود - و چون حجاب ظلمانی شب پرده‌کش عالمیان شد آصف خان مرصت هزیمت را غنیمت شمرده شباشب راه گریزاگریز پیش گرفت - و بامداد بگاه (که شجاعت خان خبر گریختن آصف خان شنید) بسرعت تمام درکشتی نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز درپی او تاخت - و بگروهے از عقب‌ماندهای آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو درکمال تعسّر است - عنان مراجعت تافته متوجّه زمین‌بوس والا شد - و در جونپور باستلام عتبهٔ قدسیّه سربلندی یافت ۵

و از سوانح (۴) فرستادن قلیچ‌خان است بار دیگر برهتاس - سابقا (۵) سمت تحریر یافت که بندگی حضرت شاهنشاهی بجهت استمالت فتح خان قلیچ خان را فرستادند که اورا بر لوازم بندگی

---

(۲) در [بعضی نسخه] طمع حریصان (۳) نسخهٔ [د] عالم آرای (۴) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام
(۵) نسخهٔ [ه] سابقًا گذارش یافته بود که ۵

راسخ گرداند - و مقرّر سازد که (چون رایات عالي بحدود جونپور نزول اقبال فرماید) متوجّهٔ ملازمت گردد - و فیل بخت‌بلند را همراه آورد - دربنولا (که جونپور مقرّ رایات اجلال شد) بجهت مهمّ مذکور باز قلیچ‌خان را فرستادند که او را بشادراه سعادت رهنمونی نماید - و باعث مجدّد آنکه قبل‌ازانکه (رایات والا از دارالخلافه بنهضت درآید) سلیمان فرجی بقلعهٔ رهتاس فرستاده بود - تا بمساعدت و مساعدت علي‌قلي‌خان تواند بدست آورد - لشکر سلیمان باستظهار علي‌قلي‌خان کار بر متح‌خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجّه موکب والا (۲) بلشکر سلیمان (که بمحاصره مشغول بود) رسید - دست از محاصره باز داشته پا از دایرهٔ قلعه‌گیري بازکشید - فتح‌خان (که جزدورئي و تزویر کاري نداشت) چون حوالي قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالي یافت در گرد آوري ذخیره و آذوق اهتمام نموده کام‌روا شد - و مخفي کس پیش برادرخود حسن خان (که همراه قلیچ‌خان بملازمت آمده بود) فرستاده پیغام داد که من از ممرّآذوق و ذخیره دل‌بیغم ساخته‌ام - اکنون تو بهر روشے (که میسّر شود) خودرا بقلعه برسان که وقت است - حسن‌خان را چون بظاهررفتن دشوار بود خود را بحیله‌اندوزي انداخت - و بعرض واقفان بساط اقدس رسانید که یکے از خاصان درگاه معلّی بمن همراه سازند - که آنچه رفته باستمالت پادشاهي برادر را با کلیدهای قلعه بآستان عالي آورم بدنبال قلیچ خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند - قلیچ‌خان حکم والا را کاربند شده برهتاس پیوست - فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملائمتهای منافقانه بتقدیم آورد امّا بمقتضای شقاوت (که در سر داشت) بمواعید کاذبه وقت میگذرانید - قلیچ خان حرف بجواب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت نمود - چون (فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقي تعلّق بوقت دیگر داشت) دران هنگام توجّه بر تسخیر آن پرتو نیفکند ۞

و ازسوانح این یورش آنکه (چون مدّتے مدید علي‌قلي‌خان حق‌ناشناس در برابر لشکر فیروزي‌اثر نشست - و جز خاک خذلان بر سر خود نیفشخت) دربنولت (که زمان پشیماني و شرمندگي‌ست) آن مدبر مخذول در بغي وعناد (که سرمایهٔ بیدولتي ست) بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادرخان و جمعے را از خود جدا ساخته بولایت سروار فرستاد - که ازان طرف این شوربختان فتنه‌اندوز در میان ولایت درآمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند - چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه‌بداغ خان و سعید خان و فیاخان و حسین خان و باقي خان و مطّلب‌خان و معصوم‌خان فرنخودي و چلمه‌خان و محمّد امین دیوانه و بیگ (۳) نورالدّین و سلیم خان و فتّو افغان را بسرکردگي میر معزّالملک تعیین فرمودند - و برتو حکم معلّی دران تافت که لشکر منصور سرراه برارباب

---

(۲) نسخهٔ [ه ی] عالي (۳) نسخهٔ [ح] نوربیگ ۞

عُدوان گرفته نگذارد که گردِ فتنهٔ این تبه‌کاران بر دامنِ آنحدود بنشیند - افواجِ قاهره همّت بدفعِ اعادیِ گماشته تا پرگنهٔ خیرآباد عنانِ مسارعت باز نکشیدند - و حضرتِ شاهنشاهیِ سودای فاسدِ علیِ‌قلی‌خان را چنین[۲] علاج فرموده بخاطرِ مطمئنِ متوجّهِ الّه‌آباد[۳] شدند - علیِ‌قلی‌خان (که در فرستادن و جدا کردنِ آن مردم بخاطر آورده‌بود که فتوری در عساکرِ نصرت‌مآثر راه خواهد یافت) اران داعیهٔ واهیه نااُمید گشت - و بخیالِ ناصواب دست در مکر و تزویر زده اوّلاً بی‌بی سروقد نام عورتی را (که در ملازمتِ حضرتِ فردوس‌مکانی بشرفِ خدمت امتیاز داشت) پیشِ منعم‌خان فرستاده تذکارِ آشنائیِ قدیم نمود - و بعد اران دیگر مردمِ کاردان روان ساخته دم مصالحت زد منعم‌خان خانخانان از ساده‌لوحیِ بکنگشِ کهنه‌عملها از استیصالِ معاندان دست کشیده و سخنانِ مزوّر او را باور داشته بدرگاهِ جهان‌پناه عرضداشت فرستاد - و بفرطِ الحاحِ التماسِ قبولِ این داعیه نمود و حضرتِ شاهنشاهی بمقتضای کمالِ مروّت و فتوّت (هرچند بعینِ الیقین بد درونی و فتنه‌اندوزیِ علیِ‌قلی‌خان را میدیدند) ملتمسِ خانخانان را بموقعِ قبول داشته خواجه غیاث‌الدّین علی فزوینی را فرستادند که مراحمِ خسروانی را خاطرنشان نماید - و بر حقیقتِ اسرارِ صحبت آگاهی یافته دقائقِ آنرا معروضِ پایهٔ سریرِ اعلی دارد ٭

چون منعم‌خان باین عاطفتِ کُبری اختصاص یافت بعلیِ‌قلی‌خان نوشت که مناسب آنست که با یکدیگر بے کاهد و پیغام صحبت داشته در تاسیسِ مبانیِ عقیدت و استحکامِ مدارجِ خدمت اهتمام نموده آید - چون دران ایّام شهرت یافتند [که بعضے از بهادرانِ اخلاص‌مندِ شاهنشاهی (چون عادل‌خان و جمال خان بلوچ) قرار داده‌اند که در کمین بوده کارِ آن مُدبر را بانجام رسانند] علیِ‌قلی‌خان در آمدن و دیدنِ منعم‌خان ملاحظهٔ عظیم داشت - و میخواست که معاملهٔ مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد - منعم‌خان قبولِ این‌معنی نمیکرد - تا آنکه مقرّر شد که در میانِ دریا با دو سه کس فراهم آمده قرارِ صلح نمایند - بنابران علیِ‌قلی‌خان این مژده را فورِ عظیم دانسته اهل و عیالِ خود را در همان محکمه گذاشته با لشکر و کشتی متوجّهِ گذر چوسا[۴] شد و بمقامِ بکسر (که آبطرفِ آب گنگ بود) رو بروی اردوی خانخانان خیمه زد - حسن خان پنّی و سلیمان منکلی و کالپهاڑ از اُمرای افغانان همراهِ او بودند - و بارسالِ رُسُل و رسائل تجدیدِ لوازمِ یکجهتی از طرفین بظهور آمد - بمقتضای قرارداد روزِ دیگر ازان طرف علیِ‌قلی‌خان با سه‌کس خود یکه شهریار کل (که از طبقهٔ گُردان سزاوارِ شجاعت اختصاص داشت) دیگر سلطان محمّد میر آب

---

(۲) نسخهٔ [د] چنان (۳) نسخهٔ [ا] پیش - و نسخهٔ [ب ج و] الهاباش - و در [بعضی نسخه] الهاباس
(۴) در [چند نسخه] جوسا ٭

و یک قورچی او (که آهوی حرم نام کرده‌بود) سوار شده متوجّه اردوی خانخانان شد - و ازین طرف خانخانان نیز برکشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث‌الدّین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان محمّد رفیق[۲] (که پیش منعم‌خان اعتبار داشت) متوجّه ملاقات علی‌قلی خان شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معرکه‌آرای بودند - چون کشتیها در میان جزیرهٔ آب نزدیک بهم رسید علی‌قلی‌خان برخاست - و گفت کیفیت[۳] لیغ سلام علیکم - و جسته تنها خود را بکشتی منعم خان انداخت - و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند - زمانی صحبت بگریهٔ سالوس گذشت - و پارهٔ در ذکر خدمت‌فروشی گذراند - و لختی در عهود و ایمان زبانی صرف شد - بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث‌الدّین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال‌را عرضداشت نماید - که آنحضرت خواجه‌جهان را (که مدار مهمّات سلطنت برای رزین او بود) نیز فرستند - تا خاطر علی‌قلی‌خان بالکلیّه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم جان[۴] استحکام دهد - و بابن قرارداد از یکدیگر جدا شده هرکدام باردوی خود آمد - و این واقعه در اوائل دی ماه الٰهی بظهور پیوست - میرزا غیاث‌الدّین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت‌را بموقف عرض ابنادهای بارگاه مقدّس رسانید - حضرت شاهنشاهی بموجب التماس منعم‌خان خواجه‌جهان‌را فرستادند - بعد از ملاقات علی‌قلی‌خان روز دیگر منعم خان مجمع مخصوص از آب گذشته بخانهٔ علی‌قلی‌خان رفت - شاهم‌خان جلایر و میرمنشی و حیدر محمّد خان آخته‌بیگی و کوچک علی خان و تیمور بیگ و جمع همراه بودند - علی‌قلی خان جشن بزرگانه داشت - و مراسم مهمانی بجای آورد - بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم‌خان بمنزل خود آمد - و بعد ازان خواجه‌جهان آمد منعم‌خان خواست که باتّفاق خواجه‌جهان بار بمنزل علی‌قلی‌خان رود - خواجه‌جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علی‌قلی جوان بی‌اعتدال است - و من نا خوش - رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم - اگر بسیار بجدّ و گرمی برای ما بگیرید - تا بهم برویم - منعم‌خان ابراهیم خان اورنگ را بگرمی از علی‌قلی‌خان طلبیده آورد - روز دیگر منعم‌خان و خواجه‌جهان رفته در منزل علی‌قلی‌خان صحبت داشتند - و روز دیگر در منزل ابراهیم‌خان صحبت داشتند - و مجنون خان قاقشال و باباخان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند - و میان ایشان و علی‌قلی‌خان آشتی دادند هرچند سخن در رفتن علی‌قلی‌خان درار کشید فایده نکرد - و ار حبله و تلبیس (که در سر داشت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] قبق (۳) در [اکثر نسخه] همچنین است - یعنی کیفیت چیست ای صاحب چه لیغ بمعنی صاحب آمده - و نسخهٔ [ح] کیف اخی - و شاید کیف لیغ باشد - یعنی کیف یا صاحب

(۴) نسخهٔ [اح] دل •

بآستان‌بوسي قرار نتوانست‌داد - و گفت چون از من ناسپاسي چنين بظهور آمده يکبارگي باين دليري اقدام نميتوانم کرد - درين‌مرتبه والدهٔ خود و ابراهيم خان را (که ريش‌سفيد ما ست) ميفرستم و بعد از تقديم خدمات لايقه باستلام عتبهٔ عليّه مشرّف خواهم شد - بعد از گفت و گوی بسيار همين معني قرار يافت *

روز ديگر علي‌قلي والدهٔ خود و ابراهيم خان را با فيلهای نامی خود مثل بال‌سندر و اچپله[۲] (که از فيلان مست زبردست مشهور بودند) با ديگر فيلان برسم پيشکش همراه ميرهادي و نظام آقا فرستاد - و حاجي خان سيستاني را (که مقيّد طور بود) نيز فرستاد - خانخانان و خواجه‌جهان افواج را همراه برکنار آب در مقابله گذاشته والدهٔ علي‌قلي و ابراهيم‌خان را باپيشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلّی نهادند - و ببارگاه مقدّس رسيده خانخانان ابراهيم‌خان را (تيغ و کفن در گردن انداخته - و سر و پا برهنه ساخته) در بساط حضور آورد - و بوسيلهٔ شفاعت او بر جرائم گوناگون اين شور بختان قلم عفو کشيده آمد و سر زبان اقدس گذشت که اگرچه ظاهر آنست (که اين واژگون طالعان بعهد خود وفا ننمايند) امّا چون خاطر تو عزيز است تقصيرات ايشان بخشيده آمد - و جايگيرهای ايشان بدستور پيش مرحمت شد - بايد که تا زمانی (که رايات اجلال شاهنشاهي درين‌حدود بسير و شکار مسرّت پذيرای خاطر باشد) علي‌قلي از آب گنگ باين‌طرف عبور نکند - و چون دارالخلافهٔ آگره مستقرّ رايات اقبال شود وکلای اينها آمده آسناد جايگير خود را درست نمايند - و بموجب آن مداشير اقبال محالّ جايگير خود را متصرّف شوند - خانخانان از ظهور عنايات پادشاهانه تارک مفاخرت بارج عزّت رسانيده و حکم معلّی شد که تيغ و کفن را از گردن ابراهيم خان فرود آورند - و مژدهٔ عفو گناهان را بوالدهٔ علي‌قلي‌خان (که در حريم حرم سرای شاهنشاهي روی برخاک تضرّع و زاری نهاده منتظر نويد بخشايش بود) رسانيدند[۳] - و (چون معاملهٔ اين نا برخوردارانِ بيدولت برتلبيس بود چنانچه بر آگاه‌دلان معامله‌رس پوشيده نبست) ايزد جهان‌آرا خواست که حقيقت بد درونی اين طايفهٔ کافرنعمت بر سادهٔ لوحان زمان خاطرنشان‌شود - بعد از چندروز (که اينها بسعادت زمين‌بوس عزّ امتياز يافته‌بودند) خبر جنگ ميرمعزّالملک و اُمرای کبار ببهار يافتگان درگاه معلّی رسيد - و تفصيل اين سرگذشت آنکه (چون بهادرخان و سکندرخان باغوا و صلاح‌ديد علي‌قلي‌خان گرد خلاف و عناد بسرکار سروار انگيختند - و در مقام بغي و عصيان ايستاده دست بفتنه و فساد گشادند) ناگاه درين اثنا بآئين شايسته فوجی بزرگ از مواکب عالي رسيد - از استماع شکوهٔ اين فوج دست و پا گم کرده خود را مرد اين ميدان نيافتند - و بے اختيار شده درمکر و تزوير زدند - از روی ظاهر بمير معزّالملک و اُمرا

---

(۲) در [چند نسخه] اجپله (۳) در [بعضی نسخه] رسانيدند *

پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابلهٔ عساکرِ منصوره آمده خیالِ محالِ جنگ داشته باشیم استدعا آنست که واسطهٔ شفاعتِ زلّات و جرائمِ ما گردید - و فیلانِ نامیِ (که باقبالِ بادشاهی بدست آمده - و طبعِ اقدس بدان رغبت دارد) روانهٔ درگاهِ معلّی میساریم - و چون بظهور رسد (که از دریای مکرمت زلّاتِ ما بزلالِ عفو پاک شده است) ما هم بدرگاهِ جهان‌پناه رفته سجداتِ عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید - میرِ معزّالملک و سایرِ اُمرا (چون رنگ آمیزی و تزویرِ این گروهِ عاقبت نامحمود میدادستند) داغِ رد بر پیشانیِ خواهشِ آن مُدبران نهاده جواب نوشتند که رفائمِ آثام و جرائمِ شما ازان قبیل نیست که جز بطوفانِ خونیِ شمشیرِ آبدار از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت بهادرخان بار بمیر معزّالملک پیغام داده در خواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی چند مناسبِ وقت بمسامعه گفته شود - میرِ معزّالملک قبولِ این اراده نموده با معدودے از اردو برآمده رفت - و بهادرخان ازانجانب با چندے پیش آمده میررا دریافت - و مقدّمات از جادتین در میان آمد - چون آثارِ حیاء در پیشانیِ معاندان ظاهر بود صورتِ صلح قرار نگرفت - لیکن بحرف و حکایت روزگار میگذرانیدند ●

چون سرگذشتِ حال بمسامعِ اجلال رسید حکمِ والا بشرفِ نفاذ پیوست که لشکرخان و راجه تودرمل با مردمِ خود در لشکرِ منصور رفته اگر صلاحِ حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمهٔ عساکرِ عالیه باشند - و اگر صلاح در قبولِ التماسِ آن جماعت باشد از فضل و رحمتِ بیقیاسِ ما نااُمید نسازند - این دو دولتخواهِ بسپاهِ نصرت‌قرین پیوسته بآن بیدولتان پیغام فرستادند که آنچه از حرفِ عقیدت و اخلاص بر زبانِ شما میرود اگر از لوامعِ صدق ضیائے دارد بعزمِ درست و خاطرِ مطمئن متوجّهِ آستانه‌بوس گردید - و اگرنه وقت گذراندن و دست در حبله زدن کارِ مردان نیست و چون دلِ شان با زبان موافقت نداشت سعادتِ رهنمونِ شان نشد - و دولت یاوری نکرد از مُدبری خود در نواحیِ خیرآباد پای ضلالت‌پیمای جرأت‌را در دلیریِ افشردند - و عساکرِ دولت‌را چون (حقیقتِ الحاج علی‌قلی و عاطفتِ فرمودنِ شاهنشاهی معلوم نبود - و لشکرِ پیش در مدارت مساهلت نموده بود) راجه و لشکرخان قرارِ جنگ داده بترتیبِ صفوف و تسویهٔ امواجِ همّت گماشتند - قول بمیر معزّالملک و اعتماد خان خواجه‌سرا و میر علی‌اکبر و راجه تودرمل و لشکرخان و دولت خان نوجدار و جمعے از بهادرانِ نامور انتظام گرفت - و برانعار تجلادتِ قباخان و حسن آخته (۳) و شیر سلطان و راجه متّرسین و کرمسی و مهر علی ولدِ استاد یوسف و برخے از جان‌سپارانِ دیگر ترتیب یافت - و جرانغار بباقی‌خان و شاه بداغ‌خان و مطّلب خان و فتّو و ناصرقلی اوربک

(۲) در [بعضے نسخه] حسن خان آخته (۳) نسخهٔ [ح] آخته بیگی ●

و چندے از دلیران نظام پذیرفت - و هراول محمّد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودي و قتلق[۲] قدم خان و شاه قلائي و صد رحمت اوربک و قلماق بهادر و طایفهٔ از مردان کار روئق گرمت و القمش بخان عالم و هندو بیگ مغل و رای سال درباري و رای پنّرداس[۳] و داؤد[۴] خان فوجدار و طبقهٔ دیگر از مبارزان استحکام یافت - و ازانجانب باغبان سه فوج شده بودند - فوجے باهتمام بهادرخان و موجے بسرداري اسکندر خان - و فوجے بسرابراهیم محمّد یار برادر زادهٔ سکندر در هراول متمرّز ساخته آمادهٔ جنگ شدند - در میان هردو هراول هنگامهٔ جنگ گرم شد - ندرے هراول مخالف غلبه[۵] کرده جسته بود که مردم القمش داد دلاوري داده هراول را برداشتند - محمّد یار که پیشانوی لشکر طلمائي او بود) بشمشیر برق لمعان برخاک هلاک افتاد - و بسیارے از مخالفان پایمال فنا شدند - و سکندر (که با موجے گریده از دنبال این فوج آمادهٔ عربده بود) گرد ادبار بروی دولت خود نیخته و پشت بر عساکر منصوره داده رو بهزیمت آورد - و افواج قاهره کامیاب نصرت و اقبال از دنبال هریمتیان درآمده بهرکس ازان تیره روزگاران بخت برگشته مبرسیدند خویش بخاک میریختند - تا برلب سبه آے رسیدند - سکندر از بیم جان خود را در سبه آب زده از خاک سیاه سر بیرون کرد - و بسیارے از سپاه کار آمدنی او دران ظلمت آباد فرو شدند - و افواج قاهره (که سکندر را هزیمت دادند) بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پراگنده شدند - بهادرخان (که باجمعے در کمین بود) درین زد و گیر بفوج جرارنغار لشکر اقبال رسید - و جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسپ جدا شد - و بقید مخالف درآمد - و عبدالمطّلب پسرش توسنی نیکوخدٔ مي نیامت و ناصرقلي وجمعے از کامگار نعمتان تبادخرد خاک بے حقیقتي برفرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوسته بهادر این افواج را برداشته متوجّهٔ قول شد - و قول بے جنگ سررشتهٔ نبرد را از دست داده عنان فرار اختیار نمود - محمّد باقي خان ببهانهٔ حفظ اسباب و ابقاي اموال خود را بکناره کشید و بعضے از روی نفاق و حرام نمکي جنگ نکرده پشت بمعرکه دادند - و از شومئ اینها لشکر فتح کرده را شکست افتاد - راجه تودرمل و قیاخان و اعتمادخان و مردم القمش[۶] جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کارے بسرانجام نشد - غرور را این نتیجه است - این معامله نامهمان نمي بینند که خدیو زمان با علم یقیني چگونه مدارا میفرمایند - هرکرا کردار چنین باشد آنچه بیند از خود بیند - و روز دیگر سپاه پراگنده فراهم آمده بجانب متوجّه شد - و سران لشکر عرضداشتے

---

(۲) در [چند نسخه] قل قدم خان - و نسخهٔ [ی] کل قدم خان (۳) در [بعضے نسخه] قبرداس
(۴) در [بعضے نسخه] داد خان - و در [بعضے] دادن خان (۵) در [اکثر نسخه] غلبه گونه جسته بود
(۶) در [بعضے نسخه] جدا شده ٭

محتوي بر حقائق سرگذشت بآستان معلّي روانه ساختند - آنحضرت (که معدن مروت و مردمي اند) چون بر حقيقت حال مطّلع شدند ازانجا (که مجدّدًا از جرائم ايشان گذشته بودند) جريمهٔ عظيمهٔ چندين را نا شده انگاشته آنرا طلب داشتند - جمعي (که آثار نفاق از حرکات ناسزاي ايشان ظهور يافته بود) در حجاب خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند - و بکيفيات اخلاص‌مند باوجود ظهور چنين حالتي بعنايات خاص مخصوص شدند ٭

و از سوانح اين ايّام آنست که درين هنگام (که رايات جلال در جونپور انتظام‌بخش جهانيان بود) شيرمحمّد ديوانه در حدود سامانه سر بيمغز خود را سر داشته در مقام تاخت و تاراج شد و رود سزاي کردار خودرا يافت - اين مُدبر بےسعادت از خدمتگاران خواجه معظّم بود - و بعداران به بيرام‌خان پيوست - و بيرام خان بواسطهٔ حسن صورت اين بيخرد را (که از زمرهٔ ادامي بود) بتقرّب خود امتياز داد - و در زمان اقبال او اعتبار يافت - و در ايّام ادبار سالک مسالک بےحقيقتي گست - چنانچه مجملے ازان درجاي خود گذارش يافت - وچون ذات مقدّس شاهنشاهي مصدر امور عدالت است هرچند آن بےحقيقتي درلتخواهي[۲] آنحضرت بود امّا چون اين سجّيهٔ ديّه در آدمي نکوهيده ترين صفات است پسند طبع حق‌پسند نيامد - و منظور رعايت[۳] نگشت چندے در نصبهٔ‌سامانه بسر مي‌برد - درين ايّام (که علي‌قلي خان و جمعے کافرنعمتي نموده بعي وررديدند - و رايات اقبال متوجّه اطفاي نايرهٔ افساد شد) اين خون‌گرفتهٔ بيدولت جمعے از اوباش فتنه‌اندوز را فراهم آورده دست فتنه بگشاد - ملّا نورالدّين محمّد ترخان (که فوجدار آنحدود بود) ميردوست محمّد نام شخصے را در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمّات آن پرگنه مي‌نموده باشد - روزے آن بخت برگشتهٔ با هموار اين دوست محمّد را برسم مهماني بخانهٔ خود آورده در اثناي صحبت پيکان‌را سوهان ميکرد - و مجلس ميداشت که ناگهاني تيررا درخانهٔ کمان نهاده برسينهٔ آن بےگداه زد - و کار او تمام کرد - و اسباب و اموال او که دران‌پرگنه بود بدست آورده بجانب پرگنهٔ مالّيز[۴] شتافت - و شقدار آن پرگنه‌را (که بحالصهٔ شريفه منسوب بود) نيز کشته از اموال آنچه دران پرگنه بود بدست آورد - و اوباشان حادثه‌دوست واقعه طلب گرد او بيشتر شدند و در ميان ولايت محروسه تاخت ميکرد - تا آنکه ملّا نورالدّين جمعے را با خود متّفق ساخته کمر همّت بدفع او بست - در موضع دهوري[۵] (که در حدود سامانه است) آن ديوانهٔ بےسامان

---

(۲) در [بعض نسخه] در دولتخواهي (۳) نسخهٔ [ه] عداوت و رعايت - و نسخهٔ [ط ي] عنايت
(۴) نسخهٔ [ه] مالديز - و در [بعضي نسخه] مالير (۵) نسخهٔ [ا] دستوري - و در [چند نسخه] دهوري - و نسخهٔ [ي] دهوري ٭

بعسرت مشغول بود - رسیدن ملّا نورالدّین شنوده و اران اعتبارے نگرفته بامعدودے متوجّه او شد و بفرج ملّا تاخت - در اثنای تاختن اسپش بتنهٔ درخت رسید - و افتاد - و جمعے پیاده رفته او را دستگیر کردند - و ملّا آن دیوانهٔ بیدولت را بقتل رسانید - و مورد عنایات خسروانی شد ۞

و از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چنادهٔ[۳] نهضت فرمود - ازانجا (که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی برعفو جرائم و صفح زلّات کوتاه‌بینان مجبول است) بوسیلهٔ الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرائم و آثام علی‌قلی‌خان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چناده (که از قلعهای مشهور هندوستان است) ازخاطر جهانگشای سرزد - و بموجب این عزیمت دولت‌افزا روز دیهیم پانزدهم بهمن ماه الٰهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشرف خان‌را بحراست جونپور گذاشته موکب والا نهضت فرمود - و [چون بسه‌منزلی شهر بنارس (که بر ساحل دریای گنگ جلوه‌نما ست) نزول اجلال پرتو انداخت] افاضهٔ انوار عدالت برخواص و عوام آن ناحیهٔ سعادت‌ورود واقع شد - و اردوی مظفر[۴] را حکم توقّف درانجا نموده با حاصلان رکاب مقدّس بتفرّج چناده توجّه فرمودند - و درون و بیرون قلعه‌را بنظر اصلاح انداخته مسرّت پیمای ظاهر و باطن گشتند - درین میان قراولان نشاط پیام نوید عشرت آورده ار یوشهای فیل (که درنواحی قلعه بود) خبر دادند - حضرت شاهنشاهی عزیمت شکاررا پیش‌نهاد همّت اقبال‌صید ساخته بابعضے از ملتزمان رکاب دولت و مخصوصان موکب معلّی دران بیشهای انبوه تکاپو فرمودند - و قریب دو کروه جُست وجو کرده بگلّهٔ فیل رسیدند - و پرتو اشارت عالی دران تافت که ملازمان بساط حضور از هرجانب درآمده این کوه منظران را گرد کردند - و بدستوریکه (دستورالعمل میدگاه اقبال بود) ده فیل والا شکوه‌را درمیان گرفتند - و گردنهای این وحشی طبیعتان‌را بطناب مدارا بستند - و با فیلان اهلی هم‌تگ ساخته بحصار چناده مراجعت نمودند - و ازانجا بجانب بنارس کوکبهٔ عزیمت بلند کرده باردوی معلّی (که منتخبی ست ار هفت اقلیم) ورود سعادت فرمودند ۞

و از سوانح[۵] ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی ست برسرخان‌زمان - ازانجا (که وجود مقدّس حضرت شاهنشاهی طلسم دوام آگاهی‌ست - و از مبدای فطرت لسان تقدیر و بیان مشیّت آمده) هرچه (ار حقائق کونی و الٰهی‌ست) پیش ازانکه (جلوهٔ ظهور یابد) انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتو می‌اندازد - چنانچه دران وقت (که منعم خان زبان تضرّع گشوده شفاعت

---

(۲) نسخهٔ [ح ط ی] سوانح عبرت نخش (۳) نسخهٔ [ح] چناز گذهه (۴) در [بعضی نسخه] معلای مظفررا
(۵) نسخهٔ [ح] سوانح دولت افزا ۞

جرائم علي‌قلي خان ميكرد) بر زبان تقدير بيان گذشت كه ما خود عفو ميفرمائيم - امّا عجب كه او بر آداب عبوديت ثابت‌قدم ماند - و همچنان در اندك فرصتي بظهور آمد - چه دران هنگام (كه بموجب استدعاى خانخانان بعلي‌قلي خان و بهادر خان جايگير مكرمت ميشد) قبول التماس او مشروط باين بود كه تا موكب اقدس دريں‌حدود باشد حان‌زمان از آب عبور نكند و چون رايات اقبال بمركز اورنگ خلافت رسد وكلا بدركاه معلّى آمده مناشير دولت از دماتر عالية بگذرانند - و بر جايگيرهاى خود متصرّف گردند - دريں وقت (كه رايات عالي بجانب بنارس و چنادة ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت) علي‌قلي‌خان همان روز از آب گذشته به محمّد آباد رسيد - و كسان را به غازي‌پور و جونپور روانه كرد - موكب معلّى از شكار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال فرمود بود كه بعرض مقدّس رسيد كه آن بے‌سعادت بر خلاف شرط رمنه عدول از جادة حكم اشرف نموده از آب گنگ گذشته است - قهرمان قهر جهانگداز شاهنشاهي بجوش درآمد - و رقم بيدولتي اين سيه بختان (كه اغماض نظر ازان شده بود) بر پيشگاه باطن اقدس (كه آئينة گيتي‌نماى دولت است) جلوه‌گر شد - و در مقام سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجراى سيه‌بختي آن تيره روزگاران را بر زبان اقدس آوردند - خانخانان از كمال انفعال سر در پيش نهاد - و زبان گفتار بسته و رشتة جواب گسسته يافت - و خواجه‌جهان و مظفّر خان و راجه بهگونتداس و جمع ديگر از اُمراى حقيقت اساس را بر ارادى نصرت طراز گذاشتند - كه آهسته آهسته منزل بمنزل بيايند - و خود بنفس نفيس بعزيمت تاديب و تنبيه علي‌قلي‌خان شب دوشنبه بيست و سيوم شهر ماه الهي موافق شب شنبه يازدهم رجب باى توجّه در ركاب دولت آورده بطريق ايلغار راه دور نصرت شدند - و قرب گزندان بساط اقدس و ساير نداگيان موكب معلّى (گرد و پيش چترِ والا بوده - و بر يكديگر مسابقت نموده) گوى سرعت از شمال و صبا ربودند - جعفرخان تكلو و قاسم‌علي خان را بر سر غازي‌پور تعين فرمودند - اين بهادران چون بدروازة قلعة غازي‌پور رسيدند بيدولتان آنجا آگاه گشته از برجے (كه متّصل بدريا گنگ بود) خود را در آب انداختند - و به محمّد آباد رسيده علي‌قلي‌خان را ازين واقعه آگاه ساختند علي‌قلي‌خان دست و پا گم كرده از كمال سراسيمگي گريخته چون بر لب آب سروار(۲) رسيد بكستي چند (كه بر كنار آب براى چنين روز آماده(۳) ميداشت) با جمعے (كه با او بودند) در آمده جان سراسيمه را بساحل سلامت برد - و موكب مقدّس آن شب كه روان شد از دريا جونپور بر ميل سوارة عبور فرمودند - و آخرهاى شب زمانے بر ميل توقّف نمودند - و سحر باز گرم رفتن

---

(۲) نسخة [د و] سرو - و در [بعضے نسخه] سروا (۳) نسخة [ب] نگاه ه

شدند - قدرے از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند - آن بد نهاد خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود - تا پهر سیوم راه میرفتند - فیل بخت[۲]بلند او مست بود - بدست درآمد و ارانجا مجنون خان فاتسال و میررا نجات خان و جمعے را پیشتر رخصت فرمودند - رور دیگر شده بود که ازین پیش فرستادها خبر رسید که علي‌قلي در مقام گذشتن از آب سرور است - چون راه بسیار آمده بودند و روز اندک مانده بود سواري موقوف شد - سحر بدولت شبدیز اقبال را تیز راندند دریں رور آوار[۳] خان پسر اسلام خان و برادر فرّخ حسین خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مُدبر بساحل آب رسید - کشتیها بر از اشیا و اموال (که علي‌قلي خان و کسان او روانه ساخته بودند) ارمغانی و تحفه دانسته گرفتند - و از اهل کشتي سرگشتهٔ علي‌قلي‌خان تحقیق کرده موکب معلّی ساحل آب سرور گرفته نهضت فرمود - و عساکر نصرت همگي برادر و برادري را در نوردید - و اران گم‌گشتهٔ صحاري ادبار نشانے پیدا نشد - و چنان از ثقات استماع افتاد که علي‌قلي‌خان بے خبر در محمّد آباد بود - اگر [همان شب (که رایت اقبال تا آن حدود رسیده بود) راست رانده به محمّد آباد میرفت] آن مُدبر بدست مي‌افتاد - و همانا که منعم‌خان این‌سرد دغل ساخت - و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد - اوّل نگذاشت که همان شب سر سر او بروند - تا بعد او را خبردار ساخته گریزاند - و معلوم شد که علي‌قلي از راههای پُر درخت بقلعهٔ جلو[۴]پاره رفته عزم آمده است - شهریار دانش‌پژوه اغماض نظر فرموده هر روزی بیاورند - و روز دیگر موکب مقدّس بواسطهٔ آنکه (کشتي پیدا نشد - و گذرگاه معلوم نبود - که آن دریای زخّار را عبور توان کرد) ازین روی آب در برابر جلو پاره نزول اجلال فرمود - و بندوقها از طرفین سرداده چون علي‌قلي دانست (که گیتي‌خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند) بودن را نحود فرار نداده پیشتر روان شد - و روز دیگر موکب اقبال اران منزل کوچ نمود - و کنار دریا گرفته بقصبهٔ مرژ نزول اجلال فرمود - دریں راه غریب درختزارے پی‌سپر مواکب جهان‌نورد شد - انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان میشدند - و جوانان صاحب قبضه صید میکردند - و اقسام جانور بنظر اشرف مي‌درآمد - و بسپاهیان سخت‌انداز اشارت عالي میشد که بخدنگ سندان دور و سنان شعله‌کردار را بپا مي‌انداختند - و در وقت مرور اردوی عالي‌شکوه جانوران دریائي مثل نهنگ از آب بیرون آمده بر ساحل دریا نمایان میشدند - و چون از دور گرد عساکر بر میخاست بآب میجستند - و بعضے جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ برآنها کار گر نمي‌آمد - بالجمله موکب معلّی در حدود آن قصبه بود که خبر آوردند که بهادر خان دریں فرصت بجونپور رسیده

---

(۲) در [بعضے نسخه] رنجیت (۳) نسخهٔ [ح] سردار خان (۴) نسخهٔ [ا ج] جاوپاره ٥

مادر خود را خلاص کرده است - و اشرف‌خان را مقیّد ساخته قصد آن دارد که باردوی معلّی رفته دست‌بردے نماید - بنا بران موکب مقدّس از ساحل آب سروار بجانب مُعسکر[۲] اقبال عطف عنان فرمود ۰

و تفصیل این مجمل آنکه چون (طنطنهٔ ایلغار موکب عالی بتعاقب علی‌قلی خان سکندر خان و بهادر خان رسید - و قضیّهٔ گرفتاری والدهٔ علی‌قلی در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند - و دانستند که اشرف خان لشکرے چندان ندارد - و گرفتن قلعهٔ جونپور بعنایت آسان‌است) از جای خود گرم‌روی کرده بجونپور رسیدند - و (چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه‌داری اهتمام ننموده بود) دروازه را سوخته دررن شدند - و طایفهٔ نردبانها بر دیوار قلعه نهاده بر آمدند - اشرف‌خان وقتے خبردار شد که محافظان بقلعه در آمده بودند - بهادر خان اشرف‌خان‌را گرفته مقیّد ساخت - و والدهٔ خود را خلاص کرده همراه برد - و (باوجود آنکه جونپور عمرے در جایگیر او و برادرش بود - و چندین روابط باهل شهر و حقوق خدمات ایشان) همه را پایمال افساد کرده دست اندازِ غریب نمود - و بسیارے از تاجران‌را تاراج کرده به بنارس شتافت - و آنجا هم قدرے دست بغارت برد - و ازانجا بمُدُنِ بنارس (که بزمانیه مشهور بود) رفت - و دران حالت[۳] خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علی‌قلی معاودت نمود - سکندر و بهادر راه گذر برهن (که مقرّ معهود ایشان بود) پیش‌گرفته از آب گنگ عبور کردند - چون (علی‌قلی از صدمات عساکر اقبال بدررت و شورش سکندر و برادر او چنانچه گذارش یافت بمسامع اقبال رسید) موکب مقدّس از کنار آب سروار عنان معاودت منعطف گردانیده متوجّه اردوی معلّی شد - که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیهٔ بساط جمعیّت آن رسد - و شور بختان باستماع توجّه رایات اقبال فرار نموده بودند - اهل اردوی مقدّس را اطمینان دیگر بهم رسید - و ازانجا پرتو توجّه بجانب جونپور تافت - و روزے (که قصبهٔ نظام‌آباد مستقرّ موکب جلال بود) محفل ورن اشرف افدس ترتیب یافت - و جشن دلکش[۴] فراهم آمد - و نقود گرامی بر دامن اُمّید ریخته شد - و جهانیان از فیض عام شاهدشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت سیراب ربان شدند - و بعد از تقدیم مراسم جشن معلّی ازان منزل نهضت فرمودند - و عرصهٔ جونپور از مرور موکب والا بایهٔ بلند یافت - چون (این شهر فیض‌بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت - و تساهل عظیم از ملازمان عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب بغی بظهور آمد) رای عالم‌آرای درین شهر طرح اقامت انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] عسکر اقبال - و نسخهٔ [ح] اردوی معلی (۳) در [چند نسخه] وقت (۴) در [بعضے نسخه] دلگشا ۰

تا بیخ و بنیاد طبقهٔ باغیه برآید - و آسودگی در عالمیان شیوع یابد - و بموجب حکم مقدّس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع‌اساس و عمارات عالی‌بنیان انداختند - و بر زبان اقدس گذشت که (تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن اینحدود بر نخیزد) پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود - و بجمیع از امرا (که مرخّص شده در محالّ جایگیر خود بفراغت گذرانده اند) چار[۴] رسانیدند که ببُلجار[۳] معهود داخل موکب معلّی گردند - و بتازگی افواج تازه زور بتعاقب مدبران تعین فرمودند - و حکم معلّی شد که تا علیقلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند ٭

چون حقیقت احوال بعلیقلی خان رسید میرزا میرک رضوی را (که از همنشینان خاص او بود) بآستان معلّی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود - و برای هرکدام از تقصیرات خود معذرتی گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم‌خان خانخانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شود - خانخانان (که مزاجدان بساط اقدس بود) جرأت بر این امر عظیم نتوانست کرد بدا بر این جمع از ارباب عزّت را (که حضرت شاهنشاهی از وفور خداپرستی احترام آن طبقه میفرمودند - مثل میر مرتضی شریفی - و ملّا عبدالله سلطانپوری - و شیخ عبد النّبی صدر) بخود متّفق ساخته پیش آورد - و این جماعت بفا بر وثوق بر عاطفت شاهنشاهی در پایهٔ سریر معلّی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدّس رسانیدند - و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند - و آن معنی مروّت هرچند میدانست (که باطن ایشان صاف نشده است - و این مقدّمات مقصود اصلی این ارباب بغی وفت گذراندن است) خاطر این معامله‌نافهمان را رعایت فرموده مجدّداً تقصیرات ایشان بخشش یافت - بشرطیکه از قبائح اعمال و ذمائم افعال خود توبهٔ نصوح نموده من‌بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند - و همواره بر شاهراه دولتخواهی و جانسپاری ثابت‌قدم باشند - و چون آثار آن ظاهر گردد محالّ جایگیرهای ایشان بدستور سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند - و حکم معلّی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین‌خان فرنخودی نزد علیقلی‌خان رفته ندامت اورا بتوبه استحکام دهند - و بنوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشند - و خود بالهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمّم گردانیدند - و روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق درشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدارالخلافهٔ آگره اتّفاق افتاد - و اردوی معلّی بیک هفته از جونپور ببلدهٔ مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیّم سرادقات اقبال ساخت - کارگذاران بارگاه سلطنت بحکم مقدّس در یک روز بر آنچندان دریای عظیم پُل بستند - تا اردوی معلّی

---

(۲) چار جمعی منادی (۳) بلجار بضمهٔ با بمعنی وعده ٭

بآئین لایق عبور فرمود - و درین ایّام (که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجّه دارالخلافه بود) جنید کرراني برادرزادهٔ سلیمان[۲] پسر عماد بشرف عتبه بوسي استسعاد یافت - و مشمول عواطف خسرواني گشت *

آغاز سال یازدهم الٰهي از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه[۳] شد - و کوکبهٔ نوروز بلند آوازه گشت - مزاج عالم نثارگي روی باعتدال آورد - و طبیعت عنصري قوّت نو گرفت * * شعر *

خاک چمن شد ز ابر مشک تنارې * آتش گل تیـــز کرد باد بهاری
قرعهٔ کافور بست شاخ شکوفـــه * سنبل مشکین بسوخت عود فماري
ار پي دوشیزگان حجلـــهٔ گلشن * آب صفت خاک کرد آئینه‌داري
دور نظر بازي‌ست و حسن پرستي * وقت گل افشاني‌ست و باده گساري
غنچه و نرگس رسیده اند فراهم * کوش که دل را بدست دیده سپاري

نسیم بهار چون سروش غیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد - درهای فیض یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد - و بمژدهای فتح آسماني اولیای دولت ممتاز شدند - و بعد از سه ساعت و پاندره دقیقه روز دوشنبه هیزدهم شعبان (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم قمري تحویل نیّر اعظم و محوّر عالم ببرج حمل سعادت ظهور یافت - و آغاز سال بهمن یعني سال یازدهم از مبدای جلوس شاهنشاهي از دور اوّل موضوع پیوست - و تا دو سه روز عرصهٔ شهر کرو جولانگاه موکب اقبال بود - و دران فضای جان‌فزا مراسم جشن نوروزي و آداب عشرت بهار رنگ زدای طبائع شد - آنجا خانخانان منعم‌خان و مظفّر خان و دیگر امیران دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهمّ جان‌زمان و آمدن جمعي (که پیش خان زمان رفته‌بودند) گذاشته بکالپي نهضت موکب اقبال اتّفاق افتاد - و ازانجا برهنمونی عنایت الٰهي روی عظمت و اقبال بمستقرّ جاه و جلال آوردند - و بخرّمي و خوشحالي دور فروردین فوزدهم فروردین ماه الٰهي موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر والا بر دارالخلافهٔ آگره نزول اجلال گسترده پایهٔ آن زمین سعادت رهین را از آسمان گذرانیدند - و چندگاه دران مرکز عدل کامیاب عشرت گشته بمعمورهٔ نگرچین (که دران ایّام بتوجّه نشاط اساس تعمیر یافته بود) روی توجّه آوردند و آن منازل عشرت‌بنیان را بپرتو نظر سعادت پیرای جلال سپهر بخشنده زنگ‌زدای روزگار گشتند

---

(۲) نسخهٔ [ی] عثمان (۳) نسخهٔ [ج] تازه و کوکبهٔ *

و بالجمله چون حضرت شاهنشاهي خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافه توجّه فرمودند معصم‌خان و مظفّرخان در کره تا آمدن فرستادها توقّف کردند - آن مردم چون نزدیک بعلي‌ظلي رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزیارت تزوبر پیش آمد - و روشے (که مخلصان درست را سزد) پیش گرفته تسلّی اینها نمود - و بعهد و قسم (که دست‌آویز ارباب نفاق و نمودار دو رویان سیاه درون است) بر جادهٔ دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند - و معصم‌خان و مظفّرخان از مهمّات آنحدود پرداخته کوچ‌بکوچ متوجّه استلام عتبهٔ علیّه شدند - و چون بقصبهٔ اتاوه آمدند مظفّرخان بتوهّم (که از جانب معصم‌خان درو راه یافته بود) ایلغار نموده بپیشتر بآستانبوسي استسعاد یافت - و منظور نظر عاطفت گشت - و شرح در روئی این بزرگان زمان‌را به بیانے واضح خاطرنشان ساخت - بعد ازان معصم‌خان و سایر امرا بدرجهٔ معلّی پیوستند - لشکرخان را از نخشي‌گري معزول گردانیدند - و خواجه جهان معانب شد - و مُهر مقدّس کلان (که حوالهٔ او بود) او گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند - و تمدید ایسان (که مکافات اعمال شان بود) سرمایهٔ مزید هُشیاری منعم خان شد - و پایهٔ اعتبار مظفّرخان بلند گشت - و بوسیلهٔ مقرّبان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد - و حضرت شاهنشاهي خود بذات اقدس متوجّه انتظام مهمّات و انساق معاملات شدند - و بمیامن توجّه عالي و افاضت انوار عدالت عالم طراوتے دیگر پیدا کرد *

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهي عاطفت جهان‌آرا را بنسبت ملازمان عتبهٔ اقبال ظاهرساخته توجّه درجمع پرگنات انداختند - و محکم والا مظفّرخان جمع رقمی‌ظلي را (که در زمان بیرام‌خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلّت ولایت بدام افزوده برای مزید اعتبار میدادند - و آن همه در دفاتر عُلیا مُثبت مانده‌بود - و دست امرلو تعلّب متعلّبان زرنده شده) برطرف ساخت - و قانون‌گویان و دانایان جمیع ممالک محروسه بزعم خود حال حاصل ولایات را خاطر نشان کرده جمع دیگر قرار دادند اگرچه در نفس امر حال حاصل نبود امّا نسبت بجمع پیش اگر آنرا حال حاصل نام نهند دور نیست - و [چون سر رشتهٔ داغ (که در آخرین دفتر این دیباچهٔ اقبال بسرح سمت تحریر یافته) بظهور نپیوسته‌بود] دریدولا بجمیع اُمرا و ملازمان عتبهٔ اقبال تعیني نوکر مقرّر گردانیدند - که هرکدام چند کس را نگاه داشته معتظر خدمت باشد - و عوام سپاهي که بامرا مقرّر شد سه قسم بود قسم اوّل را چهل و هشت هزار دام سالي تعین شد - و قسم دوم را سي و دو هزار دام قرار یافت و قسم سیوم را بیست و چهار هزار دام مقرّر گشت *

و از سوانح آنست که عبدالله خان اوزبک (که ادبار یافته بگجرات رفته بود) چنگیز خان

---

(۲) نسخهٔ [ح] و از وقائع این سال فرخنده فال آنکه (۳) در [چند نسخه] و چون رشتهٔ داغ *

بمقتضای قرار داد (که مصحوب حکیم عین‌الملک معروض داشته بود) عمل نموده اورا از پیش خود راند - و او از بددولتی متدیّنه نشده سرگردان بادیهٔ ضلالت شد - و بار دیگر مالوه آمده سر بشورش برداشت - شهاب‌الدّین احمد خان (که پیشتر ازین بسرانجام مهام ولایت مالوه نامزد شده بود) لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت - و نزدیک بود که آن شور بخت را دستگیر سازد - بهرار گلفت خود را یعنی قلی خان و سکندر خان رسانده - و ازانجا بدستیاری ادبار بگو نیستی فرو رفت *

و از سوانح قرار نمودن جلال خان فوجی‌ست - و شرح این سرگذشت آنکه چون رایت مقدّس شاهنشاهی عقبف و پاک‌نهاد آمده است جمیع طوائف عالم خصوصاً مقرّبان بساط عزّت را میخواهد که ازین دولت نصیبه داشته باشند - چون بمسامع اقبال رسید (که جلال خان جوانے صاحب‌حس نگاه داشته در مقام بے‌اعتدالی‌ست) این‌معنی برضمایر اقدس گران آمد او را از و جدا ساختند - و آن سبک‌سر از جادهٔ خرد رمنده شبے آن جوان را همراه کرده راه فرار پیش گرفت - میررا یوسف خان و جمعے کثیر تعاقب او نامزد شدند - و آن گرفتار هوا و هوس را باجوان مقیّد کرده بدرگاه معلّی آوردند - و تادیب لایق بحال او فرمودند - مدّتے در جلوخانه اقامه لگد کوب خرد و بزرگ بود - و بار بمقتضای عواطف خسروانی ندیمی او را (که دران وادی بے بدل بود) یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند *

و از سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم خان است بحراست ملک گذهه - پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که آصف خان در هنگام خدمت و وحشت کار کنان نعمت ورزیده سالک مسالک بے‌حقیقتی شد - و درین ایّام (که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریرگاه خلافت رسید) ضمیر ممالک‌آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را (که از کُبرای امرا و ندیمان صاحب اعتبار این دودمان عالی بود) بحکومت ولایت گذهه فرستادند - که انتظام آن ولایت نموده آصف خان‌را (که مرتکب چنان قباحتے گشته بود) بدست آورد - مهدی قاسم‌خان بآئین شایسته کمرعزیمت بسته قدم همّت در راه نهاد - و بمجرد آنکه عساکر اقبال رسد آصف‌خان خبردارشده بچندین تحسّر و تاسّف دل ازان ولایت برکند - و آوارهٔ صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه بهبیشه برد - و مهدی قاسم خان بآن ولایت معموره درآمد - و باستقلال متصرّف[۳] شده بدنبال آصف خان شتافت - و علی‌قلی خان (که همیشه در تدمیر موافق ساختن آصف خان بخود بود) این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع در نقض عهد نمود - و آن ساده لوح

(۲) در [اکثر نسخه] تصویب (۳) در [اکثر نسخه] تصرف نموده *

بے خرد از راه رفته باتّفاقِ برادرِ خود[۲] وزیرخان بجونپور شتافته علي قلي خان را دریافت و مهدي قاسم خان ناظمِ اشتات[۳] ولایت گذهه شد ۞

و از سوانح آنکه (اگرچه حضرتِ شاهنشاهي درپردهٔ بےتوجّهي سیر میفرمایند - و هرزمان برای خود پردهٔ لطیف سرانجام میدهند) دریغولا (که معمورهٔ دیگرچین تخت‌نشینِ دولت و اقبال شد) هم بحسبتِ مصالحِ ملکي (که دانا داند) و هم برای بشاطِ صوري (که عامّه فهمند[۴]) رای جهان آرای بچوگان‌باري (که در معني مسقِ جهانگیري و اقلیم ستاديست) اشتغال فرمود - و در هنگامِ انبساطِ خاطر گوی عشرت از عرصهٔ روزگار مي‌ربودند - بظاهر بزمِ نشاط و هنگامهٔ بازي آراستي بود و بباطن مشعلِ حق بودن - و کارِ جهان ساختن - و دربن کارِ شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند - ازانجمله گوی آتشین بود - برسیلهٔ لمعانِ انوارِ آن در شبهای تاریک بفراغت چوگان‌باري دست مبداد - و بچوگانِ هلالي گوی از کواکب مي‌بردند - بظاهر اسبابِ باري بکمال میرسید - و بمعني اسپان‌را دست و پا راست میشد - و مردم را نوادائع فطرة و تردّده (که ناگزیرِ نسأهٔ سپاهي‌گري ست) بهم میرسید ۞

و از سوانح درگذشتنِ یوسف محمّد خان کوکلتاش است برادرِ کلانِ میرزا عزیز ازین جهانِ گذران - از فرطِ داده بیدادي روزِ خورِ پانزدهمِ خورداد ماهِ الهي موافقِ پنجمِ ذیقعده بنجِ روز مزاجِ او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلونکدهٔ فنا شتافت - و از غرائبِ آنکه روزِ دیگر (که نعشِ او را از دیگرچین بدارالخلافهٔ آگره آوردند) بدنِ او گرم بود - حضرتِ شاهنشاهي بمقتضای مراحمِ ذاتي و موجبِ مروّت و مردمي متأسّف شده بفنونِ نصائح و اقسامِ مهربانیها چارهٔ‌گرِ داشکیبائیِ ماتمیان دل‌ہای داده شدند - و لوازمِ رأفت و عاطفت بظهور آوردند ۞

و از سوانحِ رفتنِ مهدي قاسم خان است بسفرِ حجاز - و شرحِ این واقعه آنکه بیستر سمتِ تحریر یافت که او بحراست و حکومتِ گذهه تعین شده بود - که آصف خان را ازان‌حدود برآورده بران‌دیار متصرّف شود - چون آن‌ملک بے منّتِ سعي بدستِ او افتاد از دارائی ملک و خرابی آن نتوانست سامان کرد - وحشت بر مزاجِ او غالب آمد - تا آنکه در اواسطِ این‌سال بے رضای پادشاهي برخاسته از سرحدِ دکن عازمِ سفرِ حجاز شد - همراه [بے مناسبتِ معنوي قرب بزرگانِ دین (که صاحبانِ نفوسِ قدسیّه اند) سودمند میامد] نزدیکی اماکنِ شریفه (که بوسیلهٔ آن بزرگانِ معني[۵] صورتِ عزّت و اعتبار یافته اند) چه گشاید - سیّما که با این بےمناسبتي نارضامندی

---

(۲) در [بعضے نسخه] خرد (۳) بصحهٔ [ب] مهمات (۴) بنسخهٔ [د ح ط] فهمند (۵) بنسخهٔ [ا ج ه] معني و صورت ۞

چنین صاحب اقبال ضمیمهٔ حال او باشد - و چون این معنی بموقف عرض مقدّس رسید بر بیخردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند - و شاه قلی خان تارتی و کاکر علی خان را با جمعی از بهادران اخلاص گزین بآنحدود تعین نمودند - و فرستادها رفته پراگندگیهای آن ملک را نظام دادند - و مورد مراحم خسروانی گشتند *

نهضت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنهٔ میرزا محمد حکیم و دیگر وقایع اقبال

دربنولا (که نگرچین نساطکاه موکب شاهنشاهی بود) بمسامع اقبال رسید که محمّد حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدّل ساخته منوجّه لاهور است - و شرح آمدن او برین نمط است که میرزا سلیمان ازان باز (که از نهیب صدمهٔ افواج شاهنشاهی فرار اختیار کرده بیدخشان مراجعت نموده) همیشه اندیشهٔ آمدن کابل داشت - دربنولا چون یقین میرزا سلیمان شد (که از آمرای حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست) قابو دانسته با حرم بیگم بارچهارم لشکرها را فراهم آورده روی امّید بهمان آرزو بجانب کابل نهاد - و چون خبر آمدن او بمیرزا محمّد حکیم رسید قلعهٔ کابل را بمعصوم (که از معتمدان میرزا بمردانگی و وفاداری ممتاز بود) سپرده خود باتّفاق خواجه حسن نقشبندی (که وکیل کُل بود) از کابل برآمده لشکرها و غوربند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد - و بعد از چند روز کمند قدرت خود را از کنگرهٔ تسخیر قلعه کوتاه دید - و بر حال میرزا اطّلاع یافت که در غوربند و آن نواحی ست - خواست که بوسیلهٔ تلبیس حرم بیگم کاری تواند ساخت - باین رای ناصواب حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حوالیٔ کابل گذاشته خود بجانب غوربند متوجّه شد - و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت تعین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از مرزند صلبی عزیز تر بوده - خصوصًا که بسبب وصلت ضمیمهٔ آن شده باشد - همگی خاطر متوجّه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی ظهور یابد - و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد - دراین مرتبه غرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید - و بنیان ارتباط استحکام یابد - و عهد و میثاق (که از اختلال و انحلال مصون باشد) در میان آید - میرزا حکیم ازین رنگ بیگم فریب خورده مقرّر ساخت که در قریهٔ قراباغ (که در دوازده کروهی کابل است) او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد

---

(۲) نسخهٔ [ی] آمدن میرزا سلیمان و محاصره نمودن قلعهٔ کابل و کذارهٔ کشیدن میرزا حکیم

(۳) نسخهٔ [د] سوانح *

و چون عزیمت ملاقات مصمّم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد بے شایبهٔ مکر و فریب در میان آرند - چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد - و زبان با دل یکے دارد - و عمل بقول موافق گردانده - مردم میرزا (که از بیگم سوگندان شنیدند) از کوته اندیشي مقرّر ساختند که میرزا را بقراباغ تحریض نموده به بیگم ملاقات دهند - و عقد فرزندي و عهد یگانگي را بکمال وثوق بر بندند *

بیگم ثبات خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد - که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقراباغ داده ام - صلاح آنست که شما اردو و بعضے سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودے از سپاه بابلعار خود را در حوالیِ قراباغ رسانیده درکمین[۲]گاه باشید - که چون میرزا برسد شما اران[۳] جا برآمده دستگیر کنید - میرزا سلیمان از استماع این خبر محمّد قلي شغالي را (که از اُمرای معتبر او بود) با جمعے بر سر اردو بمحاصرهٔ کابل گذاشته شباشب خود را رسانید - و قرب قراباغ در پس پشتهٔ کمین کرده ایستاد - و فرستادهای میرزا حکیم (که از پیش بیگم سوگندان غلاظ شدیده بازگشتند) نظر بر ظاهر انداخته و از غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند - و تمام کسان میرزا برفتن پیش بیگم بجد شدند مگر باقي قاقشال که از رفتن مانع بود - و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد - و صریح میگفت که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان درآرد - و بسوگندان دروغ (که دام فریب است) در کمند دشمن اندارد - و آنچه آن غدر اندیش اندیشیده بود بانی قاقشال پوست کنده میگفت - و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندے از ملازمان معتمد خود روانهٔ قراباغ شد - در اثنای راه یکے از کابلیان (که باتّفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمده بود) از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانید - و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گران در پناه فلان پشته در کمین فرصت مترصّد ایستاده است - و من امشب بهمراهی ایشان آمده ام - میرزا بشنیدن این سخن روی توجّه گردانیده راه کابل پیش نهاد عزیمت ساخت - و چون میرزا سلیمان خبر یافت (که میرزا حکیم بر بی خیال مطّلع شده خود را بر کنار کشید) تعاقب نموده ببعضے از مردم میرزا رسیده چندے را دستگیر کرد - و آنچه در دنبال ایشان بود گرفت - باقي قاقشال با برادران عقب[۴] سر میرزا داشته بتعجیل میراند - و کار بجائے رسید که بعضے بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند - و ملاحظهٔ آن بود که دست یابند - باقي قاقشال

---

(۲) در [اکثر نسخه] در کمین گاه وقت باشید (۳) نسخهٔ [ح] اران کمین گاه بر آمده (۴) نسخهٔ [اچ] عقب میرزا داشته *

و برادرانِ او بپایمردیِ مردانگیِ دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت. و بایں‌طریق میرزا را از خطرگاهِ غدر بدر بردند - و میرزا سلیمان تا سرحدِ[۲] سنجد دره تعاقب کرد - چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقّف نمود - و اسبابِ میرزا و مردمِ او بدستِ بدخسیان افتاد - میرزا حکیم چون شب در آمد در یکی از درهای غوربند بسر برده کسان را بغوربند فرستاد تا بعضی اسباب (که در غوربند گذاشته بود) پیشِ او آوردند - و ازانجا کوچ کرده نزدیک بکتلِ هددو کوه قرار گرفت - روزِ دیگر از کتل گذشته بمزرعِ[۳] اشرف (که بتصرّفِ اورکیان بود) رسید - و ازانجا یک دو منزل پیشتر رفت - خواجه حسن و مردمی (که باو متّفق بودند) اراده کردند که میرزا را پیشِ پیر محمّد خان حاکمِ بلخ ببرند - و ازو کمک طلبند - لیکن باقیِ قاقشال (که رایش درست بود) راضی نشد - و گفت من میرزا را بدرگاهِ معلّی می‌برم - خواجه حسن با جماعهٔ ببلخ رفت و باقیِ قاقشال با برادران و جمعی (که با ایشان اتّفاق داشتند) ازانجا بارگشته میرزا را گرفته بغوربند آمد - و ازانجا براهِ ایسا[۴] و بحرا بجلال آباد عبور افتاد - و ازانجا به پیشاور و ازانجا بکنارِ آب نیلاب آمده از آب گذشتند - و عرضداشتِ[۵] تضرّع طراز متضمّنِ شرحِ تعرفهٔ (که روی نموده بود) مصحوب معتمدان روانهٔ آستانِ اقبال ساخت - و در معمورهٔ دلچپین (که بنزولِ اجلال غیرت افزای عالمِ قدس بود) ایلچیانِ میرزا حکیم سعادتِ بساط‌بوس دریافتند - و عرضداشتِ میرزا بدرهٔ عرصِ اقدس رسید - و ازانجا (که دولتِ بیدار پاسبانِ اقبالِ این دودمانِ والا ست) خبرِ فتورِ کابل عرضهٔ عرصهٔ اجلال شده بود - و دران هنگام فریدون خانِ میرزا در ملازمتِ اقدس کامیابِ سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطفِ ذاتی رخصتِ کابل داده بودند - که چون میرزا خرد سال و بی‌پروا ست او رفته منتظمِ مهمّات باشد - و میرزا را بر شاهراهِ خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه اندوز بمجلسِ میرزا راهِ سخن پیدا نکنند - و پیش از وصولِ میرزا آمدنِ میرزا سلیمان بکابل اتّفاقی افتاد - و آن وقائع پیش آمد - و درینوقت (که ایلچیانِ میرزا حکیم آمدند) آنحضرت بمقتضای عطوفتِ فطری و شفقتِ رحمی خوشخبر خان را (که از دستوانِ بارگاهِ قرب بود) با نقود وافر و اجناسِ وافی و خاعت و اسبِ خاص فرستادند - و فرمانِ عاطفت طرازِ شرفِ صدور یافت که امرای پنجاب سامانِ یورشِ کابل نموده دفعِ میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریبِ باردوی میرزا رسید میرزا بسعادتِ استقبالِ منشورِ عالی (که دیباجهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] تا سر سنجددره - و نسخهٔ [ح] تا سنجددره (۳) در [اکثر نسخه] بمرغ و اسرف - و نسخهٔ [د] بمرغ و اشرف - و نسخهٔ [ز] بمسرغ و اسرف - و در [حاشیه] مسرغ و مسرف (۴) نسخهٔ [ه] ایسا و بخراد (۵) در [بعضی نسخه] و ازانجا عرضداشت .

اقبالِ جاودانی بود) دولت پذیر شده آدابِ تسلیم و ارکانِ تعظیم بجای آورد - و بعد از چند روز فریدون (که پیش از خوشخبر خان بموجبِ رخصتِ عالی آمده بود) رسید - آن کوتاه فکر بمقدّمات دور از کار (که در راهمهٔ هیچ خردمندے راه نیابد) میرزا را (که رانده و مانده بآنجا آمده بود) ممالکِ پنجاب در چشمِ اعتبار بلباسِ غیر واقع جلوه داد - و سبیلِ گرفتنِ لاهور بآسانی خاطر نشان کرد - و باین قدر اکتفا ننموده میرزای خرد سال را بگرفتنِ خوشخبر خان اغوا نمود میرزا اگرچه از حرمانِ دولتِ دانش خیالِ فاسدِ فریدون را دانست (که راه[۲] بجائے دارد) امّا رضا بگرفتنِ خوشخبر خان نداد - و شبے طلبداشته وداع کرد - و دران هنگام یکے از نویسندههای بیدولت سلطان علی نام (که از مستقرّ خلافت مردود شده بکابل رفته بود - و آن نامراد را لشکرخان خطاب داده بودند) و حسن خان از برادرانِ شهاب الدّین احمد خان (که قبل ازیں فرار نموده در کابل بسر می برد) آن دو بے سعادت سخنانِ شور افزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بفریدون شرکت می جستند تا آنکه میرزا حکیم (که نه عقلِ دوربین داشت - و نه دلِ حقیقت گزین) از سخنانِ این گزاف گویان از نیلاب گذشته پای جرأت و روی عصیان بسمتِ لاهور آورد - و مردمِ میرزا در بهیره و آن نواحی دست انداری کردند - و چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمّد خان و قطب الدّین خان و شریف خان در لاهور اتّفاق نموده در مرمّتِ حصار کمرِ همّت بسته شهر را استحکام دادند و صورتِ حال را بعتبهٔ مقدّس عرض داشتند - و نایرهٔ غضبِ حضرتِ شاهنشاهی از استماعِ این سانحه زیاده روشن گردید - و باجتماعِ بعضے از عساکرِ اقبال پرتو اشارت تافت - و میرزا حکیم باندیشهٔ ناصواب (که شاید بفریب و فسون امرای پنجاب را تواند بجانبِ خود کشید) از بهیره روی بلاهور آورد - و بیرونِ شهر در باغِ مهدی قاسم خان فرود آمد - و روزِ دیگر قلعه رسیده معروف ترتیب داد - امرای پنجاب اقبالِ ابد پیوند شاهنشاهی را حصارِ خود ساخته داد[۳] جلادت دادند از فرطِ بُردلی بضربِ توپ و تفنگ هیچ متنفّسے را پیرامونِ قلعه گشتن ندادند - و هر روز بهمین نمط آئینِ قلعه داری استحکام داده کمالِ شجاعت و حقیقت بجا می آوردند - و حضرتِ شاهنشاهی معظم خان خانخانان را بحکومتِ دارالخلافهٔ آگره (که مرکزِ دایرهٔ سلطنت بود) تعین فرموده مظفّر خان را بانتظامِ مصالحِ دیوانی گذاشتند - و در روزِ شهریور چهارم آذر ماهِ الٰهی موافقِ شنبه سیوم جمادی الاولی (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکابِ نصرت اعتصام آورده سمندِ اقبال را جولان دادند - و تمامی آن راه بنشاطِ شکار پرداخته انبساطِ بهار می نمودند بعد از ده روز دارالملکِ دهلی بظلالِ رایاتِ اقبال نور پذیر شد - و بطریقِ معتاد و آئینِ معهود

---

(۲) در [بعضے نسخه] راے بجائے (۳) در [چند نسخه] داد جلادت و جلادت داده ٭

زیارت مراقد سنیّهٔ فرو شدگان ملک معنی فرموده مجاوران و معتکفان آن حوالی را بادرارات گرامی و مکارم ارجمند خوشوقت ساخته روی توجّه بروضهٔ فایض الانوار حضرت جنّت آشیانی آوردند و دران حریم مکرّم (۲) مراعات آداب نموده عزیمت پیش وجه همّت علیا ساختند - میرزا حکیم (که باغوای کوته اندیشان خیال خام در سر می‌پخت - و فکر بیهوده داشت) بمجرّد سمت طنطنهٔ نهضت موکب معلّی سراسیمه روی بفرار آورده تا ساحل نیلاب بار پس ندید - و آنروز (که موکب (۳) معلّی بکنار آب هتلج ورود اقبال فرمود) مُنهیان دولت خبر گریز میرزا آوردند - و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد - و امرای پنجاب بتارک ادب شتافته دولت زمین بوس دریافتند - و بساعت سعادت اشاعت (۴) منتصف (۵) بهمن ماه الهی موافق اواسط رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتّفاق افتاد - و منارل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزّت و مطالع کواکب اقبال شد - و فروغ امن و امان ارکان تابکران رسید - و دولتخواهانی (که در ایّام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طُغیان آداب جان‌سپاری بتقدیم رسانیده بودند) به پیشگاه تحسین درآمده بپایهٔ ترقّی تصاعد نمودند - اگرچه اولیای دولت برین بودند (که نعاقب کابلیان نموده سزای لایق در کنار شان نهاده آید) امّا ازانجا (که ذات مقدّس شاهنشاهی معدن عاطفت و رامت است) بر کوتهی خرد حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقّف افتاد و قطب الدّین خان و کمال خان و جمعی دیگر را در آمرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا (که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند) ببعزایند - که درین صورت اخراج میرزا بروجه احسن میشود - این درلت اساسان حکم عالی را کار بند شده متوجّه خدمت شدند - و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمّات عالمیان پرداخته نساط آرای بودند - و عساکر اقبال بکنار سند رسیده مراعات احوال رعایا نمودند - و آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجّه شده است ●

و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام (که بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد) محمّد قلی شغالی را با جمعی کثیر بمحافظهٔ قلعهٔ کابل گذاشت - معصوم خان چندے از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامهٔ تهوّر بنمایند - این دلیران عرصهٔ نبرد با محمّد قلی دستبردے نمایان نموده او را هزیمت دادند - و اشیای بدخشیان بغنیمت بردند - و نفرهٔ عظیم در اهل محاصره افتاد محمّد قلی دختران میرزا سلیمان را (که درین یورش همراه بودند) بچار دیوار بانغ (که دران نواحی

---

(۲) در [چند نسخه] مقدس (۳) در [اکثر نسخه] معسکر اقبال (۴) در [بعضی نسخه] انعقاد (۵) در [بعضی نسخه] متصف ●

بود) درآورده خود را مضبوط ساخت - و اهل کابل محمّد قلي را گرد کرده خبر بمعصوم خان فرستادند - که اگر گرم مي‌شتابي و مدد میرسابي اینها را (که در شکنجه کرده ایم) دستگیر کردن آسان است - او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این‌سلوک بایشان از آئین ادب بعید است - و کسان خود را طلبداشت - میرزا سلیمان از سنجد دره از غدرے (که بمیرزا حکیم اندیشیده بود) محروم و مایوس[۲] بار بخواشیع قلعهٔ کابل آمده در مقام محاصره شد - و معصوم هر روز فوج شایسته از قلعه بیرون میفرستاد - و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد - در میان نبرد سپاه برد برخاست - و با گونه در مردم و اسب نیز افتاد - تا گزیر میرزا سلیمان درصلح زده بوسیلهٔ قاضي خان بدخشي محقّر چیزے (که دست‌آویز مراجعت و روکش معاودت باشد) گرفته اوّل حرم محترم خود را ببدخشان روانه ساخت - و از عقب او خود هم بفتاست - و مقارن این حال مبرراحکیم از هددوستان فرار نموده بکابل آمد - و کوته‌اندیشان آنجا سردر گریبان فرو برده شرمسار خیالات فاسد دشستند - و موکب معلّی کوکبهٔ ابّهت و اجلال در لاهور برافراشته سایهٔ عدل و رافت بر اطراف ممالک انداخت - و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد - و جشن والای وزن مقدّس نیز در همان ایّام بمسعودي ترتیب یافت - و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معهود وزن عالي شد - و خیرات و مبرّات بخرد و بزرگ رسید - و فرمان‌روایان اطراف و اکناف خصوصًا حکم‌رانان و زمبندارانِ سمت شمالي فرق ضراعت و جبههٔ اطاعت برخاک آستان نهاده بقدر حالت خود نثارهای گرامي مي‌افشاندند - و گروهے (که دران فرصت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد) مردان[۳] و خویشان را با ایلچیان کاردان فرستاده عرض اطاعت مي‌نمودند *

و در همین ایّام محمّد باقي ولد میرزا عیسی ترخان والی تٹّه عرضداشتے متضمّن سر وموز بندگي و فرمان‌برداري با پیشکش شایسته مصحوب معتمدان ارسال داشت - و خلاصهٔ مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان درگاه معلّی بوده بر بساط اخلاص و اطاعت جان سپرد - اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از نابت‌قدمان ذروهٔ انقیادم - در بدو سلطان محمود بکري بخلاف تورهٔ و حکم معلّی باسطهار میرایان قندهار سپاه بجانب بنده کشید - و بواسطهٔ وثوق اعتصام بفتراک دولت اند قرین دستے برین‌حدود نتوانست یافت - و پراگنده برگردید - امّید وارم که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هوا خواه ممتاز باشم - چنانچه غبار تفرقهٔ بیگانه بر ساحت جمعیّت من نه نشید - عرضداشت او بوساطت مقرّبان بساط اقدس بمسامع اجلال رسید - و موافق اراده و التماس او فرمان جهان‌مطاع بنام سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] مایوس شده (۳) نسخهٔ [ی] فرزندان و فرزند زادها و خویشان را *

که قدم از حدِ خود بیرون ننهد - و از حدودِ متعلّقهٔ باقي خان عنانِ خیال کشیده دارد - و ایلچیان کامیابِ عنایتِ شاهنشاهي شده قرینِ رخصت گشتند *

و از سوانح[۲] آنست که همای چترِ سپهر ظلالِ حضرتِ شاهنشاهي بر ممالکِ شمالي سایه گستر بود عرضداشتِ مدعم‌خان خانخانان از دارالخلافهٔ آگره بدرگاهِ معلّی رسید - باین‌مضمون که پسرانِ محمّد سلطان میرزا و آلغ میرزا (که بنظرِ تربیت ار سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال ممتاز بودند - و در سرکارِ سنبل جاگیر داشتند) راهِ عصیان سپرده و پای‌طُغیان فشرده بر قصبات[۳] حواشي دهلي درازدستي نمودند - و بندهٔ بقصدِ استیصالِ آن گروه تا دهلي برآمد که آن مُدبران را بدست آورد - کوته بینان این‌معني را شنیده براهِ مفرو فرار اختیار کردند - این محمّد سلطان میرزا فرزندِ رشیدِ سلطان ویس میرزا بن بایقرا[۴] بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرتِ صاحبقراني امیر تیمور کورکان‌است و والدهٔ محمّد سلطان میرزا دخترِ سلطان حسین میرزا ست - و میرزا در زمانِ فرمانروائي[۵] خود محمّد سلطان میرزا را (که نبیرهٔ او بود) در ظلِّ تربیت میداشت - بعد از واقعهٔ نا کزیرِ سلطان حسین میرزا چون تفرقهٔ عظیم بخراسان راه یافت محمّد سلطان میرزا بملازمتِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني پیوست - و منظورِ نظرِ عنایت و رعایت شد - و چون اکلیلِ سریر آرائي حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني رسید آنحضرت نیز بدستورِ سابق در ظلالِ مراحم و عواطف میداشتند و او را دو پسر بودند - یکي آلغ میرزا و دیگرے شاه میرزا - و هر دو در سلکِ ملازمانِ آنحضرت کامیابِ دولت بودند - باوجودِ آن چند دفعه آثارِ خلاف و عصیان ظاهر کردند - و آنحضرت بموجبِ مکارمِ ذاتي رقمِ اغماض کشیدند - تا آنکه الغ میرزا در تاختِ لشکرِ هزاره مکافاتِ یافت - و او دو پسر ماندند - سکندر میرزا - و محمّد سلطان میرزا - و بعد از کشته شدنِ الغ میرزا حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني سایهٔ تربیت بر پسرانِ او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمّد سلطان میرزا را شاه‌میرزا خطاب عنایت فرمودند - و (چون اورنگِ خلافت بشکوه جلوس بقاپدرده حضرتِ شاهنشاهي مملکت آرای شد) آنحضرت بر محمّد سلطان میرزا با دیگر و عشائرِ او نظرِ عنایت انداخته کامروائي فرمودند - چون محمّد سلطان میرزا را پیري در یافته بود از سپاهیگري معاف داشته پرگنهٔ اعظم پور از سرکارِ سنبل[۶] بخرجِ معیشتِ او مکرمت فرمودند - که درهمان‌جا آسوده بوده باشغالِ دعا مشغول باشد و او در کبرِ سن چند پسر شد - اوّل ابراهیم حسین میرزا - دوم محمّد حسین میرزا - سیوم مسعود حسین

---

(۲) نسخهٔ [ح] سوانح این ایام (۳) نسخهٔ [ا] قصبات حوالیٔ دهلي - و در [بعضِ نسخه] قصبات و حواشیٔ دهلي (۴) یا ناپسنفر در هر دوجا (۵) نسخهٔ [د] فرمان فرمائیٔ خود (۶) در [بعضِ نسخه] سنبهل *

میرزا - چهارم عاقل حسین میرزا - و ازانجا (که شمول الطاف حضرت شاهنشاهي از بدو فطرت ار دور و نزدیک کامل مهام طبقات عالمیان است) هرکدام ازین میرزایان را بقدر قابلیّت جایگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند - و در جمیع یورشها قرین موکب معلّی کامیاب سعادت میگشتند - خصوصًا در یورش جونپور ملتزم رکاب مقدّس بودند - بعد ازانکه رجوع رایات والا اران یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجایگیرهای خود (که در سرکار سنبل بود) رفتند - و درین هنگام (که موکب معلّی بجهت اطفای نایرهٔ شورانگیزی میرزا حکیم از دارالخلافهٔ آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود) الغ میرزا و شاه میرزا بانّفاق ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین میرزا لوای نفي و طُغیان[۲] افراشتند و گروهے از اوباش تیره بخت را با خود متّفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحي دست بتاراج دراز کردند - جایگیرداران آنحدود جمعیّت نموده سرِ سر ایشان رفتند - و چون ایشان را طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب خان‌زمان و سکندر خان نهادند - و صحبت این خود سران کج‌رو بآن بد نهادان شورش طلب راست نیامد - چه از فساد جوهر عقل هرکدام را سري و سروري در سر میداد - ازانجا بار گسسته قصد میان دوآب نمودند - گدر شان بپرگنهٔ بیمکّار[۳] افتاد - یارشاهي خواهرزادهٔ حاجي خان سیستاني (که جایگیر دار آنجا بود) بمدافعهٔ آن تیره بختان پیش آمد فضای ایزدي چون درمقام سخت‌گیری ایشان بود هلاکت این گروه در گرو وقت دیگر شد و یارشاهي جنگ مردانه کرده شکست یافت - و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این بیدولتان بے راهه رو افتاد - و همچنان تاراج کنان بحدود دهلي آمدند - تاتارخان دهلي را مضبوط کرد - و منعم خان از آگره بمدافعه برآمد - آن بخت برگشتگان مالوه را خالي دانسته بآن صوب شتافتند - در حدود قصبهٔ سدپت بمیر معزّالملک (که به پنجاب احرام ملازمت بسته میرفت) دوچار شدند - و اسباب او را غارت نمودند - و منعم خان تعاقب را صلاح وقت ندید - برگشته بدارالخلافهٔ آگره آمد - و این جماعت رفته مالوه را متصرّف شدند - و دران وقت مالوه بمحمّد قلي خان برلاس مقرّر شده بود - و او بجهت بعضے مهمّات در سلک معتصمان رکاب دولت انتظام داشت - داماد او خواجه هادي (که بخواجه کلان اشتهار داشت) آنجیز را باستحکام داد - امّا بے حقیقتے چند (که همراه او بودند) برآمده بمیرزایان ملحق شدند - و آنچه در بساط خواجه بود بغارت رفت - و خواجه بملاحظهٔ بزرگ‌زادگي بسلامت ماند - و در هندیه قدم‌خان برادر مقرّب‌خان دکني بود - محمّد حسین میرزا رقعه آنرا محاصره نمود - و مقرّب خان دکني در قلعهٔ ستواس بود و حسین خان خواهرزادهٔ مهدي قاسم‌خان از مشایعت مهدي قاسم خان (که بسفر حجاز میرفت)

---

(۲) نسخهٔ [ی] عصیان (۳) نسخهٔ [د] دیمکار *

برگشته مي‌آمد - بسنتواس رسيده بود كه غوغاى ميرزايان بظهور آمد - او نيز در سنتواس پناه برد ابراهيم حسين ميرزا بمحاصرهٔ آن پرداخت - و درين‌اثنا محمّد حسين ميرزا هندبه را متصرّف شده قدم خان را كشت - و چون سر او را كنار قلعهٔ سنتواس آوردند مقرّب خان بيدست و پا شده آمده ديد - و حسين خان نيز بدرآمد - ابراهيم حسين ميرزا هرچند تكليف نوكري كرد حسين خان قبول ننمود - و در هنگاميكه (حضرت شاهنشاهي متوجّه استيصال علي‌قلي‌خان بودند) آمده بشرف ملازمت استسعاد يافت - القصّه چون اين خبر بمسامع اجلال رسيد منشور عالي صادر شد كه محمّد سلطان ميرزا را از اعظم پور بقلعهٔ بيانه برده محافظت نمايند *

آغاز سال دوازدهم الٰهي از جلوس مسعود شاهنشاهي

يعني سال اسفندارمذ از دور اول

درين هنگام (كه عرصهٔ لاهور سرورد موكب معلّى گلستان اقبال بود - و حضرت شاهنشاهي بگرد آوري خواطر اشتغال داشته صيد قلوب ميفرمودند) فيوض بهار احاطهٔ روى زمين كرد - و نسائم اعتدال از كران تا كران وزيدن گرفت - حدائق و بساتين جولان‌گاه نظّارگيان بدائع صنع شد - و شقائق و رياحين بجلوهاى مستانه كمند بر انظار ديده‌وران انداختند * * شعر *

برخيز كه جلوه كرد طائس بهار * برخاست زطرف باغ گلبانگ هزار
بر سبزهٔ تر فتاده هر سو گل سرخ * يا بر پر خود نهاد طوطي منقار

بعد از هشت ساعت و پانزده دقيقه از روز سه‌شنبه بيست و نهم شعبان (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهارم تحويل نيّر اعظم و منوّر عالم روى نمود - و سال دوازدهم الٰهي از مبداى جلوس مقدّس شاهنشاهي (يعني سال اسفندارمذ از دور اول) آغاز شد - و رغبت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهي بشكار جرگه و صيد قمرغه (كه دلكش‌ترين انواع شكار است) بظهور آمد - حكم معلّى نفاذ يافت كه (۲) از اطراف سواد لاهور بكطرف متّصل بكوه و جانب ديگر كنار دريا بهت وحوش و طيور برانند - و هر ضلع بيكى از اُمراى عظام سپرند - و بخشيان و تواچيان و سزاولان آگهي (۳) افزوده بهر جانب سزاولي ميكرده باشند - و چندين هزار پياده از قصبات و قريات لاهور بخدمت راندن شكار معيّن ساختند - و در پنج كروهى لاهور صحرائى وسيع (چون ساحت دل شهريارى) بجهت آوردن شكار انتخاب كردند - در مدّت يک ماه (كه اُمرا و ديگر خلائق از خواص و عوام سرگرم راندن شكار

(۲) نسخهٔ [ا ج] از اطراف سواد لاهور از هر ضلع هفتاد كروه از يكطرف متصل بكوه (۳) نسخهٔ [ا ج] از اطراف واقف بودة بهر جانب *

بودند) آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامي بمعموري ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس مي‌ساختند - تا آنکه بر وجهِ دلخواه جمعيّتِ شکاريانِ جرگه و انبوهيِ جادوران قمرغه بهم رسيد - و ميدگاه دستِ اجتماع فراهم داد - اوّل حضرتِ شاهنشاهي بآئينِ شايسته بشکارگاه رسيده بر دورِ جرگه گرديدند - و بنظرِ شمول آن دايرهٔ انبساط را از محيط تا مرکز نظّارهٔ فرمودند و هر کس از بزرگانِ دولت و سايرِ ملازمانِ بساطِ عزّت (که درين خدمت نشاط پيوند بقدمِ اهتمام شتافته بود) نوازش‌آفرين يافته گلهٔ‌گوشهٔ مباهات بر اوجِ اعزاز رسانيد - آنگاه پاي دولت در رکابِ سعادت آورده توسنِ شير صيد آهو خرام را درنخچيرگاه جلوه دادند - و بزخمِ تير و دمِ شمشير و نوکِ سنان و ضربِ بندوق بنياد شکار کردند - در آغازِ عزيمتِ شکار دورِجرگه پنج کروه بود - روز بروز قمرغه پيش مي‌آمد - و دايرهٔ تنگ‌تر مي‌شد - درين ميان گاه بجولانِ رخسِ گرم رو شکار را از زمين مي‌پريدند - و گاه بکمند انداري آهوانِ برق پاي را بند ميکردند - و از انبساطِ طبيعتِ نشاط پيراي انواعِ شکار افکني بظهور آوردند - آر خاصانِ بساطِ قرب ميرزا عزيز کوکلتاش در ميانِ قمرغه درآمده در رکابِ سعادت بود - و آمرا در پيشِ مورچلهاي خود سرابردها کشيده (روز بفروغِ ديده و شب بمشعلهاي عالمتاب) پاسِ شکار ميداشتند - و از صبح تا شام و شام تا صبح محفلِ شوق و هنگامهٔ طرب گرم بود - نعّارانِ (که حضرتِ شاهنشاهي پنج روز متوالي خود بدولت و اقبال بانسامِ شکار کامياب عشرت گشتند) بامرای عظام و مقرّبانِ حريمِ قُدس پرتو اشارت تافت که در ميدگاه درآمده شکار مراد کنند - و مرتبه بمرتبه ملازمانِ عتبهٔ والا بموجبِ حکمِ اقدس درميان آمدند تا آنکه کار بحدّے رسيد که آحاد و افراد از پياده و سوار درآمده کامستانِ عرصهٔ شکار گستند ●

و از عجائبِ سوانح (که در ايّامِ شکار بوفورِ پيوست) آن بود که حميد بکري[۲] از يساولانِ بارگاهِ مقدّس بدمستي کرده يکے از ملازمانِ درگاهِ والا تير در کمان نهاده پرکش کرده بود - و آن کس در کمينِ فرصت بوده در شکارگاه معروض‌داشت - سطوتِ[۳] جلالِ پادشاهي اقتضاي سياست فرمود و از کمالِ غضب شمشيرِ خاصه را بقليچ خان دادند - که اين خود سرے اعتدال را از بارگردن نجات دهد - مشار اليه دو مرتبه آن الماس پاره را برو انداخت - و سرِ موئے آزرده نشد - و بر زبانِ تقدير بيان گذشت ● بيت ●

اگر تيغِ عالم بجنبد زجاي ● نبرّد رگے تا نخواهد خداي

و ازين معني سرِّ قضا دريافته جان‌بخشي فرمودند - امّا بجهتِ تنبيه و عبرتِ بے‌اعتدالان سرش تراشيده خر سوار برگردِ ميدگاه گردانيدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ی] بکري (۳) نسخهٔ [ی] سطوت پادشاهي ●

و از سوانح ایّام شکار رسیدن مظفّرخان است - و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را درپساط مقدّس و درخواست گناهان او و برادرش نمودن - و بذرؤ قبول پیوستن - و تفصیل این اجمال آنست که (چون آصف‌خان بافعال بخت درکمند خدیعت و دام صحبت علیقلی‌خان و بهادرخان افتاد) آصف خان را صحبت او خوش نیامد - و از تکبّر بیجا و ترفّع بےمعنی خاطر او رمیده شد و بالاستحال علیقلی دراموال او چشم طمع داشت - آصف‌خان منتهز وقت بوده فرصت میجست که اروی جدا شود - دریں اثنا علیقلی آصف خان را همراه بهادر خان فرستاد - و وزیرخان را پیش خود نگاهداشت - وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشته موعد فرار قرار داد - آصف خان بموجب قرارداد شبے از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت - و وزیرخان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافته بود - بهادرخان از حال آصف‌خان آگاه شده تعاقب کرد - و نزدیک بقلعهٔ چنارہ بآصف خان رسید - و میان ایشان جنگ درپیوست - آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او را بر فیل عماری‌دار انداخته روان شد - و مردم بهادرخان از پی آنچه و غنیمت متفرّق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان پسراو میرسند - و خبرگرفتاری آصف خان شنوده خود را راست(۳) کردند - ودریں هنگام (که مردم بهادرخان پراگنده شده بودند) رسیده داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود - و اشارت کرد که آصف خان را (که بر فیل می‌آوردند) از هم بگذرانند - نگاهبان یک‌دو شمشیر حوالهٔ او کرد - سراندست دست او جدا شد - و سر(۴) بینی او را زخمے رسید - که ناگاه مردم وزیرخان زور آورده آصف خان را خلاص کردند - و بحدود کره آمده آرام گرفتند - ودریں کارزار بهادرخان پسر وزیرخان داد مردانگی داد - و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار(۵) یافت - آصف‌خان ازمان گذشته ندامت کشیده و ابن‌همه حوادث و نکایت را از مآثر حرمان آستان معلّی دانسته باگرد خجالت عزیمت درگاه والا ارصمیم دل اختیار کرد - و وزیرخان برادر خود را پیش مظفّرخان (وقتیکه بموجب اشارت عالی از دارالخلافهٔ آگره متوجّه پنجاب میشد) فرستاد - وزیرخان بدهلی آمد - و مظفّرخان او را بعواطف خسروانی مستمال گردانیده همراه خود آورد - و در محلّے (که حضرت شاهنشاهی بشغل صید انگنی منشرح و منبسط بودند) مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصف خان نمود - آنحضرت ذیل عفو بر زلّات او و برادرش انداخته بمنشور عنایت بنام آصف خان اصدار فرمودند - که کمر استظهار بسته در حدود مانکپور باتّفاق مجنون خان قاقشال در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد - و (چون

---

(۲) نسخهٔ [د] آراسته کردند (۳) در [اکثر نسخه] سر و بینی او را (۴) نسخهٔ [د] اختصاص و افتخار (۵) با نکایت •

موکب اقبال بمستقرّ اورنگ سلطنت مراجعت فرماید) دولت زمین‌بوس دریافته معمور عوارف بے‌منتهای شاهنشاهي گردد *

و بالجمله موکب معلّی بعد از انصرام مهمّ عشرت‌انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوي (که لاهور بر ساحل آن واقع است - و بمهابت عماري میگذرد) رسید - حضرت شاهنشاهي رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان‌نوکّل بدست داشته بدریا سردادند - و آن باد پای آتش‌خوی چون نسیم (که بر آب نگذرد) سبک بگذشت - و ملازمان موکب والا و ملتزمان رکاب مقدّس (که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند) اسپ سواره خود را بآب زدند - و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند - مگر خوشخبر خان بساول و نور محمّد ولد شیر محمّد که غرقاب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصهٔ لاهور منتصب شد شرائف اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت (که وجود اقدس بآن مفطور است) مصروف بود *

و از سوانح گردیدن محمّد امین دیوانه است - و تفصیل این اجمال آنکه او از بچّه‌جوانان موکب[۲] معلّی ببسالت و تهوّر علم امتیاز می‌افراخت - و پیمانهٔ بدمستي برداشته بے اعتدالانه معاشرت میکرد - درین ایّام (که عرصهٔ لاهور معسکر اقبال بود) در عالم بیخودي[۳] یکے از فوجداران (که در فیل خاصه سوار بود) دو چار شد - و تیرے از کمان‌خانهٔ بے اعتدالي برکش کرده بجانب او انداخت - چون این جرأت معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد مقرّبان حریم قدس در موقف شفاعت آمده زبان تضرّع برگشادند - و حضرت شاهنشاهي بموجب استدعای ارباب اخلاص جان‌بخشي فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخبر فرمودند - و او از ادبار بصحت خویش بیراههٔ سعادت همان‌شب فرار نموده پیش علي‌قلي خان (که پیسوای عدهٔ اندوران بود) رفت *

و از سوانح آنست که جنید کوراني (که سعادت ملازمت یافته منسلک مراحم خسرواني بود) از هدّون[۴] (که بجایگیر او مقرّر بود) بتوهّم باطل فرار نموده بگجرات رفت - آنانکه (در بهاد بیدولت آمده اند) هرائینهٔ از بارگاه دولت و اقبال دوري گزیدند - بزعم خود در افزایش خویش میکوشند - و بمعني برکاهش خود افزوده خود را بچاه بیدولتي می‌اندازند - درین هنگام (که همّت جهانگشای از تنظیم مهمّات پنجاب پرداخته پرتو توجّه اقدس بر مراجعت میتافت) عرائض دولتخواهان خصوصًا عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافهٔ آگره ببارگاه معلّی رسید

---

(۲) در [اکثر نسخه] اردوی معلی (۳) در [چند نسخه] مستي (۴) نسخهٔ [ر] صدون و نسخهٔ [ح] هدرن *

و از مطاوی[۲] محاوی آن برفرح پیوست که علیقلی‌خان و بهادرخان و اسکندرخان باز سر از خطّ بندگی بپیچیده باعلای[۳] اعلام بغی و طغیان گردن برافراشته اند - و غبار انگیزی میرزا حکیم مادّهٔ ازدیاد مالیخولیای آن فاسد مزاجان گشته از بیخردی و بیدولتی خطبه (که هرناصبی طرار آغرا نزنبد) بنام میرزا خوانده‌اند - این بیخبران بخت برگشته از شواهد ضیا امرای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسدهٔ خود میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت می‌اندازند *

پادشاهی عطیّه‌ایست الٰهی که چندین هزار شرط گرامی تا درفردے فراهم نیاید آن موهبت عُظمی از درگاه ایزدی عطا نمیشود - محض بسب[۴] و جمع شدن مال و فراهم آمدن اوباش درین کارشگرف کفایت نکند - و بر هوشمندان پیدا ست که بندے ازان صفات قدسی فطرتے والا و عطوفتے عالی و حوصلهٔ فراخ و سرداشتے فراوان و دریافتے بلند و کرمے ذاتی و شجاعتے اصلی و عدلے وافر و دینے درست و جدّے عظیم و عملے شایسته و فکرے عمیق و تعاملے مستحسن و عذر پذیرے لایق است و تا[۵] این مآثر کمال (که از بسیار اندکے در بساتین نامهای حکمت بروزان سالع نظر بسط مذکور است) مادام (که موصوف این نعوت جلال را دانش بر خواهش نافرمانبرده و غضب ناشایسته غالب نباشد) سزاوار این منصب ارجمند نخواهد شد - و با رسیدن این پایهٔ بلند (مادام که بصلاح کل نگراید و طوائف انام و طبقات عالم را مادر و مایه‌در نبوده بیک نظر تربیت و عاطفت نگاه نکند) در خور این ریاست عُظمی نگردد - لله الحمد که ذات مقدّس شاهنشاهی مجمع صفات کمال و معدن ملکات قدسیّه است - شرح جلائل خدمتها را دفترها کفایت نکند - ذکر تفرقهٔ چگونه ابقای[۶] آن نماید کرد - هرچه داری دده - و دیده بخر - و شمائل جهان آرای پادشاه صورت و معنی مارا نظّاره کن - تا بدانی که پادشاهی چیست - و سلطنت چه معنی دارد *

القصّه چون شرح بددولتی این گروه بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعدال[۷] گزین گران آمد میررا مبرک رضوی‌را (که در هنگام رجوع موکب مقدّس بجهت مهم سازی جاگیرهای علیقلی و بهادر بدرگاه معلّی آمده بود) بجان باقی خان سپردند - و خاطر فیض‌مظاهر ارادهٔ توجّه بدارالخلافه نمود - که سزای ارباب بغی و فساد فرمایند - بسرعت تمام در نظم و نسق ولایت پنجاب (که درمیان بود) اهتمام فرمودند - و پرگنهای آن ممالک را بآئین شایسته بامرای عظام (مثل میرمحمّد خان‌کلان - و قطب‌الدّین خان - و دیگر برادران و موروثان سعادتمند و صدقسیان

---

(۲) در [بعضے نسخه] از مطاوی و محاوی آن (۳) در [اکثر نسخه] باعلا و اعلان بغی و طغیان
(۴) در [اکثر نسخه] نسبت (۵) در [بعضے نسخه] با این صفات جادله (۶) نسخهٔ [ی] ادای آن
(۷) نسخهٔ [ب] اعتدال پسند (۸) در [اکثر نسخه] بخان بابی خان *

آن سلسلهٔ حقیقت کیش - و سایر سپاهیان جان‌سپار) تقسیم نمودند - و مهمّات کلّی و جزوی آن سرحد را برای رزین میر محمّد خان مفوّض داشته روز تیر سیزدهم فروردین ماه الهی موافق (۲) روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دارالخلافه ارتفاع فرمودند - عرضهٔ سرای دولت‌خان محیّم سرادقات اقبال شده بود که فیل گجمّچین و فیل پنجپایه (که فیلان نامی بودند) در یک روز سقط شدند - جمعی از ظاهر پرستان را دل گرفته شد - آنحضرت بر زبان مقدّس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم - که آن دو برادر بخت برگشته در بی‌یورش بگو بیستی خواهند شتافت - سبحان اللّه چه حوصله و چه دریافت و چه دید است ۞

و (چون رایت اقبال بحدود سهرند نزول اجلال فرمود) از مظفّر خان بیحوصلگی چه گودم بحرکتی بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت - و شرح این سرگذشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیّت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسند جهان‌آرائی عطوفت پدری و رأفت اتابکی بظهور می‌آوردند - و مردم را از امور ناشایسته نگاهداشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش میفرمایند - دریدولا بمسامع علیّه رسید که مظفّر خان بساده روئی فطرت‌خان نام عامهٔ خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است - آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده به نگاهبانان سپردند - که مبادا مظفّر خان ازین دام فریب در لجّهٔ عظم افتد - آن مریضهٔ خرد از کوته‌حوصلگی و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت - و قدر مرحمت و تربیت پادشاهی ندانست - و حضرت شاهنشاهی (که مدار تمیز و فهردانی دست قدرت کاملهٔ خود دارند) این‌همه بادادی و بی‌تمیزی اورا منظور نداشته بتفقّدات حسروانی امتیاز بخشیدند - و آن خدمتگار را پیش او فرستادند - و بنصائح گرامی هدایت فرمودند - و تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته مسرّت پیرای عالمیان بودند ۞

و چون عرضهٔ قصبهٔ تهانیسّر محیّم موکب اقبال شد دران منزل منازعه و مجادلهٔ طایفهٔ سنّاسیان بحدّ تبریز انجامید - و تفصیلش آنکه نزدیک بآن قصبه کولابست که دریاچه توان گفت سابقًا آنجا فضائی بود وسیع کورکّهبت نام - که مرتاضان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوائف این طبقه از اقصای هند در اوقات معیّن می‌آیند - و تصدّقات بظهور می‌آورد - و مجمع عظیم انتظام می‌یابد - و درین سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیّت فراهم آمده بود و درمیان سنّاسیان دو طایفه اند - یکی را کُرنامند - و دیگری را پوری - بر سر جای نشستن درمیان این دو طایفه گفت و گو شده‌بود - تجرّد گزینی اکثر این مردم بواسطهٔ آنست که دنیا از ایشان

(۲) در [بعضی نسخه] عرضهٔ دولتخان (۳) در [بعضی نسخه] گجکچین (۴) نسخهٔ [د] و تصدقات وندورمی آرند ۞

پشت داده است - نه ایشان ازو دل‌سرد گشته اند و لهٰذا پیوسته آرمند بوده معلوب شهوت و غصّه و مقهور حرص و قهر میگردند - و باعث نزاع آنکه طبقهٔ پوربی در کنار آن کول مکانی متعیّن داشتند که دربن مجمع نسسته دام گدائی می‌گستردند - و رایران اکناف ولایت هندوستان (که بقصد غسل دران کول می‌آمدند) بآن گروه تصدّق گوپان چیزے میدادند - دربن رور گروه کُر بنسلّط در آمده جای پوربان گرفته بودند - و این جماعت را تاب مقاومت کُران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود - سرحلقهٔ ایشان کیسو پوربی نام در قصبهٔ ابداله بآستان معلّی آمده دادخواهی نمود - که طایفهٔ کُران بتعلّب آمده جای ما را گرفته اند - اگرچه تاب مقابله نداریم امّا توکّل کرده کمر همّت بجنگ ایشان می‌بندیم - یا خون خود را بر خاک میریزیم - یا این قطعهٔ خاک از بدها میگیریم - و گروه کُران بعرض اقدس رساندند که این جای موروثی ایشها دست چندگاه ایشان می‌نشستند (۲) - دیگر ما می‌رسیدیم - و تا جان بتن متعلّق است تعلّق ما باین زمین خواهد بود - چون موکب معلّی بتهانیسّر نزول اجلال فرمود در معرکهٔ آنها رفته هر چند (جواهر نصائح و مواعظ دربن معرض مبطّله افشاندند) حکم لآلی انداختن بر خاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر ظاهر شد - و بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدّت الحاح و تصرّع استدعای قتال و جدال نمودند - چون (هر در گروه پایمال نفس و هوا بوده سالک بیراههٔ شقاوت بودند) رخصت مجادله یافتند - تا باین روش سزای اعمال نکوهیدهٔ خود یافته متنبّه شوند - و اتّفاقًا دران رور ازان گروه گمراه جمعے کثیر فراهم آمده بودند - و از جانبین صفها راست کرده اوّل از هر طرف یک مرد لاف‌زن پیش آمده دوید - و جنگ شمشیر کرد - و بار بتیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیر باران کردند - بعد ازان گروه پوربان بر کُران بسنگ ربی پیش آمدند - چون پوربان کم بودند حضرت بچند نفر از مردم (که جنگ سنگ دانند) و بتمچه‌های توڑان و چوبهای هندوستان (که همواره ازان طبقه چون سایر طبقات در حواشی موکب معلّی می‌باشند) اشارت فرمودند که کومک پوربان باشند - ایشان در حملهٔ پوربان بر کُران موافقت نموده آنچنان زور آوردند که کُران تاب مصادمه نیاورده روی گردان شدند - و پوربان از دنبال درآمده جمعے کثیر ازان خاکستریان را بربادِ عدم دادند - و به پیر و سرحلقهٔ ایشان (که اندک کُرنام داشت) رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند - و دیگران پراگنده شدند - و خاطر اقدس را (که رنگ‌آمیز کارگاه تقدیر است) از تفرّج آن بسط عظیم روی نمود - فردای آن روز از عرصهٔ تهانیسّر نهضت رایات عالی اتّفاق افتاد ●

---

(۲) نسخهٔ [د ی] می‌نویسد (۳) در [اکثر نسخه] بسنگ دوی ●

و چون دارالملک دهلي مخيّم اقبال شد آنجا ميررا ميرک رضوي (که در لاهور او را بجان باقي خان سپرده بودند - و در کمين غفلت و فرصت ميبود) از حبس فرار نمود - و جان باقي از دنبال او بگام جست و جو شتافت - و چون بدست نياورد از بيم تقصير بدرگاه معلّي رو سفيد بقندهار دست شد - و حضرت شاهنشاهي بآگيي مقرّر بزيارت مراقد اولياي آن مقام فيض انتما توجّه فرموده همّت خواستند - و افاضهٔ حيرات بمجاوران حواشي آن بقاع شريفه فرمودند - و تاتار خان (که حکومت شهر داشت) معروض بساط اقدس گردانيد که محمّد امين ديوانه (که از لاهور فرار نموده بود) بقصبهٔ دهوچپور رسيده - و شهاب الدّين خان ترکمان جايگير دار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت اسپ و خرج پيش ارباب بغي و عصيان روانه ساخته است از استماع اين خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهي (که نوائر سطوتش جز بر آمر عدالت نتابد) بلندي گرفت - و شاه فخرالدّين مشهدي باحضار آن بيدولت در بارگاه عدالت مامور امر عالي شد - و در دير ديگر ارانجا موکب معلّي کوچ فرمود - و چون عرصهٔ بلول مخيّم اجلال شد شاه فخرالدّين نرمين نرمين سر بلندي يافت - و آن بے سعادت را بموقف جلال آورد - او را بحسن چغتائي سپردند - و در همان منزل بياسا رسيد ٭

و (چون طلعهٔ سرير قدوم موکب معلّي درگوش منتظران دارالخلافهٔ آگره پيچيد - و شعشعهٔ مهيّهٔ رايات والا بر آفاق بلند نامت) خانخانان با جميع دولتخواهان باستقبال نموده بدولت زمين بوس سر بلند شد - و بآداب شکر و دعا اقدام نمودهٔ سوانح احوال و وقائع حدود ممالک محروسه معروض بساط اقدس ساخت - و طومار عصيان علي قلي خان و بهادر خان و ديگر مخالفان (که بتارگي سر بر زده بودند) فرو خواند - کسيکه در مبدای فطرت بد نهاد و بے جوهر افتاده او را مرحمت و نصيحت سودمند چون گويم که زبان کار آيد - و مُدارا و موعظت را بر ضعف و وهن حمل آورده در شورش افزايد - و لهذا نزديکان دانش منش علاج بدکاران بد درون را جز حبس و ضرب چاره ندانسته اند - و چون اين علاج هم دران خراب باطنان بيدولت کار نکند بعدم خانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه بمهرباني باحوال آنها ميدانند - متکفّلان اشغال سلطنت و بار يافتگان حريم قرب بسرّ اين معني نرسيده حديو زمان را در مرتبهٔ اوّل نگذاشتند که چارهٔ آن بيدولتان بظهور آيد و باطن مقدّس را بر سر مُدارا آورده بر داشتن پردهٔ کار را در توقّف ماندند - و درين هنگام (که موکب معلّي باطفاي نايرهٔ فتنهٔ محمّد حکيم ميرزا نهضت والا نمود) چون (اين خبر بعلي قلي خان و ديگر ارباب بغي و طُغيان رسيد) اين بے دولتان بخيال فاسد خود اين چنين وقتي را فرصت انگاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط ی] دانش و بينش (۳) در [چند نسخه] در نقاب توقف ٭

خیالات فاسد برانگیختند - علی‌قلی خان از جونپور روانهٔ قصبهٔ سرهرپور (که بجایگیر ابراهیم خان مقرّر بود) شد - و اسکندرخان نیز بقصد همراهی این باغی طاغی از شهر اوده برآمد - و جمیع مفسدسرشتان دران قصبه فراهم آمده قرار دادند که علی‌قلی خان با جمعیّت خود از راه لکهنؤ تا ساحل گنگ تمامی ولایت را تصرّف نماید - و بهادرخان بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجنون‌خان رود - و اسکندرخان و ابراهیم خان سرکار اوده و آنحدود را متصرّف گردند - و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند - علی‌قلی خان بداعیهٔ شورانگیزی بسرکار منوّج روان شد - چون جایگیردارِ آنحدود را سردارے (که با اتّفاق نموده مقاومت بآن فتنه‌انگیز توانند کرد) نبود خود را بمنوّج کشیدند - و علی‌قلی‌خان گرد حوادث انگیخته چون بمنوّج رسید میرزا یوسف‌خان (که جایگیردار منوّج بود) در قلعهٔ شیرگڈهه متحصّن شد - و خلائق غبار آلود تعرّض گشتند - و عرائض دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی‌پناه رسید - و اقبال بکار خود درآمد ٭

نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دارالخلافهٔ آگره بجونپور و قتل خان‌زمان و بهادرخان در معرکهٔ فتح

چون منصب والای جهانبانی در معنی باسبابی و نگاهبانی ست حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیّت حق‌اساس برخلاف اکثرے از فرمان‌روایان گذشته آسودگیِ رعیّت را آسایش خود خیال میفرمایند - و شادمانی خویش را در رفاهیت خلائق میدانند - آرے گوهر یکدانی خلافت سزاوار افسر دولت چنین تاجدارے‌ست که با وجود این عظمت و ابّهت خود را نیازمند درگاه صمدیّت داشته در لوازم داد و دهش تکاپو نماید - و راحت جهانیان را آسایش خویش داند - و هرگه (از فرمان برداریِ اینچنین سربرآرای اقبال سر بار کشد) هرآئینه بدست سعی خود درهلاک خود اهتمام نموده باشد - خصوصًا کسیکه (بروزهٔ نعمت این دودمان والا باشد - و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهری بوسیلهٔ این خاندان فراهم آورده) چه نامردمی و نامردانگی و نامعامله‌فهمی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغی ولی‌نعمت خود صرف نماید - هرگاه (فرمان‌روای روزگار چنین - و مخالف دولت این طرز) لاجرم عنایت الٰهی مقارن و معاون گشته در هر نهضتی نصرتے کرامت فرماید - و نمودار این معنی واقعهٔ علی‌قلی خان و بهادرخان است و استیصال این در محضل مغرور - و تفصیل این مجمل آنکه (چون موکب معلّی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقرّ سلطنت معدلت‌آرای شد - و شرح بغی و عصیان علی‌قلی خان و بهادرخان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست) یورش ممالک شرقی و اطمای نوائر فتن وجههٔ همّت علیا شد

منعم‌خان خانخانان را بدارالخلافهٔ آگره و حراستِ آنحدود مقرّر فرمودند - و دو هزار فیلِ جنگی بهمراهی موکبِ معلّی انتخاب نمودند - و پیستر ازانکه موکبِ مقدّس نهضت فرماید فیاخان و مظفّر[۲] معل و میرزا قلي و قلیچ‌خان و سیّد محمّد موجي و حاجي یوسف را فرمان‌شد که بسرعت شتافته معاونتِ میرزا یوسف (که در فتوح متخصّص است) نمایند - و خود بدولت و اقبال روز اشنبه بیست و ششم اردي‌بهشت ماه الٰهي موافقِ سه‌شنبه بیست و ششم شوّال بای عزیمت در رکاب دولت آوردند - و بدستِ اقبال عنانِ نصرت گرفته سمندِ همّتِ جهان‌گسا را جولان دادند شکوهِ عساکرِ والا زمین و زمان را فروگرفت ٭

و چون ساحتِ قصبهٔ سکینه محطّ موکبِ نصرت شد علي‌قلي خان (که بر ساحلِ گنگ نگذرِ قفوج غبارِ بغي و عصیان انگیخته و بسقان و عُدوان آویخته بود) باستماعِ صیتِ نهضتِ اقبال روی گریز بجانبِ مانکپور (که برادرِ او بهادرخان در برابرِ آصف خان و مجنون خان فتنه انگیز بود) آورد - موکبِ نصرت ارسکینه بکنارِ گنگ بدوست - و روزِ دیگر ازان دریای زخّار عبورکرده کوچ برکوچ نهضت میفرمود - و (چون عرصهٔ قصبهٔ موهان[۳] مضربِ خیامِ ظفر نیکر گردید) محمّدقلي‌خان برلاس را سردار ساخته و مظفّرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پرسش عبدالمطّلب خان و حسن‌خان و قباخان و حاجي‌محمّد خان سیستاني و عادل خان و خواجه غیاث الدّین علي بخشي و دیگر بهادرانِ نامور و دلاورانِ کارگذار را همراهِ او کرده روزِ دوشنبه بیست و سیوم خردادِ ماه الٰهي موافقِ روزِ سه شنبه بیست و چهارم ذی‌القعده از همین منزل بر سرِ اسکندر خان (که در اورده دستِ فتنه گشاده بود) فرستادند - و خود بدولت و اقبال روی توجّه بجانبِ کره و مانکپور آوردند و چون قصبهٔ رای برلي مخیّمِ اقبال شد عرائضِ آصف خان و مجنون خان بعتبهٔ مقدّس رسید باین مضمون که علي‌قلي و برادرش عزیمتِ حدودِ گوالیار دارند - و میخواهند که از آبِ گنگ عبور کنند - بمجرّدِ استماعِ این‌خبر رای جهان‌آرای بر ایلغار قرار گرفت - و بیشترے از حاضرانِ موکبِ معلّی (چه از روی پست‌فطرتي - و چه از جهتِ کسالت - و چه بواسطهٔ تن‌پرستي و چه بجهتِ آنکه کارِ آن تبه‌رایان بانجام نرسد - تا مبادا خود فروشیِ آن بےسعادتان گرم باشد) باین ایلغار راضي نبودند - و شاهنشاهِ دانا دل پرده از کارِ هیچکس بر نداشته عنانِ توجّه بدستِ توکّل سپرده شبِ زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الٰهي موافقِ شبِ یکشنبه بیست و نهم شهرِ ذی‌القعده از قصبهٔ مذکور ایلغار فرمودند ٭

و از غرائبِ آنکه از رای‌برلي راهِ متعارف را بواسطهٔ بُعد گذاشته راهِ میانه (که به نسبتِ

---

(۲) در [چند نسخه] مظفر خان (۳) نسخهٔ [ه] نوهان - و نسخهٔ [ح] مهان ٭

آن راه نزدیک بود) با وجود آنکه بی‌آب نشان میدادند اختیار فرمودند - و از چشمه سار تنبدات غیبي (که فیض‌بخش موکب شاهنشاهي ست) آب فراوان در راهها پیش آمد - چه پیستر ازان باران رحمت باریده کوایها پُر ساخته بود - تمام شب و دیم روز راه رفته دمانکپور نزول اقبال فرمودند و محبّ‌علي خان جایگیردار آنجا بلوازم خدمت پرداخت - و عساکر منصور بمدند بواسطهٔ آنکه (اوّل شب کوچ شد - و کم کسے را ازین ایلغار آگاهي بود - و درخت‌زار در میان آمد) متفرّق شده از راه راست بر کرانه افتادند - و قلیلے در رکاب نصرت‌اعتصام توانستند رسید - آنکس را (که ایزد تعالي تائید بخش باشد) او را از کمی ملازم چه اندیشه - و در اثنای راه نزدیکی مانکپور آصف‌خان بسجدهٔ عبودیت نورانی نامیه گشت - و همان‌زمان رخصت پیش یافت - تا باردوی خود (که در مرانپور خان‌زمان است) شتابد - و زمانے نگذشته بود که هنوا (۲) میوره (که از قاصدان تیزرو و مُسرعان اعتباري بود) خبر آورد که علي‌قلي و بهادر در حدود پرگنهٔ سکرور (۳) دریای گنگ را پُل بسته گذشتند چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده (با آنکه معدودے بملازمت رسیده بودند) تکیه بر جنود الطاف ایزدي نموده پیشتر متوجّه شدند - راجه بهگوت داس و خواجه جهان و جمعے را بر سر اردوی معلّی گذاشتند - که بعرصهٔ قصبهٔ کره پرده نگاه دارند - و اردو شتابان (که از مضافات مانکپور است) آمده آخرهای روز یکشنبه از دریای گنگ فیل سوار گذشتند - و (چون اوائل موسم باران و فصل طُغیان آب بود) دران هنگام (که بندگان حضرت فیل در آب راندند) جوش و خروش غریب از عالمیان بر خاست - چه گذر از چندین آب خونخوار از محالات بود - و بمحض (۴) کرامت شاهدساقي این بحر زخّار آن معدن ولایت را گذر داد - و بے دغدغه از پایاب گذشتند و مستبصران این معني را از دلائل نصرت و مقدّمات اقبال دانستند - دران زمان (که موکب معلّی از دریا عبور فرمود) زیاده از یازده کس از مقرّبان بساط اقدس در رکاب مقدّس نبودند - مبررا کوکه سیف‌خان کوکه - دستم خان - شجاعت خان - خان عالم - خواجه عبدالله - دربارخان - شهبازخان سیّد جمال‌الدّین - عادل خان - دلاور خان - و چند حلقهٔ فیل همراه رسید - و درین روز (که موکب مقدّس از آب گنگ عبور فرمود - و تعبر دریا باقدام فیلان پیموده شد) از فیلان دامي خدا بخش و بال سمندر با طوفان مستي در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند - و این دوفیل در پُردلي و تیزروي و جنگ آوري و صف شکني انگشت‌نمای دیده وران بودند *

---

(۲) نسخهٔ [ا] نقبوا میوره (۳) در [بعضے نسخه] سکرور (۴) نسخهٔ [ح ی] و محض کرامت شاهشاهي بود که این بحر - و نسخهٔ [ط] و از محض (۵) نسخهٔ [ب] بالسمندر - و گمان نرم که بان سمندر باشد *

و (چون موکب معلّی از آب گذشته بحرام خواران نزدیک رسید) فیل حدا بخش از مستي مرده آمده روی بهشیاري نهاد - فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند - و حضرت شاهنشاهي بالهام اقبال فرمودند که هوشیار شدن چنین فیل مست مبشّر فتح و نصرت است - که فتح و نصرت همعنان هوشیاران و کار آگهان وقت است - و دیگر آنکه از هُشیار شدن فیل مارا اعتماد بر فیل و مستی او نماند - و منحصر شد توکّل ما بر عونِ (۲) الٰهي - و هر کرا توکّل بر کرم و الطاف ایزدي منحصر شود کار او بر فتح انحصار یابد - و الحق ازان مظهر کرامات دونکتهٔ بلند بوجود آمد که عنوان نامهٔ الهام تواند بود - و چون شب در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش گرفتند - و مخالفان تیره رای بمسافت یک کروه فتنه‌گستر بودند - آنحضرت تکیه بر تائید آسماني فرموده در همان‌جا توقّف صلاح دیدند - و همان زمان مجنون خان و آصف خان بزمین‌بوس سعادت‌پذیر گشتند مجنون‌خان و جمع بربن بودند که بے‌توقّف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها باید شتافت آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند - درین هنگام رفتن لایق نیست و دیز در روز مردم بشرم چشم و آزرم رو بیشتر کار میکنند - رای او پسندیدهٔ خسرو کامیاب شد و نصائح بلند فرموده آمدها را رخصت دادند - و حکم شد که درپاس دو بار خبر بما برسانند - و در لوازم مراولي اهتمام نمایند - که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود - و ازانجا بدر روند ۞

علي‌قلي و بهادر (که مغرور خود کامي و معلوب ادبار بودند) در عین غفلت بوده از خود خبر نداشتند - و آن شب (که موکب مقدّس نزدیک رسیده بود) ببادهٔ پیمائي و شاهد پرستي و بازی (۳) بشکن بشکن سرگرم بودند - و باین لغط هریع بر شکست خود فال میزدند - و عجب تر آنکه دران شب مردے نزدیک چادرهای این‌مستان رفته فریاد برداشت که ای جمع بد سرانجام واقف شوید که حضرت پادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گنگ گذشته با لشکرے بے پایان رسیده اند - و چون پیمانهٔ هستی آنها پُر شده بود آوازهٔ رایات اقبال را از تدبیرات آصف خان و مجنون‌خان دانسته در غرور افزودند - و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود - اندیشهٔ آن داشت که (چون بذدکان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند - و غنیم با سهٔ (۴) چهار هزار سوار مسلّح است) باین تدبیر سدّ تفرقهٔ دران گروه اندازد - تا کار به پیکار نکشد - و نمیدانست که جنود غیبي همرکاب گیتي‌خدیو است ۞

و بالجمله صبح روز مار اسفند نیست و نهم جمادی الٰهي موافق دوشنبه غرّهٔ ذی‌الحجّه (که در حقیقت غرّهٔ نصرت بادشاهي - و سلخ عمر سیه‌بختان بود) آنحضرت جبهه طلبیده

---

(۲) نسخهٔ [۵] کرم الٰهي (۳) نسخهٔ [۱] بشکن بازي (۴) در [بعض نسخه] تا سه چهار ۞

در درع تائید غیبی در آمدند - و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت نهادند - و تمامی بهادران رکاب معلّی آمادهٔ جنگ شدند - قول بوجود اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت - و در برانغار مجنون خان قاقشال مقرّر گشت - و در جرانغار آصف خان قرار گرفت - و محبّ علی خان و طایفهٔ ار بهادران از پیش قدمان هراول شدند - آنحضرت بر فیل بال سندر نام سوار شده نهضت فرمودند - و میرزا کوکه را در عماریء همین فیل جا داده تارک عزّت او ار آسمان گدرانیدند مبادیء طلوع نیّر اعظم رایات اقبال بمحلّ اردوی خان‌زمان رسید - ظاهر شد که مخالفان تیره رای بحت برگشته کوچ کرده روان شده اند - یراغ مُطاع عزّ بفاذ یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید - و نگذارد که ابن‌شوریده بختان از میان بدر روند - و این فوج باعتضاد چغین فوج پشت شده طلبکار نبرد گشت - و سمردم عقب بقدر جنگ شدن گرفت - و بعد از زمانی آصف‌خان را نیز حکم شد که با جمعیّت خود بسرعت متوجّه پیش شود - و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر ار فیل بر بارهٔ نصرت سواری فرمود - و آن دیدرلتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدّس دران لشکر ورود اقبال دارند - و مقدّمات جنگ را بر تهوّر آصف خان و مجنون خان فرود می‌آوردند - چون محاربه بسیار شد و شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال شاهنشاهی ست - و خود بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آورده اند - علی‌قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده درمیدان عصیان ایستادند - و بخدلان ابدی قرار بجنگ دادند - و باین خیال فاسد صفها راست‌کرده جمع از بُردلان معرکهٔ ادبار را بر هراول و اوغچی[۲] لشکر نصرت پیوند فرستادند - و درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب بپانصد کس همراه موکب شاهنشاهی شدند - و تا باصد فیل هم رسید - و مقابله درمیان فوج پیش و موکب مقدّس کمتر ماند - باباخان قاقشال (که سردار مردم اوغچی بود) بآن جماعت پیوست - و معرکهٔ تیغ و تبر گرم شد - و بتائید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته برد - و افواج قاهره از پی درآمده این مُدبران را تا صف علی‌قلی‌خان رسانید و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سرار ترن و پیش از پس همی‌شاختند - و آر شواهد اقبال آنکه دران گریختن اسپ یکی ازان مخذولان چنان بر اسپ علی‌قلی‌خان خورد که دستار از سر شوریدهٔ او بر زمین افتاد - علی‌قلی خان حیران کار شده بهادر خان را در برابر باباخان قاقشال فرستاد و بهادرخان خود را بصفوف اوغچی رسانیده سرگرم کارزار شد - و زمان زمان علی‌قلی ار بهادر خبر گرفته تازه بتازه کومک روانه میکرد - و باباخان غنیم را پُر زور دیده عنان گردانید - و بهادرخان

---

(۲) اوغچی بمعنیء تیر انداز - از لغت ترکی •

از دنبال شتافته خود را تا مجنون[۲] خان رسانید - و درین میان اسپش تیرے خورده چراغ پا شد و بهادرخان را بر زمین انداخت - دلاوران عساکر اقبال بر سر او ریختند - وزبر جمیل او را گرفت و از بد ذاتي و آرمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندے از ملازمان مجنون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد - و افواج قاهره همراهان بهادرخان را در میان گرفته تیر دوز کردند ۰

و درین زمان ابتهاج (که گیتي خدیو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفتن بودند - و مبارزان دست بگریبان رسانیده جانستاني میکردند - و علي قلي خان مغرور ادبار بر جاي خود ایستاده از حال بهادرخان مي پرسید) فیل مست چترانند نام از فیلان پادشاهي بر میل گج بهنور از فیلان خاصه (که از مستي فرود آمده بود) دوید - گج بهنور طاقت صدمهٔ او نیاورده رو بگریز نهاد و چترانند از دنبال درآمد - فیلبان گج بهنور فیل خود را در میان صفوف مخالفان کشید - و مخالفان فیل اودیه نام را برابر چترانند دوانیدند - چترانند گج بهنور را گذاشته بر اودیه دوید - و بیک صدمهٔ کوه شکن آمرا بر خاک هلاکت انداخت - و شکستے عظیم بران مدبران نمک حرام روی آورد اکثر اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار افتادند - و خس و خاشاک هستی ایشان بآتش قهر الٰهي و برق سطوت شاهنشاهي سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروے (که گریخته ازان دردگاه اقبال بدر رفتند) در راهها بدست رعایای زمین (که بآتش تعدّی این نمک حرامان جگر کباب بودند) بخاک و خون افتادند - و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت - و ابر نیسان ظفر بر حدیقهٔ دولت بگوهر افشاني درآمد - و عرصهٔ ناورد از غبار فتنهٔ ارباب طغیان تصفیه یافت - و از تنق عواطف الٰهي پیکر فتح و نصرت بر ساحت اقبال جلوه گر گشت و حضرت شاهنشاهي بدولت و اقبال سوار از سرگذشت علي قلي و بهادر مي پرسیدند درین هنگام نظر بهادر خان را دستگیر کرده ردیف خود سوار ساخته به بساط حضور اقدس آمد حضرت شاهنشاهي زبان تعقّد بر گشادند - که بهادر ما نشما چه بد کرده بودیم - که این همه باعث فتنه و فساد شدید - او را دهشت و خجالت فرو گرفته بود - سر در پیش انداخته زبان عرض نداشت - و دیان عذر نبود - بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمدلله علی کلّ حال - همانا آن بیدولت را در نفس اخیر حقیقت حرام نمکي و سیه بختي خود معلوم نشده بود - و الّا بایستے حرف ندامت بر زبان او گذشتے - و هر که (از چنین بزرگ کرده حدا روی گرداند) هرائینه دین و دنیا ازو پشت دهد - و خراب ظاهر و باطن گردد - و حضرت شاهنشاهي

---

(۲) در [بعض نسخه] مجنون خان ۰

با وجودِ چندین فتنه و آشوبِ او نمي خواستند که به نشیب[۲] نیستي فرستند - بعد از شدّت التماس و کثرتِ الحاحِ اولیای دولتِ قاهره شهارخان و بنسي[۳] داس کنبو مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بارِ سر سبک ساختند - و مقارنِ این حال بهادرانِ نصرت قرین شهریار کل را (که از معتبرانِ علي‌قلي بود) گرفته آوردند - و بسعیِ ملازمانِ رکاب معلّی سرِ آشفتهٔ او نیز بخاک افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي از ماجرای علي‌قلي خان مي پرسیدند - جمعي میگفتند که از عرصهٔ نبرد بدر رفته است - و طایفهٔ بران بودند که خرمنِ هستیِ او سوخته شد - درین اثنا باتو فوجدارِ آن سیه بخت را آوردند - چون کاوشِ احوالِ او شد بزبان آمد که من دیدم او را فیلِ یک دندانِ پاد شاهي کشت - و نشانهای فیل و میلبان را بیان کرد - بموجبِ حکمِ معلّی تمامی فیلانِ فوجِ هزارل حاضر ساختند - و آن شخص فیلِ یک‌دندانِ نیل‌سکهه نام را دیده گفت این فیل است که علي‌قلي را کشت - آنگاه حکمِ مقدّس شد که هرکه سرِ مغلی از حرامنمکان بیارد یک مُهرِ طلا بیابد - و هرکه سرِ هندوستانیئ آورد یک‌روپیه بگیرد - عوام از بی سرها بسر دویدند - سرها مي‌آوردند - و زرها میگرفتند[۴] - و چهره شناسان ملاحظه میکردند - تا آنکه یکِ سرِ علي‌قلي را (که در پای درختی افتاده بود) آورد - و باین طایفهٔ شبهه و شک میکردند - درین میان ارائي نام هندوئ (که صاحبِ اختیارِ علي‌قلي بود - و در خیلِ اسیرانِ حبلِ فهرمانِ اقبال سراسیمگي داشت) چشمش که بر سرِ آن تیره بخت افتاد آهے سرد از سردرد بر کشید - و پیش آمده آن سررا برگرفت - و سخت بر سرِ خود زد - و چنان بوضوح پیوست که آن مد بر بخت برگشته تیرے از غیب رسید - و میرزا بیگ قانسال مدّعی آن بود که تیرِ من بعلي‌قلي رسید - القصّه از رسیدنِ تیر آن مُدبر بحالِ تباه درجان‌کندن بود که سومناتهه میلبان فیلِ نیل سکهه را بقصدِ او راند علي‌قلي میلبان‌را گفت که من از اعیانِ سپاهم - مرا زنده بحضورِ بندگانِ حضرت ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - فیلبان حرفِ اورا از زارِ خائي دانسته فیل بر او راند - و اورا در زیرِ دست و پای فیل (بلکه در زیرِ بارِ عصیانِ او - و کفرانِ نعمتِ پادشاهي) پایمال ساخت - یکے از پاجیان بگرفتنِ شرفي سرِ اورا جدا کرده مي‌آورد - در راه آن سررا علامِ غالبِ او کشیده خود بنظرِ اقدس درآورد و انعام گرفت - آنگاه حضرتِ شاهنشاهي بدولت و سعادت از خانهٔ زین فرود آمده روی دیار بر زمینِ شکر نهادند - و اُمرای عظام و دیگر دلیران و دلاوران را (که دران مصافِ مرد آزمائي جان‌سپاري و حق‌گذاري کرده بودند) بازدیادِ مناصب و اعتلای مراتب سرفراز ساختند و سرِ علي‌قلي و بهادر را مصحوبِ عبدالله پسرِ خواجه مراد بیگ قزویني (که وقتے دیوانِ حضرت

---

(۲) نسخهٔ [هـ ی] به نشیب‌آباد نیستي (۳) در [بعضِ نسخه] بیني داس (۴) نسخهٔ [ح] می‌یافته ۰

جهانیانی جنّت آشیانی بود) بجانب دارالخلافهٔ آگره و دهلی و مُلتان و دیگر ممالک محروسه با فتح‌نامها فرستادند - هم سرمایهٔ مزید شکر اولیای دولت قاهره شد - و هم پیرایهٔ عبرت و هدایت واقعه‌طلبان گمراه گشت - و این فتح شگرف (که کار نامهٔ اقبال روز افزون تواند بود) در عرصهٔ قریهٔ سکراول[۲] از مضافات الهاباس روی نمود - و آنرا مصرجامع ساخته فتح‌پور نام نهادند - و عبارت ۹۷۴
فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آئینی است ٭

و از شرائف سوانح آنکه (چون رایات اقبال بدفع این حرام نمکان نهضت فرمود - و منعم خان را بحکومت دارالخلافهٔ آگره گذاشتند) بازار هرزه گویان تهی‌مغز گرم شد - و متمرّدان مفسد از حدود سر کشیدند - منعم خان (که به پدر و استاد و مرشد راقم این شگرفنامه ابوالفضل عقیدت داشت) آمدهٔ استمداد همّت نمود - آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگی خدیو زمان فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشارهٔ بدیع فرمودند - و بموجب استدعای او مقرّر شد که امشب بطریق خاص صوفیهٔ علیّه توجّه نموده شود - و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده آید - صبح آن بشاشت غریب در جبههٔ شریف ایشان ظاهر بود - و فرمودند که سر علی‌قلی و بهادر را بزودی آورند که امشب چنان نموده اند - منعم خان از استماع این مژدهٔ دلگشا خوشوقت شده آداب شکر بجای آورد - و اندک فرصتی نگذشته بود که سر این دو حرام نمک شور انگیز آوردند آری از متوجّهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجیب ظهور این معنی چه دور ٭

و [چون بمیامن تائیدات سماوی (که در سفر و حضر قرین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی ست) چنین فتح دولت پیرای روی نمود] همان روز موکب معلّی بصوب الهاباس[۳] (که بعضی بیدولتان درالحدود غبار انگیز فتنه بودند) نهضت والا فرمود - شامگاهان ساحت آن سرزمین نورود مقدّس گیتی خدیو صبح دولت دریافت - شب دران عرصهٔ دلگشا منزل فرمودند - بعضی مطرودان دولت (که گرفته بعلی‌قلی پیوسته بودند) مثل شیخ یوسف چولی دستگیر شدند و دو روز به بعضی مهمّات آنجا پرداخته روز سیوم روی توجّه بجانب بنارس آوردند - و آنجا بسیاری از لشکریان علی‌قلی و بهادر مثل مرتضی[۴] قلی زمین‌بوس والا نمودند - و از فرط مکارم ذاتی جرائم این جماعه طراز عفو یافت - و زنان و پاتّران بهادر خان بدست اولیای دولت در آمدند و خواجه‌عالم خواجه‌سرا آنجا اسیر فتراک سعادت شده بمدارج فُرب ترقّی نمود - و چون مرده بنارس از نادانی و بیدولتی درواره بسته بودند از سطوات غضب حکم تاراج شد - و بزودی

---

(۲) در [چند نسخه] شکراول - و نسخهٔ [ح] شکرولی از مضافات الهاباد (۳) نسخهٔ [ح] الهاباد
(۴) نسخهٔ [د و] میر مرتضی قلی ٭

بخشش فرمودند - و شهاب خان و جمعي را بحراست و حکومت جونپور فرستادند - و قليچ خان و طايفهٔ را بسرهرپور تعين کردند که بنه و بار بعضي از اوزبکان آنجا بود - و بعد ازانکه سه روز بنارس مخيّم سرادقات اقبال گشت عنان توجّه را بجونپور انعطاف دادند - روز دوم ساعت آن شهر مورد موکب معلّي شد - و مردم علي قلي (که دران بلده فراهم بودند) انوار سلامت بر ساحت احوال آنها تافت - و در ظلال عاطفت شاهنشاهي درآمدند - و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعايا آنچه‌رد (که لکدکوب آشوب بودند) مستمال عواطف شاهنشاهي شده سر بفارغ‌بالي برداشتند - و ازانجا آن شهسوار رخش اقبال بطريق ايلغار ببلدهٔ کُره نهضت فرمودند - اردوي بزرگ آنجا بود - بسه روز اين راه طي فرموده بر ساحل گنگ بگذر کُره رسيدند - دران هنگام بيش از چهار پنج کس در رکاب نصرت‌اعتصام نرسيده بودند - بدولت و اقبال بکشتي عبور فرموده درون قلعهٔ کره را بفر نزول اجلال رفعت آسماني بخشيدند - نزديک مانکپور خواجه عالم گريخت - و بار بدست افتاد - و دران شهر منسوبان طلب منعم خان خانخانان از پيشگاه عاطفت اصدار يافت و جايگيرداران آنحدود بجايگيرهاي خود رخصت يافتند - و برعيّت پروري نصيحت‌پذير گشتند و چندے از ربد نهادان فتنه‌سرشت [که از آستانِ مقدّس گريخته پيش ازين مُدبران بخوت‌مذ رفته همواره در شورش ميزدند - و بکمند اقبال گرفتار شده بودند - مثل حان‌قلي اوزبک - و بار علي و خوشحال بيگ (که يک‌چند در سلک قورچيان حضرت جهانباني جنّت‌آشياني انتظام داشت) و عالم[۲] شاه بدخشي - و ميرشاه بدخشي - و نجيبي بخشي - و جمله خان کوکهٔ ميرزا عسکري] همهٔ اين فتنه‌جويان عُرضهٔ عرصهٔ قهر شده پايمال فيلان مست گستند - و ميرزا مبرک مشهدي را (که در مخصومان علي‌قلي انسلاک داشت - و از اردوي مقدّس گريخته در کره گرفتار شده بود) با مجرمان ديگر با کنده[۳] و دو شاخه در ميدان معدلت آورده تمامي آن فتنه اندوزان را بحضور او سياست فرمودند - بعد ازان فيل را باو سر دادند - فيل او را بخرطوم پيچيده با کنده و دوشاخه در ربودست و با مالش گونه ميداد - و ازين‌سو بآن‌سو مي‌انداخت - و چون اشارهٔ صريح بسياست او نرفته بود فيل بمساهله و ملاعبه ميگذرانيد - و تا پنج روز هرروز او را آورده در سياستگاه تعذيب ميداشتند - آخر بتقريب انتساب سيادت و شفاعت مقرّبان بساط عزّت رقم جان‌بخشي بر حال او کشيدند - و در همان ايّام جي‌تواچي شاه ناصر خواجه را (که سرآمد بےدولتان بود) بدرگاه معلّي آورد - و بياسا رسيد ٭

---

(۲) در [چند نسخه] علم شاه (۳) در [اکثر نسخه] باکندهٔ دوشاخه اما بالعطف صحيح مي‌نمايد زيراکه کُنده چوبے بزرگ باشد که برپاي مجرمان گذارند - و دوشاخه را بر گردن گنهگاران مي‌نهند ٭

منعم خان خانخانان بموجب حکم اقدس از دارالخلافهٔ آگره به مخیّم اقبال (که در حواشی قصبهٔ کُره بود) رسیده بزمین‌بوس سرافراز شد - و از فرط عنایت تمامی محالّ جایگیر علی‌قلی و بهادر (از جونپور و بنارس و غازی‌پور تا کنار آب چوسا) باو تفویض یافت - و او کامیاب دولت گشته متوجّه جونپور و آنحدود شد - و موکب معلّی بدولت و اقبال روز مهر شازدهم تیر ماه الٰهی موافق شنبه بیستم ذی‌الحجّه بمستقرّ خلافت توجّه فرموده کوچ بکوچ نهضت عالی میشد و آنحضرت شکارکنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند - و بهر شهر و ولایت (که ممرّ موکب مقدّس میشد) باماضت عدل و احسان مورد سرور میگشت - و در قصبهٔ کُره[۲] (که در جایگیر فرحت خان بود) بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت - و در قصبهٔ اتاوه شجاعت خان را باین دولت کامیاب ساختند - و همچنین جا بجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتند - تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه الٰهی موافق شنبه یازدهم محرّم (۹۷۵) بهصد و هفتاد و پنجم[۳] ظلال اقبال بدارالخلافهٔ آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند - جهان طراوت خاص گرفت - و جهانیان نشاط مخصوص از سر گرفتند - و عالم مورد امن و معدلت گشت ٭

و احوال امواج قاهره (که بر سر اسکندر بسرکردگی محمّد قلی خان برلاس رفته بود) درین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اردی بهشت سیوم تیر ماه الٰهی موافق یکشنبه هفتم ذی‌الحجّه بصاحت شهر اوده رسید - اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعهٔ اوده متحصّن شد امرا محاصرهٔ آن کرده مورچلها تقسیم نموده بجنگ پیش آمدند - در پهلوی شهر تلی بلند (که سرگ‌دواری نام دارد - و سرکوب شهر و قلعه است) اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با انبوهی از بندوقچیان بران بلندی داشته بود - که بضرب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون شهر نگذارند محمّد قلی‌خان برلاس نخستین همّت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندے از بهادران را تعیین کرد که تحملهای مردانه بران بلندی دست یافتند - و بپایمردی جلادت آن گروه خود سر را پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد - چنانچه احدے سر از روزن نمیتوانست برآورد و اورنگان خون‌گرفته سراسیمه دست و پای میزدند - دربن اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت - و این معنی موجب استظهار اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست - اگرچه [پیشتر ازانکه (بحدود اوده لشکر فیروزی‌اثر رسد) نوشتهٔ رای پتّرداس[۴] مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی‌قلی و بهادر براجه تودرمل رسیده بود] امّا

---

(۲) در [بعضے نسخه] کور - و در [بعضے] کوره (۳) نسخهٔ [ی] پنج (۴) در [بعضے نسخه] نترداس - یا تبرداس باشد ٭

عموم خلق (از بسکه این دیدرلقان را سرخر[۲] مي پنداشتند) این خبر را ساختگي میدانستند - و چون دربی تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مخفي داشته و از راه مکر و تزویر درآمده رحمان قلي فرش بیگي را طلب کرد که بعضي سخنان میخواهم که بگویم - اولیای دولت قبول این معني نکردند - آخر حاجي اوغلان را (که از معتبران او بود) پیش آمرا فرستاد - آمرا رنّ و[۳] بدل نموده دریافتند - و فوراً یافت که رحمان قلي همراه حاجي اوغلان رفته و قرار داد او را خاطر نشان کرده بیاید - و همان روز هر دو باتّفاق رفته باز گشته آمدند - و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و مترصّداست که بوسیلهٔ اولیای دولت احراز سعادت آستان بوس نماید - و میخواهد که اوّل تنها در جائیکه قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشتهٔ پیمان را بسوگند محکم گرداند - و قرار یافت که صباح روز عید قُربان است - این امنیّت بحصول انجامد ٭

٭ و بالجمله اسکندر متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت - و خود شبانگاه از دروازهٔ قلعه (که بجانب دریا بود) بدر رفته بکستي چند (که برای روز ادبار خود آماده داشت) از دریا عبور کرد - و نیم جانے ازان گرداب خطر بیرون برد - چون صبح اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر درآمده کوس نصرت بلند آوازه کردند - و چون کشتیها را سکندر این طرف نگذاشته بود بتقریب جمع کردن کستي از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد - درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام - و عبور من از آب بتقریب ترس مردم بود - اکنون استدعا آنست که محمّد قلي خان و مظفّر خان و راجه تودرمل بکشتي نشسته درمیان آب آیند - و من هم با ده کس آمده دریابم و آنچه قرار یابد خود بشنوم - و خاطر خود را مطمئن ساخته روی بدرگاه عالم پناه آورم - این سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرون ساختند - و اراجناب اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتي درآمده صورت ملاقات را بنقشے بر آب و گرے برباد زد - و اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد درمیان آوردند - امّا اسکندر بر قول خود نایستاد - و گفت دربنولا چون مصدر تقصیرات شده ام دلیري در بساط بوس درگاه معلّی نمیتوانم کرد - مناسب آنست که بوسیلهٔ استعفای جرائم جایگیر مرا بحال خود گذارند - و بخدمتے دربی صوبه نامزد سازند تا بدست آویز نیکوخدمتي خود را مستعدّ سعادت حضور گردانم - چون زبان او با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود بارندگي براه ادبار دو منزل دورتر رفت - و عذر طغیان آب

---

(۲) سرخر بمعنی بےحیا - و نسخهٔ [ح] شرخیز (۳) در همگی نسخها سوای نسخهٔ [ب] روی دل نموده ٭

بر ساحل دریا درمیان آورده پیغام نا درست داد - چون اولیای دولت دریافتند (که بغیر از حیله‌سازی و روباه بازی ازین بیدولتان امرے دیگر بوقوع نمی‌آید) از دریا عبور نموده سر در دنبال آن بے‌سعادت نهادند - و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ گورکهپور رسانید - و اینجا سلیمان قلی نامے از اوزبکان (که از علی‌قلی خان گریخته پیش افغانان رفته بود - و از قبل افغانان حکومت آن گذر داشت) کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتے هرچه تمامتر گذرانید - و از موج‌خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی او را نجات داد - آمرای عظام بسرحد ولایت اعظان رسیده (چون حکم در آمدن بآن ولایت از بارگاه مقدّس اصدار نیافته بود) توقّف نمودند و عرضداشتے متضمّن ظهور سواطع اقبال و التماس درآمدن بآن ولایت بدرگاه معلّی ارسال نمودند و روزے (که دارالخلافهٔ آگره مهبط انوار نزول اجلال شده بود) عرضداشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال پیوست - و منشور سعادت برتو ارتفاع یافت که چون آن بقیّة السّیف را از ممالک محروسه برآورده اند دریں هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراگندگیهای آن ولایت کوشند - و سرکار اوده را بجایگیر محمّد قلی‌خان برلاس تفویض نموده دیگر اُمرا متوجّه آستانه بوس گردند - چون مثال عالی باولیای دولت رسید محمّد قلی‌خان را بدارائی آن سرکار نصب کرده روی توجّه بمستقرّ خلافت آوردند و در دارالخلافه ادراک زمین‌بوس نموده کامیاب سعادت گستند ●

فهضت موکب گیتی‌گشای شاهنشاهی بفتح قلعهٔ چیتور

سرکشان گردن فراز را از پای در انداختن وحدت انتظامی را (که گزیده ترین عبادات پیشگاه کثرت تواند بود) رونق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن است - و خدیو زمان را توفیق این معنی یافتن پایهٔ خلافت الٰهی مظهور آمدن (۳) - و سرمایهٔ سعادت طبقات انام عطا فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت جذوهٔ غیبی راحت خویش در آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجهٔ مالیخولیای سروری گردن‌کشان فاسد دماغ اهتمام رور افزون دارند - و تائید الٰهی قرین ذات مقدّس بوده باندارهٔ حق‌پرستی و خدا اندیشی خویش کامیاب صورت و معنی میگردند - دریولا (که ساحت دارالخلافه بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت) هنوز عساکر اقبال از گرد راه و نردّد گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طُغیان پسران محمّد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبهٔ مالوه بمسامع اجلال رسید - که ازان باز (که سر

---

(۲) فهضت [ی] خبر طغیان پسران محمد سلطان میرزا - و غبار فساد انگیختن در مالوه (۳) نسخهٔ [ب] آوردن ●

از فرمان برداریِ پادشاهِ صورت و معنیِ خود پیچیده آوارهٔ ملکِ ادبار شده اند) بعد از درازیِ سرگردانی و کوتهیِ سخنی مالوه را خالی یافته تا آنحدود رفته اند - و اربابِش کوته اندیش را مناسبِ حال دیده در جمعیّتِ خود و تفرقهٔ رعیّت میکوشند - خدیوِ زمان را (که دانای اسرارِ نهانی و معدنِ رافت و مهربانی ست) بخاطرِ اقدس گذشت که در دفعِ این فتنه اندوزان اگر بجهتِ ملاحظهٔ حالِ سپاهی اغماضِ نظر کرده آید خلافِ رضای ایزدی باشد - و (اگر توجّه باطفای نایرهٔ این فتنه نموده شود - و بذاتِ اقدس عزیمتِ این یورش اتّفاق افتد) خلافِ قانونِ عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفعِ ایشان آنحضرت را خود متوجّه باید شد - و در آئینِ سلطنت مبرهن است هر کاریکه بسخن ساخته شود به تیغ نباید پرداخت - و هر امریکه بدلاوریِ اُمرای اوسط[۲] و ادنی کرده آید به نوئینانِ بزرگ نباید حواله فرمود - و همواره در مدارجِ امور پاسِ آئینِ سلطنت نمودن (که عبارت از قدردانی و پایه‌شناسی ست) از لوازمِ افضال است - و (اگر بنا برین قانونِ خلافت بابنی‌کار ملازمانِ عتبهٔ اقبال نامزد میشوند) سران و سروران ملک (که سعادتِ دو جهانی را در فرمان‌برداریِ بادشاهِ خود میدانند) در ساعت کمرِ اهتمام بسته متوجّهِ این کار میگردند - امّا بجهتِ گرد آمدنِ ریزه سپاهی (که وجودِ این گروه ناگزیرِ این مقصد است) دیر تر صورت می‌بندد - و کارِ اندک بسیار میشود - و آئینِ سلطنت تاخیر در امثالِ این امور بر نتابد - بنا برآن شاهنشاهِ عالم و دانای دورکار بمقتضای بالغ‌نظریِ خود چارهٔ این کار فرمودند و توجّه در ضمنِ بے‌توجّهی و پروائی در پردهٔ بے‌پروائی صورت داده بظاهر اغماضِ نظر فرموده بباطن همّت در دفعِ این شورش بستند - و روز رشن هیزدهم شهریور ماهِ الهی موافقِ یکشنبه بیست و پنجم صفر بشکارِ پرگنهٔ باری[۳] (که اکثرِ اوقات آنحدود بشکارِ چیتهٔ و آهو بشاط پیرا میگستند) روی توجّه آوردند - تا ارباب اخلاص و خدمت‌دستان بکجهت بے‌غوغای طلب بطور خود حاضر شوند - و سایرِ مردم چه ملازمانِ اینها و چه مردمِ دیگر بدیدِ[۴] ایشان (چون منعی نباشد) هرآئینه بآسانی جمع خواهند شد - و چون مردم نزدیکی مراهم آینده جمعی را گزیده کرده باین کار فرستاده خواهد شد - بایں اندیشهٔ صواب نما از مستقرِّ خلافت برآمدند - و عرصهٔ باری را مخیّمِ اقبال ساخته بجانبِ دهول‌پور و گوالیار (که مالوه رویه است) شکار کنان عنانِ عزیمت مصروف داشتند و اُمرا و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال روی اُمید بجانبِ مخیّمِ نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اگر رؤسِ مخلصانِ[۵] درگاه (که ملتزمانِ عرصهٔ شکار اند) فراهم آیند بتسخیرِ عالمے کفایت میکند

---

(۲) در [چند نسخه] اواسط و ادانی (۳) در [بعضی نسخه] بازی (۴) نسخهٔ [و] بدیدن ایشان (۵) نسخهٔ [ز] ملازمان درگاه ۰

و اگر بهادران پادشاه شناس جمع‌شوند احصای آنرا که تواند کرد - و هرگاه نوکر نوکر هم کرد آینده آندارهٔ آنرا که تواند گرفت ●

چون دهول‌پور مخیّم سرادقات عزّت گشت سکت[۲] سنگهه پسر رانا اُدیسنگهه در رکاب نصرت‌قباب ایستاده بود - آنحضرت (چه از روی انبساط - و چه ازان رهگذر که مغروران فتنه‌اندوز مالوه بخواب غفلت روند) خطاب کرده فرمودند رانا تا حال (که اکثر زمینداران و بزرگان هند بآستان‌بوس سرافراز شده اند) آمدهٔ احراز این دولت نفموده است - میخواهم که برسر او ایلغار فرمائیم و سزای او را در کنار او نهیم - تو چه خدمت خواهی کرد - زمانے امثال این مقدّمات از روی شگفتگی به پسر رانا میفرمودند - و او صداقانه تقبّلات مینمود - و آخر آن که فهم بیدولت بسرّ معامله نرسیده و هول را جد فهمیده فرار اختیار نمود - و از بے‌دانشی از بدنامی ظاهری گریخت و در رسوائی حقیقی افتاد - چه آن نادان را این تصوّر شد که بندگان حضرت در پردهٔ این شکار سزای رانا خواهند داد - و من بدنام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پدر خود آورد - و ندانست که جز صورت مطایبه نیست - و این دولتمند خدا پرورد کیْ بدفع امثال این زمینداران بے‌سعادت خود متوجّه شود - و در نیافت که برتقدیر تحقیق این معنی گریختن از چنین اقبال خود را در هاویهٔ ادبار انداختن و ار بدنامی ببدذاتی شناختن است - و چون خبر گریختن این مُدبر بمسامع اقبال رسید غضب شاهنشاهی در حرکت آمد - و هزل صورت جد گرفت - و الحق چنین بایستے - که از آغاز جلوس بر اورنگ شاهنشاهی اکثرے از سرافرازان هندوستان (که کلاه نخوت کج نهاده سر اطاعت بهیچ یکے از سلاطین فرود نیاوردند) تارک عبودیت بزمین[۳] بوس انقیاد آورده مگر رانا اُدیسنگهه که درین ممالک رائے ازو تبه‌رای‌تر و خود آرای‌تر نبود - آن تهوّر سرشت بے‌اعتدال (که شوریدگی آبای او ضمیمهٔ بدمستی او شده بود) بکوهستان محکم و قلاع متین معرور گسته سر فرمان‌برداری از درگاه معلّی تافت - وبغارتی مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدائی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت - همّت جهان‌گشای بنادیب او مصمّم شد - و اوائل مهر ماه الٰهی موافق اواسط ربیع‌الاوّل بهضبت عالی اتّفاق افتاد و تائید اقبال روی توجّه بتسخیر ولایت هندوارهٔ[۴] آورده بجولان نصرت بولایت او در آمدند [چون عرصهٔ ظاهر قلعهٔ سیوی[۵] سرپر (که میت شهرت او دران ولایت بلند است) مخیّم اقبال شده]

---

(۲) نسخهٔ [ی] سنبل سنگهه (۳) نسخهٔ [ه] نزمین انقیاد نهاده (۴) در [بعضے نسخه] مندوارهٔ و نسخهٔ [ب] بندرمارهٔ (۵) نسخهٔ [ا ه] سوئي سورپر - و نسخهٔ [ج د ی] سوئي سوبر - و نسخهٔ [ح] سوئي سوهر ●

بظهور پیوست که قلعه خالي ست - پیش از نزول اجلال کسانِ سورجن حاکم قلعهٔ رنتنبهور متوحّش شده با رعایا خود را برکنارهٔ کشیده اند - حضرت شاهنشاهي خلوِ قلعه را تفاؤل بر فتوحات عظیمه گرفته در روز دران ساحتِ دلگشا نزولِ اجلال داشتند - و از نواحي و حوالي آنروقه بآن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراستِ آن تعین فرمودند - و ازانجا بشش منزل قصبهٔ کُوتَه[۲] را (که از مواضعِ محکمِ آنحدود است) مخیّم سرادقاتِ فتح ساختند - و حکومتِ آن قلعه و ولایت بشاه محمّد قندهاري مکرمت فرموده او را دران سرحد گذاشتند - و ازانجا بقتح و نصرت نهضت نمودند بظاهرِ قلعهٔ گاگرون نزول فرمودند ۞

و از سوانحِ آنکه نکته‌طرازِ حکمت‌اندوز سحر پردازِ بدائع‌نگار براد رِ سترگِ عنصري و معنوي شیخ ابوالفیض فیضي از خلوتکدهٔ عزلت ببارگاهِ خدمتِ گیهان خدیو بلندي‌گراي آمد - و بعنوانِ عواطفِ شاهنشاهي اختصاص یافت - آن دوبارهٔ گلستانِ دانش پیوسته (در ملازمتِ نافله‌سالارِ قوافلِ ملکوت - نخلبندِ نگارستانِ کثرت در وحدت - پدرِ بزرگوار) تحصیلِ مراتبِ دانائي کردے در اندک فرصتے در دبستانِ حقیقت‌آموزِ او (که مجمعِ بحرینِ نظر و اشراق - و مرجعِ حکمت‌شناسانِ بارگاهِ علم و عمل است) بپایهٔ والاي آگهي جلوهٔ ظهور فرمود - و از فتّاحِ آن صعبت زبانِ او بسحر کاریِ سخن‌طرازانِ نظم‌پرداز گشایش یافت - و صیتِ کمالاتِ او و جهانِ صورت را چون عالمِ معني فرو گرفت - و ازانجا (که سجّیهٔ[۴] قدسیِ والدِ بزرگوار آن بود که پای در دامنِ عزلت کشیده در پاسِ انفاسِ همّت گماشتے - و بجهتِ پرده نشیني درسِ علومِ عقلي و نقلي گزیده راهِ اختلاط بطبقاتِ مردم بسته داشتے) بمیامنِ نفسِ گیراي[۵] او در شهرستانِ باطنِ فرزندانِ سعادت[۶]پیوند خواهشِ طبیعت و تماشاي رنگینیِ این عالمِ دانافریب آبروئے نداشت - و همّي اوقاتِ گرامي به نفس‌پیرائي و دانش‌گزیني و آراستگیِ[۷] کردار گذشتے - و آن پیرِ نوراني (باآنکه بر مکامنِ مقدّسِ خدیوِ صورت و معني پي برده از اعتقادِ گزیدهٔ اخلاص‌گراي بود) گوهرِ یکتاي محبّت را ببازار نیاوردے - و با گران‌بهائي آن متاعِ گزین و گرم بازاري این جنسِ فاخر و میسّري مشتري بجلوه‌گاهِ فروخت نیاوردے - و ازانجا (که دیدنِ او دیدنِ کثرت از روي وحدت بود) از کثرت وحشت گزیدے - و مدقسبانِ آن[۸] یگانه‌پرستارِ ایزدي را ازین چشمه‌سارِ حقیقت راتبه رسیدے - و ازین رو هرگز با اعیانِ دولت و ارکانِ درگاهِ مقدّس راه آمد و شد نبود - و (باآنکه

---

(۲) نسخهٔ [د] کوتله - و در [چند نسخه] کوته (۳) نسخهٔ [ی] سخن پردازان نظم طراز (۴) نسخهٔ [ح] سجیهٔ رسیهٔ قدسی (۵) نسخهٔ [ح] گراميِ او (۶) نسخهٔ [ی] سعادت مند (۷) نسخهٔ [ح] آراستگیِ کردار و وارستگي از دام روزگار گذشتے (۸) در [بعضے نسخه] آن یگانهٔ پرستداران ایزدي را ۞

بسیارے از هم پیشها بوسیلهٔ آن گروه انبوه از ثروتمندان صورت حسد برده افتراها کردے - و شورشها اندوختے - و ار فغور دریافت شهریار حقیقت پژوه در گو ناکامي فرو شدے) اصلا خاطر او باحتاط نیک اندیشان بارگاه تعلّق مایل نشدے - و در چارهٔ این کار راه اسباب نرفتے *

درینولا (که خدیو جهان بتسخیر چیتور عزیمت داشت) ذکر نور افزای (۲) چراغ بینش اشرف برادران همصامع همایون رسید - اشارت عالي باحضار آن گلدستهٔ هنرمندي شد - طبقهٔ از بد نهادان کوته اندیش بر حقیقت حال آگاهي یافته این طلب عاطفت را بمعنوان مطالبهٔ عتابي وا نموده پرلیغ مُطاع بحاکم دارالخلافه ارسال داشتند - شب آبان دهم مهر ماه الٰهي موافق شب چهار شنبه بیستم (۳) ربیع الاوّل (برخے ازان نیلي قبا سپهري شده بود - و آن دیده ور بتماشای نوخاستگان بزم چمن تشریف برده) جمعے از تُرکان آمده حوالی منزل گاه ما را قبل کردند و همانا طایفهٔ از بدگوهران فرومایه (که تعسیده دلان ریگستان حسد اند) ضمیمهٔ خباثت شده آن عوان (۴) نادان را بران داشته باشند - که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت - و در فرستادن معذرت خواهد جست - و همگي اندیشهٔ این فرومایگان آنکه زمانے آزار نرسد - چون معلوم شد و ار حقیقت کار آگهي آمد حیرت افزود - و از دیر حاضر شدن آن فیض پذیر مایدهٔ فیّاض علی الاطلاق نزدیک بود که جبلهٔ اندوزی و شرارت افزائي صورت راستي گیرد - و رو بے آزرمي آورد درین اثنا آن برادر گرامي رسید - و شورش تسکین پذیرفت - و آن گروه غرق خجالت شدند چون ابواب مکاسب مسدود بود سرانجام سفر دشوار شد - و بسعي تلامذه و اهل ارادت این دشوار دیر آسان گشت - و در همان دامن شب سنگ تفرقه امتداد - منسوبان این دودمان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند - و بدلدهي آن رموز دان آموزش چارهٔ باشکیبائي دست داد - فرمودند که نخستین چهرهٔ خاطر من بمقتضای نشأهٔ بشریّت از سخن سازان بد گوهر غبار آلود گشت و گرد خاطر حقیقت آمود شگفتگي دارد - و جز فرخندگي و نشاط چیزے ازین سانحهٔ غم نما متفرّع و مترتّب نخواهد شد - عنقریب بوید سربلندي آید - و قفل شادماني گشوده گردد نخستین جرعهٔ دردے (که بکام این نادان (۵) محفل دانش رسید) این بود - و پس از سپري شدن روزے چند مژدهٔ غریب نوازی خسرو آفاق رسید - و سرمایهٔ نشاط جاوید بدست افتاد

---

(۲) یا (نور افزائی چراغ بینش اشرف برادران) (۳) نسخهٔ [۵ ح] نوزدهم (۴) نسخهٔ [ب] عوانان نادان را - و نسخهٔ [۵] آن عوانان را - بهر حال در تقدیر افراد مراد ازان حاکم دارالخلافه است و در تقدیر جمع ترکان (۵) در [بعضے نسخه] این نادانان محفل دانش - پس مراد ازان حاسدان و سخن سازان باشد - و در تقدیر افراد مولف مراد است *

این قصیده را دران نزدیکی در ستایش نعمت رسیدگی انتظام داده اند * قصیده *

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی * رسید همچو سعادت گشاده پیشانی
رخے چو خلق عزیزان بخاطر افروزی * لبے چو دست کریمان بگوهر افشانی
بسر گرفته چو همّت بلند پروازی * بپا گزیده چو دولت فراخ میدانی
هجوم کرده برو آشنا و بیگانے * چو مهمانان نوادگر بروز مهمانی
کمر بچستی و چابک روی بسته چنان * که دور منطقه گرد سپهر دورانی
نموده شهپر والای او ز طرف کلاه * تذرو اوج عنایت بدام جنبانی
بفرق بسته ز دولت خجسته منشورے * که همچو عقل نفارد نموده عنوانی
خطے که یافته در بارگاه جاه و جلال * ز قهرمان خلافت خطاب فرمانی
مبشّران سعادت ندا کنان که بخوان * نجات نامهٔ خود ای حزین زندانی
مرا نظاره اش از دور بیقراری داد * چه بیقراری تا صد هزار ارزانی
دلم ز جنبش زنگش در اهتزاز آمد * چو از تحرّک ناقوس روح بصرانی
ببوسه کردم بایش نثار غافل ازین * که کار گردد دشوار در قدم رانی
بدوق من طلب نا گهان او بنمود * چو بهر سالک توفیق جذبه رحمانی
ازان زمان چه دویدم که بود بے آرام * سفینهٔ دلم از موج خیز طوفانی
حدائق سخنم را بهار افزونی * شقائق نعسم را صباح ریعانی
کهه چو رهم سراسیمه کر کدام دلیل * سرم ظنون و شکوک علوم ایقانی
چرا بود مخالف رسوم اسلامی * چرا بود متسابهٔ حروف فرقانی
زبان کسیده بدار القضای عجب و ربا * شهود کذب ز دعوی گران ایمانی
اگر حقیقت اسلام در جهان اینست * هزار خندهٔ کفر است بر مسلمانی
گهه چو عقل فرو رفته کز چه دریابم * رموز حکمت دانا دلان یونانی
چه کرده است تخیّل معلّم اوّل * چه گفته است رمعی منوچهر ثانی
چه حکمت است الهی که موزنم سازم * ازو بلوحهٔ باطن نقوش عرفانی
دلے فروغ حقیقت چگونه بر تابد * دلم نگسته بمسکات قدس دورانی
کدام ره بطبیعی که طبع در یابد * ز گرم و سرد و تر و خشک دشتی وکانی (۳)
چسان شناخته دانا بلمس سبّابه * مزاج جوهر دل از عروق شریانی

---

(۲) در [بعض نسخه] بدار القضا عجب در نهاده (۳) نسخهٔ [ز] خشک و دشتی *

کدام رو بریاضی که از ریاضت آن * شوم دقیقه شناس سپهر گردانی
چرا ست گنبد پنجم سریر بهرامی * چراست منظر هفتم رواق کیوانی
گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم * ز لفظ و معنی پر کفّتین میرانی
دماغ طبع معطّر بعطر فردوسی * صماخ فهم مشرّف بصیت خاقانی
گهی تأمّل انسای دفتر رفته مرو * بمعرجان رده گادستهٔ گلستانی
گهی بفکر معمّا باین گمان که مگر * کند بجوهر فولاد طبع سوهانی
زبان پر از سخن معرفت ولی یکدم * سرم تهی نه ز ماخولیای پنهانی
نمود جاه مرا عقل زهد طیموری * نهاد معز مرا داغ عشق صنعانی
نظر طلاء فرسب جناح مجنونی * خرد مقدّمهٔ سار قباس برهانی
سوانح نظر عسق در ورق سوری * دسائم گل دانش نصحه گردانی
ز جان چه کویم یک جان و صد گرفتاری * ز دل چه لافم یک عشق و صد پریشانی
حلید در جگرم همچو موی شیر همان * که کرد چشم غزالان کنند مرکانی
پدر که دیر بماناد ظلّ عاطفتش * نمیگذاشت مرا از سر سبق خوانی
دران مقام که از اهتمام تربیتش * نصیبتش همه کای باشنای صبح وجود * بگیر لقمهٔ حکمت ز خوان لقمانی
مکن هوای پری پیکران حسن مباد * ز باروی تو ربود جناح شیطانی
حوی از جبین معسان دمبدم کزین سیلاب * بنای پنبه در آتش کسد بوبرانی
چه حالت است دلت از کجا و عشق کجا * جفا مکش که نباید ز شیشه سندانی
ز عسق هند دراندان دل ترا چه گشاد * کلید کعبه مجوسی (۳) از صلیب رهبانی
میان عقل و جنون بود سیرم القصّه * که بود دانشم آمیخته بنادانی
ز خواب غفلتم آورد رو به بیداری * سماع صیت قدوم برید سلطانی
چه سحر بود ندانم که از نتیجهٔ آن * دلم برست ز اندیشهای نادانی
تبارک الله ازان جذبهٔ که روح مرا * ز سنگلاخ غم افکنده در تن آسانی
بسوخت اینهمه خارخس هوا و هوس * به بیم لامعهٔ بارقات سبحانی
شدم سوار سبک گام نوسن چالاک * که کرد از سر دانش سپهر جولانی

---

(۲) نسخهٔ [د] ز آتش - و در [بعض نسخه] پنبه و آتش - و گمان نرم که نسان پنبه الخ باشد (۳) در [اکثر نسخه] نجوی ص ا ب *

چو روح گشتم طوفان‌نورد دریائي • چو خضر بودم تنهـا رو بیابانی
رموز شوق چنان مي‌شناختم که مگر • شدم چو روح مجرّد ز ثقل جسمانی
روان چو شخص نمدّا بشاه راه ادب • ز پای دل گسلانیده بند کاهلانی
در بندکه تا بچه صورت فرارگیرد کار • همه تصوّر و تصدیق من هبولانی
بدوک خامهٔ اندیشه ام دران ره یافت • نسیج مدح شهنشه طراز سحبانـی
سواد موکبش از دور ناگهان بنمود • که گشت دیدهٔ من زان سواد نورانی
خبر ببارکه شهریار شد کایفـک • رسید بر درِ فردوس مرغ بستانی
خطاب شد که تلطّف‌کنان رسانندش (۳) • بآسمان سعادت ز تیـه ظلمانی
کسید مایهٔ دولت رمام طالع من • بسوی بارگـه حضرت جهانبانی
نخست بوسه زدم خاک آستان یعني • بچشمه سار رساندم شفاء عطشانی
جبین بسجدهٔ شکرانه بر زمین ماندم • همین نه با وضوی تن بغسل روحانی
چه گویم از درِ دولت‌سرای افدالش • دمونهٔ عجب از بارگاه یزدانی
نه بارگاه جهانی که بود در شهرش • متاع لطف و عنایت بصد فراوانی
نجاوران حواشی آن رفیـع مقام • نمانده‌اند سماوات کرده جولانـی
ز اهل دانش و بینش سناده گرد نگرد • نسمهٔ حسرو والا به نخت سلطانی
فروغ بخش شبستان هند اکبرشاه • چراغ بارگـه دولت تمـورخانی
نبارک الله ازان مُلک کز لطافت طبع • درخت و خاک درو کرده عودی و بانی (۴)
اشارهٔ رمت که در پیشگاه مجلس انس • شکفته‌دل بنشیني و شون بنسانی
نه پیش پایهٔ اورنگ شاه بنشستم • زبان ناطقه لبریز از ثنا خوانی
مشاند گوهر احسنت بر سر سخنم • سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی ز روی تحیّر که کیست این ساحر (۵) • که مبکند سخنش لولوی و مرجانی
یکی براه تعجّب که این شگرف گهر • پدید شد ز کدامین سحاب نیسانی
کدام مرغ هوا گر بقارني برخاست • که نازه کرد صفیر هزار دستانی
زبان پستخدالان دراز شد بر من • که داشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی
طراوت هوس از گرمی جواب فزوت (۶) • که بود بر اسب مضی زلال فصانی

---

(۲) در [اکثر نسخه] سبحانی (۳) نسخهٔ [ا] بیارندش - و نسخهٔ [ب] بیاریدش - و نسخهٔ [ه و] رسانیدش (۴) نسخهٔ [ب] کانی (۵) نسخهٔ [ه] شاعر (۶) در [چند نسخه] نرفت •

بگوید گونه تدقّق شهنشهم بنواخت • که پایه پایه فزود آمدم ز حیراني
زدان بپرسش من برگشود کای طوطي • ریاض نطق ترا از که بود رضواني
سواد شهر خیال ترا که داد ضیا • اساس نظم بلند ترا که شد بانی
پس از ادای زمین‌بوس بندگي گفتم • که ای سپهر مطاعت بامر اذعاني
امان[۲] عهد تو استاد مهربان مدست • که لوح ابجد آداب او ست طوطي
وگر سبب طلبي اوستاد من پدر است • چه حق که نیست سمن ران بزرگ حقّاني
زدان بذوق سخن تا مرا نجنبیده است • بنعمت پدرم بوده تیز دنداني
رمیدأ مرض جهل نا بقاهت طبع • بدرودهای دروغم نموده درماني
دگر بگفت کزین ناظمان معني سنج • نه پلّهٔ که نهادند جنس رجحاني
کدام پی برو راست برده‌است ر نظم • که نیست در قدمش خطوها[۳]ی حرماني
کدام راه‌نورد است ملک معني را • که بیندیش منحیّر به تیه همچاني
بعرض شاه رساندم که ای پناه سخن • حدیث طایفهٔ شعر نیست پایاني
سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند • که سر زد ار لب شان نکته‌های امعاني
همه حکیم مزاجان پاک‌دل بودند • وجود داده طهارت ز لوث عصیاني
کسیده نقش حقائق بدور اندیشي • نموده درک دقائق به تیز اذهاني
همه ممنهد جان حاضر و بتن غایب • همه بذات خدا باقي و ز خود فاني
علی الخصوص سخن‌آفرین خطّهٔ طوس • که در ریاض سخن بوده پیر دهقاني
فباس کار ز شهنامه‌اش بگیر که نیست • نزور بازوی او رستم سجستاني
دروجزاین بتوان یافت همچ نقص که بود • بروزگار غلامان نوح سامانی
اگر بدور شهنشاه نکته‌دان بودی • به تیرگي نشدی روز او شبستاني
دگر قدح کش غزني که میدهد جان را • شراب معرفتش نسئهای اِدمانی[۴]
مپرس ازان چمن‌آرای گلشن معني • که در حدیقهٔ او نقطه کرده رمّانی
حدیقه‌ایست ملوّن که گر بود امکان • نصد بهار گلی زان حدیقه بستاني
سزا بود بسرودای دل رقم کردن • لطیفهای حقائق‌نگار شرواني
بقارهٔ سخنش تحفة العراقین است • سزد که دست بدستش چوگل بگرداني

---

(۲) در [بعضی نسخه] زمان (۳) نسخهٔ [د ح] خطرهای (۴) نسخهٔ [ب] ادهاني - و نسخهٔ [ط] نوراني •

ز سحرکاریٔ گنجورِ گنجه‌خیز مپرس * که داشت کلکش بر گنجِ غیب نُعبانی
بدظم او برسد[۲] نظمِ غیر اگر برسد * مخیّلِ متنبّی بنصّ قرآنی
ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید * ز برقِ فکرت او شعلهای دیرانی
رساندهٔ گرمیِ معنیِ حکمت آمیزش * مزاجِ مدّعیان را بحرش بحرانی
ظهیرِ چرب‌زبان را نگر که بود ارو * سماطِ عالمِ معنی بقارهٔ الوانی
مگر ببود هویدا دقیقهای کمال * که شهره شد بجهان سرمهٔ صفاهانی
سخن[۳] شناسان حلّاقِ معنیش خوانند * به بین که معنیِ والاش نیست خلقانی
تبارک اللّه ازان رمزدان که در ملکوت * بعلمِ منطقِ طیرش رسد سلیمانی
دوای دردِ دلِ عاشقان رعطّار است * کزوست روحِ قدس[۴] را شکسته دکّانی
شکر فشانیِ سعدی به بین که شهپرِ روح * نمودهٔ بر شکرِ طبعِ او مگس رانی
نشاط خیز بود بلبلانِ معنی را * ببوستان و گلستانِ او خوش الحانی
ز خسروانِ معانی جداست خسروهند * که بر ارائکِ معنی نمودهٔ سلطانی
ستوده صاحبِ صاحبقرانِ ملکِ سخن * که ملک گیریش ابرانی است و تورانی
نکات حافظِ معجز بیان چه برگویم * لسانِ عجب ندانند ادسی و جانی
دماغِ سوخته را روح تازه میسازد * طراوتِ سخنِ نخلبندِ کرمانی
مرتبه نیست کم از اسفزگی و طبسی[۵] * سخن سرای اخسیکتی و اومانی
غرض شمار اساطینِ معنی است ارنه * گذشته اند بسی چون رفیع لبنانی
پسندِ طبعِ حریفانِ حرف‌سنج سرد * نبود تے که نبود در حدیثِ سلمانی
خوشا نوای معارف‌طرازِ عارفِ جام * که محو بود بچشمش نقوش اکوانی
ز بس لطافتِ الفاظِ نکته آمیزش * بود معانیِ صورت نما برخشانی
بجامعیّتِ او بعد ازو کسے نگذشت * ز نظم و نثر برو ختم شد سخنرانی
بار حدیثِ حریفان برابر آوردن * بود حکایتِ شبدیز و گاو بالانی
یکان یکان همه بربستر ادا خفتند * کشیده بر سرِ خود طیلسانِ کتمانی.
دران صماخ که این نکته‌های زرف نسفت * چه جای شعرِ دلانی و نظمِ بهمانی
کنون هم از شعرا بے‌شمارهٔ اند ولے * گزیده بر ملکی گیر و دارِ سلطانی

---

(۲) در [چند نسخه] نرسد (۳) این بیت را در نسخهٔ [و ح] بعد شکر فشانیِ سعدی الخ آورده
(۴) نسخهٔ [د] را (۵) در [بعض نسخه] طیبی - و در [بعض] طالبی .

بحرِ کلب فرومانده درنگ و دوحرص • بخاک ریخته صد آبرو ز بی‌نانی
بچشم خیرهٔ سیه کارِ نقش مطرودی • بنفسِ تیرهٔ گل اندرو چاهِ خذلانی
بچارسوی ملامت که خاکِ دهر برو • اسیرِ بیع و شرای متاعِ خسرانی
گهِ درشت‌ادائی ز لب برون کرده • که لفظ درترِ معنی نموده خفتانی
گهِ خیالِ خدک برده در عبارتِ گرم • چو آبِ سرد نگرمایهٔ ز مستانی
تراش کرده خزف ریزهای خام برو (۲) • نهاده قیمتِ فیروزهٔ بدخشانی
چدان درشت که هرگز بدل نه‌پیوندد • حدیثِ شان بسریشم اگر بچسپانی
چوربگِ خاک‌دشان همچنان برآید خشک • بهفت دریا گر نظمِ شان بجنبانی
سخن ز غارتِ اسناد کرده صد دفتر • که در شمار نیاید متاعِ تالانی
سوادِ نسخهٔ گفتارِ شان بچشمِ خیال • سیه گلیمی خرسیرتانِ ملتانی
بکلکِ آهن فی‌بی بخامهٔ الماس • کشیده بر ورقِ حی خطوطِ بُطلانی
دلے که رنگِ حقیقت ز نظمِ شان جوید • ز خیزران طلبد الهای نعمانی
بروی شان درِ گلزار بسته به کین قوم • بخاک ریخته گلها ز چاک‌دامانی
چوکس نماند بعالم من آنکسم امروز • که تازه کردِ سخن را بتازه دیوانی
عریبِ ملکِ معانی درین رباط مدم • ز کاروانِ سخن با تمام سامانی
کدون کلیدِ سخن آسمان سپرد بمن • ز دل گسایش و ار من کلید جنبانی
بهشتیانِ لطافت سرای مکرت را • معانیم همه حوری کنده و غلمانی
نگاهداشته صورت نگارِ لوح و قلم • زبانِ کلکِ مرا از صریرِ نهتانی
حدیثِ من بشهنشاهِ بنده‌پرور بود • چو با خدای کلامِ کلیمِ عمرانی
نگفت خیز و علم ار قلم بکش کامروز • مسلّم است ترا کشورِ سخن‌دانی
زبان بنکته بجنبان که در بدائعِ نظم • فرزدقی بتو ارزانی است و حسّانی
چه جادوئیست برشحِ رشاشهٔ قلمت • که رنگ میبرد از کارنامهٔ مانی
رسید حکم که از نکته‌سنجیِ شعرا • بعرضِ ما برسان آنقدر که بتوانی
زبان‌درے که دگر با تو در سخن پیچد • سزد بدستِ ادب گردنش به پیچانی
چه گویم آنکه بزرّین لباسِ دارائی • بزر گرفت سراپای من ز عریانی
چه گویم آنکه چو از خاک برکشید مرا • سرم بلند شد از بادپای چوگانی

---

(۲) نسخهٔ [د] و نرود •

چه گویم آنکه ز گنجینهای انعامش • سفید و سرخ چه اندوختم بهیادی
چه گویم آنکه زلطفش چه‌طرف بربستم • ز هرچه لازمهٔ خانیست و ترحابی
دو دولت از درِ اقبال تا بمن رو کرد • کشید طالع اکبیسیم طلحیادی
یکی معلّمی شاهزادهای عظام • که برنهالِ ادب میکنند اعصادی
نخست حضرتِ سلطان سلیم دریادل • که جلوهٔ خردش موجه ایست عمّادی
دگر طرازِ پرندِ امید شاه مراد • که دامنِ فلکش میکند گریبادی
دگر جهانِ ادب دانیال کز شفقت • کواکبِ شرفش میکنند اخوانی
ولے رروی‌حقیقت به نزدِ شان بردم • چو پیشِ پیرِ ادب کودکِ دبستادی
رهے فلک‌مدشان کز کمالِ عقل کنند • در انتظامِ جهان با سپهر افرادی
بلوحِ عقل کسےرا که چشمِ دل بار است • خطاست دیده بسوی حروف بستادی
چرا بجای سویدا نهد سوادِ مداد • دلے که از لمعاتِ هدا ست لمعادی
درم سجودِ ارادت که از میامنِ آن • بانحطاط کشیدم فوای حیوادی
بآسمانِ کرم هریکے ازان دو شرف • بفرقِ طالعِ من منّتے ست منّادی
جهان‌پناه شها آفتاب قدر مهما • که جانِ عالمی امرور و عالمِ جادی
سخن درست بگویم که هفت قالب را • همین نه‌جانی وجانی که جانِ جادانی
بقدرِ بخت و شکوهِ نهاد و رمعتِ قدر • زهرچه عقل بسنجد هزار چندادی
سرورِ عبدِ ظهورِ ولادتت زیبد • که بختیانِ فلک را کنند قربادی
در التفات و کرم اختیار نیست ترا • ز آفتاب چه آید بجز درخشادی
زمامِ درت آنکس که بارِ محمل بست • بفرقِ منّت بارِ آردش بشبادی
گران دیاید اگر بر مسامعِ اجلال • حدیثِ تازهٔ کنم با رئوسِ ایمادی
بآن‌خدای که در ذات شاه تعبیه کرد • لطافتِ مَلَکی با کمالِ انسادی
بآسمان که ز روی ارادتِ حرکت • حکیمِ تیز نظر گیردش بحیوادی
بارتسامِ کواکب ز ثابت و سیّار • همه به بحرِ فلک قطرهای امکادی .
بانتظامِ عناصر که بر صحیفهٔ کون • همی‌کنند بنظمِ وجود ارکادی
باجتماعِ موالید کز تقلّبِ حال • همی‌کنند بهم انتزاعِ ولدادی
بهیکلِ تنِ آدم که عالمے ست صغیر • کزان حواس و قُوی را رسید بُلدادی
بگرمیِ نفسِ صادقان که نمودند • بعهدِ روزِ ازل نا درست پیمادی

بخاکِ ناصیه‌آرای سجده‌های نیاز * که می‌برند ریاضت کشانِ لبنانی[۲]
نگرد راهِ سلامت‌روانِ منزلِ قدس * ببدرقانِ سلوکِ طریقِ اتقانی[۳]
بنکته سنجیِ توحید بورِ اعرابی * بخرقه پوشیِ تجریدِ پیرِ خرقانی
که معتکف نشدم ازبرایِ مال و منال * بحضرتِ نوکه با بحث و تخت شایانی
خدای عزّ و جل سررخت تجلّی کرد * که قبلهٔ منِ درویش از بیِ آنی
عبادتی ست بروی تو سجده آوردن * که در سجودِ ادب قبله گاهِ گیهانی
خدا شناس کمالِ تو می‌شناسد وبس * که قبله‌گاهِ امیدِ خدا شناسانی
سجودِ بندگیت بر جهانیان فرض است * دریں سخن نبود اختلافِ ادیانی
چرا نه قبلهٔ اقبالِ من شود حَرَمت * که روی دل بتو دارند قاصی و دانی
بسکرِ نعمتِ تو موبموی من گویاست * حدیثِ کفر مرا بهْ که حرفِ کفرانی
دقائقِ نعمت شرح کی توان دادن * بقیدِ حرف نیاید امورِ وجدانی
بدورِ عدلِ تو از نار و پودِ معنی و لفظ * بدوشِ ماه نهادم لباسِ کتّانی
بکعبهٔ که من احرامِ طوفِ آن دارم * گلِ بهشت کند در رهش مغیلانی
ز شام تا بسحر مبخلد به سبحهٔ من * عروسِ حجلهٔ خاطر بدار پستانی
پیِ خایدنِ دلهای حاسدان دارد * خدنگِ کلکِ مرا حرفِ تیرِ پیکانی
صفیرِ قدس برآید ز طایرانِ خیال * چو نخلهٔ قلمم بشگفد برّانی
بجنبشِ قلمِ کلکِ همگنان نرسد * لوای شاه کجا و عصای چوپانی
بنکتهٔ نمکین کز قلم برون ریزم * رسد دواتِ مرا دعویِ نمکدانی
بمن رسید ز فیضِ نوالِ مجلسِ شاه * بروح آنچه رسد از شرابِ ریحانی
ز منتهای امل صد قدم نهم برتر * عنایت و کرمت گر کنند اعوانی
زبانِ خواهشِ من از ادب نمی‌جنبد * برآر آرزوم آنچنان که خود دانی

* فیا نهایةَ سُؤلي علیکَ تکلاني *

کجا بودم - شادابیِ سخن‌سبزابی[۴] بکجا آورد - القصه (چون گیهان‌خدیو را درین یورش نیّتِ حق اساس مبتنی بر عمومِ عاطفت بود) بے آنکه اهتمام بجمعِ لشکرها شود آمرای والا شکوه (که خدمت را راس‌المالِ عبادات خود میدانسته‌اند) در ملازمت جمع آمدند - و اردوی معلّی از هجومِ عساکرِ فیروزی‌مند عالمے دیگر گشت - غیرتِ ذاتی مقتضیِ آن شد که آنحضرت بنفسِ اقدس

---

(۲) نسخهٔ [ح] ده بیشاپی (۳) در [بعضی نسخه] ایقانی (۴) در [چند نسخه] پیرانی *

نهضت عالي فرموده متوجّهِ تنبيه و تاديبِ رانا شوند - و گروهي از اُمراي ظفراعتصام را روانهٔ ملک مالوه ساخته عرصهٔ آنرا از غبارِ بغي و عنادِ فرزندانِ محمّد سلطان میرزا پاک گردانند قرعهٔ این خدمت بنامِ شهاب الدّین احمدخان افتاد - شاه بداغ خان و مرادخان و حاجي محمّدخان سیستاني و امثالِ ایشان را در صورهٔ مالوه جاگیر کرده سامانِ این کار بر ذمّتِ همّتِ این سعادت اساسان مرجوع داشتند - و این مردم از حوالیِ قلعهٔ گاگرون رخصت یافته از معسکرِ والا روی بمقصد آوردند و بجولانِ همّت شتافته تا حوالیِ اُجین عنان کشِ مزیمت نگشتند - و میرزایان پیشتر ازان (که عساکرِ فیروزي‌مند بآن‌حدود آید) فرار اختیار نموده راهِ گجرات پیش گرفتند - تفصیلش آنکه در وقتي (که خبرِ نهضتِ موکبِ عالي بایشان رسید که از مستقرّ خلافت منزل بمنزل پیش مي‌آید) الغ میرزا (که برادرِ مهیني بود - و سرِ تجبّرش میخارید) برخاسته پیشِ ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین میرزا (که در اُجین بودند) رفت - که یکجا شده در تدبیرِ ادبارِ خود کوشش نمایند - و (چون بآن شوربختان خبرِ وصولِ موکبِ مقدّس بحوالیِ قلعهٔ گاگرون رسید) از راهِ سراسیمگي درآمده روی بمندو آوردند - و درانجا الغ میرزا از ارتفاعِ آوازهٔ کوسِ اقبال قالب تهي کرد - و دیگر برادران طاقتِ مقابله و مقاومت با عساکرِ منصوره از پایهٔ همّتِ خود برتر دیده بقدمِ ادبار بجانبِ گجرات فرار نمودند - و بچنگیز خان [که از غلامانِ سلطان محمود گجراتي بود و بعد از واقعهٔ محمود دستِ استیلا بر بعضي از قلاعِ گجرات (مثلِ جانپانیر و بروچ و سورت) یافته حکومت‌راني میکرد] متوسّل شدند - و آنجا هم سلوکِ بي‌هنجار نموده غبارِ انگیزِ تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتحِ گجرات خاکِ هلاکت بر فرقِ خود بیختند - چنانچه شرحِ این کارنامهٔ اقبال بموقعِ خود نگارش خواهدیافت - و بالجمله افواجِ قاهرهٔ مرصعهٔ مالوه را از غبارِ این سیه روزگاران مصفّی یافته بجاگیرهای خود رحلِ اقامت انداختند - و عرائضِ نصرت طرازِ (۳) مقتضيِ ادبارِ اهلِ بغي و آوارگیِ آن‌طبقه از ممالکِ محروسه بدرگاهِ مقدّس ارسال داشتند ۞

محاصره نمودن حضرت شاهنشاهي قلعهٔ چیتور را

دران هنگام (که موکبِ مقدّس را بتقریبِ سامانِ لشکرِ مالوه در ظاهرِ گاگرون توقّف افتاد) آصف‌خان و وزیرخان (که دریں‌حدود جاگیر داشتند) بموجبِ حکمِ معلّی پیش رفته قلعهٔ ماندل را (که از قلاعِ مستحکمِ رانا بود - و بشجاعتِ راوت بلوی سولنگي اشتهار داشت) بسطوتِ اقبالِ شاهنشاهي فتح کردند - و موکبِ مقدّس بعد از سامانِ لشکرِ مالوه (باآنکه بحسبِ ظاهر از عساکرِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] تحریرش (۳) نسخهٔ [د] نیست ۞

منصوره کمتر همراه بود) سرّ تائید الٰهی دریافته و بجنود معنوی اکتفا نموده پیشتر نهضت فرمود که شاید رانا کمتر عساکر اقبال شدیده از شعاب جبال بیرون آید - و کار او بآسانی ساخته گردد و آن سیه بخت چون دانسته بود (که از اسباب قلعه گیری همراه موکب معلّی کمتر است) (بخیال آنکه پرتو توجّه مقدّس بتسخیر قلاع نخواهد تافت) برین خیال فاسد اساس نهاده قلعهٔ چیتور را (که بگمان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگرهٔ رفعت او نتواند رسید) مضبوط ساخته آذوقهٔ چند ساله ترتیب داد - و پنج هزار راجپوت شجاعت سرشت را از ناموران نامور پرست دران قلعه گذاشت - و اطراف و نواحی را ویران کرد - تا آنکه گیاه در صحرا نماند - و خود را به تنگنای کوهستان کشید - چون موکب معلّی بنواحی قلعهٔ چیتور نزول اقبال فرمود رای جهان گشای درین[۲] (که سر بدنبال آن خون گرفته نهند - و بکوهستان قلب در آیند) صلاح دولت ندیده بالهام اقبال تسخیر قلعهٔ چیتور را (که اساس مرّت و مدار دولت او بود) پیش نهاد همّت والا ساختند و روز آبان دهم آبان ماه الٰهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر بحدود قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند - و درین وقت شدّت عواصف و رياح و صدمات بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود - و غریو امر و رعد جوش و خروش در کون و مکان انداخته - و بعد از ساعتی هوا صاف شد - و عالم انکشاف یافت - و قلعه از دور نمودار گشت ٭ ٭ شعر ٭

یکی قلعه بر روی آن کوهسار ٭ برآورده سر تا بچرخ چهار
مرو مرغ اندیشه را راه نی ٭ کس از کار و کردارش آگاه نی

رای گیتی گشای بر محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمانی ارتفاع و حصول موادّ تضییق متحصّنان قرار گرفت بدا برین اندیشهٔ بلند روز دیگر ازان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامن کوه (که این قلعهٔ والا شکوه بر قلّهٔ آن اساس یافته) نزول اجلال فرمودند - و با چندے از مقرّبان بساط عزّت سوار دولت شده دورهٔ کوه را بنظر بلند بین (که ادوار افلاک را احاطه نموده) نظّارگی گشتند و ارباب مساحت (که همیشه در رکاب نصرت اعتصام می باشند) آنرا ریاده از دو کروه پیمودند و ار مابین کوه (که آمد و شد خلائق میبست) به پنج کروه میکشید - توجّه بتسخیر آن گماشته بخشیان عظام را حکم بر تقسیم مورچلها فرمودند - جمعے (که در رکاب دولت رسیده بودند) بمورچالهای خود فرود آمدند - و ار عساکر اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلے جدا می[۳] یافت و بدین اسلوب در مدّت یک ماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فروگرفت - و در همین هنگام برخے از آمرا را بنهب و غارت ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آنحدود روانه ساختند - آصف خان را

---

(۲) در [اکثر نسخه] ازین که (۳) نسخهٔ [ط ی] می ساخت ٭

با جمعے از آمرا بر شهر رام پور تعین فرمودند - و او رفته آنرا بکلید تیغ بگشود - و مورد آفرین شاهنشاهي گشت - و چون رانا را بجانب آدیپور و کوملیز[۲] نشان میدادند حسین قلي خان را با لشکرے گران بدستگیر کردن او فرستادند - حسین قلي خان بشهر آدیپور (که دار الایالت رانا بود) رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار کردن کشان برآورد - و هرجا انبوهے از متمرّدان در نواحی ادیپور و کوهستان کوملیز شنید بصاعقهٔ شمشیر آتش بار سوخت - و غنیمت فراوان بدست آورد و در جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود - چون ازان گم گشتهٔ تیه ادبار نام و نشان نیافت بموجب حکم معلّی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد ٭

و درینولا (که موکب والا بمحاصرهٔ قلعه اهتمام داشت) بمسامع[۳] عزّ و جلال رسید که اعتماد خان گجراتي از چنگیز خان و میرزایان شکست یافته دودنگر[۴] پور آمده - و مقارن آن حال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشهای لایق بپایهٔ سریر اعلی رسید - ازانجمله فیل دریائي بود که گوشهای دراز مفرط داشت - و حرکات عجیب از و سر میزد - حضرت شاهنشاهي آیندها را بنوازش تلقّي فرموده حسن خان خزانچي را با منشور استمالت همراه آن جماعت ساخته رخصت دادند - و درینوقت او را سعادت راهبري نکرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد - و حسن خان در دار الخلافهٔ آگره از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت پذیر شد ٭

چون [عزیمت خسرواني در گرفتن آن قلعه (که در رفعت و استحکام انگشت نمای دور بینان است) بیشتر شد] بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه سے جلوي بآن قلعهٔ آسماني شکوه رسیده مي تاختند - و داد دلبری و دلاوري میدادند - چون خان عالم و عادل خان - لیکن همان طور (که زمینیان را دست بآسمانیان نمیرسد) سود مند نمي آمد - و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام بهادران تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند - بلکه داخل تهوّر است که از باب دانش آنرا از اعتدال بر کران دانسته از اخلاق ذمیمه مي شمارند - لیکن این مردم (که مغلوب تهوّر بودند) گوش بر نصائح خرد افزای نکرده[۵] پیوسته بر گرد قلعه میدویدند و بسیارے از مردان نبرد گانهٔ زخم بر رخسارهٔ شجاعت میزدند - و بسیارے درین انجمن مرد آزمائي جام خوشگوار شهادت میکشیدند - چه تیر و تفنگ (که این صعدران مي انداختند) سطح باره و کنگره خراشیده میگذشت - و آنچه ازان سیه بختان مي آمد باسب و مردم میرسید و کارے ساخته نمیشد - بنابران حکم معلّی شرف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده

---

(۲) نسخهٔ [ح] کوملیر (۳) نسخهٔ [ا] بمسامع علیه رسید (۴) نسخهٔ [ح] نودنکر پور - و در [بعضے نسخه] ندونکر پور (۵) نسخهٔ [د] نداشته ٭

قلعه را از تهِ برج و دیوار مجوّف سازند - و پُر دارودی تفنگ ساخته آتش در زنند - و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردانِ کار طلب درآیند - و از یک‌طرف به ثبات تدبیر اساسِ سباط نهند فرمان پذیرانِ بارگاهِ سلطنت باین دو امرِ بدیع کمرِ همّت بستند - اگرچه مورچل بسیار بود (چنانچه دورِ آن را غارباتِ عقیدتمند جدا جدا پناهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند) لیکن سه مورچل عمده بود - اوّل مورچلِ خاصهٔ حضرتِ شاهنشاهي که محاذیِ دروازهٔ لاکهوته بود و صاحب اهتمامانِ این مورچل حسن خان چغتا و رای پتّرداس و قاضي علي بغدادي و اختیارخان موجدار و کبیرخان بودند - و نقّابانِ خارا تراش ازین طرف بازوی همّت بنقب قوي ساختند و مورچلِ دیگر بکاردانیِ شجاعت خان و راجه تودرمل و قاسم خان میر برّ و بحر مقرّر بود - و درین مورچل از یک تیراندازِ مسامت درعینِ باردگي از کمرِ کوه (که قامهٔ بر قلّهٔ آن بود) اساسِ سباط نهادند - و مورچلِ سیوم بعهدهٔ اهتمامِ خواجه عبدالمجید آصف خان و وزیر خان و جمعي دیگر از بهادرانِ سعادت‌مدش نامزد بود - و (چون درآوردنِ دیگهای بزرگ از محالّ خود کار بطول میکشید) دیگِ بزرگ[۲] (که دیم من غلولهٔ او بود) بحضورِ اشرف رسانند - چون [اهلِ قلعه بران حال (که هرگز در وهم و خیالِ ایشان نگذشته‌بود) مطّلع شدند] دردِ حیرت در دماغِ آشفتهٔ ایشان پیچید - و دانستند که اساسِ استیصالِ ایشان است - که روز بروز سامان مي‌پذیرد - بناچار دست در حیله و تزویر زدند دعمهٔ ساندا سلاحدار و مرتبهٔ صاحب‌خان را فرستاده آئینِ تضرّع و زاري پیش گرفتند - که خود را در سلکِ فرمان‌برداران درگاهِ معلّی دانسته پیشکشِ هرساله قرار میدهیم - بعضِ اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرضِ اقدس رسانیدند - و باین قرارداد عنان ازین شغل تافتن صلاح دیدند لیکن غیرتِ سلطنت قبولِ این‌معني نفرموده خلاصي را منحصر در آمدنِ رانا ساخت - هرچند (بزرگانِ اردوی معلّی از تردّدِ دایمي بتنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند) فایده‌مند نیفتاد - و آن بد نهادان قدرِ دولتِ ملازمت ندانسته با تمامیِ اسیرانِ سجنِ قلعه بر بالای برج و بارو جمع شده هنگامهٔ نبرد گرم ساختند - توپچیانِ چابکدست در میانِ ایشان فراوان بودند همواره بر سرِ گلکاران و مزدوران تیر باران میکردند - و کارگذاران سپرها از چرمِ خام تعبیهٔ پناه کرده در ساختنِ سباط تیزدستي و پخته‌کاري مي‌نمودند - و با این‌همه احتیاط هرروز قریبِ دویست نفر سجاکِ فنا مي‌افتاد - روز بروز سباط پیش مي‌بردند - و نقب سرانجام میدادند - و قلعه و عمالهٔ این اساسِ نصرت را نقودِ انعام در دامنِ امّید میریختند - و زر و سیم خاک بها شده بود - و از دو طرف بطوریکه توپ کار نکند دیوارِ گلیِ عریضِ مار پیچ برآورده برای هلاکِ آن اقامي منشانِ عقارب سرشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] خرد ه

میکوشیدند - و از دیگر طرف نقبچیانِ فولادچنگ کار پیش برده از در جا نقب را بهای حصار رسانیدند - و از قلعه دو جا را متّصل باهم مجوّف ساختند - در یک مجوّفه صدوبیست من داروی تفنگ انداخته بودند - و در مجوّفهٔ دیگر هشتاد من - و حکم مقدّس بنفاذ پیوست که مجاهدانِ خدمت‌گزین و بهادرانِ کارطلب مسلّح و مکمّل متربّص بایستند - که (چون آتش در دهند - و دیوار از هم پاشد) تیز دستی نموده قلعه را بتصرّف درآرند - روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهار شنبه پانزدهم جمادی‌الاخری باروتها را آتش دادند - آن برج از بیخ و بنیاد کنده با تمامی سپاه آن سیه‌بختان (که بر سرِ آن بجنگ سرگرم بودند) هوا گرفته متفرّق و متلاشی شد - و فتیلهٔ مجوّفهٔ دوم آتش نگرفته بود که امواجِ ظفر پناه دیوارِ قلعه را برافکنده دیده بتشخیص و ملاحظه از پیش رو برو گرفته بر مصافِ آن دودند که خود را اندرون اندازند - بیکبار در مجوّفهٔ دوم نیز آتش درگرفت - و آن فوج سعادت پیوند (که روی بدرآمدنِ قلعه داشت) و گروهی از مخالفانِ تبه رای (که آمادهٔ مدافعه بودند) همه یکبارگی دران صدمات درآمدند و از تند بادِ حادثه تفرقه در جمعیّت‌آبادِ ارواح و ابدانِ شان افتاد - و سررشتهٔ انتظام اعضا از یکدیگر گسیخته روی در پراگندگی آورد - و سنگها بفرسنگها رفت - و آوازِ این قلعِ عنیف تا به پنجاب کروه و بیشتر رسیده موجبِ تعجّبِ مستمعان شد - و مدّتی این‌خطا آن بود که راهِ فتیلهٔ این دوجای مجوّف یک ساحته از یکجا آتش‌دادن قرار داده بودند - و همچنان‌کردند - یک دیر تر آتش‌خورد و بهادرانِ نبرد سررشتهٔ ملاحظه از دست داده تاختند - و بیشتر ازان (چون حقیقتِ مهیّا شدنِ نقب بمسامعِ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی رسید) برزبانِ اقدس گذشت که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دوتا ساخته شود - مبادا فتیله بهکی دیرتر رسد - و آسیبی روی نماید - و همین قصّهٔ مستقبله را بچشمِ دوربین دیده بودند - کبیرخان و سایرِ متصدّیانِ این مهم اندیشیدهٔ خود را تصویر نمودند - و بسرعت از یکجا بدرمحل آتش‌دوید - لیکن در وقتِ کار چون تقدیر برین رفته بود تدبیر سودمند نیامد - و روی‌داد آنچه روی داد - قریب دویست کس از لشکرِ منصور عروج بملکِ تقدّس نمودند - ازانجمله صد کس نامی بوده باشند - و ازین صدکس نزدیک بیست کس پادشاه شناس و از نامورانِ این مردم سیّد جمال‌الدّین[۲] پسرِ سیّد احمد از سادات بارهه بود - که از مظهرانِ نظرِ عاطفت اثرِ آنحضرت امتیاز داشت - دیگر مبرک بهادر و محمّد صالح پسرِ میرک خان کولابی که[۳] درعنفوانِ جوانی در جرأت شعلهٔ آتش بود - دیگر حیات سلطان و شاه‌علی ایشک آقا ویزدان‌قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادرانِ شیر بیگ یساول باشی و میرک بهادر - و جمعی

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] جلال الدین (۳) نسخهٔ [ز] که از ه

قریب چهل کس (که در دهانی کوه برای خود پناه اندیشیده فرصت جوی بودند) خاک و خشت بسیار از قلعه جدا شده آن تدکانی را گرفت - و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران چنین از هم گذشتند - و از جانب مخالف بآتش قهر ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند - و چون بدیگر مبارزان نبرد آرای[۲] این سانحه معلوم شد خود را رسانده در رد و گیر گشادند - و مخالفان تیره رای از یکطرف جان می‌سپردند - و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد مینمودند - تا آنکه در اندک فرصتی دیوارے عریض بهمان ارتفاع برآوردند - و در همین روز در مورچل آصف خان نقب افروختند - آتش خوب در نگرفت - و از مخالفان تا سی کس بعدم فرشدند و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیبے نرسید امّا کارے هم نتوانستند از پیش برد - هرچند جای آن بود (که قلعه‌نشینان ادبار چشم عبرت کشوده توسّل بعجز و زاری نمایند) لیکن [چون در لشکر اقبال امرے (که بظاهر سرمایهٔ شماتت کوتاه بینان تواند شد) بوجود آمده بود] این معنی را دستاویز نخوت و استکبار ساختند - و همّت خسروانی این‌را باعث مزید توجّه دانسته بیشتر از پیشتر توجّه فرمود - این طبقه اگرچه درنفس امر باجل خود فروشدند و پیمانهٔ هستی این گروه پُر شده بود امّا پایهٔ اخلاص و رتبهٔ سعادت ایشان افزود - اگرچه اهل قلعه شماتتها بظهور آوردند اما توجّه حضرت شاهنشاهی (که در گرفتن آن قلعه نه بتدبیر و تدریج بود) اطمینان پذیرفت و دمز تیز جلوان معسکر اقبال را هدایتے شد - که تیز دستی در امثال این امور بر نتابد - صبرے و سرانجامے باید - چه مضبوطی آن کوه والا یکطرف - و محکمی قلعه یک‌جانب - و آذوق یکسو و مردان جنگی جدا - رای شاهنشاهی بانتظام مهمّ سابق (که بهقرین روشهای قلعه‌گیری ست) قرار گرفت - و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کارشگرف اهتمام رفت - و آنحضرت بارها بسباط و نزدیک بقلعه شتافته بندوق‌اندازی فرمودے - و دمایان نمایان زدے - ازانجمله روزے آن شیر بیشهٔ عظمت گرد حصار میگشت - چون نزد مورچل لاکهونه عبور افتاد غازیان نصرت‌اعتصام پناهها ساخته لوازم محاصره بتقدیم میرسانیدند - آنحضرت در پناه دیوارے ایستاده از روزنهای دیوار بندوق‌اندازی میفرمودند - و ملازمان عتبهٔ دولت کمر خدمت بسته شرف حضور داشتند - و بدر واسطه جلال خان ایستاده بود - و سپر[۳] خود را بر دیوار پناه داده از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه میکرد و مدافعان درگاه (که دران مورچل اهتمام داشتند) از قدر اندازی و کم خطائی یکے از توپچیان قلعه (که در مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود) شکوه میکردند - که بسے از غازیان این مورچل را آسیب رسانده است - ناگاه همان بندوقچی کم خطا سر[۴] جلال خان را پیش‌نظر داشته بندوق انداخت

---

(۲) در [چند نسخه] ازمای (۳) در [بعضے نسخه] سرخود را (۴) نسخهٔ [ج] نیست ۰

و از میان گوشت او گذشت - و چندان آسیبی نرسید - برزبان مقدّس حضرت شاهنشاهی گذشت که جلال‌خان آن قدر انداز خود بنظر درنمی‌آید - اگر خودرا بنماید انتقام ترا ازو بکشیم - و بجانب بندوق او (که از روزنه ظاهر بود) بندوق سر راست کرده انداختند - و فرمودند که عجالة الوقت انتقام ترا از بندوق او میگیریم - انداختن همان بود و ازان روزنه گذشته باو رسیدن همان - اگرچه دران‌وقت بیقینی نه پیوست (که آن‌بندوق بآن بندوقچی رسید) لیکن از طرز فروهشتن بندوق رسیدن بصاحب او قیاس میکردند - و بعد از کاوش احوال بظهور پیوست که بندوق پادشاهی کار آن مُدبر را ساخته بود - و آن بندوقچی اسمٰعیل نام سردار بندوقچیان بود - و بانبال روز افزون اهل آن مورچل ازین کارنامهٔ پادشاهی آسودند - و همچنین همواره آنحضرت بسیارے از نامداران حصاررا از پای انداخته بخراب‌آباد هلاکت می‌فرستادند - و روزے در مورچل جانب چپتوری (که کوهچه ایست نزدیک بقلعه) بنفس مقدّس آمده اهتمام اتمام کار داشتند - و در محالّ (که بندوق و توپ کلان می‌آمد) آهسته آهسته میگذشتند - چون اعتماد کلّی بر محافظت و معاونت ایزدی بود غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی‌یافت - ناگاه توپے بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بآن‌توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال بشهادت رسیدند - روزے بندوقے بخان‌عالم (که نزدیک آنحضرت ایستاده بود) رسید - و از جیبهٔ[۲] او گذشته چون بجامهٔ او بایان رسید بصیانت الٰهی از رطوبت عرق سرد شد - و موجب تقویت بواطن ارباب جهاد گشت - و روزے بندوق بمظفّرخان رسید - و بخیر انجامید - و درین شغل دولت‌پیرای بسیارے از امثال این حمایات دادار جهان بظهور آمد که باعث هدایت ساده‌لوحان انجمن ظاهر شد - و سرمایهٔ مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت ۰

چون همّت عالی مفتاح معاقد مقصود و مصباح مکامن تقدیر است علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال دل در کارے دشوار بندد هرچند از اندیشهٔ اهل روزگار بهرین باشد میامن بدائع قضا و قدر آن‌کار بآسانی برآید - ازانجمله بمقتضای همّت والای شاهنشاهی (که ترجمان تائید ازلی ست) کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم خان میر برّ و بحر بخوبترین وجهے اتمام یافت - و بربالای ساباط منازل و مواقف دلکشا ساخته شد - آنحضرت پیش از اتمام آن در شب و یک روز در همانجا بوده بتوجّهات عالی اهتمام میفرمودند - و مجاهدان اقبال‌مند دل بر قلعه‌گشائی بسته دیوار قلعه را ویران میکردند - و ازانجانب نیز دلیران دلاوریها می‌نمودند و آنحضرت بنفس مقدّس[۳] دل در پیکار بسته داد بندوق‌اندازی می‌دادند - و بنشیمن سطح ساباط

---

(۲) در [چند نسخه] جبهه جامهٔ او (۳) نسخهٔ [ج] نفوس - و نسخهٔ [ط] نفیس مقدس ۰

جا کرده تماشای دلیرانِ پُر دل و شیرانِ رنجیر گسل میفرمودند - و درین دوشب و یک روز این شجاعت‌مندان بمثابهٔ مشعولِ پیکار بودند که خواب و خور پبرامونِ شان نمی‌گشت - و طاقتِ مدّدّانِ طرفین طاق شده بود - تا آنکه سحرِ دیِ بمهر پانزدهم اسعددارمد ماه الهی موافقِ صبحِ سه‌شنبه بیست و پنجمِ شعبان آن قلعهٔ فلک‌اساس مفتوح شد - و شرحِ اینسانحهٔ بهجت بخشِ دولت افزا (که فتح‌نامهٔ اقبال تواند بود) آنست که در شبِ گذشته (که صبحِ نصرت در پی داشت) از اطراف و جوانبِ قلعه هجوم آورده جنگ انداختند - و چندین جا رخنه در دیوارِ قلعه افتاد - و علامتِ شکستِ حصار ظاهر شدن گرفت - و نزدیکِ ساباط دلیرانِ صف‌شکن از لشکرِ منصور پبشدستی کرده بسیارے از دیوارِ استوارِ قلعه را ویران ساختند - و دادِ جانفشانی و جان‌سپاری دادند - و نصفی از شب گذشته بود که متحصّنانِ قلعه در شگافِ دیوار هجوم آورده یکطرف جان ببادِ فنا می‌دادند - و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پُر می‌ساختند که در حینِ رسیدنِ عاریانِ تند خوی آتش داده بگذارند که کسے عبور تواند کرد - درین اثنا بنظرِ اقدس آمد که شخصے جبهٔ هزارمیخی در بر (که علامتِ سرداری با وی بود) دران شگاف‌گاه آمده اهتمام می‌نمود امّا معلوم نمیشد که کیست - دران هنگام حضرتِ شاهنشاهی بندوقِ سنکرام نام (که از بندوقهای خاصهٔ است) گرفته بجانبِ او انداختند - و بسجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شادی و سبکیِ دست (که در حینِ زدنِ نخچیر ظهور می یابد) در می یابم که غالباً بندوقِ من باین مرد رسیده باشد - چنانچهان بعرضِ اشرف رسانید که این مرد امسب مکرّر انجا آمده اهتمام میکند - اگر باز امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است - ساعتے ازین واقعه نگذشته بود که جبّار ولی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از محافظان کسے نمانده است و مقارنِ اینحال از درونِ قلعه از چند جا آتش برخاست - ایستادهای پایهٔ سریرِ اعلی دران باب خیالها میکردند - راجه بهگونت داس معروض داشت که اینآتش جوهر است - چه رسمے ست در هندوستان که (چون کارے چنین پیش می‌آید) خرمنے از صندل و عود و غیرِ آن در خورِ مکنت سرانجام میدهند - و اقسامِ هیمهٔ خشک و روغن مهیّا می‌سازند - و معتمدانِ سخن شنو و سنگدلانِ دل برجا را برعواتِ خود میگذارند - همین (که شکست متیقّن میشود) مردان کشته میشوند و آن سنگین‌جانان آن بےگناهان را در آتشِ آن آتشکدهٔ خاکستر می‌سازند - و اعتق آن صبح (که نسیمِ فتح و دولت وزید) مشخّص شد، که بندوقِ شاهنشاهی بچیمل سردارِ قلعه رسیده و کارِ او و قلعه ساخته بود - و آن آتشِ جوهر[۴] بود - و در حالهٔ پتا از قومِ سیسودیه از خاصانِ رانا

---

(۲) بسحهٔ [ی] جان سپاری ٥

و در خانهٔ راتهوران (که سردار صاحب خان بود) و در منزلِ چوهانان بصرکردگی ایسّرداس جوهرِ عظیم شد - و تا سه صد زن در آتشِ ادبار آن سرکشان سوخت - و (هرچند آن شب در شگافِ کسے نماند - و از کشتهشدنِ جیمل هریک دل از دست داده خود را بکنجِ ادبار کشید) امّا لوازمِ احتیاط مرعی‌داشته بهادرانِ صف‌شکن و غارتیانِ جان بناموس‌ده را از هرطرف آماده ساخته فرمودند که هنگامِ ظهورِ بوارقِ صبحِ باعتضادِ جنودِ اقبال دروزِ قلعه درآیند - و چون سفیدهٔ سحرِ دولت دمید از اطرافِ مورچالهای خود جوانانِ کارطلب و دلیرانِ نبردِ دوست دروزِ قلعه درآمده در کشتن و بستن کوشش نمودند - و راجپوتان سررشتهٔ تدبیر از دست داده جنگ کرده[۴] کشته میشدند - و حکمِ معلّی بدفاعِ پیوست که از مقابلِ ساباط فیلانِ چابک‌دستِ آزموده‌را درآورند - اوّل گردبار[۳] دهوکرتا سرِ دیوار آمده ایستاد - و بعد ازان مدهکر درآمد - و پس ازان فیلِ جنگیا و سپدلیه و کادره درآمدند و هر کدام کارے چند کرد که از خیالِ بیرون باشد ۞ * شعر *

دو لشکر سنانها بر افراختند * کمینها گرفتند و صف ساختند
همه آهنین چنگ و فولاد خای * همه نامداران آهن قبای
یلان را ز خون لعل تیغ ستیز * یکے جان سپار[۴] و یکے در گریز
بپاشید خرطوم فیلان بتیغ * تو گفتی همی مار بارد ز میغ
سپهدار بر ژنده پیلِ دمان * همی تاخت آورد برزه[۵] کمان
به تیغ و سنانها یکے کینه توخت * گهے دل درید و گهے سینه سوخت
ز خنجرش لاله نگارنده بود * ز درعِ یلان حلقه بارنده بود

و هنگامِ سفیدهٔ سحری (که صبحِ اقبالِ اولیایِ دولت و شامِ ادبارِ اعدا بود) حضرتِ شاهنشاهی بر فیلِ آسمان‌شکوه سوارِ دولت متوجّهِ قلعه شدند - و چندین هزار کس از جانفشانانِ دلاور در رکابِ عزّت پیاده بودند - و از غرائبِ آنکه ایسّرداس چوهان (که از دلیرانِ قلعه بود) فیلِ مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد - چون نامش گفتند در ساعت متهوّرانه تیزدستی نموده بیک‌دست دندانِ او گرفت - و بدستِ دیگر جمدهرزه - و گفت مُجرای من پیشِ آن‌مردانِ جهان‌آرای خواهید کرد - و از فیلِ جنگیا کارنامها بظهورآمد - ازانجمله راجپوتے دریده شمشیر بخرطومِ او انداخته قلم کرد - و او ناوجودِ خرطوم بریده (که زندگی دشوار است) عرده‌های آسمانی برانگیخته

---

(۲) در [چند نسخه] کرده کرده (۳) در [بعضے نسخه] گرد باز و هکر - و در [بعضے] گردباز و هوکر
(۴) نسخهٔ [چ و] سپارد یکے - و نسخهٔ [ی] سپار و دگر - و نسخهٔ [ب ط] سپارد دگر (۵) در [بعضے نسخه] زه بر کمان - و در [بعضے] و نر رد کمان ۞

در گذشت - تاسي‌کس مردانهٔ نامي را پيشتر از شمشير رسيدن انداخته بود - و پانزده کس را بعد از رخم رسيدن - و از ميل مدهکر نيز کارهاى شگرف پديد آمد - و مردانگيهاى غريب کرد و از غرائب امور آنکه فيل کادره (۲) چون درون قلعه درآمد اضطراب نموده از شور و غوغا گريخت و از اتفاقات حسنه آنکه رو سوى جمعى کثير از خمن‌گرفتها (که تن بهلاکت داده بجانب شگافگاه مي‌آمدند) دويد - کوچه تنگ بود - همه را بحال تباه پايمال کرده متفرّق ساخت - و بثائيد غيبي چنين موهبتى عظيم روى داد - و عظمت خان (که برو سوار بود) زخمي شد - و بعد از چند روز اران رخم درگذشت - حضرت ميفرمودند که درين هنگام بالاى ديوار قلعه ايستاده نظّارگى تائيدات ايزدي بوديم - فيل سبدليه درون قلعه درآمده در کشتن و انداختن راجپوتان متوجّه شد راجپوتے بجانب او دويده شمشير انداخت - اندکے بر وى رسيد - و او پروا نکرده اورا بخرطوم پيچيده انداخت - در همين اثنا ديگرے روبروى او شد - و سبدليه باو روى‌آورد - و شخص اوّل از چنگال او خلاص شده باز از روى تهوّر شمشيرے از عقب او انداخت - و الحق بسيار خوب جنبيد و آنحضرت ميفرمودند که در عين رد و گير از بهادران (که من او را نمي‌شناختم) بنظر درآمد که راجپوتے از مضافهٔ ديوار خرد اورا بجنگ خود طلبيد - و او نيز گشاده‌پيشاني متوجّه او شد يکے از دلاوران لشکر منصور (که آنرا هم نمي‌شناختم) معاونت و امداد آن بهادر ديگر روان شد - و او باهتمام منع کرد که رسم دلاوري و آئين مردّت نيست که او مرا بهپيکار خواسته‌باشد - و تو بمدد کارش مى بيائي - بصد اهتمام او را از آمدن باز داشت - و خود کارا نموده کار او را تمام کرد - ميفرمودند که هر چند ازين مردانهٔ بامروّت نشان جستم پديد نيامد - همانا که از مردان غيب بود که بثائيد اين بزرگ صورت و معني پيکر جسماني پوشيده بخدمت قيام داشت - اوائل فتح تا پنجاه فيل و اواخر تا سه‌صد فيل درون حصار درآمده اعدا را پايمال ساخت - ميفرمودند که نزديک به بتخانهٔ گوبند سيام رسيده بوديم که فيلبانے فيل‌سوار شخصے را پايمال فيل ساخته و در خرطوم پيچيده بحضور اقدس آورد - و بعرض اشرف رسانيد که نام اين را نميدانم - امّا از سران اين حصار مي‌نمايد جمعے کثير در گرد او جانفشانيها کردند - آخر ظاهر شد که پتا بود - که پايمال مذلّت و هلاکت گشت - درين هنگام (که بملازمت آورده بودند) رمقے باقي مانده بود - بعد از زمانے در گذشت راجپوتان جنگ جوى (که دران قلعه فراهم آمده بودند) قريب بهشت‌هزار کس بودند - امّا از رعايا (که آنها هم در مراسم نگاهباني و خدمت‌گذاري دقيقهٔ فروگذاشت نميکردند) از چهل هزار کس زياده بودند - زمانے (که رايات والا بقلعه درآمد) اهل قلعه بعضے دربتکدها بخيال شرافت مقام

---

(۲) نسخهٔ [ه ز] کاژره - و نسخهٔ [و ح] کاذره ٠

و تائید اصنام قدم انشرده منتظر جانفشانی بودند - و بعضی در مساکن و منازل خود برسر جهل ایستاده ترصّد هلاک میبردند - و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده و تیرهای کوتاه گرفته رو بغاریان نصرت‌پیوند میآوردند - و این بهادران غزا پیشه بداروگیر و تیغ معرکه‌سوز و سنان صف شگاف کار آن سیه‌بختان‌را تمام میساختند - و جمعی (که به بتکده‌ها و خانها قدم جهل را ثبات داده بودند) غاریان اقبال‌مند را دیده بپای تهوّر بیرون میدویدند - و به بهادران فارسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر میشدند ۞ ۞ شعر ۞

چنین رزمها در جهان کس ندید ۞ نه از کارداران گیتی شنیـــد
چه گویم ازان جنگ و آن کارزار ۞ که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و از اوّل صبح تا نصف النّهار (که وقت زوال ایی بد اختران بود) بسطوت قهرمان کبریا ارواح و اشباح این مُدبران میسوخت - و قریب سی‌هزار کس برخاک هلاک افتادند - و سبب بسیار کشته شدن آن بود که در زمان پیش‌بتاریخ سیوم محرّم هعدصد و سبوم هلالي (که سلطان علاؤالدّین در شش ماه و هفت روز گرفته بود) چون رعایا بجنگ نمي برداختند از قتل ایمن ماندہ بودند - و دربنولا نهایت ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند - بعد از ظهور نباشیر استیلا و علبه معذرت این‌گروه مایده‌مند نیامد - حکم قتل عام شد - و جمعی کثیر در بند هم افتادند ۞

و از عرائب آنکه فهر شاهنشاهي به بندرتچپان قدر انداز کم خطای قلعه فراوان بود - هرچند تعصّب بسیار شد ازانها نشانے نیافتند - آخر چنان روشن گست که آن بدکاران بلباس مکر و نزویر از قلعه جان بسلامت برده اند - و طریق برآمدن چنان بود که (چون عساکر نصرت‌اعتصام دست غارت گشاده در بستی و تاراج کردن اهل حصار سرگرم شدند) این بدوتچپان (که تا هزار کس بودند) اهل و عیال خود را چون اسیران مقیّد ساخته روانه شدند - و بر جویندگان آنها حقیقت حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیادهای عساکر اقبال بند کرده جمع را میبرند - و در چنان هنگام چنین تدبیرے شایسته کرده نجات یافتند - اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گدرے نبود (که از کشتها پستها نداشت) امّا در سه‌جا مخالفان بسیار کشته‌شدند - جمعی کثیر از راجپوتان درخانهٔ رانا (که دران‌قلعه بود) گرد آمده فرو شدند - و این بدنهادان دفعه دفعه دو دو و سه سه کس برآمده جانفشاني میکردند - و جمعی انبوه در بتخانهٔ مهادیو (که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود) اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند - و در دروازهٔ رام پوره نیز گروے انبوه شده گرد هستی خود بر باد دادند - و فتحی عظیم (که طرار فتحهای دولت افزای قرار داد شد) ازمکمن اقبال بظهور آمد

و گردن‌کشان هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت - و بروشے خاص بندگی از سر گرفتند - و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب‌علی[۲] تواچی هیچ یکے جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همعنان نصرت و همرکاب فتح بعد از نیمروز باردوی مقدّس متوجّه شدند - و تا سه روز دیگر بتقریب انتظام بعضے امور توقّف نموده تمامی آن سرکار را به خواجه عبد المجید آصف‌خان مکرمت فرمودند - و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند [که بعد از حصول فتح پیاده متوجّه روضهٔ منوّرهٔ خواجه معین‌الدّین چشتی قدّس سرّه (که در اجمیر نورگیتر است) توجّه فرمایند] زمانے (که از قلعهٔ چیتور مراجعت فرمودند) برتو ضمیر آن شهسوار دولت بایفای نذرے (که از صدق عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود) تافت و تا اردوی ظفرقرین پیاده آمدند - و روز فرودین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق شنبه[۳] بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلّی همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل منزل در شدّت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع میشد - و تا آنکه حکم عالی بود (که عساکر اقبال سوار می‌آمده باشند) امّا مقرّبان بساط اخلاص را از سعادت موافقت گزیر نبود - چندے از خاصان حریم عزّت در سایهٔ حضرت پیاده میرفتند - چون قصبهٔ ماندل مضرب خیام اقبال شد شکوه قراول (که پیشتر باجمیر رفته بودند آمدن رایات اقبال را رسانیده بود) بسرعت آمد - و از مجاوران تجرّد گزین آن روضهٔ مقدّسه عرائض بدرگاه جهان‌پناه آورد که حضرت خواجه درخواب درآمده فرمودند که پادشاه صورت و معنی از حق‌اندیشی و خداپرستی حسن ظن ما مکسبی کرده پیاده عزیمت زیارت دارد - بهر روشے (که دانند) آن قافله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه باز دارند - که اگر او قدر بزرگی خود دانستے کجا نظر بر من خاک‌نشین کوی طلب انداختے - چون این عرائض بمسامع اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطّهٔ اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت - و از یک‌منزلی پیاده بدستور معهود متوجّه زیارت شدند - و بے آنکه مدرلت‌سرای مخیّم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطواف روضهٔ قدسیّه توجّه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند - و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال کامیاب ساختند - و تا ده روز دران خطّهٔ فیض‌انتما متوجّه مبدأ فیّاض بوده باستفاضهٔ انوار صوری و معنوی اسنداد داشتند ●

و از جملهٔ سوانح اقبال (که در ایّام محاصرهٔ قلعهٔ چیتور روی‌نموده) آن بود که سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ا] حرب‌علی (۳) در [همگی نسخها] سه شنبه - اما همه غلط مینماید ●

حاکم بنگاله بتازگي خطبه بنام نامي حضرت شاهنشاهي خواند - و بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتي کرد - و شرح اين سرگذشت آنست که ايران بار [که مبارز خان (که بعدلي نامرد زبان شهرت است) کافر نعمتي نموده مدّعي فرمان‌روائي شد] تاج خان کراني با برادران گريخته به بهار آمد - و (چه دران ايّام که محمّدخان حاکم بنگاله سر شورش داشت - و چه بعد ازو در زمان بهادر) پيوسته گريزت و نفاق را رواج تمشيتے - تا آنکه بعد از کسته شدن عدلي در جنگ بهادر بعد از مدّتي بهادر نيز بمرگ طبعي در گذشت - و برادر خرد او جلال الدّين دعوي رياست بنگاله و بهار کرد - تاج خان و برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت بسر مي‌بردند - و طرح آشتي و آشنائي بخان‌زمان انداخته نفاق آرای بودند - و بعد از سرگذشت بسيار جلال الدّين نيز در گذشت - و رياست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از ادراک فرصتے (که بفنون رنگ و ريو تاج‌خان بر ولايت بدگ و بهار استيلا يافته بود) رخت هستي بربست - و سليمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار و آنحدود استقلال يافت و با خان‌زمان طرح دوستي انداخته در ثبات کار خود کوشيد - و استقلال غريب بهم رسانده افغانان بے سر همه گرد او فراهم آمدند - و خزينه جمع کرد - و فيل فراوان بدست آورد و (چون خان‌زمان بکردارهای خود گرفتار آمده بسزا رسيد - و حضرت شاهنشاهي حکومت جونپور و آن نواحي بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند - چنانچه پيش ازين نگاشتهٔ قلم وقائع‌نويس شده) زمانيه (که اساس‌نهادهٔ خان‌زمان بود) اسد اللّه‌خان حراست آن ار جانب خان‌زمان داشت - دريغولا (که کرسي حيات او رخته شد) اسد اللّه ار سخافت راي کس پيش سليمان فرستاده حاکم طلبداشت - که زمانيه را باو سپرده خود درحرام‌نمکي فرو شود - خانخانان چون برين معني اطّلاع يافت کسان فرستاده او را مستمال گردانيد - و چون از سعادت ذاتي بهره داشت نصيحت‌پذير گسته آنجا را بقاسم مشکي گماشتهٔ خانخانان سپرد و خود پيش خانخانان آمد - و لشکر افغانان (که بخيال زمانيه آمده بود) بے بهره بار گشت لودي (که بعقل و تدبير و سعادت در زمرهٔ افغانان مذکور امتياز داشت - و وکيل مطلق سليمان در کنار آب سون بود) چون خانخانان را مرد آهستهٔ صلاح‌جوی مصالحه‌طلب دانست طرح دوستي افکنده ايمنی ملک خود را از آسيب صدمات امواج شاهنشاهي باين رنگ انديشيد و ميان او و منعم خان بتحف و هدايا و رسل و رسائل مبادی رابطهٔ رسمي استحکام گونه يافت و درين وقت (که رايات جهانگشا به تسخير چيتور نهضت فرمود) سليمان در مقام استيصال راجهٔ آنديسه و ابراهيم شد - و چون از منعم‌خان خانخانان خاطرجمع نداشت در چنين هنگام فرصت

(که رایات جهانگشا بتسخیر قلعهٔ چیتور متوجّه بود) بوسیلهٔ لودی محرّک سلسلهٔ یکجهتی شده که خاطر ازو جمع سازد - و طرح مصافات انداخت - و بعد از مراسلات اتّحاد و مفاوضات یکدلی قرار داد که خانخانان بدیدن او آید - تا در مواجهه اساس رابطه را استحکام دهد - و خطبه و سکّه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزیّن گرداند - خانخانان را رای بران قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشتهٔ ظاهر را انتظام بخشد - هرچند خیرخواهان دوربین ازین اندیشهٔ ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سیصد کس گزیدهٔ خود و محبّ علی خان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علی‌خان پسر میر سلطان ویس قبچاق و میرهاشم برادر امیرالمعالی و هاشم خان و متعلّقان این مردم (که مجموع هزار کس باشند) به پٹنه روان شد - لودی آمده رسم تعظیم و احترام بجای آورد - و بعد ازان بایزید پسر کلان سلیمان آمد - و پنج شش کروه (که از پٹنه ماند) سلیمان باستقبال آمده باحترام دریافت - اوّل خانخانان چشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبید - و محفل آراسته ترتیب داد - روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورد و مقبره را بنام مقدّس سرلند گردانید - و نقود را بسکّهٔ اقدس افتخار بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعی از اعیان او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم‌خان کردند - که رایات عالی بتسخیر چیتور مشغول است - و اکثر اُمرای بزرگ درخدمت حضور اند - خانخانان را (که کارش بانجام رسانیدیم) تا پای‌تخت کسی (که مدافعه نماید) نیست - لودی چون ازین قدر آگاهی یافت سخنان هوش‌افزا درمیان آورده گفت که با چنین صاحب‌اقبال (که سال بسال لمعات دولت‌افزائی او بر ممالک می‌تابد) در مخالفت زدن از عقل دوراندیش دور است - و دیگر آنکه خانخانان یکی از بندهای تربیت‌کردهٔ او ست - بزرگان تائیدیافتهٔ ایزدی امروز بر هر مسکین (که نظر عاطفت اندازند) خانخانان میشود - از فضل این مردم معدود چه گساید - دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کمین داریم - چگونه این اراده تمشیت خواهد یافت - اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود امّا سایر افغانان (که مده‌وش بادهٔ جهل بودند) این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند - منعم‌خان این خبر شنیده بلطائف‌الحیل اردوی خود گذاشته بکنکش لودی با معدودی جریده برآمد بعد ازانکه بسیارے ازراه طی شد افغانان تیره رای اطّلاع یافتند - و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملائمت کارے دیگر پیش نگرفتند - بایزید و لودی جریده پیش خانخانان آمده اعزاز و اکرام بجای آورده بر گشتند - و منعم‌خان از آب گنگ گذشته دو سه منزل آمده بود که فتح‌نامهٔ چیتور رسید - و موجب هزار گونه تقویت اولیای دولت شد - و سلیمان با دل جمع روی بهبنگاله آورده در انصرام مهمّات خود اشتغال نمود - و ملک آدینه (که بتخانهٔ جگّناتهه درآنجاست)

بفریب گرفت - و راجهٔ آنجارا ببد عهدي کشت - و ابراهیم مذکور (که نه عقل درست داشت و نه بخت بلند - و سرگردانِ تیهِ حیرت گشته براجهٔ مذکور پناه برده اندیشهٔ سروري بخود مي‌برد) بقسم و تزویر اورا بچنگ آورده بعدم‌خانه فرستاد - و مغم‌خان نیز بخاطرِ مطمئن بانتظامِ معاملات خود پرداخت ●

آغاز[۱] سال سیزدهم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي
یعني سال فروردین از دور دوم

• شعر •

ای دیده گشای دور بینان • سرمایهٔ ده تهي‌نشینـــان
دستے که فتاد نفسِ خود راي • در مطرحِ سیل ے سر و پای

بیاورث اقبالِ روز افزون سخن بدینجا رسید - و لختے بارِ دل بسبکي روی آورد - امّید که بفروغ افزائی صبحِ سعادت دل را روشنی تازه و زبان را نیروی نو پدید آید - و نفس بهس فیاوار[۳] دشوار آساني و شایستگي پذیرد ● • شعر •

مرا چون هاتفِ دل دید دمساز • برآورد از رواقِ همّت آواز
بهـارِ نو برآر از چشمهٔ نوش • سخن را دست‌بافِ تازه درپوش

درین هنگام عشرت ابتسام (که موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي بعد از فتحِ قلعهٔ چیتور در عرصهٔ اجمیر فیض‌بخشِ عالمیان بود) موکبِ نو روز سعادت‌افروز رسید - و رایتِ جهان‌آرای دیّرِ اعظم در شرف‌خانهٔ حمل ارتفاع گرفت - و حصونِ غنچه بتیغ دستیِ نسیمِ بهار[۴] گشوده شد - و عساکرِ نباتات چمن‌آرایی روضهٔ اعتدال گشتند ● • شعر •

بگسترده فرشی ز دیبای چین • بر و پیکرِ هفت کشور زمین
دران بزمگهٔ شادي آراستند • مهان[۵] را بخواندند و مي‌خواستند
نمودند مهـــر و فزودند کام • گزیدند یار[۶] و گرفتند جـــام

بعد از گذشتنِ سه ساعت و نه دقیقه از شبِ پنجشنبه یازدهمِ رمضان (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج هلالي تحویلِ سعادت اکلیل روی نمود - و آغازِ سالِ سیزدهمِ الٰهي یعني سالِ فروردین

---

(۲) در [نسخهٔ ز] این عنوان را بعد (سخن‌را دست‌باف تازه در پوش) آورده - و در [بعضے نسخه] عبارت عنوان چنین‌است آغاز دور دوم از جلوس اقبال ابد پیوند شاهنشاهي یعني سال فروردین سیزدهم سنین الٰهي (۳) فیاوار بروزن سزاوار بمعنیِ کار و صنعت و پیشه (۴) در [بعضے نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ه] جهان را - یعنی همگی اهل دنیا را (۶) نسخهٔ [ی] نار ●

(که سال اوّل است از دور(۲) دوم) شد - امّید که هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معنی حامیت بهار داشته باشد - آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوف(۳) و اتصرام جشن نوروزی روز اسعدارمذ بخیم فروردین ماه الهی موافق روز دو شنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از حطّهٔ اجمیر بمستقرّ اورنگ سلطنت ارتفاع دادند - و از راه میوات بابسباط شکار نهضت فرمودند در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیسهٔ شیر دادند - سلسلهٔ شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن مفترس نجیبش درآمد - شیر شکارانه توجّه فرمودند - چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیر مهیب بیرون دوید - مقرّبان بساط عزّت عنان اختیار از دست داده بخودبگ جان‌ستان بزمین درخفتند حضرت شاهنشاهی آن نیز دستی را نه پسندیدند - و حکم فرمودند که دیگر هر درنده (که از بیشه برآید) بحکم مقدّس کس گرد او نگردد - حضرت درین حرف بودند که شیرے دیگر بهزار سهمگینی شیر(۴) نجستین برآمده رو بروی حضرت خرامنده گشت - ملازمان رکاب دولت را از مشاهده این حال موی بر تن عام شد - امّا بموجب حکم مقدّس هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و انحضرت سوار بچشم(۵) شیر نگریسته تیرے برو زدند - و شیر از مرط تهوّر رخمی شده همچنان بصلابت خرامان خرامان بر بلندی برآمده خشمگین نشست - آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند - و دلاوران شیر افکن بر دور او دایره کشیدند - و حضرت بندوق سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خورده از بناگوش او پوست‌مال رفت - دریدوقت شیر خشمگین شده پیش آمد - آنحضرت در صدد آن شدند که تیرے دیگر حواله کنند - و قابو میطلبیدند و بهرجانب (که آنحضرت توجّه میفرمودند) شیر همان جانب نگاه(۶) میکرد - و قابو چنانچه باید دست نمی‌داد ●

از زبان مقدّس شاهنشاهی شنیدم (که ازحضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی نقل میفرمودند) که عادت ایزدی چنان رفته جمعے (که بشکار شیر برآمده اند) هرکس (که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود) پیوسته نگاه شیر بجانب او می‌بود - میفرمودند چندین مرتبه (که بنفس مقدّس متوجّه شکار شدیم) این معنی مشاهده شد - و بتجربه پیوست - القصّه چون قابو بدست نمی‌افتاد بدستم‌خان فرمودند که پیشتر رو - تا به نگاه کردن بجانب تو قابو بدست افتد - عادل پسر شاه محمّد فندهاری (که معاتب(۸) شده بود) دانست که همانا حکم پیش رفتن

---

(۲) در [چند نسخه] دورهٔ (۳) در [چند نسخه] طواف (۴) در [بعضے نسخه] از شیر نخستین
(۵) در [چند نسخه] بچشم شیر شکار (۶) نسخهٔ [ا] میگردید (۷) نسخهٔ [ح] حضرت شاهنشاهی
(۸) نسخهٔ [د] معاتب بود ●

ملازمان رکاب معلّی شده - از عقب حضرت او هم تیر و کمان در دست روان شد - شیر متوجّه عادل گشت - چون نزدیک رسید عادل به تیر درآمد - و بمقتضای سرنوشت خطاکرد - شیر آمده در پنجهٔ خود برو انداخت - آن زبردست توانا نیز حمله کرده بشیر در آویخت - و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد - چون تقدیر در امرے دیگر رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن بند شیر دست عادل فرو خائید - بعد ازان خنجر کشیده در رخم بر دهن شیر انداخت - بار دوم دست راست او را بدهن گرفت - دربین اثنا دلاوران بساط حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - و درین میان بعادل هم زخم شمشیرے رسید - و آن بهادر شیردل مدّت چهار ماه بربستر رنجوری افتاده در جانکندن بود - عافیت بهمان زخمهای خفیف و سرایت سمّیّت باعضای رئیسه دردارالخلافهٔ آگره درگذشت - و همانا که این مکافات بے ادبی ست (۲) که با پدر خود کرده بود - و مجملے ازین سرگذشت آنکه آن بے حفاظ تا زین دیران پدر سروکار داشت - و آن عفّت منش دل بمرگ نهاده تن باو نمیداد - و پدر او را ازین کار نا شایسته بار میداشت - روزے آن بے اعتدال از نصیحت پدر بخروش در آمده شمشیرے باو حواله کرد - فی الواقع اگر دربار پرس الٰهی و در انصاف گاه ایزدی عادل بهمین سزا از وبال آن کردار برآید سود برداشته باشد - آنچنان جریمهٔ عظیمه را کجا امتثال این امور پاداش تواند شد ●

القصّه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلّی را (که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود) روانه ساختند - و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و ازانجا شکار کنان روز اسفندارمذ پنجم اردیبهشت ماه الٰهی موافق چهار شنبه پانزدهم شوّال ظلال اجلال بردارالخلافهٔ آگره انداختند - و جهانیان بدساط ابد و عشرت پایندهٔ کامیاب صورت و معنی گشتند - و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی یگم بعد از زیارت حرمین شریفین و ایصال خیرات و مبرّات عظیمه بمستحقّان آن امکنهٔ گرامی رجوع بممالک محروسه نموده بدیدار مقدّس قبلهٔ جان و دل و پادشاه صورت و معنی مسرّت اندوز شدند ●

و از سوانح انتهاض عساکر منصوره است بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور (که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعهٔ چیتور تواند بود) و بموجب حکم مقدّس او میانهٔ راه عنان تاب شدن و بدفع فتنهٔ میرزایان رو بولایت مالوه آوردن - و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه (چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعهٔ چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود) برضمیر مقدّس شاهنشاهی بالهام دولت چندان پرتو انداخت که بعضے از سران و سرداران را (که در یورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیر

---

(۲) نسخهٔ [ح] بے اعتدالی ست ●

نبوده اند - یا دیر تر رسیده) بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور (که سنگ راه موکب امن بوده) نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشهٔ صایب صادق‌خان و بابا خان قاقشال و سمانچی‌خان و صفدرخان و بهادرخان و دوست‌خان سهاري و دیگر اُمرای عظام را بسرکردگی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند - عساکر اقبال قدرے راه طی کرده پیش و پس میرفت - مسرعان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمّد حسین‌میرزا جمعے کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم‌آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند - و حصار اُجین را (که معظم امصار آن ولایت است) در محاصره دارند - و ازین‌ممر غبار تفرقه از ساحت جمعیّت آن بلاد سر برکرده ●

و سرگذشت این مستی شرارت‌انگیز آنکه [چون در هنگام نهضت موکب مقدّس بتسخیر قلعهٔ چیتور از فواحی قلعهٔ گاگرون شهاب‌الدّین احمدخان‌را با بسیارے از اُمرای عظام (مثل مرادخان و شاه بداغ خان) بر سر میرزایان فرستادند] میرزایان نهیب کوکبهٔ اقبال شاهنشاهي شنیده و مصاف ناموافق قاهره از حوصلهٔ طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند - و بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي (که بعد از شهادت سلطان بر قلعهٔ جانپانیر و سورت و بروچ[۲] کوس تسلّط و استقلال میزد) پیوستند - و او دراین‌وقت قصد گرفتن احمدآباد کرده بر سر اعتمادخان میخواست لشکر کشد - آمدن میرزایان را معتنم دانسته بجمعیّت تمام بر سر او رفت - و در حوالی شهر معرکهٔ نبرد گرم کرد - و اعتماد خان را شکست داده احمدآباد را متصرّف شد - چون از میرزایان دریں پیکار کارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تعقّد نموده در حوالیٔ بروچ ایشان را بجایگیرهای مناسب ممتاز ساخت - و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشته بود آنجا نیز دست تطاول دراز کردند - و از خود سري بعضے محال و مواضع تصرّف نموده آن عرصه را بقدم بے‌اعتدالي پیمودن گرفتند - چنگیز خان بدفع اینها لشکرے گران فرستاد - در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله بچنگیزخان نداشتند گرد حوادث انگیخته بولایت حادیس رسیدند - و آنجا هم بساط امنیّت نوردیده بقصد مالوه برآمده در حواشیٔ اُجین نطع فتنه گستردند - مرادخان جایگیردار اُجین و میرزا عزیزالله دیوان سرکار مالوه پیش ازان بدو روز برمفاسد خیال ارباب فتنه اطّلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اُجین اهتمام نموده پای ثبات محکم کردند ●

چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از مکمن عظمت اصدار یافت که افواج قاهره (که بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور پیش شتافته اند) دفع این فتنه را مقدّم داشته متوجّه مالوه شوند - اُمرا کاربند حکم پادشاهي شده بصوب مالوه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهروچ ●

عنان‌تاب گشتند - و در عین اشتداد باران عرصه‌پیمای همّت شدند - و حضرت شاهنشاهی چندے از اُمرای گرامی مثل قلیچ‌خان و خواجه غیاث‌الدّین علی قزوینی را (که ببخشی‌گری جنود اقبال اختصاص یافته بود) از بساط حضور جدا ساخته ضمیمهٔ عساکر نصرت‌قرین فرمودند ۞

چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدّین احمد خان (که جایگیردار آنجا بود) بسامان شایسته بأمرا پیوست - و در سارنگپور شاه بداغ خان (که حکومت آنجا داشت) ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بروز و روزگار سیاه مندو رویه فرار نمودند - مراد خان و میر عزیزالله دیوان و سایر اُمرای عظام عنان همّت بتعاقب مصروف داشتند - میرزایان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را بآب نربده زدند - و جمع کثیر از همراهان آن گروه ادبارمند رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند - و دران نواحی خبر قتل چنگیز خان بغدر حجهار خان حبشی و تفرقهٔ گجرات شنیده آنرا مقرّے عظیم خیال کرده روی ادبار بآن سمت آوردند - اُمرای نصرت پیوند تعاقب نموده بر ساحل نربده رسیدند - و چون تسخیر گجرات در گرو وقت دیگر بود بے حکم مقدّس زباده برین اقدام ننموده طریق مراجعت پیمودند - جایگیر داران مالوه بجایگیر خود ماندند - و دیگر اُمرا (مثل اشرف خان و قلیچ خان و صادق خان و خواجه غیاث الدّین علی) همعنان نصرت و اقبال متوجّه آستان بوس مقدّس شدند - و در دارالخلافهٔ آگره بزمین بوس معلّی سر بلندے یافتند و بواسطهٔ آنکه بمسامع علیّه رسانده بودند (که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل نموده اند) روزے چند معاتب گشتند - و چون پرتو ظهور یافت (که سحن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع اشتهار داده بودند) مشمول مراحم خسروانی شدند - و میرزایان رانده و مانده همعنان جوق اوباش بگجرات رسیدند - و ولایتے از حاکم خالی یافته قلعهٔ چانپانیر و سورت را بے جنگ و جدل گرفتند - و ابراهیم حسین میرزا بقلعهٔ سروچ رسید - رستم خان غلام ترک (که خواهر چنگیز خان در خانهٔ او بود) قلعه را مضبوط ساخته متحصّن شد - و اهل فتنه محاصره کرده تا دو سال بر دور آن نشستند - و رستم خان همواره از قلعه برآمده می‌تاخت - و کارنامهای رستمی بجا می‌آورد - چون بے سر بود و از امداد و اعانت ناامّید در صلح زده قلعه داد - و بغدر و مکر ارباب شرارت جانش نیز از حصار بدن برآمد - و ماجرای میرزایان و عاقبت کار ابن هرزه درایان درین شگرفنامهٔ اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت ۞

---

(۲) نسخهٔ [ا] بروزگار سیاه (۳) نسخهٔ [ا ج] مقرے عظیم - و در [بعضے نسخه] فوز عظیم
(۴) در [بعضے نسخه] تکاهل و تساهل ۞

و از سوانح آنست که اُمرای اتکه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده دارائی آن دیار به حسین قلی خان (که از نیکو خدمتی بخان جهانی ممتاز شده بود) تفویض فرمودند - بر ضمائر دیده وران دور بین مختفی نماند که تعاقبندان معانی پادشاهی را بیاغبانی نسبت داده اند چنانچه [باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و برداشتن آن از جائی و نشاندن بجائی دیگر و ناپسندیدن ابنوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان نا راست و تفریق درحات عظیمه و پیوند کردن بعضے ببعضے و تمتّع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن (که در علم فلاحت مقرّر شده) انتظام می بخشد] همچنان (۲) پادشاهان دوربین دادگر بتهذیب (۳) و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان مرموده چراغ حکمت می افروزند - و لوای هدایت می افرازند - هرگاه (جمعے با هم یک دل و یک زبان بوده فراهم آیند - و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود) اوّلا بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متعرّض می سازند - هرچند امرے نا ملایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایهٔ جمعیّت است - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا و بدمستی تنک شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصًا وقتے که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بسرشت مرکوز - بنابرین تمهید دانش تائید رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن مرموده که اُمرای اخلاص منش اتکه خیل را (که مدّتے مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آنحدود بودند) تغیر محال نموده و بدولت بساط بوس سربلند ساخته بانتظام ولایتے دیگر کامیاب سازند - هرچند [در سوابق ایّام (چه دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود - و چه دران زمان که میرزا حکیم با معدودے محاصرهٔ لاهور نموده) سخنان غریب در بارهٔ این عقیده تمندان مذکور ساخته] در پیشگاه باطن مقدّس (که جام جهان نمای اسرار کونی و الٰهی ست) همگی آن سخنان بفروغ صدق روشنائی نه پذیرفت - لیکن بمقتضای همان قانون (که واجب دین سلطنت است) قرار یافت که مجموع اُمرای پنجاب و جاگیر داران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعهدهٔ بعضے دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند - دران هنگام (که موکب مقدّس فتح قلعهٔ چیتور کرده بمستقرّ اورنگ سلطنت رسید) منشور اقبال بطالب اُمرای پنجاب شرف اصدار یافت و ایبی سعادت اساسان بنارک ادب شتافته در شهریور ماه الٰهی موافق ربیع الاول (۹۷۹) نهصد و هفتاد و شش در دارالخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و بعد از اندک فرصتے سرکار سنبل

---

(۲) نسخهٔ [ب چ] همچنین (۳) نسخهٔ [ی] بتهدید ٥

بجایگیر میر محمّد خان اختصاص گرفت - و سرکار مالوه بقطب‌الدّین محمّد خان مکرمت شد و سرکار قنّوج به شریف‌خان مخصوص گشت - و جمیع فرزندان رفعت‌پیوند و منتسبان این قبیلهٔ جلیله را بجایگیرهای شایسته ممتاز ساختند - و چون میررا کوکه پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جایگیر اورا در پنجاب بحال خود گذاشتند - و آن ولایت را بحکومت حسین‌قلی‌خان مقرّر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند - دران هنگام (که موکب جهان‌گشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتنبهور داعیهٔ نهضت داشت) از گرد راه رسیده غبار آستان معلّی را سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت - و درین یورش دولت‌افزای بدوام خدمت همعنان سعادت بود - و چون موکب مقدّس بعد از فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقرّ سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمٰعیل قلی خان بانتظام بخشی بپنجاب رخصت فرمودند ۞

و درین سال اقبال پیرای شهاب‌الدّین احمدخان بموجب حکم مقدّس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین‌بوس دریافت - و رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که (چون مظفّر خان را اشتغال مهمّات ملکی و مالی از اندازهٔ اقتدار بیرون است) تخالصات شرقیه چنانچه باید نمی‌تواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان رعیّت‌پرور و دیانت‌مند جدّ آور را مخصوص این خدمت عالی گردانند - که همگی همّت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید - بنابرین اندیشهٔ دولت‌افزا شهاب‌الدّین احمد خان را (که از صفات مذکوره بهرهٔ عظیم داشت) بخدمت خالصه نامزد فرمودند - و او بسعی شایسته این خدمت را بانجام انتظام داد - و (چون خالصات بسیار و دیانت کیشان دل عدان گرفتنهای کم تصرّف کم پیدا میسودند) او ضبط هرساله را (که متضمّن اخراجات فراوان و مشتمل تصرّفات مردم بود) برطرف ساخته بسقی قرار داد - و بجزو را رسیده متعلّقان را از پای انداخت ۞

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعهٔ رنتنبهور

مالش گردن‌کشان عصیان سرشت (که کلاه گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند) چون تربیت فرمان‌برداران اطاعت‌منش (که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار اند) بر ذمّهٔ اقتدار سلاطین والا شکوه (که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند) گزیده ترین عبادات دشأ تعلّق است - و الحمدلله که خاطر ملک‌آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیندار ستوده را همواره پیش‌نهاد همّت جهانگشای دارد - چنانچه بمیامن اقبال روز افزون آنحضرت

---

(۲) در [بعضی نسخه] ایس ۞

زمان زمان عرصهٔ دلگشای هندوستان ار خس و خاشاک مفسدان تمرّد پیشه صافتر جلوه می‌نماید (چون قلعهٔ رفعت‌اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتوح شد - و سرکشان فتنه سرشت فیل‌مال عساکر اقبال گشتند) توجّه اسنی برتسخیر قلعهٔ رنتنبهور که عدیل اوست پرتو انداخت - و [چون مکرّر آمرای نصرت‌اعتصام بفتح آن تعیین شده بودند - و هر مرتبه امرے (که سبب توقّف این کار شگرف باشد) پیش‌آمد - و همانا که مسبّبان کارگاه تقدیر عطیّهٔ فتح آنرا بنهضت موکب مقدّس شاهنشاهی بار بسته بودند] لاجرم بالهام دولت نیّر این مطلب ارجمند درین هنگام سعادت پیوند از مطلع توجّه آنحضرت سر برزد - و روز آذر مهم دی ماه الهی موافق دوشنبه غرهٔ رجب نهضت رایات عالیه بتسخیر این حصار والا شکوه اتّفاق افتاد - و بجهت استمداد همّت ارواح خلوتیان حظائر قدس مرور ار راه دارالملک دهلی روی نمود - و دران سمکهٔ متبرّکه استفاضهٔ انوار فرمودند - خصوصاً بمرقد معطّر سریر نشین سلطنت صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنّت آشیانی مشرّف شده معتکفان حواشی آن مکان معلّی را تفقّدات خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزائل خیرات و مبرّات امتیاز بخشیدند - و دامان امّید تهی‌دستان شهر را بعطایای جزیله گرانبار ساختند - و در حوالی قصبهٔ پالم (که در نواحی شهر واقع است) طرح شکار قمرغه فرموده بصید عشرت پرداختند - و دران عرصهٔ نشاط مورد انواع انبساط گشته داد شکار صوری و معنوی دادند - و ازانجا شکارکنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و در شهر الور ظلال معدلت گسترده سمند نهضت پیشتر جولان دادند *

و ار قضایای عبرت‌نحس آنکه در حدود قصبهٔ لال‌سوت فیل مدمسکه[۲] (که ار فیلان نامی حلقهٔ خاصه بود) بر فیل شیخ محمّد بخاری ار روی مستی درید - و آن فیل را بدو دندان خود چنان برداشت که موجب تعجّب نظّارگیان شد - و اثر زور بسندهٔ آن فیل نامی رسید - و بعد ار دو روز رخت هستی بر بست - مادهٔ فیل او تا سه روز ارس[۳] واقعه گرد آب و دانه و علف نگست هرچند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند - تا آنکه روز سیوم ار فرط اندوه جدائی مصاحب خود جان داد - رابطه را هرگاه در حیوانات[۴] این چغیی تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید امّا کسے را سامعهٔ قیاس بآدم‌صورتان بیمعنی نکشد - که این گروه را پایه از جمادات فرود تر است و بالجمله ارباب‌معنی را ار دید این سانحه چراغ هوش افروخته شد - و ساده‌لوحان مکتب‌خانهٔ اخلاص‌را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد - و حضرت شاهنشاهی بعد ارطیّ منازل و قطع مراحل

---

(۲) در [بعضی نسخه] مسک (۳) در [اکثر نسخه] ارس رو گرد (۴) در [چند نسخه] در چنین حیوانات این تاثیر باشد *

روز انیران سیم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحت ظاهر قلعهٔ رنتنبهور را مخیّم سرادقات اقبال ساختند - و این قلعه در میان کوهستان واقع شده - و باین تقریب میگویند که همه‌قلعها برهنه‌اند - و این جوشن پوش - و نام اصل این قلعه رنتهپور(۲) است - و رن نام کوچه ایست بلند سرکوب آن - و باین ترکیب نامزد زبان شهرت گشت - و این قلعه ایست در غایت رفعت و رصانت که کمند اندیشه بکمگرهٔ ارتفاع او نرسیده - و منجنیق وهم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده * * شعر *

یکی کوه دیدند سر بر سماک * نه از رنج دست کس و آب و خاک
برو بر(۳) حصارے که از روزگار * نکرده برو مرغ فکرت گذار
ثریّا درو پایهٔ اوّلین * ندیده بگیتی حصارے چنین(۴)

و دران ایّام رای سرجن‌هاذا بران قلعه دست تسلّط(۵) داشت - و بانواع وجوه و جهات استحکام آن نموده و سامان و سرانجام آن داده و از تبه‌رائی آمادهٔ جنگ شده مدار نخوت خود را بران سنگ‌پاره نهاده بود - حضرت شاهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون تنگی (که مضرب خیام اقبال بود) برآمده با معدودے از مقرّبان بساط قدس بتماشای کوهستان توجّه فرمودند - و بر بالای(۶) آن شتافته فرار و نسیب قلعه را بچشم دوربین نظّاره کردند - و صورت فتح آن را در آئینهٔ خیال در آورده بطاق همّت بر تسخیر آن بستند * * شعر *

چنین گفت خاقان روشن روان * که ای نامور یادگار جهان
بتوفیق یزدان جان آفرین * در اندازم این حصن را بر زمین

و بموجب حکم گیتی‌گشای بخشایان کارآگاه دورهٔ آن کوه را (که قلعه بر قلّهٔ آن آساس یافته بود) مورچل بمورچل بر عساکر فتح تقسیم نمودند - و دریای لشکر محیط وار آن دوره را گرد کرده موج خیزی و سیلاب‌ریزی نمودن گرفت - و راه درآمد و برآمد بر اهل قلعه بحدّے بسته شد که باد را دران تنگنای مجال گذر نبود - متحصّنان سرگرم توپ‌اندازی شدند - هنگامهٔ آتشباری گرمی پذیرفت - و صواعق قهر بر خرمن هستی مخالفان سیه‌بخت اشتعال گرفت *

---

(۲) نام این قلعه پیش ازین حسب تحقیق جناب ملحمن صاحب رنتنبهور نوشته آمد اما ازینجا معلوم میشود - که رنتهپور است - زیراکه میگوید که رن نام کوچهٔ است سرکوب آن قلعه - پس قلعه اسمش آن کوه واقع است - لهذا رنتهپور میگویند - یعنی شهریکه نه کوه رن است - و بعد ازین هرجا که تذکرهٔ نام این قلعه خواهد آمد رنتهپور نگاشته خواهد شد (۳) در [بعضے نسخه] بُد (۴) در [اکثر نسخه] جز این (۵) نسخهٔ [ی] تصرف (۶) در [چند نسخه] بالای رن شتافته *

و از سوانح ایّام محاصرهٔ آمدن مهدي قاسم خان است بدرگاه معلّی از سفر حجاز - او از شورش دماغ که پیدا کرده بود بے رخصت عالي از ولایت گذشته (که حکومت آنجا داشت) این سفر اختیار کرد - و خجلت زده از راه عراق بقندهار آمد - و ازانجا در حوالیٔ رنتهپور بدولت بساط بوس استسعاد یافت - و اسپان عراقي و دیگر نفائس امتعه بنظر اقدس درآورد - و ازانجا (که شیمهٔ کریمهٔ حضرت شاهنشاهي آنست که در برابر گناهگاران خود شرمگین مي باشند) آثار مروّت و فتوّت بظهور آورده بتفقّدات گرامي خلعت امتیاز بخشیدند - و سرکارلکهنؤ و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساخته دار مرتبهٔ امارت باو مفوّض داشتند ●

آغاز سال چهاردهم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

یعنی سال اردي بهشت از دور دوم

درین هنگام (که رایات اشراق پدیر شاهنشاهي در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهپور بود) کوکبهٔ لشکر بهار بلند شد - و عطر نوروز عالم را فرو گرفت - دهن غنچه بار شد - و آتش گل شعله فشان گشت ● ● شعر ●

نو بهارے چو طبع هرنایان ● تازه تر از دماغ دانایان
آتش افسان زگل حصار چمن ● تازه جولان سپاه سرو و سمن
سنبلستان ز هر طرف انبوه ● طرب انگیز تر ز سایهٔ کوه
لاله در دشت چون بدست لوا ● رعد در ابر چون بکوه صدا
باد لبریز فیض صبحگهان ● عطر پیچیده در دماغ جهان

از میامن شاهنشاهي ملک ظاهر طراوت و نزاهت عالم باطن گرفت - و دیّر اعظم عطیّه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان (۹۷۶) بهمد و هفتاد و ششم شمسهٔ شکفتگي شرف گاه انداخت - و سال چهاردهم (که سال اردي بهشت الٰهي ست از دور دوم) بحرّمي و خجستگي آغاز شد - و نسیم بهار از شکفتن گل اشارت نوید فتح بعالمیان در داد مرغان چمن بمرغولهٔ نشاط فتحنامهٔ اقبال در خواندند - چون بعد از تعمّق و امعان نظر یقین شد که صعود بر مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز بتوسّل ساباط (که سرکوب گردن کشان باشد) امکان پذیر نیست باندیشهٔ اقبال اساس قاسم خان میر برّ و بحر بتاسیس مبانی آن عمارت مامور شد و راجه تودرمل (که[۲] حلّ و عقد وزارت باو مفوّض بود) نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر

(۲) نسخهٔ [۵] که در حل و عقد وزارت بود ●

محکوم حکم معلّی گشت - کار پردازان کارگاه دولت ساباط رفیع نزدیک درهٔ رن بنیاد نهادند بنّایان چابک‌دست و خارا تراشان سخت بازو و حدّادان و نجّاران و سایر عمله و فعلهٔ عمارت کمر همّت درین کار بستند - و در اندک فرصتی بدستیاری همّت این دو اخلاص‌پیشهٔ سعادت‌گزین کار بسیار پیش رفت - و رفعتش بحصار دست و گریبان شد - و ضریزنهای بزرگ (که هریک را بر زمین مسطّح بدویست جفت گاو بهزار جرّ ثقیل کشیدن مشکل بود - و هرکدام سنگ شصت منی و غلولهٔ[۲] همت‌جوش سی منی میخورد) در چغیبن کوهستان پُر نشیب و فراز بآن راههای مار پیچ (که به پیچ و تاب سخن تعبیر نپذیرد) بهمّت عالیٔ حضرت شاهنشاهی (که عقدهٔ گشای صوری و معنوی ست) کهاران آهنین‌بازو و حمّالان سنگین‌دوش برده بربالای کوهچهٔ رن (که مورچل پادشاهی بود) محاذی قلعه نگاه داشتند - و بموجب حکم معلّی آغاز انداختن کردند - و عرصهٔ بنیاد بر انداختن نمودند - در هر انداختنی صدا در کوه پیچیده صخرهٔ صمّا را گوش بار میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می‌افتاد - و خانها بگرد میرفت ●

سورجن را از صورت این‌حال دود حیرت از دماغ برخاست - و گرد از دمار او سر بر زد آسوی غرور او رخته شد - و آتش پندار او فرو نشست - و در سلخ ماه رمضان (که غرّهٔ فتح بود) بر زبان مقدّس شاهنشاهی گذشت که (اگر اهل قلعه امروز بزمین‌بوس نیامدند) فردا که عیداست فبق‌ما قلعه خواهد بود - سورجن از سطوت عظمت دل بای‌داد - و توسّل بشفاعت مقرّبان بساط اقدس جسته پسران خود دوده و بهوج[۳] را بدرگاه معلّی فرستاد - و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت زمین‌بوس کامیاب گشته جبههٔ ضراعت بر آستان صدق گذاشتند - و استدعای عفو جرائم پدر کرده التماس سجدهٔ درگاه نمودند - و ازانجا (که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش‌است) گوش امّید ایشان بجواهر مکارم گران شد - و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال پیش پدر شتافتند - و از غرائب امور (که دران‌روز بظهور آمد) آنست که (چون پسران سورجن را بخلعت[۴] پوشاندن از پرده سرای باد شاهی بیرون آوردند) یکی از راجپوتان خون‌گرفته (که همراه آنها بود) خیال تنگ ضمیمهٔ سودای ذاتی او شده باندیشهٔ باطل چندان دریامت که مگر پسران سورجن را حکم گرفتن نفاذ یافته است - از هواخواهی بشورش درآمده در مقام کشیدن شمشیر شد - بپاکداس[۵] سکروال[۶] نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود - در مقام منع و نصیحت شد - آن اجل‌رسیده شمشیر باو حواله کرد - آن سرو مرد از جای نرفت - و بموعظت

---

(۲) نسخهٔ [د] گولهٔ (۳) نسخهٔ [ج] بهوج - و نسخهٔ [ط] بهوجراج (۴) نسخهٔ [ح] خلعت بپوشانده (۵) در [بعضی نسخه] پداکداس (۶) در [بعضی نسخه] سکر ال ●

دراید که کار من سهل است - آشنای یکدیگریم - اوّلین شورش بگذرد که غلط دانستهٔ - و کج رفتهٔ آن عروده کار درین مرتبه بار مقدّد نسده بجانب دولتخانهٔ پادشاهي دوید - و پورنمل پسر کاتبهه سحّارت را شمشیر رساند - و یک دو کس دیگر را نیز زخمي ساخت - و شیخ بهاءالدّین مجدوب بدوني را (که دران حواشي از نظّارگیان جمال اقدس بود) بزخم شمشیر دو نیم کرد - درین اثنا یکی از نوکران مظفّرخان رسیده اورا از هم گذراند - حضرت شاهنشاهي را سنوح این قضیّه موجب تعجّب شد - پسران سورجن اگرچه تقصیرے نداشتند و معاتب نشدند امّا لختے در بارگاه حجالت رو رفتند - و همان زمان مسمول عواطف شاهنشاهي شده مبتهج و مسرور پدر شتافتند - و ببسارت اقبال گوش هوش او را شاهراه قوافل سرور ساختند - سورجن حوصلهٔ خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزّت گردد معروض داشت که (اگر یکے از خاصان بساط قرب دست اطمیدان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان بوس سربلند سازد و کلاه گوشهٔ مرا ار حضیض مذلّت بارج عزّت رساند) موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهي نظر بر عواطف ذاتي فرموده ملتمس او را بموقف قبول بلندي نخسیدند و حسین قلي خان را باین خدمت مامور ساختند - حسین قلي خان چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافت - و بآئین آداب بخانهٔ خود برده لوازم اکرام بجای آورد - و بالتماس شاهنشاهي اسمالت بانمه روز ماه دوازدهم مرودین ماه الٰهي موافق سمشنبه سیوم شوّال از قلعه برآمده نامیهٔ نیاز بآستان معلّی آورد - و پیشکش گران با کلیدهای قلعه (که از زر و سیم ساخته بود) بدار درگاه معلّی ساخت - و مشمول جلائل الطاف شاهنشاهي شده در حصار امن و امان درآمد و توسیلهٔ خاصان بساط عزّت التماس نمود که سه روز در قلعه برده بفه و بار خود برآورد - آنگاه حصار را بملازمان درگاه سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک امّید براه دارالخلافه گذارد - و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب مقدّس باشند - آنحضرت بنده نواري فرموده ارادهٔ او را بسمع رضا مقرون ساختند - و بانواع تفقّدات دامن آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند - و حکم معلّی به مرحاسن عساکر نصرت اعتصام یافت شد - و سورجن لبریز دعا و ثنا بقلعه در آمده تا سه روز اموال و احمال (۴) و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و ادوات قلعه داري بموجب حکم معلّی بمهتر خان (که از خاصان عتبهٔ عبودیت است - و در سلک اُمرای عظام انتظام دارد) سپرد - و تسخیر چندین قلعهٔ سپهر ارتفاع (که فرمان روایان والا شکوه را بامتداد ایّام و شهور

---

(۲) در [بعضے نسخه] سفجاوت - و در [بعضے] نجاوت (۳) در [چند نسخه] کلاه گوشهٔ سعادت مرا
(۴) در [چند نسخه] احمال منتسبان •

میسّر دسده بود - و سلطان علاء الدّین یکسال مشقّت عظیم بتقدیم رسانیده دست تصرّف برآن یافت) حضرت شاهنشاهي را بتائید اقبال در عرض یک ماه مفتوح شد - روز دیگر آنحضرت سوار دولت برآن قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند - و غلغل اللّه اکبر دران کوه فلک شکوه بپیچید و دوای مبارک بادي از مقدّسان عالم علوي بلند شد * * شعر *

در هرطرف (که چشم گشائي) نشان فتح * در هرطرف (که گوش نهي) مژدهٔ ظفر

(چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و رایت ظفر باوج عیّوق رسید - و انتظام مهمّات قلعهٔ رنتهپور و انتساق آنحدود بر طبق مراد صورت بست) بموجب حکم گیتي مطاع خواجه جهان و مظفّر خان با اردوی بزرگ از راه راست روانهٔ مستقرّ خلافت شدند - و حضرت شاهنشاهي خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدس روی توجّه بخطّهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ[۲] منوّرهٔ فیض بخش معینیه آوردند - و هر روز بدستاویز شکار پرداخته نهضت میفرمودند - تا آنکه عرصهٔ دلگشای آن شهر متبرّک بمیامن نزول اجلال مورد وصول برکات شد - و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدّس نموده استفاضهٔ انوار فرمودند - و بقدر گرامي در دامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته (که موکب معلّی دران دارالکرامت بود) هرروز بزیارت و استمداد همّت توجّه مبذولمودند - و در دهات و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند - بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دارالخلافهٔ آگره تافتند *

چون عرصهٔ قصبهٔ آندیر مهبط انوار جلال شد راجه بیکرمت داس (که آن قصبه موطن و مسکن او بود) بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت پرداخت - و بجلائل پیشکش سربلند سعادت گست - و موکب معلّی ازان منزل کوچ بر کوچ بهضت اقبال فرمود - در اثنای راه خبر پدرود کردن دربار خان جهان گدران را بمسامع اجلال رسید - در هنگام توجّه بصوب اجمیر از اشتداد بیماري رخصت دارالخلافه گرفته بود - بسرنوشت آسماني دران مصر اقبال در گذشت و ارانجا (که باطن اقدس آنحضرت معدن مروّت و مردمي ست - و فطرت اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول) ازین سانحه بغایت اندوهگین شدند - و بر خاطر مهربان گران آمد و (چنانچه در عالم تجرّد و تفرّد صبر و سکون در امثال این امور شایسته است) همچنین با شکیبائي و بے آرامي در عالم تعلّق پسندیده - آنگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص هرآئینه این معني زنگ زدای جوهر عقیدت است[۳] - و آن مخلص رهائیش نردیک بهای سنگ پادشاهي (که سابقًا گنبدے بر سر آن بنا یافته بود) بموجب وصیّتش مدفون شد - و فرزندان او مشمول عواطف

---

(۲) نسخهٔ [ج] روضهٔ منورهٔ (۳) در [اکثر نسخه] شد *

شاهنشاهي گشتند - ايزد سبحانه اين شهنشاه مخلص نواز اخلاص‌درست را بقرون و دهور برمسند دولت و اقبال داشته غبار ملال پيرامون ضمير هميشه بهار او نگذارد (۲) * شعر *

خدايا تا مدار (۳) است آسمان را * مكن زين پادشه خالي جهان را

فلك چون خاتمش زيرنگين باد * كليد عالمش در آستين بـــاد

و بالجمله بعد از طيّ منازل و قطع مراحل روز سي و يكم ازدي بهشت ماه الهي موافق چهارشنبه بيست و چهارم ذي‌القعده بردارالخلافهٔ آگره ظلال جلال گستردند - و در مركزاراك شهر در بنگالي محل (كه مجدّدًا اساسش بمعماري همّت بلند سر بفلك كشيده - و اركانش بمهندسي حكم معلّي مرصوص‌البنا گشته بود) نزول اقبال فرمودند - و ابواب معدلت و مكرمت بر عالميان گشوده بهجت آرا گشتند *

تسخير قلعهٔ كالنجر بدستياري اولياي دولت قاهره

نسائم نصرت (كه از مهبّ اقبال وزيدن گيرد) گلهاي بساتين مراد در تبسّم آيد و اعصان فتح باثمار افضال گران بار شود - و اذواق عشرت كامياب گردد - از چهار ركن دولت مناديان كنند - و از شش جهت اقبال نويد شادي رسانند - و مصداق اين معني آنكه در روز سي (۴) و دوم امرداد ماه الهي موافق سه شنبه (۵) بيست و نهم صفر (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت مهمان اقبال نويد فتح قلعهٔ كالنجر بمسامع اجلال رسانيدند - و آن قلعه ايست در كوه اساس يافته در رفعت و متانت با نيلي حصار سپهر همسنگ * شعر *

راه جويد اجابت از پي آن * بر فرازش اگر كنند دعا

تا ببالا ر رفعتـــش ببندد * همه امرورش از پس فردا

و اين قلعه را راجه رام‌چند والي ولايت پنه متصرّف بود - در ايّام ادبار افغانان از بجلي خان پسر خواندهٔ بهار (۶) خان بنقدي گران‌مدد بدست آورده در تحت تملّك و تسلّط خود داشت دريندولا (كه افواج ظفر لوا بتسخير قلعهٔ رنتهپور نهضت ميفرمود) فرمان گيتي‌مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلاير و ديگر اُمرا (كه بسمت شرق جايگير دار بودند) رفعت نفاذ يافت كه باستظهار اقبال جهان‌گشاي شاهنشاهي بهمّت عالي و خاطرے خرسند تسخير قلعهٔ كالنجر نمايند - اُمراي دولت ابد پيوند امتثال منشور مقدّس نموده باهتمام عظيم قلعه را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نگرداند (۳) در [چند نسخه] مراد است (۴) در [بعضي نسخه] سي و يكم
(۵) نسخهٔ [ط] يكشنبه - و در [چند نسخه] شنبه (۶) در [بعضي نسخه] بهادرخان *

محاصره کردند - و کار بر قلعه‌نشینان تنگ گرفتند - چنانچه هیچ یکے سر از قلعه بیرون نمي‌توانست کرد چون طبطبهٔ فتح قلعهٔ چیتور و رنتهپور در گوش گردن‌کشان آفاق پیچیده‌بود هر کرا دیدهٔ دوربین بنوتباي هوش قدرے بینائي داشت بغیر ازانکه سر استکبار بر زمین اطاعت نهد گریر نبود راجه رام‌چند (که پرتو از جوهر شعور داشت) خبر وصول موکب مقدّس بمستقرّ خلافت شنیده امان طلبید - و قلعه را بملازمان عتبهٔ اقبال سپرد - و مفاتیح قلعه را با جائل پیشکش مصحوب وکلای معتمد بآستان معلّی ارسال داشته آداب مبارک‌باد فتوحات عالیه (که تازگي از مکمن غیب روی نموده بود) بتقدیم رسانید - و این دور اندیشي و پیش‌بینی او بموقع استحسان پیوست و وکلای راجه مشمول الطاف گشتند - و حکومت و حراست آن قلعه بمجنون‌خان قاقشال مقرّر شد و نمایان اقبال شاهنشاهي اینچنین قلعه (که عقاب اندیشهٔ فرمانروایان پیش هرگز بر فراز کنگرهٔ علوّ آو نشسته) بے‌محنت نبرد و پیکار مسخّر اولیای دولت شد ۵

و از سوانح آنکه رسول راجهٔ کچلي (که در اقصای هندوستان بنزدیک ولایت ملیبار است) بزمین بوس درگاه والا سربلند شد - و انواع اخلاص‌مندی آن را بموقف عرض مقدّس شاهنشاهي رسانید - این راجه بمال و ملک در میان زمینداران آن ناحیت علم تفرّد افراشته (بواسطهٔ آنکه وقتے از تجرّد برادران عالم انفراد بیک از فرقهٔ جوگیان سعادت یافته است) در سالے یکبار بلباس آن گروه درآمده در احترام این طبقه اهتمام میکند - این راجه در عالم مثال شکوه صوري و معنوی حضرت شاهنشاهي را مشاهده نموده در سلک مخلصان و معتقدان درآمده پیوسته از مسافران احوال گرامي پرسیدے - و همواره در مقام آن بودے که نفائس اسباب آن دیار و خلاصهٔ اموال خویش را بدرگاه معلّی فرستاده عرض عقیدت نماید - لیکن بواسطهٔ بُعد مسافت و توسّط جزائر و جبال و سنگ راه شدن مدّعیان و اعدا او را این امنیّت دست نداد - و کسے از مردم او این سعی دور را (که در میان دشمنان براه آزار رود) اختیار نکرد - درینولا وزیرزادهٔ او از درست‌نسبي و بے‌تعلّقي به هستی موهوم خویش این خدمت را متکفّل شد - که اگرچه بسامان و سرانجام و اسباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمي‌بندد امّا مجرّدانه همّت دربی‌کار مي‌گمارم و بتکاپوی هرچه تمامتر خود را بآن درگاه میرسانم - هم حق خدمت صاحب خود گذارده شرح ارادت او میکنم - و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهي رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم - چون وزیرزاده پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت عزیمت نمیدادند

(۲) نسخهٔ [۵] پرتوے (۳) نسخهٔ [ط] کچلي (۴) در [بعضے نسخه] ملبار (۵) نسخهٔ [ی] به همے (۶) در [بعضے نسخه] رخصت غربت - و نسخهٔ [ح] رخصت نمیدادند ۵

آخر کار خواهي نخواهي آن سعادتمند بهزار گونه سعي رخصت گرفته متوجّه شد - راجه گفت اگرچه بهترين متاع عالم (که اخلاص حقيقي ست) بران درگاه ميرساني ليکن ادای حقوق[۲] نساءٔ تعلّق ناگزير است - و اگر تمام جواهر[۳] و اموال مرا بدان درگاه برند چه نمايد - و چه قدر داشته باشد - خصوصًا آنچه (تو دريندصورت تحفه تواني برداشت - و ار مهالک و اخطار طريق محفوظ ماند) چه مقدار خواهد بود - ليکن پيش من کاريست ساختهٔ حُکمای پيشين اين ديار که طلسمات و تيرنجات[۴] کار پرداريها کرده آنرا بانجام رسانده اند - اگرچه بحسب ظاهر نمودے مالیّتے ندارد امّا حاصيت او آنست که هرگاه اورا بآماسے مبتلا نمايند دفع شود - اين نادرهٔ وقت را بتو مي‌سپارم که در جوف عصا مخفي کرده همراه بري - تا وسيلهٔ ياد کرد من گردد آن ايلچي حق‌گذار بآن راه آمد - و مدّتها دور دور بساط عزّت مي‌بود - و راه عرض نمي‌يافت تا آنکه بوسيلهٔ راجه ديربر حقيقت او بعرض اقدس رسيد - و آن مسکين نواز غريب پرور اورا طلبداشته کامروا ساخت - و او بعد از زمين‌بوس عبوديت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس درآورد - و مخصوص عاطفت گشت - و بعد ازان رخصت گرفته متوجّه موطن[۵] شد - و آن کارد امروز در خزينهٔ عامره موجود است - و بارها از زبان اقدس شاهنشاهي شنيده‌ام که ميفرمودند از دويست کس متجاوز اند (که کار شان بمردن افتاده بود) بسبب مساس اين کارد صحّت يافتند و مُبدع جهان‌آرا چنين قدرت کاملهٔ خويش را بارقهٔ ظهور بخشيد - کسے را (که نيّت والا و همّت عالي باشد) ايزد جهان‌بخش[۶] جان‌آفرين آرزوئے (که در باطن فيض‌مآثر او نرسد) بے مدّت کسے در کنار دولت او نهد - چه جاي دولتے که خواهان آن باشد - دانا داند که چگونه آن مراد را آراسته باين برگ صورت و معني روزي گرداند - چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامي‌ست که شهريار گيتي‌آرا همواره بعنايت[۷] ديارمندي ار درگاه الٰهي درپيوزه مي‌نمود - و درين سال آن فرخنده امنيّت بظهور آمد - و خديو جهان و جهانيان کامياب خرّمي و شادکامي شدند ٭

ولادت سعادت‌پرتو دري جهان‌افروز برج دولت و اقبال
گوهر شب‌تاب درج عظمت و اجلال
شاهزادهٔ عالميان سلطان سليم

خديو جهان نگارندهٔ صورت برآرندهٔ معني چون نشاءٔ ظاهر و باطن را کامروا گشت

---

(۲) در[چند نسخه] حق (۳) نسخهٔ [د] اسباب و اموال (۴) نسخهٔ [ب] ترکيبات (۵) در[بعضے نسخه] وطن (۶) در[چند نسخه] جان بخش جهان‌آفرين (۷) در [بعضے نسخه] بعنايت يارمندي ٭

برای شایستگی خطاب خود (که در ملک تعلّق ازان کزیر نباشد) جویای فردے از بنی‌نوع شد هرچند بیشتر جست‌وجوی نمود کمتر یافت - مبشّرانِ عالمِ باطن و مخبرانِ جهانِ ظاهر هرکدام بزبانِ خاص در وقتِ مخصوص آگاه گردانیدند که این‌چنین شخصے (که همزبانی آن خلاصهٔ مکوّنات را سزد) از خود پدید باید آورد - و بتکاپوی همّت از ایزدِ جان بخشِ جهان‌آرا فرزندے التماس کرد - تا هم رموزدانِ بزمِ مقدّسِ شاهنشاهی گشته خطابِ مستطاب را در خور باشد و هم دریای فیضِ ایزدی (که از چندین هزار ادوار تربیت یافتهٔ انظارِ قدسیّهٔ الٰهی بذاتِ اقدسِ پادشاهی رسیده است) سر[۴] در ملکِ تکوّن نهد - و این سلسالِ افضال چشمه چشمه و جدول بجدول همواره روان باشد - و طبقاتِ انام در خورِ استعدادِ خود از موائدِ فوائدِ صوری و معنوی بهره‌مند گشته در عادات[۴] و عبادات سرگرم باشند - پادشاه خدا پرست (که از ایزد جز او مسألت ننمودے) در مقامِ خواهشِ این عطیّهٔ والا شد - دادارِ بزرگ (که ناخواسته ملکِ صورت و معنی کرامت فرموده - و آنچه در حوصلهٔ روزگار نگنجد باین بندهٔ خود بخشیده است) دادای دوربین داند که این‌چنین یگانهٔ جهان اگر ازان همه دارِ مهربانی خود طلبد چگونه گوهرے والا کرامت خواهد فرمود در اندک زمانے دلائلِ حصولِ این مقصدِ بلند بظهور آمد - و ازانجا که شیمهٔ کریمهٔ این شاهنشاهِ حقائق‌پناه آمدست [که باوجودِ گنجورئ خزائنِ بے‌متناهی معرفتِ ایزدی از درویشان و تجرّد گزیدان و خدا شناسان (که دست از همه بارداشته عمدهٔ مرضیّاتِ الٰهی را در نگهوشِ نفسِ خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام دارند) استمداد می‌فرمایند - و لوازمِ نیازمندی (که از بزرگان گوهرے‌ست گرامی) بجای آورده همواره گرد دلهای غبارآلودِ صحرای‌طلب گشته هنگامهٔ افاضه و استفاضه را گرم دارند] دریغ‌نرفت [چون انوارِ خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی[۵] و حقیقت‌وزی شیخ سلیم در قصبهٔ سیکری (که از فرِ مقدمِ شاهنشاهیِ دارالخلافه گشته مسمّی بفتحپور است) می‌تافت - و بوسیلهٔ شیخ محمّد بخاری و حکیم عین‌الملک و جمعے دیگر از مقرّبانِ سریرِ خلافت (که راهِ سخن داشتند) بمسامعِ اقبال رسیده بود] رای جهان‌آرای بران قرار گرفت که مطلعِ نیّرِ اقبال را با بعضے از منسوبانِ سرادقاتِ عصمت در فتحپور برده در قرب و جوارِ شیخ آرامش دهند - و دران فضای رفیع محلّ بادشاهی اساسِ عالی یابد - تا شیخِ بزرگوار نیز همّت بسته در حصولِ این دولتِ عظمی متوجّه مبدای فیّاض شود - و برکاتِ قرب و جوارِ او در ظهورِ این مطلب معین گردد - و نیز [چون حضرتِ واهب‌العطایا جلّت آلاؤه پیشتر ازین شهریارِ داد گر را

---

(۴) نسخهٔ [د] سر در ملک کمون نهد - و نسخهٔ [ه] سر در کمون نهد (۴) نسخهٔ [ی] کون ... نسخهٔ [ح] ... عبادات و طاعات (۵) در [بعضے نسخه] کیشی ه

فرزندے چند عنایت کرده برای هزاران حکمت (که یکے ازان قدردانی و افزونی شوق در تحصیل آن گوهرے‌ها باشد) در گرفته بود - و عوام تهمت آورا بر مکان انداخته حرف‌سرائی و هرزه درائی میکردند] آن بیسوای ملک صوری و معنوی خواست که بتغیر مقام و تبدیل مکان مهر خموشی بر زبان خایان هنگامهٔ عام نهاده آید - بنابرین اندیشهٔ نظام بخش حق اساس (چنانچه بخاطر اقدس راه یافته بود) تحقیق[۲] پذیرفت - و همواره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دولت‌افزای آن گوهر یکتای خلافت می‌بردند - تا آنکه در دارالخلافهٔ فتحپور بطالع بیست و چهار درجهٔ میزان بعد از گذشتن هفت گهڑی[۳] از روز رشن هیزدهم شهریور ماه الهی این سال فرخنده موافق غرهٔ ماه آب سال (۱۸۸۰) یکهزار و هشتصد و هشتاد و رمی مطابق یازدهم بهمن ماه سال (۹۳۸) نهصد و سی و هشت قدیمهٔ یزدجردی مصادف روز دین بیست و چهارم شهریور ماه سال (۴۹۱) چهارصد و نود و یک جلالی و موافق سال (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت هلالی (که روز تهجت‌افروز غرهٔ غرای دولت و اقبال بود) بساعتی سعادت اندوز گوهر یکتای خلافت از نهان‌خانهٔ صدف بطون بساحل وجود قدم نهاد - و احقر سعادت اندوز امنی اقبال طلوع نمود • شعر •

بباغ مجد و معالی گل بساط شکفت • نهال دولت و دین را برے پدید آمد

مبشران اقبال و مبشران فرخ‌فال این فرودِ دولت افزا را در دارالخلافهٔ آگره بمسامع عزّ و جلال رسانیدند روزگار صلای نشاط عام در داد - و نغمهٔ انبساط در مغز زمانه پیچید • شعر •

دوران بنشاط مجلس آراست • ساقي بنشست و شیشه برخاست
بزمے ربنای عمر خوشتر • ساقي ز حریف جرعه کش تر
بستند بروزگار آئین • شد انجمنے نهار آئین
گل سرزد و بوستان برافروخت • شمع آمد و دودمان برافروخت
شد بخت چو مغز عقل هشیار • برخاست جهان به بخت بیدار
جنبید صبا بگل‌فشانی • بر خاست زمین بآسمانی
شاه آمد و در ستکام بنشست • در[۴] نزم بنقل و جام بنشست
هم تاج بر آسمان بیفکند • هم نامیه کرد بر زمین بند
در داد صلای کامرانی • بر خواند جهان بمیهمانی
ساقي سر آبگینه بگشاد • گنجور سر خزینه بگشاد

---

(۲) در [چند نسخه] تحقق (۳) نسخهٔ [ج د ه ی] گري بلهجهٔ فارسي (۴) نسخهٔ [ح] با شیشه و رود و جام بنشست •

از بس که نشاند بر جهان دُر • شد دامن و جیب آسمان پُر

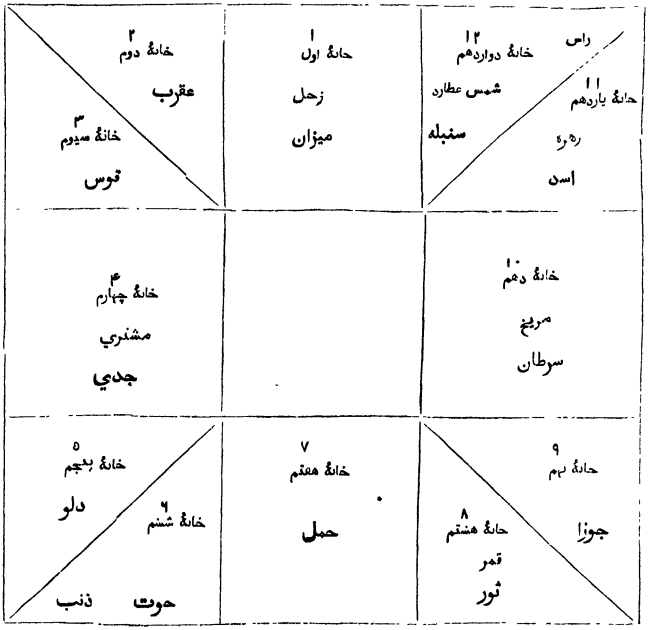
از جملهٔ مآثر شکر ایی نعمت ابد پیوند (که در روز تهنیت بظهور آمد) آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه (که بجلائل جرائم بحبس ابدی مسجون[۲] قلاع بودند) برات اطلاق از سلاسل قیود یافتند - عسرت را روز بازار دیگر پدید آمد - اقبال را چشم و چراغ تازه بر افروخت - و دانش بزرگ آنست که باطبقات انام و طوائف عالم در خور فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود تا عالم بنظام آید - و بلاغت (که رعایت مقتضای حال مخاطب است) ظهور گیرد - و هر کاه آرباستانی نامها آگاهی یافته میداند که بیستر باعث شورش جهان آن بوده است که فرمانروایان عالم و بزرگان روزگار اندازهٔ دانش مخاطب را فراموش کرده فراخور عقل دور بین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند - و عامّه از دقائق عقل بزرگ[۴] این بزرگ مذسان خبرے نداشته اند - و الحق آن دانائی را کس کمتر می دریابد - و ازین جهت در نکال و وبال ابد گرفتار میگردد - و لله المنّه که حضرت شاهنشاهی بمحض تائید الٰهی (در هجوم کوته اندیشان ظاهر بین) ببدرقهٔ توفیق ازلی بر مقتضیات دانش خداداد خود نرفته با هر طایفه بل با هر فردے در خور دریافت او داد سخن داده نشاط[۵] می آرایند چنانچه در نیز فهمان هر طبقه اشتباه میشود چون گویم بلکه یقین آن گروه منکرند که خسرو جهان را جز این دریافتے و معرفتے نیست - و لهذا درپیرایهٔ (که ایزد متعال چنین عطیّهٔ والا کرامت فرمود) بایستے که بسرعت هرچه تمامتر رفته بانوار دیدار فیض بخش جوینش آن مولود مسعود را پدیرای دوراندیشی فطری (که ردیعت نهادهٔ دست غیب[۶] است) گردانیدے - لیکن [چون عموم خلائق این دیار را رسمیست قدیم که هرگاه ایزد جان بخش بعد از تمادی انتظار چنین فرزندے سعادت پیوند کرامت فرماید) او را دیرتر بنظر گرامی پدر بزرگوار می آرند] آنحضرت اندازهٔ دریافت عامّه را منظور داشته در توجّه بفتحپور توقّف فرمودند - و آن دوبارهٔ چمن اقبال را دران مواد شریف داشته بزرگان با عقل و حوصله را بسرانجام مهمّات آن عائلت محمود گذاشتند - و بمناسبات معنوی و صوری این گوهر والای بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند - امّید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور اشرف شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت (که نشان خشنودی الٰهی ست) کامیاب باشند - و ببرکات انفاس قدسی شاهنشاهی به پدری صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز و شاداب شوند - و بموجب اشارت عالی اختر شناسان حکمت گزین،

---

(۲) در[بعضے نسخه] محبوس (۳) در[اکثر نسخه] بر باستانی (۴) نسخهٔ [ح] و لله الحمد و المنه و در[بعضے نسخه] و لله الحمد - و در[بعضے] والمنة لله (۵) در[اکثر نسخه] نشاط - و نسخهٔ [ب] همگامهٔ نشاط می آرایند (۶) نسخهٔ [ی] قدرت است - و در [بعضے نسخه] غیبی ست •

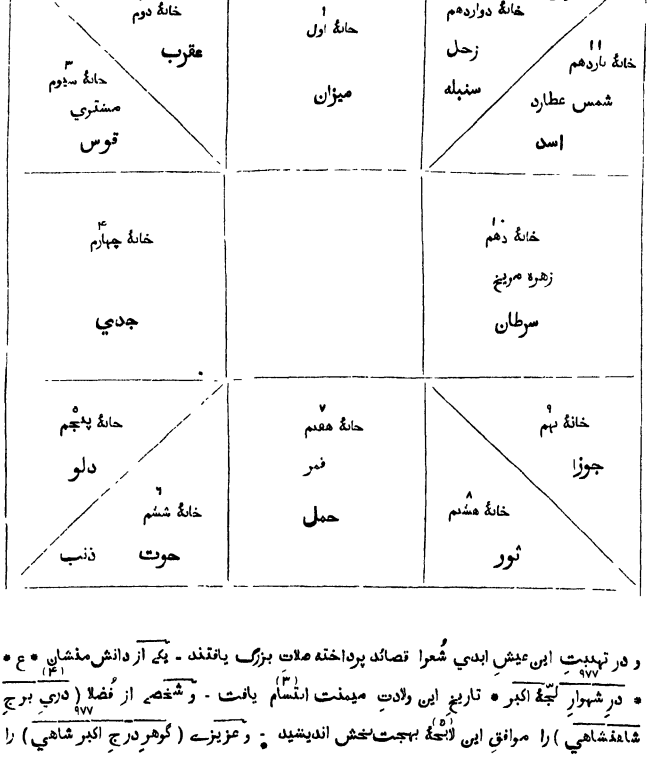
و دادایان صناعت تنجیم (قُوای آبای عُلوی و موادّ امّهات سفلی بروجه احتیاط ارتباط داده) زایچهٔ طالع همایون بموقف عرض مقدّس رسانیدند - و (چون درمیان منجّمان یونان و هندوستان بقدر اختلاف در اصول و فروع نجوم واقع است) بهر دو روش زایچهٔ سعادت‌امتزاج را رقم زدهٔ کلک سحن آرا مي‌سازد - اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر همچنان گرم نشاط تعلّق باشد بفرمان مقدّس شاهنشاهي و بقوّت (۲) در بافت خود از سرِ نو استخراج زایچهٔ مذکور نموده بموجب قوانین یوناني و هندي احکام این دیباچهٔ سعادت را سال بسال مرقوم سازد - تا دستورالعمل زایچهٔ دویسان روزگار شود - و اکنون [که بفرض وقت و واجب فطرت (که خدمت حضرت شاهنشاهي ست) (با آنکه شباروزي اوقات خود مصروف آن دارد) چنانچه دل میخواهد نمي‌تواند پرداخت] کجا فرصت آنست که بمشاغل دیگر پردازد - و چون زایچهٔ (که مولانا چاند منجّم موافق قوانین یوناني استخراج نموده است) اعتماد را شایسته‌تر بود او را بپشتر ایراد نمود ●

زایچهٔ طالع مسعود بطور اهل یونان



(۲) در [اکثر نسخه] واو عطف نیست ●

زایچهٔ[۲] طالع مسعود بروش اهل هند



و در تهنیتِ این عیشِ ابدي شُعرا قصائد پرداخته صلات بزرگ یافتند - یکی از دانش‌مندان • ع •
• درِ شهوارِ لجّهٔ اکبر • تاریخِ این ولادتِ میمنت انتسام[۳] یافت - و شخصے از فُضلا (درِ برجِ شاهنشاهي) را موافقِ این لجّهٔ[۵] بهجت‌بخش اندیشید • و عزیزے (گوهرِ درجِ اکبر شاهي) را

---

(۲) در [اکثر نسخه] زایچهٔ دیگر بطرز دیگر (۳) نسخهٔ [ج ه] انسام - و در [اکثر نسخه] ارتسام
(۴) در [جملگي نسخها] چنین است - اما سنه ۹۷۷ (که مطلوب است) ازان نمي‌برآید - غالبًا از کتّاب
محو و اثباتِ راه یافته است - کاش چنین بودے (بوماه برج شهنشهي) تا تاریخ صحیح برآمدے
(۵) نسخهٔ [ا ب ح ط ی] زایچهٔ •

مطابق این عطیّهٔ دولت‌بخش گردانید - و خواجه حسین مروی قصیدهٔ بنظر اقدس در آورد که مصراع اوّل هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی ست - و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت - و باوجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود - بیتی چند ازان نوشته آمد *

* شعر *

۹۷۷ ۹۶۳

للّٰه الحمد از پی جاه و جلال شهریار * گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود * کوکبی از اوج عزّ و نار گردید آشکار
گلبنی این گونه نعمتها بر دور چمن * لالهٔ زیبی گونه نگشود از میان لاله زار
شاد شد دلها که بار از آسمان عدل و داد * بار دیگر زنده شد کز مهر ایّام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون * وان نهال آرزوی جانِ شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا * شمع جمع بندگان کام دل امّیدوار
عادل کامل محمّد اکبر صاحب قران * پادشاه نامدار کام‌جوی و کامگار
کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر * عادل اعلی[۳] عاقل بیعدیل روزگار
سایهٔ لطف الٰه آن لایق تاج و نگین * پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس زیرا سماء چارمین دان عود سور * موکب زیرا سماک رامح آمد دیزه‌دار
دیّر برج وجودی گوهر دریای جود * از هوای اوج دلها شاه‌بار و جان شکار
پادشاها سلک لولوی نفیس آورده ام * هدیهٔ کان گرامی بار جویان گوشدار
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی * هرکه آرد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
مصرع اوّل ز روی سال جلوس پادشاه * از دوم[۳۱] مولود نور دیدهٔ عالم برآر
تا بود بافی حساب روزهای ماه سال * وان حساب از سال و ماه و روز دوران باد دار
شاه ما پاینده باد و بافی آن شهزاده هم * روزهای[۴] بیحساب و سالهای بیشمار

و از سوانح بهجت افزا توجّه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیتله است - گیتی‌خدیو همواره در مدارج مختلف و مشارب متنوّع اگرچه بظاهر مسرّت پیرای خاطر اقدس خود می‌باشند لیکن باطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام مقرر مایند - هم عیار جوهر مردم گرفته میشود - و هم خبایای ملک منکشف میگردد - و بجهت این نیّت (شکار را وسیلهٔ چندین شناسائی ساخته)

---

(۲) در همین رسم خط تاریخ می‌نگارند - اما املای صحیح بوقت اضافت چنین است (آعلای) (۳) این چنین رسم‌خط مساعدت تاریخ میکند - اگرچه خلاف اختیار جمهور است (۴) از بن مصراع (۹۷۸) میاید - و در عبارات زیادتی یا کمی یک یا دو جایز است نه در وفیّات *

بعبادت حقیقي اشتغال میفرمایند - ازانجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجّه دارد - و بجهت صید کردن او اودیها ترتیب یافت - و روش چنان بود که (چون خبر افتادن چیته باردي میرسید) در ساعت بر گاگیرِ باد سرعت سوار شده بآن سر منزل شوق میرسیدند - و بآئین مناسب چیته را ازان مغاک برآورده بماهران این فن میسپردند - درینولا ببساط نشاط خبر رسانیدند که اودیئے (که در حدود گوالیار است) چیتهٔ زبردست دران افتاده - روز اورمزد عزّهٔ آذر ماه الٰهي موافق روز یکشنبه چهارم جمادی‌الاخری بر سمند دولت سوار شده تا گوالیار مدار توجّه باز نکشیدند - و بر سر چاه اودي رفته خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم درینولا خبر رسید که در حرم‌سرای مقدّس دخترے والا گوهر خجسته اختر رو دیباذر هسم آذر ماه الٰهي موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کیوان بفزهت سرای ظهور آمد نام آن خجسته ورد را خانم نهاده مسرّتها و شادیها فرمودند - اُمّید که آثار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد - و بعد از چند روز (که انبساط شکار فرموده نشاط‌پیرای خواصّ و عوام شدند) رایت معاودت بمستقرّ سلطنت افراشتند - چون موکب مقدّس بحوالی دارالخلافهٔ آگره رسید بعرض اقدس رسانیدند - که دیو سلطان پسر دربار خان (که چون دیو و دد بخونریزي و فتنه انگیزي انگشت نما بود - و همواره مورد شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح‌پذیر نمي‌شد) در حدود قبر پدر خود (که ممرّ رایات عالي بود) مسلّح و مکمّل در کمین نشسته اندیشهٔ تباه در سر دارد - بموجب حکم جهان‌مطاع[۲] در همان‌نواحي گرفتار ساخته بچنگال پنوار سپردند - و در محبس بعدم‌خانه شتافت - و عالمیان از شرّ[۳] او نجات یافتند و بساعت مسعود دارالخلافهٔ آگره مورد نزول مقدّس گشت - و اورنگ آرای جهان صورت و معني بداد و دهش اشتغال[۴] نموده در لوازم جهانباني و آداب جهانداري اهتمام فرمودند *

توجه فرمودن حضرت شاهنشاهي پیاده از دارالخلافه باجمیر - و کامیاب شدن آن شهسوار عرصهٔ اقبال بمطلب صوري و معنوي

چون شعار اقدس بادشاهي استمداد همّت از بزرگان است دران هنگام (که جویای فرزند ارجمند بودند) معامله با ایزد خود رفته بود که (چون این امنیّت بحصول انجامد) از ابواب شکر عملي (که بنفس مقدّس متعلّق شود) آن بوده باشد که از دارالخلافهٔ آگره پیاده بزیارت روضهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] گیتي مطاع - و نسخهٔ [ز] بموجب حکم مطاع (۳) نسخهٔ [د ه] از شرارت او

(۴) در [بعضي نسخه] مشغول بوده *

مبرّکهٔ خواجه معین‌الدّین چشتي (که از مقرّبانِ درگاهِ الٰهي اند) رفته لوازمِ طاعتِ ایزدي بتقدیم رسانند - و مقرّر شود در رجب (که ماهِ عُرسِ گرامیِ ایشان است) این بیّت از مکامنِ موّ بعمل آید - و (چون آنچنان گوهرِشب‌تابِ درجِ خلافت بساحلِ امّید آمد) ایعاي نذر از شرائطِ حق‌گذاري و وفا بعهد از لوازمِ سپاسداري شناخته در روزِ آبان دهمِ بهمن ماهِ الٰهي موافقِ روزِ جمعه دوازدهمِ ماهِ شعبان از دارالخلافهٔ آگره پیاده قدم در وادیِ مرحله پیمائي و بیابان نوردي نهادند - و بادیهٔ شوق را روزے ده دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند *

تفصیلِ منازلِ قدسیّهٔ شاهدشاهي بایں تدسبق و ترتیب بود - از دارالخلافهٔ آگره (که کوچِ رایاتِ اقبال شد) در ساحتِ موضعِ مندهاکر نزولِ اجلال فرمودند - و ازانجا به فتحپور اتّفاقِ منزل افتاد - و ازانجا از خادوه گذشته نزدیکِ بجوره[۲] مضربِ خیامِ اقبال گشت - و ازانجا بمنزلِ کورهه[۳] نزولِ رایاتِ دولت شد - و ازانجا بقصبهٔ بسآور[۴] وردِ موکبِ جلال روی نمود - و ازانجا بمنزلِ تودهٔ مورد آمدند - و ازانجا موضعِ کلاولي[۵] محلّ اردوی معلّی گشت - و ازانجا به کهاردی[۶] اتّفاقِ نزول افتاد - و ازانجا بدیسه آمدند - و ازانجا از هنس‌محل گذشته نزدیکِ پهول‌محل مهبطِ رایاتِ اجلال شد - و ازانجا سانکانیر[۷] موردِ خیامِ ظفر ارتسام شده نزدیکِ بیوته نزولِ دولت شد - و ازانجا بموضعِ جهاک نزدیکِ معمّرآباد عساکرِ فیروري مآثر آسایش گزید - و ازانجا ساکهون مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد - و ازانجا بموضعِ کحبهل[۸] وردِ موکبِ اقبال گشت - و ازانجا ببقعهٔ قدسیّهٔ خواجه (که در اجمیر رافع است) توجّه فرموده هم از گردِ راه بمرقدِ منوّر رسیدند و هم جبینِ اخلاص بران سررهِ عالي‌رفعت رسانیده استمدادِ همّت فرمودند - و روزے چند دران مقامِ کرامت شرائفِ اوقات را بعبادات و مبرّات معمور داشته بفیضِ تیقّظ و انتباه مقترن بودند - و زمرهٔ عاکفانِ[۹] زوایاي مرقدِ اطهر را بصلات و ادرارات بهره‌مند میگردانیدند - و [چون همواره در اوقاتِ تقسیمِ نذورات (که مبلغِ وافر بود) جمعے (که دعوی فرزندیِ خواجه داشتند و عهدهٔ تولدت بایشان مفوّض بود - و ریاستِ این طایفه شیخ حسین داشت) تمام زرهاي نذر را متصرّف میگشتند] مدانِ او و مجاورانِ آن رفیع مقام مخاصمه و نزاع بهم رسید - و منجر بآن شد که مشائخِ مزار را (که متصدّیِ تولیتِ روضه و اوقاف بودند) در دعوی فرزندي تکذیب کردند - و این گفت و شنید مدّتے در میان بود - و آنحضرت خاطرِ اشرف را بر تحقیقِ حق

---

(۲) در [چند نسخه] نزدیک به بجوره (۳) در [بعض نسخه] کردهه - و در [بعض] گدهه (۴) نسخهٔ [ج] بساور - و نسخهٔ [ی] پشاور (۵) نسخهٔ [ا ب ی] کلاوني (۶) نسخهٔ [ه] ازانجا کهاردي (۷) در [چند نسخه] بیکانیر (۸) در [چند نسخه] کچیل - و در [بعض] کچل (۹) نسخهٔ [د] سالکان *

و استکشاف احوال نفس‌الامر گماشته ثقات و عدول را بران داشتند که از قرار واقع تحقیق نموده بعرض اشرف رسانند - بعد از پیرویٔ بسیار ظاهر شد که دعویٔ فرزندی اصلے نداشت - بدایران تولیت آن محلّ مقدّس بشیخ محمّد بخاري (که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقدت ممتاز بود) تفویض فرمودند - و در تنسیق مناظم بقعهٔ متبرّکه و ترویج مآثر مراعات آینده و روده اهتمام تمام فرموده عمارات عالي بنا ار مسجد و خانقاه دران حواشي طرح انداخته اساس عمادت نهادند - و بالجمله بعد از فراغ خاطر ار مسئودعات نذور قدم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طواف مراقد اولیای دهلي رایت نهضت افراختند - و عنان توجّه بصوب آن دارالملک معطوف گردانیدند - و در اسفندارمد ماه الٰهي موافق رمضان این سال ظاهر دهلي مخیّم سرادقات اردوی عالي گردید - و چند روز دران خطّهٔ دلکشا بزیارت اولیا و داد و دهش شغل فرموده مسرّت پیرای خاطر خویش و بیگانه شدند *

آغاز سال پانزدهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال خرداد از دور دوم

درین هنگام نبض‌ارتسام (که موکب مقدّس شاهنشاهي در عرصهٔ دهلي استعاضهٔ ادوار عیبي و استفارهٔ فیوض سماوي میفرمود) بهار جان‌پرور در رسید - و دورر فدض‌گستر پرده ار چهره بر انداخت - اعتدال‌هوا روح تازه بکالبد خاک در دمید - قوّت نامیه نو رسیدگان عالم نباتات را ببالش درآورد - باد صبحگاهي چون دم روشن‌ضمیران هدایت‌اثر بگره‌گشائی دلها جنبید - ابر بهاری چون سینهٔ دریا دلان والا گوهر بترشّح فیض علوي غبار ساحت جانها فرو نشاند * * شعر *

کدام‌گل دسکعت و چه‌مرغ ناله کسید * که جان‌بچسم[۲] درید و نظر بگوش آمد
اسیر نشأهٔ مرغم که در نظارهٔ گل * دمے زهوش برفت و دمے بهوش آمد
معاشران چمن‌را چه‌جای پیغام است * که با هزار زبان وقت در خروش آمد

و انوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و سه دقیقه ار روز شنبه سیوم شوّال (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفتم سلطان جهان‌آرای‌خاور ظلّ تحویل بر برج حمل انداخت - و سال پانزدهم الٰهي از مبدای جلوس شاهنشاهي (که سال خرداد است ار دور دوم) آغاز شد - و اقبال را رور بارار دیگر بتارگي نمودار گشت - و درین عنفوان بهار بجهت تقدیم حق‌گذاري و ادای سپاسداري بتفرّج و نظّارهٔ منازل و مبانیٔ (که در سوالف ازمنه اساس نهادهٔ فرمانروایان خیر اندیش

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ی] بجسم *

است) توجّه فرموده عبرت‌پذیر گشتند - و بر خاک‌نشینان آن اطلال زر فشانی کردند - و ازانجا بزیارت مرقد معطّر حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی (که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاکان است) عنان توجّه تافته استفاضهٔ انوار ملک و ملکوت نمودند - و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافهٔ آگره نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند - و ساحت قربات و قصبات آنروی آب جولانگاه موکب معلّی شد - و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در مهتاب شکار آهو فرمودند - و بهزاران شوق و انبساط قطع منازل میشد - تا آنکه روز باد بیست و دوم اردی‌بهشت ماه الهی موافق روز سه‌شنبه بیست و ششم ذیقعده دارالخلافهٔ آگره مورد سریر اقبال گشت - و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گستردند - و در مقتتح این سال فرخنده آثار شجاعت خان (که از اعاظم امرا بشرائف قرب اختصاص داشت) وسائل دولت انگیخته داعیهٔ ضیافت شاهنشاهی نمود و باین‌طریق طلبکار آئین بزرگی شده پایهٔ اعتبار خود افزود - و چون آمنیّت او بمسامع اجلال رسید (ازانجا که بنده‌نوازی و کام‌جوئی سجیّهٔ علیّهٔ شاهنشاهی ست) قبول معذول فرموده در زمان مصعود منزل اورا مطرح انوار اقبال ساختند - و او سجدات اخلاص بتقدیم رسانیده در آداب انجمن‌آرائی نهایت اهتمام نمود - و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داد - و آنحضرت یک شب و یک روز دران مجلس بهار آئین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام ستان بودند و به بخشش و نوازش پرداختند ●

ولادت سعادت‌افزای واسطهٔ عقد دولت و رابطهٔ

سلک اقبال شاهزاده شاه مراد

ازانجا (که آبای علوی و امّهات سفلی درکامروائی حضرت شاهنشاهی اند) در هر بهارے گل تازه از چمن اقبال می‌شگفد - و در هر دورے اختترے سعادت‌گستر از افق خلافت طلوع میکند چون شهنشاه مفضل (که ابوالآبای دولت و اقبال است) خواهش فرزندان رفعت‌پیوند داشت ایزد بیچون در این عطیّه را گشوده رافت خاص بظهور آوردن گرفت - و تواتر و توالی این نعمت روز افزون (که اعظم عطیّات آسمانی‌ست) بهجت پیرای باطن اقدس شد - و تارهٔ بتارهٔ اعتضادے قوی و استظهارے عالی (که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود) ازمنظر قدس ارتفاع فرمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] مطهر (۴) نسخهٔ [ب ه] امرا بود و بشرائف قرب (۵) نسخهٔ [ی] سلطان شاه مراد ●

و بر چهار رکنِ عالم و شش جهتِ کون اشعّهٔ این معنی تافت که ایزدِ بیچون شاهنشاهِ ممالکِ بختیاری را بجمیعِ سعادات و صنوفِ عطیّات شرفِ اختصاص بخشید که هیچ فردے از افرادِ اکمل[۲] سلاطین را در خواصِّ اطوار و اوضاع از غُور[۳] در حقائقِ دنیا و دین و مراتبِ حق پرستی و خداشناسی رتبهٔ مشارکت و حدّ مشابهت نیست - ازانجمله دریں سالِ خجسته بعد از گذشتنِ پنجاه و دو پل از شبِ آسمان بیست و هفتمِ خرداد ماهِ الٰهی موافقِ پنجشنبه سیوم محرّم (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشتِ هلالی مطابقِ بیست و نهمِ خرداد ماه سالِ (۴۹۲) چهارصد و نود و دو جلالی ملکی[۴] مصادفِ هفدهمِ آبان ماه سالِ (۹۳۹) نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافقِ هسنمِ حزیران سالِ (۱۸۸۱) یکهزار و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالعِ جدی بطرزِ حکمای یونان و قوس بطورِ دانایانِ هند فرزندے فرخنده اختر نور گستر (که انوارِ بخت بلندی از لوحهٔ پیشانی او هویدا بود) در منازلِ اقبال ورودِ جوارِ گرامیِ ولایت انتباه شیخ سلیم در متحپور شرفِ ولادت یافت - و گلِ تازه از بهارستانِ خلافت شکفت - و در ساعتِ سعادت‌پرتو نامِ نامیِ آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد بر صحیفهٔ دولت مثبت شد - و بشادمانی طلوعِ این کوکبِ اقبال جشنهای عالی (که در آئینهٔ خیالِ روزگار صورتش انطباع نیابد) ترتیب یافت - و به نشاطِ عالم صلای عام در دادند - و بنقدِ مراد دامنِ ایّام گرانبار ساختند ● شعر ●

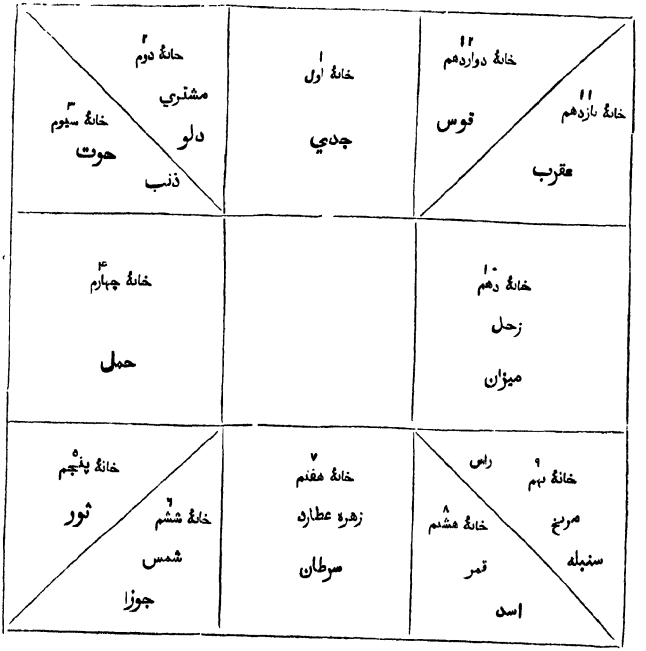
ازین عشرت که دوران را ز سر شد ● طرب را روز بازارے دگر شد
بهار آمد بعشرت پای کوبان ● زباغِ صبحگاهی جای روبان
بیفزود آسمان را سور بر سور ● جهان زد سکّهٔ نورِ علی نور
صبا بهرِ مبارکباد بر خاست ● که از جیبِ سمن شمشاد برخاست
بهارِ شادمانی آبرو یافت ● که آب از چشمهٔ سارِ آرزو یافت
امل از هفت دریا آب میخورد ● که قفلِ گنجِ گوهر تاب میخورد
زعطرافشان که هوش از دست میشد ● طرب مبجّست و عشرت مست میشد

سخن آفرینانِ نکته‌سنج در تهنیت و تاریخِ این مولودِ مسعود نظمهای دلکش گفته مورد صلات گشتند - و زائچهٔ سعادت ارقامِ طلوعِ این اختر اقبال برسمِ یونانی و هندی رقم‌پذیر میگردد ●

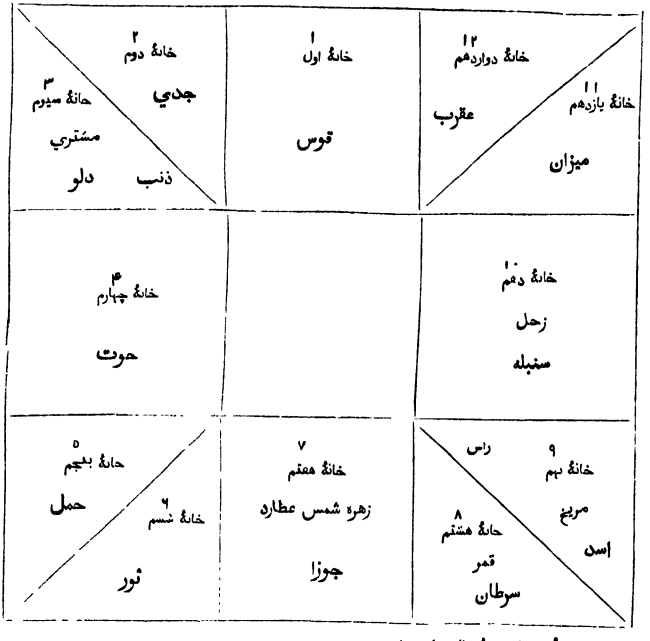
---

(۲) در [اکثر نسخه] کمل (۳) نسخهٔ [چ د] از غرر در حقائق - و در [چند نسخه] از غور و در حقائق
(۴) در [بعضی نسخه] نیست ●

زایچهٔ طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان



زایچهٔ (۲) دیگر بطرز دیگر



(۲) نسخهٔ [ه] زایچهٔ طالع بطور اول هست ●

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمّات ممالک شرقیّه درین ایّام منعم‌خان خانخانان از جونپور بطریق ایلغار درلت آستان‌بوس دریافت - و بلوازم عبودیت پرداخت *

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب اجمیر

و دیگر سوانح اقبال‌مآثر

[چون در اواخر ایّام بهار (که هنوز روانح ریاحین درگریبان روزگار پیچیده بود - و نسائم بساتین ارداماں سپهر آویخته) گلبنی نو ار سرابستان سلطنت شگفت - و سرو بُنِ تازه از بهارستان خلافت بر دمید] بجهت اتمام مراسم شکر گذاری این عطیّهٔ عُظمی زیارت روضهٔ مقدّسهٔ خواجه معین‌الدّین (قدّس سرّه) مصمّم ضمیر مقدّس شاهنشاهي شد - و روز آبان دهم مهر ماه الهي موافق شنبه بیست و دوم ربیع‌الثّاني بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلّی روی نمود و مرضع مندهاکر مخیّم اقبال شد - و منعم خان خانخانان برای انتظام مهمّات دیار شرقي رخصت یافت - و خدیو معلّی ازان منزل تا اجمیر کامیاب بدائع نشاط خصوصًا عشرت پیرای شکار بوده منزل بمنزل بوادي و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند - چون عرصهٔ اجمیر بظلّ چتر اقبال شاهنشاهي نور پذیر شد روزے چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن حواشي و منتسبان آن دیار را بجلائل ادرار و انعام توانگر ساختند - و صلای افضال چنان عام شد که هیچ فردے ازین سماط احسان محروم نماند *

و در همین ایّام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بانجاد و احداث حصار شهر اجمیر از مکمن الهام شرف ارتفاع یافت - بنّایان کاردان و معماران دانشور طرح عالي کشیده بنظر سپهر صعود درآوردند - و در ساعت مسعود (که ثبات کار را شایسته باشد) آن عمارت والا را از سنگ و چونه بنیاد نهادند - و تمام مدارل و مساکن خواصّ و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتے کار بسیار پیش برده مورد آمرین شاهنشاهي گشتند - و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلک‌اساس ابداع یافت - و بفرّخي و فیروزي در عرض سه سال جمیع عمارات قلعه و منازل شاهنشاهي صورت اتمام یافت - و در سال آینده (که درین شهر نزول اجلال فرمودند) آن منازل رفعت پیوند بورود مقدّس شاهنشاهي مطارح انوار قدسي شد - و همچنین بموجب حکم معلّی جمیع اعیان دولت و ارکان خلافت و سایر ملتزمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه و دستگاه منازل و بساتین ساختند - و از میامن قدوم اشرف درفرصتے قلیل چنان شهرے عظیم صورت نمود پیدا کرد

که در آئینهٔ خیالِ مهندسانِ جادوکار تمثالِ آن صورت نتواند بست - و حضرتِ شاهنشاهي بعد ازطرحِ[۲] اساسِ این عمارتِ شگرف بجهتِ مصلحتِ ملک و نیّتِ معدلت و دریافتِ حقائقِ احوال و مالشِ ستمگاران و غمخواریِ مظلومان[۳] و برآوردنِ مستعدّان و معموریِ عالم (که خلاصهٔ عباداتِ نشأهٔ تعلّق است) سیر و شکار را پردهٔ این کار ساخته روزِ رام بیست و یکم آبان ماه الٰهي موافقِ جمعه چهارم جمادی‌الاخری بدولت و اقبال نهضتِ والا فرموده متوجّهِ صوبِ ناگور گشتند - و روزِ اردي بهشت سیوم آذر ماه الٰهي موافقِ چهار شنبه شاردهم جمادی‌الاخری عرصهٔ[۴] شهرِ ناگور را مخیّمِ اجلال ساختند - و خان‌کلان حاکمِ آن ناحیت مقدمِ شاهنشاهي را سرمایهٔ سعادت دانسته بلوازمِ خدمت و مراسمِ ضیافت پرداخت - و آنحضرت نوازش فرموده منزلِ او را هبوطِ مقدّس سرنلندي دادند - و گنجینهٔ مباهاتِ دایمي در دامنِ آرزوی او نهادند ۞

و در همان‌روز نظرِ درباگسای حضرتِ شاهنشاهي بر کولاے افتاد - بعضے از اعیانِ شهر (که بدولتِ استقبال برآمده بودند) وقت یافته بموقفِ عرض رسانیدند که معموریِ این شهر بسه کولاب باز بسته‌است - یکے کیدالي نام دارد - و دیگرے شمس تلاو - و این بکوکر تلاو مشهوراست و چون بمرورِ ایّام اکثرے بخاک انباشته شد در هنگامِ کمیِ آب بسیارے از اهلِ شهر مساکنِ خود گذاشته باطراف میروند - بنا بر عمومِ شفقت حکمِ مقدّس برحفرِ کوکر تلاو (که در اصل فسحتِ تمام داشت) شرفِ نفاذ یافت - بخشیانِ سعادت‌اساس باتّفاقِ کاردانانِ دولت پیوند مساحتِ[۵] آن نموده بامرا و سایرِ ملازمانِ درگاه قسمت نمودند - و دانشورانِ جدّ آور باهتمامِ این‌کار تعین شدند و ذرّهٔ توجّهِ خاطرِ دریا مقاطر آن چشمهٔ سراب دریائے[۶] شد که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن‌منبعِ عذب را شکر تلاو نام نهادند - و وجهِ تسمیهٔ اوّل آنست که کوکر بزبانِ هندي سگ است و این حوض را باو نسبت کنند - و سرگذشتِ او چنین گویند که صوداگرے از تنگیِ معیشت آن‌سگ را (که پیکرِ هوش بود) پیشِ یکے از دولتمندان گرو گذاشته قدم بغربت نهاد تا بتکاپوی همّت اسبابِ بهروزي آماده و ابوابِ روزي گشاده گردد - فرصتِ دراز بران گذشت - روزے آن‌سگ از مردمي که داشت برسرِ راه رفت - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه آن تاجر کامیابِ ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود - آن سگ آگاهي‌یافته لابه‌کنان در قدمِ صاحبِ خود آمد - و از غایتِ شوقِ جان‌فشاني نمود - و بحقیقت و وفا مشهورِ آفاق گشت - و آن سوداگر از حقیقت‌مندي دران زمین حوضے اساس نهاده بآن منسوب گردانید ۞

---

(۲) در [اکثر نسخه] طرح و اساس (۳) نسخهٔ [د] معلولان (۴) نسخهٔ [ج ه] عرصهٔ ناگور را
(۵) نسخهٔ [ا] ساحت آن پیموده (۶) در [چند نسخه] دریاچهٔ شد ۞

چون مرکب معلّی شاهنشاهی نظام بخش و معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمیندارانِ این حدود بفرق ادب شتافته بسجدهٔ درگاه مقدّس سربلندی یافتند - ازانجمله چندر سین پسر مالدیو (که از اعاظم زمینداران هندوستان است) بایین‌دولت والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت - و رای کلیان‌مل رای بیکانیر با پسر خود رای رایسنگ نیز از سعادتمندی که داشت ادراک این عطیّهٔ کُبری نموده - و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت - و او بحتوری بوسیلهٔ بار یافتهای سخن معروض داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خویش آرزو آنست که صبیّهٔ برادر من کهان داخل پرستاران عصمت‌سرای پادشاهی گردد - خدیو سلطنت برای انبساط خاطر او و اطمینان گروهی اندوه ملتمس او بمحلّ قبول پیوستند - و آن هودج‌نشین عفّت را بآئین بزرگان بسرادقات عصمت درآوردند ۞

و از سوانح مسرّت افزا آنکه باز بهادر بتارک اقبال شتافته زمین‌بوس عبودیت تقدیم رسانید - و بتوجّهات شاهنشاهی از گردآلودی ادبار برآمده پرتو سعادت یافت - بلکه او را ولایت تاره روی‌نمود - ازان بار که از مالوه برآمد (چون روی از اقبال برتافته بود) آبروی او ریخته آمد و عمرے در بدر شد - اوّل پیش بهرجی[۲] زمیندار بکلانه رفت - و ازانجا پیش چنگیزخان شد بعد ازان بسیر خان فولادی توسّل جست - و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امّید آورد و از همه‌جا خسران‌رده سرانا پناه برد - و (چون سرگردانی و خاکساریٔ ایں‌خمار آلود بادیهٔ دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید) عاطفت ذاتی بران داشت که یکے از ملتزمان عتبهٔ حضور را فرستاده او را طلب فرمایند - بنابران حسن خان خزانچی بایین‌خدمت مامور شد - و بذریعهٔ عواطف پادشاهی امّیدوار ساخته بدرگاه مقدّس آورد - و بمحفوف انواع مراحم خسروانی گشت ۞

و از سوانح آنکه یکے از بار یافتهای محفل مقدّس بموقف عرض همایون رسانید که راول هرراى بزرگ جیسلمیر[۳] غایبانه نطاق ارادت بر میان جان بسته خواهش آن دارد که دختر او (که بردهٔ نشین عفّت است) در سلک خدمت گزنان مشکوی اقبال سربلندی یابد - و (چون خود بواسطهٔ موانع سعادت حضور را احراز نمی‌تواند نمود) خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکے از منظوران بارگاه معلّی رخصت یابد - تا بآن دیار رسیده او را بذریعهٔ توجّه و التفات کامروای دولت گرداند - و آن خلوت‌گزین عصمت را بآئین بزرگی بدولت سرای تقدیس آورد - فرهنگ افزای اورنگ نشین را (ازانجا که کامروائی حاجتمندان و گره گشائی بستهٔ کاران خوی و عادت است) این ملتمس بدرجهٔ قبول رسید - و راجه بهگونت داس (که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید

---

(۲) نسخهٔ [و] بهرجر (۳) در [چند نسخه] جلمیر ۞

عاطفتِ خسرواني اختصاص داشت) باين خدمت رخصت يافت - و در هنگامِ مراجعت ازين جانب راجه اين كار را بانجام رسانده ناصيه‌سای عتبهٔ دولت گشت - و آن قدسيّهٔ نيک‌اختر در حرم‌سرای عزّت(۲) افتخارِ دايمي پذيرفت - و چون خاطرِ جهان‌آرای خديوِ معدلت(۳) ازين حدود فراهم آمد از فرطِ ايزد شناسي و اخفای جمالِ جهان آرای خويش عزيمتِ زيارتِ روضهٔ فيض بخشِ شيخ فريد شكرگنج (كه در پتّنِ پنجاب است) مصمّم شد - صادق خان و بيگ نوربين(۴) خان و جمعے كثير از ملازمانِ درگاه را رخصتِ بردنِ اين حدود نموده بآن صوب نهضت فرمودند ۞

ذكرِ(۵) مجملے از احوال حضرت شيخ فريد شكرگنج قدس سره

شيخ از مرتاضانِ روزگار و از ممتازانِ سرشكنِ نفسِ امّاره بود - گويند از اولادِ فرّخ شاه كابلي ست كه اورا شاهِ كابل گفتندے - در زمانِ خانِ بزرگ و قاآنِ والا چنگيز خان يكے از اجدادِ ايشان قاضي شعيب نام بلاهور آمد - و در قصبهٔ قصور اقامت كرد - و سلطان ملّين(۶) مقدمِ ايشان را گرامي داشته احترام نمود - شيخ بملتان شتافته بعلومِ متعارفهٔ ديارهند اشتغال داشت - خواجه قطب‌الدّين اوشي خليفهٔ خواجه معين الدّين را (كه از كنانت بمكتوب و از نقش بنقّاش روی آورده بود) گذر برو افتاد - و نصائحِ ارجمند در نكوهشِ علومِ رسمي و نيايشِ معارفِ حقيقي فرموده رو براه ساختند - شعلهٔ طالب افروخته و زبانهٔ شوق افراخته گشت - دست از همه بار داشته دل در ملازمتِ خواجه بست - از ميامنِ اخلاص و دوامِ خدمت مظهرِ شرائفِ كرامات و موردِ خوارقِ عادات شد - و خديوِ خداشناسان (بظاهر نشاطِ شكار در سر - و بباطن شوقِ خداشناسي در دل) منوجّهِ مقصد شدند ۞

در اثنای راه درحدودِ تلوندی رای علاؤالدّين نزديكِ دريای ستلج (كه آنرا دران سرزمين هرهاري ياميند) سانحهٔ عبرت بخش روی داد - و مجملے ازان قصّه(۷) آنست كه قراولان خبرِ گلّهٔ گورخر آوردند - شهريارِ شيرشكار با سه‌چهارے از شكاريانِ خاص متوجّهِ صيد افكني شدند - چون آن صحرا نزديک رسيد پياده شده توجّه فرمودند - و بےخطا در اوّل بار يک گورخر را زدند - از صدمهٔ صيتِ بندوق آن گلّه رميده بدور دست شتافت - آن جهان‌پهلوانِ الٰهي بندوق در دست پياده با همان سه‌چهار قراول در صحرای تفسيده ريگين گرم رفتن شدند - و ماندامِ همّت در ادراكِ مرصتے آن افروخته ريگستان‌را طي فرموده خود را بآن گلّه رسانيدند - و يک‌يک را به بندوق از هم ميگذرانيدند

---

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) نسخهٔ [ب] دولت (۴) نسخهٔ [ای] نوری (۵) در نسخهٔ [ج د ه ی] اين عنوان نيست (۶) در [بعضے نسخه] ملبن (۷) نسخهٔ [ه] قصيه ۞

و در پی آن می‌شتافتند - چنانچه سیزده گورخر را آنروز شکار فرمودند - در هر مرتبه (که یک شکار میشد) دیگران دورتر میشدند - درین هنگام عطش بر مزاج مقدّس غالب آمد - از آب نشان پدید نبود - چون پیاده عزیمت نخچیر افکنی داشتند نزدیکی شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظهٔ میدگاه قدم از جایگاه خود بر نداشته بودند - و خدیو جهان چندین کروه راه آمده بار یافتهای حضور هرچند نگاه می‌نمودند نه از آبداران خاصهٔ شاهنشاهی خبر می‌یافتند - و نه از آب نشان - غریب حالتی پدید آمد - و ضعف تشنگی بجائی رسید که ذات مقدّس را یارای گفتار نماند - و در چنین هنگام (که زهرهٔ مخلصان آب میشد) راه نمایان بارگاه تقدّس آبداران خاصه را در بیابان بی‌سر و بن رهنمونی کردند - و سپاس ایزدی بتقدیم رسید - و دل مخلصان بنشاط آمد - و همانا که پیغام الٰهی بزبان حال خاطر نشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدّس گشته پاسبانی خویش بهتر ازین نمایند که آن در معنی نگاهبانی عموم خلائق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت عطایای الٰهی ست • شعر •

تحسین فطرت پسین شمار • توئی خویشتن را ببازی مدار

و از سوانح آنکه قبول خان را چلال زمیندار بهدبهر (۲) از روی بدطینتی از هم گذرانید - و بفروغ شمشیر متمرّدان آن ناحیت را ایل ساخته بود - و این زمیندار از حیله‌اندوزی که داشت خود را درنخواه وا نمود - و آن تُرک ساده لوح (بے آنکه نگاهے ژرف در معاملهٔ او نماید - و تفرّس دور از خطوط پیسانی او کند) تمجّد حرفهای زراندود بیگانهای آشنا رو از راه رفت - و بصلاح‌دید آن زمیندار سپاهیان او بجاهای دور رفتند (۳) - و یادگار حسین پسر او بحدود نوشهره رفت - هرچند دور بینان راست بین گفتند (که همه مردم را از خود جدا نباید کرد) چون امرے مقدّر بود سودمند نیامد - پسر او را از راه گریزت از نوشهره به تنگنائے برد - و مخالفان سر تنگی گرفته بسیارے از مردم را عرضهٔ تلف گردانیدند - و یادگار حسین زخمی در حساب مردها افتاد - زمیندارے مهربانی کرده او را در حمایت خود پرورش داد - و همان زمان (که آن مردم درین بلیّه گرفتار شدند) جلال مذکور بر سر قبول خان آمد - و او (از شجاعتی که داشت - و تدبیرے که نبود) کثرت غدم و قلّت خویش را منظور نداشته روز رام بیست و یکم بهمن ماه الٰهی موافق چهار شنبه پنجم رمضان از جای خود برآمد - و مردانه فرو شد - و چون این معنی بموقف عرض مقدّس رسید سخن‌جهان منسور والا عزّ اصدار یافت که همّت در استیصال آن بد نهادان گماشته فوجے از بهادران کاردان نبرد دوست تعیین نماید - بموجب حکم معلّی پیکار گزینان چابکدست بآن ناحیت شتافته

---

(۲) در [چند نسخه] نبهر (۳) در [اکثر نسخه] شتافتند •

درخرابیِ آن تمرّدنهادانِ فخرتمند کوشش نمودند - و آن گل‌زمین را از خس و خاشاکِ اهلِ فساد پاک کردند ●

آغاز سال شازدهم آلهی از جلوس اقدس شاهنشاهي
یعني سال تیر از دور دوم

درین خجسته وقتِ اقبال‌پیرای موکبِ بهار در رسید - و نویدِ بالش مطبائع و امزجه در داد فیوضِ علوي بارواح و اشباح تازه بتازه روی‌آورد - مزاجِ زمانه شکفتگي گرفت - طبیعتِ روزگار ساعتدال گرائید - سحابِ[۲] افضال چون دیدهٔ مشتاقان ببارِیدن درآمد - ینابیعِ احسان چون دلِ عارفان جوشیدن گرفت - سبزه بساطِ ضمیراني گسترد - چمن با طیلسانِ رنحاني جلوه نمود - غنچهای رمّدین رنگ گلهای بسّدین‌فام بیرون دادند ● شعر ●

ابر با برقِ جهانتاب رسید ● سبزه را تا بکمر آب رسید
سرو با رایتِ کاوُس نمود ● لاله با افسرِ داراب رسد
گل بداغ آتشِ گوگرد افروخت ● آب انگیزه چوسیماب رسید

و بعد سپري شدنِ هشت ساعت و دوازده دقیقه از روزِ یکشنبه چهاردهم شوّال (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشتم عطیّهٔ بخشِ کون و مکان دور افزای زمین و زمان پرتوِ صحافات بهرج حمل انداخته جهان را چون باطنِ عشرت‌گزین شاهنشاهي طراوت بخشید - وجوّ[۳] ملک چون اخلاقِ طبّبهٔ گیتي حدیو عطر آگین گشت - و آغازِ سالِ شازدهمِ الٰهي از جلوسِ ابدپیوند (یعني سالِ تیر از دورِ دوم) شد - و در اوائلِ این سالِ بهجت افزا ظاهرپرستِ مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - و خدیوِ خدا پرست بآئینِ بزرگان مروفهٔ قدسیّهٔ شیخ فرید وروزِ سعادت فرموده استمدادِ همّت نمودند - و بمنسوبانِ آن مبارز نفسِ اّمارهٔ و سالکانِ آن حواشي فنونِ افضال و احسان متقدم آمده - و چندروز برای افاضاتِ صوري و معنوي و اسنفاضاتِ ظاهري و باطني در ساحتِ این قصبهٔ بیض‌بخش معدلت آرای بودند - و از امورے (که در پیشوا موجبِ انبساطِ خاطرِ مقدّس شد) دیدنِ شکارِ ماهي ست که ماهي‌گیران آنحدود از تیز دستي بآب فرو شدے - و بدست و دامن[۴] گرفتے - و از آهن سنجچها ترتیب داده بودند که آنرا بےخطا بماهي زدے - و از آب برآوردے ●

و از سوانحِ رخصت گرفتنِ محبّ‌علي‌خان میر خلیفه تنسیر نثه است بسعي باهده بیگم و شرحِ این رسمِ اختصار[۵] آنست که پیشتر ازین عفّت قباب باهده بیگم (که در حبالهٔ عقد

---

(۲) در[چند نسخه] سحائب (۳) نسخهٔ [بد] جوف (۴) در[چند نسخه] دهن (۵) نسخهٔ [ی] اجمال ●

محبّ‌علي‌خان برد) رخصت گرفته بديدنِ والدهٔ خود حاجي بيگم شتافت - پيشتر از وصولِ او مبرا عيسى رحمت هستي بربسته‌بود - و محمّد باقي بجاى او انتظام دهٔ آن ديار بود[۲] - از غفلتِ فطري (كه مدر نشناسي از نتائجِ اوست) قدوم بيگم را مغتنم ندانست - بلكه بحاجي‌بيگم سلوكِ ناملائم كرد - بيگم آزرده شد - و بدگوهرانِ آن ديار (كه عمدهٔ آنها خانْ[۳] بابا و مسكين ترخان باشند) مّتفاقِ بيگم در مقامِ گرفتنِ محمّد باني شدند - او ازين آگاهي يافته در استيصالِ اين طايفه كوشيد خان بابا و حاجي بيگم بدست افتادند - خان بابا را بگو نبستي فرستاد - و حاجي بيگم محبوس شد تا در گذشت - و ناهيد بيگم بدلاوري و تدبير ازانجا برآمده ببكر[۴] شتافت - و سلطان محمود بكري سخنانِ يكجهتي درميان آورد - و گفت اگر محبّ‌علي خان و مجاهد خان پسرِ او با اندك‌كس بابن‌حدود آيند من همراه ميشوم - و ثّنه مسخّرِ اولياى دولت ميشود - بيگم سخنانِ مدارائي دفع‌الوقت‌را راست انگاشته بدركاهِ والا آمد - و التماسِ رخصتِ اين نام بردها نمود - چون الحاح بسيار كرد رخصت يافته متوجّهِ ثّنه شدند *

ناهيد بيگم دخترِ قاسم خان كوكه است كه از درستيِ اخلاص فداى حضرتِ گيتي ستاني فردوس‌مكاني شد - همانا[۵] كه در محاربهٔ عبيد الله خان (كه دراين زمان ظهورِ مطلب در جلوه‌گاه باني برد - و بظاهر براى امرے بزرگ آيندهٔ) زمان مساعدت ننمود - حضرتِ فردوس‌مكاني بدستِ غنيم مي‌درآيد - اين مردانهٔ حقيقت‌مند پيش‌آمده ميگويد كه پادشاه من - اين نوكرِ مرا بچه تقريب گرفته ايد - بابن نيرنگِ وفا پادشاه را ازان خطرگاهِ جان خلاص مي‌سازد - چون ناسپاسان او را از هم گذرانيدند آنحضرت اهل و عيالِ او را در ظلالِ عاطفت درآوردند - حاجي‌بيگم (كه دخترِ مقيم ميرزا پسرِ ميرذوالنّون است[۶]) بميرزا حسن پيوست - و بعد ازان بميرزا عيسى و دخترِ او را بعواطفِ بزرگانه تربيت فرمودند - و بمحبّ علي خان ميرخانيفه (كه مخاصانه آدابِ خدمت بجاى آوردے) عقدِ يگانگي بستند *

القصّه چون نزديكِ بكر رسيدند سلطان محمود پيغام فرستاد كه حرفے بود برزبان رفته دربن‌كار همراهي نمي‌توانم كرد - معاودت نمايند - و اگر بجد نه (كه به ثّنه روند) از راهِ جيسلمير متوجّه شوند - محبّ علي‌خان را حال دگرگون شد - نه روى برگشتن بود - و نه[۷] بارائ پيش‌شدن (چون سعادت در نهادِ شان بود - و اعتضادِ چنين بزرگ تسلّي بخش) همّت در تسخيرِ بكر و دل در محاربه با سلطان محمود بستند - و در حدودِ قلعهٔ ماتيله[۸] هردو لشكر بهم پيوستند - كدام دولشكر

---

(۲) نسخهٔ [د] شد (۳) در [اكثرنسخه] جان‌بابا (۴) در [بعضے‌نسخه] ببهكر (۵) در [چندنسخه] عبدالله‌خان (۶) نسخهٔ [هى] پسر ذوالنون (۷) در [اكثرنسخه] و نه راى (۸) نسخهٔ [ب] ماتهيله *

محبّ علي‌خان و مجاهد خان زياده از دويست كس همراه نداشتند - و سلطان‌محمود تا دو هزار كس را سرانجام نموده فرستاده بود - بتائيد ايزدي (كه كافل مهمّات منسوبان اين دولت اند پيوند است) اين گروه اندك بعد از گرمي هنگامهٔ پيكار نصرت يافتند - و آن‌شكست‌يافتها رمنه بقلعهٔ مذكور متحصّن شدند - و اين بهادران فيروزمند بمحاصرهٔ آن پرداختند - و درونيان از سطوت عظمت اين دولت[۲] والا امان گرفته برآمدند - و (چون آن‌قلعه ره نيروي شجاعت بهادران اخلاص‌مدد بدست آمد - و اسباب جمعيّت منتظم گشت) كمر همّت بسته متوجّهٔ تسخير بكر شدند اقبال شاهنشاهي تفرقه در جمعيّت مخالفان انداخت - ازانجمله مبارك خان خاصه خيل سلطان محمود (كه مدار معاملهٔ او بود) با هزار و پانصد سپاهي محبّ‌علي‌خان را آمده ديد - و باعث صوري آن بود كه بدنژادان آن‌ديار بيگ اوغلي پسر او را نيكے از خلوتيان حرم‌سراي سلطان محمود متّهم گردانيدند - و آن ساده لوح بے تسخيص معامله در مقام استيصال خانمان او شد - او را اخلاص درست نبود - از عرض و ناموس انديشيده معارفت جست - و محبّ علي خان بطمع مال و منال او را ارهم گدرانيد - و مردم او را (كه سگ مكسان آلايش نبودند) تسلّي نموده بمحاصرهٔ بكر پرداخت - و بمحض انتساب اين‌دولت روز افزون آن‌قلعه مفتوح گشت - چنانچه در جاي‌خود مجملے نگاشته آيد *

و چون قدرے مزاج مقدّس شاهزاده شاه مراد از منهج اعتدال انحراف داشت چند روزے دران شهر فيض‌اساس توقّف فرمودند - و چون بميامن توجّهات شاهنشاهي صحّت روي داد روز خرداد ششم اردي بهشت ماه الهي موافق دو شنبه بيستم ذي‌قعده كوس مراجعت بلند آوازه كردند - هر روز بطرزے خاص طرح شكار ميشد - و بروشم مخصوص در نقاب مسرّت آئين عبادت بجا مي‌آمد - روزے در اثناي راه فراولان خبر چينهٔ چند آوردند - خاطر عشرت پيراي شاهدسماعي متوجّهٔ شكار آنها شد - و هرشش چينه را آنروز بطريق شكار كهيده در دام قيد درآوردند ازانجمله مدن‌كلي بود كه سرآمد چيتهاي شاهنشاهي گشت - و چون رايات اقبال بحدود ديبالپور نزول‌اقبال فرمود خان اعظم ميرزا كوكه (كه اين‌مجال نجانگير او مقرّر بود) التماس قدوم عالي نمود - شهريار جهان‌آراي ملتمس آن پروردهٔ جويبار عقيدت را بموقف قبول داشته منزل او را مورد نور و مهبط سرور گردانيدند - و او بمقتضاي اخلاص خويش در آرايش جشن و افزايش پيشكش تكاپوي نمود - و ازانجا (كه درستيء نيّت طراز عقيدت او بود - و ميدانست كه ضياعت بنده‌هاي معامله دان عبارت ازانست كه اندكے از دادهٔ اورا پيش او آورند) اين بزم عشرت دلخواه

---

(۲) نسخهٔ [د] دولت ابدپيوند *

انتظام یافت - و مظفّر حسین (که در سلک ملازمان میرزا بود) این مصرعه تاریخ این هنگامهٔ شادي امرا یافت ۹۷۸

* مصرع * * میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

و ازانجا متوجّه پیش شدند - و شکارکنان و معدلت آرایان روز حرداد ششم حرداد ماه الهي موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی‌الحجّه ظاهر دارالسّلطنت لاهور مستقرّ رایات اقبال گشت - حسین قلي خان لوازم بندگي و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید - و بموجب التماس او آنحضرت بمنازل او (که بنازگي ساخته بود) قدوم گرامي ارزاني داشتند - و سرمایهٔ افتخار جاودانی او را میسّر شد و چون مهمّات ایں ملک در پردهٔ هیر و شکار بآئین شایسته سرانجام یافت خاطر اشرق مآثر شاهدشاهي خواست که از راه حصار عزیمت فرمایند - تا بذریعهٔ ورود عساکر اقبال و عبور خدیو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود - و هم درین سیر حقیقت مناط (۲) طواف روضهٔ معینیّه متقدیم رسد بنابرین داعیهٔ حق اساس اواخر حرداد ماه الهي موافق اوائل محرّم سال (۹۷۹) بهصد و هفتاد و نه هلالي متوجّه انصوب شدند - و روز ماه دوازدهم تیر ماه الهي موافق یکشنبه غرّهٔ صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدّس گشت *

و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهي سیاست لشکرخان فرمود - و باوجود منصب میربخشي و میر عرضي و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را محض حقّانیت ازان باز نداشت - و مجملے ازین سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که لشکر خان را مستوجب دنیا ازمنهج اعتدال بار برد - و مصدر اعمال ناخوش گشت - و از بخردي در روز روشن مست بدرگاه عالي (که ملاذ هوشیاران همت اقلیم است) آمده عربده ناگي بظهور آورد - چون حقیقت حال بمسامع قدسیّه رسید خانان عدالت پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدُم اسپ بسته گردانیدند - و چندین نکوهش نزدیک فرستادند - و بر شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکر خان را باو مکرمت فرمودند و ازانجا (که مدارج تربیت شاهنشاهي ست) در اندک فرصتے آن مسجون اعمال خویش در دارالخلافهٔ فتحپور بوسیلهٔ شفاعت مقبولان درگاه خلاصي یافت - و خدیو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزائم بادشاهانه کوچ میفرمودند - و شکارکنان بصوب اجمیر می‌شتافتند رور رش یازدهم امرداد ماه الهي موافق سه‌شنبه غرّهٔ ربیع‌الاوّل بآن خطّهٔ دلکشای نزول اقبال فرمودند - و از فراوانی حق طلبي و حق اندیشي بطواف روضهٔ معینیّه توجّه فرموده استمداد همّت نمودند - و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندي را با سربلندي همقرین گردانیدند مبدعان قضا و قدر چون نیک اختري را خواهند (که دولت صوري و معنوي اورا روز افزون گردانند)

---

(۲) نسخهٔ [ی] مناظره

نظر دوربین او را از مراتب بزرگی باز دارد - و تشنگی[۲] رضامندی الٰهی افزون پدید آید - و ارفراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وا نموده جریانی سرچشمهٔ مقصود سازند و باین طرز حق‌پسند از فیض بی‌منتهای مبدای فیّاض هر زمان او را راتبهٔ تازه رسد - چنانچه این حالت والا طراز حالِ گیتی‌خدیو زمان ما ست - و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروائی منتظرانِ ابن روضهٔ روح افزا بصوب دارالخلافه توجّه فرمودند - و بهمرکابی دولت و همعنانی اقبال روز آسمان بیست و هفتم امرداد ماه الٰهی موافق پنجشنبه هفدهم ربیع‌الاوّل ظاهر فتحپور مهبط انوار ظلّ اللّٰهی گشت - و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند - طبقات انام (که ستم رسیدهٔ انتظار دریافت آستان‌بوس بودند) کامیاب سعادت گشتند ۞

و از سوانح[۵] دولت‌افزا آنست که سبکری را (که از مضافات بیانه بود) مصر جامع ساختند حدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی ست (چنانچه پیوسته ارتقائی[۳] مدارج افراد انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می‌بخشد - و مستعدّانِ زمان را کامیاب دولت میگرداند) همچنان در افزودن رونق[۴] زمینی کوشیده هر جا را بانداز حال آن تربیت فرموده زمین و زمان را افزایش میفرماید - آران باز (که فرودان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت یافتند - و نفس عارف ربّانی شیخ سلیم گیرا شد) خاطر اقدس میخواست که این سر زمین را (که میمنت معنوی دارد) عزّت صوری بخشند - درینولا (که رایات جهانگشا درین مقام گرامی رسید) همان عزیمت سابق پیش‌نهاد همّت والا شد - و حکم مقدّس بنفاذ پیوست که کار پردازان سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصهٔ شاهنشاهی اساس نهند - و جمیع طبقات اُمرا و طوائف انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند - و حصارے آسمانی‌ارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک کشند - در اندک فرصتی شهرے بزرگ شد - و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت و بقاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمّام انتظام گرفت - و بازارے بزرگ سنگین احداث شد - و باغهای نظر فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - و سوادے اعظم درهم آمد که رشک معمورهٔ عالم گشت - آنحضرت نام آنرا فتح‌آباد خیال فرموده بودند که بر زبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بتصحیح شاهنشاهی بلند آوازه شد ۞

و از سوانح[۵] آنکه مظفّرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او (که دران نزدیکی اتمام یافته حیرت افزای مشکل پسندان بود) ورود دولت فرموده میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ی] شایستگی (۳) در [چند نسخه] ارتفاع (۴) در [بعضے نسخه] و رونق
(۵) نسخهٔ [ی] سوانح این ایام ۞

بخشد - و اورا باین عاطفت والا مباهات موبّد کرامت فرمایند - چون این داعیهٔ دولت افزا بمونف عرض مقدّس رسید (ازانجا که کام بخشی و بنده نوازی شیمهٔ کریمهٔ شاهنشاهی ست) ملتمس او رفعت قبول گرفت - و روز دیباد بین بیست و سیوم دی ماه الٰهی از فتحپور متوجّهٔ دارالخلافهٔ آگره شدند - و منازل او سیامن قدوم شاهنشاهی نور افزای صورت و معنی گشت - و مراسم پیشکس و نثار بتقدیم آمد - افزایش انبساط شد - و نشاط در بالش آمد - و ازانجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت‌روای شدند - و مستعدّان هفت اقلیم بدرگاه والا رسیده بے سفارش احدے کامیاب صورت و معنی شدن گرفتند - للّٰه الحمد که دور بینی و ژرف نگاهی و کمال آگاهی خدیو معدّلی بازار بد گوهران طمع اندوز را درکساد دارد - هم این گروه بد نهاد بکو بے اعتباری فرو میشوند و هم طایفهٔ (که بچرب زباني راه سخن پیدا میکنند) نوبت بسخن اینها نمیرسد - بلکه نیک‌ذاتان سعادت سرشت‌را (که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب استعداد میکنند) فرط توجّهٔ شاهنشاهي نیز بے‌کار دارد - و از فروغ نور جهان‌افروز خاطر مقدّس گیتي خدیو دکانچهٔ ریا و بازارچهٔ تزویر کساد یافته - چرا گویم که آن گروه بچنین مشعل هدایت بر حقیقت بد کرداری خود آگاهي یافته در سلک سعادت‌منشان درآمده اند - و طبقات عالم از شریف و وضیع بپایهٔ حالت خویش رسیده بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند - و شهریار خرد پرور بفراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه باندازهٔ هرکس سلوک فرموده سلطنت صوري را با ولایت معنوي همراز ساخته اند ۞ • شعر •

همچو روان ناگزیر(۲) همچو خرد کام‌بخش • همچو قضا کامران همچو قدر کامگار

آغاز سال هفدهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دور دوم

درین وقت سعادت پرتو (که زمان افزایش معني داشت) بالش صورت نیز روی نمود کوکبهٔ موکب بهار زنگ زدای آئینهٔ زمین و زمان شد - و نو روز جهان‌افروز اعتدال بخش شب و روز گشت - فیض ربیع در رگ و ریشهٔ حیات سرایت کرد - نسیم صبح بارواح نباتي هم‌آغوشي نمود سایبان ابر مدرار بطناب باد سبکپای از چهار طرف کشیده آمد - لشکر ریاحین از گرد راه رسیده بر جویبار انفصال آبرو یافت - هوای گلستان کیفیت باده در طبائع انگیخت - زمزمهٔ مرغان چمن سامعه را از زخمهٔ بربشم زنان آزاد ساخت ۞ • شعر •

---

(۲) بنسخهٔ [د] کامریز •

باد سحر مست وزیدن گرفت • غنچه لب صبح مکیدن گرفت
دایره بستند صبوحی کشان • شیشه گشادند شکر آتشان
نکهت گل فتنهٔ گلزار شد • بلبل ازین رایحه بیدار شد
جغبش سنبل شکن اندر شکن • جلوهٔ نسرین چمن اندر چمن
سوی گلی صد چمن انگیخته • خمکده در کام قدح ریخته
میکده در میکده مستان عشق • دایره در دایره دستان عشق

زنگ‌زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوّال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نهم ظلّ نور بدرج حمل انداخت و آغاز سال هفدهم الٰهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد - امّید که سیامی عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد •

از سوانحی (که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد) آوردن منعم خان خانخانان است سکندر خان را بدرگاه والا - و بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدن - در داستانهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بی‌سعادتی ذاتی (که طالع وازگون خوانند) ازین دولت خدا داد روی گردانید - و با علی‌قلی‌خان بد نهاد همداستان شده سر بشورش برداشت - (چون علی‌قلی را آن پیش آمد که نگاشته شد - و آن شورش فرو نشست) اسکندر خان از تبه رائی و بد سرشتی پیش سلیمان افغان رفت - و چند گاه دران حدود بسر می‌برد - افغانان کوته حوصله بودن او را درمیان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند - او از اندیشهٔ این گروه آگاهی یافته منعم خان خانخانان التجا آورد - که از من بنادانستگی شد آنچه شد - ازان خجلت زده ام افغانان نا درست پیمان سلیمان اوزبک را از هم گدرانیدند - اکنون در خیال من اند - اگر شفاعت این عاصی سیه بخت را درگاه والا نمایند هم حیات این جهان و هم زندگانی باقی دست می‌افتد منعم خان نوشتهٔ او را با عرضداشت خویش بپایهٔ سریر اعلی ارسال‌داشته استمزاج نمود - خدیو عالمیان از مرحمت عاطفت منشور امنان[۳] فرستاده او را امّید وار گردانید - خانخانان (که از بزرگی گناه امّید بخشش و بخشایش نداشت) ازین رافت عالی سجود شکر بجای[۳] آورد - و اسکندر خان را پیش خود طلب داشت - سکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان اوزبک را همراه گرفته بی خبر افغانان بایلغار از میانهٔ ایشان برآمد - خانخانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد - و برای تسلّی خاطر این پناه یافتها را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدّس نمود - و در اوائل تیر ماه الٰهی

۳) نسخهٔ ج و ط [الصمدان] (۳) در [اکثر نسخه] بظهور آورد •

بسجدهٔ عبودیت نورافزای ناميهٔ سعادت شد - وبذريعهٔ شفاعت او جرائم ارباب ندامت بخشيده آمد و نوازش شاهدشاهي اختصاص گرفتند - و در اندک زماني خانخانان را بفنون عواطف محفوف ساخته رخصت ممالک شرقيّه ارزاني داشتند - و سکندر خان را سرکار لکهنؤ مکرمت فرموده همراه او گردانيدند *

و ازسوانح اين ايّام (که بهار اقبال و دولت است) آنکه فرمان‌روای توران عبدالله خان اوزبک از صيت سطوت و شکوه اين سلطنت عُظمی حاجي التمش را برسالت بدرگاه والا فرستاد و او با نامهٔ ضراعت و محبّت و تنسوقات آن‌ديار سعادت بار يافت - همکي مضمون آن مفارضه آنکه رابطهٔ خويشي باستاني را بياد داده دوستي جديد پيرايهٔ آن گرداند - تا بنقد از استظهار چنين فرايزدي با سلاطين توران چيره دستي روی دهد - و ثانيًا از صدمات امواج گيتي‌گشا بر بام عافيت خواب گوارا تواند کرد - و برای مزيد احتياط و اهتمام بجهت منع خان خانخانان و خان‌اعظم ميرزا کوکه تحف و هدايا نيز ارسال داشته بود - تا اين منظوران درگاه خسروانی در تاسيس مبانی مودّت و ترصيص آن توجّه گمارند - شهريار هشيار خرام دوربين فرستاده را نوازش فرموده کامروا رخصت ارزاني داشت - و از نفائس هندوستان برسم ارمغاني همراه گردانيد *

و ازسوانح از نظر اعتقادِ مظفّرخان است - در هر زماني با وجود طلوع نيّر هدايت شاهنشاهي مقتضای شيمهٔ کريمه پردهٔ يگانگي برجمال جهان آرای خويش فرومي‌هلند - درين ايّام بساط چوپر بازي را بقاب حسن معنوي گردانيده معرکهٔ نشاط را گرم ساخته‌بودند - و آئينهای خاص درين بازي (که صد حکمت در ضمن آن مندرج است) انتظام فرموده جمع از ملازمان عتبهٔ اقبال را پيوسته برای اين کار حاضر ميداشتند - و جشنهای عالي و بزمهای دلکش ترتيب مي‌يافت - اگرچه بظاهر بازار بازي گرم بود امّا در معني عيار مردم گرفته ميشد - و خديو دادش در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم ميگشتند - روزے مظفّرخان از بد مستی دنيا و تنگ‌حوصلگي درين معرکهٔ بازي (که معيار حوصلها بود) از بسياری پای[۲] دادن و دوام حضور مصدر حرکات روستائيانه شد - آنحضرت او را از پايهٔ اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند - تا در خمار بے‌اعتباری و غربت حال فساد يافتهٔ او باصلاح انجامد *

نهضت موکب جهان‌نورد شاهنشاهي بتسخير ديار گجرات

گيتي خديو خداپرست پيوسته نظام نشأهٔ ظاهر را پيرايهٔ ملک معني دانسته بے‌عيار[۳] آورد

---

(۲) نسخهٔ [ب] پای دادن درحضور - و نسخهٔ [د] پای دادن دوام حضور (۳) نسخهٔ [ه] بے‌عيار اغراض *

اغراض بشري آسايش خود را در آسودگي جهانيان ميداند - و همواره اهم را ارهم شناخته در فراهم آوردن پراگندگيهاي روزگار توجّه والا ميگمارد - و در تسخير بلدان و تعقيع ممالک اندیشهٔ نخستين غور رسي و غمخواري ستم رسيدهاي روزگار ميفرمايد - و لهذا در هر ناحيتي (که فرمان روايان آنحدود بهشيار دلي و رعيّت پروري همّت گماشته اند) با وجود حصول اسباب تسخير آن دل دران نمي بندد - و هر چند بر پيشگاه خاطر اقدس (که جلوه گاه حقيقت است) پيدا ست (که هر مقدار وسعت در ملک افزايد هرآئينه کثرات جهان روی در وحدت قهرمان يکه از والا دران داد گر در آرد - و عبادت کُبراي اين نشاه بمنصّهٔ اعلان شتابد) ليکن (وجه همّت حقيقت اساس چون ديمار حال عموم برايا و شمول خصوص خلائق است - که ودائع بدائع ايزدي اند) باين عبادت توجّه نميفرمايد - امّا (چون ايزد بيچون در افزايش دولت و ارتفاع مبادي سلطنت است) مرتبه بمرتبه ولايات را از فرمان روايان عدالت دوست خالي ميگردادد - تا شهريار حقيقت بروه بآنصوب توجّه پادشاهانه گمارد - و آن حدودرا بفروغ معدلت خويش روشني بخشد - تا هم تفقّد کان بادیهٔ حوادث در ظلال عاطفت درآيند - و هم وحدت قهري[۲] (که توأم وحدت ارادي ست) دلخواه صورت بندد - و هم در ظاهر بينان (که عالم ازان پُرباشد) مشعلهٔ اخلاص افروخته گردد - چه در استعدادات طبقهٔ انام تفاوت عظيم دست نهادهٔ قدرت ايزدي ست جلّ جلاله - طايفهٔ از ديدن فروغ خردمندي و طرز نشست و خاست و بخشش[۳] و بخشايش و اغماض نظر از زلّات مردم و آگاه دلي پي ببزرگي خديو جهان برده او را يگانهٔ درگاه الهي ميشمارده - و خدمت او را عبادت ايزدي شمرده در عقيدت و اخلاص مي افزايند - و گروهي را (که بنظر بررس کردارها نمي افتد) از فزونی سطوت صوري و افزايش ملک ظاهري بزرگي معنوي او گرويده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمرهٔ مخلصان جان سپار ميگردادند - و لهذا درين هنگام (که ملک دهلي از عبار مگس طبيعتان[۴] شور انگيز پاک شد - و کوردلان فتنه انديز در گرد نيستي و ناکامي مرده شدند) همّت جهانگشاي شاهنشاهي در تسخير ملک گجرات و اصلاح مفرات آنحدود مصمّم شد - که ستمزدگي عموم رعاياي آن ديار بکمال رسيده بود *

ازان باز [که سلطان محمود از بے پروائي دشمنان چرب زبان هنگامه آراي را بدرستي بر گرفت - و از بد درونی ملازمان تيره راي (که سود خود را در زيان صاحب و منعم ميدانند) رخت هستي بر بست - چنانچه مجملے ازان در حال صوبهٔ گجرات نگاشتهٔ قلم تحقيق شده است]

---

(۲) در [چند نسخه] قهري (۳) در [اکثر نسخه] از بخشش (۴) در [چند نسخه] طبيعتان و در [بعضے] طبعان *

اُمرای آن دیار خصوصًا سیّد مبارک و اعتماد خان و عمادالملک در خود کامي شدند - و برای آنکه بمعني حکومت ایشان باشد یکے از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم سري برو اطلاق کردند و چون او بسنّ رُشد رسید ارهم گذرانیدند - و مُنّو نام پسرے بے جوهر را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) برداشته بفرزندی سلطان محمود شهرت دادند - و خطاب مظفّر شاهي بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند - احمد آباد (که دارالملک گجرات است) و کنبایت و بسیارے از ولایت بتصرّف اعتماد خان درآمد - و سرکار پتّن بموسی خان و شیر خان فولادي قرار گرفت - و سورت و برونچ و بروده و جانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرّر شد - و دندوقه و دولقه و غیر آن به سیّد حامد نبیرهٔ سیّد مبارک رسید - و جونه گذهه و ولایت سورتهیه بامین خان غوري معیّن گست - و اعتماد خان نگوبزت آن سفلهٔ خرد سال را پیش خود داشته روزے مبگذرانید و آن ملک از استیلای متغلّبه مورد انواع ظلم گشت - و با یکدیگر این سران بے سر منازعت کردند درینولا (که چنگیز خان در گذشت) باغوای شیر خان مولادي مُنّو از احمد آباد گرخته بپتّن آمد و شیر خان فولادي با جمعے از اوباش بگرفتن احمدآباد لشکر کشید - اعتماد خان در احمدآباد متحصّن شده بمیرزایان التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدّس شاهنشاهي تسخیر گجرات را اهمّ مهام دانسته در انتظام اسباب این یورش توجّه عالي گماشت - میرزا یوسف خان و مُنّو و راجه بیربر و جمعے کثیر را به پنجاب فرستادند - که کمک حسین قلي خان برده آمادهٔ کار باشند - که مبادا حکیم میرزا باغوای کوته اندیشان موکب مقدّس را دور دانسته از اندیشهٔ شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند - و فرمان مُطاع باسم حسین قلي خان شرف نفاذ یافت که نگروت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بدهچند زمیندار آنجا را بدست خدمتي و بد نیتي مقیّد است - و (اگر مردم او متانت قلعه و استحکام جا را سرمایهٔ نخوت خود گردانند) با اکثر عساکر اقبال (که دران ناحیت تعیین اند) محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتے مردم هوشمند اخلاص گزین جدّ آور تعین فرموده روز بهرام بیستم تیر ماه الهي موافق سلخ شهر بیستم صفر از دارالخلافهٔ فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالي فرمودند - حوالي دابر مخیّم سرادقات نصرت گشت *

و از معدلتهائے (که درین روز ظهور یافت) تذبیه فرمودن بابا خان قاقشال است - و مجملے

---

(۲) نسخهٔ [ح] بنو (۳) در [بعض نسخه] دواده - و در [بعضے] دوار (۴) در [بعضے نسخه] چوناگذهه (۵) نسخهٔ [ح ی] سورتهه (۶) نسخهٔ [ج] بدنچند - و در [چند نسخه] بدیچند (۷) نسخهٔ [ا ه و] دابر - و نسخهٔ [ح] دابره - و نسخهٔ [ی] دانره *

ازین عدالت آنکه شهبار خان (که امیر ترک بود) در ترتیب یسال اهتمام میکرد - آن ترک معامله مدان نخوت‌مند باو در افتاده بدرشتي پیش آمد - چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایر بی‌راهه‌روان سیاست عظیم فرمودند - و بیک توجّه شاهنشاهي در چنین لشکر بزرگ (که بچندین صاحب اهتمام کار گذار پیرو ترک شایسته بدشواري بدید آید) بآساني تحقّق گرفت ۰

و از سوانح عشرت افزای غرابت‌بخش آنکه درین‌هنگام (که قصبهٔ سانگانیر مضرب لوای ظفر قرین شد) بدستور معتاد بهنشاط شکار توجّه فرمودند - و (دران ایّام چون بشکار چیته عشرت‌افزای بودند) هر گروهی را چیتها داده رخصت نمودند - و خود با بعضی از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند - اتّفاقًا در شکارگاه چترنجن نام چیتهٔ خاصه را بآهوئی سر دادند - ناگهاني در پیش جرّه پیدا شد که پهنای آن بیست و پنج‌گز بود - آهو مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده خود را ازان جرّه بهنار گذرانید - چیته نیز از روی غیرت بهمان وتیره بجستي و چالاکي ازان خندق گذشته آهو را در ربود - ازنظّارهٔ این‌حالت شگرف غرنو از ناظران بارگاه حضور برآمد - و باعث تعجّب غریب و انبساط بلیغ گست - و خدیو عشرت درست پایهٔ آن‌چیته را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدّس شد که برای عزّت گردنی او و عشرت مردم در پیش او نقّاره مي‌نواخته باشند و روز کوش چهاردهم امرداد ماه الٰهي موافق شنبه پانزدهم ربیع الاوّل بآئین مقرّر از یک منزلی اجمیر پیاده شده متوجّه طواف روضهٔ معینیّه شدند - در اثنای راه قراولان عرصهٔ شکار خبر آوردند که درین نزدیکي شیرے‌ست قوي هیکل که همواره در کمین متردّدان این راه بوده قصد مي‌نماید ازانجا (که اسپیصال آزار رسانان لازم آئین سلطنت است) شهریار شیر شکار متوجّه دفع او شدند و بروشے دل‌گزین آن درندهٔ قوي پیکر را شکار فرموده متوجّه آن حظّهٔ دلکشا شدند - از برکات قدوم شاهنشاهي رونقے تازه یافت - و آداب نیازمندي و رسوم زیارت بتقدیم رسید - و دریای افضال بجوش آمد - و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهرهٔ وافر برگرفتند - و روز دیگر بتماشای قلعهٔ اجمیر (که بر قلّهٔ کوهے واقع است) متوجّه شدند - و دران عالي‌مقام بزیارت سدّه حسین خنگ سوار (که در زبان عوام از اولاد امام زین‌العابدین‌است) پرداخته تبرّک جستند - و تحقیق آنست که سدّه از ملازمان شهاب‌الدّین غوري‌ست - هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود اورا دستداری اجمیر گذاشت - و او آنجا نقد حیات سپرد - و بمرور ایّام و هجوم عوام بولایت مشهور گشت - و ترنبش مطاف عالمیان شد - و حضرت شاهنشاهي (که بپوسته دردِ طلب پیرامون خاطر مقدّس میگردد)

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] عبرت ۰

نظر بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همّت فرمودند - و روز[۲] امرداد ماه الهي موافق سه‌شنبه دوم ربيع‌الثّاني خان كلان را با بسياري از اُمرا (چون اشرف‌خان و شاه قلي‌خان محرم و شاه بداغ‌خان و سيّد محمود خان و قليج خان و صادق خان و شاه فخرالدّين و حيدر محمّد خان آخته بيگي و سيّد احمد خان و قتلق‌قدم خان و محمّد قلي‌خان توقباي و خرّم خان و بيگ فوريں خان و بيگ محمّد خان و محمّد قلي‌خان داماد خان كلان و مهرعلي خان سلدوز و سيّد عبدالله خان و مير زاده علي‌خان و بهادر خان) برسم منقلاي بصوب گجرات رخصت فرمودند - و روز فروردين نوردهم شهريور ماه الهي موافق دوشنبه بيست و دوم ربيع‌الثّاني خود بدولت و اقبال از خطّهٔ فيض اساس اجمير نهضت فرمودند - تا هم انبساط شكار بنقديم رسد - و هم اُمراي پيش در كار طلبي جوهر خويش را بهتر ظاهر كنند - و هم گجرات بزود تريں اوقات در حيطهٔ تصرّف اولياي دولت در آيد - و به بهترين وجهے تدارك احوال سم رسيدهاي آن‌ديار صورت بندد - مواكب نصرت‌لوا در دو منزلي ناگور رسيده بود كه نويد ولادت مرزند والا گوهر رسيد - و نويد فتح و فيروري رساند *

ولادت سعادت‌افزاي گلدستهٔ بهار اقبال شاهزاده سلطان دانيال

بر ضمائر دقيقه‌سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باريك بينان روابط اصلاب و ارحام مخفي نيست كه ناظمان سلسلهٔ علوي و سفلي (چون گيتي‌خديو[۳]) را باقبال روز افزون و دولت ابدپيوند اختصاص بخشيده كامياب مطالب صوري و معنوي و سعادت‌پذير متابعت ديني و دنيوي گردانند) هر صبح تازه گلے هميشه بهار از حدائق اميد او بشگفانند - و هر شام خجسته اختترے عالم افروز از مشارق آرزوي او طالع سازند - آرانجا [كه تائيد يزداني در بارهٔ شاهنشاه عالم افروز از اندازهٔ دريافت بشري ست - چه ايزد تعالى جميع مكارم و معالي را (كه در مكامن مسيّت ازلي ست) فراهم آورده در كنار اقبال قدسي اعتصام او نهاده است] ناخواسته چندين عطيّات كُبرى مخصوص ذات مقدّس او ساخته - خواستها را چه گنجايش آنكه پرده نشين جلباب توقّف گردد و لهذا (چون باطن اقدس طالب فرزندان رضامند حق‌جوي حقيقت‌شناس بود) ايزد توانا اين نعمت بے‌انتزاع و دولت بے‌انقطاع را (كه ايجاد مثل عبارت ازانست) بموجب دلخواه مكرمت فرمود و مرتبه مرتبه گوهرے بے بها از محيط بطون بر ساحل ظهور جلوه‌گر[۴] ميكذد *

دران هنگام (كه موكب معلّى از اجمير نهضت ميفرمود) يكے از پروگيان سرادق عصمت را زمان دولت ولادت و وقت انكشاف صبح سعادت نزديك رسيده بود - و نقل و حركت را مزاج

---

(۲) نسخهٔ [د ه] و روز امرداد (۳) در [چند نسخه] خديو را (۴) نسخهٔ [ح ط] جلوه گري *

آن عفّت‌سرشت بر نمي‌تابيد (۲) - تيمّن و تبرّک جسته خانهٔ اشرف منتسبان روضهٔ منيفه (۳) و اعزّ معتکفان بقعهٔ قدسيّه دانيال نام (که نور صلاح و فلاح از ناصيهٔ حال او مي‌تافت) خالي ساخته درانجا گذاشته بودند - مرکب اقبال پيوند درحوالي پيلود (۴) ازمضافات رني از سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمير رسيدند - و نويد نصرت بخش مسرّت افزاي آوردند که بعد از گذشتن چهل و يک پل از شب آسمان بيست و هفتم شهريور ماه الهي موافق شب چهار شنبه دوم جمادي الاولي بحسب رويت و شب سيوم بحسب امر اوسط (بطالع حمل بحاسبهٔ حُکماي يونان - و بطالع حوت بحساب داناياني هندوستان) درخطّهٔ فيض ابتماي اجمير (که طولش صد و بارده درجه و پنج دقيقه - و عرضش بيست و شش درجه است) دادار جان آفرين جهان آرا حضرت شاهنشاهي را فرزندے بلند اختر کرامت فرمود - و بطلوع اين کوکب نوراني منّت بر انفس و آفاق نهاد - گيهان خديو از استماع اين نويد سرور پيشاني صبح برتورا زمين‌سای سجدهٔ شکر فرموده بسپاس و ستايش الهي کامياب دولت گشتند - و ظهور اين امررا مبشّر فتوحات ے اندازه دانسته و جشنهاي عالي ترتيب داده انجمن پيرائي (۵) عشرت شدند - خلائق بصلاي عام نشاط تازه از سر گرفتند - و نقود افضال در دامن آمال عالمے ريخته آمد * شعر *

گلے بسکفت جان‌پرور درين باغ * که بويش صد گلستان را کند داغ
درين شمشاد بُني کاراد برخاست * ز هفت اختر مبارکباد برخاست
خديو از سر طرب را بال و پر داد * صلاي مي بهفت اقليم در داد
نشاط آرنخت از تار ترانـــه * نوا بيچيد در مغز زمانـــه
کرم کز همّت والا نظر داشت * تمنّا را حجاب از پيش برداشت

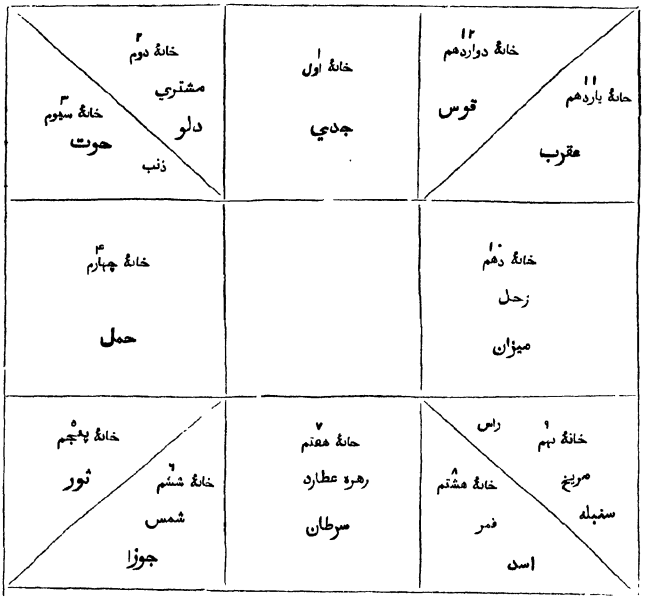
مولد گرامي را (که خانهٔ شيخ دانيال بود) منظور داشته و استمداد تائيد از حضرت دانيال اکبر در نظر مقدّس آورده نام نامي آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانيال برلوحهٔ دولت نقش بستند شُعراي نکته‌پرداز تهنيت نامهاي دلپسند (۶) در رشتهٔ نظم کشيدند - و تاريخهاي نادر بر زبان ارباب فهم گذشت - و کامياب صلات گشتند - و حکم اقبال پيوند شرف نفاذ يافت که (چون آن کوکب آسمان قدس يک‌ماهه شود) مهد دولتش بقصبهٔ آنبير برده بحضانت سعادت‌مندش راني کوچ راجه بارمل درآرند - اميد که ابن سرو بُن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربيت و عاطفت شاهنشاهي شاداب دولت ابد پيوند باشد - اکنون (که توفيق ازلي بدرقهٔ راه من حيران انجمن هستي گشته در شرح

---

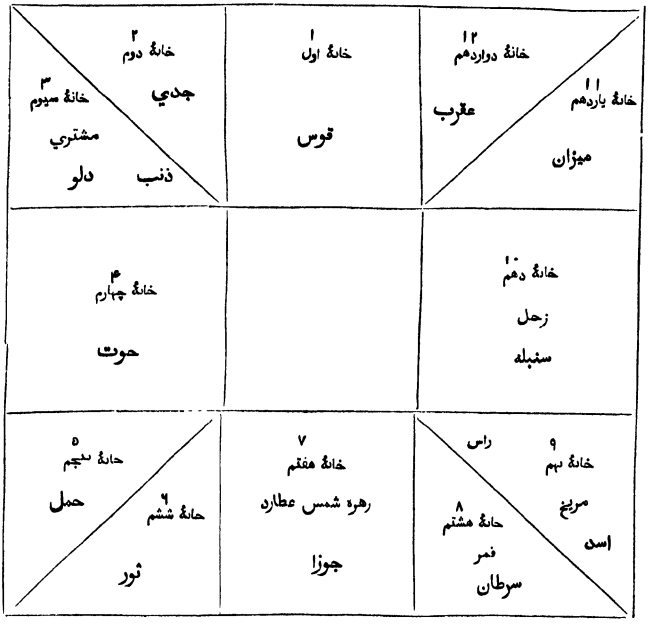
(۲) در [اکثر نسخه] نمي‌تافت (۳) نسخهٔ [ا] معيديه (۴) نسخهٔ [ا] پيلو - و نسخهٔ [ه] پهلود
(۵) نسخهٔ [ی] آراي (۶) در [بعض نسخه] دلپذير *

احوالِ هدایت‌انتمای حضرتِ شاهنشاهی مرا از قلمِ من بیقرار تر میدارد) صورتِ زایچهٔ سعادت‌ارقامِ این مولودِ مسعود را بحسابِ یونانی و هندی درین دیباچهٔ اقبال نگاشتهٔ خامهٔ تحقیق کرده استخراجِ احکامِ آنرا بر دیده وزانِ دقائقِ اختر شناسی میگذارد ٭

زایچهٔ طالع اقبال رقم بطور حکمای یونان و فارس



زایچهٔ طالع سعادت‌افزا بحساب خرد پژوهان هندوستان



و بالجمله بعد فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کُبری روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الٰهی موافق چهارشنبه نهم جمادی‌الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد - و ظاهر قصبهٔ ناگور مضرب خیام معلّی گشت ۞ ۞ خاتمه ۞

المنّة لله هفتم اردی بهشت سال چهل و یکم الٰهی مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان (۱۰۰۴) هزار و چهار شگرفکاری قرنے از دولت ابدی اعتصام و برخے نیرنگ سازی اقبال سی‌سالهٔ کسور خدای ۞ ۞ شعر ۞

شمع شش طاق و شاه (۲) بهٔ خرگاه ۞ بادشاه زمانه اکبر شاه
کز رخش روز بخت روشن باد ۞ وز بهارش زمانه گلشن باد

به دبیری اندیشهٔ سخن‌سنج و تکاپوی خامهٔ آسمانی‌خرام حسن انجام پذیرفت - بسا فرمانروایان والا شکوه را بطفیل آن یکتای‌آفرینش یاد آورده دستانچهٔ داستان‌سرائی شاداب گردانید - و آسودگان شاد خواب دیستی را ردگانی جاوید چهرهٔ نشاط افروخت ۞ ۞ شعر ۞

صد شکر که این نگار خانه ۞ بگرفت نگار جاودانه (۳)
آدرا که سرے نگفته‌دانی‌ست ۞ داند که چه ریزش معانی‌ست

اگر نگاه بینش شوریده بخودشتن افتادے خود را شایان این کار بزرگ ندانستے - و گفتار دانا پذیرفته ار سرانجام شعل شگرف دل بر گرفتے ۞ ۞ شعر ۞

چو طبعے نداری چو آب روان ۞ مبر دست زی (۴) نامهٔ خسروان
دهان گر بماند ز خوردن تهی ۞ ازان به که ناساز خوانے نهی

لیکن فرمایش شاهنشاهی و نبرنگ والا اخلاص نظر فطرت را بر مفاظر اقبال گشودند - و چیره دستی مرا ار من در گرفتند - آغار آگهی بناری زبان خوی گرفت - زبان پارسی کمتر سرائیدے - گلگشت (۵) بهار معنوی و تماشای سرایستان حکمت نظری و عملی (۶) از همه پرداخته دل گردانید - خاصه ار شنودن دبو افسانهای کهن بر کنارهٔ زیستے - و نقد حال بفسیهای فرسوده دادن زبان سترگ اندیسیدے - دران فروغ شناسائی کاخستان نقل خراب در نظر آمد - و فراخنای تاریخ سزاوار جولان‌گاه فارسان حقیقت چه که شایستهٔ نگاه سعادت‌گزیدان عالم صورت نمی‌نمود - ناگزیر مردم‌راد آدست که جواهر گرانمایهٔ انفاس رایگان از دست ندهد - و سپنج‌سرای زندگانی بفرمان پذیرش خدایگان خرد آباد دارد - نه آنکه روزگار ببدمستی گذارد - و بے بها گوهر زندگی بخزف ریزهای

---

(۲) نسخهٔ [ه] ماه (۳) در [بعضے نسخه] جاودانه (۴) زی بمعنی سوی و جانب (۵) نسخهٔ [د] و به گلگشت (۶) نسخهٔ [د] عملی پرداخته از همه دل بگردانیدے ۞

ناسزا فروشد - آزمندانِ تباه سرشت و هرزه لایانِ شوربده سر بکامروائی خود نادرست گفتارها در آوردند - و شرم از روشنیِ ابداع برگرفته بدانستگیِ حق را باطل آمیز گردانیدند - و پزشکانِ نا آزموں و چاره گزیدنانِ بےسرانجام در پذیرائی نیکوئی و پرهیز از تباه کاری داستانهای بیم و امید بر ساختند - و تلخ‌داروی ناراستی و آمیزه زهرگیای نادرستی مداوای نفسِ بوقلموں و مالیخولیای[۲] اخشیجی انگاشته در فراخنای غم درآمدند - و بسا کَسَب گرفتارانِ خیال‌پرست اندیشهای تباه را وارداتِ آسمانی پنداشته یافه‌درای آمدند - و از تاراجِ آگهی و شورشِ دراز نفسیِ تخیّلات بےآزرم بکفتارِ دلاویز حقیقت برآمیختند - و فراوان راستیِ پیشکانِ سعادت‌آموز و ساده لوحانِ خیراندیش سخن‌سرا سرزلفِ[۳] دژم گذاشته از کوتاه بینی و نا شناسائی یاوه سرائی نمودند - و بتکاپوی سلیم[۴] دلانِ حق نشناس حکایتهای ترفند درمیان آمد - و از سپریِ شدنِ دورها و کهن گشتنِ نامها و بیغواره گزینیِ خرد و هنگامه آرائیِ طبیعت طوفانهای فتنه برخاست - و سیلابهای آشوب برجوشید گروها گروه مردم و گوناگون آدمی از هر خواندنِ فرسوده کتابهای باطل‌آمیز نکالهای ستبرک اندوختند و در ریان زدگیِ جاوید افتادند - و از غنودگیِ بخت و خوابیدگیِ خرد بجای گوهر یکتائی شناسائی (که شورش‌گاهِ صورت و معنی از آرام پذیرد - و تیرگیهای ظاهر و باطن از مروغِ او روشنی فرا گیرد) آمیزهٔ[۵] تباه برگزیدند - و بخس پوشی و خاک‌افسانیِ آن نیّرِ نور افروز را غبار اندوه ساخته مصرِ سعادت خراب گردانیدند - و شگفت‌تر آنکه دران تفسیده دشتِ بےتمیزی (که پناهِ آرامشی پدیدار نیست) بخواهشِ سخت سمومِ جان‌فرسای اورا سرمایهٔ شادخواب می‌سارند - و در ظلمتکدهٔ غفلت مرده بدیارِ شادی و غم را بر خوابهای پریشان می‌نهند ۞ • شعر •

هیهات چگونه سر کند کس • ره بر دمِ تیغ و پای از خس
هم باشنه ریش و هم کف آماس • چون پای نهم بدشتِ الماس

درین تیرگیِ دل و کساکشِ خاطر کوکبِ حقیقت بدرخشید - و بداوریِ فطرت گوشِ هوش گشوده آمدِ طنزِ آسمانی لطمهٔ هر نفسِ کج‌رای زد - و بزبانِ بےزمانی اندر سرائی فرایش نهاد - پورِ[۶] مبارک ترا (که در آزرمستانِ نیک‌اندیشی گزین‌صدرِ داده اند) در سر چه افتاد - و چسم آهو بین چرا بار شد - تا چند خرده گیری - و ناسزا گوئی - و گوهرِ نیکوئی خاکپوشِ ناشناسائی گردد - از بدکه در[۷] صنعتگریِ دهقنی نیست عامّه وار (هر چه ندانند بکین‌توزی بر خیزند - و ریان و دل بنکوهش

---

(۲) نسخهٔ [ب ج د] ماخولیای - و هر دو صحیح است (۳) نسخهٔ [ب] سرزلف گذاشته (۴) نسخهٔ [د] لئیم - و در [اکثر نسخه] سلیم دلان نشناس (۵) نسخهٔ [ب] دایرهٔ تباه - و نسخهٔ [د] آمیزش تباه (۶) نسخهٔ [د] که ای پور مبارک (۷) نسخهٔ [ج ۵] درین •

بر آلایند) راه بے‌دانشي مي‌سپرې - و ژرف نگهي بکار نمیبرد - اگر فروغ حکایت و پرتو نقل نبودے چدین چراغ دانش کجا افروخته شدے - و ندسیان عقلی خرد پژوهان باستاني بما کي رسیدے سخن (که نقشیست بر هوا - و بادے ست گرد زده) کوتاه عمر بودے - و فیض سابق بلاحق بنبود نیافتے - کار شناسان دور بین از مشغلهٔ نیایش این والا بخشش بران عیوب نگاے نیفکنند تا بگفت و شنود چه رسد ۞ • شعر •

کمال صدق و محبّت به بین نه نقص گناه • که هرکه بے هنر افتاد نظر بعیب کند

و چرا بر پیشگاه خاطر (که چشمهسار فیض ایزدي ست) سرآمدبختگی معقول نا منقول پوشیده ماند و هشیار دل ملال بر گرفته زبان بیغاره بر گشاید - آگاه نه که همّت بلند و نطرت عالي پیوسته کمیاب - دل حکم نایاب دارد - اگر در اساطیر پیشینیان همّتي دور دست حقائق نگاشته آمدے میانه روان دشت دریاست و واپس ماندگان نادیهٔ جویائي (که جهان هستي مالامال ازین گروه است) چاشنیء لذّت بر نگرفتے - و باستاني نوشتها در بهانخانهٔ خمول فرسوده گشتے - همانا نادره پرداز اتحاد چنین شگرف آمیزشے بروی کار آورد - و نیرنگ‌سار قدرت بر تختهٔ ابداع چنان بیرنگ دلفریب نقش بست - تا هم خال عین الکمال حورا نژادان معنوي باشد - و هم راحله روای پردگیان غیبي تواند شد - مدارج بزم و رزم و مراتب جدّ و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع پرخویها در شناخت آدمي و طرق معموری ملک و راست بینیهای دانایان و اغلوطهای دانسوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم‌دلیهای بزرگان روزگار و حاقهٔ اقبال ناممکن جنبانیدن و بهیچ خرسند نودن بسیارے از دودمان عقل و شهادت و سایر طرفگیهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون بگذارشے روح‌افزا و روشے دلنشین تاریخ‌نامها باز گوید - اگر دیده وري بکار برد و نگاے بسزا کرده آید عمر دوم (که دانش پژوهان کردار درست در آرزوی آن فرو شده اند) بدست افتد - و سرمایهٔ جاوید زندگاني فراهم آید - و نیز شاهد عرفان اگرچه بے‌فروغ خرد بر منصّهٔ پیدائي نه‌نشیند و پرده‌ئ شبستان معني بے پرتو آن گوهر شب‌تاب رخ بر نگشاید لیکن آن کار پرداز حقیقت مایهٔ رونقي از راه حواس بر گیرد - خاصه از دریچهٔ چشم و روزنهٔ گوش پذیرای فراوان نور گردد - و از دید و شنود آثار پیشینان افروزش یابد - و پیرایهٔ حسن روز افزون اندوزد - و نیز در عطّار خانهٔ روایت گوناگون درمان ملال و داروی غم بدست افتد - و چنین معجون دلگشا ناگزیر نشأهٔ تعلّق همانا سرتابی همّت اران بود که بوالعجب خاطر همواره جوش وارستگي بر زند - و دست تهي و دل خالي

---

(۲) در [بعضے نسخه] سرآمدبختگي (۳) در [اکثر نسخه] بر گشاد - و ران تقدیر ماند نیز بصیغهٔ ماضي ناشد (۴) در [بعضے نسخه] همگي همت دور دست (۵) در [چند نسخه] حور نژادان ۞

پژوهش نماید - بدین هنگامهٔ داستان طرازی (که بهین دست‌آویز تعلّقیان است) کجا فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علائق نظّارگی شود - امروز (که از آویزش درونی باز داشته بنزهتگاه صلح کل می‌برند - و از نشیب‌لاخ تقیید بر فرازگاه اطلاق میخواهند) اگر نوید شناسائی بگوش سعادت درآید چه دور باشد - و دل ازان رمیدگی باز ایستد چه شگفت ❁

حقیقت کار آنست (هرچه دل بزبان گذارد - و خامه[۲] بکاغذ سپارد) همه زادگان ابوالآبای عقل اند - و نیرنگی این بیرنگ بدائع نگار - لیکن آن گوهر نورانی تکوین را بسرنوشت آسمانی از همنشینی خشم و آز و هم آغوشی غفلت (که فرزند رشید این دو غول راه سعادت است) زنگهای ابدی منشور تو بر تو نشست - و می‌نشیند - و ازین نکوهیده آمیزش جانگزا گوناگون ناصها بر آورده حیرت‌آمای آسوده دلها گشت - و میگردد - آن تیرگی گاه از دیدهٔ حق باز دارد و گاه نیّر دریافت را پرده باف نتواند شد - لیکن کارگران کردار را از پای افکند - آنچه زادهٔ عقل رده‌ور زنگ است و سنردگی دران پایه (که پردگیان شبستان تقدّس در پایه - و ار صفای گوهر و فروغ[۳] دل بینای سرائر آید) آن نتائج عقل را مکشوف شمرند - و اگر زنگ زدائی بآن مثابه (که بیرنگ آبای علوی و امّهات سفلی بگفت و گوی دلپذیر گزین مجملی بر خواند - و چون و چرا را در بایستگاه آن بشایستگی بر گذارد) بزبان روزگار آنرا معقول دانند - و ثمرات رنگین خرد را منقول نام نهاده از پیشگاه اعتبار بیرون افکنند - هیهات خاک درّهٔ امکان را کدام نیرو که دست تصرّف برگشاید - و عقل بندگی نژاد را کجا یارا که از خلوت سرای سلطانی باز گوید - شگرفکاری ایزد بی‌همال و رنگ‌آمیزی چهره گشای تقدیر است - هشوار مرد شناسد که شرّ و خیر برابر - و شرّ غالب بسان شرّ خالص در خلوتکدهٔ محال[۴] باشد - هستی (که خیر محض و نور صحت است) جز بر خیر غالب نتابد - خاطر سودائی کج‌گرای ازان اندیشه بر آمد - و زبان هرزه لای را بسگرف پای‌بندی باز داشت ❁

پس از دراری داستان و کوتهی سخن خاطر از گوناگون آویزش قدری آرمیده تمکین حوصله را چاره‌گر آمد - و ازان نفرت بر کنار شده به پژشکی مردم روی آورد - و بمشاطگی صورت و معنی پای همّت افشرد - و ستردن نقش ناسزا ناگزیر وقت اندیشید - عزیمت چنان بود که در آئین دانش‌آموزی نمطی چند پرداخته آید - تا شناسائی فروشان و آگهی طالبان هنگامهٔ گفت و شنود را بدان بر آرایند - و ریاضت کیشان زنجیر جوی نفس معربد را نخست گزین اسباب آهنگری

---

(۲) نسخهٔ [د] و زبان نخامه و خامه بکاغذ (۳) در [اکثر نسخه] فروغ دیدگان دل بینای سرائر
(۴) حاصلش اینکه شرخالص و شرغالب معدوم است - و خیر خالص و خیر غالب موجود ❁

سرانجام یابد - و سپس آن سلسلهٔ چند (که پای‌بند باد پیمای سیه‌ابی توانند شد) فراهم آید و خدا جویان محال پژوه را از کاهش روز افزون بر کنارهٔ مانده نیروی پیرایهٔ نفس نیرنگ سا دست دهد - و خدایابان بهیچ خرسند از اندیشهٔ نا روا باز آمده بنارسائی گرایند - و شناسا گردند که آستانهٔ کبریای ایزدی بالاتر ازانست که طایران بلند پروازِ اوج امکانی بآهنگ آن بال گشایند و معاملهٔ اندوزان چهار سوی دنیا سود و زیان را بران اساس نهاده از سراسیمگی بے سر و بن برآیند و پا از گلیم حوصله بیرون ننهاده هرزه کار و یاوه درا نشوند - لیکن از هشیار خرامی و زمانه سازی (که نا گزیرِ سعادت پژوهانِ بیدار بخت است) با خود می‌سرائید - هفت هزار سال سپهری شا که شورش بے‌تمیزی بلندی گرای است - و آشوب ناشناسائی که و مه را سرگردان دارد - امرو (که سر آغاز دورهٔ دیگر است) نرم آرای ابداع برسم پیش نقاب بافی گروها گرو میکند - یا پرد بیراهی برداشته رهنمای فرهنگاه حقیقت میگردد - از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهش مینمود - و از کتابهٔ روزگار نقش آگهی میجست - ناگاه خط نومیدی از ناصیهٔ زمانه بر خواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر منقلب را دورے چند دیگر در کار است - از کج‌گرائی و درازی امل در کمین آنوقت نشست - ناگاه نیّر سعادت پرتو انداخت - و خاطر از هرزه سگالی بار آمد - روشن شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر نگشته - و مرا پزشکِ خود گردانیده از ناگهان طبیعت گفت چون خموشی نهی‌میان و هشیاری جنون آسا حاقه‌خای در است - هوش (که کلید کارداني خطاب اوست) قفل درلنخانهٔ حق پژوهی و سعادت هرگونه در گرو اندیشهٔ درست و نیّت خیرسگال او - خاطر ازان بسیج برگرفته در خیال آن شد که (اگر همّت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد) در مزاج زمانیان نامهٔ بر طراز - و رموز حقیقت بزبان گومگو برگذار تو که آویزهٔ گوش صاحبدلے گردد - و توتیای چشم سرانجام یابد • شعر

بود در اندیشهٔ من دیر باز • کز دلِ دانندهٔ اندیشه ساز
حکمت پوشیده بصحرا نهم • رخت گرانمایه بسودا دهم
بیخبران را دهم آگاهیئے • تازه کنم شرط نکو خواهیئے

درین هنگام فرمانروای اعظم شاهنشاهِ عالم بنگارش گرامی احوالِ دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را پرِ پدید آمد - و بطرزِ دلخواه مکنونِ ضمیر از دریای خاطر بر ساحلِ کاغذ افتا آداب فرمان‌پذیری بجای‌آمد - و لختے سپاس نعمت رسیدگی گذارش[۳] یافت • شعر

گرچه همی‌خواست سخن‌کام خویش • لیک گرو بود بهنگام خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بنا سازی (۳) در [بعضے نسخه] بتقدیم رسید •

همین[۴] که رسید آن نفس جان‌نواز • کان نفس از جان شودم جلوه ساز

بیشترے حرف گذاران باستانی و بسیارے زمانیان خامه[۳] پرداز را (که زبان یکتائی دارند و سخن سرائی بیک آئین نهاده طرز دست‌فرسود روزگار وا نمایند) همگی بسیچ برآرایش الفاظ باشد و معنی را پیرو لفظ دانسته بواژه‌روی تکاپو رود - و سجع گوئی و فاصله آرائی را سرمایهٔ فصاحت اندیشند - و همان یادگار شعر را پیرایهٔ نثر شمارند - و برتناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و آئین ترصیع و روش تجنیس مدار باشد - و باختیار اقتباس و مراعت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه و گذارش اطراد گرامی انفاس بگذرد - محسّنات بدیعی را دست‌مایهٔ بلند پایگی سخن انگارند و بر مزایای بلاغت و جلائل معانی نظر نبفگند - برخے قدم فراترک نهاده در جولانگاه معنی جالس نمایند - و تدقیقات خیالی و تخیّلات واهی نخچیر آن عرصه پندارند - و بپیچش عبارت و دوری استعارت (که نشان نکوهیدگی شناسندگان صواب اندیش باخود دارد) پیرایهٔ کلام اندیشند و دشوار فهمی تازه طرح (که اکسیر دانائی ازان برسازند) از نخستین مشکل شناسی باز نداشتند گروها گروه عامّه غیر از سخنان دست‌رد زود فهم نفیوشند - و برهردو طرز دیر آشنا زبان بیغاره برگشایند - بفرمایش دل و یاوری همّت و تنومندی بخت بیدار دراین همایون نامه سخن‌سرائی را کاخ دیگر برافراخت - و گذارش را خرامش تازه پیش گرفت - و بآمور گاری خرد و رهنمونی روشنان ابداع گزین روشن دست‌باف فطرت آمد - گوهر خود[۶] را بصیرفیان دیده‌ور رسانید - و تعقه دلان بادیهٔ جویائی را قطرهٔ آبے ترارش نمود • شعر •

طلسم خویش را درهم شکستم • بهر حرفے طلسمے بار بستم

بدان تا هرکه دارد دیدنم‌دوست • بهبیند مغزجانم‌را درین پوست

اگرمن جان محجوبم تن اینست • وگربوسف شدم پیراهن اینست

ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد - و آفرین و نفرین را روز بازار دیگر پدید آمد - آنان (که رهٔ پندار و غارت کردهٔ تقلید نبودند - و چشم بینا گشوده در جست‌وجوی سخن دلپذیر و دل سخن پذیر خاک بیزی نمودند - و از کشش روزگار و درازی زمانه در تکاپو افسردگی راه ندادند) دست‌مزد خود گرفته هدگسپای شادکامی برافراختند - و آفرینها نموده غرقهٔ خوی شرمندگی گردانیدند - و درماندگان خار زار طبیعت از نارسائی فطری و همنشینی گروهے (که دقد خویش بگروگانی دکانچهٔ مالوف داده اند) سرپشورش برداشتند - و کالا شناسان ناتوان بین بشکنجهٔ حسد

---

(۲) در [بعضے نسخه] بین (۳) در [اکثر نسخه] خامه پرداز زبان یکتائی دارند (۴) در [اکثر نسخه] اطرا (۵) نسخهٔ [د] ازتحسین (۶) در [بعضے نسخه] خرد •

در جان کاهي و دل گزائي نشستند - و زبان طعن[۲] گشوده غبار آمای سادهدلها گشتند * • شعر •

من خاک رهِ گهر شناسان • کامروز برغمِ ناسپاسان
این گنج گهر چو برگشادند • انصاف گزین نظر گشادند

دیده وری را با من نظر خیر اندیشي بود - و بچشم درستي نگریستي - باده رز گوئي درآمد - و از روی مهرباني بر گفت - چندین زحمت چه مي‌بري - و سخن بدین گونه چرا مي‌نگاري - از هزاران یکے پدید آید که این شگرفنامه درست بر خواند - و به نیرنگی تازه نمط آگاهي پذیرد - تا نیروی حقیقت‌شناسي از که امّید داشته آید - و کی دانای بلند[۳] پایگي پرده از روی کار بردارد - همان بهتر که این نوآئین بساط در نوردیده بزبان روزگار سراید - و مایدهٔ افضال برای عموم مردم سرانجام دهد آرین کارشناسي نفسے بر آسود - و اران مهر گزینی جوش نشاط بر زد - فرّخ ذات او مرا بپاسخ آورد درج حقیقت بر گشادم - راتبه خوارانِ عوام را روزي فراوان است - قدسي نزل برای یگانهٔ وقت آماده میگردد - مرا با هنگامه چه کار - کالای آسماني ارمغانی یکتای ملک آگهي آرایش مي‌یابد با گروها گروه عامّه چه پیوندد * • بیت •

غلیواز را با کبوتر چه کار • به باز ملک درخوراست این شکار

گذارندهٔ حکمت پژوهان دیده ور نیز یاور مي‌افتد - و عزیمت را ستگر تذمندي مي‌بخشد - مردم راه از چهار گونه نگذرد - نخست آن عناد گزین ظلمت آمود که واگونه را آمیختهٔ شنوائي نگرداند و از دریچهٔ گوش بصفوتکدهٔ دل نبرد - و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد - و اگر پذیرد بکارکرد نیامیزد دوم آن تیره سرشت بدگوهر که بیدانشی خود را دانائي انگارد - و در رنجوری دشواردوا عشرت تندرستي نماید - سیوم آن روشني جوی سعادت منش که از دیوبند ناتوان بیني و سیه‌چال نادانی وارسته بدره جویائی تنومندي دارد - لیکن از واژونی بخت و نیلکاری اختر ادراک معانی بلند نتواند و پردگیان شبستان خرد بدو کمتر روی نمایند - چهارم آن فروهیده مرد فرخنده طالع که با ذخیرهٔ شناسائي فطرت بالا دست و همّت عالي دارد - و بژرفائی دریافت پیشاپیش میرود - دانای روزگار با آن سه کس جز خمشي نگزیند - و درج گوهرائي جز بدین جوهری حقیقت پژوه نگشاید تا چراغ دانش افروخته گردد - و فروغ آگهي همگنان را در گیرد - پرور خرد چه ژاژ مي‌خائي - و هرزه چرا مي‌درآئي - اژین (که سخن را بدست نافی تازه درآوردي - و نه بر عیار زمانیان سرائیدي) این همه زبان فروشي چیست - و سر استکبار بر افراشتن چرا - (هرچند راستي گذارش مي‌یابد

---

(۲) در [بعض نسخه] طنز (۳) نسخهٔ [ز] بلند طرح پایگی - اما اغلبکه این از نسخ کاتب است و صحیحی طرح بلند پایگی‌ست *

و بسیج خود ستائي نه) همان بهتر پیکر غرور آسا از صفحهٔ هستي بزدوده آید - و باطن صافي باین ناسزا گفت دامن آلود نگردد • شعر •

مشو غرق آب هنرهای خویش • نگهدار بر جایگه پای خویش
درین ورطه کشتي فرو شد هزار • که پیدا نشد تختهٔ بر کنار

حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیاری سخن و والا رتبگی او دران دانند که درین بارگاه شگرف بنج چیز گران ارز فراهم آید - نخست فروغ معاني از آسمان تقدّس بر دل صافي پرتو انداخته نزول صعودي فرماید - دوم گزیده پیوند اخشیجي پردگیان صفوت سرای ضمیر را به پرنیان حروف درآورد و آن روحاني نژادان را باین عنصري پیکر طرزے بر آمیزد که بسان جان و تن بوالعجب معجونے آغشته گردد - سیوم تازه نمطے دلپذیر غم زدا گوش را بر افروزد - و جان را ببالاند - چهارم نخلبندي و مرتبه آرائي معني را بگزیده جای بار دارد - و لفظ پهلو جویا فراگذارد - و داستان را به بایستگاه آورد و بآرایش صورت و معني شاهد سخن را پیرایه بندد - پنجم لفظ پیرائي عبارت را از دیر فهم و نکوهیده تکرار دور دارد - و خنک رو و گران پیکر دران انجمن راه نیابد - و همچنانکه دست فرصود روزگار نباشد بگرم خوئي و آشفارئي گلگونه آراید - و این هنگامهٔ نیکرئي زمانے انتظام گیرد و سخن را والا پایگي وقتے دست دهد که عزم درست و یکتائي اندیشه و جست و جوی سخت و یاوری تنومندي[۲] خرد یکجای فراهم آیند - و نیازمندي بر دوام و عنایت دادار بے همال دوشادوش باشد - و هر کدام شرائط بسیار و لوازم فراوان باخود دارد - شمارهٔ آن این گرامي نامه برنتابد - و گذارش آن در تنگنای فرصت نگنجد - لیکن دمسار دستیار ناگزیر[۳] وقت که از فروغ آگهي بنظر دشمني پژوهش عیب نماید و از راه دوستي بپارسگالي همّت گمارد - همانا صحبت چفین فرهیده مرد اکسیر دانائي و یکجا سازآن شش گوهر گرانمایه تواند شد - امروز (که دل پراگنده - و خاطر گرو هزار جا - و گدازنده نطرز فارسي کم آشنا - و رهنمای حقیقت نایاب) چگونه آرزوی دل بانجام رسد - و کجا امّید شایستگي داشته آید خاصه درین هنگام که معاني آفرین سخن طراز میزان دانش قسطاس حقائق مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضي (که پایهٔ پدري داشت) ازین آشوب گاه عنصري بآرامگاه قدسي چالش فرمود - و ناظرهٔ سخنوري بسرگواري نشست - مرا حال سراسیمه تر شد - و دل سلسلهٔ هوشمندي گسیخت - از پیام ایزدي بیداري روی نمود - و در پشیمانی دراز افتاد • شعر •

وای برین دانش اندیشه پیچ • سینه پر از علم و ز معلوم هیچ
هیچم و اندیشهٔ من هیچ تر • نیست ز من گرچه سخن پیچ تر

---

(۲) در [اکثر نسخه] تنومندان (۳) در [بعض نسخه] ناگزیر آن وقت •

دیدهٔ آهو شناس بدست‌آمد - و سر نجیبِ شوخگینی فرو برد - در سرآغارِ جریدهٔ اقبال بسیجِ خاطر آن بود که (چون داستان‌داستان نگاشته‌آید) به پیرایشِ آن پیشوای سخن‌سرایان غارهٔ حسنِ انجام سر کیرد - ناگاه مصیبتِ جان گزا روی آورد - و مرا آن پیش‌آمد که کس‌را روزی مشواد - چنانچه از بے‌مایگی و کم‌حوصلگی صفیرے بیهشانه زد - و برخامکاریِ خود آگهی‌داد * • شعر •

سخن پناها در خامی سخن مدگر * که سوخته دلم از مرگِ قدوة الحکما
شکسته‌دل‌تر ازان ساغرِ بلورینــم * که در میانهٔ خارا کنــی ز دور(۲) رها

تا سالِ دهم نگاهِ هیچمدانِ محملِ دانائی فرموده بودند - لیکن نه‌چنان که دلِ آسمان‌پیوندِ ایشان تسلّی داشت - و این حیرانِ دبستانِ هوشمندی خرسند - که زمانه چنین نیرنگی نمود و دورِ جادکاهی نساند - مرا زندگیِ دشوار و دل از رنگینیِ اسباب افسرده‌تر گشت - افسونِ مهربانیِ خدیوِ آگهی و طلسمِ دانائیِ قافله‌سالارِ صورت و معنی ازان رمیدگی بار گرفته از سر پای‌بندِ تعلّق گردانید - و با شورشِ ضمیر و برهمزدگیِ باطن بنگاشتنِ گوهرینِ نامه همّت برگماشت - لیکن از دشواریِ و تاخ‌کامیِ زمان‌زمان تاره پریشانیِ دلِ شوریده را پراگنده‌تر ساخت - و دمدمهٔ(۳) سراسیمگیِ شهرستانِ اندیشه را سوپرانیِ آوردے - چرا گردِ تفرقه برنخیزد - و عزیمت را پای نلغزد - با گوناگون آشفتگیِ و اختلافِ عزائم والا دانسے (که ارهمه رو چیرهٔ دستیِ نماید) نادیدید - و همزبانے (که در مراتبِ آگهی نسبتِ ده‌دهی داشته باشد) نقاب کزین - کاشکے در قحط سالِ مردمیِ دستیارے بودے که زمانِ افسردگیِ خاطر و شولیدگیِ دل(۴) صفحهٔ توانست نگاشت که آلودهٔ رسم‌رار بیسین‌نباشد و اکر این‌مایه دانسے نبود شناسندهٔ ناگزیر که در فوشتهای دل پراگنده ناخنے بند کند - و برسترونِ نقش و آوردنِ لفظِ و پیدا ساختنِ معنیے توانا باشد - و اکر زمانه این هم زفتی کند چنین‌کسے ناگزیران که از فروغِ آگهی و نیروی دیرپیِ آهو شناس کردانید - (هرکاه در مکامنِ ضمیر آهنگِ وارستکی رور امورن - و کوناکون مساغلِ باهم‌اخشیج هنکامه آرای صورت - و دمسازِ مهرآمود پرده نسین) آنچه دل بدست سپارد و او بقلم بار دویسد چه‌مایه ارج داشته باشد - ازانجا (که اندیشه صافی بود و سپاس‌ازدی در افزایش - و ارادت درست - و همّتِ شاهنشاهیِ دستکیر) دران تیرکیِ کشاکش نذرِ اقبال پرتو انداخت - و نیروی کرم‌روی کرامت فرمود * • شعر •

اینکه مرا هست بخاطر درون * نقــدِ معانی ز نهایت برون
نی ز خود این ملکِ ابد یافتم * کز نظرِ منعمِ خود یافتــم

غرّهٔ آذرماه سالِ چهلمِ الٰهی کدورتکدهٔ خویش را در فراز کرده برون‌سو در نگاشتنِ کرامی نامه

---

(۲) در [بعضے نسخه] ردست (۳) در [بعضے نسخه] لمحه لمحه (۴) در [بعضے نسخه] باطن •

از غیر وا پرداخته بود - و درون سو بهنیایش دادار بے‌همال دلِ ظلمت آمود را چراغ دریوزه میکرد و تارکِ نیاز بر عتبهٔ کبریای(۲) الٰهي نهاده توفیقِ سرانجام خواهش میطلبید - ناگاه صبحِ دولت(۳) چهره برافروخت - و لمعهٔ نور دران کاخ بے‌روزن روشني افزود - چون تامّل بکار رفت و حیرت رخت بردست شکافِ قلم مشرقِ ضیا و مطلعِ نور یافت - نساطِ سترگ درگرفت - و عیشِ(۴) شگرف روی آورد گردِ درهم‌بسته گشایش پذیرفت - تنِ مهرگان سوخته قبای بهار در بوشید - و قلاوزِ مقصود پدید آمد دل بآهنگ کار افزائي بر خاست - و خامهٔ بے‌دست و پا بیرنگِ نیرنگي زد - و سور سرای بیان را کارپردازانِ عزت(۵) بدست افشاندن سماع سر انگیختند - در کمتر فرصتے گنجورِ گنجینهٔ سخن‌سرائي گردانیده منشورِ بلند نامي کرامت فرمودند - و خطابِ نادرالکلامي شمسهٔ پیشطاقِ گویائي گشت لختے سخندانِ دلاویز آگهي بدل‌نشین روشے نگاشته شد - و شکرِ نعمت رسیدگي پیرایهٔ تحسین یافت ارمغانِ سخن شناسانِ حق‌پژوه گوهرین دفترے انتظام پذیرفت - و دولتِ سترگ چهرهٔ امروز سعادت آمد * شعر *

نخت دوید و درِ دولت گساد * بیشتر از خواهشِ من هدیه داد
بلبلِ نطق از گلِ طبعم پرید * پردهٔ غیب از سرِ کلکم درید
موج بفوجم زمعاني حسر * خوانده و ناخوانده برآمد ر در
پیش دوبدند بتانِ ضمیر * خامه درون خواند بلحنِ صریر

جای آنست که ترانهٔ نشاط سر سازد - و زمزمهٔ شادماني درگیرد - لیکن آنرا (که همّت در نگارشِ احوالِ فراوان قرون آویخته باشد) بنگاشتنِ حالِ یکے چگونه ناهارشکني تواند کرد - و بکدام دست‌مایه دل بحرسندي نهاده طرب پیرایی گردد - خامه امروز بسرنوشتِ آسماني تارهٔ شورشے در سر افتاد و خاطرِ سراسیمه را بسیچِ دیگر پدید آمد - تن‌مدني - و جان‌صحرائي - اندیشهٔ سفرِ واپسین علاقه گسل - نارسائي برادرانِ روزگار در زبان بندي و دل‌خموشي - و شیفتگي(۶) باطن در گذارشِ اقبالنامهٔ روز افزون * شعر *

دردا که غمِ کوه بکاه افتاد است * معشوقِ دلِ مورچه ماه افتاد است
این واقعهٔ طرفه براه افتاد است * درویش بعشقِ بادشاه افتاد است

همگي نگاپوی اندیشه آنست که (چون نیرنگي فرنے چند نگاشتهٔ قلمِ سوادِ نگار آید - و حق‌گذاري بآئینِ خواهش سرورِ جاوید بخشد) بدستیاری کردارِ سعادت پرتو (چنانچه ار پرستارانِ دنیا

---

۲) در [بعضِ نسخه] کبرای (۳) در [بعضِ نسخه] سعادت (۴) نسخهٔ [ک] نیدش (۵) نسخهٔ [ک] عشرت (۶) نسخهٔ [ک] شکفتگي *

قدم مراتک نهاده) در پرستش ایزدي گرم‌روي دارد - و از گرویهٔ اضافات و نسبت بیرون شده بپایهٔ والای آگهي آرامش گزیند - و ارکشاکش این دیولاخ جان‌گزا برآمده بحلوتگاه تقدّس جاودانی عسرت اندورد ۞ • شعر •

رخت برداز زین‌سرای که هست • بام سوراخ و اسر طوفان بار
کلبهٔ کاندرو نخواهي ماند • سال‌عمرت چه ده چه صد چه هزار
پرده بردار تا فرود آرند • هودج کبریا بصعقهٔ بار

لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پروازان عرصهٔ شناسائي را بال همّت فرساید - تا بهوس گزیدن خونشتن دوست چه رسد - از خارستان راه خطرناک گوید - یا از شرّ رهزنان بادیهٔ پُر آشوب اندوه (۲) نیامت ماندگان مراحل مواد نگارد - یا درد شتردلی همراهان خود بیین - در کاریز سرای اسباب خرد بکنج خمول - و طبیعت بر فرار گاه ظهور - رنگ‌آمیزی جهان صورت دل شکر - و انفس بزشک پرده گزین - و جان‌گزائی بد گوهران فرومایه سرباري - لختی بچرب زباني و سرخ بخاموشي نکوهیدگي را به نیکوکاري فروخته در لباس رهنمونی رهزني کنند - و بیشترے از فریب خوردگي مکر اندوزي بکار یکدیگر برند - و آزردن آدمیان (تا بدیگر جانوران چه رسد) سرمایهٔ افتخار دانند - دلدادههای عشوهٔ این جاف جاف دانا ربای تهمتن‌مال را کجا شماره - شعبدهٔ ناکي و مسون سازی کارشناسان زمان اندوز که اندازه تواند برگرفت - مهین ایشان پست‌فطرتے ست که بگروگانی مهر این دوست گُش دشمن نواز پای‌بند است - در ادبال این موجهٔ سیمابی سراب کامروای خرسندي و غفلت‌آمود شادماني ست - در ادبار این گندم‌نمای جو فروش پایمال اندوه و دست‌رسودهٔ غم نباشد - ازین‌جهت او را فرزهیدگان فرهنگ افروز در رموزستان شناسائي پدر آن لعبت بار رود زوال خوانند - دوم آن بے‌مایه دانشے که بشدامد این پیر فرتوت گسیخته رشتهٔ تمیز و انصاف حیرت زدهٔ شادي و اندوه است - نه از بسیاروی لذّات این نمودار بے نمود حوصلهٔ نشاط او سیر - و نفس آرزوی او در نشیمن آرام - و نه از کمی این نیست هست نما معدهٔ ماتم او پُر و پای خواهش لنگ - این را در معمّای حقیقت به پسری آن بوتلمون معربد گذارش دهند سبوم آن کم‌بین فرومایه که با تیرگیهای پیشین در گرد آوری خواستهای ابنجهاني (که در رهگذر تند باد فنا افتاده) از شاه راه راستي بر کناره نمیشود - و در چاره سگالی ناملایم روزگار تزویر آمود دست بدامان مکر و حیله میزند - و بدستان‌سرائي خود را بساحل رستگاري میرساند - اورا بزرگان در اشارات خویش بفندهٔ آن نیرنگ‌ساز هزار فنه گویند - چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در

---

(۲) در [اکثر نسخها] نادانت نمایندگان ۞

فراهم آوردنِ کامها و به سپر دوزیِ حوادث سنارهٔ گزینِ کج گرای ست - بزغانِ حق‌سرایانِ تعمیه‌گو از رکنیزِ این عرصهٔ آرای بےونوا ایما رود *

بر صدر نشینانِ محفلِ انصاف پیداست که حالِ جویای آرامیدگی در شورش‌گاهے (که خوی گزیده‌های او چنین بود) چگونه باشد - اگر در نمایشِ این گفتارِ آگهی از گروهاگروهٔ باستانی و گوناگون زمانیان نویسد کار برخنده فراهم آید - و قلمِ رهٔ گرای را درآوّلین منزل پای تکاپو فرسوده گردد اکنون از داستانِ من لختے برگیر - و در چارهٔ گزینیِ خود پای همّت بیفشار * شعر *

حدیثِ خویش اگر گویم ز آغاز * رود چندان که نتوان آمدن باز

پدرِ بزرگوار بگوشهٔ انزوا خرسندی داشت - و از آشوبگاهِ دنیا برکنارهٔ میزیست - و با من نظرِ عاطفت افزون تر از برادران کردے - و به نیروی دانش و کردار از سرآغازِ دشو و نما بکپ گرایانِ دامن‌آلوده راه ندادے - و همواره بصفای باطن و نظافتِ ظاهر و زبانِ فصیح و بیانِ دلکش باندرزهای حقیقت یدای داري نمودے * بیت *

زابتدا سر مامک وبابک نبازیدم چو طفل * زانکه هم مامک رقیم بود و هم بابای من

و چنانکه علوم مکتسبي بقابِ جمالِ معنوي داشت از مهر گزیني شورده را نیز بدان نمط خواستے و مرا از پنج سالگي روی در حیرت بود - و بدان گفت و شنود هیچ‌گونه خاطر فرود نیامدے - همانا رهبرِ(۳) آن رهبرِ منزل‌طلبانِ کمال شمسهٔ پیشطاقِ فطرت بوده باشد - و خطرهای سترگِ بادیهٔ سردرگم (که مردانِ مرد را از پای درآرد) بصفوتکدهٔ باطن جایگیر - چون سال مي‌افزود و شعور میبالید بعزت دلگزا افزایش مي‌یافت - و زمان‌زمان آویزشِ بےآشتي گرمتر میشد - و از همه وا پرداخته بدمسازیِ جنون راهِ نشاط مي‌سپرد - و بخیالِ فرو شدن دمِ آسایش بر میگرفت - کششِ درونیِ قافله‌سالارِ حقیقت آشفتهٔ بے سر و دل را پای‌بندِ دانشگاهِ رسمي گردانید - و در پانزده سالگي (که همگنان را گران‌خواب غفلت دارد) عرصهٔ پهنای حکمت و فراخنای قرارداد چندین گروه پیموده آمد - مدارجِ شناسائي رعونت افزود - و مستیِ آگهي شورش‌افزای گشت - با چنین رهنمای تنومند و دیدبانے بردوام سرکشیِ(۴) نفسِ امّاره افزوني گرفت - بطرزهای گوناگون چهره‌آرای هنگامهٔ خود بیني شد - بمیامنِ سرچشمهٔ نظرِ والله(۵) بسیارے اسرارِ اشرافیان و نوادرِ خفایای صوفیه و بدائعِ شناختهای مشّائین اندرخت - هنگام آن بود که با چنین دانشِ بزرگ نخوت افزائی آن نیرنگ‌سارِ بوقلمون روی درکمي نهد - بر همان آئینِ خویشتن نمائي و خود پرستي افزودے

---

(۲) نسخهٔ [ب د] لطافت (۳) در [بعضے نسخه] رهزني (۴) در [بعضے نسخه] بعض نفس سرکشیِ نفس امارهٔ (۵) در [چند نسخه] و باله - والله اعلم *

با جهانیان پیوند آمیزش گسیخته داشتی - و از ناروائی دکانچهٔ دنیا ناخواسته بسیج تجرّد گزیدن دل گرفتی - و اندیشهٔ غربت‌گرائی بشورش تازه رهنمون گشتی - سراسیمگی جنون نبود که از فرمان خرد سرتابیده بیراهه شتابد - آشفتگی بیمرزّتی نداشت که راه آرار خدایان مجازی سپرد - در نشیب آباد اندوه و شادی با دل پژمان و خاطر دژم بسر می‌برد - و تخیّل آزادی لختی بآسایش می‌درآورد ار پست‌فطرتی (که در من بود) و کم‌همّتی (که در نهاد خود داشتم) با کمال دل‌گرفتگی از مدینه و مرط بیابان‌دوستی بلند پایگی دگر خانهٔ سیمیائی آشوب درون آمدی - و از نیرنگ کشاکش باطنی در شگفت زار افتادی - نا رهامندیی پیر نورآگین بدان پراگنده خواهشها بس نزدیک - و بازماندن شوریده ارزان سگالشهای باهم‌اخشیج بسیار دور - نفس نفس فرمان پذیری آن یکتای ملک آگهی در افزونی - و زمان زمان کششهای گوناگون را نیروی دیگر *

* شعر *

بختی نه که با دوست درآمیزم من * صبری نه که از عشق بپرهیزم من
دستی نه که با قضا درآویزم من * پائی نه که از میانه بگریزم من

تا آنکه آسمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا برخواند - و ستارهٔ بخت بیداری از افق اقبال بدرخشید - چارشان دولت بی‌هم رسیدند - و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگ نفس ابوالبدائع نقش اعتبار بزرهی ارپیشطاق ضمیر سترده شد - و بسیج تجرّد چیره‌دستی نمود - و نزدیک آمد که سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نوردد - و دیوار بند آمیزش درهم شکسته راه آزادی پیش‌گیرد - آن روحانی طبیب (چون پادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست و از سرنوشت چهره گشایان تقدیر قدرے آگهی داشت) بچاره گری روی آورد - و بدرس آموزی تعلّق درج‌گوهر بر گشود - بسحر طرازی و جادو نفسی رهنمای طریقت بدبستان دولت شتافت و بسجود آستان اورنگ نشین فرهنگ‌آرای نامیهٔ بخت مندی جلا افزود - بے آنکه دادو حرص اندوزی دامن‌آلای همّت شود و در فراخنای آرستان قدم جست وجوی فرساید و پیشتر ازانکه شرمسار انتظار آید و آبرو بر درها ریخته گردد بے میانجیء سفارش آن و این و منّت پذیرئ فلان و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت - و از نشیب‌گاه گمنامی برفراز بلند پایگی برآورد کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همّت را فروغ دیگر بخشید - و دل را فراغ تازه پدیدآورد ازان بیماری دشوار دوا (که پدر با آن سترگ پزشکی چارهٔ نتوانست کرد) لختی رهائی یافت از نیروی آگهی با عالمیان نطع یکجهتی و یکسان نسبتی (۲) گسترده در کمین خویش منافقانه نشست بسا عیوب نفسانی چهرهٔ افروخت - و توانائی ستردن برخی بدست افتاد - و در رستخیز دشمنی

---

(۲) در ۱ چند نسخهٔ دیگر *

بدوستداري برخاست - و اختلاف گروهاگروه مردم دل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در درهنگاه باطن گرد فتوري نيارست انگيخت - چندے در همايون محفل کشور خداى همگامهٔ دانائي گرمي پذيرفت - تنقيح مقاصد و تشخيص دلائل را روز بازار ديگر شد - از ناشناسائي مراتب حکمت و تهي دستئ علوم حقيقي سخن سرايان روزگار را (که بتزوير پيشگي و چرب زباني در پايهٔ بلند آگهي جاى داشتند) کار دشوار گشت - گاه بخاموشئ زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حيله مي انديختند - و گاه به تعميهٔ گوئي و هرزه درآئي پاسخ مي آراستند - از نيروى تائيدات آسماني جهان کاوندشده که آن طلسم بدگوهري درهم شکستے - ناگزير دست ازان باز داشته بيافه گذاري پيش آمدند - معقولات را مخالف دين شمرده برخے ساده لوحان ترک نژاد را راه زدند و از ياورى آن ناشناسان بيخرد چيرهٔ دستي سر برآوردند - بدسنيارى روشن ستارگي گشاده پيشاني اران پايهٔ والا فروترشده در سرائر معقول دقيقه سنج و نکته سراى آمد - و بآئين آن گروه در قراردادهاى پريشان و انديختهاى ناسره ناخن زدن گرفت - گفت و گوى مذهب و ملّت دراز شد بار پرس اشتباهات را مکامي معتقدات پنداشته بکين توزي نشستند - چندے برپي تلبيس عبرت (۲) بدنفسي ميکردند - کهن آشنايان و ديرين دوستان دامن اختلاط برچيدند - و در شهرستان خود گرد آمود غربت گشت - گاه اربي خلوت در کثرت ترائ نساط بر کسيدے - و بذيچهٔ خير دسيچي دانسته در نيايش ايزدي افزودے - و گاه از کوتهي امکان و تنگئ حوصله باخود سرائيدے که اين چه سوالعجبي ست - با جهاديان بساط نيک انديشي و خبر سگالي گسترده دارد - و باخود حريفانه نقش شندر مي انداز - عالميان در کمين دشمني چرا نشسته اند - از تائيد آسماني و روشن ستارگي با (۳) شگرفئ روزگار و نا روائئ حق پژوهي سررشتهاى آشنا و بيگانه و يافه سرائي دور و نزديک و آويزش بدگوهران کوتاه بين تفرقه در جمعيّت آباد ضمير نبدانخے - از بازار کسادئ حقيقت تاره شادي چهرهٔ نشاط افروختے * شعر *

بصدف مانم و خندم چو مرا در شکنند * کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن

چون سپهر گردان چندے برپي بگذشت درهاى دولت گسودند - و چهرهٔ اعتبار را افروختگي ديگر پديد آمد - زر بندگان دنيا ستيزهٔ حسد را ببغض دیني فروخته باديشهٔ تباه فرو رفتند - و از تنگ چشمي و ناتوان بيني به پيکار ايزد توانا برخاسته خسران جاويد انداختند * شعر *

اين دو سه بدنام کن مهد خويش * مي شکنندم همه چون عهد خويش
من بصفت چون مه گردون شوم * نشکنم ار بسکنم افزون شوم

---

(۲) نسخهٔ [ز] عشرت (۳) نسخهٔ [ه] با شگرفي *

ازانجا (که عزیمت درست بود - و عقیدت پایدار) حیله اندوزان نافرجام زبان زدهٔ چهار سوی صورت و معنی گشتند - و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته درخوی شرمندگی فرو شدند - آنروز (که با آشفتای دشیب و مراز عالم صحبت این طایفه میخواست) راه نفرت می‌سپردند - اکنون آن گروه عنوده خرد بدلجوئی حیران آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند - و او در بار استنکاف - درین نیرنگوی (۲) رحشت بیّر سعادت بدرخشید - و اردم گیرای گیهان‌خدیو بفرهنگاه صاحبکل درآمد - نفس شوریده در صعوبت‌جای آرامش نشیمن ساخت - و برین ترانهٔ حقیقت دامن نشاط بر گرفت - اگر جهانیان نرا نکوهیده بعهولهٔ دشمنی می‌گزنند باندازهٔ دانش راه عبادت می‌سپرند - تو چرا مهیده میخروشی - و اگر نیک دانسته آن هنجار پیش می‌گیرند همانا بیمار حسد اند - از رنجور کار بدرست چه میجوئی - ارنقصان بشری و کوتهی امکان ار سراپای خاطر زمزمهٔ خواهش سرائیدن و جوش ابن آرزو ار درونهٔ سر بر زدن - چه بودے که دشمن نارسا (۳) دریافتے که چه مایه آسوده ام - و دل ار بادافراه چگونه واپرداخته - تا نی چاپلوس و زبان لابه‌گر بعذرخواهی بفرسادے - و برون همرنگ درون بساخته ار کشاکش دورویی بازرستے - کاش خیراندیشی (که در حقّ بدخواه دارم) یا هدیه‌پرستی مرا (که راه مداهنه نداند (۴)) دوست طفل مشرب حقیقت‌صدای من بدانستے - تا بنقد ار دوستی رنج ندیدے *

* شعر *

آتش بدو دست خویش درخرمن خویش * چون خود زده‌ام چه‌نالم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست منم دشمن خویش * ای وای من ودست من و دامن خویش

در حال ستایش کنندگان و بدگویان خویش ار درم منزل گذشته بسیوم گداره میکند - امّید که دیگر باز نگردد - و بقلاوزی بخت بیدار بر نزهتگاه چهارم شرف اختصاص یابد - و دم آسایش بر گیرد و ار انبار گیری ایزد بیهمال یکسو شود - بیستره با نخستین گروه دوستی ورزند - و با پسینیان برخلاف (۵) آن گرایند - طایفهٔ صورت را در ظهور این دروش بشادی واندوه ببالایند - به ثناگری درون را نشاط آمود گردانند - وبنکوهش آزردگی را پرورش دهند - برخے تائید یافتگان سماوی را بیرنگی ابداع در نظر آید - آن هر دو را یکسان انگاشته پذیرای دگرگونگی نشوند - و بجا باشد که نفس بوقلمون اشکل درمیان آرد - و چنان وا نماید که ناسزا گوئی تو (که راه حق می‌سپری) ناخوشنودی ایزدی با خود دارد - ناچار فریب خورده نکبین تباه سرایان برخیزد - و ار شاه راه سعادت بر کناره افتد و چون امّاره نویسی روزگار خویش کند پدید آید که بسا باطل اندوزان بدکار تر را آویزشے ندارد

---

(۲) نسخهٔ [ز] تیرگی نیرسعادت (۳) در [بعضی نسخه] نا ساز (۴) نسخهٔ [ب] ندادند

(۵) نسخهٔ [ر] برخلاف گرایند *

همانا لعبت آرائ آن خودستای خویشتن بین است - و رتبهٔ والا آنست محمدت‌گوی را (که سرمایهٔ رعونت انتظام میدهد) بآئین دشمنان پیش‌آید - و نکوهندهٔ عیب نمای را بدوستي بردارد بو که بدین طرز آگهي بر فراز مقصود جای‌گیرد - و از گزند دشمن دانای خانگي رستگاري یابد دستیاری فطرت و پای افشاری دل به کمتر زمانے ازان نفرت باز آمده با خود در آویخت و جنگ بے آشتي در میان آورده کار از سر گرفت ❁ • شعر •

دست و گریبان بخودم چون‌کنم • سر ز گریبان که بیرون کنم

چاک ردم پردهٔ سامان خویش • بو که زنم دست بدامان خویش

و همواره لطمهٔ نکوهش بر خویشتن میزند - و بسیه‌زباني نعرین‌خود مي‌سراید - [هرگاه یکتا شاهد وجود (که باستانیان به نیروی شهودي دریافته اند) ترا ارسعادت منشي و بیدار بختي سچراغ دلیل روشن] چگونه و چرا تنگدلي - ار که گریخته کنج خمول میطلبي - و کرا مانده کجا دست خواهش میگشائي - گرفتم ازان آگهي نصیبه نداري یا نیّر شناسائي فروغ کردار نمي‌بخشد ار دیگر خبري و تنومندي دل آن حق بزرهي و فراخ حوصلگي کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائي و فصل خصومات دوست و دشمن آشفا و بیگانه یکسان نسبتے دارند - نا خوشودي عالم و نارضامندي جهانے دران عزیمت غبار نتواند انگیخت - دوستکان بآزرم جوئي کام بر نتواند گرفت - تا بدبگران چه رسد - بمالک تنهائي شتافتن چیست - و ار گم نامي چه مي‌اندرد چه گوید - و چه دوسد ❁ • شعر •

دلم دامن و آستین بلا را • چو راسق سر راهِ عدرا گرفته

ز آمیزش عالم و اهل عالم • همان نعرت طبع عنقا گرفته

حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمي سودمند نیاید - تا نگاشتهٔ پیشطاي سرنوشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته باشد - به دیرینگی آمیزهٔ اجرام علوي و اجسام سفلي علاجے نتواند اندیشید - تیراندازی آسمان را سپر نتوان درخت ❁ • شعر •

ران سوی جوشن‌است گشاد خدنگ چرخ • خود را بهرزه از چه بجوشن در آورم

اکنون با نفس هزار فنه معرکهٔ مصارعت آراسته دارد - و هوا خواهان یکدیگر بای حمایت افشرده‌اند زمان زمان شعبده باری تازه بکار میرود - و آفت و خیز شگرف چهرهٔ عبرت مي‌امرود - ندیداند که انجام کار چه خواهد بود - و آسایش در کدام منزل رودی نماید - و ازین سه تن ایزد شناس با که جاوید پیوندي دست دهد - و شادخواب واپسین بکدام افسانه قرار گیرد - حومین گرد بر ابرو

---

(۲) نسخهٔ [ز] قندیل (۳) نسخهٔ [ب] و لیکن چه گوید •

که گوناگون سرور عالم در محمدت‌کدهٔ او راه یابد - رجائی گشاده پیشانی که بفراخی انبساط عمگساری جهانیان بردوش همّت برگیرد - آن تیز رو هشیار خرام که ارگلخن بیم و بستانچهٔ امّید و نابسگاه بستگی و نزهت‌جای گشادگی فرا ترک شده پای‌بند شادی و غم نبود - هرلحظه منشور اقامت بمغزلی میرسد - و هنوز جای گرم نکرده از در دیگر میخوانند *

* مصرعه * * من بوقلمون روزگار خویشم *

تا چنین آویزش درونی بحکم ارادت ملتزم نگاشتن گرامی نامه است - و مخلصان بزم عقیدت بکار دیگر نمی‌گذارند - و چرا نباشد - و چگونه شگفت نماید - از پرستاری ملک آگهی زخارف دنیا در میزان همّت وزنی ندارد - و رنگ‌آمیزی عالم صورت را در پهنگاه بینش قدری نه - ناگزیر بسپاس موهبت کبری کلک سرائی کرده حوش مدحت میزند - و دل را لختی بگذارش داستان حقیقت جلائی تازه می‌بخشد - نه آنکه هوسمندانه آب بپرویزن می‌پیماید - و باد بهاون می‌کوبد همان بهتر که سر پوش خاطر بوالعجب بر نگرفته زار درون برملا نیندازد - و آنچه گوش زمانیان بر نتابد و بچشم عادتیان درنگنجد واگوید نسازد * * شعر *

گر بگویم آنچه از اندیشه در جان منست * یا چو من حیران بمانی یا نداری باورم

ابوالفضل مبارک ضمیر دانش پژوه از رمزمهٔ پنهانی و گفتار خاموشی چرا سپر آمد - حال خویش بپارگاه ظهور می‌آرد - و در خلوتگاه دل راه ببگانه میدهی - چشمهٔ بینش از صفوتکدهٔ باطن تراوش میکند - شراب[۲] را سرانجام دادن آئین کدام هوشیار است - بر همان نطع بندگی پای همّت افسرده دیباس ایزدی در ستایش پادشاهی بحای آور - و راز گوئی تقدّس بداستان سرائی تعلّق برگدار - بنام حقیقت دل‌را از هرزه گرائی بازآورد - عزیمت را تنومندی داد - دیروز کار افزود و گوهر فطرت را فروغ دیگر بخشید - لله المنّة کتابهٔ (که از پشطاق سرنوشت من روزگار بر خواند و رهی را رهین منّت گرداند) آنست که مرا بستهٔ فتراک دولت ابدی اعتصام ساخته سوانح نگار بدائع طراز دارد - و از حسن طالع این کوکب افق معارف و اختر آسمان معانی (آنچه بزبان قلم می‌آید - و بر صحیفهٔ بیان رقم می‌پذیرد) روز بروز بسمع همایون میرسد - و دست‌آویز آفرین روز افزون و نوازش گوناگون می‌گردد - سعادتمند بندهٔ که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و دستان قبول از درگاه یابد * * شعر *

بحمد الله این داستان نخست * بطرز فریبنده کردم درست

درین‌دم که دوران سخن‌خواه بود * سخن ازمن و همّت از شاه بود

---

(۲) نسخهٔ [ر] سراب *

گرم همّت امّید واري دهد • فلک فرصت و بخت یاري دهد
بایں جنبش کلکِ گردون خرام • بپایان برم ایں گرامي کلام

• تمام شد •

تاریخ طبع دفتر دوم از اکبرنامه

• شمسی عدسوی •
۱۸۷۹
• انتهت بتوفیق الموفی الوسیع •
۱۸۷۹
• و تمت بفضله عز و جل •

• دیگر •

بفضل خداوند ربّ‌الانام • دوم دفتر نامه چون شد تمام
۱۸۷۹
بکابک رهانف نرآمد ندا • بحیر بلاعب درے بے‌بها

• دیگر ظاهراً و باطناً •
۱۸۷۹
• سپتمبر هزار و هشتصد و هفدان و نه •

• قمری هجري •
۱۲۹۶
• تمت بعون القوي العليم •

• دیگر •

صد شکر بدرگه الٰهي • بدرفت مهین سخن دلهي
اندسنه دوان ز بهر سالش • برگشت رماه تا بماهي
۱۲۹۶
تاکه ز خرد ندا برآمد • پیس لعل سخن زکان شاهي

• دیگر ظاهراً و باطناً •
۱۲۹۶
• ماه شوال سنه دوازده صد و نود و شش ه •

THE

AKBARNÁMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBA'RAK I 'ALLA'MI'.

VOL. II.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. HOUSE, BAPTIST MISSION PRESS, AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY, NO. 57, PARK STREET.

1879.

• بسم الله الرّحمن الرّحيم •

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آنها و غیرة (که در دومین دفتر اکبرنامه اندراج نافته‌اند)
مرتّب حروف هجاء مرتّب بر دو مدظر - اوّلین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیرة • • شعر •
• حسبي الله العالمين فادّة • مولی حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیرة •

• حرف الف •

سلطان آدم گکهر برادر سلطان سارنگ ۲۲ - ۶۳
.. .. ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴
آرام جان (زن لولي) .. .. ۸۳ - ۸۴
آدم ملازم باربهادر ۱۳۶
آدم پسر فتح خان ۱۳۹
میرزا آفاق ۱۶۶
آصف خان عبدالمجید (شف عین) ۱۸۳ - ۲۰۹
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۲۸
۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
۲۹۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۴
آنی محمد .. .. .. ۲۱۱ - ۲۱۳
آوار خان پسر سلیم شاه .. ۲۱۹ - ۲۶۶
آپ روپ (فعل) ۲۲۹
آهوی حرم قوچي ۲۵۹
امام ابوالمحامد عرنوي ۷
ابو الفضل مولّف پسر مبارک ۱۰ - ۴۳ - ۸۰ - ۱۱۴
.. ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۲۳۳ - ۲۹۶ - ۳۷۷ - ۳۹۲
سلطان ابوسعید میرزا پدر سلطان محمود ۱۴
.. .. .. ۲۱ - ۶۴
شاه ابوالمعالي ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۷۰ - ۱۰۰
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۳۷
.. .. ۲۴۲ ۳۲۶
میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان ۲۲ - ۲۳ - ۱۲۳
.. .. .. ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶
ابراهیم افغان صور ۲۶ - ۸۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵
.. .. .. ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
سلطان ابراهیم والیٔ سابق هندوستان .. ۴۶
ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان ۵۹
ابراهیم خان اورنک ۶۸ - ۱۳۸ - ۲۱۹ - ۲۴۹
.. ۲۵۰ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۸۹ - ۳۲۶
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران .. ۹۴ - ۹۶
ابوالفتح پسر فضیل بیگ و برادرزادهٔ منعم خان ۱۱۴
.. ۱۲۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۵
ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر . ۱۱۴
شیخ ابراهیم مجذوب قندوزي .. ۱۵۴
ابراهیم ادهم ۱۵۴
امام ابواللیث سمرقندي .. . ۱۵۴
خواجه ابراهیم بدخشي ۱۶۳
ابوالمعالي ترکچي ۱۸۸

ادهم پسر ملّا کناندار ۲۲۲

ارجن داس .. .. .. ۲۰۹ - ۲۱۰

ارجن داس بیس فوجدار ۲۱۳

ارزاني هندو ۲۹۵

اسکندرخان اورنگ - خان‌عالم - سکندرخان (شف‌سین)
۱۴ - ۲۹ - ۳۳ - ۴۵ - ۱۰۷ - ۲۴۹ - ۲۵۲ - ۲۶۲
.. .. ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۸ - ۳۰۰

اسکندر خان سور افغان - سکندرخان (شف سین)
.. ۱۷ - ۲۶ - ۴۲ - ۴۹ - ۵۰ - ۹۸ - ۱۰۸

اسعددار صادق ۲۹

اسمٰعیل بیگ دولدي ۴۶

اسمٰعیل خان پسر ابراهیم خان ۶۸

اسمٰعیل قلي بیگ خان پسر ولي بیگ ۷۸ - ۱۰۴
.. ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۹۶ - ۱۹۹ - ۳۳۳

اسکرن ۱۵۵

اسعددیار پسر نورلک خان ۱۸۵

اسکندر بیگ .. .. .. ۱۹۹ - ۲۰۰

اسلام خان - سایم شاه (شف سین) .. ۲۱۶

اسعرفي (شاعر) ۳۰۹

اسمٰعیل سردار ۳۱۹

اسدالله خان ۳۲۵

اشرف‌خان - محمد اصغر - میرمنشي (شف‌اصغر و میم)
۲۹ - ۳۰ - ۱۱۷ - ۱۷۸ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۶۴ - ۲۶۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱
.. .. .. ۳۷۲

محمد اصغر - میرمنشي - اشرف خان (شف‌میم
و اشرف خان) ۱۱۴

اعتماد خان ملازم بار بهادر ۱۶۶

اس حسن کاملي ۲۳۸

ابراهیم حسین میرزا پس محمد سلطان ۲۷۹ - ۲۸۰
.. .. ۲۸۱ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱

شیخ ابوالفیض فیضي برادر بزرگ مولف (شف فاء)
.. .. ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۸۳ - ۳۸۴

اتگه خان شمس‌الدین محمد خان اعظم (شف شین
و حاء) ۵۱ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۲۰
۱۵۱ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹
.. .. .. ۲۳۹ - ۳۳۴

اتگه خیل نبیله .. .. ۳۳۲ - ۳۳۳

اچپله (فیل) ۲۶۰

احمد بیگ .. ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰

مولانا احمد حاید ۱۲۷

سید احمد سید بارهه ۳۱۷

سلطان احمد گجراتي ۳۷۰

سید احمد خان ۳۷۲

اخیار خان سردار هیمو ۳۷

اخسیکي (شاعر) ۳۰۹

اخیار خان فوجدار ۳۱۶

ادهم خان - عادل عفریت پیکر (شف عین)
۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۴
۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۱۵۷ - ۱۶۶ - ۱۷۳
.. .. ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹

رانا آودسنگهه (اودسنگهه) ۸۷ - ۱۶۹
۳۰۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۴۰
.. .. ۳۲۳ - ۳۵۸

ادهار کایت .. .. ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴

اعتماد خان خواجه سرا ـ نامش خواجه بهلول ملک محمد خان ـ ملازم سلیم خان بود (شف میم) ۱۷۸ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۱ - ۲۶۱ .. .. ۲۶۲

اعتماد خان گجراتي .. ۳۱۵ - ۳۳۰ - ۳۷۰

افغانان ۲۷ - ۳۶ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۶ - ۷۸ ۸۲ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۸ ۱۳۹ - ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۹ ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۳۰۰ - ۳۲۵ - ۳۲۶ .. .. ۳۴۰ - ۳۶۷

افضل خان ـ خواجه سلطان‌علي (شف سین) ۲۹

الامان میرزا فرزند همایون پادشاه .. ۲۴۳

الغ میرزا بن محمد سلطان ۲۷۹

الغ میرزا ـ سکندر میرزا (شف سین) ۲۸۰ - ۳۱۳

حاجي الغمش ۳۶۸

امیرخان .. .. ۷۸ - ۲۵۰

خواجه امین‌الدین‌محمود خواجه‌جهان (شف خاء) .. .. ۸۶ - ۹۶

میرامانی ۱۸۳

امید علي امیرمیرزا سلیمان . .. ۲۰۸

امین داس ـ سکرام شاه (شف سین) ۲۰۹ - ۲۱۰

محمد امین دیوانه (شف میم) ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۶۲ .. .. ۲۸۴ - ۲۸۸

امین خان غوري ۳۷۰

انسان لحسني ۲۲۵

انند کر ۲۸۷

انوري (شاعر) ۳۰۹

اوزبک بهادر ۳۳

قوم اوزبک ـ اوزبکیه ـ اوزبکان ۱۲۳ - ۱۲۵ .. .. ۲۷۵ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۰۰

شیخ اوحدالدین کرماني ۱۵۴

اودیه (ویل) ۲۹۴

حاجي اوعلان ۲۱۹

اومانی (شاعر) ۳۰۹

ایماق (قوم) ۱۲۴

ایسر داس چوهان ۳۲۱

* حرف باء *

بابوس .. .. .. ۱۷ - ۱۸۳ - ۱۸۶

بابر شاه ـ گیتي ستاني فردوس مکاني (شف گاف) ۴۳ - ۴۴ - ۴۶ - ۶۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴ .. .. ۲۵۸ - ۲۷۹

بابا سعید قدچاق ۲۷

باقي‌خان نقلاني خسرادهم خان ۸۵ - ۹۴ - ۱۳۲

بار بهادر حاکم دکن پسر شجاعت خان .. ۸۹ ۹۰ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۲ ۱۴۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۱۱ - ۲۳۱ .. .. ۳۵۸

بابای زبور .. .. .. ۱۱۷ - ۱۳۲

بابي‌محمد خان پسر ماهم انگه .. ۱۳۲

بابای توچین ۱۸۵

بابزید بیگ .. .. ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۲۵۹

بابي قاقشال ۲۰۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۷۴ - ۲۷۵

بابای قاقشال (بابا خان قاقشال) ۲۱۱ - ۲۵۹ - ۲۹۳ .. .. ۳۳۰ - ۳۷۰

باقي خان .. .. ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۲

بال صدر ـ بان سمندر (ویل) ۲۶۰ - ۲۹۱ - ۲۹۳

محمد باقي ولد ميرزا عيسى ترخان ۲۷۸ - ۲۷۹

.. .. ۳۶۲

بايقرا بن منصور ۲۷۹

باقرا بن عمر شيخ ۲۷۹

بانو موحدار ۲۹۵

بايزيد پسر سليمان حاكم بنگاله ۳۲۶

بپاكداس سكروال ۳۳۷

بچلي خان پسر خواندهٔ بهار خان . .. ۳۴۰

بختيل برادر محمل ۶۳

بختي بانو بيگم همشيرهٔ اكبر ۱۲۸

بخت دادة (ولد) .. ۲۲۰ - ۲۵۷ - ۲۶۶

بدخشيان .. .. ۲۴ - ۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۴ - ۲۷۵

.. .. ۲۷۷ - ۲۷۸

براهه بدبخيد (بدبخيد) .. .. ۱۶۵ - ۳۷۰

برج علي نوكر خانزمان ۶۹

برمكديو جد رام چند ۲۱۰

براهه بكرماجيت سابق .. ۱۱ - ۱۲ - ۱۳

بوم بكهاله ۲۱۴

بوم بلوچان ۶۲

بيده علي .. .. .. ۱۶۴ - ۲۳۸

بنسي داس كدمو ۲۹۵

براهه بهاريمل كچهواهه (بهارمل - بارمل) ۲۰ - ۴۵

.. .. ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۳۷۳

بهادر خان مُلازم هيمو ۳۵

بهگوانداس مُلازم هيمو ۴۰

بهادر خان برادر علي قلي خانزمان .. ۵۲ - ۵۳

۶۲ - ۷۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۱۵ - ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۲۱۹

۲۲۰ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۸

۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵

.. .. ۲۹۶ - ۲۹۸

بهدل خان .. .. ۵۷ - ۷۷

بدوريه (قوم) ۷۸

بهرام ميرزا برادر والئ ايران ۷۸

شيخ بهلول .. .. ۸۹ - ۱۳۹

راجهٔ بيگونت داس ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۵

۲۶۵ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۵۸ - ۳۵۹

سلطان بهادر گجراتي ۲۰۹

بهيرون - رن بهدرون (قيل) .. ۲۳۴ - ۲۳۵

بهاء الدين خان ۲۳۸

بهادر خان پسر وزير خان .. ۲۸۳ - ۳۳۰ - ۳۷۲

بهادر حاكم بنگاله ۳۲۵

بهوج پسر سورجن ۳۳۷

شيخ بهاء الدين مجذوب بداوني ۳۳۸

بهار خان ۳۴۰

بهرجي رمندار بنگاله ۳۵۸

بيرام خان خانخانان ۵ - ۱۴ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۹

۳۲ - ۳۳ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۵

۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷

۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۵ - ۸۶

۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵

۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴

۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲

۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹

۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۸
۱۷۲ - ۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۶۳ - ۲۷۰
دریهان پدر رام چند ۲۱۰
پیر یاران (پیر ساله) .. ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۵
خواجه بیگ محمود ۲۳۹
بیگ نورین خان (بیگ نورالدین) ۲۵۷ - ۳۵۹ - ۳۷۲
راجه پیرپر .. . . ۳۴۲ - ۳۷۰
بیگ اوغلي پسر مبارک خان ۳۶۳
بیگ محمد خان ۳۷۲

• حرف پے •

پاینده محمد .. .. ۱۱۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۳۱
رای پدهورا ۱۵۴
رای پدرداس .. .. ۲۲۸ - ۲۶۲ - ۲۹۸ - ۳۱۶
پدمچهای نوران ۲۸۷
پدا سردار ... . ۳۲۰ - ۳۲۲
فوم پرهار ۴۱۰
رای پرماند الچیئ راجهٔ اڑیسه . ۲۵۵
پسه بیگم دختر علي شکر بیگ ۶۵
پلنه (فیل) ۱۴۸
پنچپایه (فیل) ۲۸۶
پورنمل برادر راجه بهارمل ۱۵۵
پوري (فوج ارسلانیان) .. ۲۸۶ - ۲۸۷
پورنمل پسر کانهه سنجاوت ۳۳۸
پیر محمد خان شروانی - ناصرالملک (شیخ دون)
۲۰ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۰
۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۱۶۶
.. .. ۱۶۷ - ۲۶۹
پیر محمد خان حاکم بلخ .. ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۲۷۵
پیشرو خان ۲۱۸

• حرف تاء •

تاج خان کرراني .. .. ۲۷ - ۳۲۵
تاجک (قوم) .. .. .. ۴۸ - ۱۹۴
تاتار خان (دلدار خان) ۹۸ - ۱۰۸ - ۱۶۵ - ۲۰۰
.. .. ۲۸۰ - ۲۸۸
تاج خان حاصه خیل ملازم تار بهادر .. ۱۳۶
تان‌سین کلانوت ۱۸۱
تحمیل برادر تحمل ۶۳
تحت روان (فیل) ۱۱۲
تردي بیگ خان ۱۴ - ۲۰ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۵ - ۵۵ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۶۸
قوم ترک - ترکان .. ۴۸ - ۱۹۴ - ۲۰۸ - ۳۰۴
قوم ترکمان ۶۳
ترسون محمد خان ۹۶ - ۹۷ - ۱۱۸ - ۱۵۷ - ۲۵۱
ترهان دیوانه ۱۹۶
تردي محمد میداني ۲۰۶
تمر خان حاکم حصار ۱۲۳
تکري تردي .. .. .. ۲۲۵ - ۲۳۷
تولک خان قوچین .. .. ۱۶ - ۱۸۴ - ۱۸۵
تولک دوکر بهادر خان .. .. ۱۰۲ - ۱۰۳
راجه تودرمل ۱۷۰ - ۲۲۸ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۹۰
.. .. ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۳۶
تپر تولک ددمي ۲۳۷
تیمور (تمر خان) صاحبقران .. ۴۴ - ۱۷۱
.. .. ۲۷۹ - ۳۰۷
تیمور خان جلایر ۶۳

دیمور خان تکه .. ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۲۸ - ۲۵۹

• حرف جیم •

خان محمد نهسودي ۱۲۰ - ۱۲۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹

خان باقي خان .. .. .. ۲۸۵ - ۲۸۸

خامي (شاعر) ۳۰۹

خان بنگ ۳۱۷

خوار نوري بنگ ۱۸۸

خوار ولي ديوانه ۳۲۰

خجسته خان غلام سليم خان ۸۷

خجسته خان فوجدار .. . ۱۶۴ - ۱۶۵

خجسته خان حبشي ۳۳۱

خضر خان تتلو ۲۶۵

جنگ صوص (فيل) ۱۴۸

جگناته پسر بهارمل .. .. ۱۵۵ - ۱۵۷

جگمال .. .. ۱۵۵ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۹۶

راجه جگس ۲۳۳

جگناته (صنم معروف اُڈيسه) .. ۳۲۶

جگمال ديوار ۳۰۹

خواجه جلال‌الدين محمود .. ۱۷ - ۵۵ - ۷۰

جلال خان سور افغان ۵۶

جلال‌الدين مسعود ۷۱

جاٹان (قوم) ۸۲

جلال خان قورچي .. ۱۸۱ - ۲۷۱ - ۳۱۸ - ۳۱۹

مولانا جلال‌الدين محمد دواني ۱۱۴

جلال‌الدين حاکم بنگاله ۳۲۵

جلال زميندار بهدنير ۳۶۰

شيخ جمالي دهلوي ۲۰

جمال خان غمزاده حسن خان زميندار .. ۴۸

جمال خان غلام ديرام خان .. .. ۱۱۶ - ۱۱۷

وزير جميل (شف واو) .. .. ۲۲۸ - ۲۵۳

جمال خان ناروچ ۲۵۸

سيد جمال‌الدين .. .. ۲۹۱ - ۳۱۷

جديد کرواني .. .. ۲۶۹ - ۲۸۴

جنگيا (فيل) ۳۲۱

جور بدان (فيل) ۳۷

جوهر خان ۱۳۹

جوگي داس ۲۱۰

جوهر نيوح کاندهه ۲۱۵

فرقهٔ جوگيان ۳۴۱

جهاپه (فيل) ۷۵

جيمل پسر روپسي ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۶

جي ديوانه ۱۶۶

جي نواچي ۲۹۷

جيمل سردار . .. . ۳۲۰ - ۳۲۱

• حرف چے •

چاند قلبان هيمو ۳۷

مولانا چاند مجم ۳۴۶

چيرانند (فيل) ۲۹۴

چترنجن (نام چندله) ۳۷۱

چروهاى هندوستان ۲۸۷

سلسلهٔ چستنه ۱۵۴

چغتائي (قوم) ۱۱۷

چغتي خان .. ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۲۶ - ۲۲۸

چکرمان کهرحلي ۲۱۴

چلمه خان خان‌عالم .. ۸۲ - ۲۲۳ - ۲۵۷

چلمهٔ حصاري ۱۸۸

چلمه نواچي ٢٥٠

چلمه خان کوکهٔ ميرزا عسکري ٢٩٧

چندر سين پسر مالديو .. .. ١٩٧ - ٣٥٨

قوم چندرل ٢٠٩

چنگيز خان ٢٣٠ - ٢٧٠ - ٣١٣ - ٣١٥ - ٣٣٠ - ٣٣١

.. .. ٣٥٨

چنگيز خان ترکي ٣٥٩

چنگيز خان پسر عماد الملک ٣٧٠

قوم چوهانان ٣٢١

* حرف حاء *

حاجي خان سردار غلام شير خان .. ٢٠ - ٤٥

.. .. ٤٩ - ٦٦

حاجي محمد خان سيستاني ٤٧ - ٧٧ - ٨٢ - ٨٧

٩٦ - ١١٧ - ١١٨ - ٢٢٨ - ٢٥٣ - ٢٥٤ - ٢٦٠

.. .. .. ٢٨٠ - ٢٩٠ - ٣١٣

حاجي بيگم روحهٔ همايون .. ٥٩ - ٢٤٣ - ٣٢٩

خواجه حاجي کشميري .. ١٠٢ - ١٢٩

حافظ (شاعر) ٣٠٩

حاجي بيگم دختر مقيم ميرزا ٣٦٢

سيد حامد بيرهٔ سيد مبارک ٣٧٠

حبيب علي خان ٧٧ - ٨٧ - ١٣٤ - ١٤٣ - ١٦٨

مير حبيب الله ٧

خديلهٔ حبيب ٢٣٨

حرم بيگم زوجهٔ ميرزا سليمان و مادر ابراهيم ٢٣

١٢٦ - ٢٠٦ - ٢٠٨ - ٢٣٨ - ٢٤١ - ٢٧٣ - ٢٧٤

راى حسدن حلواني ٢٩

حسين قلي بيگ خان (خانجهان) پسر ولي بيگ

(سف حاء) ٣٣ - ٣٨ - ٣٩ - ١٠٤ - ١٠٥ - ١٠٧

١١١ - ١٣٢ - ١٩٦ - ١٩٧ - ١٩٩ - ٣١٥ - ٣٣٢

.. .. ٣٣٣ - ٣٣٨ - ٣٦٤ - ٣٧٠

حسن خان فوجدار هيمو ٣٧

حسن خان ميواتي ٤٨

حسن خان نچگوني .. .. ٥٦ - ١٣٩

حسين خان خواهر زادهٔ مهدي قاسم خان ٦٤

.. .. ٢٨٠ - ٢٨١

خواجه حسن خواجه زادهٔ چغانيان .. ٦٤ - ٦٥

خواجه حسن عطار ٦٤

سلطان حسين خان حاکم .. ٦٨ - ٦٩ - ٨٢

.. .. ١٠٠ - ١١٦

ميرزا حسن نرمدي ٧٥

سلطان حسين ميرزا پسر بهرام ميرزا ٧٨ - ٧٩

حسين بيگ اتچک اغلي اسچلو .. . ٧٨

حسن خان ملازم بيرام خان ١٠٣ - ١١١ - ١١٣

.. .. ١١٤ - ٢٥٧

ميرزا حسن خان خويش (برادر) سهاب الدين

احمد خان ١٧ - ١١٠ - ١٨٧ - ١٨٨ - ٢٠٦

.. .. .. ٢٧٦ - ٢٩٠ - ٣٦٢

حسن چک برادر کاچي چک ١٢٩

شيخ حسام بزرگ ١٣١

سلطان حسين سرمي ١٣١

حسن علي خان ترکمان ١٥٠

خواجه حسن پدر خواجه معين الدين چشتي

قدس سره ١٥٣

سالا حسين خان نکديري .. ١٨٧

حسن خان بدخي برادر فتح خان ٢١٩ - ٢٢٠ - ٢٣٣

.. .. .. ٢٥٣ - ٢٥٧ - ٢٥٨

محمد حسین میرزیگ عبدالله خان .. ۲۲۵
حسن‌خان حراجي .. ۲۳۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵
.. .. .. ۳۱۵ - ۳۵۸
میرزا حسن ولد اکبر ۲۳۶
میرزا حسن ولد اکبر ۲۳۶
خواجه حسن نقشبندي ۲۳۸ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۷۳
.. .. ۲۷۵
حسن صوفي سلطان ۲۳۹
حسن آخته ۲۶۱
سلطان حسین‌میرزا سابق ۲۷۱
محمد حسین میرزا (شف میم) ۲۸۱
.. .. ۳۱۳ - ۳۳۰
حسن چغاني .. .. .. ۲۸۸ - ۳۱۶
حسان (شاعر) ۳۱۰
خواجه حسین مروي ۳۴۸
شیخ حسن صدوق روضهٔ معدنیه .. ۳۵۰
سید حسین جنگ سوار ۳۷۱
میرزا محمد حکیم برادر اکبر ۱۴ . ۵۵ ۰ ۱۱۴
۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰
۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷
.. ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۳۳۲ - ۳۷۰
حکیم الملک .. .. .. ۱۹۰ - ۲۱۸
حمزهٔ عرب ۱۸۴
امیر حمزه (صاحب قصه) ۲۲۳
حمید بکري ۲۸۲
حیدر محمد خان ۱۴ - ۲۹ - ۳۳ - ۱۲۲ - ۱۸۷
.. .. ۱۸۸ - ۲۵۹ - ۳۷۲
حیدر سنگ برادر حرم بیگم ۲۳
حیدر لحمي ۲۹
حیوان (نام اسپ) ۶۰
میرزا حیدر کورگان .. .. .. ۱۲۸ - ۱۲۹
حیدر ولي خان ۱۳۴
حیدر قاسم خان کوه بر .. . ۱۸۷ - ۲۰۶
حیات سلطان ۳۱۷

• حرف خاء •

خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید
.. .. ۱۴
خواجه خاوند محمود .. .. ۲۱ - ۱۹۴
خالق نردي بیگ ۴۷
خانان میوات ۴۸
خاچهان - حسین قلي (شف خاء) ۷۸ - ۳۲۰ - ۳۶۰
خان زمان علي قلي (شف عین) ۷۸
خان اعظم - شمس الدین محمد - اتکه خان (شف
ثین و الف) .. .. ۱۱۶ - ۱۱۹
خالدبن ۱۴۰
خان کلان - میرمحمد خان (شف‌میم) ۱۶۹ - ۱۹۳
.. .. .. ۳۳۲ - ۳۵۷ - ۳۷۲
خواجه خاص ملک خواجه سرا - اخلاص خان ۱۸۳
.. .. ۱۸۷ - ۲۰۶
خانزاده محمد (شاه لودهان) برادر ابوالمعالي ۱۹۹
خانزاده بیگم ۲۰۷
خان‌جهان ذکیت ملازم درگاوني ۲۱۴
خان قلي اوزبک .. .. ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۲۹۷
خان عالم - سکندر ثانی - این دیگر است ۲۲۶ - ۲۲۸
.. .. .. ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۳۱۵ - ۳۱۹

خاکسار سلطان .. .. .. ۲۲۶ - ۲۲۸

خاکي گله بان ۲۳۸

خان‌قلي ساربان ۲۵۰

حاقاني (شاعر) .. .. .. ۳۰۶ - ۳۰۸

خانم دختر اکبر پادشاه ۳۴۹

خان دانا ۳۶۲

خان اعظم - سيف خان - ميرزا كوكة (شف سين و كاف) .. .. .. ۳۶۳ - ۳۶۸

خدا نردي .. .. ۱۷۴ - ۲۳۱

خدا بخش (فيل) .. .. ۲۹۱ - ۲۹۲

حرم سلطان (خان) ۴۶ - ۷۸ - ۸۷ - ۱۵۷

.. .. .. ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۳۷۲

ملا حرد زرگر ۱۱۴

خراسانيان ۳۰۷

پير خرابي ۲۱۲

خسرو بلخي ۱۲۴

امير خسرو ۱۵۵

خسرو شاه .. .. .. ۱۶۶ - ۱۶۷

خسرو (شاعر) ۳۰۹

ميرزا خصرخان هزاره ۱۷ - ۱۸۶ - ۱۸۷

خضر خواجه خان ۳۱ - ۴۶ - ۴۷ - ۶۰ - ۲۰۲

خضر عم ۳۰۷

فدبلهٔ خليل ۱۸۸

شاه خليل الله ۲۵۰

خنجر بيگ .. .. ۳۲ - ۶۹

خواجگان خواجه - عبدالله (شف عين) .. ۲۱

خواجه احرار ناصر الدين - عبيد الله (شف عين) ۲۱

خوشحال بيگ .. .. ۶۷ - ۲۱۷

خواجه جهان - امين الدين (شف الف) ۹۹ - ۱۰۰

۱۱۷ - ۱۴۰ - ۱۴۷ - ۲۲۹ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰

.. .. . ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۹۴ - ۳۳۹

خواجگي محمد حسين .. ۱۱۴ - ۱۲۲

خوشم اورنگ ۱۷۴

خوشحبر خان ۲۲۸ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳

خواجه خضربان (قوم) ۲۳۸

* حرف دال *

دايم كوكلتاش ۱۶۶

دانا قلي ۲۰۰

داؤد خان فوجدار ۲۶۲

دارا (پادشاه سابق) ۳۱۰

شاهزاده سلطان دانيال پسر اكبر پادشاه ۳۱۱

.. .. .. ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴

شيخ دانيال يكي از معتكفان روضهٔ معينيه ۳۷۳

حضرت دانيال پيغمبر عم ۳۷۳

درويش محمد بيگ خان اوزبک ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۹

.. .. ۱۲۲ - ۱۹۷

درگاولي - راني (شف راء) ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳

.. .. ۲۱۴ - ۲۱۵

دربار خان ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۹۱ - ۳۳۹ - ۳۴۹

دستم خان (رستم خان) ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۱۸

.. .. ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۹۱ - ۳۲۸

دلسنگار (فيل) .. ۵۷ - ۷۴ - ۱۴۸ - ۱۶۴

دليل - دليل (فيل) ۱۴۸

دلپت پسر امس داس . ۲۰۹ - ۲۱۱

دلاور خان ۲۹۱

دمودر (فيل) ۷۵

خواجه دوست خارند ۷۵

دولت چک کسبیري .. ۱۰۲ - ۱۲۹

خواجه دوست ۱۲۲

دولت خان فوجدار ۲۶۱

میر دوست محمد ۲۶۳

دولت خان ۲۸۶

دوست خان سهاري ۳۳۰

دوده پسر سورجن ۳۳۷

دهرم چند راجهٔ نگرکوٹ ۴۰

دیو داس راجپوت .. .. ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲

دیو سلطان پسر دربار خان ۳۴۹

• حرف دال •

میر دوالدون ۳۶۲

• حرف راء •

راجپوتان (قوم) ۳۶ - ۴۵ - ۵۷ - ۶۶ - ۱۵۵ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۸۲ - ۲۰۹ - ۳۰۲ - ۳۱۴ - ۳۲۱

.. .. .. ۳۲۲ - ۳۲۳ ۳۳۷

راما رمیدیار نزرگ پسر رامای سابق .. ۴۶

راما سابق پدر راما ۴۶

راجه رام ساؤ ۵۷

رای راسنگهه پسر رای کلیان مل ۱۰۵ - ۳۵۸

راجه رام چند راجهٔ پده ۱۴۸ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

.. .. ۱۹۳ - ۲۱۰ - ۳۴۰ - ۳۴۱

راج سنگهه پسر اسکرن .. .. ۱۵۵ - ۱۵۷

راجهٔ اتاوه ۱۸۷

رام رای پسر مالدیو ۱۹۷

راجهٔ گڈهه ۲۰۹

راجهٔ کروڑا ۲۰۹

راجهٔ هریا ۲۰۹

راجهٔ سلواني ۲۰۹

راجهٔ دانکي ۲۰۹

راجهٔ کنهولا ۲۰۹

راجهٔ مگدهه ۲۰۹

راجهٔ صدلا ۲۰۹

راجهٔ دبوهار ۲۰۹

راجهٔ لانچي ۲۰۹

راجهٔ نراگڈهه ۲۱۵

راجهٔ آلي ۲۲۸

راني - يعني درگاوتي (شف دال) .. ۲۴۴

راجهٔ جگدانهه ۲۵۴

راجهٔ آڈيسه .. ۲۵۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷

راسال درباری ۲۶۲

راوت بلوی سولنگي ۳۱۳

راتهوران قوم ۳۲۱

راجهٔ کچلي .. .. ۳۴۱ - ۳۴۲

راني - روجهٔ راجه نارهمل ۳۷۳

رحمن قلي خان .. . ۲۲۸ - ۲۹۹

رستم سجستاني پسر دستان (يعني رال) ۲۹ - ۱۲۹

.. .. ۳۰۸

رستم خان عالم ترک ۳۳۱

خواجه رشيدي ۲۱۷

رفيق صاحب چار منصب ۱۷۵

رفيع لدباني (شاعر) ۳۰۶

رکن خان نوحاني .. .. ۴۷ - ۵۶

رمضه خواهر زادهٔ هيمو ۳۶

رمکي چک ۱۲۹

رن ناگهه (فیل) ۱۵۱

روپ متي (رئے) ۱۳۷

رویسي ۱۵۶

رومي خان ۴۰۰

• حرف زاء •

میر زادهٔ علي خان .. .. .. ۳۷۲ - ۴۲۶

خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند ۷۵

زهرهٔ آغا دختر فاطمه .. .. ۲۱۷ - ۲۱۸

حکیم زنبل (زنبیل - زنبیل) .. ۹۴

امام زین العابدین ۳۷۱

• حرف سین •

سالداهن سانق ۱۲

سلطان سارنگ گکهر پدر کمال خان ۲۲ - ۱۹۲

راجهٔ سالباهن ۲۰۹

سارمان (فیل) ۲۱۳

ساتي ترزاني ۲۴۰

سانڈا سالاحدار ۳۱۶

سبدلیا - سبدلیه (فیل) ۵۷ - ۱۴۸ - ۳۲۱ - ۳۲۲

سبز تلخ ۱۱۱

سحبان (ادیبے معروف) ۳۰۷

رای سرحن (سورحن) حاکم قلعهٔ رنتهپور ۸۷ - ۱۴۰

.. .. ۳۰۳ - ۳۳۵ - ۳۳۸

سروقد بیي (رے) ۲۵۸

مولانا سعید ترکستاني ۱۲۷

سعد خان حاکم کاشغر ۱۹۴

سعید خان بدخشي .. .. ۲۳۴ - ۲۵۷

سعید خان ۲۳۸

سعدي رح (شاعر) ۳۰۹

سکندر خان سور افغان - اسکندر (شف الف) ۲۰

۳۱ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۱ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۳ - ۱۰۴

سکندر خان اوزبک - اسکندر (شف الف) ۳۸ - ۴۴

۴۷ - ۱۳۸ - ۲۵۰ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۷ - ۲۷۱

.. .. ۲۸۰ - ۲۹۹ - ۳۶۷ - ۳۶۸

سکندر دوالقرنین .. .. ۴۷ - ۱۴۵

سکندر پسر میرزا سنجر ۱۸۷

سلطان سکندر لودي ۲۱۰

سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا حکیم .. ۲۴۲

سکندر میرزا (الغ میرزا) بن الغ میرزا (شف الف)

.. .. ۲۷۹

سکت سنگهه پسر رانا اودیسنگهه .. ۳۰۲

میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن

سلطان ابو سعید ۱۴ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۶

۳۴ - ۵۴ - ۸۳ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶

۱۲۷ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹

۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۷ - ۲۷۸

خواجه سلطانعلي - افضل خان (شف الف) ۳۰

.. .. ۳۲ - ۱۱۶

سلیم خان افغان پادشاه - اسلام خان (شف الف)

۳۷ - ۵۱ - ۵۷ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۰ - ۱۳۱ - ۱۷۸

.. .. .. ۱۹۲ - ۲۱۹ - ۲۴۳

سلیمه سلطان بیگم خواهر زادهٔ همایون پادشاه ۵۶

.. .. ۶۴ - ۶۵

سلیم خان حاصه خیل مالارم دار بهادر ۱۳۶ - ۱۳۷

سید سلیمان ۱۳۹

سلیم خان کسروار (افغان دیگر) .. ۱۳۹

سلطانعلي (سلطان قلي) حالدار ۱۹۴ - ۲۵۰

سلیمان گرانی حاکم بنگاله ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۲۵۳
.. ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶
سلیم خان ملازم اکبر ۲۵۷
سلیمان صکلی ۲۵۸
سلطان محمد میرآب ۲۵۸
سلطان محمد رزدق ۲۵۹
سلمان بسرعماد ۲۶۹
سلطانعلي نوسنده (لشکرخان) ملازم میرزا حکیم
.. .. ۲۷۶
محمد سلطان میرزا پدر ابراهیم حسین میرزا
.. .. (شف میم) ۲۸۱ - ۳۰۰ - ۳۱۳
سلیمان قلي اورنک ۳۰۰
سلماني (شاعر) ۳۰۹
شاهزاده سلطان سلیم - پسر اکبر بادشاه ۳۱۱ - ۳۴۲
.. .. .. ۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۵۰
شیخ سلیم (ولي) .. ۳۴۳ - ۳۵۳ - ۳۶۵
سلیمان افغان ۳۶۷
سلیمان اوزبک ۳۶۷
سمانچي خان ۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۲۶ - ۳۳۰
سمن (فیل) ۴۲۹
سکرام خان - ملازم همیو ۳۷
سکرام هوسناک ۱۷۵
میرزا سنجر پسر خضرخان هزاره .. ۱۸۷
سنگین داس ۲۰۹
سکرام شاه - امن داس (شف الف) .. ۲۱۱
سلماسیان ۲۸۶
حکیم سنائي (صاحب حدیقه) ۳۰۸
سکرام (نام بندوق) ۳۲۰

سوجا (سوجه) پسر پورنمل .. ۱۵۵ - ۱۶۲
سومداتهه نیلبان ۲۹۵
میرسیدعلي مصور ۴۲
سید قلي میرزا ۱۰۷
سید بیگ بن معصوم بیگ صفوي ۱۷۰ - ۱۷۲
سیونج سیدي ماهي ۱۸۳
سیوندوک (سیوندک) .. ۱۸۶ - ۲۳۸
سیف خان کوکلتاش - میرزا کوکه - خان اعظم (شف
کاف و خاء) .. ۱۹۰ - ۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۹۱
قوم سیسودیه ۳۲۰

* حرف شین *

شاه محمد شالاتي .. ۱۴ - ۷۸ - ۷۹ - ۱۶۸
میرزا شاه ۱۷
شادي خان .. ۲۷ - ۲۸ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۰
شاه قلي خان محرم ۳۳ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱
۴۶ - ۶۶ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۷ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۷
.. .. .. ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۳۷۲
شاه قلي خان تارجي .. ۴۷ - ۱۰۷ - ۲۷۳
شاه محمد قندهاري ۵۲ - ۵۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶
.. .. ۲۲۸ - ۲۵۳ - ۳۰۳ - ۳۲۸ - ۳۲۹
شاهم بیگ - ساربان پسر - محبوب علي قلي خان ۶۷
.. .. ۶۸ - ۶۹ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴
شاه بداغ بلاقي ۶۹
شاهم خان حلایر ۸۲ - ۱۳۸ - ۲۵۰ - ۲۵۹ - ۳۴۰
شاه بداغ خان ۱۰۴ - ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۲۰۰ - ۲۵۰
۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۹۰ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
.. .. ۳۴۲
شاه فدائي .. .. ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۶۲

شادمان ۴۰۵
شاه میرزا بن محمد سلطان ۲۷۹
شاه میرزا (محمد سلطان) بن الغ میرزا (شف ضم)
.. .. ۲۸۰
شاه علي ایشک آقا ۳۱۷
شجاعت خان (سچاول خان) ۸۹ - ۹۰
شجاعت خان ملازم اکبر ۱۹۰ - ۱۹۹ - ۲۵۲ - ۲۵۶
.. .. ۲۹۱ - ۲۹۸ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۵۲
میرزا شرف الدین حسین ۲۱ - ۲۲ - ۸۶ - ۹۳
۱۰۴ - ۱۲۷ - ۱۴۸ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
.. .. ۱۹۹ - ۲۰۲
مولانا شرف‌الدین علي نزدي ۴۴
شریف خان .. ۱۹۳ - ۲۷۶ - ۳۳۳
شامي شعیب (از اجداد شیخ فرید) .. ۳۵۹
شگون محمد پسر قراچقه خان ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۸۴
.. .. ۲۰۵
شگونه دراول ۳۴۴
شمس‌الدین محمد - اتکه خان - خان اعظم (شف
الف و خا) ۱۷ - ۵۵ - ۶۲ - ۹۵ - ۱۱۰
.. .. .. ۱۱۴ - ۱۴۹ - ۱۷۴
شمسي ملک ۱۰۲
شمال خان .. .. .. ۱۹۰ - ۲۱۸
شمس خان میانه ۲۱۳
شنواري (قوم) ۲۳۹
شهاب الدین احمد خان ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۰
۱۰۳ - ۱۱۰ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۸۷ - ۲۰۶
۲۱۹ - ۲۷۱ - ۲۷۶ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳
شیخ شهاب‌الدین سهروردي ۱۵۴
شهریار کل .. .. .. ۲۵۸ - ۲۹۵
شهاب الدین خان ترکمان ۲۸۸
شهباز خان .. ۲۹۱ - ۲۹۵ - ۳۶۴ - ۳۷۱
شهاب خان ۲۹۷
شهاب الدین غوري ۳۷۱
شیر خان افغان پادشاه ۲۰ - ۳۷ - ۴۵ - ۵۷ - ۸۹
.. .. ۱۳۱ - ۱۷۸ - ۱۹۲ - ۲۴۳
شیر محمد دیوانه ۱۰۹ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۸۴
شیر خان پسر صادر خان عدلي ۱۳۸ - ۱۳۹
.. .. .. ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۹۲
شیر سلطان ۲۶۱
شیر بیگ سلول ناشي ۳۱۷
شیر خان فولادي .. .. ۳۵۸ - ۳۷۰

• حرف صاد •

صادق خان (محمد صادق خان) ۷۸ - ۱۰۴ - ۱۳۴
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۹۶ - ۱۹۹ - ۳۳۰
.. .. .. ۳۳۱ - ۳۵۹ - ۳۷۲
صاحبقران (شاعر) ۹ ۳
صاحب خان .. .. .. ۳۱۶ - ۳۲۱
محمد صالح پسر میرک خان کولابي .. ۳۱۷
صدر خان (جلال‌الدین) پسر محمد خان (شف
جیم) ۵۸
صد رحمت اوزبک ۲۶۲
صفاهاني (شاعر) ۳۰۹
صفدر خان ۳۳۰
صفعاني ۳۰۶
صوفي ملازم ناز بهادر ۱۳۶

* حرف ضاد *

صوب علي نواچي ۳۲۴

* حرف طاء *

طاهر محمد خان (محمد طاهر) مير فراغت ۴۶

.. .. ۱۰۷ - ۲۱۸

محمد طالب ۲۳۴

شاه طاهر بدخشي ۲۵۰

طمسي (شاعر) ۳۰۹

طوفان اوجي ۲۳۹

شاه طهماسپ صفوي فرمان روای ايران ۱۷۰ - ۲۳۷

طهمور (يعني تاريد بسطامي) ۳۰۶

* حرف ظاء *

ظهير (شاعر) ۳۰۶

* حرف عين *

عادل خان پسر شاه محمد غزنوي ۱۳۴ - ۲۲۸

.. ۲۵۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۱۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹

عادي عفريت ديكر - ادهم خان (شف الف) ۱۷۵

عارف بيگ ۲۴۰

ميرزا عاقل حسين بن محمد سلطان ميرزا ۲۸۰

خواجه عالم خواجه سرا .. ۲۹۶ - ۲۹۷

عالم شاه بدخشي ۲۹۷

عبد الله خان اوزبک (شيباني خان) ۱۴ - ۲۹ - ۳۳

۳۸ - ۴۵ - ۸۲ - ۱۰۷ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۸

۱۴۷ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۲۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵

.. .. ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۷۰

مير عبد اللطيف قزويني .. ۱۹ - ۱۰۱

عبد الرشيد خان والي كاشغر بن سلطان سعيد خان

.. .. ۲۱ - ۱۹۴

خواجه عبد الباري نقشبندي ۲۱

خواجه عبد الكافي پسر خواجه عبد الهادي ۲۱

خواجه عبد الهادي پسر خواجگان خواجه .. ۲۱

خواجه عبد الصمد شيرين قلم ۴۲

مولانا (ملا) عبد الله سلطانپوري (شيخ الاسلام

محترم الملک) ۴۷ - ۱۱۷ - ۲۱۹ - ۲۶۸

عبد الرحيم پسر بيرام خان ۴۸ - ۱۰۹ - ۱۳۲

ميرزا عبد الله معمل .. ۵۷ - ۱۱۰ - ۲۱۷

عبد الرحمن پسر سكندر افغان ۵۹

خواجه عبد الله پسر خواجه محمد زكريا ۷۵

عبد الرحمن بيگ پسر (برادر) مورد بيگ دولدي

.. .. ۸۳ - ۸۴

مير عبد الله حسني ۸۶

خواجه عبد المجيد آصف خان (شف الف) ۱۱۱

.. .. ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۰۸

خواجه عبد المنعم خواجه بادشاه مريض ۱۱۴

مولانا عبد الباقي صدر ۱۱۴

مولانا عبد القادر ۱۱۴

عباس سلطان ۱۲۳

خواجه عبد السميد ۱۲۷

خواجه عبد الله - خواجگان خواجه (شف حاء) ۱۲۷

.. .. ۱۹۴

خواجه ناصر الدين عبيد الله - خواجه احرار (شف حاء)

.. .. ۱۲۷ ۱۹۴

عبد المطلب پسر شاه بداغ ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۲۶۲

.. .. ۲۹۰

خواجه عبد الله .. ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۹۱

سيد عبد الله .. .. ۲۲۶ - ۳۷۲

عبد الرحمٰن بیگ پسر میربولک قدیمی ۲۳۷

حلیفه عبد الله ۲۳۸

سیخ عبد الهادی صدر .. .. ۲۴۸ - ۲۶۸

شیخ عبد القدوس ۲۴۸

عبد الله پسر خواجه مراد ۲۹۵

عبید الله خان ۳۶۲

عبد الله خان اوزبک فرمان‌روای توران ۳۶۸

سنخ عثمان هاروني ۱۵۴

عراقیان ۳۰۷

میرزا عزیز محمد کوکلداش ۱۲۰ - ۲۲۳ - ۲۲۴

.. .. ۲۲۷ - ۲۳۴ - ۲۷۲ - ۲۸۲

میرزا (صدر) عزیز الله .. ۳۳۰ - ۳۳۱

عساکر عثمانیه ۱۴۵

میرزا عسکري ۲۹۷

عطار فرید‌الدین (شاعر) ۳۰۹

عظمت خان ۳۲۲

علي‌قلی خان شیبانی - حاکم زمان (شف جاه) ۱۴

۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۰

۴۵ - ۴۶ - ۵۲ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹

۷۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۲

۱۰۳ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۹۲

۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰

۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۵۸

۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶

۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۸۰

۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷

.. .. ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۲۵ - ۳۶۷

میر علاء الملک ترمذي در کبچک بیگم . ۲۱

علي دوست خان ۲۹

علي قلي خان اندرابي .. ۳۳ - ۱۱۰ - ۱۱۲

علي یار بیگ افشار ۵۳

میرزا علاءالدین پدر میرزا نور الدین .. ۶۴

خواجه علاء الدین نقشبندي ۶۳

علي شکر بیگ جد سیوم بیرام خان .. ۶۵

علي قلي سلطان حاکم شیراز ۷۱

علي شیر ۱۰۲

صدر علي اکبر ۱۳۸ - ۱۹۰ - ۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۶۱

علاول خان فوجدار ۱۶۵

علی محمد اسپ .. ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۲۳۸

مولانا علاء الدین لاري . . ۲۱۶

علامهٔ خرجاني ۲۲۱

قاسم علي بغدادی ۳۱۶

سلطان علاء الدین .. ۳۲۳ - ۳۳۹ - ۳۵۹

قاضي عماد ۲۳۹

عماد پدر سلیمان ۲۶۹

عمر شیخ بن صاحبقران تیمور ۲۷۹

عماد الملک امیر گجرات ۳۷۰

خواجه عنبر ناظر ۵۵

عیدی رنا ۱۲۹

پهلوان عیدی سرمست کوتوال ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۸

.. .. ۲۰۶

حکیم عین الملک ۲۰۲ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۷۱

.. .. ۳۴۳

حضرت عیسی عم ۲۰۲

میرزا عیسی ترخان .. .. ۲۷۸ - ۳۶۲

• حرف غین •

غالب جنگ (فضل) ۳۷

غازي خان تنوری ملازم سکندر ۵۹ - ۹۸ - ۱۰۴

.. .. .. ۱۴۸ - ۱۸۲ - ۱۸۳

غازي خان حاکم کشمیر ۱۰۲ - ۱۲۹ - ۱۳۰

شاه غازي سلطان ۱۷۲

غازي خان ۲۳۸

حاجي غالب بیگ ۲۳۹

غلام غالب ۲۹۵

غني خان پسر منعم خان ۱۲۲ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴

.. .. .. ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷

غیر (خواجه - میرزا) غیاث‌الدین علي قزویني

(نقیب خان) پسر میر عبداللطیف ۱۹ - ۲۲۳

.. ۲۴۴ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۹۰ - ۳۳۱

غیاث‌الدین ملازم علي‌قلي ۲۷

• حرف فاء •

بي‌بي فاطمه ۲۱۷

فاضل محمد خان .. .. ۲۳۹ - ۲۴۰

فتح‌الله شیرازي عضد الدوله ۱۰

فتوحا (فیل) ۶۰

فتح خان داوچ ۸۶

فتح چک .. .. . ۱۰۲ - ۱۲۹

فتح خان پدّني (افغان) ۱۳۹ - ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۲۵۳

.. . . ۲۵۶ - ۲۵۷

فتو سردار افغان ۱۳۹ - ۱۵۰ - ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۳۷۰

فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابو سعید .. ۲۱

فخر نسا بیگم همشیرهٔ میرزا حکیم .. ۲۰۵

شاه فخرالدین ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۸۸ - ۳۷۲

فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره .. ۵۳

فرخ خان ۱۱۲

فریدون نعائی میرزا محمد حکیم ۱۱۴ - ۲۷۵

.. .. ۲۷۶

شیخ فرید شکرگنج ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۳۵۹ - ۳۶۱

فرحت خان .. .. .. ۱۷۵ - ۲۹۸

فرخ حسین خان ۲۶۶

فردوسي (شاعر) سخن آفرین طوس ۳۰۶ - ۳۰۸

فرزدق (شاعر عربي) ۳۱۰

فرخ شاه کابلي ۳۵۹

فضیل بیگ برادر منعم خان ۱۱۴ - ۱۸۳ - ۱۸۵

.. .. .. ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۵

فوج‌دار - مدار (فیل) .. ۳۷ - ۷۴

فیروز .. .. .. ۲۳۸ - ۲۴۳

فیضي (ابو الفیض) برادر مولف (شف الف) ۳۰۷

• حرف قاف •

قاضي خان بدخشي . ۲۴ - ۲۵ - ۲۳۸ - ۲۷۸

قاسم مخلص ۲۹

محمد قاسم خان بیشاوري ۳۳ - ۳۹ - ۴۶

۶۶ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۲۲۴

.. .. ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸

خواجه قاسم هزاره ۵۳

محمد قاسم خان موجي ۵۹

محمد قاسم خان میربرو بحر ۱۱۴ - ۱۸۰ - ۲۴۷

.. .. .. ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۳۶

قاسم ارسلان .. .. ۱۳۱ - ۲۳۶

قاسم علي سیستاني ۱۸۰

قاقشالان .. .. .. ۱۸۸ - ۲۰۶

خواجه قاسم برادر خواجه معین .. ۱۹۴
قاضي زاده خبيث ماوراء النهر .. ۲۰۵
محمد قاسم برادر حيدر قاسم ۲۰۶
قاسم بيگ برواچي ۲۳۸
قاسم علي خان ۲۶۵
قاسم مشكي ۳۲۵
قاسم خان كوكه ۳۶۲
قبول خان رقاص محبوب شاه قلي محرم ۷۹
قدول خان ۳۶۰
قدلق فولاد (اين كس در اكبر نيز انداخته بود) ۲۰۲
قدلق قدم خان ۲۱۸ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۶۲ - ۳۷۲
قدم خان برادر مغرب خان .. ۲۸۰ - ۲۸۱
ميرزا قرا بهادر كاشغري ۷۵ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
.. .. ۲۳۲
قراچه خان قرا نخت ۱۰۹ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۲۰۵
قراقاق ميرشكار ۱۶۳
قرا بقدم ۲۳۸
قرلباش (قوم) ۱۰۷
خواجه قطب‌الدين اوشي انديجاني (ولي) ۱۵۴ - ۳۵۹
قطب‌الدين محمد خان ۱۶۱ - ۱۹۳ - ۲۳۹ - ۲۴۰
.. ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۳۳۳
قطب خان محبوب مظفرخان .. ۲۸۶
ميرزا قلي چولي (اورنگ) ۳۳ - ۳۶ - ۴۹۰
قليچ خان ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۴۳ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۸۲
.. .. ۲۹۰ - ۲۹۷ - ۳۳۱ - ۳۷۲
قلماق بهادر ۲۶۲
قنبر .. .. ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
قويم خان پسر شجاعت خان ۱۹۹
قيا خان كدگ ۱۴ - ۲۹ - ۴۵ - ۵۷ - ۷۷ - ۸۲
۹۵ - ۱۰۰ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۳
.. ۱۶۸ - ۲۵۱ - ۲۵۷ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۹۰
قيا خان صاحب حسن .. ۱۱۲ - ۱۳۴

• حرف كاف •

كاپليان ۲۴ - ۲۶ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۵
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۴ - ۲۷۷
ميرزا كامران .. .. ۵۷ - ۶۳ - ۹۴
كاچي چك پدر غازي خان ۱۲۹
كالا پهاڑ ۲۵۸
كاكر علي خان ۲۷۳
كاندۂ (فيل) .. .. ۳۲۱ - ۳۲۲
كانتهه سچارپ ۳۳۸
كپهر خان .. .. .. ۳۱۶ - ۳۱۷
راجه كپور چده ۷۵
راجه كپور ديو ۱۹۳
الوس كچهواهه ۱۵۵
كرمسي ۲۶۱
كُر (قومے از سماسيان) .. ۲۸۶ - ۲۸۷
كرماني (شاعر) ۳۰۹
كشميريان .. .. ۱۰۲ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
پهلوان كلكز .. .. ۱۷ - ۱۰۱
كلي بيگ (فيل) ۳۷
خواجه كلان دگ .. .. ۹۹ - ۱۸۸
راى كلنان مل .. .. ۱۰۵ - ۳۵۸
كل كافر ۱۲۵
كل بابا ۱۸۳
كمال خان گكهر پسر سلطان سارنگ ۴۲ - ۷۸ - ۸۲

۱۰۲ - ۱۳۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۳۹
.. .. .. ۴۴۰ - ۲۴۱ - ۴۷۷
تماڈري خواهر درگاوني ۲۱۵
كنگار بسر حكمال .. .. ۱۵۵ - ۱۵۷
كنور كليان نكيلهٔ ۲۱۴
كوراك خالاً ۱۲۶
كوچك بهادر .. .. ۱۲۹ - ۱۳۰
ميرزا كوكه - خان اعظم - سيف خان (شف خاء
و سين) ۱۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۳۳۳ - ۳۶۳
كولابيان ۲۰۷
كوه پاره (فيل) ۲۲۰
كرچك علي خان .. .. ۲۵۹ - ۳۲۶
كهرچي ۲۰۹
قوم كهرچلي ۲۰۹
كهاندى راى (فيل) .. ۲۳۲ - ۲۳۴
كهدري سنگ (فيل) ۲۳۳
كهان ۳۵۸
كبچك بيگم مادر ميرزا شرف الدين .. ۲۱
كسو دوري ۲۸۷

* حرف كاف *

گه بهوتر (فيل) .. .. ۳۷ - ۲۹۳
گجراتيان ۲۱۸
گجگجن (فيل) .. .. ۲۲۹ - ۲۸۶
گج پتي (فيل) ۲۳۵
شيخ گدائي كنبو (صدر) پسر شيخ حمالي ۲۰
۶۶ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۳ - ۹۷ - ۱۰۵ - ۱۰۶
گدا علي ترلكچي ۲۵۰
گرد بار دهوكر (فيل) ۳۲۱
گكهران (قوم) ۵۱ - ۱۰۲ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱
.. .. ۱۹۲ - ۱۹۳
گلچهرهٔ بيگم همشيرهٔ جهانباني همايون ۲۳ - ۵۶
گلبدن بيگم همشيرهٔ همايون ۲۳ - ۲۶ - ۵۶
گلبرگ بيگم صبيهٔ بابر شاه ۶۵
راجه گنيس (گنيش) .. .. ۱۱۶ - ۱۶۱
قوم گوند ۲۰۸
گوبند داس كچهواهه ۲۱۱
گوبند سيام ۳۲۲
ميرگيسو ۱۹۹
گيتي‌سنداي بابر شاه (شف باء) .. ۳۶۲

* حرف لام *

لچهمن هين سابق ۱۲
لشكري گكهر پسر سلطان آدم گكهر ۱۹۳ - ۱۹۴
لشكر خان ملازم اكبر ۲۲۸ - ۲۴۴ - ۲۶۱ - ۲۷۰
.. .. ۳۶۴
لطيف خان ملازم علي قلي ۲۷
ميرلطف (لطيف) .. .. ۳۶ - ۱۱۰
لعل خان (ندخشي) ۲۹ - ۳۳ - ۳۶ - ۳۹ - ۳۲۶
لقمان حكيم ۳۰۶
لكده - لكيده (فيل) .. .. ۶۰ - ۷۳ - ۲۲۲
لنگ ساربان ۱۰۷
لوهر وانكر (وانكري) .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹
لونكرن .. .. .. ۱۶۱ - ۱۶۲
لودي افغان .. .. .. ۳۲۵ - ۳۲۶

* حرف ميم *

ماهم انگه مادر ادهم خان (والدة) ۵۵ - ۶۰ - ۶۴
۸۵ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۵ - ۱۱۰

۱۴۰ - ۱۳۲ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۲
.. ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۰۱
مادسنگهه پسر راجه بهگوت داس ۱۵۷ - ۱۵۸
رای مالدیو .. ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۹۷ - ۳۵۸
ماه چوچک بیگم (مهد علیا) والدهٔ میرزا محمد حکیم
.. ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶
ماوراء النهریان ۱۹۹
مان برهمن ۲۱۱
مانی نقشبند ۳۱۰
مادر سلطان سلیم ۳۴۳
مبارز خان عدلی ۲۷ - ۲۸ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۸۲
.. .. ۹۰ - ۱۳۸ - ۱۴۷ - ۱۹۲ - ۳۲۵
مبارک خان (لوهانی) ملازم همیو ۳۵ - ۱۳۱
مبارک دیوان مهدی قاسم خان .. ۹۸
شیخ مبارک ناگوری پدر مولف ۱۵۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳
.. ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۷۷ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۲
مبارک خان لوچ ۲۱۳
مبارز خان ملازم میرزا سلیمان .. ۲۳۸
مدارک خان حاصلخیل سلطان محمود ۳۶۳
سید مبارک امیر گجرات ۳۷۰
مترسین .. .. .. ۱۰۴ - ۲۶۱
مترجم ثانی (ابو نصر) ۳۰۵
متنبی (شاعر عربی) ۳۰۹
مجدون خان (قاقشال) ۲۰ - ۳۳ - ۴۵ - ۱۰۴
۱۳۸ - ۲۱۹ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳
.. .. .. ۲۹۴ - ۳۴۰ - ۳۴۱
مجاهد خان پسر محب علی خان ۳۶۲ - ۳۶۳
سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۱۴
.. .. ۶۴ - ۶۵
محمد قلی خان برلاس ۱۷ - ۵۳ - ۵۵ - ۷۰
۱۱۵ - ۱۸۷ - ۲۳۹ - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۸ - ۳۱۹
سلطان محمد خان والیٔ بدخشه ۲۷ - ۵۸ - ۹۰
.. .. ۳۲۵
محبت خان ملازم علی قلی ۲۷
محمد امین دیوانه (شف الف) ۲۷ - ۱۰۰ - ۱۳۲
محمد خان حاکم .. .. .. ۳۳ - ۸۲
سید محمود بارهه ۳۳ - ۴۶ - ۶۶ - ۷۸ - ۱۸۰
.. .. .. ۳۷۲
خواجه محمد حسین نقشی .. ۸۶
شیخ محمد هندی برادر شیخ بهلول ۸۸ - ۸۹
.. .. ۱۵۰
محمد خان ماکری کشمیری ۱۰۲
محمد قلی شغالی ۱۲۵ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸
محمد قلی خان نوعدای ۱۳۴ - ۱۹۶ - ۳۷۲
محمد خواجه کشمی‌گیر .. ۱۳۵ - ۱۳۶
محمد حسین شیخ .. .. ۱۵۷ - ۱۶۲
مولانا محتشم ۱۶۶
محمد میر کاتب ۱۶۶
شیخ محمد عزیزی ۱۷۶
محمد خان خواجه سرا - اعتماد خان (شف الف)
.. .. ۱۷۹
محسن خان برادر شهاب‌الدین احمد خان ۲۰۶
محب علی خان ۲۱۱ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۳۲۶ - ۳۶۱
.. .. ۳۶۲ - ۳۶۳
سلطان محمود نکری ۲۳۷ - ۲۷۸ - ۳۶۲ - ۳۶۳

محمد ولي خان (دیگر) ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۳۷۲

محمد یار برادر رادهٔ سکندر ۲۶۲

محمد سلطان میرزا (شاه میرزا) بن الغ میرزا (شف شین) ۲۷۹

محمد سلطان میرزا بن سلطان ویس .. ۲۷۹

محمد حسین میرزا بن محمد سلطان (شف حاء) .. .. .. ۲۷۹ - ۲۸۰

سید محمد مرجي ۲۹۰

سلطان محمود گجراتي ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۶۹ - ۳۷۰

شیخ محمد بخاري منولیٔ روضهٔ معیدیه ۳۳۴

.. .. ۳۴۳ - ۳۵۱

مدهکر (فیل) .. .. ۳۲۱ - ۳۲۲

مدن کلي (نام چینه) ۳۶۳

مریم مکاني (مهد مقدس) مادر اکبر پادشاه ۲۶

.. ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۹۴ - ۲۱۶ - ۲۱۷

محمد مراد خان .. ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱

امیر مرتضی سید (شریفي) ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۶۸

مراد بیگ ۲۲۸

مراد خواجه ۲۳۸

خواجه مراد بیگ تزویني ۲۹۵

مرتضی قلي ۲۹۶

شاه مراد (شاهزادهٔ) پسر اکبر ۳۱۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳

.. .. .. ۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۶۳

سالار مسعود غازي (ولي) ۱۳۵

مسکین قوچین ۱۸۵

مسعود حسین میرزا بن محمد سلطان ۲۷۹

مسکس ترخان ۳۶۲

مهاجب بیگ پسر خواجه کلان بیگ .. ۶۹

مطلب خان .. ۱۹۰ - ۲۲۸ - ۲۵۷ - ۲۶۱

مظفر خان شرواني وکیل حاجي خان .. ۴۶

خواجه مظفر علي ترتبي (مظفر خان) دیوان ۱۰۵

۱۰۹ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۲۹ - ۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۵

۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۹

.. ۳۱۹ - ۳۳۳ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۶۵ - ۳۶۸

مظفر مغل .. .. .. ۱۹۷ - ۲۹۰

مظفر حسین ملازم میرزا کوکه .. ۳۶۴

خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و پدر میرزا شرف الدین حسین ۲۱ - ۱۹۴ - ۱۹۵

خواجه معین الدین احمد خان فراخودي (معین خان) .. ۱۴۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۹۷ - ۲۵۲ - ۲۶۸

خواجه معین الدین چشتي قدس سرهٔ ۱۵۴ - ۱۵۵

۱۵۷ ، ۳۴۴ - ۳۳۹ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۵۹ - ۳۶۴

.. .. ۳۷۱ - ۳۷۳

سلطان معزالدین سام ۱۵۴

معصوم بیگ صفوي .. ۱۷۰ - ۱۷۲

معصوم خان کابلي ۱۸۶ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۲۷۸

خواجه معظم برادر مریم مکاني ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸

.. .. ۲۶۳

میر معزالملک ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۵۷

.. .. .. ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۸۰

معصوم خان فرنخودي ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۵۷ - ۲۶۲

معلم اول (حکیم ارسطاطالیس) .. ۳۰۵

معلان ۱۰۲

مهر معیت الدین نیشاپوري ۱۸۴

مقدم بیگ ۲۶

ملا مقصود بنگالي ۵۵

مقصود علي سلطان ۷۷
مقيم خان (شجاعت خان) ۱۱۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷
.. .. ۲۲۹
مقبل خان .. .. ۱۶۴ - ۲۱۸ - ۲۱۹
مقرب خان دكني .. ۲۳۰ - ۲۸۰ - ۲۸۱
مقصود جوهري ۲۳۹
مقيم ميررا پسر مير دوالدوں ۳۶۴
راجه مكند ديو راجهٔ اُڑيسه (شف راه) ۲۵۵
ملك شاه سادق ۱۲
خواجه ملك ۱۳۲
ملك محمد ۱۶۶
ملو خان ۲۱۹
ملا كتابدار ۲۲۲
سلطان ملين ۳۵۹
منعم خان خانخانان ۱۴ - ۱۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶
۳۴ - ۵۴ - ۵۵ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۵ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۴۰
۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹
۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲
۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۳۷ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۶
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۸
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۸
۲۹۰ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۲۸ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷
.. .. ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸
منصور بن بايقرا ۲۷۹
منسكهه (فيل) ۳۳۴
مورد بيگ دولدي پدر عبد الرحمن بيگ ۸۳ - ۸۴
موسرت ۱۰۲
موسي خان فولادي امير گجرات ۱۳۱ - ۳۷۰
خواجه مودود چشتي ۱۰۴
مهدي قاسم خان ۲۷ - ۴۸ - ۶۴ - ۹۵ - ۹۸ - ۱۱۰
۱۱۲ - ۱۱۹ - ۱۹۳ - ۲۳۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۶
.. .. ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۳۳۶
مهر علي خان سلدوز .. ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۳۷۲
قبيلهٔ مهمند ۱۸۸
مهوه (نام سگے مادهٔ كه قصهٔ عرب دارد) ۲۰۲
مهدي خواجه ۲۰۷
مهاركبه نرهس ۲۱۴
مهاپاتر .. .. ۲۵۴ - ۲۵۵
مهر علي ولد استاد يوسف ۲۶۱
مها ديو ۲۳
مهترخان ۳۸
مير منشي - مير محمد منشي - اشرف خان (شف
الف) .. ۳۴ - ۱۱۶ - ۱۸۰ - ۵۹
ميكل خان (منكلي خان) سردار هيمو ۶۷
مير آدش ۶۳
مير محمد خان - خان كلان (سف خاه) ۹۵ - ۱۹۳
۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۷۶ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۳
مير محمد نيسابوري ۱۱۴
ميررا بيگ برلاس ۱۲۴
ميرك بهادر .. .. ۱۳۵ - ۱۹۶ - ۳۱۷
ميرم ارغون ۱۳۵
ميران مبارك شاه والئ خانديس ۱۰۶ - ۲۶۷
.. .. ۲۳۰ - ۲۳۱
مهرم بهادر حوبش شاه ولي ۱۸۶
مير علي كولابي ۱۹۸

میدانیان .. .. .. ۲۰۶ - ۲۳۸

قوم میانه ۲۴۱

میان نیکاری رومي ۲۱۵

میر خان غلام سلطان محمد رفیق .. ۲۵۹

میرزا بیگ قاقشال .. ۲۵۹ - ۲۹۵

میرزا میرک رضوي مشهدي ۲۶۸ - ۲۸۵ - ۲۸۸

.. .. ۲۹۷

میرزادان قندهار ۲۷۸

میرشاه ندخشي ۲۹۷

میرزایان (یعني پسران محمد سلطان) ۳۱۳ - ۳۱۵

.. .. .. ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۷۰

میرک خان کولابي ۳۱۷

میرزا ناوچ ۳۱۷

• حرف نون •

ناصرالملک - پیر محمد خان (شف ہے) ۶۶ - ۶۹

.. .. ۷۰

ناصر قلي اوزبک .. .. ۲۶۱ - ۲۶۲

شاہ ناصر حواجه ۲۹۷

ناهید بیگم دختر قاسم خان کوکه ۳۶۱ - ۳۶۲

نجي ریدا (ریدا) ۱۲۹

شیخ نجم الدین کبري ۱۵۴

نی بي نجیده بنگم مادر دستم خان .. ۱۷۷

میرزا نجات خان ۲۶۶

نصرت خان کشمیري ۱۲۹

شیخ نظام الدین اولیا .. ۱۵۴ - ۲۰۱

نظر بهادر (نظر محمد) ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۹۴ - ۳۰۳

نظام آقا ۲۶۰

نظامي گنجوي (شاعر) ۳۰۱

نظام الملک دکني ۳۵۸

نعمت خواجه سرا ۱۷۴

خواجه نقشبنده ۶۴

نغو (مظفر شاہ) حاکم گجرات .. ۳۷۰

مولانا نور الدین ترخان .. ۹ - ۲۶۳ - ۲۶۴

میرزا نور الدین محمد پدر سلیمه سلطان ۶۴ - ۶۵

نور محمد ولد شیر محمد ۲۸۴

حضرت نوح عم .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸

نین سکهه (فیل) ۲۹۵

• حرف واو •

وزیر خان برادر آصف خان .. ۲۱۱ - ۲۱۹

.. ۲۵۶ - ۲۷۲ - ۲۸۳ - ۳۱۳ - ۳۱۶

وزیر جمیل (شف جیم) ۲۹۴

ولي بیگ (دو القدر) پدر حسین قلي بیگ ۴۳

۹۳ - ۹۷ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱

.. .. ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۹۶ - ۲۱۷

ولي خلیفه شاملو .. .. ۷۸ - ۷۹

شاہ ولي اللہ (عادل شاہ خان) ۱۸۳ - ۱۸۶

.. .. ۱۸۷ - ۲۰۵

میرویس بیگ (سلطان ویس قبچاق) پدر حرم

بیگم .. .. ۲۳ - ۱۲۶ - ۳۲۶

سلطان ویس میرزا بن بایقرا ۲۷۹

• حرف هاء •

میر هاشم برادر ابو المعالي .. ۱۷ - ۳۲۶

هابه برهمن ۱۶۳

هارون شنواري ۲۳۹

میرهادي ۲۶۰

خواجه هادي خواجه کلان ۲۸۰

هاشم خان ۳۲۶
هفوة میورة ۲۹۱
راول هرراى ۳۵۸
قوم هزارجات (هزارة) ۱۲۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷
.. .. ۲۷۹
همسوت ۱۰۲
همایون پادشاه مرحوم حیانباني جدت‌آشیاني ۱۵
۱۶ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۰
۴۲ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۳ - ۶۴
۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۹
۸۳ - ۸۹ - ۹۳ - ۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۸
۱۲۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۲۰۳
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۴۳ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۹۶ - ۲۹۷
.. .. .. ۳۲۸ - ۳۳۴ - ۳۵۲
میررا هندال .. .. .. ۴۳ - ۸۵ - ۸۹
هندوستانیان ۴۵
قوم هندو ۱۱۶
هندو بیگ مغل ۲۶۲
هوائي (فیل) .. ۳۰ - ۱۵۰ - ۱۵۱
هیمو ۲۲ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۵ - ۳۶
۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶
.. .. ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۶ - ۸۲ - ۸۳
هیبت خان ۱۲۰

● حرف یاء ●

بادگار حسین ۱۳۲
یار علي بلوچ .. ۱۶۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
یاري تواچي باشي ۱۸۸
یار محمد آخوند .. .. ۲۳۸ - ۲۴۳
یار شاهي خواهرزادۀ حاجي خان سیستاني ۲۸۰
یار علي ۲۹۷
یار بیگ ۳۱۷
یادگار حسین پسر قبول خان ۳۶۰
یحیی بخشي ۲۹۷
یزدان قلي ۳۱۷
یعقوب سلطان (همداني) .. ۱۱۱ - ۱۱۳
یعقوب خان افغان ۱۳۹
یوسف کشمیري ۱۰۲
یوسف چک .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹
یوسف محمد خان کوکلتاش پسر شمس الدین محمد
خان اتکه ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۷۶
.. ۱۹۰ - ۲۲۳ - ۲۳۴ - ۲۵۲ - ۲۷۲
یوسف تعائي ۲۵۰
استاد یوسف ۲۶۱
میررا یوسف خان ۲۷۱ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۷۰
حاجي یوسف ۲۹۰
شیخ یوسف چولي ۲۹۶
یونانیان ۳۵۴
یوسف ولد سلیمان اوزبک ۳۶۷

* منظر دوم در اسماء مواضع و قلعجات و آبها وغیره *

*** حرف الف ***

دار الخلافهٔ آگره (مستقر خلافت - مستقر سلطنت - مستقر سلطنت اورنگ سلطنت - مرکز اورنگ خلافت) ۱۴
۱۵ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۹
۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۲۱
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۳
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۲
۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۷۰
۱۷۴ - ۱۸۰ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۰
۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۷ - ۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱
۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۱ - ۲۵۷
۲۶۰ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲
۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶
۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۱
۳۰۴ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲
۳۳۳ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۴۹
" .. ۳۵۰ - ۳۵۲ - ۳۶۵ - ۳۶۶
آب باران (شف ماه) .. .. ۲۵ - ۲۶
قلعهٔ آگره .. ۱۲۲ - ۱۵۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷
آونس (اوس) ۱۶۶
آسیر ۱۶۷
قلعهٔ آسیر .. .. .. ۱۶۷ - ۲۳۱
آلي ۲۲۸
قصبهٔ آنپیر (انپیر) .. ۱۵۵ - ۳۳۹ - ۳۷۳
پرگنهٔ اٹاوہ (سرکار اٹاوہ) ۱۰۰ - ۱۱۵ - ۱۸۷
.. .. .. ۱۸۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸
اٹیکدیه ۱۶۳
اٹک بنارس (نزد کابل) ۲۴۰
اجمیر شریف ۴۶ - ۹۶ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷
۱۶۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۹
۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۶۴ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳
اجین ۱۳۸ - ۱۶۹ - ۲۲۵ - ۲۳۲ - ۲۸۰ - ۳۱۳
.. .. ۳۳۰
قلعهٔ اجمیر .. .. ۱۹۶ - ۳۵۶ - ۳۷۱
حصار اجین ۳۳۰
احمد آباد .. .. ۱۳۲ - ۳۳۰ - ۳۷۰
ادپور ۳۱۵
ولایت آذیسه .. ۲۵۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶
اعظم پور .. .. .. ۲۷۹ - ۲۸۱
اکودیو ۱۰۲
سرکار الور (قصبهٔ الور) ۴۵ - ۴۶ - ۹۸ - ۱۰۰
.. .. .. ۱۰۳ - ۳۲۹ - ۳۳۴
آله آباد (الهاباس - الهاباد) .. ۲۵۸ - ۲۶۶
اندري ۱۸۹
اندهیاري باري ۲۱۹
قلعهٔ اندهیاري باري ۲۱۹
قصبهٔ انبالہ ۳۸۷
سرکار اوده ۲۴۹ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۸ - ۳۰۰

قلعهٔ اوده .. .. ۲۹۸ - ۲۹۹
ایران ۳۰ - ۵۳ - ۷۸ - ۷۹ - ۱۷۰ - ۲۳۷ - ۳۰۹
ایبک ۱۲۴
ایسا ۲۷۵

• حرف باء •

بادل گڈھه (در آگره) ۷۶
بارهموله ۱۰۲
قلعهٔ باندهو ۱۸۳
باميان ۱۸۵
موضع باغ ۲۲۶
آب باران (شف الف) ۲۳۸
کوه باران ۲۳۸
باغ مهدي قاسم خان ۲۷۶
برگنهٔ باري ۳۰۱
بارهه ۳۱۷
بيانو ۲۴۵
حصار بيانو ۲۴۶
سحابهٔ جگدلهه ۳۲۶
بحرا ۲۷۵
بخارا ۱۵۴
ملک بدخشان ۱۴ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۴۸
۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۷
.. ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۲۷۳ - ۲۷۸ - ۳۱۰
برهان پور .. .. .. ۱۳۷ - ۱۶۷
ولايت برار ۲۳۰
قلعهٔ بروچ .. ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
بروچ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۷۰
برودهٔ ۳۷۰
قصبهٔ بساور ۳۵۰
بعداد .. .. .. ۷۶ - ۱۵۴
بکر .. ۱۰۳ - ۲۱۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳
بکرام .. .. .. ۱۸۸ - ۱۸۹
بکسر ۲۵۸
بکلانه ۳۵۸
قلعهٔ بکر ۳۶۳
بلخ .. .. ۱۲۴ - ۱۸۴ - ۲۰۵
ولايت بنگ (بنگاله) ۱۲ - ۲۷ - ۵۸ - ۲۱۹
.. ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۳۲۵ - ۳۲۶
بنگش .. .. .. ۷۱ - ۲۳۸
بدد شيخ بهلول ۱۳۹
بنارس ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸
بنگالي محل (در آگره) ۳۴۰
ولايت بهار .. ۵۹ - ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۳۲۵
سراى بهنكيل ۹۴
بهيره .. .. .. ۹۵ - ۲۷۶
قصبهٔ بهرايچ .. .. ۱۰۰ - ۱۴۵
بهدبهر .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹ - ۳۶۰
دريای بهت ۱۹۱
قصبهٔ بهوچپور ۲۸۸
بيانه .. ۱۴ - ۹۳ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۳۶۵
قلعهٔ بيانه .. .. ۸۶ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۲۸۱
پرگنهٔ بيكانير .. ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۳۵۸
دريای بياه .. .. ۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۶۹
بيابان محمود ۱۲۶
قلعهٔ بيجاگڈهه .. .. ۱۶۶ - ۱۶۷
پرگنهٔ بير ۱۶۹

• حرف پے •

قصبهٔ پانی‌پت .. ۳۵ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹
پای منار ۱۸۵
قصبهٔ پالم ۳۳۴
موضع پٹن (نزد کشمیر) ۱۰۲ - ۱۵۴ - ۳۵۹
.. .. ۳۶۱
پٹن گجرات (نہر والہ) ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۳۷۰
پٹنہ‌چور ۱۴۳
پٹدہ ۳۲۶
پرونکہ .. .. .. ۱۶۲ - ۱۶۳
پرگنهٔ پرسرور ۴۱۸
پراگڈھہ ۴۱۵
آب پروان ۳۴۱
پشتهٔ سیاہ سنگ ۱۸۶
پلول ۳۸۸
پنجاب ۳۱ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۰ - ۶۴ - ۹۵
۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۶
۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۴۹ - ۱۶۹ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۰۴
۲۳۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۴
.. ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۹ - ۳۷۰
پنج ۱۰۴
ملک پنه (ولایت پنه) (پنّه - پنه - پلنه) ۱۴۸
۱۸۱ - ۱۸۲ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۳۴۰
پھول محل ۳۵۰
پیشاور .. ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۷۵
پیلود ۳۷۳

• حرف تاء •

قلعهٔ تبرهنده ۱۰۹
ترکستان ۱۹۳
ترمد ۲۰۳
تغلق آباد ۲۹
قصبهٔ تلونڈي ۷۵
تلوارہ ۱۱۶
توران .. .. .. ۲۸۷ - ۳۰۹ - ۳۶۸
تودہ ۳۵۰
قصبهٔ تھانیسر .. ۳۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷
تھارو ۱۱۰

• حرف ٹے •

ٹھٹھہ .. .. ۲۷۸ - ۳۶۱ - ۳۶۲

• حرف جیم •

قصبهٔ (پرگنهٔ) جالندھر ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۴۳
۴۶ - ۴۹ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۸۹
قلعهٔ جالندھر ۱۲۰
جالور .. .. ۱۳۲ - ۱۹۸ - ۲۰۳
جانپانیر .. .. ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۳۷۰
جام ۳۰۹
قلعهٔ جانپانیر .. ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
جگدلک ۲۴۱
جگدلتھہ ۲۵۴
جلال آباد (نزد کابل) ۵۵ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸
.. ۲۰۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۵
قصبهٔ جلیسر ۹۴
قلعهٔ جلال آباد .. ۱۸۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱
قلعهٔ جلو پاره ۲۶۶
قلعهٔ جمو ۷۵
ملک جنوب - دکن (شف دال) .. ۱۳۵

دریای هون ۷۵ - ۷۶ - ۹۲ - ۹۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳
.. ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۲۱۷ - ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۳۵۲
جونپور ۸۲ - ۸۴ - ۱۳۸ - ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۲۴۳
۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۳
۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۷۲
۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۵۶
قلعهٔ جونپور .. .. .. ۱۳۸ - ۲۶۷
ملعهٔ جونهٔ پور ۱۹۷
دریای جونپور ۲۶۵
جونه (جونهٔ گڈهه) .. .. ۳۵۰ - ۳۷۰
درهٔ حهاین ۸۷
حهجهر .. .. ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴
پرگنهٔ جهجهون ۲۰۰
قلعهٔ جهجهون ۲۰۰
ولایت جهاز کهدّ ۲۰۸
حهاگ ۳۵۰
قلعهٔ جیذارن ۶۶
جیسلمیر .. .. .. ۳۵۸ - ۳۶۲

• حرف چه •

چاردرهٔ ۱۰۲
چار نکاران .. .. .. ۱۸۴ - ۲۰۷
چشمهٔ گارران .. .. ۱۲۴ - ۱۲۵
قصبهٔ چمیاري ۴۷
چداوهٔ .. .. .. ۲۷ - ۲۶۵
چندبري ۱۳۶
قلعهٔ چداوهٔ .. ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۶۴ - ۲۸۳
دریای چنبل .. .. ۲۴۱ - ۲۴۶
چول زردک (موصوم بهٔ سان‌چاریک) ۱۲۴
چورا گڈهه (قلعهٔ چورا گڈهه) ۲۰۸ - ۲۱۴
.. .. ۲۱۵ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۵
آب چوسا ۲۹۸
چهار باغ ۱۸۸
ملعهٔ چیتور ۳۰۰ - ۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵
۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹ - ۳۳۰
.. .. .. ۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۴۱
چیتوري (کوهچه) ۳۱۹
سرکار چیتور .. .. ۳۲۴ - ۳۲۹

• حرف حاء •

قصبهٔ حاجي پور .. ۱۱۷ - ۱۹۹ - ۲۵۳
ملعهٔ حاجي پور ۱۹۶
حجاز ۲۳ - ۷۰ - ۸۶ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۶
۱۱۸ - ۱۳۱ - ۲۱۷ - ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۰ - ۳۳۶
.. .. ۳۶۸
حرمین شریفین .. ۱۰۴ - ۲۴۴ - ۳۲۹
حصار - حصار فیرورهٔ (شف فاء) ۶۶ - ۱۲۳
.. .. ۱۲۴ - ۱۸۹ - ۲۰۰ - ۳۶۴

• حرف خاء •

ولایت خاندیس ۱۳۷ - ۱۹۶ - ۱۶۷ - ۲۳۰ - ۳۳۰
خانوه ۳۵۰
ختا (خطا) ۱۹۵
خراسان ۱۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۵۴ - ۱۹۴ - ۲۷۹
خربه ۵۹
قصبهٔ خرجه ۹۴
خلم ۱۲۴
خواجه میاران ۱۸۴

خواجه رواش ۱۸۴

خواجه رستم ۱۸۸

خواجه ربواج ۲۴۱

برگنهٔ حیراباد .. ۱۸۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱

* حرف دال *

زمین داور .. .. ۵۲ - ۵۳

دامن کوه .. .. ۱۰۸ - ۱۸۰

قلعهٔ دامرو ۱۳۰

دانکي ۲۰۹

دانر ۳۷۰

آب دجله ۷۶

دروازهٔ آهنین کابل ۱۸۵

دشت چول ۱۲۵

دکن - جنوب (شف جیم) ۱۲ - ۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۷۲

برگنهٔ دکدار ۱۱۱

دکه ۲۳۸

دمرو ۲۱۲

دندوته ۳۷۰

دونکر پور (دونگر پور) .. ۹۰ - ۲۳۱ - ۳۱۵

دولت آباد پیشاور ۲۴۰

دولته ۳۷۰

دار الملک دهلي (ولایت دهلي) ۱۲ - ۱۴ - ۱۷ - ۲۰

۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۵ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۶

۴۷ - ۴۸ - ۵۸ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۳

۷۵ - ۷۶ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۴

۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲

۱۵۵ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۹

۲۲۴ - ۲۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۸ - ۲۹۶

.. .. ۳۳۴ - ۳۵۱ - ۳۶۹

قصبهٔ دهمري .. .. ۱۹ - ۴۹ - ۵۰

قلعهٔ دهلي ۶۹

دهٔ غلامان ۱۸۸

دهرسو ۱۹۹

دهار ۲۲۵

دهندهیرو ۲۳۳

دهٔ صدار ۲۳۸

دهولپور .. .. ۲۴۶ - ۳۰۱ - ۳۰۲

دهٔ شیخان ۲۹۱

قصبهٔ دیرتي ماچاري ۴۶

قصبهٔ دیسوهه ۴۹

دیبالپور (دیپال پور) .. ۱۰۲ - ۳۶۳

قصبهٔ دیوسه ۱۵۶

دیوهار ۲۰۹

دیسه ۳۵۰

* حرف راء *

رادهن پور ۸۶

راجوري .. .. ۱۰۲ - ۱۲۹ - ۱۳۰

رایسن .. .. ۱۳۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹

راتهه ۲۰۹

دریای راوی ۲۸۴

قصبهٔ رای‌ترلي ۲۹۰

رام پور ۳۱۵

دروازهٔ رام پورهٔ قلعهٔ چیتور ۳۲۳

رباط میر روزه دار ۱۲۵

رتن پور ۲۰۸

قلعهٔ رنتهپور ۸۷ - ۱۴۰ - ۳۰۳ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۰ - ۳۴۱
رفیقپور .. .. ۱۵۷ - ۳۳۳ - ۳۳۶
قصبهٔ رنود ۲۲۴
رن (کوهچه) .. .. ۳۳۵ - ۳۳۷
رنی ۳۷۳
ملک روم .. .. .. ۱۳ - ۴۰۴
رود خانهٔ سنگ پشب ۱۹۴
آب رهب .. .. .. ۲۷ - ۲۸
رهنک ۱۱۹
قلعهٔ رهتاس .. ۲۱۹ - ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۵۷
رهتاس .. .. ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۵۶

• حرف زاء •

رمه ۱۸۳
رمادنه .. .. ۲۲۰ - ۲۶۷ - ۳۲۵

• حرف ژے •

ژاله ۱۸۵

• حرف سین •

سامانه .. .. .. ۶۷ - ۲۶۳
سارنگپور ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳
.. .. ۱۴۴ - ۱۶۹ - ۲۲۴ - ۲۳۲ - ۳۳۱
قصبهٔ سانگانیر .. .. ۱۵۶ - ۳۵۰ - ۳۷۱
قصبهٔ سانبهر ۱۵۷
ساکهون ۳۵۰
کتل ستارة ۵۵
دریای ستلج (آب ستلج) ۹۶ - ۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۶۹
.. .. ۲۷۷ - ۳۵۹
سروچ .. .. .. ۷۸ - ۳۳۱
قصبهٔ سرهرپور .. ۸۳ - ۲۴۹ - ۲۸۹ - ۲۹۷
سرپل (برآب غوربند) ۲۰۷
ولایت سروار .. .. ۲۵۷ - ۲۶۰
آب سروار .. ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷
سرای دولت خان ۲۸۶
سرگ دواری ۲۹۸
قصبهٔ سکندرة ۹۴
قصبهٔ سکینه .. .. ۱۶۳ - ۲۹۰
قریهٔ سکراول (فتحپور) ۲۹۶
قلعهٔ سلیم گڈهه ۷۵
سلطان پور ۱۶۶
سلوانی ۲۰۹
سمرقند .. .. ۱۵۴ - ۱۹۴
آب سند معروف به نیلاب - دریای سند - سند ساگر
(شف نون) ۱۴ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۲۳۹ - ۲۷۷
سرکار سنبل (صوبهٔ سنبل) ۱۴ - ۲۷ - ۴۵ - ۵۶
.. ۹۷ - ۱۰۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۳۲
قصبهٔ سندیله ۶۸
سند ۲۰۴
مسجد درة .. .. .. ۲۷۵ - ۲۷۸
قصبهٔ سنپت ۲۸۰
قلعهٔ سنتواس .. .. ۲۸۰ - ۲۸۱
سنتواس ۲۸۱
پرگنهٔ سنکرور ۲۹۱
کوهِ سوالک - هماچل (کوهستان سوالک) ۱۷ - ۱۸
.. ۲۰ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۹ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸
پرگنهٔ سورت .. .. ۱۸۰ - ۳۷۰
دریای سون .. .. ۲۱۹ - ۳۲۵

قلعهٔ سورت .. ۳۱۳ - ۳۳۰ - ۳۳۱
ولایت سورتهه ۳۷۰
سهرند ۳۱ - ۳۲ - ۶۶ - ۷۵ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴
.. .. ۱۴۱ - ۲۸۶
سیالکوت .. .. .. ۴۷ - ۱۰۲
سیستان .. .. .. ۵۳ - ۱۵۴
قصبهٔ سیري (سیپري) ۹۰ - ۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳
دسنهٔ سیاه سنگ ۱۸۳
قلعهٔ سیپري ۲۳۶
سیه آب ۲۶۲
قلعهٔ سیوي سوپر .. .. ۳۰۲ - ۳۰۳
قصبهٔ سیکري - فتحپور (شف واء) .. ۳۴۳

• حرف شین •

شاه پور ۱۸۹
شرق - ممالک شرقیه - حدود شرقیه - بلاد شرقیه
دیار شرقیه - ولایت شرقي ۲۷ - ۴۶ - ۴۷
۵۸ - ۷۰ - ۸۲ - ۱۰۳ - ۱۱۵ - ۱۴۰ - ۱۴۶
.. ۱۴۷ - ۳۵۷ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۶ - ۳۹۸
شکردره ۲۷۳
ممالک شمالي .. .. ۲۷۸ - ۲۷۹
شمس تلاو (کولاب) ۳۵۷
شیراز .. .. .. ۷۹ - ۱۹۴
قلعهٔ شیر گڈهه ۲۸۹

• حرف ضاد •

ضحاک .. .. .. ۱۷ - ۱۸۵

• حرف طاء •

طرفان ۱۹۴
طوس ۳۰۸

• حرف عین •

عرب ۱۳
عراق .. .. ۱۳ - ۱۹ - ۱۹۴ - ۳۳۹
علي مسجد ۲۳۸

• حرف غین •

غاري پور .. .. .. ۲۶۵ - ۲۹۸
قلعهٔ غازی پور ۲۶۵
غریب خانه ۲۳۸
غزنین (ولایت غزنین - غزني) ۱۴ - ۵۵ - ۷۰
.. ۱۵۴ - ۱۸۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱ - ۳۰۸
غوربند .. .. ۱۷ - ۲۰۶ - ۲۷۳ - ۲۷۵
آب غوربند .. .. ۱۸۵ - ۲۰۷

• حرف فاء •

ملک فارس .. .. ۱۸۱ - ۳۷۴
دارالخلافهٔ فتحپور - سکري (شف سین) ۷۸ - ۱۵۴
۱۹۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵
.. .. ۳۶۶ - ۳۷۰
فره ۵۳
فیروز پور .. .. .. ۱۱۶ - ۱۲۱
حصار فیرورة - حصار (شف حاء) .. ۱۲۱

• حرف قاف •

قدم گاه ۷۰
قربهٔ قراباغ .. .. ۲۷۳ - ۲۷۴
قزوین ۱۹
قصبهٔ قصور ۳۵۹
قلعهٔ نزد آسیر ۱۶۷
قندهار ۱۴ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۳ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۶
.. .. ۲۷۹ - ۳۳۶

قلعهٔ قندهار .. .. ۵۳ - ۷۹
سرکار قنوج ۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰
.. .. ۳۳۳

• حرف کاف •

ولایت کابل ـ کابلستان ۱۴ - ۱۷ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۶ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۸ - ۵۴ - ۵۵ - ۷۱ - ۹۵ - ۹۷ - ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۷ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۳۳۲
.. .. ۳۵۹
سرکار کالپي ۱۴ - ۴۵ - ۸۲ - ۱۳۸ - ۱۴۷ - ۲۶۹
کاشغر .. .. ۲۱ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۴
قلعهٔ کابل ـ حصار کابل ۲۲ - ۲۴ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸
قلعهٔ کالنجر .. .. .. ۳۴۰ - ۳۴۱
کندگه ۲۰۸
کنهولا ۲۰۹
کنل هدرو کوه .. .. ۲۳۹ - ۲۷۵
کنجلي ۳۴۱
کنجبیل ۳۵۰
کروندهٔ ۳۳
قصبهٔ کرنال ۳۸
سرکار کوه ۷۸ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۵۰ - ۲۵۶ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
.. .. ۲۹۷ - ۲۹۸
کرولا ۲۰۹
کرهرة .. .. ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶
قلعهٔ کوه ۲۹۷
کروهه ۳۵۰
کشمیر .. .. ۱۰۲ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۹۳
بیت کعبهٔ محترمه ۳۰۶
کلانور .. . . ۳ - ۱۸۹
کلانوري .. .. .. ۱۵۵ - ۳۵۰
کدبانت ۳۷۰
کول حلالي ۱۴
کول ۹۴
کورکهیت ۲۸۶
قصبهٔ کونه ۳۰۳
قلعهٔ کونه ۳۰۳
کوملیز ۳۱۵
کوکر تلاو ـ شکر تلاو (کولاب) .. ۳۵۷
کهمرد ۴۷
کهاورة ۱۰۲
قصبهٔ کهیرار .. .. ۲۲۴ - ۲۳۲
کهاردی ۳۵۰
کیدالي (کولاب) ۳۵۷

• حرف کاف •

قلعهٔ گاگرون ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۳۰
گاگرون ۳۱۳
ملک گجرات ۱۲ - ۴۰ - ۶۶ - ۸۶ - ۸۸ - ۸۹
۱۰۳ - ۱۳۱ - ۱۹۸ - ۲۱۷ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۷۰
۲۸۴ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۶۸ - ۳۶۹
.. .. ۳۷۰ - ۳۷۲
قلاع گجرات ۳۱۳

ولایت گڈھه کنڈگه (گڈھه) ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱
۲۱۲ - ۲۱۶ - ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
.. .. .. ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۳۳۶
گذر چوسا ۲۵۸
گدر برهن .. .. .. ۲۵۲ - ۲۶۷
گرمسیر ۵۳
گرپه ۲۳۹
دریای گنگ (آب گنگ) ۸۴ - ۱۴۸ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۰
.. .. ۳۲۶
گنجه ۳۰۹
قلعهٔ گوالیار .. .. ۵۷ - ۷۷ - ۱۹۲ - ۲۱۹
گوالیار ۵۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۱۸۱ - ۲۲۲ - ۲۳۵
.. .. ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۹۰ - ۳۰۱ - ۳۴۹
گوناچور .. .. .. ۱۱۱ - ۱۱۲
دریای گومتي ۱۳۸
گوندوانه ۲۰۸
آب گور ۲۱۲
قصبهٔ گورکهپور ۳۰۰

• حرف لام •

لاهور (دار السلطنه) ۱۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱
۵۴ - ۵۵ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۴ - ۹۵
۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۵
۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۸۹ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۸ - ۳۳۴ - ۳۵۹ - ۳۶۴
ملعهٔ لاهور .. .. ۹۸ - ۲۷۶
لالي کهوکهر ۱۲۹
لانچي ۲۰۹
دروازهٔ لاکهوتهٔ قلعهٔ چیتور .. ۳۱۶ - ۳۱۸
قصبهٔ لال سوت ۳۳۴
لیدن ۳۱۲
سرکار لکهنؤ ۵۶ - ۸۲ - ۱۹۲ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲
.. .. .. ۲۸۹ - ۳۳۹ - ۳۶۸
لمعانات ۱۸۸
قصبهٔ لودهیانه ۶۶
لوائي .. .. .. ۲۲۵ - ۲۲۶

• حرف میم •

صوبهٔ مالوه - ولایت مالوه ۱۲ - ۷۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۷
۹۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۳
۱۵۲ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۰۸ - ۲۲۰
۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۷۱
۲۸۰ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۱۳ - ۳۲۹ - ۳۳۰
.. .. .. ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۵۸
ماوراء النهر ۱۳ - ۶۸ - ۸۳ - ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۹۴
.. .. ۲۰۵
مانکوٹ (قلعهٔ مانکوٹ ـ حصار مانکوٹ) ۴۲ - ۴۷
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹
.. .. .. ۶۰ - ۶۳ - ۷۵ - ۸۳
ماچهیواره .. ۷۴ - ۷۵ - ۱۱۶ - ۱۳۱
ولایت مازوار ۱۵۵
ماما خاتون ۱۸۴
مانکپور ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۶ - ۲۶۸ - ۲۸۳
.. .. ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷
قلعهٔ مانکپور ۲۵۰
پرگنهٔ مالیز ۲۶۳

قلعهٔ ماندل ۳۱۳
قصبهٔ ماندل ۳۴۴
قلعهٔ مانله .. .. ۳۶۲ - ۳۶۳
مدهرا .. .. ۱۸۹ - ۲۰۰
محمد آباد .. .. ۲۶۵ - ۲۶۶
مدینهٔ محترمه ۱۲
مدرسهٔ ماهم انگه ۲۰۱
مزرع اشرف ۲۷۵
مسجد سلطان حسین شرقی .. ۱۳۹
مسجد اقدس (مقدس) . ۱۱۴ - ۱۳۲
مصر ۷۶
قریهٔ معمورهٔ ۱۸۵
معز آباد ۳۵۰
معلمان (معولمان) .. ۳۱ - ۱۱۴ - ۲۰۴
مکهٔ معظمه .. .. ۱۲ - ۱۸۹ - ۱۹۸
مگدهه ۲۰۹
ملتان ۵۳ - ۶۲ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۸۷ - ۲۳۹
.. .. .. ۲۹۶ ۳۱۰ - ۳۵۹
ولایت ملیدار ۳۴۱
مندهاکر . .. ۸۰ - ۱۵۴ - ۳۵۰ - ۳۵۶
ولایت مندو ۱۳۸ - ۱۶۹ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۹
. ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۶ - ۲۷۹ - ۳۱۳ - ۳۳۱
مندسور ۱۳۸
مندلا ۲۰۹
قلعهٔ مندو .. .. ۲۲۵ - ۲۲۹ - ۲۳۱
قصبهٔ مؤ .. .. .. ۶۳ - ۲۶۶
قصبهٔ موهان ۲۹۰
برگنهٔ مهم ۱۶۹
مهوره ۲۰۹
سرکار میوات - ولایت میوات ۱۴ - ۴۰ - ۴۶ - ۴۸
.. ۱۰۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۳۲۸ - ۳۳۴
میان دوآب .. .. ۴۵ - ۴۶ - ۲۸۰
ولایت میرٹه . .. .. ۱۵۷ - ۱۶۱
قلعهٔ میرٹه ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۹۶
میانه ۲۹۰

* حرف نون *

نارنول .. .. .. ۲۰ - ۱۱۹ - ۳۲۹
سرکار ناگور ۴۶ - ۵۳ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۸
۱۲۸ - ۱۵۵ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۳۳ - ۳۵۷ - ۳۷۲
.. .. ۳۷۳ - ۳۷۶
قلعهٔ نرور .. .. .. ۱۴۳ - ۲۲۲
آب نربده (دریای نربده) ۱۶۷ - ۲۱۲ - ۳۳۱
نرهي ۲۱۲
نرور ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۴۹
قصبهٔ نظام آباد ۲۶۷
قصبهٔ نعلچه ۲۳۲
نگرکوت (قلعهٔ نگرکوت) ۱۲ - ۲۰ - ۳۷۰
نگرچین (نام سابقش عالي ککراي) ۲۳۶
۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵
نندرن ۱۶۹
نوشهره (قصبهٔ نوشهره) ۱۰۲ - ۱۳۰ - ۳۶۰
نور پور ۱۰۲
نیلاب (آب نیلاب) ۲۴ - ۵۵ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۷۵
.. .. ۲۷۶ ۲۷۷
دریای نیل مصر ۷۶
نیشادور ۱۵۴

قصبهٔ نیمکار (برگدهٔ نیمکار) .. ۲۵۰ - ۲۸۰
قلعهٔ نیمکار ۲۵۰
نیونه ۳۵۰

• حرف واو •

وخش ۱۲۶
ولایت گکهران ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳
ونهوري ۲۶۳

• حرف هاء •

هارون ار توابع بیشاپور ۱۵۴
هنکانت ۷۸
هربا ۲۰۹
هرهاري (دلوندی رای علاء الدس) .. ۳۵۹
همیرپور ۲۰۹
هندوستان (هند) ۱۲ - ۱۳ - ۱۷ - ۱۹ - ۲۰
۲۱ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۵
۳۶ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲
۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۰
۷۱ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۷ - ۱۰۱
۱۰۲ - ۱۱۷ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۵ - ۱۵۴ - ۱۵۵
۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۲۰۱ - ۲۰۲
۲۰۳ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۴۲
۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۴ - ۲۶۴
۲۷۸ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹
۳۲۰ - ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۱
۳۵۳ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۸ - ۳۷۱ - ۳۷۳ - ۳۷۴
.. .. ۳۷۵
هندر کوة ۱۴
برکندهٔ هسوة .. .. ۷۸ - ۱۹۲
سرکار هددیه ۱۳۸ - ۱۶۷ - ۲۳۰ - ۲۸۰ - ۲۸۱
هددون ۲۸۴
ولایت هددوارة ۳۰۲
هس محل ۳۵۰
قصبهٔ هیلان ۱۹۳

• حرف یاء •

یساول ۲۳۸
یونان .. ۳۰۷ - ۳۴۶ - ۳۵۳ - ۳۷۳ - ۳۷۴

• تمام شد •